P_ISSN: ۲۵۳۸- ۳۸۲۵
E_ISSN: ۲۷۱۷- ۳۸۲۵

بسم الله الرحمن الرحیم



دوفصلنامه علمی پژوهشنامه رسانه بین‌الملل
سال دهم، شماره دوم، شماره پیاپی شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۴۰۴

معاونت برون‌مرزی سازمان صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران و دانشگاه صداوسیما

مدیر مسئول: احمد نوروزی
جانشین مدیر مسئول: الهام عابدینی
سردبیر: دکترمحمدقلی میناوند
جانشین سردبیر: دکتر محمود ترابی اقدم
مدیر اجرایی: مرتضی دانشوری
ویراستار: دکتر غلامرضا ابراهیم‌آبادی
صفحه‌آرا: معصومه پورحجازی
طراح گرافیک: زهرا سلامی
ناظر چاپ و هماهنگی توزیع: سهیلا نعمتی
ناشر: پژوهش‌های کاربردی معاونت برون‌مرزی صداوسیما
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپ سروش

بر اساس ارزیابی کمیسیون بررسی نشریات علمی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) در سال ۱۳۹۹، «پژوهشنامه رسانه بین‌الملل» از شماره ۴ (سال ۱۳۹۸) حائز رتبه علمی «ب» گردیده است.
به موجب ماده ۱۳ قانون مطبوعات، پروانه انتشار «پژوهشنامه رسانه بین‌الملل» با شماره ثبت ۸۱۹۰۹ در تاریخ ۱۳۹۷/۰۲/۱۷ از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی صادر گردیده است.
دوفصلنامه «پژوهشنامه رسانه بین‌الملل»، توسط پژوهش‌های کاربردی معاونت برون‌مرزی سازمان صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران با مشارکت دانشگاه صداوسیما و همکاری انجمن ایرانی روابط بین‌الملل منتشر می‌شود. فرایند و امور علمی، اجرایی، اداری و مالی این نشریه توسط پژوهش‌های کاربردی معاونت برون‌مرزی سازمان صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران انجام می‌گیرد.
نشانی: تهران، خیابان ولیعصر، بالاتر از مسجد بلال، ساختمان اداری صداوسیما، طبقه پنجم
واحد پژوهش‌های کاربردی برون‌مرزی
کد پستی: ۱۹۹۹۷۱۳۱۱۳ تلفن: ۲۲۱۶۷۱۵۳
نشانی پایگاه اینترنتی نشریه پژوهشنامه رسانه بین‌الملل: http://imrlarc.ir
نشانی پایگاه اینترنتی پژوهش‌های کاربردی معاونت برون‌مرزی صداوسیما: http: //arc.irib.ir

دوفصلنامه علمی پژوهشنامه رسانه بین‌الملل
سالیازدهم، شماره دوم، شماره پیاپی شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۴۰۵

اعضای هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا)

محمد اخگری	دانشیار دانشکده تولید رادیو و تلویزیون، دانشگاه صداوسیما
کمال اکبری	دانشیار دانشکده دین و رسانه، دانشگاه صداوسیما
محمدرضا دهشیری	استاد گروه روابط بین الملل دانشکده وزارت امور خارجه
علی اکبر رزمجو	دانشیار دانشکده ارتباطات و رسانه، دانشگاه صداوسیما
طاهر روشندل اربطانی	استاد مدیریت رسانه، دانشکده مدیریت، دانشگاه تهران
محمدحسین رمضانی قوام‌آبادی	دانشیار دانشگاه شهید بهشتی (حقوق بین‌الملل)
اردشیر زابلی‌زاده	دانشیار دانشکده ارتباطات و رسانه، دانشگاه صداوسیما
احمد ضابطی جهرمی	استاد دانشکده تولید رادیو و تلویزیون دانشگاه صداوسیما
اصغر فهیمی‌فر	استاد دانشکده هنر و معماری، دانشگاه تربیت مدرس
علی‌اصغر کیاء	استاد گروه روزنامه نگاری، دانشگاه علامه طباطبایی
سیدمحمد مرندی	استاد دانشگاه تهران (مطالعات آمریکای شمالی و ادبیات انگلیسی)
داوود نعمتی انارکی	دانشیار دانشکده ارتباطات و رسانه، دانشگاه صداوسیما
سیدرضا نقیب‌السادات	استاد علوم ارتباطات اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبایی

دوفصلنامه علمی پژوهشنامه رسانه بین‌الملل
سال دهم، شماره دوم، شماره پیاپی شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۴۰۴

اعضای هیئت مشاوران علمی (به ترتیب حروف الفبا)

دکتر پیمان جبلّی	رئیس سازمان صداوسیما و استادیار دانشگاه صداوسیما (ارتباطات)
دکتر احمد کاظمی	دکترای حقوق بین الملل
دکتر رضا موسی زاده	استاد حقوق بین‌الملل
دکتر حسن خجسته باقرزاده	استاد دانشگاه صداوسیما (مدیریت راهبردی و رادیو)
دکتر علی رجب‌زاده طهماسبی	دانشیار دانشگاه صداوسیما (پژوهش هنر و برنامه‌های تلویزیونی)
دکتر سیاوش صلواتیان	دانشیار دانشگاه صداوسیما (مدیریت رسانه)
دکتر حاکم قاسمی	دانشیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی(ره) قزوین (علوم سیاسی)

راهنمای نگارش مقاله

۱) عنوان و موضوع مقاله: باید مرتبط با محورها و اولویت‌های موضوعی نشریه و در چارچوب یکی از محورهای زیر باشد:

۱. ارتباطات و رسانه بین‌الملل با تمرکز بر:

- تحقیق در علوم ارتباطات و رسانه
- مطالعات رادیو و تلویزیون‌های بین‌المللی
- تأثیرات رسانه (تأثیر رسانه بر فرهنگ، افکار عمومی، مخاطب، دیپلماسی عمومی و رسانه‌ای و...)
- ژورنالیسم (ژورنالیسم تلویزیونی، داده محور، آنلاین، تحقیقی و...)
- آینده پژوهی رسانه‌ها

۲. مدیریت رسانه بین‌الملل با تمرکز بر سه حوزه اصلی:

مدیریت محتوا (با محوریت محتوای خبری) شامل:

- تولید محتوا؛ چهارچوب‌بندی محتوا و توزیع و انتشار محتوا
- نقش رسانه‌های نوظهور (نظیر شبکه‌های اجتماعی، سرویس‌های OTT، لایو استریم و...) در مدیریت محتوا
- کارکرد فناوری‌های نوین و هوش مصنوعی (نظیر کلان‌داده‌ها، واقعیت مجازی، واقعیت افزوده و...) در مدیریت محتوا
- مدیریت بحران به واسطه رسانه‌های بین‌الملل

مدیریت ساختارهای رسانه بین‌الملل شامل:

- مدیریت منابع مالی رسانه‌های بین‌المللی
- مدیریت منابع انسانی (با محوریت مدیریت استعدادهای خلاق)

مدیریت بسترهای رسانه‌ای شامل:

- سیاست‌گذاری در رسانه‌های بین‌الملل
- مدیریت استراتژیک رسانه‌های بین‌الملل
- مدیریت مخاطب و برند رسانه‌های بین‌الملل
- حکمرانی رسانه‌های بین‌المللی
- ارتقا تاب‌آوری رسانه‌های بین‌المللی

۳. موضوعات خاص رسانه‌های معاونت برون‌مرزی سازمان صداوسیما

۴. بررسی ابعاد رسانه‌ای و سیاسی گرایه‌های (ترند) حوزه روابط بین‌الملل

- دیپلماسی رسانه‌ای ایران با کشورها و مجامع منطقه‌ای و بین‌المللی
- تحلیل راهبردی تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی از منظر رسانه‌ای
- جایگاه قواعد حقوق بین‌الملل ارتباطات در رسانه‌های بین المللی و شبکه‌های اجتماعی
- نقش رسانه‌های بین‌الملل در ارتباطات سیاسی جهانی و روابط بین‌الملل
- گام دوم انقلاب اسلامی و رسالت رسانه‌های برون‌مرزی و محور مقاومت
- تولیدات هنری رسانه‌های بین‌المللی ایران و جهان از منظر دیپلماسی هنری

۲) حجم مقاله: با احتساب تمامی اجزاء آن حداکثر ۸۰۰۰ کلمه و با فاصله خطوط یک سانتی‌متر باشد.

۳) قلم مورد استفاده: قلم مورد استفاده در داخل متن در عبارات فارسی BMitra با شماره ۱۳ و در عبارات انگلیسی Times New Roman با شماره ۱۱ باشد. در پاورقی فارسی و انگلیسی از دو فونت مذکور با شماره ۱۰ و ۹ استفاده شود.

۴) صفحه اول: باید شامل عنوان مقاله، چکیده، نام و نام خانوادگی نویسنده/گان به‌همراه مقطع و مدرک تحصیلی، درجه علمی و نشانی آدرس الکترونیکی آنان (در پاورقی) باشد.

۵) چکیده: چکیده باید به فراخور محتوای مقاله، بیانگر موضوع، مسئله، اهمیت، هدف (یا پرسش) اصلی، نظریه مورد استفاده، روش تحقیق، یافته‌ها، نتیجه‌گیری و پیشنهادهای پژوهش باشد. چکیده نباید از ۲۵۰ کلمه تجاوز کند. به‌همراه چکیده فارسی، چکیده انگلیسی نیز ارسال گردد. واژگان کلیدی در انتهای چکیده به تعداد ۳ تا ۵ واژه ذکر شود.

۶) مقدمه: شامل بیان موضوع، مسئله، اهمیت و ضرورت، اهداف، پرسش‌ها و یا فرضیه‌ها است.

۷) پیشینه پژوهش: شامل پیشینه داخلی و پیشینه خارجی است که همراه با جمع‌بندی و بیان نوآوری، وجوه تمایز و تشابه مقاله با سایر پژوهش‌ها باشد.

۸) مبانی‌نظری: شامل مبانی‌نظری پژوهش، ادبیات و چارچوب پژوهش، تعریف مفاهیم پژوهش و سایر موارد دیگر به فراخور موضوع.

۹) روش‌شناسی پژوهش: شامل روش اجرای پژوهش، جامعه‌آماری/جامعه پژوهش، حجم نمونه، شیوه نمونه‌گیری، روش گردآوری اطلاعات، روش تجزیه و تحلیل داده‌ها، پایایی، روایی و... می‌باشد.

۱۰) یافته‌های پژوهش: مهمترین بخش مقاله است و شامل بیان یافته‌های علمی، پاسخ به پرسش/های پژوهش و یا آزمون فرضیه/های پژوهش است. جهت توجه به نوآوری مقاله، بهتر است حجم بیشتر مقاله به بیان یافته‌ها و نتیجه‌گیری اختصاص یابد.

۱۱) بحث و نتیجه‌گیری: در این بخش باتوجه‌به اهداف، پرسش‌ها یا فرضیه‌های تحقیق، یافته‌های مهم دسته‌بندی و تبیین گردد و به پرسش‌های پژوهش پاسخ داده شود. همچنین لازم است نتیجه-گیری به صورت تحلیلی و براساس مبانی‌نظری، پیشینه و یافته‌های پژوهش نوشته شود.

۱۲) پیشنهادها: پیشنهادها به‌صورت کوتاه، خلاصه‌وار و مستخرج از مقاله باشد و به فراخور موضوع می‌تواند در قالب پیشنهادهای کاربردی و رسانه‌ای که ناظر به شبکه‌های برون‌مرزی صداوسیما است ارائه شود.

۱۳) تقدیر و تشکر: درج اطلاعات تقدیر و تشکر از افراد و سازمان‌هایی که مستقیم و غیرمستقیم در انجام پژوهش مشارکت داشته‌اند لازم است. (بهتر است اشاره شود که مقاله از کدام پایان‌نامه، رساله، گزارش پژوهشی و یا پژوهش مستقل و مانند آن، استخراج شده است).

۱۴) تعارض منافع: نویسنده/گان اعلام می‌کند که در فرایند نگارش، ارسال و انتشار این مقاله هیچ‌گونه تعارض منافعی وجود نداشته است. همچنین همه ملاحظات اخلاقی پژوهش، از جمله

پرهیز از سرقت ادبی، جعل یا تحریف داده‌ها و ارسال یا انتشار مکرر، و ملاحظات مربوط به استفاده از ابزارهای هوش مصنوعی مطابق قواعد وزارت عتف (علوم، تحقیقات و فناوری)، رعایت شده است.

۱۵) منابع: متناسب با ماهیت موضوع مقاله، منابع باید از منابع دست اول و معتبر خارجی و داخلی باشد. برای منابع فارسی نیز باید از کتب و مقالات علمی معتبر استفاده شود. از استناد به سایت‌های خبری و منابع غیرمعتبر جداً خودداری شود. ضروری است حداقل ۳۰ درصد منابع، از منابع خارجی معتبر که در ۵ سال اخیر منتشر شده‌اند، باشند.

لازم است در مقاله از منابع دست اول و معتبر خارجی که در ۵ سال اخیر منتشر شده‌اند، استفاده شود.

نحوه ارجاع دهی (درون متنی و فهرست منابع)

۱) شیوه منبع‌دهی: ارجاع درون‌متنی منابع مقاله، باتوجه‌به الگوی APA 7th تنظیم شود.

در ارجاع درون‌متنی و رفرنس‌دهی در متن مقاله، هنگام استفاده از نقل‌قول‌ها (خواه مستقیم و خواه غیرمستقیم)، استناد به آراء و اقتباس از آثار دیگران حتماً نام مؤلف/مؤلفان و سال انتشار و شماره صفحه اثر در متن، در داخل پرانتز آورده شود. مانند: (امیری، ۱۳۸۵: ۴۴). دو نویسنده: (اکبری و قاسمی، ۱۴۰۴: ۲۵). سه نویسنده: (والتر و همکاران، ۲۰۲۵: ۱۵۷). (در ارجاع‌دهی درون متنی، اعم از منابع فارسی و انگلسی با بیش از دو نویسنده، بعد از نام خانوادگی نویسنده اول واژه **همکاران** ذکر شود).

۲) ارجاع پایان متنی (فهرست منابع)

لازم است فهرست منابع، باتوجه‌به الگوی نظام APA 7th تنظیم شود و در نگارش، نظم فهرست الفبایی رعایت شود.

حتماً منابع استفاده شده در متن مقاله، در پایان مقاله و براساس ترتیب حروف الفبا (نام خانوادگی نویسنده/گان) ذکر شود.

الف) کتاب: نام خانوادگی، حرف اول نام (نویسنده یا نویسندگان). (تاریخ انتشار). نام کتاب (به صورت ایتالیک). (نام مترجم). محل نشر: نام ناشر.

مثال:

یک نویسنده: امیری، ح. (۱۳۹۲). دیپلماسی رسانه‌ای. تهران: نشر نی.

دو نویسنده: سورین، و.ج.، و جیمز دبلیو. (۱۳۹۰). نظریه‌های ارتباطات(ترجمه علیرضا دهقان). تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

ب) مقاله: نام خانوادگی، حرف اول نام (نویسنده یا نویسندگان). (تاریخ انتشار). نام مقاله. (نام مترجم). نام نشریه به صورت ایتالیک. دوره(شماره)، شماره صفحات. (شماره‌های صفحات ار اعداد کوچکتر به بزرگتر تنظیم شود).

مثال:

اجاق، ز. (۱۴۰۳). تحلیل راهبرد تک صدای/چندصدایی در مدیریت اخبار در آغاز بحران: مطالعه موردی وب سایت‌های خبرگزاری‌های جمهوری‌اسلامی‌ایران در همه‌گیری کووید ۱۹. مطالعات راهبردی فرهنگ، ۴ (۱)، ۱۷۵-۱۴۵.

https://doi.10.22083/scsj.2024.440769.1142

قنبری‌مله، ز.، و نصیری، س. (۱۴۰۴). جنگ روایت‌ها در رسانه: مقایسه بازنمایی محور مقاومت در ایران و جهان. رسانه و فرهنگ، ۱۵(۱)، ۲۹۹-۲۷۷.

https:// doi. 10.30465/ismc.2025.51410.2934

ج) کنفرانس‌ها و همایش‌ها: نام خانوادگی، نام. (نویسنده/نویسندگان). (تاریخ انتشار داخل پرانتز). عنوان مقاله. عنوان کنفرانس یا همایش به صورت ایتالیک. زمان همایش. مکان همایش. شماره صفحات مقاله.

د) سایت‌های اینترنتی: نام خانوادگی، حرف اول نام (نویسنده/گان). (تاریخ انتشار مطلب). عنوان مقاله، تاریخ مشاهده. آدرس دسترسی آن به صورت ایتالیک. در صورتی که نویسنده نامشخص باشد به جای آن عنوان سایت نوشته شود.

مثال:

پایگاه خبری-تحلیلی رسانه. (۱۴۰۵/۰۲/۰۷). جنگ ۱۲ روزه از نگاه اندیشکدهٔ آمریکایی. مشاهده شد در تاریخ ۱۴۰۵/۰۵/۰۴، بازیابی از:

https://ecorasaneh.ir/1404/05/04/

ه) رساله‌های تحصیلی: نام خانوادگی، حرف اول نام (تاریخ نگارش داخل پرانتز). «نام پایان‌نامه داخل گیومه»، مقطع پایان‌نامه. نام دانشکده. نام دانشگاه .

- در منابع مربوط به کتاب‌ها، عنوان کتاب، در منابع مربوط به مقالات، عنوان نشریه و در منابع مربوط به سایت‌ها، عنوان سایت/*ایتالیک* شود.

۳) لازم است اطلاعات کامل کتاب‌شناسی همه استنادهای درون‌متنی، در فهرست منابع آورده شود.

۴) تمامی اسامی و اصطلاحات لاتین، در متن، به زبان فارسی و در زیرنویس، به‌صورت لاتین آورده شود.

۵) در صورتی که اصطلاح، مفهوم یا مطلبی نیاز به توضیح دارد، در پایان مقاله به‌عنوان پی‌نوشت آورده شود.

۶) رعایت آیین نگارش فارسی در مقاله الزامی است. از به کاربردن واژه‌های مبهم، ترکیب‌های واژگانی نامعمول و جملات طولانی و پیچیده خودداری گردد.

۷) درج کد DOI یا DOR و یا URL تمامی آثار و منابع در انتهای کتاب‌شناسی فهرست منابع و مآخذ لازم و ضروری است. مانند:

حسنی، ح.، و تدین، ح. (۱۴۰۲). مأیوس‌سازی به‌مثابه ابزار عملیات روانی: مطالعه صفحه اینستاگرام ایران‌اینترنشنال. پژوهشنامه رسانه بین‌الملل، ۸ (۱)، ۱۰۷-۸۳.

https://doi.org/10.22034/imrl.2024.422110.1210

۸) در کنار تاریخ هجری شمسی، ذکر تاریخ میلادی رویدادها و تحولات مورد بررسی در مقاله ضرورت دارد.

سخن مدیر مسئول

توسعه کمی و کیفی معاونت برون‌مرزی سازمان صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران در چهار دهه اخیر، آن را تبدیل به یک نهاد رسانه‌ای عظیم و تأثیرگذار در عرصه بین‌المللی کرده است. این جبهه از رسانه ملی با اتخاذ آرایش رسانه‌ای هدفمند در حوزه‌های مختلف منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، جایگاه بی‌بدیلی در انعکاس صدای اکثریت مظلوم و خاموش جهان، شکستن انحصار خبری نظام سلطه، انعکاس دستاوردهای انقلاب اسلامی، ترویج گفتمان عدالت‌خواه انقلاب اسلامی، مقابله با اسلام‌هراسی و ایران هراسی و پیشبرد و پشتیبانی از اهداف جبهه مقاومت کسب کرده است.

معاونت برون‌مرزی مشتمل بر شبکه‌های تلویزیونی پرس تی‌وی، هیسپان تی‌وی، العالم، العالم سوریه، الکوثر، آی فیلم ۲ (فارسی، انگلیسی، عربی) و سحر (آذری، کردی، اردو، بالکان و افغانستان)، رسانه‌های دیجیتال هیسپان برزیل، پرس فرانسوی، پرس ترک و پرس عبری، شبکه سحاب (با فعالیت در ۲۶ حوزه زبانی)، خبرگزاری تصویری بین‌المللی ایران پرس، اداره‌کل تولیدات نمایشی، اداره‌کل امور بین‌الملل و واحد پژوهش‌های کاربردی است. همچنین با هدف پویایی و رقابت در تولیدات رسانه‌ای بین-المللی جبهه مقاومت و همراهی با هنرمندان معتقد به جهان چندقطبی، «جشنواره رسانه‌ای صبح» از سال ۱۴۰۱ آغاز به کار کرده است.

رهبر شهید انقلاب اسلامی (قدس سرّه) فرمودند: «عنصر تحقیق و پژوهش در همه جا، به‌صورت یک اصل در مجموعه کارها باید مورد توجه قرار گیرد.» براین‌اساس از آغاز توسعه رسانه برون‌مرزی، پژوهش دارای نقش و جایگاه ویژه‌ای بوده است. طبیعتاً برای فعالیت مؤثر رسانه‌ای در حوزه بین‌الملل، نیاز به پژوهش‌های میان رشته‌ای راهبردی، کاربردی و رسانه‌ای است و این مهم همواره از سوی رؤسای محترم سازمان مورد تأکید قرار گرفته است.

واحد پژوهش‌های کاربردی معاونت برون‌مرزی که مسئولیت انتشار دوفصلنامه علمی «پژوهشنامه رسانه بین‌الملل» را به عهده دارد با هدف پشتیبانی علمی و سیاست گذاری محتوایی و ساختاری شبکه های رادیویی، تلویزیونی و اینترنتی برون‌مرزی با شعار «رسانه پژوهش‌مدار: رسانه تأثیرگذار» در حدود چهار دهه فعالیت، علاوه بر پژوهش‌های مربوط به توسعه و تکمیل آرایش رسانه‌ای برون‌مرزی توانسته است با انجام بیش از ۴۰۰ پژوهش برنامه‌ای، محتوای بسیاری از برنامه‌های رسانه برون‌مرزی را تأمین نماید. علاوه بر حفظ چارچوب‌های علمی و پژوهشی که ویژگی ذاتی فعالیت‌های تحقیقاتی است، مهمترین خصیصه این پژوهش‌ها، داشتن صبغه برون‌مرزی و میان رشته‌ای و کاربردی بودن در رسانه-های برون‌مرزی است.

برای پیوند عمیق‌تر این پژوهش‌ها با نیازهای برون‌مرزی، فعال‌سازی نشست‌های اندیشه‌ورزی در دوره جدید مدیریت پژوهش‌های کاربردی در دستور کار قرار گرفته است. این نشست‌های تخصصی، با

استفاده از ظرفیت‌های نخبگان دانشگاهی و رسانه‌ای به واکاوی مسائل خرد و کلان برون‌مرزی و ارائه راهکارهای عملیاتی کوتاه مدت، میان مدت و بلند مدت می پردازد.

پژوهش‌ها در واحد پژوهش‌های کاربردی معاونت برون‌مرزی طیف گسترده‌ای از پژوهش‌ها را ازجمله آسیب‌شناسی، روندسنجی، تدوین سیاست‌ها و راهبردهای اجرایی، تحلیل محتوای برنامه‌ها، امکان‌سنجی تأسیس شبکه‌های جدید، مخاطب‌شناسی، شناخت نقاط ضعف و قوت رقبای رسانه‌ای، آینده پژوهی رسانه‌های برون‌مرزی، نشانه‌شناسی سریال‌های تولیدی برون‌مرزی و ... را برای ارزیابی، تکمیل و توسعه آرایش رسانه‌ای برون‌مرزی شامل شامل می‌شوند.

در این روند، به‌منظور کمک به تقویت تولید فکر در زمینه دیپلماسی عمومی و رسانه‌ای؛ ترویج مطالعات راهبردی در عرصه‌های ارتباطات و روابط بین‌الملل به‌ویژه با محوریت قدرت نرم؛ بهره‌مندی حداکثری از ظرفیت‌های علمی و دانشگاهی؛ انتشار «پژوهشنامه رسانه بین‌الملل» از سال ۱۳۹۵ در دستور کار معاونت برون‌مرزی صداوسیما قرار گرفت. در اثر مجاهدت گروه علمی– اجرایی آن، در سال ۱۴۰۰ موفق به کسب اعتبار علمی «ب» از وزارت علوم، تحقیقات و فناوری شد. پژوهشنامه رسانه بین‌الملل، در پایگاه‌های اطلاعاتی پرتال جامع علوم انسانی، مگیران، سیویلیکا، نورمگز، پایگاه مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (SID) و پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) نمایه‌سازی شده است.

با تجاوز نظامی آمریکا و رژیم صهیونیستی به ایران، جنگ ترکیبی علیه جمهوری اسلامی ایران وارد مرحله پیچیده‌تری شده است و منازعه تمدنی بیش‌از هر زمان دیگری در میدان روایت‌ها، جنگ شناختی و نبرد رسانه‌ای بروز یافته است؛ میدانی که در آن، خطوط نبرد از جغرافیاهای سرزمینی به ساحت ذهنیت عمومی و بازنمایی‌های فراملی گسترش یافته است. بر این‌اساس، نشریه علمی «پژوهشنامه رسانه بین‌الملل» رسالت خود دید، تا ابعاد چندوجهی جنگ‌های ۱۲ روزه و رمضان را از منظر نقش رسانه‌های فراملی در قالب یک ویژه‌نامه تخصصی واکاوی کند. مقالات شماره ۱۶ این نشریه، بازتاب پژوهش‌های روش‌مند اندیشمندانی است که با عبور از بازنمایی‌های تقلیل‌گرایانه رسانه‌های جریان سلطه و در جهت صورت‌بندی «روایت مقاومت و فتح»، به کالبدشکافی چارچوب‌بندی اخبار بحران، راهبردهای جنگ اطلاعاتی، مدیریت افکار عمومی منطقه‌ای و جهانی و پدیده‌های نوظهور مانند «لگورزم» در عرصه دیپلماسی دیجیتال پرداخته‌اند. امید است که مجموعه حاضر نه‌تنها گامی مهم، در تولید دانش انتقادی در عرصه ارتباطات بین‌الملل باشد، بلکه دریچه‌ای روشن و پژوهش‌پایه پیش‌روی تحلیل‌گران، کنش‌گران و سیاست‌گذاران رسانه‌ای کشور بگشاید.

احمد نوروزی

مدیر مسئول «پژوهشنامه رسانه بین‌الملل»

دوفصلنامه علمی پژوهشنامه رسانه بین‌الملل
سال دهم، شماره دوم، شماره پیاپی شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۴۰۴

داوران این شماره

دکتر سیدمحمد مهدی‌زاده
دکتر عبدالله بیچرانلو
دکتر محمدرضا برزویی
دکتر رضا واعظی
دکتر مجتبی صمدی
دکتر اکبری، کمال
دکتر هادی البرزی
دکتر حسین حسنی
دکتر ابوالفضل عابدی

دکتر محمدباقر سپهری
دکتر فاطمه عظیمی‌فرد
دکتر رحمت حاجی‌مینه
دکتر مجید سعادتی
دکتر مرتضی زارع برمی
دکتر پرویز امینی
دکتر محمود ترابی اقدم
دکتر ویدا همراز
دکتر داود نعمتی انارکی

دکتر داریوش صفرنژاد
دکتر حسن مجیدی
دکتر شعیب بهمن
دکتر سمیه آرزو فر
دکتر علی جعفری

فهرست

بازنمایی علم و فناوری در روایت‌های رسانه‌ای جنگ دوازده روزه میان ایران و اسرائیل: تحلیل مقایسه‌ای اخبار اینستاگرام
سیده زهرا اجاق ۱
تحلیل گفتمان انتقادی بازنمایی جنگ دوازده‌روزه ایران-اسرائیل در شبکه ایران‌اینترنشنال
محمد بابایی، امیرحسین سلطانی ۳۳
جنگ به‌مثابه نمایش بصری:تحلیل بازنمایی جنگ تحمیلی سوم در کانال تلگرامی شبکه ایران‌اینترنشنال
محسن گودرزی ۷۳
بازنمایی تقابل ایران و آمریکا در کارتون‌های سیاسی منتخب با محوریت ترامپ: تحلیلی نشانه‌شناختی
فاطمه عظیمی‌فرد ۱۰۷
بازنمایی جایگاه ایران در پویانمایی‌های لگویی کوتاهِ جنگ رمضان: تحلیل مضمون با تأکید بر دیپلماسی رسانه‌ای
احمد سفلایی، ابوالفضل عابدی ۱۴۷
از میدان نبرد تا میدان روایت: کاربست نظریه روایت راهبردی در تحلیل جنگ آمریکا، اسرائیل و ایران (مطالعه موردی: جنگ دوازده روزه و جنگ رمضان)
مجید روحی‌دهبنه ۱۷۵
برساخت «ما» و «دیگری» در جنگ ۲۰۲۶: تحلیل مقایسه‌ای گفتمان ترامپ، نتانیاهو و قالیباف در پست‌های شبکه‌های اجتماعی
بهنام رضاقلی‌زاده ۲۱۱
حکمرانی بر تصویر جنگ: تحلیل تطبیقی الگوهای تنظیم‌گری تولید و انتشار اطلاعات جنگ در کشورهای درگیر در جنگ رمضان
محمدقلی میناوند، احمد قجاوند ۲۴۵
برساخت گفتمان سیاسی در توئیت‌های دونالد ترامپ درباره «جنگ رمضان» (بازه زمانی: ۹ اسفند ۱۴۰۴ تا ۹ خرداد ۱۴۰۵)
محمد عامریان ۲۷۹
تحلیل علل و پیامدهای ورود مستقیم ایالات متحده آمریکا به جنگ دوازده‌روزه اسرائیل علیه جمهوری اسلامی ایران بر پایه نظریه موازنه تهدید
مرتضی سلمانی، میثم عرب سرخی میشابی، حبیب‌الله ابوالحسن شیرازی ۳۱۷
نقش زیست‌بوم رسانه‌های اجتماعی بومی در تقویت انسجام خانواده ایرانی-اسلامی در برابر ابعاد رسانه‌ای جنگ شناختی اسرائیل و آمریکا علیه ایران: مطالعه‌موردی گروه‌های مادرانه پیام‌رسان بله
علی اکبر رزمجو، کوثر مهرزاده ۳۴۹
بازنمایی درگیری‌های ایران و اسرائیل در رسانه‌های فارسی‌زبان خارجی (مطالعه‌موردی: بی‌بی‌سی فارسی، ایران اینترنشنال و رادیو فردا)
محمد لعل علیزاد، مرتضی ارژنگی ۳۷۷

پژوهشنامه رسانه بین‌الملل/ سال دهم/ شماره دوم/ شماره پیاپی شانزدهم/ پاییز و زمستان ۱۴۰۴/ ۳۲-۱

بازنمایی علم و فناوری در روایت‌های رسانه‌ای جنگ دوازده روزه میان ایران و اسرائیل: تحلیل مقایسه‌ای اخبار اینستاگرام

سیده زهرا اجاق[۱]

چکیده

رسانه‌ها با تولید روایت در موقعیت‌های مناقشه‌آمیز، برداشت عمومی از ضرورت، چرایی، چگونگی و پیامدهای جنگ را شکل می دهند. در جنگ دوازده‌روزه ایران و اسرائیل، علم و فناوری هم به‌عنوان یکی از عوامل شکل‌دهنده مناقشه و هم به‌عنوان ابزار عملیاتی حضور داشتند؛ بنابراین، بازنمایی آن‌ها در رسانه‌ها و واکنش مخاطبان می‌تواند بر درک عمومی از علم و فناوری اثر بگذارد. هدف این پژوهش، شناسایی و مقایسه روایت‌های مرتبط با علم و فناوری با تحلیل ۱۰۳ خبر است که در روز نخست و پایانی جنگ به‌عنوان نقاط کلیدی در ساخت روایت رسانه‌ای در صفحات اینستاگرام شبکه‌های تلویزیونی العربیه و بی‌بی‌سی فارسی، و خبرگزاری فارس منتشر شدند. مطالعه با رویکرد کیفی و با استفاده از تحلیل روایت ساختارگرایانه بارت و کارکردهای پراپ انجام شد. یافته‌ها نشان دادند که العربیه بیشترین تعداد خبر مرتبط با علم و فناوری را منتشر کرد و حجم پوشش خبری در هر سه رسانه در روز نخست تقریباً دو برابر روز پایانی بود. در روایت‌های العربیه و بی‌بی‌سی فارسی، سطح علم و فناوری اسرائیل پیشرفته‌تر و حمله به ایران با پیامدهای علمی و فناورانه جدید بازنمایی شد. اما، فارس بر پیشرفت علم و فناوری نظامی و هسته‌ای ایران و نقش آن در دفاع و حفاظت از شهروندان تأکید کرد. واکنش مخاطبان در هر سه رسانه در قالب شکل‌گیری دوقطبی‌های ارزشی درباره حمله اسرائیل، عملکرد مقامات ایرانی و ابراز نگرانی درباره احتمال نشت رادیواکتیو بود. نتایج به فهم سازوکارهای روایت‌سازی در رسانه‌های اجتماعی و نقش آن‌ها در شکل‌دهی درک عمومی از علم و فناوری در شرایط مناقشه کمک می‌کند.

کلیدواژه‌ها: تحلیل روایت، جنگ دوازده‌روزه ایران و اسرائیل، اینستاگرام، علم و فناوری، رسانه‌های بین‌الملل، درک عمومی از علم و فناوری.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۲/۲۴ تاریخ پذیرش ۱۴۰۵/۲/۱۵

Doi:10.22034/imrl.2026.580472.1363

۱. دانشیار گروه ارتباطات علم و فناوری، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و ارتباطات، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران. z.ojagh@ihcs.ac.ir

مقدمه

جنگ سه‌جانبه‌ای که میان ایران، اسرائیل و ایالات متحده در ۲۳ خرداد ۱۴۰۴ وارد مرحله‌ای آشکار شد، تا حد زیادی در بستری از رقابت‌های علمی و فناورانه شکل گرفت. هدف قرار گرفتن تأسیسات مرتبط با فناوری‌های غنی‌سازی و همچنین دانشمندان و پژوهشگران فعال در حوزه‌های مرتبط با توسعه فناوری هسته‌ای نشان می‌دهد که زیرساخت‌های علمی و فناورانه به یکی از میدان‌های اصلی این منازعه تبدیل شده‌اند. در کنار کنشگران نظامی و سیاسی، رسانه‌ها نیز نقش برجسته‌ای در این جنگ ایفا کردند. از یک سو، ساختمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران هدف حمله قرار گرفت که به کشته شدن شماری از خبرنگاران انجامید؛ و از سوی دیگر، رسانه‌های اجتماعی در کنار یا به‌جای رسانه‌های جریان اصلی به انتشار سریع اطلاعات و اخبار جنگ پرداختند. در همین دوره، اینترنت در ایران برای مدتی قطع شد و سخنگوی دولت این اقدام را با هدف پیشگیری از حملات سایبری و حفاظت از امنیت شهروندان و مسئولان توضیح داد. هم‌زمان، حملات سایبری منتسب به گروهی با نام «گنجشک درنده[1]» دست‌کم دو شبکه بانکی در ایران را مختل کرد و برخی شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای را نیز هدف قرار داد.

بخش بزرگی از جامعه که مستقیماً در میدان نبرد حضور نداشت، تحولات جنگ را عمدتاً از طریق رسانه‌ها دنبال می‌کرد. رسانه‌ها با بازنمایی رویدادها و سازمان‌دهی آن‌ها در قالب روایت‌های معنادار، چارچوب‌هایی تفسیری برای مخاطبان فراهم می‌کنند. این فرایند که به تولید روایت می‌انجامد، بر پایه واقعیت‌های اجتماعی شکل می‌گیرد اما هم‌زمان تحت تأثیر زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی خاصی است که در آن تولید می‌شود (تامِس، ۲۰۱۶). از این منظر، منطق و رویه‌های رسانه‌ای و شیوه‌های روایت‌گری می‌توانند در شکل‌گیری فهم عمومی از پویایی‌های جنگ و برداشت مخاطبان از کنشگران آن نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشند؛ پدیده‌ای که در ادبیات ارتباطات با عنوان «رسانه‌ای شدن جنگ» شناخته می‌شود.

رسانه‌ای شدن جنگ می‌تواند بر نحوه درک و نگرش افکار عمومی درباره عوامل و ابعاد مختلف منازعه اثر بگذارد. شبکه‌های اجتماعی نیز با ظرفیت‌های ارتباطی و روایی خود، به بستری مهم برای بازنمایی جنگ تبدیل شده‌اند. قابلیت‌ها و منطق ارتباطی این پلتفرم‌ها بر نحوه روایت‌پردازی رسانه‌ها درباره علم و فناوری تأثیر می‌گذارند و سبب می‌شوند فناوری‌های نظامی و

1. Predatory Sparrow

هسته‌ای نه صرفاً به‌عنوان موضوعاتی فنی، بلکه به‌عنوان نمادهایی از قدرت، تهدید، مشروعیت یا هویت ملی بازنمایی شوند.

شبکه‌های اجتماعی، به‌ویژه اینستاگرام، صرفاً بسترهایی برای انتشار اخبار جنگ نیستند، بلکه ویژگی‌های فنی، هنجارها و منطق ارتباطی آن‌ها بر نحوه تولید، توزیع و بازنمایی روایت‌های جنگی اثر می‌گذارد. پژوهش‌ها نشان داده‌اند که کنشگران رسانه‌ای و سیاسی روایت‌های خود را متناسب با قابلیت‌ها، زبان ارتباطی و مخاطبان هر پلتفرم بازآفرینی می‌کنند و در نتیجه، از یک منازعه واحد می‌توان روایت‌های متفاوتی برای مخاطبان مختلف ارائه داد (هوگ[1]، ۲۰۲۶). همچنین، تفاوت در ویژگی‌های فنی و اجتماعی پلتفرم‌ها بر شیوه بازنمایی خشونت، بازیگران و پیامدهای جنگ اثر گذاشته و به شکل‌گیری روایت‌های متمایز از یک رویداد واحد منجر می‌شود (واک[2] و همکاران، ۲۰۲۵). افزون بر این، کاربران در شبکه‌های اجتماعی صرفاً دریافت‌کنندگان پیام نیستند، بلکه از طریق واکنش‌ها و اظهارنظرهای خود در فرایند معناپردازی، بازتفسیر و گاه قطبی‌سازی روایت‌های جنگی مشارکت می‌کنند (ژومبای و یرکیمبای، ۲۰۲۶). از این رو، بازنمایی جنگ در شبکه‌های اجتماعی همچون اینستاگرام را می‌توان حاصل تعامل میان منطق پلتفرم، محتوای رسانه‌ای و مشارکت کاربران در تولید معنا دانست.

باتوجه‌به نقش برجسته علم و فناوری در این جنگ، روایت‌های رسانه‌ای درباره این حوزه‌ها نیز احتمالاً در شکل‌گیری برداشت عمومی از علم و فناوری مؤثرند. مطالعات حوزه ارتباطات علم نشان می‌دهند که سطح آگاهی عمومی درباره علم و فناوری می‌تواند بر نحوه ارزیابی منافع و مخاطرات آن‌ها و نیز بر میزان حمایت یا مخالفت اجتماعی با توسعه فناوری‌ها تأثیر بگذارد (اجاق، ۱۴۰۰). از این رو، بررسی شیوه بازنمایی علم و فناوری در روایت‌های رسانه‌ای جنگ و همچنین واکنش‌های مخاطبان به این روایت‌ها اهمیت ویژه‌ای دارد.

باتوجه‌به نقش فزاینده رسانه‌های اجتماعی در تولید و گردش محتوا توسط کاربران، این پلتفرم‌ها به یکی از فضاهای اصلی شکل‌گیری روایت‌های جنگ تبدیل شده‌اند. در ایران نیز اینستاگرام یکی از پرکاربردترین شبکه‌های اجتماعی است و حدود ۶۵ درصد از کاربران اینترنتی کشور از آن استفاده می‌کنند (استت کانتر، ژوئن ۲۰۲۵[3]). اگرچه اینستاگرام در ابتدا به‌عنوان پلتفرمی برای بازنمایی سبک زندگی و سرگرمی شناخته می شد، اما براساس گزارش مؤسسه

1. Hogue
2. Walk
3. Statcounter, June 2025

رویترز (نیومن[1] و همکاران، ۲۰۲۴). این شبکه اکنون به‌یکی‌از مجاری اصلی مصرف اخبار بصری و ویدئومحور تبدیل شده است. مطالعات اخیر نشان می دهند که قابلیت[2] اینستاگرام، از جمله غلبه تصویر و ابعاد عاطفی[3]، باعث بازتعریف روایت های جنگ شده و مفاهیمی چون رؤیت پذیری در زمان جنگ[4] را تغییر داده اند (المصری[5]، ۲۰۲۴). ازاین‌رو، تحلیل روایت اخبار جنگ در این فضا، امکان درک چگونگی پلتفرمی شدن اخبار سخت و بازنمایی منازعات در قالب‌های نوین بصری را فراهم می آورد (حمدان، ۲۰۲۴؛ هئو، ۲۰۲۵).

براین‌اساس، مقاله حاضر فارغ از پیش فرض‌های اولیه، ازیک‌سو به بررسی نحوه روایت‌گری مرتبط با علم و فناوری در پوشش جنگ دوازده‌روزه در صفحات اینستاگرامی خبرگزاری‌های رسمی می‌پردازد و از سوی‌دیگر، با تحلیل نظرات کاربران، چگونگی درک، تفسیر و مشارکت روایی مخاطبان در این رویداد را بررسی می‌کند. شایان ذکر است هدف این پژوهش، مطالعه روایت‌سازی رسانه‌ای از جنگ در بستر اینستاگرام است که رسانه‌ها اخبار جنگ را متناسب با منطق بصری، فرم کوتاه و پلتفرمی بازآرایی و بازروایت می‌کنند. مطالعه حاضر، قصد اثبات موضع‌گیری یا سوگیری رسانه‌ای ندارد، بلکه هدف، تبیین سازوکارهای روایی و پلتفرمی بازنمایی جنگ با تمرکز بر اخبار بازنشر شده درباره جنگ در اینستاگرام است و فهم این که جهت‌گیری این رسانه‌ها، ازطریق چه عناصر روایی، تصویری، زبانی و منبعی ساخته می‌شود.

پیشینه پژوهش

گسترش فناوری‌های دیجیتال و تغییر الگوهای ارتباطی در منازعات معاصر، نقش رسانه‌ها و کنشگران آنلاین را به‌طور اساسی دگرگون کرده است. جنگ‌ها دیگر صرفاً رخدادهایی نظامی نیستند، بلکه در بستری رسانه‌ای‌شده بازنمایی می‌شوند که در آن تصویر، داده‌های بلادرنگ، معماری پلتفرم‌ها و مشارکت کاربران به بخشی از میدان منازعه تبدیل شده‌اند. پژوهش‌هایی چون چین[6] (۲۰۱۹) نشان می‌دهد که فناوری در جنگ‌های معاصر نه‌تنها ابزار عملیاتی، بلکه

1. Newman
2. Affordance
3. Affective dimension
4. Wartime visibility
5. Elmasry
6. Chin

بخشی از نمایش قدرت و سازوکار مشروعیت‌بخشی به کنش‌های نظامی است؛ امری که جنگ را به عرصه‌ای برای بازنمایی توان تکنولوژیک بدل می‌کند.

با گسترش شبکه‌های اجتماعی، رسانه‌ای‌شدن جنگ وارد مرحله‌ای تازه شده است. در این فضا، روایت‌های جنگ از انحصار رسانه‌های رسمی خارج شده و به‌صورت چندصدایی بازتولید می‌شوند. ماندراویچ‌کایته و کریلاویچیوس[1] (۲۰۲۲) استدلال می‌کنند که مرز میان تولیدکننده و مصرف‌کننده محتوا تضعیف شده و کاربران با تولید تصاویر، تحلیل‌ها و واکنش‌های فوری، به بازیگران فعال روایت جنگ بدل می‌شوند. میلادی و میلادی[2] (۲۰۲۳) نیز نشان می‌دهند که در پلتفرم‌های بصری مانند اینستاگرام و تیک‌تاک، کاربران روایت‌های بدیل می‌سازند و حتی روایت‌های رسمی را به چالش می‌کشند.

درهمین‌حال، شبکه‌های اجتماعی به میدان رقابت‌های اطلاعاتی نیز تبدیل شده‌اند. مارسیلی[3](۲۰۲۵) با اشاره به پیوند هوش مصنوعی، عملیات اطلاعاتی و ظرفیت‌های پلتفرمی، از شکل‌گیری مقیاس جدیدی از جنگ اطلاعاتی سخن می‌گوید که در آن بازیگران دولتی و غیردولتی به‌طور هم‌زمان در روایت‌سازی مشارکت دارند. یافته‌های تایزن[4] و همکاران (۲۰۲۵) درباره جنگ اوکراین نیز نشان می‌دهد که گسترش تصاویر دستکاری‌شده و عاطفی در پلتفرم‌ها، می‌تواند ادراکات عمومی را در چارچوب‌های احساسی و قطبی‌شده شکل دهد.

ادبیات روایت‌های دیجیتال جنگ همچنین بر تنوع تولیدکنندگان روایت تأکید دارد. دیوون و اریکسون کِروتروک[5](۲۰۲۵) در مطالعه خود درباره «تأثیرگذاران جنگ» در تیک‌تاک نشان می‌دهند که کاربران عادی با قالب‌هایی مانند پی‌اووی[6]، میم[7] و سیاست‌سرگرمی[8] روایت‌هایی می‌سازند که گاه از روایت‌های رسمی نیز بیشتر دیده می‌شوند. اوگه جیو فور[9] (۲۰۲۴) نیز نشان می‌دهد که پلتفرم‌های اجتماعی با امکان انتشار لحظه‌ای تصاویر و ویدئوها، زمینه رقابت روایی میان بازیگران مختلف را فراهم می‌کنند؛ فرآیندی که با نظریه‌های برجسته‌سازی و چارچوب‌بندی قابل توضیح است.

---

1. Mandravickaitė & Krilavičius
2. Miladi & Miladi
3. Marsili
4. Theisen
5. Divon & Krutrok
6. POV: قالبی مبتنی بر نمایش موقعیت از دیدِ یک شخص
7. Meme
8. Politainment
9. Oguejiofor

نقش مخاطبان در این میان اهمیت ویژه‌ای دارد. وی‌هالِم و یوزه‌فوویچسم[1] (۲۰۲۳) با طرح مفهوم «منطق مخاطب» نشان می‌دهند که کاربران براساس تجربه زیسته، هویت رسانه‌ای و برداشت خود از سازوکارهای رسانه، اخبار جنگ را تفسیر می‌کنند. همچنین گمبار[2] (۲۰۲۵) نشان می‌دهد که اعتماد مخاطبان به رسانه‌ها بر نحوه دریافت روایت‌های جنگ اثرگذار است و کاربرانِ در معرض رسانه‌های بین‌المللی، اغلب نسبت به پوشش رسانه‌های داخلی بدبین‌ترند.

در ادبیات داخلی و منطقه‌ای نیز بر اهمیت بازنمایی رسانه‌ای جنگ تأکید شده است. غفاری‌قدیر و بهروز (۲۰۲۰) نشان می‌دهند که پوشش منازعات خاورمیانه در چارچوب گفتمان‌های قدرت شکل می‌گیرد و تصاویر و نمادهای فناورانه نقش مهمی در این بازنمایی دارند. قربانی‌شیخ‌نشین و احمدی‌نژاد (۲۰۲۱) نیز بر تعامل روایت‌های جنگ با الزامات فناورانه و پلتفرمی تأکید کرده‌اند. در سطح بین‌المللی، کَلَهَن[3] و همکاران (۲۰۲۲) نشان می‌دهند که روایت‌های مرتبط با تهدید، امنیت و فناوری در رسانه‌های جهانی اغلب از منطق رقابت ژئوپلیتیک پیروی می‌کند.

همان‌طور که مشخص است بیشتر مطالعات به روایت‌های کلی جنگ پرداخته‌اند و کمتر به بازنمایی علم و فناوری توجه کرده‌اند؛ در حالی که فناوری در منازعات اخیر به بخشی از میدان معناسازی سیاسی تبدیل شده است. همچنین اغلب پژوهش‌ها یا بر رسانه‌های رسمی تمرکز داشته‌اند یا بر محتوای کاربران، و بررسی هم‌زمان این دو سطح، به‌ویژه در پلتفرم اینستاگرام، کمتر انجام شده است. واکنش‌ها و کامنت‌های کاربران نیز هنوز به‌طور نظام‌مند به‌عنوان داده‌ای تحلیلی برای فهم منطق مخاطب استفاده نشده‌اند. این پژوهش با تمرکز بر روایت‌های رسانه‌ای و واکنش کاربران در اینستاگرام و با تأکید بر بازنمایی علم و فناوری در جنگ ایران ـ اسرائیل، می‌کوشد این شکاف را کاهش دهد.

چارچوب نظری

نظریه‌های نوین جنگ تأکید می‌کنند که منازعات معاصر فقط در میدان نظامی تعیین تکلیف نمی‌شوند؛ بلکه بخش مهمی از آن‌ها در میدان شناختی و در ذهن مردم رقم می‌خورد. جنگ زمانی مشروع و قابل‌پذیرش جلوه می‌کند که برای آن دلایلی روشن، قابل دفاع و اقناع‌کننده عرضه شود؛ دلایلی که در قالب «روایت‌های جنگ» مطرح می‌شوند. روایت جنگ در حقیقت

1. Vihalemm & Juzefovičs
2. Gombar
3. Callahan

مجموعه‌ای از دلایل و تفسیرهایی است که قرار است مردم را قانع کند ورود به یک منازعه – حتی اگر از مرزهای ملی دور باشد – اقدامی ضروری، درست یا گریزناپذیر است. همان‌طور که کوِرن‌بِک و بوه‌هانسِن[1] (۲۰۱۷) توضیح می‌دهند، روایت جنگ چارچوبی برای فهم چرایی و چگونگی یک درگیری، و مبنایی برای لفاظی‌های سیاسی پیرامون آن فراهم می‌کند. این روایت‌ها در فضای عمومی گردش می‌کنند، توسط رسانه‌ها منتقل یا بازتولید می‌شوند، و از همین مسیر بر قضاوت افکار عمومی تأثیر می‌گذارند.

اهمیت رسانه‌ها در این فرایند تا حدی است که برخی نویسندگان از آن‌ها به‌عنوان «شاخه چهارم نیروی نظامی» یاد کرده‌اند (هورتن[2]، ۲۰۱۱). رسانه‌ها با انتخاب و برجسته‌سازی بخش‌هایی از واقعیت، روایت‌هایی را تولید می‌کنند که از یک‌سو بر ادراک مخاطبان اثر می‌گذارند و از سوی دیگر خود از بسترهای اجتماعی و فرهنگی تأثیر می‌پذیرند. این پیوند میان روایت جنگ و جامعه را می‌توان از طریق مفهوم «حوزه اجتماعی – شناختی» توضیح داد. مطابق نظر امیلی گلدمن (۲۰۰۷)، مقبولیت یا عدم‌مقبولیت روایت جنگ وابسته به این حوزه است؛ حوزه‌ای که تعیین می‌کند یک جامعه چه چیز را می‌تواند یا انتظار می‌رود بتواند به‌عنوان حقیقت بپذیرد. توضیح تیندال[3] (۱۹۹۲) از حوزه شناختی نیز در همین مسیر است: مجموعه‌ای از دانسته‌ها، پیش‌فرض‌ها و انتظاراتی که یک گروه اجتماعی می‌تواند آن‌ها را قابل تصور و معتبر بداند، حتی اگر لزوماً به واقعیت عینی نزدیک نباشد. بنابراین، جنگ تنها زمانی در افکار عمومی پذیرفته می‌شود که روایت ارائه‌شده از آن وارد این حوزه شناختی شود و با عناصر فرهنگی، سیاسی و تاریخی جامعه پیوند برقرار کند.

پیروزی در جنگ صرفاً با موفقیت عملیات نظامی حاصل نمی‌شود؛ بلکه نیازمند شکل‌گیری نوعی تغییر ذهنی در مخاطبان است. اگر این تغییر رخ ندهد، روایت جنگ نمی‌تواند مردم را قانع کند و حتی ممکن است با مقاومت و بی‌اعتمادی مواجه شود. به همین دلیل است که روایت‌ها باید تکرار شوند، هدف جنگ باید شفاف بیان شود و پیام‌ها باید با زبان و کلماتی ارائه شوند که مخاطب آن‌ها را درک کند. افزون بر این، کانال ارتباطی نیز اهمیت دارد: روایت تنها زمانی شانس نفوذ در حوزه اجتماعی–شناختی دارد که از رسانه‌ها و پلتفرم‌هایی منتشر شود که مردم به آن‌ها اعتماد دارند (کوِرن‌بِک و بوه‌هانسِن، ۲۰۱۷).

1. Kvernbekk & Bøe-Hansen
2. Horten
3. Tindale

تحولات رسانه‌ای و ظهور شبکه‌های اجتماعی ابعاد تازه‌ای به این فرایند اضافه کرده است. اکنون روایت‌های جنگ فقط توسط رسانه‌های جریان اصلی تولید نمی‌شوند؛ کاربران نیز به‌عنوان فاعلان اجتماعی نقش فعال دارند. همان‌طور که تامِس (۲۰۱۶) استدلال می‌کند، در رسانه‌های اجتماعی مخاطبان از «سوژه متنی» به «سوژه اجتماعی» تبدیل می‌شوند: یعنی نه‌تنها محتوای جنگ را مصرف می‌کنند، بلکه با تولید واکنش، نقد، بازنشر یا پادروایت در شکل‌گیری معنای جنگ مشارکت می‌کنند. هانسکا[1] (۲۰۱۴) نیز یادآور می‌شود که پیامد روایت‌سازی دیگر فقط به سازندگان روایت محدود نیست؛ بلکه شامل کسانی هم می‌شود که روایت‌ها را تفسیر و بازاندیشی می‌کنند. این وضعیت فرآیند روایت‌پردازی را تعاملی‌تر و پیچیده‌تر می‌سازد و نشان می‌دهد که تحلیل روایت جنگ بدون توجه به واکنش کاربران، ناقص خواهد بود.

درک این تحولات در سطح رسانه‌ای، نیازمند توجه به منطق «رسانه‌ای شدن جنگ» است. در این منطق، جنگ از سطح بازنمایی واقعیات میدانی فراتر می‌رود و به پدیده‌ای بدل می‌شود که در رسانه ساخته، تقویت و بازتصویر می‌شود. هوربیک[2] (۲۰۲۳) این تحول را گذار از «رسانه‌هایی که حقیقت را بازمی‌گفتند» به «رسانه‌هایی که واقعیت را تولید می‌کنند» توصیف می‌کند. این نگاه با دیدگاه بودریار[3] (۱۹۹۵) هم‌خوان است که جنگ‌های مدرن را نوعی «شبیه‌سازی» می‌داند؛ یعنی وضعیت‌هایی که در آن مرز میان واقعیت و بازنمایی مبهم می‌شود. از همین منظر، کوتل[4] (۲۰۰۶) تأکید می‌کند که رسانه‌ها صرفاً گزارش‌گر جنگ نیستند؛ آن‌ها با منافع، انتخاب‌ها و عملکردهای صنفی و سیاسی خود، به‌طور فعال در جنگ نقش‌آفرینی می‌کنند.

در چنین بستری، روایت‌های جنگ در میدان رسانه‌ای و شناختی به‌طور هم‌زمان شکل می‌گیرند: رسانه‌ها روایت می‌سازند؛ روایت‌ها وارد حوزه اجتماعی – شناختی می‌شوند؛ و مخاطبان با تجربه‌ها، سوابق فرهنگی و پیش‌دانسته‌های خود آن را تفسیر و بازتولید می‌کنند. مهم‌تر از همه این‌که این چرخه در شبکه‌های اجتماعی شدت می‌گیرد، زیرا امکان مشارکت، مخالفت، نقد و تولید پادروایت وجود دارد. بنابراین، تحلیل جنگ در رسانه‌های اجتماعی، تحلیل یک فرایند خطی «ارسال پیام» نیست؛ بلکه بررسی سازوکاری است که در آن روایت‌ها گردش می‌کنند، معنا تولید می‌شود و مخاطبان در این تولید معنا نقش دارند.

---

1. Hanska
2. Horbyk
3. Baudrillard
4. Cottle

همچنین جایگاه روایت‌های علم و فناوری در این فرآیند مهم است. پیشرفت‌های فناورانه، توان نظامی، ابزارهای دفاعی، پهپادها، موشک‌ها، سامانه‌های اطلاعاتی و حتی فناوری‌های دیجیتال، بخش مهمی از روایت جنگ‌های امروز را تشکیل می‌دهند. برداشت عمومی از علم و فناوری، همان‌طور که اقبال، ماس و فَن ووردِن[1] (۲۰۲۲) نشان داده‌اند، بر موفقیت یا شکست پروژه‌های فناورانه و سیاست‌های مرتبط با آن اثر مستقیم دارد. بنابراین، روایت‌های فناورانه، فقط عناصر جانبی جنگ نیستند؛ بلکه بخشی از همان حوزه اجتماعی–شناختی‌اند که مردم از طریق آن ضرورت و مشروعیت جنگ را درک می‌کنند. رسانه‌ها با برجسته‌سازی توان فناوری یا ضعف آن، معنا و جهت‌گیری جنگ را توضیح می‌دهند و کاربران با پذیرش، تردید، نقد یا پادروایت به آن واکنش نشان می‌دهند.

بنابراین، چارچوب نظری حاضر بر این فرض استوار است که روایت جنگ در سه سطح به‌طور هم‌زمان شکل می‌گیرد:

۱) سطح رسانه‌ای، که روایت‌ها را تولید و تقویت می‌کند

۲) سطح اجتماعی – شناختی، که در آن روایت‌ها تفسیر و معنادار می‌شوند

۳) سطح مشارکت کاربران، که روایت‌ها را بازخوانی، نقد یا بازسازی می‌کنند.

در چنین مدلی، روایت‌های علم و فناوری یکی از مسیرهای مهم مشروعیت‌بخشی و شکل‌دهی به ادراک عمومی جنگ هستند.

روش انجام پژوهش

در این پژوهش از روش تحلیل روایت با تکیه بر رویکرد ساختارگرایانه رولان بارت[2] استفاده شد. تحلیل روایت از جمله روش‌های کیفی در مطالعات رسانه است و امکان بررسی نحوه ساخت معنای خبری، برجسته‌سازی رویدادها، و شکل‌گیری ادراک مخاطب را فراهم می‌کند (آقابابایی، ۱۴۰۳). این روش در این مطالعه برای پاسخ‌گویی به سه پرسش اصلی به‌کار رفته است:

- علم و فناوری در جریان جنگ دوازده‌روزه ایران و اسرائیل چگونه در رسانه‌های مختلف روایت شده‌اند؟
- این روایت‌ها چه تصویری از نقش علم و فناوری در منازعه ارائه می‌دهند؟

1. Iqbal ،Moss & Van Woerden
2. Roland Barthes

– مخاطبان چگونه به این روایت‌های خبری واکنش نشان داده‌اند؟

جامعه پژوهش این پژوهش اخبار مربوط به علم و فناوری‌های مرتبط با جنگ بود که در صفحات اینستاگرام خبرگزاری‌های فارس، بی‌بی‌سی فارسی، و العربیه طی ۱۲ روز جنگ ایران و اسرائیل منتشر شده‌اند. دلیل انتخاب خبرگزاری فارس این است که، سپاه و فرماندهان آن به‌عنوان یکی از اهداف حملات اسرائیل برجسته شده‌اند. خبرگزاری بی‌بی‌سی فارسی به‌عنوان یکی از خبرگزاری‌های اروپا به ما کمک می‌کند تا روایت‌های آنها را نسبت به جنگ درک کنیم و مطالعه خبرگزاری العربیه برای شناخت روایت‌های ساخته شده توسط کشورهای حاشیه خلیج فارس و عربستان اهمیت دارد.

اگرچه رسانه‌های مورد تحلیل از نظر ساختار سازمانی یکسان نیستند و خبرگزاری فارس در قالب خبرگزاری فعالیت می‌کند، درحالی که بی‌بی‌سی فارسی و العربیه فارسی رسانه‌های خبری چندرسانه‌ای محسوب می‌شوند، واحد مقایسه در این پژوهش صفحات اینستاگرامی آنهاست. از آنجاکه هر سه رسانه در بستر مشترک اینستاگرام به تولید و انتشار محتوای خبری برای مخاطبان فارسی زبان می‌پردازند، مقایسه روایت‌های آنان در این پلتفرم امکان‌پذیر است. تفاوت در خاستگاه نهادی رسانه‌ها نیز به‌عنوان یکی از عوامل زمینه‌ای مؤثر بر شیوه روایت در تحلیل لحاظ شده است.

حجم نمونه پژوهش شامل تمام پست‌های خبری مرتبط با علم و فناوری است که در روز آغاز (۲۳ خرداد ۱۴۰۴ معادل ۱۳ ژوئن ۲۰۲۵) و روز پایان جنگ (۲ تیر ۱۴۰۴ معادل ۲۳ ژوئن ۲۰۲۵) در صفحات اینستاگرام سه خبرگزاری فارس، بی‌بی‌سی فارسی و العربیه منتشر شده‌اند. منطق پژوهش در انتخاب روز نخست و روز پایانی جنگ به‌طور هدفمند و با توجه به جایگاه ساختاری «آغاز» و «پایان» در چرخه روایت انجام شده است. در رویکردهای تحلیل روایت، روایت صرفاً توالی زمانی رویدادها نیست، بلکه شیوه‌ای برای سازمان‌دهی و معنادار کردن رخدادها در قالب یک کل منسجم است. در این چارچوب، آغاز و پایان دو نقطه معناساز در سازمان روایی محسوب می‌شوند. ارسطو در بحث پیرنگ[1] تأکید می‌کند که هر روایت منسجم دارای آغاز، میانه و پایان است و این اجزا در پیوندی علّی و معنایی با یکدیگر قرار دارند (باتچر[2]، ۱۹۰۲). تحلیل‌های جدیدتر روایت نیز نشان می‌دهند که بخش آغازین روایت

1. Plot
2. Butcher

معمولاً به معرفی وضعیت، کنشگران و چارچوب تفسیری رخداد می‌پردازد، در حالی که پایان روایت محل نتیجه‌گیری و تثبیت معنای کلی رخداد است(لابوف[1]، ۱۹۷۲؛ لابوف و والتسکی[2]، ۲۰۰۳) . همچنین ریکور در بحث پیرنگ تاکید دارد که پیرنگ از طریق فرجام‌بندی، رویدادهای پراکنده را در قالب یک کل معنادار سازمان می‌دهد و به آن‌ها انسجام تفسیری می‌بخشد (ریکور[3]، ۱۹۸۰).

در نتیجه، روز نخست جنگ به‌عنوان لحظه ورود رخداد به نظم روایی خبر و زمان شکل‌گیری چارچوب‌های اولیه معناپردازی انتخاب شده است؛ و روز پایانی جنگ به‌عنوان نقطه فرجام‌بندی روایت خبری اهمیت دارد، زیرا در این مقطع رسانه‌ها معمولاً به ارزیابی پیامدها، جمع‌بندی رخداد و تثبیت معنای نهایی آن می‌پردازند. بنابراین، تمرکز بر این دو مقطع به‌منزله نادیده‌گرفتن روزهای میانی نیست، بلکه به‌منظور تحلیل دو گره کلیدی در چرخه روایت یعنی لحظه شکل‌گیری روایت و لحظه فرجام‌بندی آن انجام شده است. بدیهی است که روزهای میانی می‌توانند حامل چرخش‌ها یا روایت‌های احتمالی دیگری باشند؛ از این‌رو، نتایج پژوهش حاضر در چارچوب همین دو مقطع تفسیر می‌شود. بررسی روایت‌های میانی می‌تواند در پژوهشی مستقل، برای مطالعه پویایی و تغییرات تدریجی روایت خبری، پیگیری شود.

در مرحله نخست، تمامی اخبار منتشرشده در این دو روز بررسی شد و سپس هر پستی که محتوای آن به فناوری‌های نظامی، فناوری‌های دفاعی و یا موضوعات مرتبط با فناوری هسته‌ای ارتباط داشت، استخراج گردید. در مجموع ۱۰۳ پست خبری برای تحلیل انتخاب شد. تعداد کامنت‌های نوشته شده برای این پست‌ها، در مجموع ۶۶۵۶۷ مورد است.

واحد تحلیل در این پژوهش پست اینستاگرامی است که شامل سه مؤلفه اصلی است:

- متن خبر
- تصویر یا ویدئو پیوست
- کامنت‌های منتشرشده در بخش واکنش‌های مخاطبان.

برای انجام این تحلیل از روش ساختارگرایانه بارت استفاده می‌شود که مبتنی بر دو اصل اجزامندی روایت و رابطه اجزا با یکدیگر است.

1. Labov
2. Waletzky
3. Ricoeur

کاربرد روش بارت در تحلیل اخبار یعنی؛ نگاه کردن به اخبار به‌عنوان روایت‌هایی چندلایه که هر عنصر آن از کلمات تا تصاویر در یک سیستم ساختاری معنا عمل می‌کند. این روش فراتر از آنچه خبر می‌گوید، به نحوه ساخت معنا، شکل‌دهی درک مخاطب و تأثیرگذاری احتمالی آن بر افکار عمومی از طریق معماری روایت‌های خبری می‌پردازد. در این مطالعه، مراحل کاربرد روش بارت در تحلیل اخبار به شرح زیر است:

(۱) شناسایی واحدهای کارکردی در متن خبر: برای این منظور، خبر به کوچک‌ترین واحدهای معنادار تقسیم شد. این واحدها می‌توانند جملات، عبارات، تصاویر یا تیترها باشند. هر واحد یا یک کارکرد دارد (پیشبرد داستان یا گزارش یک واقعیت) یا به‌عنوان نمایه عمل می‌کند (فضاسازی یا ارائه زمینه). با این تحلیل، رمزگان هرمنوتیک نیز شناسایی می‌شود.

(۲) کانونی‌سازی: به معنی این است که وقایع داستان توسط چه اشخاصی بازنمایی می‌شوند و چه احساس‌ها و عواطف و باورهایی را انتقال می‌دهند یا چه ادراک و اندیشه‌هایی را به خواننده منتقل می‌کنند. به عبارت دیگر تجارب چگونه بازآفرینی شده‌اند (تامِس، ۲۰۱۶).

(۳) راوی: مشخص کردن این‌که راوی کیست و چه موضعی دارد. آیا بی‌طرف و عینی است یا لحن سوگیرانه و ایدئولوژیک دارد؟ (تامِس، ۲۰۱۶).

(۴) رمزگشایی پنج کد روایت بارت در خبر

کد هرمنوتیک[1] یا معمایی: چه سؤالات یا اسراری در خبر مطرح می‌شود؟ چه نوع اطلاعاتی ارائه می‌شوند.

کد پروایرتیک[2] یا کنشی: چه اقدامات یا رویدادهایی تعلیق یا انتظار ایجاد می‌کنند؟ مثلاً روند تشدید درگیری.

کد سمیک[3] یا معنایی: چه دلالت‌هایی در کلمات، تصاویر یا تیترها وجود دارد؟ مثلا کاربرد افعال مضارع و روزآمد شدن مداوم اخبار حس فوریت یا بحران ایجاد می‌کند.

کد نمادین[4]: آیا تضادهای نمادین عمیق‌تری مانند خیر و شر، آزادی و سرکوب در اخبار وجود دارد؟

کد فرهنگی[5] یا ارجاعی: خبر بر چه دانش یا ارجاعات فرهنگی مشترکی تکیه دارد؟ مثلاً ایدئولوژی‌های سیاسی یا زمینه‌های تاریخی (نوواک[1]، ۱۹۹۷).

---

1. Hermeneutic
2. Proairetic
3. Semic
4. Symbolic
5. Cultural

(۵) تحلیل نشانه‌شناختی عناصر خبری: در این مطالعه، علاوه بر متن، عکس‌ها و فیلم‌های پیوست شده به متون خبر را نیز تحلیل کرده‌ایم. مثلاً انتخاب یک عکس می‌تواند احساسات یا گرایش‌های خاصی را منتقل کند و برداشت خواننده را شکل دهد.

(۶) تحلیل واکنش مخاطب: برخی از مخاطبان به اخبار واکنش می‌دهند و تفاسیر و واکنش-های خود را به‌صورت نظر بیان می‌کنند.

(۷) ترکیب تحلیل بارت با کارکردهای پراپ[2]: در فرایند کار، هر خبر در هر پست خوانده و اجزاء بالا در آن شناسایی شد. سپس با کنار هم قرار دادن اجزاء روایی، روایت هر خبر ثبت شد که درواقع خرده روایت رسانه است. در ادامه برای این‌که روایت‌های هر رسانه شناسایی شود و امکان مقایسه فراهم شود، نقش این خرده‌روایت‌ها براساس کارکردهای پراپ (تامس، ۲۰۱۶) مشخص شد. با کنار هم قرار گرفتن این کارکردها، روایت‌ها و پادروایت‌های موجود در هر نمونه شناسایی شدند. منظور از کارکردهای پراپ، کنش‌هایی است که عناصر روایت در پیشبرد قصه انجام می‌دهند، نه صرفاً خودِ شخصیت‌ها. پراپ با بررسی قصه‌های پریان، ۳۱ کارکرد اصلی را شناسایی می‌کند که با وجود تنوع ظاهری روایت‌ها، در نظمی نسبتاً ثابت تکرار می‌شوند و در کنار آن‌ها، برخی کارکردهای فرعی نیز قرار می‌گیرند. کارکردهای اصلی پراپ شامل کنش‌هایی مانند ایجاد بحران، آغاز حرکت قهرمان، کشمکش و گره‌گشایی است و کارکردهای فرعی، عناصری مانند هشدار، فریب، یاری‌گری و میانجی‌گری را دربرمی‌گیرد. همچنین شخصیت‌ها در نقش‌هایی چون قهرمان، شرور، یاری‌گر و قهرمان دروغین در روایت ظاهر می‌شوند.

فرایند کدگذاری

کدگذاری داده‌ها با رویکردی ترکیبی انجام شد. دسته‌های اصلی کدها بر اساس چارچوب نظری روایت‌شناسی ساختارگرایانه رولان بارت و مفاهیم مرتبط با آن تعیین شدند؛ اما مصادیق، شاخص‌های عملیاتی و زیرکدها در جریان خوانش اکتشافی داده‌ها و به‌صورت استقرایی استخراج و پالایش شدند. ابتدا، نمونه‌ها به‌صورت اکتشافی مطالعه شدند تا واحدهای معنادار روایت در متن، تصویر و ویدئو شناسایی شوند. در این مرحله، جملات، تیترها، عناصر تصویری و بخش‌هایی از واکنش مخاطبان که واجد کارکرد روایی بودند به‌عنوان واحدهای کدگذاری مشخص شدند. در

1. Novak
2. Propp

مرحله دوم، بر اساس مفاهیم نظری بارت و نتایج خوانش اولیه، دفترچه کدگذاری[1] تدوین شد. این دفترچه شامل تعریف مفهومی و عملیاتی هر کد، معیارهای شمول و عدم شمول، و نمونه‌هایی از داده‌ها بود. دسته‌های اصلی کدها شامل کارکردهای روایی (کارکردهای پیشبرنده روایت و نمایه‌ها)، کانونی‌سازی، نوع راوی و موضع روایی، پنج کد روایت بارت (هرمنوتیک، پروایرتیک، سمیک، نمادین و فرهنگی) و همچنین نقش خرده‌روایت‌ها بر اساس کارکردهای پراپ بود. در مرحله سوم، تمامی پست‌های منتخب به‌صورت نظام‌مند و با استفاده از معیارهای تعریف‌شده در دفترچه کدگذاری تحلیل شدند. هر واحد معنایی می‌توانست بیش از یک کد دریافت کند، زیرا در تحلیل ساختارگرایانه عناصر روایت می‌توانند همزمان چند کارکرد معنایی داشته باشند. در نهایت، با تجمیع کدهای استخراج‌شده، خرده‌روایت هر خبر شناسایی شد و با کنار هم قرار گرفتن این خرده‌روایت‌ها، روایت‌ها و پادروایت‌های هر رسانه شناسایی شد.

برای نمونه، کارکرد روایی به‌عنوان یکی از کدها در دفترچه کدگذاری به‌صورت «عنصری که پشبرد روایت یا گزارش رویداد را عهده دار است» تعریف شد؛ و به‌صورت عملیاتی، جمله یا بخشی از متن این کد را می‌گرفت که وقوع رویداد یا اقدام خاصی را نشان می‌داد؛ مانند: حمله موشکی در بامداد امروز آغاز شد.

روایی و پایایی

روایی به معنای اعتبار و صحت تفسیرهای انجام شده است. در پژوهش روایت، روایی بیشتر مربوط به محکم‌بودن پایه پژوهش و قابل پشتیبانی بودن آن از طریق اطلاعات جمع‌شده است (وبستر و مرتوآ[2]، ۱۳۹۷). در این مطالعه که با روش تحلیل روایت بارتی انجام شد، روایی از راه تطابق تحلیل با ساختارهای شناخته شده روایت حاصل شد. استفاده از چارچوب ساختاری ارائه شده توسط بارت کمک کرده است تا تفسیرها بر اساس قواعد و الگوهای شناخته شده روایت‌سازی پایه‌ریزی شوند. در این مطالعه تلاش شده است تا تحلیل بر اساس نشانه‌ها و کدهای روایی (هرمنوتیک، پروایرتیک، معنایی، نمادین و فرهنگی) صورت گیرد و تفسیرها از متن و ساختار آن استخراج شود، نه از حدس و گمان شخصی. همچنین گام‌های تحلیل به‌دقت شرح داده شده‌اند. به بیان دیگر روایی پژوهش با تکیه بر سه محور تأمین شد: استفاده از چارچوب ساختاری معتبر بارت برای

1. Codebook
2. Webster & Mertova

جلوگیری از تفاسیر شخصی؛ شفافیت مراحل تحلیل و ثبت کامل فرایند کدگذاری؛ تناظر کامل میان داده‌ها و تفسیرها بر اساس نشانه‌های موجود در متن، تصویر و کدهای روایی.

پایایی به معنای تکرارپذیری و ثبات نتایج تحلیل است. پایایی این پژوهش با کدگذاری سیستماتیک (نظام‌مند) تضمین شده است. در پژوهش روایت، پایایی معمولاً به قابلیت اطمینان به اطلاعات اطلاق می‌شود. در اینجا، پایایی نه‌تنها از طریق ثبات اندازه‌گیری، بلکه بیشتر از طریق اعتبار رونوشت‌ها و یادداشت‌ها کسب می‌شود و از طریق دقت و قابل دسترسی بودن اطلاعات اندازه‌گیری می‌شود؛ بنابراین، هر خواننده‌ای می‌تواند متن و رونوشت مربوطه را داشته باشد (وبستر و مرتواَ، ۱۳۹۷). با این حال در این پژوهش تلاش شده تا از کدگذاری دقیق و منظم واحدهای کارکردی و کنش‌ها که به‌صورت واضح تعریف شده‌اند، استفاده شود؛ به‌طوری‌که اگر پژوهشگر دیگری همین تعاریف و مسیر پژوهشی را طی کند می‌تواند به نتایج مشابهی دست یابد.

یافته‌ها

تعداد اخبار مرتبط با علم و فناوری در روز اول بیش از دو برابر روز آخر جنگ بوده است. در روز آغاز و پایان جنگ ۱۲ روزه ایران و اسرائیل، العربیه بیشترین اخبار مرتبط با علم و فناوری را منتشر کرده و تعداد این اخبار در دو صفحه اینستاگرام بی‌بی‌سی فارسی و فارس، تقریباً به یک اندازه هستند. اما در مورد کامنت‌ها، العربیه کمترین تعداد کامنت را داشته و تعداد کامنت‌های فارس، ۷۰٪ بیش از بی‌بی‌سی فارسی بود. تعداد کامنت‌ها در روز آخر به کمتر از ۱۰٪ روز اول رسید. بیشترین کاهش مربوط به فارس و کمترین کاهش مربوط به بی‌بی‌سی فارسی بود. به‌طور متوسط، هر خبر العربیه با واکنش ۴۹ نفر همراه بود. در حالی که به‌طور متوسط ۱۰۴۵ و ۱۳۹۲ نفر به اخبار بی‌بی‌سی و فارس واکنش داشتند و ریزش مخاطبانی که واکنش نشان داده‌اند در فارسی بسیار شدیدتر بود (جدول ۱).

جدول ۱. تعداد اخبار نمونه‌گیری شده و کامنت‌های مربوط به آن‌ها به تفکیک روز و خبرگزاری

نام خبرگزاری	۲۳ خرداد		۲ تیر		جمع	
	تعداد خبر	تعداد کامنت	تعداد خبر	تعداد کامنت	اخبار	کامنت‌ها
العربیه	۴۲	۲۲۸۸	۱۲	۵۰۱	۵۴	۲۷۸۹
بی‌بی‌سی فارسی	۱۴	۱۴۷۷۵	۱۱	۱۱۳۸۸	۲۵	۲۶۱۶۳
فارس	۱۴	۳۴۲۳۱	۱۰	۳۳۸۴	۲۴	۳۷۶۱۵
جمع	۷۰	۵۱۲۹۴	۳۳	۱۵۲۷۳	۱۰۳	۶۶۵۶۷

شناسایی واحدهای کارکردی در صفحات اینستاگرامی خبرگزاری‌ها

برای شناسایی واحدهای کارکردی، اخبار مطالعه شدند. آن بخش از اخبار که رویداد اصلی را بیان می‌کرد، به‌عنوان کارکرد هسته‌ای و بخشی که برای رویداد، فضاسازی می‌کرد و اطلاعات تکمیلی ارائه می‌داد، به‌عنوان کارکرد نمایه‌ای کدگذاری شدند (جدول۲).

جدول ۲. نمونه‌ای از واحدهای کارکردی شناسایی شده در خبرگزاری‌ها

ردیف	نام خبرگزاری	تاریخ	واحد	
			هسته	نمایه
۱	العربیه	۲۳ خرداد ۱۴۰۴	آغاز عملیات عام کلاوی	برای نابودی برنامه هسته‌ای ایران
۲	بی‌بی‌سی فارسی	۲ تیر ۱۴۰۴	خیلی چیزهای مهم منهدم نشدند؛ روشن نبودن وضعیت ۴۰۰ کیلو اورانیوم غنی شده	اگر در این حد تمام شود، عملیات ناقص بوده
۳	فارس	۲۳ خرداد ۱۴۰۴	پرتاب ۱۰۰ پهپاد از ایران به سوی اسرائیل؛ هنوز مبدا پهپادها مشخص نیست.	رژیم صهیونیستی مدعی شد؛ منابع رسمی ایران در خصوص این موضوع چیزی اعلام نکرده‌اند.

در روایت‌های منتشرشده در صفحه اینستاگرام العربیه در روز نخست جنگ، اسرائیل به‌عنوان قهرمان روایت با توان فناوری و نظامی برتر بازنمایی می‌شود که با حمایت آمریکا به تأسیسات هسته‌ای و فناوری نظامی ایران حمله می‌کند. ایران ابتدا واکنش مؤثری ندارد، اما سپس با استفاده از توان نظامی خود وضعیت را تغییر داده و به کنشگر فعال روایت تبدیل می‌شود، هرچند رفتار هر دو طرف در قبال غیرنظامیان غیرمسئولانه توصیف شده است. پیامد این کنش‌ها شکل‌گیری مسئله‌ای جدید درباره نامشخص بودن میزان خسارت به تأسیسات هسته‌ای ایران است. در این روایت، خرده‌روایت «برتری فناوری نظامی اسرائیل» با بیشترین تکرار برجسته شده و می‌تواند درک مخاطبان را به سمت تصویرسازی از اسرائیل به‌عنوان کنشگر موفق هدایت کند.

در روایت روز پایانی جنگ نیز تأکید مشابهی دیده می‌شود. در این روایت، حمله ایران به پایگاه العدید ناموفق بازنمایی شده، در حالی که اسرائیل با بهره‌گیری از فناوری نظامی پیشرفته موفق به حمله به اهدافی در ایران معرفی می‌شود و بمب‌افکن B-2 به‌عنوان قهرمان روایت به تأسیسات هسته‌ای ایران حمله می‌کند. در عین حال، پیامدهای این حملات مسئله‌ای تازه درباره تهدید امنیت جهانی و نامشخص بودن سرنوشت ۴۰۰ کیلوگرم اورانیوم ۶۰ درصد غنی‌شده ایجاد می‌کند. تکرار خرده‌روایت «برتری فناوری نظامی اسرائیل» و هم‌زمان برجسته شدن ابهام درباره

وضعیت اورانیوم غنی‌شده، از یک سو تصویر موفقیت نظامی اسرائیل را تقویت می‌کند و از سوی دیگر می‌تواند مخاطبان را درباره پیامدها و مشروعیت این حملات دچار تردید سازد و ادراک عمومی درباره فناوری هسته‌ای را تحت تأثیر قرار دهد.

کارکردهای شناسایی شده در صفحه اینستاگرام خبرگزاری بی‌بی‌سی فارسی در ۲۳ خرداد به برساخت این روایت می‌انجامد: اسرائیل (کنشگر اول) که فناوری نظامی بالایی دارد برای پس زدن تهدید ایران به دسته‌ای از کنشگران حوزه علم ایران (کنشگر دوم) حمله کرده و با استفاده از امکاناتی که علم (عطاگر یا بخشنده۱ در الگوی پراپ) در اختیارش قرار داده، تصاویر حملات خود را بازنمایی می‌کند. ایران ابتدا اقدام واکنشی دارد ولی در ادامه با کنشی مؤثر به اسرائیل حمله می‌کند. با توجه به میزان تکرار خرده روایت‌ها، وضعیت فرادستی اسرائیل در این برخورد برجسته شده است. در روز دوم تیر توسط صفحه اینستاگرام این خبرگزاری به برساخت این روایت اقدام کرده است: ایران با استفاده از فناوری نظامی خود (کنشگر اول) به پایگاه آمریکایی العدید در قطر (کنشگر دوم) پس از اطلاع‌دادن حمله کرده اما وضعیت نامشخص است. آمریکا (کنشگر سوم) که در فناوری نظامی برتری دارد و یاریگر اسرائیل (کنشگر چهارم) است به او کمک کرده تا ایران را که (به اصطلاح) منبع عدم‌امنیت جهانی است، شکست دهد و اسرائیل به‌عنوان پاداش می‌تواند در همه جای ایران عملیات انجام دهد. اما در نتیجه این رخدادها، مسئله ابهام در وضعیت تأسیسات هسته‌ای ایران ایجاد شده است و راهکار آن، آتش‌بس و بازرسی از این اماکن است.

در صفحه اینستاگرام خبرگزاری فارس در ۲۳ خرداد، اسرائیل به‌عنوان کنشگری غیرمسئول و غیراخلاقی بازنمایی می‌شود که علاوه بر حمله به تأسیسات هسته‌ای نطنز و فردو، مناطق مسکونی و غیرنظامی را نیز هدف قرار داده است. در مقابل، ایران با حمایت ضمنی یک یاریگر نامشخص و از طریق انهدام جنگنده‌ها و ریزپرنده‌های اسرائیلی و حملات موشکی به شهرهای اسرائیل، کنشگری قدرتمند و واکنشی مؤثر نشان می‌دهد. تأکید اصلی فارس بر خرده‌روایت «رفتار غیراخلاقی اسرائیل» است که به همراه برجسته‌سازی پاسخ نظامی ایران، به برساخت ایران به‌عنوان قهرمان و اسرائیل به‌عنوان ضدقهرمان روایت می‌انجامد. در روایت ۲ تیر نیز این چارچوب تداوم می‌یابد؛ اسرائیل همچنان ضدقهرمان جنگ و عامل حملات به غیرنظامیان معرفی می‌شود، در حالی که ایران به‌عنوان قهرمان روایت، با حمله موشکی به پایگاه آمریکا در قطر، ساقط کردن پهپاد پیشرفته اسرائیلی و شناسایی یاریگران اسرائیل، توان نظامی و کنشگری برتر خود را به نمایش می‌گذارد.

---

1. Donor

کانونی‌سازی

با تحلیل کانونی‌سازی و شناسایی عناصر آن متوجه می‌شویم که خوانندگان هر خبرگزاری اگر هنگام وقوع رویداد در صحنه حضور داشتند، دقیقاً چه چیزی می‌دیدند. تحلیل کانونی‌سازی برای فهم نظرگاه روایت است. ما به درون جهان داستان می‌رویم و ادراک‌ها و اندیشه‌هایمان را، شخصیت‌های داستان رقم می‌زنند. کانونی‌سازی موجد این احساس است که ما نیز همراه با شخصیت‌ها، وقایع را از سر می‌گذرانیم. در اخبار خبرگزاری‌ها، رویدادها از نظرگاهی به ما منتقل می‌شوند که می‌تواند مهم و دلالت‌مند باشد، زیرا میزان تقصیر یا مسئولیت هر کس در آن وقایع را براساس همان نظرگاه تعیین می‌کنیم. نکته مهم این است که جایگاهی که از آنجا وقایع را می‌بینیم در واکنش ما اثر می‌گذارد. با این توضیح، در ادامه با شناسایی اجزاء کانونی‌سازی (جدول شماره ۳) نظرگاه‌های خبرگزاری‌ها و بارگذاری مسئولیت‌ها بر دوش شخصیت‌ها را شناسایی می‌کنیم.

جدول ۳. نمونه‌ای از شیوه کانونی‌سازی شناسایی شده در خبرگزاری‌ها

ردیف	نام خبرگزاری	تاریخ	کانونی‌سازی		
			شخصیت‌ها	احساس و باور منتقل‌شده	ادراک منتقل‌شده
۱	العربیه	۲ تیر ۱۴۰۴	موشک‌های ایرانی، آسمان قطر، پایگاه آمریکا	همکاری قطر و آمریکا علیه ایران	قطر و آمریکا در رهگیری شخصیت اول نقش داشته‌اند.
۲	بی‌بی‌سی فارسی	۲۳ خرداد ۱۴۰۴	ایران، موشک‌های ایرانی، تل‌آویو، پدافند هوایی و موشکی اسرائیل	هماوردی ایران و اسرائیل	حملات متقابل به یکدیگر
۳	فارس	۲ تیر ۱۴۰۴	اسرائیل و پارک بازی کودکان	عمل غیراخلاقی اسرائیل	اولی به دومی که محل بازی و شادی کودکان است حمله کرده است.

براساس کانونی‌سازی، اینستاگرام خبرگزاری العربیه در ۲۳ خرداد دو نظرگاه در اختیار مخاطب می‌گذارد:

اول) اسرائیل یاریگر دارد (آمریکا، سوریه، علم، توان نظامی)، مرتکب عمل غیراخلاقی در جنگ شده است و هدفش از حمله، فشار بر ایران برای دستیابی به توافق با آمریکاست.

دوم) ایران یاریگران کمتری دارد و مرتکب عمل غیراخلاقی در جنگ شده و رفتارش در جنگ واکنشی است.

در این نمونه، نظرگاه اول بیشتر تکرار شده است. در روز آخر نیز چهار نظرگاه حضور دارند:

اول) سطح فناوری و مدیریت بحران اسرائیل در شرایط جنگی بهتر از ایران است.

دوم) ایران در حمله به پایگاه العدید شکست خورده، از عملیات روانی استفاده می‌کند و برای دستیابی به صلح باید مذاکره کند و صلح‌آمیز رفتار کند.

سوم) آمریکا پیشرفته‌ترین فناوری‌های نظامی را دارد، قطر با او همکاری می‌کند و نقش مرکزی در تعیین وضعیت قدرت هسته‌ای سایر کشورها دارد.

چهارم) حوزه علم نقش مهمی در راستی‌آزمایی نتایج حملات نظامی به موقعیت‌های غیرقابل مشاهده با چشم را دارد.

نتایج تحلیل کانونی‌سازی در اخبار مرتبط با علم و فناوری در اینستاگرام خبرگزاری بی‌بی‌سی در ۲۳ خرداد دو نظرگاه را مشخص می‌سازد:

در نظرگاه اول، اسرائیل دارای سطح فناوری بالاست و حمله به ایران حق ذاتی و مشروع آن است. و در نظرگاه دوم، ایران توان نظامی بالایی دارد و بقای اسرائیل را تهدید می‌کند. نظرگاه اول بیشتر توسط بی‌بی‌سی کانونی شده است.

صفحه اینستاگرام خبرگزاری بی‌بی‌سی در دوم تیر، سه نظرگاه را بازنمایی می‌کند:

اول) ایران توان نظامی بالایی دارد ولی حمله به پایگاه العدید، عملیات روانی بوده است.

دوم) اسرائیل که از حمایت آمریکا برخوردار است آمادگی مدیریت بحران‌های ناشی از جنگ را دارد و موفق شده تا به جغرافیای گسترده ایران دسترسی پیدا کند.

سوم) علم و فناوری در ارزیابی اثرات حمله آمریکا به تأسیسات هسته‌ای ایران محدودیت دارد.

تحلیل کانونی‌سازی اینستاگرام خبرگزاری فارس در ۲۳ خرداد نشان دهنده دو نظرگاه است:

نظرگاه اول این است که اسرائیل فناوری نظامی پیشرفته‌تری دارد و از حمایت آمریکا برخوردار است و مرتکب عمل غیراخلاقی کشتن غیرنظامیان شده است. نظرگاه دوم هم عبارت است از این که ایران فناوری نظامی پیشرفته‌ای دارد و تلاش می‌کند تا مراقب شهروندانش باشد. با توجه به خرده‌روایت‌های تکرار شده، خبرگزاری فارس درصدد برجسته کردن نظرگاه دوم است.

همچنین کانونی‌سازی اخبار مرتبط با علم و فناوری در صفحه اینستاگرام خبرگزاری فارس در تاریخ دوم تیر، دو نظرگاه را نشان می‌دهند. در نظرگاه اول، توان فناوری نظامی ایران بالاست؛ و در نظرگاه دوم، اسرائیل در جنگ از بی‌اخلاقی‌هایی چون جاسوسی و کشتن غیرنظامیان استفاده می‌کند. با عنایت به میزان تکرار خرده‌روایت‌ها، فارس در تلاش برای برجسته کردن نظرگاه اول است.

شناسایی رمزگان

در روایت‌های صفحه اینستاگرام العربیه تقریباً همه کدهای بارت ـ به‌جز کد فرهنگی که بسیار محدود است ـ حضور دارند. کد هرمنیوتیک در قالب اطلاعات و ابهاماتی ظاهر می‌شود که پیش‌تر در بخش «کانونی‌سازی» شناسایی شده بود. در میان کدها، کد سمیک بیشترین بسامد را دارد (۱۶ مورد) و با توصیف‌هایی مانند خسارت گسترده به تأسیسات نطنز و فردو، اوضاع نگران‌کننده ایران و نام عملیات «چکش نیمه‌شب»، فضای معنایی ترس، آسیب‌پذیری و تحقیر ایران را القا می‌کند. کد سمبلیک دو بار به‌کار رفته و دوگانه‌هایی مانند «خطر جهانی/صلح جهانی» و «خیر/شر» را شکل می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که بمب‌افکن B-2 در سوی خیر و تأسیسات هسته‌ای ایران در سوی شر قرار می‌گیرد. کد پروایروتیک نیز سه بار با ایجاد تعلیق درباره نتیجه درگیری‌ها ظاهر می‌شود؛ مانند خبر آماده‌سازی موشک‌های بالستیک ایران یا پرتاب پهپادها. کد فرهنگی تنها یک بار در خبر رهگیری موشک‌های ایرانی در جولان اشغالی دیده می‌شود. در مجموع، این کدها مجموعه‌ای از خرده‌روایت‌ها را می‌سازند که به روایت اصلی منتهی می‌شود: ایران کشوری با موقعیت فناورانه ضعیف و تهدیدکننده صلح جهانی بازنمایی می‌شود، در حالی که اسرائیل و آمریکا به‌عنوان دارندگان فناوری پیشرفته و بازیگران مسلط معرفی می‌شوند و فناوری هسته‌ای ایران به‌مثابه امری خطرناک معناگذاری می‌شود.

در صفحه اینستاگرام بی‌بی‌سی فارسی، کد هرمنیوتیک در همه اخبار حضور دارد، اما کد فرهنگی به‌کار نرفته است. در مقابل، کد سمیک پنج بار دیده می‌شود؛ برای نمونه در بیانیه نتانیاهو که ایران را در آستانه دستیابی به سلاح هسته‌ای و تهدیدی برای اسرائیل معرفی می‌کند و از مفاهیمی مانند «حق ذاتی» و «وظیفه جدی» برای مشروع‌سازی حمله بهره می‌گیرد. همچنین در توضیح حمله موشکی ایران به اسرائیل، کد سمیک «تلافی» به‌کار رفته است. کد سمبلیک نیز دو بار ظاهر می‌شود و دوگانه‌هایی مانند «خطر/نجات» یا «خیر/شر» را شکل می‌دهد؛ در این چارچوب، ایران اتمی به‌عنوان خطری جهانی و آمریکا در نقش ناجی یا «آتش‌نشان» معرفی می‌شود. در نتیجه، روایتی شکل می‌گیرد که در آن آمریکا و اسرائیل در جایگاه نیروهای خیر و ایران به‌عنوان تهدیدی جهانی بازنمایی می‌شود؛ هرچند در این روایت، حمله ایران به اسرائیل نیز به‌عنوان واکنشی تلافی‌جویانه به حمله پیشین مطرح می‌شود.

در صفحه اینستاگرام خبرگزاری فارس، کد هرمنیوتیک در همه اخبار دیده می‌شود و کد سمبلیک اساساً به‌کار نرفته است. در عوض، کدهای فرهنگی مانند «رژیم صهیونیستی» و

«سرزمین‌های اشغالی» چند بار استفاده شده‌اند و با ارجاع به زمینه‌های تاریخی و سیاسی، موضع ایران در قبال اسرائیل را برجسته می‌کنند. تنها یک کد پروایروتیک در قالب عبارت «تصاویر اولیه» دیده می‌شود که حس تعلیق درباره ادامه حملات ایران را ایجاد می‌کند. افزون بر این، هشت کد سمیک نیز به‌کار رفته‌اند؛ از جمله توصیف «پیشرفته» برای پهپاد هرمس که توسط پدافند ایران ساقط شده و از طریق آن موفقیت نظامی ایران برجسته می‌شود. مجموع این کدها روایتی را شکل می‌دهد که در آن اسرائیل به‌عنوان اشغالگر و عامل حمله به غیرنظامیان بازنمایی شده و ایران به‌عنوان بازیگری با توان فناورانه بالا و دارای حق مشروع برای پاسخ نظامی معرفی می‌شود.

واکنش مخاطبان

مخاطبان به‌دلیل فرهنگ مشارکتی حاکم بر رسانه‌های اجتماعی در واکنش به اخبار مرتبط با علم و فناوری که در صفحات اینستاگرامی خبرگزاری‌ها واکنش‌هایی نشان داده‌اند و روایت‌های جدید را برساخته‌اند. واکنش کاربران با خواندن تمام کامنت‌ها، کدگذاری آنها و مقوله‌بندی براساس کارکردهای روایت احصا شده است.

در العربیه، کاربران عمدتاً حول محور برتری فناوری نظامی آمریکا – اسرائیل (روایت غالب رسانه)، ابهام در پیامدهای حمله و بحث درباره مسئولیت آن موضع‌گیری کردند؛ بخشی از کاربران این برتری فناورانه را نشانه ناتوانی ایران تلقی کردند (هم‌راستا با روایت رسانه) و بخشی دیگر مسئولیت حمله را متوجه اسرائیل و سیاست‌های تهاجمی آن دانستند (پادروایت مخاطبان). این واکنش‌ها به بازتولید مرزبندی‌های موافق/مخالف و خودی/غیرخودی انجامید.

در بی‌بی‌سی فارسی، واکنش کاربران ذیل تأکید بر ضعف و ناکارآمدی ساختار نظامی – سیاسی ایران (روایت غالب رسانه) شکل گرفت؛ در مقابل، برخی کاربران با برجسته‌سازی سوگیری رسانه، نمایشی بودن روایت شکست و یا شرارت اسرائیل و آمریکا، این چارچوب را به چالش کشیدند (پادروایت مخاطبان). نتیجه این تقابل، تثبیت دوگانه‌های وطن‌خواه/وطن‌فروش و خودی/غیرخودی در فضای گفت‌وگویی بود.

در خبرگزاری فارس، روایت توان بالای نظامی ایران و غیراخلاقی بودن اسرائیل (روایت غالب رسانه) با واکنش‌های متفاوتی مواجه شد؛ گروهی از کاربران با تأکید بر ضرورت پاسخ قاطع و نمایش قدرت از این روایت حمایت کردند (هم‌راستا با روایت رسانه)، در حالی که گروهی دیگر با طرح ناکارآمدی سیاست‌های دفاعی و هزینه‌های انسانی جنگ، روایت رسانه را نقد و وارونه

کردند (پادروایت مخاطبان). این وضعیت به شکل‌گیری دوقطبی‌های داخلی میان حامیان و منتقدان حاکمیت انجامید.

در مجموع، واکنش کاربران نشان می‌دهد که فضای اینستاگرام به میدان کشاکش روایت‌ها و پادروایت‌ها تبدیل شده است و مخاطبان با بهره‌گیری از کدهای فرهنگی، سمیک و سمبلیک، روایت‌های رسانه‌ای را بازتولید، تعدیل یا به چالش می‌کشند و در بازسازی ادراک عمومی از جنگ و فناوری نقش فعالی ایفا می‌کنند.

راوی

در تحلیل اخبار اینستاگرامی العربیه، اغلب خبرها دارای راوی‌اند. در مجموع ۴۰ خبر واجد راوی است که راویان آن شامل رسانه‌های ایرانی، رسانه‌های اسرائیلی، منابع العربیه، رسانه‌های اجتماعی، مقام‌های ایرانی و اسرائیلی، نهادهای امنیتی و نظامی دو طرف، چهره‌های سیاسی (نتانیاهو و ترامپ) و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی هستند. در جمع‌بندی، ۹ راوی مرتبط با ایران، ۱۸ راوی وابسته به اسرائیل، ۷ راوی متعلق به خود العربیه، ۳ مورد رسانه‌های اجتماعی و ۲ مورد آژانس بین‌المللی انرژی اتمی‌اند. بنابراین، اگر جنگ را سه‌سویه میان «ائتلاف اسرائیل – آمریکا»، «ایران» و «آژانس انرژی اتمی» تلقی کنیم، العربیه به‌طور غالب از راویان ائتلاف اسرائیل – آمریکا (۲۳ مورد) بهره برده است و سهم ایران (۹) و آژانس (۲) به‌مراتب کمتر است.

در صفحه بی‌بی‌سی فارسی، بیشتر خبرها فاقد راوی‌اند و تنها ۱۶ خبر دارای منبع روایت‌اند. از این میان، ۵ راوی با اسرائیل (از جمله نتانیاهو، ارتش اسرائیل و رسانه‌های عبری) و ۶ راوی با ایران (سازمان انرژی اتمی، شبکه خبر، رسانه‌های دولتی و نیروهای مسلح) مرتبط هستند. یک بار سفیر آمریکا در سازمان ملل راوی است و ۴ بار نیز سایر رسانه‌ها (رویترز، فرانسه) و رسانه‌های اجتماعی. براین‌اساس، بی‌بی‌سی فارسی تقریباً از راویان دو طرف جنگ به‌صورت برابر استفاده کرده است.

در صفحه فارس نیز بیشتر خبرها راوی ندارند و تنها ۷ خبر واجد راوی‌اند: صدا و سیما (۲ بار)، منابع اسرائیلی و عبری (۳ بار)، منابع فلسطینی، مقام ارشد ایرانی (۲ بار)، روابط عمومی ارتش و رژیم صهیونیستی هر یک یک بار. در مجموع ۵ راوی به ایران و ۴ راوی به اسرائیل تعلق دارند؛ بنابراین، فارس نیز از راویان دو طرف تقریباً به‌طور برابر بهره گرفته است.

فیلم و عکس

در تصاویر و ویدئوهای همراه اخبار صفحه اینستاگرام العربیه در دو روز مورد مطالعه، نشانه‌هایی دال بر حضور فناوری نظامی دیده می‌شود؛ از جمله دود (۹ بار)، ساختمان‌های در حال سوختن یا ویران‌شده (۵ بار؛ دو مورد در تل‌آویو و سه مورد در ایران)، گوی‌های آتشین در آسمان (۳ بار)، تجهیزات نظامی مانند ریزپرنده، پهپاد و بی‌سیم (۱۱ بار)، مردم سرگردان یا آسیب‌دیده (۲ بار)، خودروهای آسیب‌دیده (۲ بار)، انفجار (۳ بار) و تصاویر ثبت‌شده با پهپاد یا به‌صورت سه‌بعدی (۳ بار). در میان این تصاویر، لاشه جنگنده‌های ایرانی (۲ بار) و یک بمب‌افکن B2 در حال فرود نیز دیده می‌شود. این مجموعه نشانه‌ها، به‌ویژه دود، آتش و ویرانی، با برجسته‌سازی پیامدهای فناوری‌های نظامی، در شکل‌گیری ادراک عمومی از این فناوری‌ها نقش دارند. همچنین ویدئوهای ثبت‌شده توسط پهپاد با نمایش نشانه‌هایی مانند: علامت هدف، قاب‌بندی دقیق و انفجار نقطه مشخص، بر دقت حملات اسرائیل و استفاده از فناوری‌های پیشرفته ازجمله هوش مصنوعی تأکید می‌کنند و از این طریق وجه «علمی» عملیات را برجسته ساخته و آن را متمایز از سایر بازیگران نشان می‌دهند.

در صفحه بی‌بی‌سی فارسی نیز نشانه‌های مشابهی از حضور فناوری نظامی دیده می‌شود؛ از جمله دود و آتش (۲ بار)، ساختمان‌های در حال سوختن یا ویران‌شده (۳ بار)، گوی‌های آتشین و انفجار (۴ بار)، تجهیزات نظامی مانند جت جنگنده (۲ بار)، مردم سرگردان یا آسیب‌دیده (۱ بار) و خودروهای آسیب‌دیده (۲ بار). یکی از تصاویر نیز فرمانده ارتش را در اتاق جنگ و در حال گفت‌وگو با همکارانش نشان می‌دهد که بیانگر تحرک و فعالیت نظامی است. در اینجا نیز نشانه‌های دود، آتش و ویرانی در کنار تجهیزات نظامی، در بازنمایی ماهیت فناوری‌های جنگی و شکل‌دهی به ادراک عمومی از آن‌ها نقش دارند.

در صفحه خبرگزاری فارس نیز تصاویر و ویدئوهای همراه اخبار حاوی نشانه‌هایی از فناوری نظامی هستند؛ از جمله دود (۶ بار)، ساختمان‌های در حال سوختن یا ویران‌شده (۵ بار)، گوی‌های آتشین در آسمان (۵ بار)، تجهیزات نظامی مانند ریزپرنده، پهپاد و بی‌سیم (۵ بار)، مردم سرگردان یا آسیب‌دیده (۳ بار)، انفجار (۱ بار)، عروسک (۱ بار) و تصویر کودک کشته‌شده (۱ بار). در اینجا نیز نشانه‌های دود، آتش و ویرانی در کنار پیامدهای انسانی جنگ، به ساخت ادراک عمومی از فناوری‌های نظامی کمک می‌کنند و در قالب روایت‌هایی چون انتقام‌خواهی یا نمایش توان دفاعی، معنای خاصی از کارکرد این فناوری‌ها را در ذهن مخاطبان تثبیت می‌سازند.

بحث و نتیجه‌گیری

این پژوهش با رویکرد تحلیل روایت، نحوه بازنمایی علم و فناوری را در پوشش جنگ دوازده‌روزه ایران و اسرائیل در سه صفحه اینستاگرامی العربیه، بی‌بی‌سی فارسی و فارس بررسی کرد. یافته‌ها نشان داد در مجموع ۱۰۳ خبر مرتبط با علم و فناوری در دو مقطع آغاز و پایان جنگ منتشر شده و در هر سه رسانه، تعداد این اخبار در روز آغاز جنگ بیشتر از روز پایان بوده است. این الگو بیانگر وابستگی بازنمایی علم و فناوری به شدت و تازگی بحران و برجسته‌تر شدن عناصر فناورانه در لحظات اوج درگیری است.

تحلیل روایت‌ها نشان داد که هر رسانه منطق روایی متفاوتی دارد. در روایت‌های العربیه، فناوری نظامی اسرائیل به‌طور برجسته پیشرفته‌تر از ایران تصویر می‌شود و علم و فناوری عمدتاً در نقش یاریگر قدرت نظامی اسرائیل ظاهر می‌شوند. در این روایت‌ها حوزه علم اغلب در قالب ابزار راستی‌آزمایی یا تأیید موفقیت حملات نظامی مطرح می‌شود و فناوری هسته‌ای ایران نیز گاه در نقش عاملی تهدیدآمیز یا «شخصیت شرور» روایت قرار می‌گیرد. بااین‌حال، دریکی‌از روایت‌ها ایران با وجود سطح فناوری پایین‌تر، از موقعیت ضدقهرمان به قهرمان تغییر نقش می‌دهد. این جابه‌جایی نشان می‌دهد که در منطق روایی رسانه‌ها، جایگاه قهرمان الزاماً بر پایه سطح فناوری تعیین نمی‌شود، بلکه به نقش کنشی بازیگران در پیشبرد داستان وابسته است. در مجموع، العربیه با تأکید بر برتری فناورانه اسرائیل و ایالات متحده، این بازیگران را صاحبان اصلی دانش و قدرت فناورانه معرفی می‌کند.

در روایت‌های بی‌بی‌سی فارسی نیز فناوری نظامی اسرائیل در مقایسه با ایران پیشرفته‌تر تصویر شده است، اما در اینجا روایت‌ها بیشتر بر توضیح علمی رخدادها، تحلیل پیامدهای حملات و ارائه اطلاعات فنی برای مخاطبان تمرکز دارند. علم و فناوری در این روایت‌ها هم ابزار فهم و توضیح واقعیت‌های جنگ هستند و هم می‌توانند منشأ تهدید تلقی شوند. بی‌بی‌سی فارسی، مشابه العربیه، ظرفیت فناورانه ایران را محدود نشان می‌دهد و آن را در پیوند با نگرانی‌های امنیتی و هسته‌ای مطرح می‌کند. با این حال، این رسانه در روایت‌های خود از تنوع بیشتری در منابع و راویان استفاده کرده و در برخی موارد به پرسش‌های علمی مخاطبان نیز پاسخ داده است؛ امری که نشان می‌دهد کارکرد آموزشی و توضیحی علم در این رسانه برجسته‌تر از سایر منابع است.

در مقابل، روایت‌های فارس الگویی متفاوت ارائه می‌کنند. در این رسانه، فناوری نظامی ایران به‌عنوان عامل اصلی قدرت و دفاع بازنمایی می‌شود و فناوری در جایگاه قهرمان روایت قرار می‌گیرد. پیشرفت‌های فناورانه ایران در این روایت‌ها نه تنها به‌عنوان ابزار بازدارندگی بلکه به‌عنوان نشانه‌ای از توانمندی و استقلال ملی معرفی می‌شوند. در این چارچوب، تهدید اصلی نه فناوری ایران بلکه اقدامات نظامی اسرائیل و متحدان آن تصویر می‌شود. واکنش کاربران نیز در بسیاری از موارد در امتداد همین چارچوب روایی شکل گرفته و پادروایتی را تقویت کرده است که در آن دستیابی ایران به فناوری‌های پیشرفته، به‌ویژه در حوزه هسته‌ای، حق مشروع کشور و ابزاری برای مقابله با تهدیدهای خارجی تلقی می‌شود.

در یک نگاه مقایسه‌ای می‌توان گفت، العربیه و بی‌بی‌سی فارسی با برجسته‌سازی برتری فناورانه اسرائیل، علم و فناوری را در پیوند با نظم قدرت موجود بازنمایی می‌کنند، درحالی‌که خبرگزاری فارس با روایتی معکوس، فناوری را نشانه‌ای از قدرت و مشروعیت ایران معرفی می‌کند. ازاین-منظر، روایت خبرگزاری فارس را می‌توان نوعی پادروایت در برابر دو رسانه دیگر دانست؛ پادروایتی که در آن همان عناصر فناورانه، معنایی کاملاً متفاوت می‌یابند. این تفاوت‌ها نشان می‌دهد که علم و فناوری در روایت‌های رسانه‌ای جنگ نه صرفاً به‌عنوان واقعیت‌های فنی، بلکه به‌عنوان عناصر معناساز در ساخت روایت‌های سیاسی و ایدئولوژیک به کار گرفته می‌شوند. همچنین، این تفاوت‌ها را می‌توان در بستر منطق ارتباطی شبکه‌های اجتماعی نیز تفسیر کرد؛ بستری که امکان گردش سریع روایت‌ها، تعامل کاربران و شکل‌گیری تفسیرهای رقیب را فراهم می‌کند. از این منظر، بازنمایی علم و فناوری در اینستاگرام صرفاً محصول سیاست‌های تحریریه رسانه‌ها نیست، بلکه در تعامل با ویژگی‌های پلتفرم و واکنش‌های کاربران شکل می‌گیرد.

بازنمایی تصویری علم و فناوری نیز با نشانه‌هایی چون ویرانی، آتش، انفجار و دود همراه بوده و چهره‌ای منفی از فناوری هسته‌ای ارائه کرده است. مرور کلی روایت‌ها نشان می‌دهد چرایی جنگ، وجود فناوری خطرناک است؛ چگونگی آن با علم عطاگر توضیح داده می‌شود؛ و پیامد آن، آشکار شدن محدودیت‌های علم در ارزیابی اثر حملات است. کاربران بیشتر بر چرایی و پیامد جنگ تمرکز داشته‌اند: چرایی در قالب علم شرور و پیامد در قالب خطر رادیواکتیوی.

الگوی انتشار و واکنش کاربران نشان داد که توجه به اخبار فناورانه، چرخه‌ای از فروجهش را طی کرده است. در روز نخست تعداد اخبار دو برابر روز پایانی بود و حجم کامنت‌ها در پایان، به کمتر از ده درصد روز آغاز رسید. این الگو نشان می‌دهد روایت علم و فناوری در جنگ،

کارکردی پویا و اغلب احساسی دارد: در آغاز جنگ با برجسته‌سازی توانمندی فناورانه، مخاطب را بسیج می‌کند، اما با تکرار و کاهش تازگی، جذابیت و درگیری مخاطب را از دست می‌دهد. مقایسه سه رسانه نیز تفاوت‌های روایی آن‌ها را آشکار کرد: فارس با رویکرد هیجانی جلب توجه لحظه‌ای موفق بود اما پایداری توجه را از دست داد؛ بی‌بی‌سی فارسی با روایت تحلیلی‌تر تعامل نسبی را حفظ کرد؛ و العربیه با روایت فاصله‌گذارانه کمترین درگیری اما بیشترین ثبات را داشت. درک و تفسیر مخاطبان براساس حوزه اجتماعی – شناختی آن‌ها شکل گرفته است. این مطالعه نشان می‌دهد که تجارب زیسته شهروندان ایرانی در درست و غلط دانستن اخبار و شکل دادن روایت‌ها و پادروایت‌ها اثر دارند. یافته حاضر با مطالعاتی همسو است که نشان می‌دهند کاربران شبکه‌های اجتماعی صرفاً مخاطبان منفعل نیستند، بلکه در فرایند تفسیر، بازتولید و به چالش کشیدن روایت‌های رسانه‌ای مشارکت دارند. از این رو، درک بازنمایی جنگ در اینستاگرام مستلزم توجه همزمان به محتوای رسانه‌ای و واکنش‌های کاربران است(ژومبای و یرکیمبای، ۲۰۲۶).

در این مطالعه، نوع روایت‌های رسانه‌های عربی، انگلیسی و فارسی درباره علم و فناوری در جنگ ایران – اسرائیل، نشان می‌دهد که بازنمایی فناوری نه صرفاً تابع واقعیت‌های فنی است، بلکه به شدت تحت تأثیر کارکردهای سیاسی، ایدئولوژیک و فرهنگی قرار دارد. این یافته‌ها هم‌راستا با مطالعات قبل، مانند چین (۲۰۱۹) و مارسلی (۲۰۲۵)، بر نقش فناوری در تولید روایت‌های مشروعیت‌بخش و قطبی در فضای جنگ رسانه‌ای تأکید می‌کنند. در عین حال، نشان می‌دهد که رسانه‌ها نه‌تنها فناوری را به‌عنوان ابزاری نظامی، بلکه به‌عنوان نمادی از هویت ملی، اقتدار، و تهدیدهای نمادین درک می‌کنند که در انواع روایت‌ها متفاوت بازنمایی می‌شود. در مقایسه با پژوهش‌های داخلی و منطقه‌ای (مثل غفاری‌قدیر و بهروز، ۲۰۲۰)، یافته‌ها تأکید می‌کند که در فضای جنگ رسانه‌ای، فناوری هسته‌ای در ایران به‌جای صرف دیدگاه فنی، بیشتر به‌عنوان یک «منبع قدرت نمادین» یا «ابزار واکنش» در روایت‌های خودکار و ضدگفتمان تبدیل می‌شود. در امتداد پژوهش‌های پیشین درباره نگرش عمومی به فناوری هسته‌ای (بارون و هرتسوگ۱، ۲۰۲۰؛ اقبال و همکاران، ۲۰۲۲؛ مؤسسه پژوهش‌های اقتصادی برای آسه‌آن و شرق آسیا۲، ۲۰۲۰) نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که در بستر جنگ

1. Baron, J. & Herzog,
2. ERIA

رسانه‌ای، نوعی «گسست روایتی» شکل می‌گیرد؛ به‌گونه‌ای که فناوری هسته‌ای از یک موضوع فنی به منبع معناهای نمادین قدرت یا تهدید تبدیل می‌شود. همچنین، تفاوت‌های روایی میان العربیه، بی‌بی‌سی و فارس، نشان می‌دهد که سیاست‌گذاری روایت‌ها می‌تواند به گونه‌ای متفاوت تبلور یابد، حتی در مواجهه با داده‌های واقعی یکسان. این امر، اهمیت تحلیل‌های چندصدایی و چندسطحی درباره روایت‌های جنگی و بحران (اجاق، ۱۴۰۳) را به خوبی نشان می‌دهد که در مطالعات پیشین کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در نهایت، یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که در محیط‌های قطبی و بحران‌زده، علم و فناوری نه صرفاً به‌عنوان موضوعات فنی، بلکه به‌عنوان عناصر معنایی و نمادین در ساخت روایت‌های سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیک به‌کار گرفته می‌شوند، امری که با مطالعات نظری و تجربی پیشین هم‌راستا است و بسط می‌یابد.

محدودیت‌های پژوهش

این پژوهش، هرچند کوشید تصویری دقیق از نقش علم و فناوری در روایت‌های جنگی رسانه‌ها ارائه دهد، با چند محدودیت همراه بود. نخست، بازه زمانی تحلیل محدود به دو مقطع آغاز و پایان جنگ بود و نمی‌تواند تغییرات میان‌دوره‌ای را نشان دهد. دوم، داده‌ها تنها از سه صفحه اینستاگرامی متعلق به العربیه، بی‌بی‌سی فارسی و فارس گردآوری شد و بنابراین، نتایج الزاماً قابل تعمیم به کل نظام رسانه‌ای یا سایر شبکه‌های اجتماعی نیست. سوم، تحلیل متمرکز بر متن و بازنمایی‌های دیداری و نوشتاری بود و امکان ارزیابی تجربه زیسته کاربران یا تأثیر واقعی این روایت‌ها بر افکار عمومی به‌صورت میدانی وجود نداشت. افزون بر این، محدودیت منابع پژوهشی و نبود امکان شکل‌گیری یک تیم پژوهشی گسترده، دامنه گردآوری داده‌ها و انجام تحلیل‌های مقایسه‌ای در مقیاس بزرگ‌تر را محدود کرد.

پیشنهادهای کاربردی ـ رسانه‌ای

براساس یافته‌های پژوهش می‌توان راهنمایی‌هایی برای بهبود فهم عمومی از علم و فناوری، و مدیریت روایت‌های علمی و فناورانه در شرایط مناقشه فراهم آورد. در این راستا پیشنهاد می‌شود:

رسانه‌ها در پوشش موضوعات علمی در شرایط مناقشه، از تقلیل فناوری به امری صرفاً امنیتی پرهیز کنند و ابعاد علمی، اجتماعی و انسانی آن را نیز برجسته سازند.

تقویت روزنامه‌نگاری تخصصی علم و فناوری در رسانه‌ها در دستور کار قرار گیرد تا روایت‌های دقیق‌تر، متوازن‌تر و مبتنی بر شواهد از موضوعات علمی در شرایط بحرانی ارائه شود.
رسانه‌ها و پلتفرم‌های ارتباطی با تولید و انتشار محتوای توضیحی، تحلیلی و مبتنی بر شواهد، از تشدید قطبی‌شدن روایت‌های علمی و فناورانه جلوگیری کنند.
برنامه‌های سواد رسانه‌ای با تأکید بر تحلیل روایت‌ها و چارچوب‌بندی‌های رسانه‌ای توسعه یابد تا توانایی مخاطبان در تفسیر انتقادی اخبار علمی و فناورانه افزایش پیدا کند.
سیاست‌گذاران حوزه علم و فناوری از تحلیل روایت‌های رسانه‌ای برای بهبود راهبردهای ارتباط علم و تقویت اعتماد عمومی بهره ببرند.

پیشنهادها برای پژوهش‌های آینده

از منظر پژوهشی، توسعه پژوهش‌هایی با ملاحظات زیر می‌تواند به توسعه ادبیات نظری و تجربی در این حوزه مطالعاتی کمک کند:

- گسترش دامنه زمانی تحلیل می‌تواند به درک پایداری یا تحول روایت‌های رسانه‌ای در طول زمان کمک کند.
- بررسی سایر پلتفرم‌های اجتماعی و رسانه‌ای، امکان مقایسه الگوهای روایی در بسترهای مختلف را فراهم می‌سازد.
- به‌کارگیری روش‌های ترکیبی، مانند تحلیل شبکه‌های اجتماعی، تحلیل احساسات و مطالعات میدانی، می‌تواند درک عمیق‌تری از سازوکارهای بازنمایی علم در بحران‌ها به دست دهد.
- انجام مطالعات تطبیقی میان رسانه‌های مختلف، به شناسایی دقیق‌تر تفاوت‌ها و شباهت‌های روایی کمک خواهد کرد.
- شکل‌گیری پژوهش‌های میان‌رشته‌ای گسترده‌تر نیز می‌تواند زمینه را برای تحلیل چندلایه‌تر نسبت علم، رسانه و بحران فراهم سازد.

تقدیر و تشکر

نویسنده از هیچ شخص، نهاد یا سازمانی بابت انجام این پژوهش حمایت مالی یا اجرایی دریافت نکرده است و پژوهش حاضر به‌صورت مستقل انجام شده است.

تعارض منافع

نویسنده اعلام می‌کند که در فرایند نگارش، ارسال و انتشار این مقاله هیچ‌گونه تعارض منافعی وجود نداشته است. همچنین همه ملاحظات اخلاقی پژوهش، از جمله پرهیز از سرقت ادبی، جعل یا تحریف داده‌ها، ارسال یا انتشار مکرر، و ملاحظات مربوط به استفاده از ابزارهای هوش مصنوعی مطابق قواعد وزارت عتف، رعایت شده است.

فهرست منابع

آقابابایی، ا. (۱۴۰۳). راهنمای عملی پژوهش روایی در علوم اجتماعی. تهران: نشر اطراف.

اجاق، ز. (۱۴۰۳). تحلیل راهبرد تک صدایی/ چندصدایی در مدیریت اخبار در آغاز بحران: مطالعه موردی وب سایت های خبرگزاری های جمهوری اسلامی ایران در همه گیری کووید ۱۹. مطالعات راهبردی فرهنگ، ۴(۱)، ۱۷۵-۱۴۵.
https://doi.10.22083/scsj.2024.440769.1142

اجاق، ز. (۱۴۰۰). چارچوب‌بندی زیست فناوری کشاورزی در خبرگزاری‌های جمهوری اسلامی ایران: یک مطالعه قیاسی، ترویج علم، ۱۲(۱)، ۲۵۰-۲۳۵.
https://doi. 10.22034/popsci.2021.288359.1093

تامِس، ب. (۲۰۱۶). روایت ـ مفاهیم بنیادی و روش‌های تحلیل، ترجمه حسین پاینده، تهران: انتشارات مروارید.

غفاری قدیر، ج.، و یاوری، ب. (۱۳۹۶). بازنمایی دوران دفاع مقدس (جنگ عراق و ایران) در سایت و شبکه بی‌بی‌سی فارسی، مطالعات انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، ۳(۱)، ۱۶۴-۱۳۳.
https://ensani.ir/file/download/article/1536738478-10142-5-6.pdf

قربانی شیخ نشین، ا.، و احمدی نژاد، ح. (۱۴۰۲). تحلیل روایی بحران اوکراین؛ تقابل روایت‌ها و پادروایت‌ها. مطالعات اوراسیای مرکزی، ۱۶(۲)، ۲۷۲-۲۴۷.
https://doi.10.22059/jcep.2023.361309.450152

وبستر، ل.، و مرتوآ، پ. (۲۰۰۷). روش تحقیقِ روایت‌پژوهی. ترجمه حسن بودلایی و نرگس قلی‌زاده. تهران: اندیشه احسان.

Baron, J. & Herzog, S. (2020). Public Opinion on nuclear energy and nuclear weapons: The attitudinal nexus in the united states .*Energy Research & Social Science*, 68 (2020) 101567,
https://doi.10.1016/j.erss.2020.101567

Baudrillard, J. (1995). The Gulf War did not take place. Bloomington: Indiana University Press.

Butcher, S. H. (Ed.). (1902). The poetics of Aristotle. Macmillan. Retrieved from: https://www.amherst.edu/system/files/media/1812/

Callahan, K., Dubnick, M.J. & Olshfski, D. (2006). War Narratives: Framing Our Understanding of the War on Terror, Public Administration Review, http://pubpages.unh.edu/dubnick/pubs/2006/par2006

Chin, W. (2017). Technology, war and the state: past, present and future. *International Affairs*. https://doi.95(4), 765–783; doi: 10.1093/ia/iiz106

Cottle, S. (2006). *Mediatized conflict: Developments in media and conflict studies*. Open University Press

Divon, T. & Eriksson Krutrök, M. (2025). The rise of war influencers: Creators, platforms, and the visibility of conflict zones. *Platforms & Society*, 2 (1). https://doi.10.1177/29768624251325721

Elmasry, M. H. (2025). Images of the Israel-Gaza war on Instagram: A content analysis of Western broadcast news posts. *Journalism & mass communication quarterly*, 102(3), 695-721.

ERIA. (2020). Public perception and acceptance of nuclear power. In T. Murakami & V. Anbumozhi (Eds.), Public perception and acceptance of nuclear power: Stakeholder issues and community solutions (ERIA Research Project Report FY2020 No. 8, pp. 12–20). Economic Research Institute for ASEAN and East Asia.

Goldman, E. (2007, June 10). Strategic communication: A tool for asymmetric warfare. *Small Wars Journal*. https://smallwarsjournal.com/2007/10/06/strategic-communication-a-tool-for-asymmetric-warfare/

Gombar, M. (2025). Digital Media and Public Perception: Analysing Trust in War Reporting and Information Bias. *TEM Journal*. 14(4), 3503-3513, https://doi.org/10.18421/TEM144-56

Hamdan, Y. (2024). Wartime Influencers: Palestinian citizen journalism on Instagram during the war on Gaza 2023-2024 (Master's thesis). Utrecht University. https://studenttheses.uu.nl/handle/20.500.12932/47707

Hanska, J. (2014). Narrative approach to the art of war and military studies - Narratology as military science research paradigm. *Journal of Military Studies*, https://doi.5(1),1-19. DOI:10.1515/jms-2016-0186

Heo, M. (2025). Media events on Instagram during wartime: The case of Zelenskyy's posts. *Media, War & Conflict*. https://doi.17506352251385314.

Hogue, S.(2026). Uniting the world behind Ukraine: The platformization of United24 Media's narratives on Instagram and YouTube and the in/visibilization of war. *Media, War & Conflict*, https://doi.17506352261448727

Horbyk, R. (2023). Mediatisation of war and the military. In Contemporary challenges in mediatisation research (pp. 111–128). Routledge. https://doi.org/10.4324/9781003324591-10

Horten, G. (2011). The Mediatization of War: A Comparison of the American and German Media Coverage of the Vietnam and Iraq War. *American Journalism*. 28 (4), 29-53 . https://doi.org/10.1080/08821127.2011.10677801

Iqbal, M., Moss, R. & vanWoerden, I. (2022). Peoples' Perception towards Nuclear Energy. Energies, https://doi.15(12) 4397. DOI:10.3390/en15124397

Kvernbekk, T, & Bøe-Hansen, O. (2017). How to win wars: The role of the war narrative. In: Narration as Argument, P. Olmos (ed.), Springer International Publishing AG, pp. 215-234. https://doi.10.1007/978-3-319-56883-6_12.

Labov, W. (1972). Language in the inner city: Studies in the Black English vernacular. University of Pennsylvania Press.

Labov, W., & Waletzky, J. (2003). Narrative analysis: Oral versions of personal experience (pp. 74-104). Seattle: University of Washington Press.

Mandravickaitė, J. & Krilavičius, T. (2024). Ukrainian Conflict in Media: Two Approaches to Narrative Analysis. NATO Science and Technology Organization https://publications.sto.nato.int/publications/STO%20Meeting%20Proceedings/STO-MP-IST-178/MP-IST-178-04.pdf

Marsili, M. (2025). The War of Narratives: How Artificial Intelligence and Weaponized Social Media and Are Shaping the Digital Information Landscape in the Current Geopolitical Context. https://doi.10.5281/zenodo.17219099

Miladi, N. & Miladi, A. (2023). Digital media and the war of narratives in reporting the Palestinian-Israeli conflict. In: Global Media Coverage of the Palestinian-Israeli Conflict (pp.11-30). https://doi.10.5040/9780755649921.ch-001

Newman, N., Fletcher, R., Robertson, C. T., Arguedas, A. R., & Nielsen, R. K. (2024). Digital news report 2024: Key findings and analysis. Reuters Institute for the Study of Journalism. https://reutersinstitute.politics.ox.ac.uk/digital-news-report/2024

Novak, J. K. (1997). Barthes's narrative codes as a technique for the analysis of programmatic music: An analysis of Janacek's The Fiddler's Child. Indiana Theory Review, 18(1), 25–64. https://scholarworks.iu.edu/iuswrrest/api/core/bitstreams/dcdcd6d1-9f67-480c-9e54-388f8e912c71/content

Oguejiofor, P. O. (2024). The role of social media in shaping narratives and perceptions in the Israeli-Gaza conflict that escalated on October 2023.

International Journal of Academic Multidisciplinary Research (IJAMR), 8(4), 74–82.

Ricoeur, P. (1980). Narrative time. *Critical Inquiry*, 7(1), 169–190.

Statecounter Global State. (2025). Social media stats Islamic Republic of Iran June 2024 - July 2025. Statcounter. https://gs.statcounter.com/social-media-stats/all/iran/#yearly-2015-2020

Theisen, W., Yankoski, M., Hook, K., Verdeja, E., Scheirer, W., & Weninger, T. (2025). Visual narratives and political instability: A case study of visual media prior to the Russia-Ukraine conflict. Information, Communication & Society, 28(16), 2890–2912. https://doi.org/10.1080/1369118X.2025.2492577

Tindale, C. (1992). Audiences, relevance, and cognitive environments. *Argumentation*, 6(2), 177–188.

Vihalemm, T., & Juzefovičs, J. (2023). 'They say we are all zombies': Rethinking the role of audiences in a mediatized international conflict. *Global Media and Communication*, 19(1), 3–28. https://doi.org/10.1177/17427665231159525

Walk, E., Parker-Magyar, E., Garimella, K., Akbiyik, A., & Christia, F. (2025). Social media narratives across platforms in conflict: Evidence from Syria. *The Journal of Politics*, 87(2), 449–463.

Zhumbay, A., & Yerkimbay, A. (2026). Changing emotional frames of war on Instagram: A one-year comparative analysis of comments on the Russia–Ukraine war. *Journal of Media Studies*, 4(1), 6–29. https://doi.org/10.47344/sdubss.v58i.003

پژوهشنامه رسانه بین‌الملل/ سال دهم/ شماره دوم/ شماره پیاپی شانزدهم/ پاییز و زمستان ۱۴۰۴/ ۷۱-۳۳

تحلیل گفتمان انتقادی بازنمایی جنگ دوازده‌روزه ایران–اسرائیل در شبکه ایران‌اینترنشنال

محمد بابایی[۱]، امیرحسین سلطانی[۲]

چکیده

هدف این پژوهش، تبیین سازوکارهای بازنمایی تخاصم میان ایران و اسرائیل در «جنگ دوازده‌روزه» در شبکه «ایران‌اینترنشنال» و بررسی پیوند میان متن خبری و ساختارهای کلان قدرت، با رویکردی انتقادی است. این پژوهش از نوع کیفی بوده و بااستفاده‌از روش تحلیل گفتمان انتقادی و بر پایه مدل سه‌بعدی «نورمن فرکلاف»، پیکره متنی منتخب را در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین بررسی کرده است؛ همچنین برای استخراج بسامد پیام‌ها و توزیع موضوعی، از تحلیل محتوای کمّی بهره گرفته شده است. در سطح توصیف، یافته‌ها نشان داد که رسانه با بهره‌گیری از سازوکارهای واژگانی نظیر «برچسب‌زنی» و «نام‌گذاری ارزشی» و نیز ساختارهای دستوری همچون مجهول‌سازی و اسم‌سازی، عاملیت آغاز و تشدید بحران را به ساختار سیاسی ایران منتسب کرده است. استفاده از استعاره‌های مفهومی و قیدهای تشدیدکننده نیز نوعی عدم‌تقارن در بازنمایی مفاهیم «تجاوز» و «دفاع» پدید آورده است. در سطح تفسیر، یافته‌ها حاکی از آن بود که متون خبری بر پایه پیش‌فرض‌های ایدئولوژیک مشخصی تولید شده‌اند و رسانه با به‌کارگیری تکنیک‌های بینامتنی، زنجیره‌های هم‌ارزی معنایی و خوانش ترجیحی، مخاطب را به‌سوی پذیرش روایت خود سوق داده و فرصت خوانش‌های بدیل را محدود ساخته است. در سطح تبیین نیز نتایج نشان داد که الگوی بازنمایی رسانه، سازوکاری هژمونیک برای «مشروعیت‌زدایی» از دکترین دفاعی ایران و تثبیت «گفتمان غیریت‌ساز» است. از سوی دیگر، «طبیعی‌سازی» تهاجم خارجی و «غیرامنیتی‌سازی» تهدید، دالِ مرکزیِ روایتِ رسانه را بر «مقصرسازی داخلی» استوار ساخته است.

کلیدواژه‌ها: جنگ دوازده‌روزه، ایران‌اینترنشنال، بازنمایی رسانه‌ای، تحلیل گفتمان انتقادی.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۱/۱۷ تاریخ پذیرش:۱۴۰۵/۳/۴

Doi: 10.22034/imrl.2026.583576.1368

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)
Mohammadbabaei@khu.ac.ir

۲. دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.
Amirhosseinsoltani@khu.ac.ir

مقدمه

در فضای رسانه‌ای سیال و چندلایه امروز، بنگاه‌های خبری دیگر صرفاً گزارشگر یا بازتاب‌دهنده واقعیت نیستند، بلکه به‌عنوان بازیگرانی جریان‌ساز، با معماریِ گفتمانی و مدیریت افکار عمومی، «واقعیت» را آنگونه که می‌خواهند بازآفرینی می‌کنند. شکرخواه (۱۳۷۸: ۲۰) در این زمینه می‌گوید: «خبر چیزی است که هدف آن رفع نیازهای متعالی انسان باشد و قدرت درک شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را به مخاطبان بدهد تا بتوانند در شکل‌دهی به سرنوشت جامعه خویش مشارکت داشته باشند» در این راستا، رسانه‌ها با گزینش و انتشار رویدادهای مختلف و برجسته‌سازی برخی از آنها در شکل‌گیری نگرش‌ها و باورهای بخش کثیری از جامعه تأثیرگذار هستند (فرامرزیانی و نورانی زنوز، ۱۴۰۳: ۱۶۷). در واقع همانطور که مهدی‌زاده (۱۳۹۶) استدلال می‌کند، رسانه‌ها فقط واقعیت را بازنمایی نمی‌کنند، بلکه در فرآیند تولید معنا، آن را بر اساس منافع صاحبان قدرت شکل می‌دهند. در این سپهر معنایی، زبان نه یک ابزار خنثی برای انتقال پیام، بلکه عرصه‌ای برای نزاع بر سر تثبیت معنا، اِعمال قدرت و بازتولید ایدئولوژی‌های مسلط است؛ چراکه هیچ متنی را نمی‌توان در خلأ، فهم یا تحلیل کرد و باید هر متنی را در رابطه با بستر اجتماعی فهمید (آقاگل‌زاده، ۱۳۹۲: ۴۵). برآیند تحقیقات سلطانی (۱۳۸۴) نیز در همین راستا، تأکید دارد که زبان همواره در خدمت تثبیت یا تغییر مناسبات قدرت عمل می‌کند و تحلیلگر باید نسبت به کارکردهای ایدئولوژیک آن هوشیار باشد. این کارکرد رسانه‌ای در بزنگاه‌های امنیتی و تخاصم‌های نظامی، اهمیتی دوچندان می‌یابد؛ چراکه در زمانه بحران، مدیریت ادراک عمومی و صورت‌بندی روایت‌های غالب، همسنگ رخدادهای میدانی، حائز اهمیت است. تخاصم بین ایران و اسرائیل موسوم به «جنگ دوازده‌روزه ایران و اسرائیل»، به‌عنوان یکی از نقاط عطف امنیتی در منطقه غرب آسیا، عرصه یک نبرد شناختی و رسانه‌ای بود که در آن، آرایش‌های گفتمانی متنازعی برای تفسیر رویدادها شکل گرفت.

در این میان، شبکه تلویزیونی «ایران‌اینترنشنال» به سبب جایگاه ویژه در منظومه رسانه‌ای فارسی‌زبان خارج از کشور و اتخاذ رویکردهای متمایز در پوشش رخدادهای مرتبط با ایران، احتمالاً نقشی قابل تأمل در مهندسی افکار عمومی ایفا نموده است. آنگونه که هوشیار و گودرزی (۱۳۹۹: ۷۵–۷۶) گفته‌اند: شبکه تلویزیونی ایران‌اینترنشنال نخستین تلویزیون خبری بیست و چهار ساعته فارسی‌زبان در خارج از ایران است که فعالیتش را از ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۶ همزمان با انتخابات دوازدهم ریاست جمهوری ایران آغاز کرد.

ظهور چنین رسانه‌های نوینی در فضای ارتباطی، انحصار خبری سنتی دولت‌ها را شکست و با ایجاد فضای چندصدایی و بهره‌گیری از فناوری‌های ماهواره‌ای، چالش‌های امنیتی و سیاسی جدیدی را برای نظام‌های حاکم ایجاد کرد (واعظی، ۱۳۹۲).

پژوهش حاضر با اتخاذ رویکردی انتقادی، درصدد رمزگشایی از سازوکارهای بازنمایی تخاصم در این شبکه است؛ شبکه‌ای که اگرچه در ابتدا «نحوه تأمین مالی آن کاملاً شفاف نبود، اما به نوشته روزنامه‌های گاردین و وال استریت ژورنال، این تلویزیون بودجه‌ای دویست‌وپنجاه‌میلیون‌دلاری از سوی عربستان سعودی دریافت کرده است» (فرامرزیانی و نورانی‌زنوز، ۱۴۰۳: ۱۶۵). و شواهد، مواضع شبکه و گزارش‌های متأخر حاکی از تغییر رویکرد ایدئولوژیک و جابه‌جایی وابستگی مالی و سیاست‌گذاری این رسانه از عربستان سعودی به‌سوی منابع مرتبط با اسرائیل است.

تخاصمات نظامی و امنیتی در غرب آسیا، فضایی پیچیده و مستعد روایت‌سازی رسانه‌ای فراهم کرده است. نویسندگان بر این باورند که مسئله اصلی در این پژوهش، نه صرفاً بررسی محتوای اخبار، بلکه واکاوی «چگونگی» برساخت روایتی خاص از جنگ دوازده‌روزه توسط شبکه ایران‌اینترنشنال است. رصد مستمر خروجی‌های این شبکه، نویسندگان را با الگوهای تکرارشونده‌ای مواجه ساخت که فراتر از گزارشگری معمول، حاکی از یک مهندسی گفتمانی هدفمند بود. فرض این پژوهش آن است که متون خبری این رسانه، به‌رغم ساختار گزارش‌گونه، بر پایه پیش‌فرض‌های ایدئولوژیک مشخصی استوارند؛ زیرا ایدئولوژی‌ها ممکن است از منشأ اجتماعی و منافع خاص خود جدا شوند (آقاگل‌زاده و طارمی، ۱۳۹۵). آنچه توجه نویسندگان را به‌طور ویژه جلب کرد، این بود که این شبکه با بهره‌گیری از سازوکارهای زبانی، برخی مفاهیم را طبیعی‌سازی[1] کرده و گفتمان‌های رقیب را به حاشیه رانده است. همچنین، پوشش رسانه‌ای اولیه نقش مهمی در تثبیت دیدگاه غالب درباره یک رویداد و تقویت تصورات عمومی دارد (غلامی و همکاران، ۱۴۰۱: ۹۷-۱۰۳). این فرایند مصداق نظریه «چارچوب‌بندی»[2] است؛ زیرا انتخاب و برجسته‌سازی برخی جنبه‌های واقعیت، تعریف خاصی از مشکل، ریشه‌های علّی آن و راهکار مدنظر رسانه را به مخاطب القاء می‌کند (آنتمن[3]، ۱۹۹۳)

---

1. Naturalization

۲ . Framing: انتخاب برخی جنبه‌های واقعیت و برجسته‌کردن آن‌ها برای القای تعریف خاصی از مسئله، علت و راه‌حل.

3. Entman

به باور نگارندگان، شواهد اولیه نشان می‌دهد رسانه‌های اپوزیسیون در مواجهه با بحران‌های امنیت ملی، عموماً از راهبردهایی نظیر «دوگانه‌سازی» و «دیگری‌سازی» بهره می‌جویند و همانطور که برخی از پژوهش‌ها نشان می‌دهد یکی از جنبه‌های عملیات روانی علیه نظام سیاسی و شهروندان ایران مأیوس‌سازی است (حسنی و تدین، ۱۴۰۲). در ادبیات جنگ رسانه‌ای، این تاکتیک بخشی از «جنگ نرم»[1] به‌شمار می‌رود که هدف نهایی آن فروپاشی اراده مقاومت در جامعه هدف و ایجاد تردید در مبانی مشروعیت نظام سیاسی بدون نیاز به رویارویی مستقیم نظامی است (ضیایی پرور، ۱۳۸۸: ۲۳). بنابراین، ابهام اصلی که پژوهش درصدد رفع آن است، چگونگی بهره‌گیری این رسانه از مؤلفه‌های خُرد زبانی برای دستیابی به اهداف کلان گفتمانی در بستر بحران حاد نظامی است.

نهایتاً می‌توان گفت که این پژوهش از دو منظر نظری و تحلیلی واجد اهمیت بنیادین است. از حیث نظری، پیاده‌سازی مدل تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف[2] در بافتار پیچیده بازنمایی رسانه‌ای تخاصم‌های منطقه‌ای، به تعمیق کاربرد عملیاتی این چارچوب یاری می‌رساند. به‌لحاظ تحلیلی نیز می‌تواند فهم کاربران و دست‌اندرکاران رسانه‌ای ایران را از نوع و ماهیت عملکرد این رسانه تعمیق ببخشد. از این رو پرسش اصلی که مطالعه حاضر درصدد است به پاسخ آن دست یابد این است: شبکه ایران‌اینترنشنال با اتکاء به چه سازوکارهای زبانی و گفتمانی، «جنگ دوازده‌روزه» را بازنمایی کرده و این بازنمایی در خدمت بازتولید چه مناسبات قدرت و جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک قرار دارد؟

برای پاسخ به این پرسش اصلی، داده‌های موجود در راستای پاسخ به پرسش‌های فرعی ذیل گردآوری و تحلیل می‌گردد. الف) سطح توصیف: در متون خبری این شبکه، چه مؤلفه‌های زبانی (از جمله واژگان کلیدی، استعاره‌ها، ساختارهای نحوی و نمودهای وجهی) برای توصیف طرفین درگیری و رویدادهای جنگ به کار گرفته شده است؟ ب) سطح تفسیر: فرآیند تولید متن در این رسانه بر اساس چه پیش‌فرض‌ها، بافت‌های موقعیتی و روابط بینامتنی شکل گرفته است و مخاطب چگونه به سوی خوانش ترجیحی هدایت می‌شود؟ ج) سطح تبیین: ساختارهای کلان اجتماعی و سیاسی چه تأثیری بر نظم گفتمانی حاکم بر اخبار این شبکه دارند و این بازنمایی خبری چه نقشی در تثبیت یا بازتولید گفتمان‌های سیاسی خاص ایفا می‌کند؟

---

۱ . Soft War: مجموعه‌ای از اقدامات غیرنظامی هدفمند برای تأثیرگذاری بر باور، اراده و رفتار جامعه هدف.

2. Norman Fairclough

پیشینه پژوهش

در بررسی ادبیات پژوهشی مرتبط با موضوع حاضر، می‌توان میان دو دسته از مطالعات تمایز قائل شد: نخست، پژوهش‌هایی که به‌طور مستقیم به موضوع این مقاله – یعنی تحلیل گفتمان شبکه ایران‌اینترنشنال در جریان جنگ دوازده‌روزه – پرداخته‌اند، و دوم، پژوهش‌هایی که اگرچه به‌طور مستقیم به این تخاصم نظامی نپرداخته‌اند، اما به واکاوی عملکرد گفتمانی و رسانه‌ای شبکه ایران‌اینترنشنال در دیگر رخدادها معطوف بوده‌اند.

در دسته نخست، صرف نظر از برخی گزارش‌های رسانه‌ای، تاکنون گزارش مدون علمی منتشر نشده است. از این منظر، پژوهش حاضر می‌تواند نخستین تلاش نظام‌مند برای واکاوی گفتمانی عملکرد این شبکه در طول یک تخاصم نظامی مستقیم تلقی شود.

در دسته دوم، شماری از پژوهشگران به بررسی ابعاد گوناگون عملکرد رسانه‌ای «ایران‌اینترنشنال» در سایر رویدادها پرداخته‌اند که به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

فرامرزیانی و نورانی زنوز (۱۴۰۳) در پژوهشی باعنوان «تحلیل گفتمان اخبار شبکه تلویزیونی ایران‌اینترنشنال درخصوص حوادث مهر ماه ۱۴۰۱ ایران»، با کاربست رویکرد فرکلاف به این نتیجه رسیدند که این شبکه با بهره‌گیری از سازوکارهای دوگانه‌سازی و برجسته‌سازی، در راستای تشدید نارضایتی‌های اجتماعی عمل کرده است.

حسنی و تدین (۱۴۰۲) در مقاله «مأیوس‌سازی به‌مثابه ابزار عملیات روانی: مطالعه صفحه اینستاگرام ایران‌اینترنشنال»، با تمرکز بر بستر شبکه‌های اجتماعی، نشان دادند که یکی از راهبردهای محوری این رسانه، القای ناامیدی و فروپاشی اراده جمعی شهروندان ایرانی است. غلامی و همکاران (۱۴۰۱) در پژوهشی با عنوان «تصویر انتخابات مجلس یازدهم ایران در گفتمان شبکه ایران‌اینترنشنال»، با تحلیل پوشش رسانه‌ای انتخابات، الگوهای تکرارشونده‌ای از حاشیه‌رانی روایت‌های رسمی و برجسته‌سازی گفتمان‌های ضعف، فساد، فقر، ناتوانی و امثالهم را شناسایی کردند.

ایمانی‌پور و همکاران (۱۴۰۴) در مقاله «بازنمایی شکاف‌های اجتماعی ایران در رسانه‌های فارسی‌زبان خارجی (مورد مطالعه: ایران‌اینترنشنال)»، نشان دادند که محور اصلی محتوای این شبکه، تعمیق دوگانه «ملت/حاکمیت» و تشدید بی‌اعتمادی متقابل میان دولت و جامعه است. هوشیار و گودرزی (۱۳۹۹) نیز در پژوهشی به شیوه پوشش اخبار ائتلاف‌های نظامی منطقه‌ای در

شبکه‌های فارسی‌زبان خارج از کشور پرداخته و الگوی سوگیرانه ایران‌اینترنشنال در بازنمایی رویدادهای امنیتی منطقه را مستند کرده‌اند.

مرور این پژوهش‌ها نشان می‌دهد که اگرچه شبکه ایران‌اینترنشنال در سال‌های اخیر یکی از کانون‌های توجه پژوهشگران حوزه رسانه و ارتباطات بوده، اما هیچ‌یک از مطالعات یادشده به‌طور مستقیم به بازنمایی تخاصم نظامی میان ایران و اسرائیل در این شبکه نپرداخته‌اند. از این رو، خلأ پژوهشی موجود، ضرورت انجام مطالعه حاضر را توجیه می نماید.

مبانی نظری

در پژوهش حاضر، از مجموعه‌ای از نظریه‌های مرتبط با حوزه مطالعات رسانه و تحلیل گفتمان به‌عنوان چارچوب مفهومی برای تحلیل یافته‌ها بهره گرفته شده است. از مهمترین نظریه‌هایی که امروزه می‌تواند به فهم بهتر عملکردهای رسانه‌ای کمک کند نظریه «بازنمایی»[1] است. در بسیاری از مطالعات نوین ارتباطات، گذار از پارادایم سنتی «انعکاس» به رویکردهای «برساخت‌گرایانه»[2] نقطه آغاز فهم کارکرد رسانه‌های خبری تلقی می‌شود. براین‌اساس، نظریه بازنمایی بر این پیش‌فرض بنیادین استوار است که رسانه‌ها نه آینه‌ای شفاف برای بازتاب مستقیم واقعیت، بلکه سازوکاری پیچیده برای تولید و برساخت آن هستند. بازنمایی فرایندی است که طی آن معنا ازطریق زبان و سایر نظام‌های دلالتی تولید و منتقل می‌گردد (قندهاریون و رستمی، ۱۳۹۶: ۱۹۵). براساس رویکرد برساخت‌گرایی، معنا هرگز در شیء یا رخداد بیرونی ثابت نیست، بلکه توسط کنشگران زبانی و از طریق عملکردهای جمعی در بستر فرهنگی خاص تولید شده و واقعیت را برای مخاطب صورت‌بندی می‌کند (هال[3]، ۱۹۹۷). در این چارچوب معرفت‌شناختی، معنا نه یک امر ذاتی و مستتر در اشیاء یا رخدادهای جهان خارج، بلکه پدیده‌ای است که از طریق نظام‌های رمزگذاری زبانی و تصویری تولید می‌شود. این دیدگاه با نظریه کلاسیک افکار عمومی که از سوی لیپمن طرح شد همسو است. لیپمن بر آن است که محیط واقعی بسیار بزرگتر و پیچیده‌تر از آن است که مستقیم تجربه شود، بنابراین انسان‌ها بر اساس تصاویر در ذهن خود که توسط رسانه‌ها ساخته و پرداخته شده‌اند، عمل می‌کنند (لیپمن[4]، ۱۹۲۲).

1. Representation
2. Social Constructivism
3. Hall
4. Lipman

در امتداد نظریه بازنمایی، تحلیل گفتمان انتقادی زبان را نه صرفاً ابزار ارتباطی، بلکه شکلی از کنش اجتماعی تلقی می‌کند. در این رویکرد که ریشه در نظرات فرکلاف دارد، زبان فقط بازتاب واقعیت تلقی نمی‌شود، بلکه عرصه‌ای برای اعمال و بازتولید روابط قدرت و طبیعی‌سازی ایدئولوژی‌هاست (فرکلاف[1]، ۱۹۸۹). این رویکرد با تمرکز بر رابطه میان «زبان»، «قدرت» و «ایدئولوژی»، بر این باور است که مناسبات سلطه و نابرابری‌های اجتماعی، از طریق متون و گفتارها تولید و بازتولید می‌شوند. پژوهشگران این حوزه بر این باورند که تحلیل گفتمان انتقادی به‌عنوان رویکردی تحلیلی برای واکاوی سازوکارهای پنهانِ بازتولید قدرت در متن به کار می‌رود (وداک و مایر[2]، ۲۰۱۵). باید توجه داشت که تحلیل گفتمان به‌دنبال کشف رابطه دیالکتیکی[3] میان متن، بافت و عوامل اجتماعی–سیاسی حاکم بر تولید آن است و هیچ متنی را نمی‌توان جدا از شرایط تاریخی و اجتماعی تولیدش فهمید (بهرام‌پور، ۱۳۷۹).

در میان نظریه‌پردازان این حوزه، دیدگاه نورمن فرکلاف به دلیل تبیین دقیق پیوند میان متن و جامعه، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. فرکلاف باور دارد که در پس هر گزینش گفتمان‌محور، یک هدف خاص قرار دارد که براساس یک ایدئولوژی مشخص، تعیین می‌شود (لطیفی شیره‌جینی و افروز، ۱۴۰۰: ۶۳۹–۶۳۷). این هدفمندی در تولید متن، همان چیزی است که در تحلیل گفتمان سیاسی به‌عنوان تلاش برای تثبیت معنا و حاشیه‌رانی پادگفتمان‌های رقیب در فضای سیاسی تعبیر می‌شود (تاجیک، ۱۳۸۳). براساس‌این دیدگاه، متون خبری خنثی نیستند، بلکه ردپای تاریخ، نهادهای قدرت و کشمکش‌های سیاسی در لایه‌های مختلف آن‌ها رسوب کرده است. همچنین لاکلا و موفه در نظریه «هژمونی»[4] خود، این سیال بودن قدرت را در قالب مفهوم «تخاصم» و تلاش دائمی گفتمان‌ها برای طرد «غیریت»[5] و تثبیت معنای مرکزی خود در فضایی ذاتاً ناپایدار و غیرقطعی توضیح می‌دهند (لاکلا و موفه[6]، ۱۹۸۵).

---

1. Fairclough
2. Wodak & Meyer
3. Dialectical Relationship
4. Hegemony

۵ . Othering: به فرآیندی اطلاق می‌شود که در آن یک گروه یا فرد، گروه یا فرد دیگری را به‌عنوان دیگری تعریف و از خود طرد می‌کند. این پدیده برای تثبیت هویت خودی از طریق برجسته‌سازی تفاوت‌ها و ایجاد مرزهای تقابلی استفاده می‌شود.

6. Laclau & Mouffe

روش پژوهش

این پژوهش در چارچوب پارادایم کیفی و با کاربست روش «تحلیل گفتمان انتقادی» تدوین شده است. در عین حال، به‌منظور پشتیبانی از یافته‌های کیفی و دستیابی به تصویری جامع‌تر از الگوهای بازنمایی، از تحلیل محتوای کمّی نیز در کنار روش اصلی پژوهش بهره گرفته است؛ به‌گونه‌ای که خروجی‌های شبکه نه‌تنها از حیث ساختار گفتمانی، بلکه از منظر بسامد پیام، توزیع موضوعی و تنوع منابع خبری نیز سنجش شد. تحلیل گفتمان انتقادی به‌صورت تحلیلی نظام‌مند برای آشکارسازی روابط پیچیده میان کردارهای گفتمانی و ساختارهای اجتماعی و فرهنگی تعریف شده است (تربتی و مهدوی، ۱۳۹۷: ۱۲۱). در تکمیل این تعریف، باید اشاره کرد که تحلیل جامع گفتمانی نیازمند بررسی همزمان سه بُعد توصیف (ویژگی‌های متنی)، تفسیر (فرآیندهای تولید و مصرف) و تبیین (بافت اجتماعی) است تا بتواند کارکرد ایدئولوژیک زبان را نشان دهد (فرکلاف، ۱۳۷۹). جامعه آماری این پژوهش شامل همه محتوای منتشرشده در کانال تلگرام شبکه «ایران‌اینترنشنال» در بازه ۱۶ خرداد ۱۴۰۴ (۶ ژوئن ۲۰۲۵) تا ۱۰ تیر ۱۴۰۴ (۱ جولای ۲۰۲۵) است. این بازه زمانی بر اساس منطق چرخه کامل حیات بحران انتخاب شد تا امکان رصد تحول گفتمان در مراحل مختلف بحران فراهم شود. از این منظر بازه زمانی به سه مقطع تقسیم شد: دوره پیش از جنگ (۱۶ تا بامداد ۲۳ خرداد) جهت واکاوی زمینه‌سازی‌های رسانه‌ای، دوره درگیری (۲۳ خرداد تا ۳ تیر) موسوم به «جنگ دوازده‌روزه»، و دوره پس از جنگ (۴ تا ۱۰ تیر) جهت بررسی راهبردهای مدیریت پیامدهای آتش‌بس. نهایتاً به‌منظور پشتیبانی از یافته‌های کیفی و دستیابی به تصویری جامع‌تر از الگوهای بازنمایی، تمامی محتواهای منتشر شده در کانال تلگرام شبکه مذکور به‌صورت کمی کدگذاری گردید و سپس با ترسیم نمودارهای میله‌ای (نسبت پوشش دو گفتمان رقیب)، خطی (روند نوسانات حجم پیام‌ها) و دایره‌ای (توزیع موضوعی محتوا در دو مقطع پیش از جنگ و دوره درگیری و همچنین توزیع منابع خبری) الگوهای بسامد، موضوعی و منبع‌محور مورد سنجش قرار گرفت. مشروح مراحل اجرایی تحلیل در ادامه بیان شده است.

راهبرد نمونه‌گیری

در این پژوهش، به‌منظور انتخاب داده‌های دارای اهمیت تحلیلی، از نمونه‌گیری هدفمند[1] استفاده شده است. در نمونه‌گیری هدفمند، که نوعی نمونه‌گیری غیراحتمالی در پژوهش‌های کیفی است؛

1. Purposive Sampling

انتخاب واحدهای نمونه بر اساس هدف پژوهش و قضاوت پژوهشگر انجام می‌شود. در روش‌های کیفی، این نوع نمونه‌گیری برای پژوهش‌هایی که به‌دنبال کشف الگوهای معنایی عمیق و موارد معرف یک پدیده خاص هستند، تکنیکی ضروری و معتبر شناخته می‌شود که امکان تعمیم تحلیلی (نه آماری) را فراهم می‌کند (فلیک[1]، ۲۰۰۹)

به‌لحاظ اجرایی نیز در گام نخست، تمام پیام‌های منتشر شده در بازه زمانی مذکور پایش و استخراج شدند. از میان داده‌های گردآوری‌شده، با استفاده از نمونه‌گیری هدفمند و بر اساس شاخص‌های مشخص (میزان بازنشر، شدت ارجاعات بینامتن، و تراکم مؤلفه‌های ایدئولوژیک)، ۲۰ گزارش به‌عنوان نمونه نهایی انتخاب شدند. در فرایند تدوین پژوهش، تمامی ۲۰ گزارش خبری منتخب به‌مثابه واحدهای تحلیل، بر اساس مدل سه‌وجهی نورمن فرکلاف و با رویکردی موشکافانه در هر سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین مورد واکاوی قرار گرفتند. با وجود این، نظر به محدودیت‌های ساختاری و الزامات کمّی در نگارش مقالات علمی و به‌منظور رعایت ایجاز، امکان درج شرح تفصیلی تمام تحلیل‌ها در این نوشتار میسر نبوده است. از این‌رو، پژوهش با اتخاذ راهبرد ارائه گزینشی داده‌ها، صرفاً تحلیل عمیق و مشروح نقاط بسیار حساس در روایت و گزارش‌های جریان‌ساز را در بدنه اصلی متن منعکس نموده و بخشی از یافته‌های حاصل از سایر نمونه‌ها را به‌منظور پرهیز از اطناب در قالب جداول فشرده، سازماندهی نمود. همین امر سبب شد که ناگزیر، برخی تحلیل‌های تفصیلی از متن اصلی کنار گذاشته شوند. بدیهی است که مستندات کامل تحلیل گفتمان تمامی واحدهای نمونه، به‌صورت مدون نزد نویسندگان محفوظ بوده و پشتوانه استنتاج‌های نهایی پژوهش به شمار می روند.

مراحل اجرایی تحلیل

تحلیل داده‌ها با رویکرد کیفی و نهایتاً با بهره‌گیری از برخی شاخص‌های کمّی انجام شد. داده‌های منتخب با ابتنای بر الگوی سه‌وجهی «فرکلاف» و طی فرایندی نظام‌مند در سه سطح زیر کالبدشکافی شدند:

الف) توصیف

در این مرحله، متن اخبار به‌عنوان سازه‌های زبانی تجزیه شد. سطح توصیف به بررسی ویژگی‌های صوری متن، از جمله واژگان، ساخت‌های نحوی و انسجام متنی می‌پردازد (آقاگل‌زاده

1. Flick

و طارمی، ۱۳۹۵: ۳۹۸). پژوهشگر با دقت‌نظر در آرایش واژگان، به استخراج مؤلفه‌هایی نظیر نام‌دهی و برچسب‌زنی، ساختارهای دستوری (جهت پنهان‌سازی یا برجسته‌سازی کنشگران)، وجهیت (میزان قطعیت کلام) و استعاره‌ها می‌پردازد تا مهندسی زبانی متن آشکار گردد. در این سطح تحلیلگران بااستفاده‌از نظام صرفی و نحوی به تحلیل زبان‌شناختی متون می‌پردازند. برخی یافته‌های زبان‌شناسی انتقادی نشان می‌دهد که چگونه ساختارهای دستوری (مانند: مجهول‌سازی یا اسم‌سازی) می‌توانند عاملیت را پنهان کرده و مسئولیت کنش‌های منفی را از فاعل اصلی سلب یا به دیگری منتسب و بازتوزیع کنند (یارمحمدی، ۱۳۹۳). در اجرای عملی این سطح، هر گزارش از حیث چند شاخص مشخص بررسی شد: نخست، واژگان ارزشی و برچسب‌هایی که برای ایران، اسرائیل، آمریکا، مردم ایران، نیروهای نظامی و نهادهای سیاسی به کار رفته بود؛ دوم، ساختارهای نحوی، به‌ویژه مواردی که در آن‌ها فاعل کنش حذف، پنهان یا برجسته شده بود؛ سوم، قیود و افعال وجهی که میزان قطعیت، تهدید، احتمال یا اجبار را نشان می‌دادند؛ چهارم، استعاره‌ها و تشبیه‌هایی که جنگ را به عناوینی مانند بیماری، جراحی، فروپاشی، نجات یا بن‌بست پیوند می‌دادند؛ پنجم، عناصر تصویری و تدوینی، مانند زیرنویس، همراهی تصویر با گفتار، برجسته‌سازی خسارت یا قدرت نظامی و امثالهم.

ب) تفسیر

در این لایه، متن در بستر فرایند تولید و مصرف آن قرار گرفت. فرایند تفسیر حاصل ترکیب داده‌های درون‌متنی و دانش زمینه‌ای مفسر است؛ دانشی که جهت‌دهنده برداشت او از متن است. در این مرحله، بااستفاده‌از مفهوم «بینامتنیّت»[1] بررسی شد که متون خبری چگونه از طریق ارجاع به متون پیشین و گفتمان‌های تثبیت‌شده، پیام خود را طبیعی‌سازی کرده و مخاطب را با روایت رسانه همسو می‌سازند. بینامتنیّت بر حضور صریح یا ضمنی متون و گفتمان‌های پیشین در متن دلالت دارد که از طریق آن متون می‌توانند به متون قبلی تبدیل شوند و چگونه بازسازی قواعد موجود در متون جدید تولید می‌شود (رشیدی و عظیمی‌فرد، ۱۴۰۲: ۲۱۰–۲۰۷). کریستوا، واضع لغت بینامتنیّت تأکید دارد که هر متنی در تقاطع متون دیگر شکل می‌گیرد و با جذب و دگرگون‌سازی آنها، خوانشی جدید از تاریخ و فرهنگ ارائه می‌دهد که می‌تواند معانی جدیدی خلق کند (کریستوا[2]، ۱۹۸۰). در اجرای عملی سطح تفسیر، پرسش اصلی این بود که متن چگونه

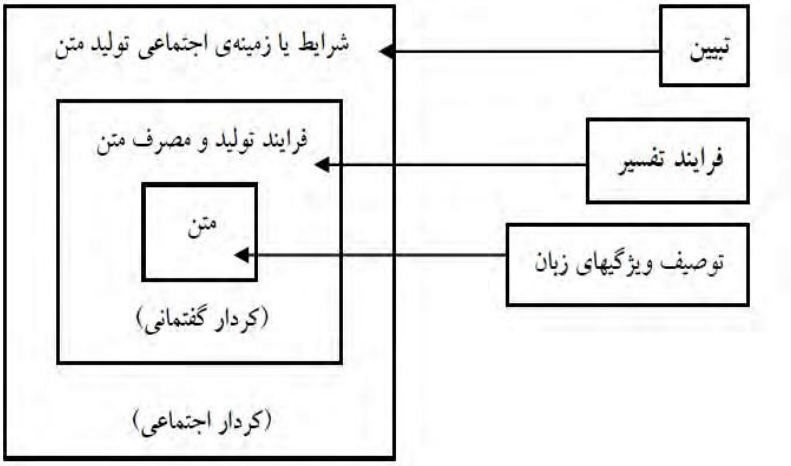
1. Intertextuality
2. Kristeva

برای مخاطب قابل فهم و قابل پذیرش می‌شود. به همین منظور، پیش‌فرض‌های ایدئولوژیک هر گزارش، شیوه ارجاع آن به رخدادهای پیشین، نوع منابع و کارشناسان، الگوی چینش گزاره‌ها و شیوه هدایت مخاطب به سوی خوانش ترجیحی بررسی شد.

ج) تبیین

در غایی‌ترین سطح، یافته‌های زبانی و تفسیری در بافتار کلان سیاسی و اجتماعی تبیین شدند. در اینجا، رابطه میان نظم گفتمانی حاکم بر شبکه مذکور با مناسبات قدرت و اهداف حامیان رسانه واکاوی شد تا روشن شود متن خبری چگونه در بازتولید ایدئولوژی و تثبیت هژمونی نقش ایفا می‌کند. هدف غایی این سطح نشان دادن الگوهای بازنمایی کیفی رسانه‌ای در شکل‌دهی به هویت‌ها، روابط قدرت و ایدئولوژی‌ها است (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲۴۶–۲۴۵). در چارچوب نظریه‌های روابط بین‌الملل، این سطح از تحلیل با رویکردهای سازه‌انگاری مرتبط است و بر نقش هویت‌ها و هنجارهای برساخته در شکل‌دهی به رفتار بازیگران سیاسی تأکید می‌کند. در اجرای علمی سطح تبیین، نتایج دو سطح پیشین با ساختارهای اجتماعی و سیاسی بررسی شد و نشان داد که چگونه متن رسانه‌ای مناسبات قدرت را بازتولید می‌کند. نمودار مفهومی این سه سطح در شکل ۱ آورده شده است:

شکل ۱. مدل سه‌بعدی تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف



یافته‌ها

مرحله نخست: پیش از جنگ (۱۶ تا ۲۳ خرداد)

در گام نخست تحلیل و با تمرکز بر بازه زمانی مذکور (هفت روز پیش از آغاز تخاصم)، واکاوی ساختارهای متنی و نشانه‌شناختی در گزارش‌های منتخب (شماره ۱ تا ۶) نشان می‌دهد که در خروجی این رسانه، نوعی نظم گفتمانی مبتنی بر امنیتی‌سازی[1] و انسداد سیاسی در حال شکل‌گیری است. یافته‌های پژوهش در این بازه نشان می‌دهد نظام معنایی حاکم بر اخبار، با عبور از سطح صرف بازنمایی تنش‌های دیپلماتیک، بر تثبیت گزاره‌های «انسداد سیاسی» و «احتمال وقوع برخورد نظامی» متمرکز شده است. بر این مبنا، جدول شماره ۱ چکیده‌ای از تحلیل انتقادی گزارش‌های این مرحله را با محوریت چگونگی مفصل‌بندی دال‌های مرکزی و سازوکارهای زبانی در سطوح سه‌گانه تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف ارائه می‌کند. در ادامه، گزارش‌های شماره ۵ و ۶، به‌دلیل برخورداری از بار معنایی ویژه‌تر و نقش بنیادین در تغییر روند روایت، به‌صورت تفصیلی و عمیق در متن اصلی تحلیل شده‌اند.

جدول ۱. تحلیل گفتمان انتقادی گزارش‌های منتخب پیش از جنگ (۱۶ تا ۲۳ خرداد)

مشخصات و دال مرکزی	سطح توصیف	سطح تفسیر	سطح تبیین
گزارش (۲۰ خرداد): طبیعی‌سازی مداخله پیش‌دستانه و امنیتی‌سازی	الف) آرایش جنگی واژگان: استفاده از ادبیات تهدیدآمیز و التزام‌آور، نظیر «تخطی»، «توقف فوری» و «ضرب‌الاجل»؛ به‌گونه‌ای که جایگاه حقوقی جمهوری اسلامی ایران از یک «طرف مذاکره» به «متهم نقض‌کننده» تقلیل می‌یابد. ب) استعاره چندوجهی: ترکیب صدای کارشناس درباره حمله با تصویر	الف) زمان‌مندسازی تهدید: تعیین ضرب‌الاجل‌های کوتاه (مانند فردا) مخاطب را در وضعیت «تعلیق روانی» و اضطراب قرار می‌دهد و لذا امکان تأمل و تفکر انتقادی را تضعیف می‌کند. ب) وارونگی علی–معلولی و برجسته‌سازی: با به‌کارگیری تکنیک «برجسته‌سازی»، عدم تمکین ایران (علت) و حمله نظامی (معلول) چنان به‌هم گره می‌خورند که مسئولیت اخلاقی	الف) هژمونی امنیتی‌سازی؛ تثبیت گفتمان «پایان سیاست و آغاز امنیت»؛ به‌گونه‌ای که با امنیتی‌سازی پرونده ایران، زمینه اجتماعی برای پذیرش «جراحی ضروری» (حمله نظامی) به‌عنوان تنها راه نجات فراهم می‌شود. شبکه تصویرسازی ایالات متحده آمریکا به‌عنوان برقرار کننده صلح از طریق دیپلماسی را به چالش می‌کشد. همانطور که ثمره‌هاشمی و همکارانش (۱۴۰۴: ۳۰۷–۳۰۸) می‌گویند: «با تثبیت هژمونی

1. Securitization

مشخصات و دال مرکزی	سطح توصیف	سطح تفسیر	سطح تبیین
	سانتریفیوژها، استعاره تصویری «فناوری بومی به مثابه تهدید جهانی» را برمی‌سازد.	جنگ متوجه طرف مدافع می‌شود. نظریه برجسته‌سازی نشان می‌دهد رسانه‌ها لزوماً تعیین نمی‌کنند مردم «چگونه» بیندیشند، اما در تعیین این‌که «درباره چه موضوعی» بیندیشند و چه چیزی در دستور کار ذهنی آن‌ها قرار گیرد، نقش دارند (مک‌کومز و شاو[1]، ۱۹۷۲)	لیبرالیسم آمریکایی در سطح بین‌الملل این پیام القا می‌شود که ایالات متحده قادر است بحران‌های جهانی را نه از مسیر جنگ بلکه از راه دیپلماسی حل‌وفصل کنند.» ب) دکترین فرامهار: معرفی مفهوم «راهبرد فرامهار» به‌عنوان رمزواژه‌ای علمی برای «تغییر رژیم» و پوشاندن خشونت ذاتی جنگ پشت زبان تخصصی و به‌ظاهر خنثی.
گزارش (۲۲ خرداد): مهندسی یأس و برساخت بن‌بست مطلق	الف) عدم تقارن تصویری: به‌کارگیری شگرد «اقتدارنمایی بصری» برای جبهه غرب (تصاویر سربازان منظم، مجهز و پرتعداد) در برابر «ناکارآمدنمایی» طرف ایرانی (تصاویر آرشیوی و بی‌کیفیت). ب) دستور زبان قطعیت: استفاده از قیود تشدیدکننده (مانند «کاملاً»، «هیچ‌گونه»، «بسیار بسیار ضعیف») و واژه کانونی «تسلیم» برای بستن راه هرگونه آلترناتیو ذهنی.	الف) زنجیره هم‌ارزی: مفاهیم «مذاکره»، «جنگ» و «تسلیم» در یک زنجیره معنایی هم‌ارز قرار می‌گیرند که نتیجه نهایی همه آن‌ها شکست ایران است. این هم‌ارزی‌سازی مفاهیم متضاد، تکنیکی است که در نظریه گفتمان سیاسی برای تهی‌کردن دال‌ها از معنای اصلی و پرکردن آن‌ها با معنای ایدئولوژیک جدید جهت ایجاد قطب‌بندی‌های آنتاگونیستی به کار می‌رود (موف[2]، ۲۰۱۳). ب) انسداد شناختی: هدف، حذف راه‌های میانه (دیپلماسی، بازدارندگی) و قرار دادن مخاطب در جبر پذیرش اراده قدرت خارجی به‌عنوان «سرنوشت محتوم» است.	الف) روان‌گردانی اجتماعی: ایجاد حالت «درماندگی آموخته‌شده» در سطح ملی؛ رسانه با بزرگ‌نمایی شکاف تکنولوژیک، مقاومت را امری «بیهوده» و «پر هزینه» جلوه می‌دهد. این پدیده، حالتی است که در آن تکرار شکست‌ها یا القای ناتوانی، منجر به انفعال مطلق فرد یا جامعه می‌شود (سلیگمن[3]، ۱۹۷۲). ب) طبیعی‌سازی سلطه: بازنمایی حضور نظامی و سیاسی آمریکا در منطقه به‌عنوان «وظیفه» و «امر طبیعی» برای حفظ نظم جهانی.

1. McCombs & Shaw
2. Mouffe
3. Seligman

تصویر ۱. گزارش۵ (۲۲ خرداد)، هژمونی گزینه نظامی و طبیعی‌سازی تغییر رژیم



در سطح توصیف و واکاوی صوری متن، گفتمان غالب بر پایه »جنگ‌واژه‌ها» استوار است. استفاده مکرر و معنادار از اصطلاحاتی نظیر «ساعت صفر»، «دکترین اختاپوس»، «زدن سرِ مار» و «سرنگونی»، در ذهن مخاطب حسی از قطعیت و اجتناب‌ناپذیری وقوع درگیری نظامی را ترسیم می‌کند. گزینش واژگانی کارشناس به‌گونه‌ای صورت گرفته که «حمله نظامی» نه به‌عنوان احتمالی دور، بلکه به‌مثابه واقعیتی قریب‌الوقوع و حتی «راه‌حل نهایی» بازنمایی می‌شود. در ساحت نشانه‌شناسی تصویری، تدوینگر صحبت‌های کارشناس درباره «حمله نظامی» را با تصاویر باکیفیت و پویای قدرت نظامی طرف مهاجم – از جمله رژه‌ها، شلیک موشک‌ها و پرواز هواپیماها – همگام‌سازی کرده است. این تکنیک تدوین، حس «اقتدار» و «توانمندی» را یکسره به جبهه غرب و اسرائیل نسبت می‌دهد. در مقابل، ایران فقط از طریق تصاویر ماهواره‌ای از بالا (به‌مثابه هدف) یا نقشه‌ها نمایش داده می‌شود؛ امری که جایگاه ابژه تهاجم را در ذهن مخاطب تثبیت کرده و هرگونه عاملیت دفاعی را از قاب تصویر حذف می‌کند (گریفین[1]، ۲۰۱۰).

در سطح تفسیر، گزارش بر پایه یک پیش‌فرض گفتمانی کلیدی بنا شده است: «ناکارآمدی دیپلماسی و ضرورت برخورد سخت». کارشناسان با طرح گزاره‌هایی چون «پایان ضرب‌الاجل» و فرارسیدن «ساعت صفر»، زمان دیپلماتیک را تمام‌شده اعلام کرده و مخاطب را به پذیرش منطق جنگ فرامی‌خوانند. در این سطح، استفاده از استعاره‌هایی از برخی جانوران مانند «اختاپوس» و «سرِ

1. Griffin

مار» که کارکردی آشکارا ایدئولوژیک دارند، با انسانیت‌زدایی از حریف، بار منفی اخلاقی خشونت و جنگ را کاهش داده و حذف فیزیکی «سرِ مار» را به‌مثابه اقدامی ضروری و در راستای امنیت جهانی جلوه می‌دهند (فرکلاف[1]، ۱۹۷۹). همچنین در این سطح، فرایند «عقلانی‌سازی» جنگ نیز مشهود است. چنین رویکردی سبب می‌گردد گزینه نظامی برای مخاطب عام، نه به‌عنوان یک فاجعه، بلکه به‌مثابه نقشه‌ای مهندسی‌شده و معقول جلوه کند؛ به‌گونه‌ای که هراس ناشی از ویرانی، به‌تدریج جای خود را به نوعی انتظار برای «اجرای عملیات» بدهد.

در سطح تبیین و واکاوی کلان‌ساختارها، این گزارش بیش از نمونه‌های پیشین خود در مسیر مشروعیت‌بخشی به پروژه «تغییر ساختار سیاسی» قرار می‌گیرد. رسانه با تریبون دادن به کارشناسی که آشکارا از سرنگونی به‌عنوان نتیجه مطلوب سناریوی نظامی یاد می‌کند، از مرز تحلیل بی‌طرفانه عبور کرده و به کنشگر سیاسی بدل می‌شود. سازوکار هژمونیک در اینجا، «طبیعی‌سازی مداخله خارجی» است؛ به‌گونه‌ای که دخالت بیرونی به‌منزله تنها راه نجات بازنمایی می‌شود. این متن با ایجاد پیوندی علّی میان حمله نظامی خارجی و رهایی داخلی، می‌کوشد هزینه‌های سنگین جنگ – از جمله ویرانی زیرساخت‌ها و تلفات انسانی – را در سایه وعده «تغییر سیاسی» پنهان کند و مسئولیت تبعات آن را پیشاپیش از دوش مهاجم بردارد (نای[2]، ۲۰۰۴).

تصویر۲. گزارش۶ (۲۳ خرداد)، شمارش معکوس و طبیعی‌سازی لحظه برخورد



1. Fairclough
2. Nye

پس از تثبیت احتمالی گزینه نظامی، این گزارش تلاش گسترده در جهت مدیریت ادراک و فروپاشی امید می‌کند. در سطح توصیف، گفتار کارشناس از ادبیاتی «جزم‌گرا»[1] بهره می‌گیرد؛ ادبیاتی که در جمله‌های بعد با قیدهای تشدیدکننده و ساختارهای قطعی نمود می‌یابد. استفاده چندباره از قیود تشدیدکننده‌ای مانند «بسیار بسیار ضعیف»، «کاملاً نشان می‌دهد» و «هیچ‌گونه بهانه‌ای ندارد»، بر سطح بالای جهت‌گیری شناختی در گفتار کارشناس – به‌معنای ادعای قطعیت و یقین در داوری‌ها – دلالت دارد. در ادبیات تحلیل گفتمان انتقادی، چنین کاربردی از سوگیری – یعنی اتکاء به قیود تشدیدکننده و ساختارهای قطعی – نشانگر اقتدار گوینده است. در مطالعات گفتمان‌شناسی، استفاده از ساختارهای قطعی و حذف مواضع تردیدی، به‌عنوان تکنیکی زبانی برای القای حقیقتی تقریباً مطلق تحلیل شده است؛ تکنیکی که راه نقد را می‌بندد و امکان پرسشگری را از مخاطب عادی سلب می‌کند (یارمحمدی، ۱۳۹۳). واژه کلیدی «تسلیم» در پایان گزارش را می‌توان دال مرکزی متن تلقی کرد؛ دالی که ساخت معنایی گزارش حول آن سازمان می‌یابد.

در سطح تفسیر، متن بر پایه یک زنجیره هم‌ارزی[2] بنا شده است که در آن، مفاهیم «مذاکره»، «جنگ» و «تسلیم» به یکدیگر گره می‌خورند و در گفتمان گزارش، به نتیجه‌ای واحد ـ یعنی تسلیم جمهوری اسلامی ایران ـ منتهی می‌شوند. کارشناس با ارجاع هم‌زمان به فرماندهی سنتکام به‌عنوان نماد «قدرت سخت»، به کشورهای منطقه به‌مثابه «اجماع منطقه‌ای» و به دونالد ترامپ به‌عنوان تجسم اراده سیاسی، نوعی محاصره گفتمانی را پیرامون ایران ترسیم می‌کند.

فرایند غالب در سطح تفسیر، امنیت‌زدایی از مقاومت است؛ یعنی فرایندی که در آن، کنش مقاومتی ایران از هرگونه شأن بازدارندگی و مشروعیت امنیتی تهی می‌شود. کارشناس با طرح گزاره‌هایی مانند «کشورهای منطقه در کنار آمریکا خواهند بود» و «آسمان ایران در اختیار آن‌هاست»، هرگونه امکان مقاومت یا بازدارندگی از سوی ایران را نه‌تنها «ناممکن»، که «غیرعقلانی» و معادل نوعی «خودکشی» بازنمایی می‌کند.

در سطح تبیین، این گزارش درصدد برساخت حالت «درماندگی آموخته‌شده»[3] در مقیاس ملی است. در این چارچوب، شبکه ایران‌اینترنشنال با اتکاء به این تکنیک‌ها به‌دنبال شکل‌دهی به روایتی ذهنی خاص در مخاطبان است؛ روایتی که ادراک آنان را مطابق با نگرش مطلوب شبکه بازسازی و

---

۱. Dogmatism: به معنی فرمان، عقیده و یا اصل و دکترین انعطاف‌ناپذیر و یا نظر و عقیده‌ای که بی‌چون و چرا پیروی شود.

2. Chain of Equivalence
3. Learned helplessness

تثبیت می‌کند (محمدی و همکاران، ۱۴۰۲: ۱۷۷–۱۷۹). تکرار مداوم پیام‌های تهدیدآمیز می‌تواند به شکل‌گیری نوعی ادراک جهان خشن و تهدیدآمیز در ذهن مخاطبان بینجامد؛ وضعیتی که در آن، احساس ناامنی فزاینده، آمادگی آنان را برای پذیرش راهکارهای رادیکال و مداخله‌جویانه افزایش می‌دهد (گربنر[1]، ۱۹۹۸). رسانه با ترسیم تصویری اغراق‌آمیز از قدرت تکنولوژیک و ائتلافی آمریکایی–اسرائیلی در برابر انزوا و ضعف جمهوری اسلامی ایران، می‌کوشد مقاومت را بیهوده و هزینه‌زا جلوه داده و مشروعیت آن را تضعیف کند. هدف غایی این گفتمان، فروپاشی اراده ملی پیش از آغاز هرگونه درگیری نظامی و پیش از شلیک نخستین گلوله است. در این میان، سازوکار ایدئولوژیک حاکم بر گفتمان، طبیعی‌سازی سلطه و عادی‌سازی حضور نظامی و مداخله‌جویانه قدرت‌های غربی است؛ به‌گونه‌ای که کارشناس با تاکید بر اینکه «وظیفه سنتکام آمادگی برای جنگ است»، حضور نظامی تهاجمی ایالات متحده را به‌عنوان «وظیفه» و «امر طبیعی» بازنمایی می‌کند؛ درحالی‌که در همان چارچوب، اقدامات ایران به‌صورت یک‌سویه «ماجراجویانه» معرفی می‌شود. رسانه در ادامه می‌کوشد هزینه روانی جنگ را در ادراک افکار عمومی به‌گونه‌ای برجسته سازد که «تسلیم» به‌مثابه تنها گزینه «عقلانی» و «نجات‌بخش» پذیرفته شود. این گزارش با ساختن یک گسست ادراکی میان «توانمندی نظامی حاکمیت» و «امنیت مردم»، زمینه اجتماعی لازم را برای پذیرش آسان‌تر ضربات احتمالی نظامی فراهم می‌کند. این رویکرد یادآور مدل تبلیغاتی چامسکی و هرمن در تبیین فرآیند «تولید رضایت»[2] است؛ فرآیندی که طی آن، رسانه‌ها از طریق مجموعه‌ای از فیلترهای خبری، افکار عمومی را با سیاست‌های نخبگان حاکم در ساختار قدرت هدف همسو می‌سازند (چامسکی و هرمن[3]، ۱۹۸۸).

مرحله دوم: جنگ دوازده‌روزه (۲۳ خرداد تا ۳ تیر)

پس از واکاوی مؤلفه‌های گفتمانی در بازه زمانی پیش از وقوع بحران، پژوهش حاضر در ادامه به بررسی داده‌های مرتبط با دوره دوازده‌روزه تخاصم نظامی می‌پردازد. با تغییر بافتار بیرونی از وضعیت تنش به درگیری عملی، مقتضیات تولید متن و صورت‌بندی‌های زبانی نیز دستخوش تحول می‌شوند. پیش از ورود به تحلیل این دوره، باید یادآور شد که پوشش رسانه‌ای در روزهای نخست، دیدگاه غالب درباره یک رویداد را تثبیت کرده و در ادامه، به تقویت و بازتولید تصورات تثبیت‌شده افکار عمومی می‌انجامد.

1. Gerbner
2 .Manufacturing Consent
3. Chomsky & Herman

جدول ۲. تحلیل گفتمان انتقادی گزارش‌های منتخب مرحله جنگ (۲۳ خرداد تا ۳ تیر)

مشخصات و دال مرکزی	سطح توصیف	سطح تفسیر	سطح تبیین
گزارش (۲۵ خرداد): بی‌پناهی شهروند و مسئولیت‌گریزی حاکمیت	الف) رده‌بندی زمانی-مکانی: متن با اتکا به قیدهای زمانی مانند «روز اول» و «روزهای بعدی» و نام‌گذاری مکان‌های استراتژیک، حملات را به‌عنوان کنش‌هایی «برنامه‌ریزی‌شده» صورت‌بندی می‌کند. ب) مستندسازی وحشت: همنشینی تصویری شعله‌ور شدن پالایشگاه‌ها با کلیدواژه‌هایی مانند «شعار ۴۷ ساله» و «نبود پناهگاه»، دال «دقت عملیاتی مهاجم» را در تقابل با «غفلت تاریخی مدافع» برجسته می‌سازد.	الف) امنیت‌زدایی از ایدئولوژی: گزاره صریح «این جنگ جمهوری اسلامی با اسرائیل است» به‌عنوان تلاشی گفتمانی برای خنثی‌سازی حس همبستگی ملی و تبدیل آن به «مطالبه‌گری ایمنی فردی» عمل می‌کند. این جابه‌جایی اولویت‌ها و تمرکز بر بقای فردی در وضعیت بحران نشان می‌دهد که چگونه عملیات روانی، با هدف قرار دادن نیازهای پایه امنیتی، می‌تواند شکاف میان مردم و حاکمیت را تعمیق کرده و همبستگی ملی را تضعیف کند. ب) هراس‌افکنی وجودی: ارجاع بینامتنی به «سرنوشت بشار اسد» و «مدل سوریه» کارکرد یک کد معنایی قدرتمند را دارد که آینده جنگ را در قالب «ویرانی سرزمینی» بازنمایی می‌کند.	الف) گفتمان هزینه بقا: سازوکار ایدئولوژیک مسلط، «طبیعی‌سازی فروپاشی اقتصادی» است؛ به‌گونه‌ای که هدف قرار گرفتن شریان‌های حیاتی اقتصاد نه به‌عنوان «جنایت جنگی»، بلکه به‌مثابه «پیامد منطقی» سیاست‌های منطقه‌ای نظام بازتعریف می‌شود. ب) تحریک غریزه بقا: حاکمیت به‌عنوان عاملی تصویر می‌شود که توانایی تأمین ابتدایی‌ترین حقوق امنیتی شهروندان را از دست داده ؛ امری که با فعال‌سازی غریزه بقا در سطح فردی، شکاف دولت-ملت را تشدید می‌کند.
گزارش (۲۶ خرداد): هویت‌زدایی از نهاد رسانه و مشروعیت‌بخشی به هدف‌گیری نمادین	الف) تغییر نام‌گذاری و برچسب‌زنی: گزارش، جایگاه «صداوسیما» را از یک «رسانه‌ی ملی» به ابزار سرکوب و «دستگاه اعتراف‌گیری» تقلیل می‌دهد و با به‌کارگیری واژگان ترکیبی‌ای مانند «خبرنگار-بازجو»، در پی سلب مصونیت حرفه‌ای از کارکنان این نهاد است. ب) استعاره‌های اندام‌وار: بهره‌گیری از استعاره‌هایی	الف) خنثی‌سازی بار حقوقی: متن با فعال‌سازی «حافظه جمعی مخاطب» پیرامون ادعای اعترافات اجباری، حمله نظامی به یک مرکز غیرنظامی را در چارچوب «اجرای عدالت» و «انتقام نمادین» بازتفسیر می‌کند و بدین‌ترتیب، هرگونه همدردی احتمالی با تلفات انسانی را مسدود می‌سازد. ب) نشانه‌شناسی پیروزی: ارجاع بینامتنی پنهان به مفهوم «فتح رادیو-تلویزیون» سکوت آنتن را	الف) پایان هژمونی ایدئولوژیک: سازوکار تبیینی متن بر گذار از «جنگ سخت» (تخریب فیزیکی) به «جنگ نرم» (تخریب اعتبار) استوار است؛ به‌گونه‌ای که با القای گزاره »نظام بدون ابزار تبلیغاتی قادر به بقا نیست»، حمله به زیرساخت رسانه‌ای راهبردی‌تر از حمله به مراکز نظامی معرفی می‌شود. ب) مهندسی خلاء روایی:

مشخصات و دال مرکزی	سطح توصیف	سطح تفسیر	سطح تبیین
	مثل «چشم بینا» و «زبان گویا» برای توصیف کارکرد رسانه و سپس تصویرسازی از وضعیت «کوری» و «لالی» سیستم پس از حمله، رسانه را به‌مثابه موجودی زنده اما ناتوان بازنمایی می‌کند.	به‌منزله پایان اقتدار سیاسی و «قطع شریان حیاتی دروغ» کدگذاری می‌کند.	انهدام تریبون رسمی به‌عنوان ایجاد خلاء در عرصه روایت‌پردازی فهمیده می‌شود.

در امتداد سیر تطور گفتمان و پس از فروریختن انگاره‌های بازدارندگی، مجموعه گزارش‌های مندرج ـ که بخشی از آن‌ها در این پژوهش به‌صورت تفصیلی تحلیل و واکاوی شده‌اند ـ بر دو محور اصلی متمرکز می‌شوند: نخست، تعمیق و بازتولید گسست‌های اجتماعی در سطوح مختلف دولت–ملت، شکاف‌های طبقاتی و شکاف‌های هویتی؛ و دوم، تثبیت و نهادینه‌سازی وضعیت «تسلیم» به‌عنوان افق و آینده منازعه. این گزارش‌ها، چه در مقاطع میانی و چه در مراحل نهایی درگیری، با چرخش از منطق «بازدارندگی و هزینه‌سازی متقابل» به سمت منطق «پذیرش ناتوانی ساختاری و عادی‌سازی فرسایش»، نقش کلیدی در شکل‌دهی به چارچوب معنایی حاکم بر پایان جنگ و تعمیق شکاف‌های اجتماعی ایفا می‌کنند؛ فرایندی که در ادامه، ابعاد گفتمانی و سازوکارهای نشانه‌ای آن به‌طور نظام‌مند مورد بررسی قرار می‌گیرد.

تصویر۳. گزارش۱۲ (۲۶ خرداد)، ائتلاف‌سازی فرامرزی: «ما و شما علیه آن‌ها»



در این گزارش، شبکه با ایجاد خلأ روایی در پوشش جنگ، زمینه را برای جایگزینی «صدای خارجی» در میدان معنا فراهم می‌کند. در این مرحله، تریبون به مجرایی برای ارتباط مستقیم عالی‌ترین مقام سیاسی طرف متخاصم با جامعه هدف تبدیل می‌شود تا او بتواند قرائت خود از جنگ را نه به‌مثابه یک «تجاوز»، بلکه در قالب یک «پروژه رهایی‌بخش» بازتعریف کند.

در سطح توصیف و در لایه واژگانی، متن بر مبنای یک دوگانه‌سازی میان «رژیم» و «ملت» سازمان یافته است. کنشگر سیاسی ـ نتانیاهو ـ با گزینش واژگانی هدفمند نظیر «ترس»، «وحشت»، «زندان اوین» و «جرثقیل»، میدان معنایی حاکمیت را با دال‌های «مرگ» و «سرکوب» مفصل‌بندی می‌کند و در مقابل، خود و مخاطب ایرانی را در یک وضعیت مشترک معنایی قرار می‌دهد که گویا پیشاپیش از آن آگاه‌اند؛ امری که در جملاتی مانند «خودت می‌دونی» و «من لازم نیست به تو بگم» بازتاب می‌یابد. بر اساس نظر ون‌دایک، این الگوی بازنمایی در چارچوب «مربع ایدئولوژیک»[1] قابل تحلیل است؛ الگویی که بر برجسته‌سازی نقاط مثبت «ما»، برجسته‌سازی نقاط منفی «آن‌ها»، کم‌رنگ‌سازی نقاط منفی «ما» و کم‌رنگ‌سازی نقاط مثبت «آن‌ها» استوار است (ون‌دایک[2]، ۱۹۹۸).

در سطح تفسیر، دو محور اصلی، یعنی شکلی از هم‌سرنوشتی و همچنین گونه‌ای آشناسازی با منجی و نجات‌دهنده مردم بر متن حاکم است. متن با ارجاع بینامتنی به حافظه جمعی ایرانیان از سرکوب‌های داخلی ـ مانند «اوین» و و «اعدام» ـ رنج شهروندان ایرانی را با اهداف جنگی اسرائیل در روایت ارائه شده هم‌راستا می‌نمایاند. مفسر ـ نتانیاهو ـ با به‌کارگیری گزاره‌هایی مانند «اسرائیل ملت استارتاپ و شما ملت آزادی»، نوعی ساخت هویت مشترک میان دو ملت پیش می‌نهد که در آن، حاکمیت فعلی به‌عنوان مانع اصلی تحقق این هم‌سویی هویتی بازنمایی می‌شود. این نوع تفسیر، حمله نظامی خارجی را از یک «تهدید وجودی» برای کشور به یک «فرصت تاریخی» برای ملت بازتعریف می‌کند؛ فرصتی که در آن، تخریب زیرساخت‌های قدرت حاکم به‌منزله پیش‌شرط «آزادسازی ظرفیت ملی» قلمداد می‌شود. از سوی دیگر، این گفتمان با طرح مفهوم «ساعت رهایی»، زمان‌مندی جنگ را به یک لحظه

---

۱. Ideological Square : الگویی تحلیلی برای توضیح قطبی‌سازی «ما و آن‌ها» از طریق برجسته‌سازی گزینشی خوبی‌های خودی و بدی‌های غیرخودی.

2. Van Dijk

موعود پیوند می‌زند. این تفسیر می‌کوشد هراس ناشی از بمباران و ناامنی ـ که در ویدئوهای پیشین تثبیت شده بود ـ را با وعده «ثبات» و «خوبی» در دوران پس از جنگ جایگزین کند. در این فرایند، رسانه با در اختیار گذاشتن آنتن زنده به رهبر طرف متخاصم، او را از جایگاه دشمن خارجی خارج کرده و در مقام یک ناظر آگاه و حامی تغییر می‌نشاند؛ کنشگری که بر جزئیات درد و رنج داخلی ایران اشراف کامل دارد ـ چنان‌که در جمله «من لازم نیست به تو بگم» بازتاب می‌یابد ـ و اکنون به‌منظور پایان دادن به این وضعیت وارد عمل شده است. این انتخاب‌های زبانی و زمانی تصادفی نیستند، بلکه گزینش واژگان نمایانگر ارزش‌ها و هنجارها هستند و می‌توانند برای قضاوت ارزشی مورد استفاده قرار گیرند (تاجیک، ۱۳۷۹: ۴۷-۴۵).

در سطح تبیین، طرح کلان «مشروعیت بخشی به مداخله خارجی» از طریق ائتلاف‌سازی مبتنی بر نارضایتی داخلی در ساختار گفتمانی گزارش قابل شاهده است. سازوکار ایدئولوژیک حاکم بر متن، گذار از مفهوم کلاسیک «جنگ بین‌الملل» به مفهوم نوین «مداخله بشردوستانه»[1] است. با تفکیک کامل حساب مردم از حاکمیت، نتانیاهو می‌کوشد هزینه‌های اخلاقی و سیاسی جنگ را در سطح گفتمانی به حداقل برساند. در این چارچوب، هرگونه مقاومت نظامی از سوی جمهوری اسلامی ایران نه به‌مثابه دفاع از خاک، که تلاش یک «رژیم وحشت» برای بقای خود در برابر «اراده آزادی‌خواهانه مشترک اسرائیل و مردم ایران» بازنمایی می‌شود. نهایتاً نیز قدرت خارجی به‌عنوان تنها منبع باقی‌مانده برای تغییر وضعیت معرفی می‌شود و به صراحت خواستار حرکت‌های مردمی است. جمله «این بستگی به مردم ایران دارد» در کنار وعده «پیدا بودن ساعت رهایی»، مسئولیت پذیرش تغییرات ژئوپلیتیک[2] ناشی از جنگ را بر عهده مردم می‌گذارد. بدین‌سان، هژمونی گفتمان مهاجم با ادغام مفاهیم لیبرالیستی نظیر «آزادی»، «استارتاپ» سلطه نظامی خود را ذیل مفهوم «کمک به گذار دموکراتیک» طبیعی‌سازی و تثبیت می‌کند.

1. Humanitarian Intervention
2. Geopolitics

تصویر۴. گزارش۱۵ (۳ تیر)، پایان هژمونی حکومت و پذیرش واقعیت جدید



در اینجا رسانه پس از تثبیت روایت ناتوانی نظامی و برجسته‌سازی ویرانی زیرساخت‌ها در گزارش‌های پیشین، گفتمان رسانه با گذار از عملیات سخت به دیپلماسی یک‌سویه و اجباری، آتش‌بس را نه به‌عنوان توافقی متقابل، که پذیرش نظمی تحمیلی در وضعیت پساجنگ صورت‌بندی می‌کند؛ نظمی که در آن، چارچوب قواعد پیشاپیش تعیین شده و نقش بازیگر منطقه‌ای تنها در حد پذیرش آن تعریف می‌شود.

در سطح توصیف، متن با بی‌اهمیت‌سازی کنش متقابل، پاسخ نظامی ایران را با واژگانی چون «تئاتر»، «سقوط در کویر» و «فاقد ارزش رهگیری» نام‌گذاری می‌کند. این انتخاب واژگانی صرفاً توصیفی نیست، بلکه در چارچوب زبان‌شناسی انتقادی واجد کارکرد ایدئولوژیک است؛ فاولر تأکید می‌کند که واژگان خبری هرگز بی‌طرف نیستند و هر انتخاب زبانی نوعی طبقه‌بندی از واقعیت و تحمیل ضمنی جهان‌بینی خاص بر متن محسوب می‌شود (فاولر[1]، ۱۹۹۱). در همین راستا، کاربرد تعبیرهایی که کنش نظامی را به «نمایش» تقلیل می‌دهند، از سطح گزارش عبور کرده و به بازتعریف منزلت راهبردی آن می‌انجامند. کارشناس برنامه با اتکا به ادبیات فنی و مقایسه سرعت سامانه‌های پدافندی با موشک‌های مهاجم، گزاره «عدم‌توازن تکنولوژیک» را به‌مثابه واقعیتی بدیهی تثبیت می‌کند. بداهت‌سازی این گزاره، امکان طرح خوانش‌های بدیل را محدود می‌سازد. هم‌زمان، بسامد بالای واژگان اقتصادی مانند «سقوط نفت»، «صعود وال استریت» و «آرامش بازار» معیار سنجش

1. Fowler

واقعیت جنگ را از میدان نبرد به بازارهای مالی منتقل می‌کند. در این جابه‌جایی معنایی، شاخص تهدید نه بر اساس پیامدهای امنیتی، بلکه بر مبنای واکنش سرمایه تعریف می‌شود. در بعد دیداری نیز تدوین تصاویر ترافیک عادی و آسمان صاف، گزاره «بازگشت به وضعیت عادی» را تثبیت می‌کند، در حالی که عدم‌نمایش خسارت‌ها در سوی مقابل و تمرکز بر ناکارآمدی موشک‌های ایرانی، دال مرکزی «بی‌خطر بودن تهدید» را بصری‌سازی می‌کند. بدین‌ترتیب، لایه زبانی و دیداری در هم‌افزایی با یکدیگر، کنش نظامی ایران را به رخدادی کم‌اهمیت و فاقد اثر بازدارنده فرو می‌کاهند.

در سطح تفسیر، روایت رسانه‌ای با استناد به واکنش بازارهای مالی جهانی ادعا می‌کند که سرمایه پیش از سیاست‌مداران پایان خطر را تشخیص داده است. در این چارچوب، مشروعیت ادعاهای نظامی ایران نه از مسیر منطق امنیتی، بلکه از رهگذر منطق سرمایه‌داری ارزیابی می‌شود؛ بدین معنا که اگر بازار واکنش هراسان نشان نداده، تهدید نیز واقعی تلقی نمی‌شود. هم‌نشینی بازخوانی پست وزیر خارجه ایران با توئیت رئیس‌جمهور آمریکا، رابطه‌ای سلسله‌مراتبی را القا می‌کند که در آن کنش دیپلماتیک ایران در چارچوب واکنش به اراده قدرت مسلط تفسیر می‌شود. در این صورت‌بندی، استقلال تصمیم‌گیری درباره آتش‌بس تضعیف شده و رفتار ایران به تبعیت از خطوط قرمزِ تعیین‌شده توسط طرف مقابل تعبیر می‌شود. تکرار مستمر مفاهیمی چون ناتوانی، ضعف و بی‌اثری در ساختار کلی و نمودهای روایتی شبکه ایران‌اینترنشنال، یادآور نظریه «مارپیچ سکوت»[1] نوئل‌نیومن است؛ بر اساس این نظریه، رسانه‌ها با بازنمایی یک دیدگاه به‌عنوان نظر غالب و اجماعی، زمینه انزوای دیدگاه‌های مخالف را فراهم می‌کنند (نوئل‌نیومن[2]، ۱۹۷۴). در این چارچوب، بازتولید پیوسته روایت ضعف، امکان تثبیت خوانش بدیل از مفهوم بازدارندگی را کاهش می‌دهد.

در لایه تبیین، این گزارش در چارچوب منطق «پکس آمریکانا»[3] قابل فهم است. ایدئولوژی مستتر در متن بر این پیش‌فرض استوار است که امنیت جهانی و ثبات اقتصادی زمانی تضمین می‌شود که بازیگران ناسازگار در نظم تعریف‌شده توسط ایالات متحده آمریکا، مهار شوند. بدین‌ترتیب، منافع ژئوپلیتیک واشنگتن با مفاهیمی چون خیر عمومی و ثبات بین‌المللی همسان‌سازی می‌شود و هرگونه کنش مستقل منطقه‌ای به‌مثابه عدول از عقلانیت بین‌المللی بازنمایی می‌گردد. برخی محققان بر آنند که روابط ایران و آمریکا همواره حول تلاش برای تعریف

1. Spiral of Silence
2. Noelle-Neumann
۳. Pax Americana: نظمی بین‌المللی مبتنی بر هژمونی ایالات متحده آمریکا که در آن ثبات جهانی از طریق برتری نظامی و سیاسی واشنگتن تضمین می‌شود.

نظم امنیتی مطلوب هر طرف شکل گرفته و رسانه‌ها در این فرایند نقشی تعیین‌کننده در مشروعیت‌بخشی به یک تعریف خاص از نظم ایفا می‌کنند (پارسی[1]، ۲۰۰۷). در این چارچوب، آمریکا نه یک دولت در کنار سایر بازیگران، بلکه در جایگاه ناظم نظم منطقه‌ای بازنمایی می‌شود؛ حضوری که به‌عنوان پیش‌شرط جلوگیری از بی‌ثباتی معرفی می‌گردد. سازوکار مکمل در این سطح، گونه‌ای از نمایشی‌سازی[2] مقاومت جمهوری اسلامی ایران است. اطلاق عنوان «تئاتر» به پاسخ نظامی ایران، مفهوم بازدارندگی را از سطح یک کنش راهبردی به سطح یک اجرای نمادین تنزل می‌دهد. بدین‌ترتیب، فرآیندی که در سطح توصیف با انتخاب واژگان آغاز شده بود، در سطح تبیین به تثبیت ساختار هژمونیک نظم امنیتی مطلوب قدرت مسلط منتهی می‌شود.

مرحله سوم: پس از جنگ (۴ تا ۱۰ تیر)

متعاقب فروکش کردن غبار جنگ و تثبیت وضعیت آتش‌بس، گفتمان رسانه در این مرحله با عبور از مدیریت بحران به ترسیم نظم جدید و تحمیل مذاکرات آرام آرام سوق پیدا می‌کند. در این گذار، تمرکز از رویارویی نظامی به سوی پیامدهای اجتناب‌ناپذیر سیاسی و «پذیرش واقعیت‌های تحمیلی» در میز مذاکره معطوف می‌گردد.

جدول ۳. تحلیل گفتمان انتقادی گزارش‌های منتخب پس از جنگ (۴ تا ۱۰ تیر)

مشخصات و دال مرکزی	سطح توصیف	سطح تفسیر	سطح تبیین
گزارش (۸ تیر): اجتماعی‌سازی درد شکست و نمایش فروپاشی سیستمی	الف) استراتژی تناقض‌نمایی: بهره‌گیری از پرسش‌های بلاغی و قیود شمارشی جهت تقلیل روایت‌های رسمی به امری «محال». ب) استعاره کشتی بی‌ناخدا: استفاده از تصویرسازی کلامی «کشتی رها شده» برای تبدیل وضعیت انتزاعی سیاسی به یک ابژه عینی دال بر «سرگردانی» و «فقدان کنترل».	الف) رمزگشایی از تغییر ساختار: طرح نظریه «حکومت نظامی» و گذار از نهادهای سنتی به «الیگارشی نظامیِ فاقد انسجام». ب) افشای شکاف واقعیت/روایت: القای این گزاره که انکار واقعیت‌های هولناک توسط مسئولین، حتی برای پایگاه اجتماعی و وفاداران نظام نیز «غیرقابل باور» و «فاقد مصرف داخلی» است.	الف) تعلیق حاکمیت: تثبیت انگاره «فروپاشی کارکردی» و ترسیم چشم‌انداز آینده به صورت «آنارشی خطرناک» جهت توجیه مداخله خارجی برای بازگرداندن نظم. ب) تحریک میدانی: دعوت ضمنی به قیام عمومی با القای ناتوانی مطلق سیستم در مدیریت بحران و کاهش هزینه روانی کنشگری خیابانی برای مخاطب.

1. Parsi
2. Theatricalization

تصویر۵. گزارش۱۸ (۵ تیر)، پذیرش واقعیت‌های تحمیلی و شروع مذاکرات اجباری



در لایه توصیفی این متن، گذار از «ادبیات چانه‌زنی» به «ادبیات پذیرش» به‌روشنی قابل مشاهده است. کارشناس با استفاده از گزاره‌های خبری قطعی و حذف قیود احتمال، وضعیت جدید را توصیف می‌کند. واژگانی مانند «عملاً منتفی است»، «خسارت‌های بسیار زیاد»، «پذیرفته است» و «از روی میز برداشته شده»، فضایی را ترسیم می‌کنند که در آن طرف ایرانی از «انتخاب‌گر» به «پذیرنده» تقلیل یافته است. ساختار دستوری جملات به‌گونه‌ای سامان می‌یابد که وضعیت نابودی زیرساخت‌های هسته‌ای نه به‌عنوان یک ادعا، بلکه به‌مثابه یک پیش‌فرض اثبات‌شده و مبنای هرگونه کنش سیاسی آینده قلمداد می‌شود. در بُعد دیداری نیز، تدوینگر با نمایش تصاویر دیدار دیپلمات‌ها و تشریفات رسمی در کنار روایت «خسارت‌های سنگین»، تضادی معنادار میان سطح نمادین دیپلماسی و واقعیت میدانی ایجاد می‌کند.

در سطح تفسیری، متن بر محور عقلانی‌سازی تسلیم، با عنوان «واقع‌گرایی سیاسی»[1] بنا شده است. پیوند بینامتنی میان «نابودی فیزیکی تأسیسات» و «تغییر ماهیت مذاکرات» به‌گونه‌ای برقرار می‌شود که مخاطب با این گزاره روبه‌رو می‌شود: ابزارهای قدرت سخت جمهوری اسلامی ایران از کار افتاده و از این پس، تنها انتخاب به‌ظاهر عقلانی، تن دادن به مذاکره مستقیم و «عادی‌سازی» است. در ادامه، گزارشگر با ارجاع به مدل‌های قدیمی و ناکارآمد

1. Political Realism

خواندن آن‌ها، پارادایم جدیدی را ترسیم می‌کند که در آن، مفاهیمی مانند «مقاومت» و «بازدارندگی» به‌عنوان الگوهای متعلق به گذشته و فاقد کارکرد در نظم پساجنگ تصویر می‌شوند. در نتیجه، سازوکار تفسیری متن به تدریج هر تلاش برای حفظ الگوهای پیشین کنش سیاسی را غیرعقلانی و از پیش شکست‌خورده نمایش می‌دهد و پذیرش قواعد نظم جدید را به‌عنوان تنها گزینه معقول در افق دید مخاطب قرار می‌دهد؛ افقی که در آن انتخاب‌ها در ظاهر متعددند، اما در عمل به راه‌حلی واحد تقلیل یافته‌اند.

در سطح تبیینی و در مواجهه با ساختارهای قدرت، این گزارش در چارچوب تثبیت آنچه می‌توان «هژمونی نظم جدید پساجنگ» نامید، قابل تحلیل است. ایدئولوژی مستقر در متن بر فرآیند طبیعی‌سازی خلع سلاح استوار است؛ به این معنا که بازنمایی مکرر نابودی توان هسته‌ای به‌عنوان واقعیتی برگشت‌ناپذیر امکان تصور سناریوهای بازسازی را کاهش داده و توافق‌های محدودکننده آتی را به‌مثابه امتداد منطقی وضعیت فعلی قاب‌بندی می‌کند. بدین‌سان، خلع سلاح از سطح یک تصمیم سیاسی محل مناقشه فراتر می‌رود و در مقام یکی از عناصر به‌ظاهر بدیهی نظم پساجنگ ظاهر می‌شود.

در این چارچوب، با برجسته‌سازی یک سناریوی مسلط و حاشیه‌نشین‌کردن گزینه‌های بدیل، مسیر آینده سیاسی ایران به‌صورت دالانی کم‌گزینه به سوی ادغام در نظم جهانی مطلوب طرف مقابل ترسیم می‌شود و امکان بازتعریف مستقل قواعد بازی به‌طور قابل توجهی محدود می‌گردد. در مجموع، این وضعیت همان چیزی است که قوام (۱۳۸۳) از آن به‌عنوان پیامدهای نابرابر «جهانی‌شدن»[1] برای جوامع در حال توسعه و محدودشدن ظرفیت کنش مستقل آن‌ها در نظم بین‌الملل یاد می‌کند. هم‌زمان، ارجاعات تکرارشونده کارشناس به خطر «درگیری مجدد» در صورت عدم پذیرش شرایط جدید، کارکردی مشابه اهرم فشار روانی بر حاکمیت و افکار عمومی می‌یابد و هزینه‌های بالقوه انحراف از این مسیر را برجسته می‌سازد. در نتیجه، «عادی‌سازی رابطه» و «مذاکره مستقیم» نه فقط به‌عنوان دو گزینه در کنار سایر گزینه‌های سیاست خارجی، بلکه به‌عنوان راه‌حل عقلانی غالب و پایان محتمل بسیاری از مسیرهای تصمیم‌گیری بازنمایی می‌شوند.

1. Globalization

تصویر۶. گزارش ۲۰ (۹ تیر)، تداوم سایه جنگ و وحشت عمومی



این گزارش با برجسته‌سازی مؤلفه‌هایی همچون هراس حاکمیت از جامعه و تقلیل مفهوم پیروزی به بقای فیزیکی، چشم‌انداز نهایی پساجنگ را در قالب نوعی بن‌بست وجودی و احتمال بروز خیزش‌های داخلی صورت‌بندی می‌کند.

در سطح توصیفی، واژگان به‌کاررفته در متن حول محور معنایی «اضطرار» و «تنزل معیارهای حاکمیتی» سازمان یافته‌اند. کارشناس با استفاده از کلیدواژه‌هایی نظیر «بلاتکلیفی»، «ابهام»، «پنهان شدن» و «هولناک»، اتمسفر حاکم بر فضای سیاسی را نه به‌عنوان وضعیتی «پس از طوفان» که به‌طور معمول با بازگشت به ثبات همراه است، بلکه به‌مثابه «آرامش پیش از طوفان بعدی» ترسیم می‌کند. یکی از گزاره‌های کلیدی متن «تقلیل مفهوم پیروزی» است؛ جایی که کارشناس بیان می‌کند «زنده ماندن رهبر» و «عدم سقوط»، جایگزین مفاهیم کلاسیک پیروزی مانند دفع دشمن یا حفظ تمامیت ارضی شده است. این جابه‌جایی معنایی، با بهره‌گیری از لحن تحلیلی، به طور ضمنی وضعیت شکننده و اضطراری ساختار قدرت را در سطح زبانی بازنمایی می‌کند.

در سطح تفسیری، تحلیل بافتار تولید متن نشان می‌دهد که گفتمان رسانه در پی برجسته‌سازی شکاف میان تبلیغات رسمی و واقعیت میدانی است. کارشناس با اشاره به ایام محرم و استفاده ابزاری از مناسبت‌های مذهبی برای کنترل و مدیریت فضا، سازوکار دفاعی–

ایدئولوژیک نظام جمهوری اسلامی را زیر سؤال می‌برد و کارکرد آن‌ها را در پوشاندن یا تعویق مواجهه با بحران تحلیل می‌کند. بر اساس این تفسیر، غیبت رهبر جمهوری اسلامی و سکوت او نه یک اقدام امنیتی، که نشانه‌ای از «بن‌بست گفتمانی» و دشواری در اقناع بدنه وفادار نظام تبیین می‌شود. همزمان، متن با طرح گزاره «فقدان مواجهه واقع‌بینانه»، عقلانیت سیاسی حاکمیت را به چالش می‌کشد. در این چارچوب، رفتارهایی همچون برخورد با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، نه در قالب «دیپلماسی تهاجمی»[1] که در ادبیات رسمی طرح می‌شود، بلکه به‌مثابه نوعی «فرار به جلو» و «خودزنی سیاسی» بازخوانی می‌گردد. این رویکرد تفسیری به مخاطب القا می‌کند که حاکمیت در برآورد عمق و گستره پیامدهای وضعیت جدید با محدودیت روبه‌رو است و با تعویق مواجهه واقع‌بینانه، زمان را به بهای افزایش هزینه‌های داخلی و خارجی می‌خرد.

در سطح تبیینی، این گزارش به‌عنوان جمع‌بندی روایی پس از جنگ، کارکرد «تثبیت وضعیت انسداد» را ایفا می‌کند. گفتمان حاکم بر متن، با تضعیف امکان مفاهیمی چون «اصلاح»، «تغییر رفتار» یا «بازگشت به تعادل»، تنها سناریوی محتمل را «تداوم بحران تا آستانه فروپاشی» معرفی می‌کند. رسانه از طریق ترسیم دوگانه مردم و حاکمیت و تأکید بر اینکه بقای سیستم با افزایش هزینه‌های تحمیلی بر شهروندان و زیرساخت‌ها پیوند خورده است، مشروعیت اخلاقی تداوم وضع موجود را مورد پرسش قرار می‌دهد و در عین حال، مخاطب را نسبت به کارآمدی راه‌حل‌های اصلاحی بدبین می‌سازد. نتیجه‌گیری برخی نویسندگان در بررسی تکنیک‌های عملیات روانی[2]، از این مرحله با عنوان تثبیت یأس یا ناامیدسازی افکار عمومی نام برده‌اند؛ مرحله‌ای که در آن مقاومت در برابر دشمن، نه تنها دشوار، بلکه اقدامی پرهزینه و کم‌ثمر قلمداد می‌شود (حسنی و تدین، ۱۴۰۲).

در امتداد همین منطق، برخی تحلیلگران تأثیر تحریم‌ها و فشارهای خارجی را در راستای گسست پیوند و ایجاد شکاف عمیق میان رفاه و آسایش مردم و سیاست‌های حاکمیت و تبدیل شدن اقتصاد کشور به پاشنه آشیل امنیت ملی ارزیابی کرده‌اند (صالحی اصفهانی[3]، ۲۰۱۹). بر این اساس، گزارش با پیوند زدن «خطر جنگ خارجی» به «پتانسیل اعتراض داخلی»، نوعی همگرایی میان فشار بین‌المللی و نارضایتی عمومی را صورت‌بندی می‌کند. همان‌طور که ایمانی‌پور و همکارانش (۱۴۰۴: ۱۵۹) بیان می‌کنند: «برای این منظور پرداخت ویژه‌ای به تقابل

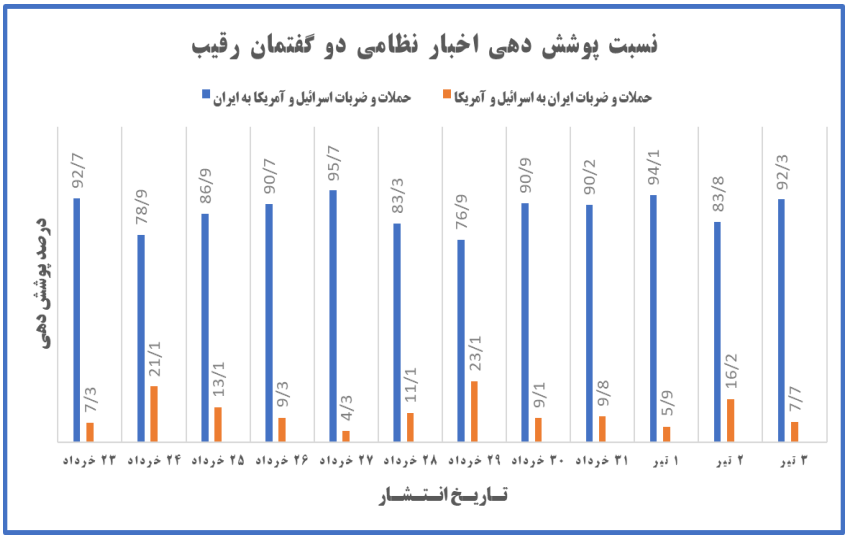
1. Aggressive Diplomacy
2. Psychological Operations
3. Salehi-Isfahani

میان مردم و حکومت، ناکارآمدی و بی‌کفایتی مسئولان و دعوت به شرکت در اعتراضات از طریق نشر فراخوان‌های تجمعات انجام شده است. ماحصل تمامی این تلاش‌ها در جهت کاهش مقبولیت حکومت در نزد مردم و اعتماد متقابل میان آن دو است. در حقیقت تلاش برای ایجاد بی‌اعتمادی و تقابل میان دولت و ملت را می‌توان اصلی‌ترین مضمون مورداستفاده در این رسانه دانست که می‌تواند در نهایت به کاهش سرمایه اجتماعی، تشدید شکاف اجتماعی و تزلزل نظام سیاسی منجر شود.»

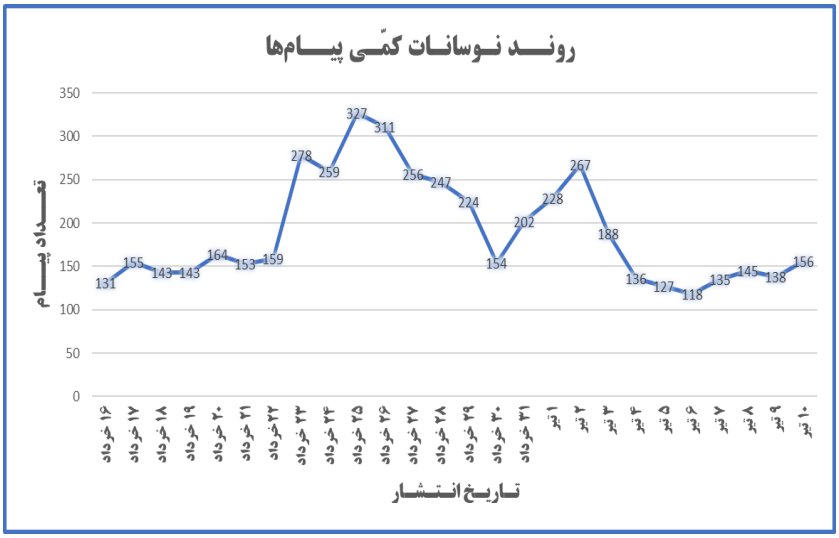
نمودارها و آمارهای کمی

در امتداد واکاوی گفتمانی و تبیین الگوهای معنایی حاکم بر متن، پژوهش حاضر در این بخش به بررسی شاخص‌های کمی و آماری داده‌ها می‌پردازد. نمودارهای پیش‌رو، با تمرکز بر مؤلفه‌هایی نظیر بسامد توزیع پیام، تنوع منابع خبری و الگوی بازنمایی کنشگران، امکانی را برای سنجش عینی و تدقیق یافته‌های کیفی در مقیاس کلان داده‌ها فراهم می‌آورند.

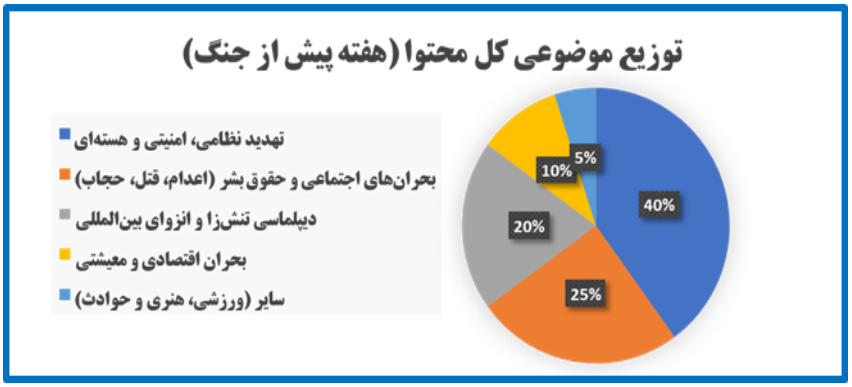
نمودار ۲. نسبت پوشش‌دهی اخبار نظامی دو گفتمان رقیب در طول جنگ دوازده‌روزه



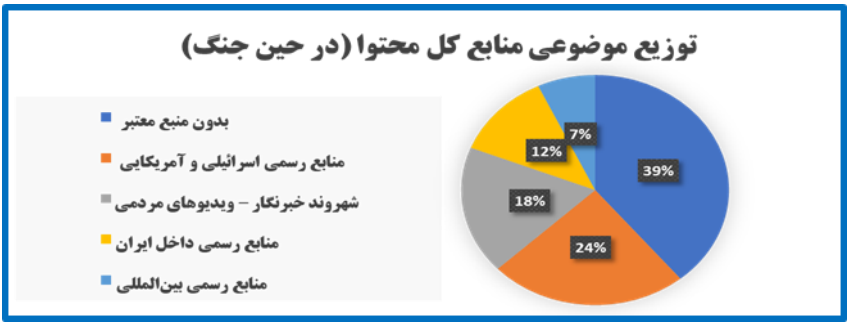
نمودار ۳. نوسانات کمی پیام‌های تلگرام شبکه ایران‌اینترنشنال طی یک دوره ۲۶ روزه



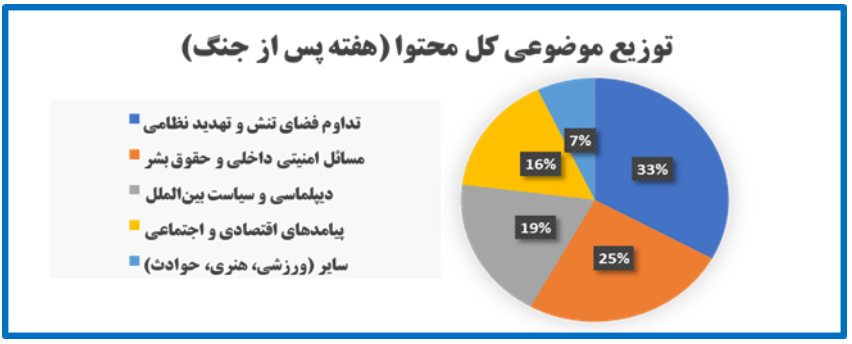
نمودار ۴. توزیع موضوعی محتوای منتشر شده تلگرام ایران‌اینترشنال در هفته پیش از آغاز جنگ



نمودار ۵. توزیع موضوعی منابع محتوای منتشر شده تلگرام ایران‌اینترشنال در طول جنگ دوازده‌روزه



نمودار ۶. توزیع موضوعی محتوای منتشر شده تلگرام ایران‌اینترشنال در هفته پس از اتمام جنگ



بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با کاربست الگوی سه‌وجهی تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف و با بهره‌گیری همزمان از تحلیل گفتمان کیفی و تحلیل محتوای کمّی، سازوکارهای بازنمایی جنگ دوازده‌روزه ایران و اسرائیل در شبکه تلویزیونی ایران‌اینترنشنال را بررسی کرد. یافته‌های برآمده از تحلیل داده‌های کیفی و کمّی نشان می‌دهد سازوکار اصلی این رسانه در مدیریت ادراک عمومی، بر پایه استراتژی کلان «امنیتی‌سازی مقاومت» و «طبیعی‌سازی تسلیم» استوار بوده است؛ فرآیندی که سازوکاری هژمونیک برای «مشروعیت‌زدایی» از دکترین دفاعی ایران و تثبیت «گفتمان غیریت‌ساز» را ایجاد نموده است. عملکرد این رسانه صرفاً در سطح انتقال خبر یا بازتاب رخدادهای میدانی قابل توضیح نیست، بلکه در قالب نظمی گفتمانی عمل می‌کند که در

آن متن، تصویر، انتخاب منبع، بسامد پیام و شیوه چینش روایت‌ها در خدمت مدیریت ادراک عمومی قرار گرفته‌اند.

در سطح توصیف، یافته‌ها نشان داد که شبکه ایران‌اینترنشنال از مجموعه‌ای از سازوکارهای زبانی و تصویری، از جمله برچسب‌زنی، نام‌گذاری ارزشی، مجهول‌سازی، کاربرد قیود تشدیدکننده، استعاره‌های مفهومی و تقابل‌سازی‌های دوتایی بهره گرفته است. در این سطح، مفاهیمی مانند «تجاوز»، «دفاع»، «تهدید»، «بازدارندگی» و «مقاومت» به‌گونه‌ای نامتقارن بازنمایی شده‌اند؛ به‌نحوی که کنش نظامی طرف مقابل در بسیاری از موارد در قالب «ضرورت»، «واکنش» یا «گزینه اجتناب‌ناپذیر» صورت‌بندی شده، اما کنش دفاعی جمهوری اسلامی ایران با واژگانی چون «ماجراجویی»، «تنش‌زایی» و «بی‌اثری» همراه شده است. تحلیل نمودهای تصویری نیز نشان داد که قدرت نظامی طرف مهاجم غالباً با تصاویر دقیق، منظم و تکنولوژیک و با کیفیتی بالا بازنمایی شده، در حالی که ایران بیشتر در مقام هدف، موضوع تهدید یا بازیگری ناتوان تصویر شده است.

در سطح تفسیر، بررسی فرایند تولید و مصرف متن نشان داد که گزارش‌های منتخب بر پایه پیش‌فرض‌های ایدئولوژیک مشخصی تولید شده‌اند. رسانه از طریق ارجاع‌های بینامتنی، انتخاب کارشناسان محدود و همسو، برجسته‌سازی برخی رخدادها و حذف یا کمرنگ‌سازی برخی خوانش‌های بدیل، مخاطب را به سوی خوانش ترجیحی[1] هدایت کرده است. در این سطح، مفاهیمی همچون «انسداد دیپلماتیک»، «ناتوانی ساختاری»، «فروپاشی بازدارندگی» و «اجتناب‌ناپذیری مذاکره تحمیلی» به‌تدریج در کنار یکدیگر قرار گرفته و زنجیره‌ای معنایی را شکل داده‌اند که نتیجه نهایی آن، طبیعی‌سازی پذیرش نظم مطلوب طرف مقابل است. سلیمی (۱۳۹۳) نیز تأثیرات جهانی‌شدن بر ایران را در همین راستا می‌بیند، جایی که فشارهای رسانه‌ای و اقتصادی همگرا می‌شوند تا استقلال سیاسی را پرهزینه و نامطلوب و ادغام در نظم جهانی را اجتناب‌ناپذیر سازند.

در سطح تبیین، نتایج پژوهش نشان داد که الگوی بازنمایی شبکه در پیوند با ساختارهای کلان قدرت، رقابت‌های ژئوپلیتیکی و منازعات هویتی قابل فهم است. سازوکار مرکزی این گفتمان، ایجاد فاصله میان «منافع حاکمیت» و «منافع ملت» و تبدیل جنگ خارجی به مسئله‌ای داخلی است. در این چارچوب، رسانه با بازنمایی مقاومت به‌مثابه هزینه‌ای تحمیلی بر جامعه و

1. Preferred Reading

بازنمایی مداخله خارجی به‌مثابه امکانی برای تغییر وضعیت، در جهت مشروعیت‌زدایی از دکترین دفاعی ایران و تثبیت گفتمانی غیریت‌ساز عمل کرده است. این امر با مفهوم «هژمونی» در نظریه‌های گفتمان همخوانی دارد؛ زیرا رسانه می‌کوشد یک تفسیر خاص از واقعیت را به‌عنوان فهم طبیعی، بدیهی و عقلانی از بحران تثبیت کند.

یافته‌های کمّی پژوهش نیز مؤید یافته‌های کیفی است. نوسان حجم پیام‌ها در سه مقطع پیش از جنگ، حین جنگ و پس از جنگ نشان می‌دهد که شدت انتشار محتوا با تغییر مراحل بحران همسو بوده است. در مرحله پیش از جنگ، افزایش تدریجی پیام‌های تهدیدمحور، ذهنیت مخاطب را برای وقوع برخورد نظامی آماده کرده است. در مرحله جنگ، افزایش حجم پیام‌ها و تمرکز بر منابع خاص، به برجسته‌سازی ضعف، ناامنی و بی‌پناهی انجامیده است. در مرحله پس از جنگ نیز کاهش نسبی حجم پیام‌ها با تعمیق لایه‌های تفسیری همراه شده و تمرکز روایت از میدان نبرد به پیامدهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی انتقال یافته است. از این منظر، آمارهای کمّی در این پژوهش نه جایگزین تحلیل گفتمان، بلکه مکمل آن بوده و به سنجش عینی‌تر الگوهای بازنمایی کمک کرده‌اند.

بر اساس چارچوب نظری پژوهش، می‌توان گفت نظریه بازنمایی نشان می‌دهد که رسانه واقعیت جنگ را به‌صورت مستقیم بازتاب نداده، بلکه از طریق گزینش، کدگذاری و چینش نشانه‌ها، قرائتی خاص از آن تولید کرده است. نظریه برجسته‌سازی نیز توضیح می‌دهد که تمرکز مکرر بر برخی موضوعات مانند ضعف نظامی، هراس اجتماعی، بحران اقتصادی و انسداد سیاسی، دستور کار ذهنی مخاطب را شکل داده است. همچنین نظریه مارپیچ سکوت نشان می‌دهد که تکرار روایت ضعف و ناتوانی می‌تواند خوانش‌های بدیل، به‌ویژه خوانش‌های مبتنی بر بازدارندگی یا مقاومت، را به حاشیه براند.

در جمع‌بندی نهایی، الگوی بازنمایی ایران‌اینترنشنال در جریان جنگ دوازده‌روزه را می‌توان بخشی از منطق جنگ ترکیبی[1] دانست؛ الگویی که در آن متن خبری، تصویر، تحلیل کارشناسی، آمار و روایت شهروندی در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند تا مرز میان گزارشگری و عملیات روانی

---

۱. Hybrid Warfare: به راهبرد نظامی پیچیده‌ای گفته می‌شود که در آن از ترکیبی از روش‌های نظامی متعارف و نامتعارف، جنگ سایبری، جنگ روانی و حملات اطلاعاتی برای تضعیف و بی‌ثبات کردن یک کشور یا گروه استفاده می‌شود. به‌عبارت‌دیگر، این نوع جنگ ترکیبی از ابزارهای مختلف نظامی و غیرنظامی به صورت هماهنگ و همزمان برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌کند.

کمرنگ شود. در این فرایند، جنگ نه صرفاً به‌عنوان رخدادی نظامی، بلکه به‌مثابه میدان رقابت بر سر معنا، مشروعیت، هویت و آینده سیاسی بازنمایی می‌شود. بشیر در بحث دیپلماسی گفتمانی، تأکید می‌کند که هدف نهایی چنین رسانه‌هایی، تبدیل بحران‌های مقطعی و قابل حل به بحران‌های هویتی و ساختاری است که مشروعیت کل ساختار را مورد هدف قرار می‌دهند (بشیر، ۱۳۹۵: ۱۱۶). از این رو، می‌توان نتیجه گرفت که شبکه مورد مطالعه با تولید نوعی رضایت برای شکست، می‌کوشد پذیرش روایت مطلوب خود را در افکار عمومی تسهیل کرده و آن را به‌عنوان عقلانی‌ترین تفسیر از بحران تثبیت کند.

پیشنهادها

براساس یافته‌های پژوهش و با توجه به سازوکارهای گفتمانی شناسایی‌شده در بازنمایی جنگ دوازده‌روزه توسط شبکه ایران‌اینترنشنال، پیشنهادهای زیر در دو سطح کاربردی و رسانه‌ای و پژوهشی ارائه می‌شود:

الف) پیشنهادهای کاربردی و رسانه‌ای

۱. تقویت نظام‌مند «سواد رسانه‌ای»[1] شهروندان در حوزه شناسایی تکنیک‌های مدیریت ادراک: یافته‌های این پژوهش نشان داد که بخش عمده‌ای از سازوکارهای ایدئولوژیک ایران‌اینترنشنال، نه در سطح آشکار و صریح، بلکه در لایه‌های زیرین ساختارهای زبانی (مانند: مجهول‌سازی، اسم‌سازی، برچسب‌زنی و طبیعی‌سازی) عمل می‌کنند. این سازوکارها برای مخاطب عادی به‌سختی قابل شناسایی هستند. ازاین‌رو، گنجاندن آموزش تحلیل انتقادی رسانه در نظام آموزش رسمی کشور (از سطح ابتدایی تا دانشگاهی) و برگزاری کارگاه‌های تخصصی تحلیل محتوای رسانه‌ای برای اقشار مختلف جامعه، می‌تواند بینش انتقادی مخاطبان را در مواجهه با جنگ رسانه‌ای تقویت کند.

۲. راه‌اندازی شبکه ایرانی به زبان عبری: یافته‌های پژوهش حاضر نشان داد که ایران‌اینترنشنال با حمایت مالی و سیاستگذاری منابع مرتبط با اسرائیل، به‌مثابه بازوی رسانه‌ای این طرف در جنگ شناختی عمل کرده است. این واقعیت، ضرورت پاسخ‌دهی متقابل و در سطحی برابر را آشکار می‌سازد. از این رو پیشنهاد می‌شود جمهوری اسلامی

1. Media Literacy

ایران با راه‌اندازی یک شبکه تلویزیونی حرفه‌ای به زبان عبری که مستقیماً به مخاطبان اسرائیلی و یهودیان جهان دسترسی داشته باشد، جنگ رسانه‌ای را از عرصه یک‌طرفه خارج کند. چنین شبکه‌ای می‌تواند با بهره‌گیری از روایت‌های مستند درباره پیامدهای جنگ بر مردم عادی، بازنمایی متوازنی از واقعیت‌های میدانی ارائه دهد و گفتمان‌های تثبیت‌شده در رسانه‌های اسرائیلی را به چالش بکشد.

۳. تولید محتوای چند زبانه در فضای مجازی: سرمایه‌گذاری جدی در تولید محتوای رسانه‌ای قوی به زبان‌های عبری، انگلیسی و عربی در فضای مجازی، می‌تواند روایت ایرانی را از انحصار کانال‌های دولتی خارج کرده و به شکل‌گیری افکار عمومی در سطح بین‌المللی و به‌ویژه در جامعه هدف اسرائیل کمک کند. تجربه کانال‌هایی نظیر «پرس‌تی‌وی»[1] نشان می‌دهد که وجود چنین ظرفیتی امکان‌پذیر است، اما برای اثربخشی واقعی نیازمند ارتقای کیفی جدی در استانداردهای تولید محتوا، استقلال نسبی تحریریه‌ای و بهره‌گیری از متخصصان بومی‌زبان است تا بتواند در رقابت با رسانه‌های حرفه‌ای طرف مقابل، مخاطب واقعی جذب کند.

ب) پیشنهادهای پژوهشی

۱. انجام پژوهش‌های تطبیقی بین بازنمایی جنگ دوازده‌روزه در شبکه ایران‌اینترنشنال و سایر رسانه‌های فارسی‌زبان برون‌مرزی (مانند: بی‌بی‌سی فارسی و صدای آمریکا): یافته‌های پژوهش حاضر نشان داد که الگوی بازنمایی ایران‌اینترنشنال مبتنی بر دوگانه‌سازی ملت و حاکمیت و طبیعی‌سازی تسلیم است. پرسش بنیادینی که باقی می‌ماند آن است که آیا این الگو منحصر به ایران‌اینترنشنال بوده یا در سایر رسانه‌های فارسی‌زبان خارجی نیز بازتولید می‌شود. مطالعه تطبیقی می‌تواند مشخص سازد که آیا سازوکارهای گفتمانی مشترکی در میان این رسانه‌ها وجود دارد یا هر رسانه الگوی بازنمایی متمایز خود را دارد.

۲. بررسی تأثیر واقعی محتوای تولیدشده بر ادراک و رفتار مخاطبان ایرانی: پژوهش حاضر سازوکارهای تولید متن را واکاوی کرد، اما سوی دیگر معادله یعنی نحوه دریافت و تفسیر مخاطبان از این محتوا، مغفول ماند. انجام پژوهش‌های پیمایشی و مطالعات دریافت با تمرکز بر طیف‌های مختلف مخاطبان (از نظر سن، تحصیلات و موقعیت جغرافیایی) می‌تواند

1. Press TV

مشخص سازد که این سازوکارهای گفتمانی تا چه اندازه در عمل بر ادراک مخاطبان مؤثر بوده‌اند و «مخاطب فعال»[1] تا چه حد قادر به مقاومت در برابر روایت مسلط رسانه است.

۳. واکاوی مقایسه‌ای بازنمایی جنگ دوازده‌روزه در رسانه ملی جمهوری اسلامی ایران با یافته‌های پژوهش حاضر: از آنجا که تحلیل گفتمان انتقادی بر پیوند میان متن و مناسبات قدرت تأکید دارد، بررسی این‌که صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران نیز از چه سازوکارهای واژگانی، نحوی و بلاغی برای بازنمایی همان رویداد بهره گرفته، می‌تواند تصویر جامع‌تری از نظم گفتمانی حاکم بر فضای رسانه‌ای فارسی‌زبان ارائه دهد و نقاط قوت و ضعف روایت‌های رقیب را آشکار سازد.

تعارض منافع

نویسندگان اعلام می‌دارند که هیچ‌گونه تعارض منافع مالی یا غیرمالی در خصوص انجام پژوهش حاضر و انتشار این مقاله وجود ندارد. همچنین تمامی اصول اخلاقی پژوهش به‌طور کامل رعایت شده است.

فهرست منابع

آقاگل‌زاده، ف. (۱۳۹۲). مقالات دومین همایش ملی تحلیل گفتمان و کاربردشناسی. تهران: نویسه پارسی.

آقاگل‌زاده، ف.، و طارمی، ط. (۱۳۹۵). تحلیل زبان‌شناختی گفتمان‌های رقیب در پرونده بورسیه‌های تحصیلی: رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف. جستارهای زبانی، ۷(۶)، ۳۹۱-۴۱۴.
https://sid.ir/paper/۵۰۲۷۷۲/fa

بشیر، ح. (۱۳۹۵). دیپلماسی گفتمانی. تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

بهرام‌پور، ش. (۱۳۸۱). فناوری‌های نوین ارتباطی و چالش‌های فرهنگی در ایران. رسانه ۱۳(۴)، ۹۲-۱۰۳.
https://lib.isfahan.ir/dl/search/default.aspx?Term=۲۳۴۲۷&Field=۰&DTC=۱۱۳

تاجیک، م. ر. (۱۳۷۹). گفتمان و تحلیل گفتمانی. تهران: فرهنگ گفتمان.

تاجیک، م. ر. (۱۳۸۳). گفتمان، پادگفتمان و سیاست. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

تربتی، س.، و مهدوی، ا. (۱۳۹۷). تحلیل گفتمان انتقادی جوک در خصوص توافق هسته‌ای؛ بازنمایی توافق هسته‌ای در جوک فارسی. مطالعات رسانه‌ای نوین، ۴(۱۵)، ۱۴۶-۱۱۱.
https://doi.org/۱۰,۲۲۰۵۴/nms.۲۰۱۸,۲۰۵۹۵,۱۹۰

1. Active audience

ثمره هاشمی، ل.، و همکاران. (۱۴۰۴). بازنمایی برجام در سیاست خارجی اوباما نسبت به ایران در گفتمان خبری سی.ان.ان. مطالعات سیاسی بین‌النهرین، ۴(۲)، ۳۱۴-۲۸۵.
https://doi.org/۱۰,۲۲۱۲۶/mps.۲۰۲۵,۱۲۷۱۷,۱۰۸۸

حسنی، ح.، و تدین، ح. (۱۴۰۲). «مأیوس‌سازی» به مثابه ابزار عملیات روانی: مطالعه صفحه اینستاگرام ایران‌اینترنشنال. رسانه بین‌الملل، ۸(۱)، ۱۰۷-۸۳.
https://doi.org/۱۰,۲۲۰۳۴imrl.۲۰۲۴,۴۲۲۱۱۰,۱۲۱۰

رشیدی، ص.، و عظیمی‌فرد، ف. (۱۴۰۲). از اقتباس تا بینامتنیت: بررسی مفهوم اقتباس از چشم‌انداز نظریه بینامتنیت و چند اصطلاح کلیدی. پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، ۵(۱۰)، ۱۲۳۶-۱۹۸.
https://doi.org/۱۰,۳۰۴۶۵/lir.۲۰۲۲,۴۱۸۷۹,۱۵۴۸

سجاد، ا.، و همکاران. (۱۴۰۴). بازنمایی شکاف‌های اجتماعی ایران در رسانه‌های فارسی‌زبان خارجی (مورد مطالعه: ایران‌اینترنشنال). رسانه، ۳۶(۳)، ۱۶۵-۱۳۷.
https://doi.org/۱۰,۲۲۰۳۴/bmsp.۲۰۲۴,۴۳۴۷۶۲,۱۹۷۲

سلیمی، ح. (۱۳۹۱). نظریه‌های گوناگون درباره جهانی شدن. تهران: سمت.

سلطانی، ع. ا. (۱۳۸۴). قدرت، گفتمان و زبان. تهران: نشر نی.

شکرخواه، ی. (۱۳۷۸). خبر. تهران: مرکز تحقیقات رسانه‌ها.

ضیایی‌پرور، ح. (۱۳۸۸). جنگ نرم ۲: ویژه جنگ رسانه‌ای. تهران: مؤسسه ابرار معاصر.

غلامی، م.، و همکاران. (۱۴۰۱). تصویر انتخابات مجلس یازدهم ایران در گفتمان شبکه‌ی ایران‌اینترنشنال. سیاست اسلامی، ۹(۲۰)، ۳۱۵-۲۸۰.
https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage//۱۸۷۸۶۳۰

فرامرزیانی، س.، و نورانی زنوز، ل. (۱۴۰۳). تحلیل گفتمان اخبار شبکه‌ی تلویزیونی ایران‌اینترنشنال در خصوص حوادث مهر ماه ۱۴۰۱ ایران. رسانه و فرهنگ، ۱۴(۱)، ۱۸۶-۱۶۱.
https://mediastudy.ihcs.ac.ir/article_۹۰۵۲.html

فرکلاف، ن. (۱۳۷۹). تحلیل گفتمان انتقادی (ف. شایسته پیران، مترجم). تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

قندهاریون، ع.، و رستمی، م. (۱۳۹۶). بازنمایی کلیشه و ضدکلیشه زن؛ کاوشی در دنیای تبلیغات تلویزیون ایران با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف. راهبرد فرهنگ، ۱۰(۳۸)، ۲۰۶- ۱۸۵.

قوام، س. ع. (۱۳۸۳). جهانی‌شدن و جهان سوم: روند جهانی شدن و موقعیت جوامع در حال توسعه در نظام بین‌الملل. تهران: اداره نشر وزارت امور خارجه.

لطیفی شیره‌جینی، م.، و افروز، غ. (۱۴۰۰). بررسی نمود برجسته‌سازی ایدئولوژی‌محور و عاملیت مترجمان مطبوعاتی: با محوریت روابط ایران و امریکا. جستارهای زبانی، ۱۲(۲)، ۶۵۷-۶۲۹.
https://doi.org/20.1001.1.23223081.1400.12.2.6.4

محمدی، ا.، و همکاران. (۱۴۰۲). روان‌شناسی توسعه: از درماندگی آموخته‌شده تا توسعه. مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۵(۳)، ۱۹۳-۱۷۳.
https://doi.org/۱۰,۲۲۰۳۵/isih.۲۰۲۳,۵۰۳۳,۴۸۵۷

مهدی‌زاده، س. م. (۱۳۹۶). نظریه‌های رسانه: اندیشه‌های رایج و دیدگاه‌های انتقادی. تهران: همشهری.

واعظی، م. (۱۳۹۲). بحران‌های سیاسی و رسانه‌های نوین. تهران: پژوهشکده تحقیقات راهبردی.

هوشیار، م.، و گودرزی، م. (۱۳۹۹). شیوه پوشش اخبار تشکیل ائتلاف دریایی آمریکا در خلیج فارس و دریای عمان. علوم خبری، ۹(۳۳)، ۱۰۴-۷۳.
https://civilica.com/doc/۲۰۶۲۹۸۴

یارمحمدی، ل. (۱۳۹۳). ارتباطات از منظر گفتمان‌شناسی انتقادی. تهران: هرمس.

Bezmenov, Y. (1984). *Love Letter to America*. Los Angeles: Almanac.

Castells, M. (2009). *Communication Power*. Oxford: Oxford University Press.

Chomsky, N., & Herman, E. S. (1988). *Manufacturing Consent: The Political Economy of the Mass Media.* New York: Pantheon Books.

Entman, R. M. (1993). Framing: Toward Clarification of a Fractured Paradigm. *Journal of Communication*, 43(4):51-58.
https://doi.org/10.1111/j.1460-2466.1993.tb01304.x

Fairclough, N. (1979). *Language and Power*. London: Longman.

Fairclough, N. (1995). *Critical Discourse Analysis: The Critical Study of Language.* London: Longman.

Fairclough, N. (2003). *Analyzing Discourse: Textual Analysis for Social Research*. London: Routledge.

Flick, U. (2009). An Introduction to Qualitative Research. London: Sage.

Foucault, M. (1980). *Power/Knowledge: Selected Interviews and Other Writings,* https://doi.1972–1977. New York: Pantheon Books.

Fowler, R. (1991). *Language in the News: Discourse and Ideology in the Press*. London: Routledge.

Gerbner, G. (1998). Cultivation Analysis: An Overview. Mass Communication and Society,1(3-4): 175-194.
https://doi.org/10.1080/15205436.1998.9677855

Griffin, M. (2010). Media Images of War. *Media, War & Conflict,* 3(1):7-41.
https://doi.org/10.1177/1750635210356813

Hall, S. (1997). *Representation: Cultural Representations and Signifying Practices*. London: Sage.

Kristeva, J. (1980). *Desire in Language: A Semiotic Approach to Literature and Art*. New York: Columbia University Press.

Laclau, E., & Mouffe, C. (1985). *Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics*. London: Verso.

Libicki, M. C. (1995). *What is Information Warfare?*. Washington, D.C.: National Defense University Press.

Lippmann, W. (1922). *Public Opinion*. New York: Harcourt, Brace and Company.

McCombs, M. E., & Shaw, D. L. (1972). The agenda-Setting Function of Mass Media. *The Public Opinion Quarterly*, 36 (2): 176-187

Mearsheimer, J. J. (2001). *The Tragedy of Great Power Politics*. New York: Norton.

Mouffe, C. (2013). *Agonistics: Thinking the World Politically*. London: Verso.

Noelle-Neumann, E. (1974). The Spiral of Silence: A Theory of Public Opinion. *Journal of Communication*, 24 (2): 43-51. https://doi.org/10.1111/j.1460-2466.1974.tb00367.x

Nye, J. S. (2004). *Soft Power: The Means to Success in World Politics*. New York: PublicAffairs.

Parsi, T. (2007). *Treacherous Alliance: The Secret Dealings of Israel, Iran, and the United States*. New Haven: Yale University Press.

Salehi-Isfahani, D. (2019). Iran's Economy and the US Sanctions. *Middle East Journal*, 51 (2): 185-199. https://www.jstor.org/stable/4329052

Seligman, M. E. P. (1972). Learned helplessness. *Annual Review of Medicine, 23*, 407–412. https://doi.org/10.1146/annurev.me.23.020172.002203

Van *Dijk*, T. A. (1998*). Ideology: A Multidisciplinary Approach*. London: Sage Publication.

Wodak, R., & Meyer, M. (2015). *Methods of Critical Discourse Analysis*. London: Sage Pulication .

پژوهشنامه رسانه بین‌الملل/ سال دهم/ شماره دوم/ شماره پیاپی شانزدهم/ پاییز و زمستان ۱۴۰۴/ ۱۰۵-۷۳

جنگ به‌مثابه نمایش بصری:
تحلیل بازنمایی جنگ تحمیلی سوم در کانال تلگرامی شبکه ایران‌اینترنشنال

محسن گودرزی[۱]

چکیده

شبکه ایران‌اینترنشنال سال‌های اخیر توجه پژوهشگران علوم ارتباطات را به خود جلب کرده است؛ این شبکه در جنگ تحمیلی سوم فعالیت گسترده‌ای در شکل‌دهی اذهان ایرانیان داشت. پرسش اصلی این پژوهش آن است که کانال تلگرامی این شبکه، این جنگ را از طریق چه راهبردهای بصری، احساسی و گفتمانی بازنمایی می‌کند و این راهبردها در مدت زمان جنگ چه الگویی دارند؟ برای پاسخ به این پرسش، با روش‌های توصیفی-رایانشی و تفسیری-تبیینی، ۶۸۶۸ پیام در سه لایه احساسات، مضمون و چارچوب خبری تحلیل شد. یافته‌ها راهبرد «جنگ به‌مثابه نمایش بصری» را نشان می‌دهند: غلبه مطلق محتوای تصویری (۹۳٫۱ درصد)، سلطه احساسات منفی (۴۸٫۶ درصد در برابر ۱۷٫۶ درصد مثبت) و چارچوب پنهان «تهدید و بحران» پس ظاهر بی‌طرف «خبری». جنگ هم‌زمان پدیده‌ای خارجی و طبیعی بازنمایی می‌شود و راهبرد اصلی شبکه از طریق غیاب نظام‌مند گزینه‌های مسالمت‌آمیز عمل می‌کند، سازوکاری که «چارچوب‌بندی منفی از طریق حذف» نامیده می‌شود. مشارکت بالای محتوای کاربرساخته (۲۷٫۲ درصد) نیز با غیاب ابزارهای واقعی تعامل همراه است که آن را «استخراج‌گرایی مشارکتی» می‌نامیم. پژوهش نشان می‌دهد که شبکه ایران‌اینترنشنال را باید به‌مثابه رسانه‌ای شبه‌دیاسپورایی در نظر گرفت، رسانه‌ای که صرفاً سازوکار هویتی ندارد، بلکه در شکل‌دهی ادراک عمومی از تهدید و مشروعیت سیاسی نقش‌آفرین است: رسانه‌های شبه‌دیاسپورایی، معماران زیست‌بوم توجه‌اند. پژوهش پیشنهاد می‌کند نهادهای ناظر، شفافیت مالکیت چنین رسانه‌هایی را تقویت کنند و برنامه‌های سواد رسانه‌ای، مخاطب را به شناسایی غیاب‌های معنادار مجهز سازند.

کلیدواژه‌ها: ایران‌اینترنشنال، چارچوب‌بندی، رسانه‌های شبه‌دیاسپورایی، روایت راهبردی، سرگرمی-نظامی‌گری، نمایش بصری جنگ.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۱/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۳/۲۶

Doi: 10.22034/imrl.2026.589337.1382

۱. استادیار گروه علوم اجتماعی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.
m.goudarzi@ltr.ui.ac.ir

مقدمه

جنگ در عصر اطلاعات و ارتباطات از میدان‌های نبرد فیزیکی به فضای رسانه‌ای منتقل شده است؛ جایی که موفقیت دیگر تنها با پیروزی ارتش‌ها سنجیده نمی‌شود، بلکه به این بستگی دارد که «روایت چه کسی پیروز می‌شود» (سایگنکوف[1]، ۲۰۰۳؛ نای[2]، ۲۰۱۱). این در حالی است که اهمیت رسانه‌ها در دنیای امروز صرفاً به ابعاد داستانی و برساخت‌های روایی از جنگ محدود نمی‌شود؛ رسانه‌ها امروزه به‌عنوان «ابزار جنگ» در نظر گرفته می‌شوند و در عملیات‌های نظامی نقشی مستقیم و پررنگ ایفا می‌کنند (پین[3]، ۲۰۰۵: ۸۱).

شبکه تلویزیونی «ایران‌اینترنشنال» در جریان جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران (موسوم به جنگ رمضان)، نمونه‌ای بارز از گذار رسانه به‌سمت «قدرت حاد[4]» است که با هدف نفوذ، فریب و سوراخ کردن فضای اطلاعاتی، به‌دنبال برهم زدن تعادل سیاسی و تضعیف حاکمیت ملی بوده است؛ این کارکرد سخت عموماً ذیل مفهوم جنگ نرم مطالعه می‌شود (نای، ۲۰۱۹). ایران‌اینترنشنال با اتخاذ رویکردی که می‌توان آن را «دیپلماسی رسانه‌ای خصمانه» نامید، به بخشی از زیرساخت «جنگ پراکنده[5]» (هاسکین و اولافلین[6]، ۲۰۱۰) علیه ایران و نظام سیاسی مستقر تبدیل شده است.

مسئله اصلی این پژوهش، گذار این شبکه از یک نهاد خبری به یک سازمان‌دهنده حملات نظامی و هدایت‌کننده شورش‌های داخلی است. این موضوع عموماً در قالب راهبرد «سرگرمی–نظامی‌گری»[7] مفصل‌بندی می‌شود که در آن شبکه‌های تلویزیونی جنگ را به نمایشی مصرفی و تعاملی جذاب تبدیل می‌کنند که در آن لذت تماشای بمب‌ها و انفجارها بر هر اصول اخلاقی و انسانی غلبه می‌کند (استل[8]، ۲۰۱۰: ۵۴–۵۵). علاوه‌براین، «اخبار نرم»[9] می‌تواند از سوی شبکه‌های خبری به خدمت گرفته شود تا مسائل پیچیده ژئوپلیتیک در قالب دوقطبی‌های ساده اخلاقی (خیر در برابر شر) بازتاب داده شود و مخاطبانی را که به‌طور معمول پیگیر سیاست

1. Tsygankov
2. Nye
3. Payne
4. Sharp power
5. Diffused war
6. Hoskins & O'Loughlin
7. Militainment
8. Stahl
9. Soft news

نیستند، به‌صورت تصادفی و محصول جانبی به‌سمت پذیرش مواضع رادیکال سوق دهد (بام[1]، ۲۰۰۵: ۴۳-۴۰). در این میان، شبکه‌های اجتماعی با ایجاد «اتاق‌های پژواک»، بستری برای دستکاری افکار عمومی و سازمان‌دهی افقی آشوب‌ها فراهم می‌کنند (ولدنکوف[2]، ۲۰۱۹: ۳۵۳).

اگرچه ادبیات گسترده‌ای پیرامون «قدرت نرم» و «جذابیت رسانه‌ای» وجود دارد (چیتی[3]، ۲۰۱۷؛ فلو[4]، ۲۰۱۶ و لوریک[5]، ۲۰۱۶)، اما پدیده «سلب قدرت نرم» و بازتولید کارکرد «قدرت سخت» از سوی شبکه‌های خبری، حوزه‌ای است که تاکنون نادیده گرفته شده است. اکثر پژوهش‌های موجود، رسانه‌ها را در خدمت دیپلماسی عمومی مثبت می‌بینند (جورج[6]، ۲۰۱۶)، اما نقش «زیرساخت رسانه‌ای» در تولید عمدی ناامنی و جنگ و نیز تضعیف سخت حاکمیت ملی (وارن[7]، ۲۰۱۴) نیازمند بررسی دقیق‌تر است. تحلیل گفتمان پیام‌های ارائه‌شده در پیام‌رسان محبوب و اثرگذار تلگرام (کرمانی، ۱۳۹۸: ۱۹۱) بااستفاده‌از روش‌های نوین محاسباتی و تحلیلی خلأ علمی است که این مقاله به‌دنبال پر کردن آن است. سؤال اصلی تحقیق این است که کانال تلگرامی شبکه ایران‌اینترنشنال چگونه جنگ تحمیلی سوم را بازنمایی کرده است؟

جنگ‌شناختی[8] ایران‌اینترنشنال علیه ایران: از برچسب‌زنی تا القای فروپاشی نظام

تاکنون پژوهش‌هایی درباره شبکه ایران‌اینترنشنال در داخل کشور انجام شده است. گنجی و همکاران (۱۴۰۱) در پژوهشی به تحلیل گفتمان اخبار شبکه ایران‌اینترنشنال درباره اتفاقات پاییز ۱۴۰۱ پرداختند. آن‌ها به این نتیجه رسیدند که این رسانه با عناوینی همچون نبود آزادی، فشار، آزار و اذیت و حجاب اجباری سعی در تضعیف آزادی در ایران داشته است. همچنین ایران‌اینترنشنال با حمله به موازین قانونی و دینی پوشش زنان آن را امری تحمیلی و غیراختیاری برای تمام زنان تصویرسازی و اغتشاشات بعد از حادثه مهسا امینی را صدای اعتراض مردم به حجاب اجباری القاء و بازنمود کرده است. این شبکه دال مرکزی مشکوک بودن مرگ مهسا امینی را با سایر عناصر گفتمانی مانند حجاب اجباری، عدم‌آزادی، دستگیری و شکنجه، نقض

1. Baum
2. Volodenkov
3. Chitty
4. Flew
5. Lovric
6. George
7. Warren
8. Cognitive War

حقوق بشر، نبود عدالت و نارضایتی عموم مردم، مفصل‌بندی و برجسته‌سازی کرده است. همچنین ایران‌اینترنشنال در گفتمان‌سازی خود جمهوری اسلامی را حکومتی دیکتاتور، نامشروع و در راه انزوا و سقوط بازنمایی کرده و به تصویر کشیده شده است.

حسنی و تدین (۱۴۰۲) در پژوهشی بااستفاده‌از روش تحلیل مضمون به بررسی صفحه اینستاگرامی شبکه ایران‌اینترنشنال و سازوکارهای عملیات روانی آن پرداختند. تحلیل این صفحه، که در ماه آوریل سال ۲۰۲۳ انجام شد، نشان داده که ایران‌اینترنشنال برای مأیوس‌سازی کاربران فارسی‌زبان خود بر شرایط اقتصادی به‌ویژه تورم و تولید، مهاجرت، مسائل محیط زیستی، بزرگ‌نمایی ناکارآمدی برخی از مدیران و فساد اقتصادی تأکید داشته است. برجسته کردن این موضوعات در پست‌های (فرسته‌های) اینستاگرامی این شبکه همراه با برخی تکنیک‌هایی همچون اغراق و دروغگویی بوده است. ایران‌اینترنشنال با استفاده از تکنیک یک‌سویگی منفی انتشار اخبار به انتشار هیچ‌گونه اخبار امیدبخش در صفحه اینستاگرامی خود مبادرت نکرده است. این رسانه همچنین با توسل به زبان مردم، سعی در افزایش اثربخشی پیام‌های خود داشته است. این رویکرد برای سندیت‌بخشی به اخبار و اطلاعات و نیز بازنمایی ایران‌اینترنشنال به‌مثابه رسانه صدای مردم مورد استفاده قرار می‌گیرد. تکنیک چارچوب‌بندی مورد استفاده این شبکه برای دستکاری ذهنیت مخاطبان درباره مسائل و مشکلات کشور و هدایت آن به سوی اخبار منفی بوده است.

گویا و نادری (۱۴۰۲) در مقاله‌ای بااستفاده‌از روش نتنوگرافی[1] به بررسی پیام‌رسان‌های توییتر و اینستاگرام شبکه ایران‌اینترنشنال پرداختند و بازنمایی ترور شهید سلیمانی در این رسانه ارزیابی کردند. ایران‌اینترنشنال از راهبرد کلیشه‌سازی استفاده کرده است تا حقیقت جبهه مقاومت را وارونه جلوه دهد و افکار عمومی جهان و رفتار دولتمردان آمریکایی را در خصوص این ترور توجیه کند. این شبکه رویکرد عادی‌سازی را در پیش گرفته است تا اقدام دولت آمریکا را طبیعی و قانونی جلوه دهد. این پژوهش تأکید می‌کند که جبهه مقاومت از عناصر گفتمانی لازم برای پیروزی در میدان رسانه‌های اجتماعی استفاده نکرده است.

سروستانی و همکاران (۱۴۰۲) بااستفاده‌از روشی توصیفی–تحلیلی به بررسی نقش رسانه‌های خارجی در برجسته‌سازی رویدادهای سال ۱۴۰۱ ایران پرداختند. آن‌ها به این نتیجه رسیدند که فعالیت و تحریکات رسانه‌های فارسی‌زبان خارجی، نظیر شبکه ایران‌اینترنشنال، نقش مستقیم و

1 . Netnography

محوری در تشدید نارضایتی‌ها، کنشگری سیاسی، گسترش ویروسی تجمعات، امنیت زدایی ذهنی افکار عمومی، خرابکاری‌ها و خدشه‌دار کردن وجهه نظام و مسئولین و سازمان‌های امنیتی و نظامی داشته است. این شبکه اعتراضات ۱۴۰۱ را اعتراضاتی سراسری، دارای ایدئولوژی و هدفمند بازنمایی کرده است.

خلخالی و بیرجندی (۱۴۰۳) در مقاله خود به موضع‌گیری شبکه ایران‌اینترنشنال پیرامون جنگ ۲۰۲۳ فلسطین و صهیونیست‌ها پرداختند. ایشان مضامین ارائه شده در این شبکه را تحلیل و نشان داده‌اند که ایران‌اینترنشنال با برجسته‌سازی نقش حماس به‌عنوان آغازگر جنگ، نادیده گرفتن زمینه‌های تاریخی منازعه فلسطین و ارائه تصویری خشونت‌طلب و تروریستی از این گروه، تلاش داشته است تا گفتمان مقاومت را تضعیف و گفتمان دفاع مشروع رژیم اسرائیل را تقویت کند. همچنین این رسانه، با تأکیدبر نقش ایران در حمایت از حماس، سعی در نمایش چهره‌ای جنگ طلبانه از جمهوری اسلامی داشته است. ایران‌اینترنشنال در این مسیر بیشتر از تکنیک‌های خبری و اقناعی مانند بیان گزینشی واقعیت، برچسب‌زنی، ایجاد تردید در افکار عمومی و برانگیختن احساسات استفاده کرده است.

طاهرخانی (۱۴۰۳) در مقاله‌ای به بررسی بازنمایی شبکه ایران‌اینترنشنال از برنامه هسته‌ای ایران در سال‌های ۱۳۹۸ تا ۱۴۰۱ با استفاده‌از روش تحلیل تاریخی-گفتمانی ووداک[1] پرداخته است. این مقاله نزاع گفتمانی را بر دو مقوله تحریم و برجام قرار داده است و به این نتیجه رسیده است که این رسانه به‌همراه رسانه بی‌بی‌سی‌فارسی راهبردهای گفتمانی نام‌گذاری، چشم‌اندازسازی، ارجاعی و اخباری را در دستور کار داشته است. در این میان، راهبرد چشم‌اندازسازی به‌طور مشخص به گزارش، توضیحات، روایت و نقل‌قول از حوادث و گفتارها می‌پردازد و امکان فراهم‌آوری چارچوبی ذهنی را برای راوی محقق می‌سازد. راهبرد اخباری نیز با تخصیص صفات مثبت و منفی، گزاره‌های صریح و ضمنی را در خصوص موضوعات مطرح می‌کند و هدف از آن بزرگ جلوه دادن پیامدهای سوء سیاست‌های کشور ایران است. این مقاله همچنین تأکید می‌کند که مهمترین مضامین به کار گرفته شده از سوی رسانه ایران‌اینترنشنال عبارت است از بشردوستی، حق/عدالت، اقتصادی/مالی و صلح/امنیت. این شبکه با استفاده از این مضامین سازوکارهای گفتمانی خود را شکل می‌دهد.

نصراللهی و همکاران (۱۴۰۳) در پژوهشی بااستفاده‌از روش توصیفی-تحلیلی و با تمرکز بر حوادث سال ۱۴۰۱ به بررسی مقوله‌های وارونگی افکار عمومی در شبکه ایران‌اینترنشنال

1. Wodak

پرداخته‌اند. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که این وارونگی حول دو ابرمفهوم «کارایی» و «اثربخشی» شکل گرفته است. شبکه ایران‌اینترنشنال مفهوم‌سازی‌های خود را در راستای مخدوش‌سازی ساختارهای نظامی–امنیتی کشور و کاهشجبهه مقبولیت ساختار سیاسی انجام داده است. این شبکه مقولات و مفاهیمی نظیر برجسته‌سازی، کمرنگ‌نمایی، انگیزش هیجانات و عواطف، قرینه‌سازی و پاره حقیقت‌گویی را در دستور کار قرار داده است. در همین زمینه، شبکه ایران‌اینترنشنال بازنمایی خشن، بی‌رحم و تهی از احساسات از مقام‌های کشور ارائه داده و برچسب‌های نظام زن‌ستیز و نظام طالبانی را به جمهوری اسلامی ایران زده است. این برچسب‌ها در راستای اهریمنی جلوه دادن ساختار سیاسی ایران بوده است.

گودرزی و همکاران (۱۴۰۴) بااستفاده‌از روش تحلیل گفتمان انتقادی ون‌دایک[1] به بررسی سازوکارهای جنگ شناختی شبکه ایران‌اینترنشنال در حوادث سال ۱۴۰۱ پرداخته‌اند. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که این شبکه بااستفاده‌از انتخاب‌گری واژگانی، غیرسازی، استنادها و پیش‌فرض‌ها و نیز تداعی‌ها و تلقین‌ها به‌دنبال راه‌اندازی جنگ شناختی است. گفتمان اصلی این شبکه در وب‌سایتش با نبود آزادی، فشار، آزار و اذیت و حجاب اجباری در ایران عرضه شده است؛ این مؤلفه‌های گفتمانی همگی در خدمت تضعیف آزادی در ایران قرار دارد. ایران‌اینترنشنال با هدف ایجاد یأس و ناامیدی در مردم و مسئولین به‌دنبال القای این گزاره بوده است که نظم سیاسی و اجتماعی در ایران از بین رفته است و ساختار سیستم سیاسی در حال فروپاشی است. این شبکه همچنین دلزدگی و ناامیدی مردم از ارزش‌های دینی را عرضه و مسئله کارآمدی دین شیعه در جامعه را ارائه می‌کرده است. ایران‌اینترنشنال تأکید داشته است که ارزش‌های لیبرال دموکراسی غربی کارآمدی لازم برای پیشبرد کشور دارند. حذف هنجارهای دینی نظیر حجاب مورد تأکید گفتمانی این شبکه بوده است.

در مجموع پژوهش‌های انجام شده پیرامون شبکه ایران‌اینترنشنال همگی بر نقش‌آفرینی فعال و هدفمند شبکه ایران‌اینترنشنال در راستای تضعیف نظام جمهوری اسلامی و ایجاد ناامیدی در افکار عمومی تأکید دارند. این رسانه با به‌کارگیری طیف گسترده‌ای از تکنیک‌های گفتمانی، روانی و شناختی همچون برجسته‌سازی منفی، یک‌سویگی، کلیشه‌سازی، چارچوب‌بندی، وارونه‌نمایی، برچسب‌زنی و تحریک عواطف در رویدادهای کلیدی مانند اعتراضات ۱۴۰۱، جنگ فلسطین، برنامه

1 .Van Dijk

هسته‌ای و ترور سردار سلیمانی، کوشیده است تا تصویری از ایران فاقد آزادی، دارای حجاب اجباری، فاسد، ناکارآمد و در آستانه فروپاشی ارائه دهد و در مقابل، ارزش‌های لیبرال–دموکراسی غربی را کارآمد جلوه دهد. در این مسیر، شبکه مذکور با حذف اخبار امیدبخش، توسل به زبان مردم‌پسند و القای گفتمان‌هایی چون «صدای مردم» و «دفاع مشروع» رژیم صهیونیستی، در پی مشروعیت‌زدایی از ساختار سیاسی، امنیتی و دینی ایران و ایجاد یأس و دلزدگی در مخاطبان بوده است.

مبانی نظری

پیش از ورود به مفاهیم کارکردی روایت راهبردی، لازم است جایگاه نظری «بازنمایی» به‌روشنی تثبیت شود. بازنمایی[1]، بر پایه رویکرد ساختارگرایانه هال[2] (۱۹۹۷)، فرایندی نیست که صرفاً واقعیت را بازتاب دهد، بلکه خود عملی معناساز است: رسانه از طریق نظام‌های نشانه‌ای واقعیت را می‌سازد، نه آنکه آن را بی‌واسطه منتقل کند. این چارچوب توضیح می‌دهد که چرا عرضه جنگ در کانال تلگرامی موردمطالعه این پژوهش را نباید بازتابی خنثی از رخداد میدانی جنگ تلقی کرد، بلکه باید آن را کنشی فعال در ساخت معنای جنگ دانست. در سنت مطالعات فرهنگی، این رویکرد ساختارگرا مستقیماً از سوی دو پژوهشگر به بازنمایی خشونت و رنج پیوند خورده است. تصویر جنگ هرگز به خودی خود گویا نیست و معنای آن را قاب‌بندی کلامی و متنی همراهش تعیین می‌کند (بام[3]، ۲۰۰۵: ۴۳–۴۰). باتلر[4] (۲۰۰۹: ۳۸–۱) این بحث را یک گام جلوتر می‌برد و مفهوم «قاب[5]» را سازوکاری می‌داند که تعیین می‌کند کدام زندگی قابل‌سوگواری تلقی شود و کدام‌یک از دایره انسانی بیرون بماند. قاب باتلر همان مرزی است که تعیین می‌کند کدام قربانی جنگ دیده شود، کدام‌یک نادیده گرفته شود و کدام روایت رنج مجاز به بازنمایی است.

اگر بازنمایی سطح فلسفی–انتزاعی تحلیل باشد، نظریه چارچوب‌بندی[6] انتمن[7] (۱۹۹۳) سطح عملیاتی و قابل‌سنجش آن را فراهم می‌کند. بر اساس تعریف انتمن، چارچوب‌بندی فرایند گزینش برخی جنبه‌های واقعیت و برجسته‌سازی آن‌هاست، به‌گونه‌ای که یک تعریف خاص از مسئله، تبیین علّی، ارزیابی اخلاقی و راهکار درمانی را ترویج دهد. نکته کلیدی در این نظریه آن است که

1. Representation
2. Hall
3. Baum
4. Butler
5. Frame
6. Framing
7. Entman

چارچوب‌بندی صرفاً با آنچه گفته می‌شود شکل نمی‌گیرد، بلکه به همان اندازه با آنچه گفته نمی‌شود ساخته می‌شود؛ گزینش همواره به‌معنای طرد است. رسانه‌های جمعی الزاماً برای دستیابی به حداکثر اثربخشی نیازمند استفاده از روایت راهبردی نیز هستند. این روایت‌ها به‌مثابه ابزارهایی قدرتمند عمل می‌کنند که از طریق آن امکان شکل‌دهی تاریخی داستان‌های خبری حاصل می‌شود و در پیوند با گذشته، حال و آینده سعی در طبیعی‌جلوه دادن روایت‌ها و اتصال آن‌ها با زیست روزمره مخاطبان رسانه دارند. این روایت‌ها در سه سطح عمل می‌کنند: سطح سیستمی که ساختار نظم جهانی و بازیگران اصلی آن را ترسیم می‌کند، سطح ملی که داستان و ارزش‌های یک ملت یا دولت خاص را روایت می‌کند و سطح موضوعی که بر چرایی و ضرورت اجرای یک سیاست خاص، مانند یک حمله نظامی یا شورش، متمرکز است (راسل و همکاران،[1] ۲۰۱۴: ۷۶). در عصر نوین اطلاعات، روایت‌های راهبردی به اصل اساسی قدرت نرم تبدیل شده‌اند، زیرا در جنگ‌های امروزی تنها پیروزی در میدان نبرد فیزیکی کافی نیست، بلکه پیروزی نهایی نصیب کسی می‌شود که بتواند روایت خود را به‌عنوان حقیقت برتر به کرسی بنشاند (چیتی و همکاران[2]، ۲۰۲۴: ۳۰۰).

تلفیق روایت‌ها با عناصر سرگرم‌کننده یکی از شیوه‌های مرسوم ساخت روایت‌های راهبردی است. سرگرمی از چنان قدرت ذاتی در خلق محتواهای رسانه‌ای برخوردار شده است که عملاً هیچ حوزه‌ای مصون از آن نمانده است. مفهوم سرگرمی–نظامی‌گری[3] به همین منظور ایجاد شده است و نشان می‌دهد که چگونه جنگ به نمایش مصرفی جذاب تبدیل می‌شود تا مخاطبان و کاربران را به «سرباز–شهروند مجازی» بدل سازد (استل، ۲۰۱۰: ۳۵). رسانه‌ها در رویکرد سرگرمی‌آفرین خود از جنگ به استفاده از بازنمایی‌های تصویری خاص، «جنگ تمیز» و برتری تکنولوژیک روی می‌آورند و به این وسیله واقعیت‌های عریان کشتار را سانسور می‌کنند (گریفین[4]، ۲۰۱۰). سرگرمی–نظامی‌گری در پیوند با خبررسانی نرم، سازوکارهای دراماتیزه‌کردن و نیز قاب‌بندی ارزان[5] قادر خواهد بود تا هزینه‌های شناختی جنگ را کاهش دهد و مخاطب عام را، در حالی که ناآگاهانه به مصرف روایت‌های خبری می‌پردازد، به‌سمت پذیرش گفتمان مسلط جنگ سوق دهد. قاب‌بندی ارزان منازعات پیچیده ژئوپولیتیک را از جزئیات فنی تهی می‌کند و آن‌ها را در قالب دوقطبی‌های ساده اخلاقی، نظیر خیر در برابر شر، بازنمایی می‌کند (بام، ۲۰۰۵: ۴۳).

1. Roselle et al.
2. Chitty et al.
3. Militainment
4. Griffin
5. Cheap framing

مخاطب در این شرایط تصور می‌کند که صرفاً در حال تماشای یک نمایش دراماتیک است و ناآگاهانه مواضع سیاسی جنگ‌طلبانه را می‌پذیرد. قاب‌بندی ارزان، با تمرکز بر درام‌های انسانی و لذت‌آفرینی، گونه‌ای از جنگ موسوم به «جنگ پاک» را عرضه می‌کند و هزینه‌های سنگین روان‌شناختی خشونت و کشتار را حذف می‌کند. چنین رویکردی مسیر را برای مداخلات نظامی و هژمونی گفتمان جنگ‌طلبانه باز می‌کند (گریفین، ۲۰۱۰: ۳۹). سازوکارهای محتوایی فوق «جنگ موضعی» را به‌وجود می‌آورند، جنگی که بیش از هر چیز باید با هژمونی فرهنگی و خلق سوژه‌های بی‌هویت شناخته شود؛ در اکوسیستم‌های جدید رسانه‌ای، هدف غایی رسانه‌های جمعی دیگر تنها اقناع نیست، بلکه دستیابی به هژمونی محتوایی و تخریب اعتبار دیگری است و جنگ موضعی توسعه‌دهنده و تعمیق‌کننده شکاف و قطبی‌شدگی اجتماعی است که زمینه‌ساز مداخلات نظامی می‌شود (ولدنکوف، ۲۰۱۹: ۳۵۳).

رسانه‌های جمعی با به‌کارگیری قاب‌بندی ارزان و خلق سرگرمی–نظامی‌گری قادر خواهند بود کارکرد «جنگ پراکنده» را نیز محقق کنند. روایت‌های راهبردی سرگرم‌کننده نقش برجسته‌ای در پدیداری اطلاعات[1] دارند، مسئله‌ای که ظرفیت بالایی برای انتشار ناگهانی و تغییر درک عمومی در زمان واقعی دارد و منجر به سازمان‌دهی شورش‌های سریع خارج از کنترل می‌شود، چراکه دراماتیک‌سازی روایت و خلق قاب‌بندی‌های ارزان امکان فعال‌شدن تفکر تحلیلی و نقادانه را از مخاطبان سلب می‌کند و زمینه را برای کنش‌های هیجانی فراهم می‌آورد. این سازوکار امکان مداخلات مخرب اجتماعی را به‌وجود می‌آورد و جنگ را در ابعاد گسترده‌تری توسعه می‌دهد (هاسکین و اولافلین، ۲۰۱۰).

چارچوب‌های یادشده تبیین می‌کنند که رسانه‌ها چگونه جنگ را بازنمایی و چارچوب‌بندی می‌کنند، اما پاسخ نمی‌دهند که کانال موردمطالعه این پژوهش از چه نوع کارگزار رسانه‌ای است؛ پرسشی که پاسخ‌گویی به آن نیازمند تمایزی مفهومی میان رسانه دیاسپورایی و رسانه پروپاگاندایی است. در سنت مطالعات دیاسپورا، نفیسی[2] (۲۰۰۳) به‌طور مشخص درباره تلویزیون ایرانی در لس‌آنجلس نوشته و رسانه دیاسپورایی را رسانه‌ای می‌داند که کارکرد اصلی‌اش حفظ و بازتولید پیوند هویتی، زبانی و فرهنگی جامعه مهاجر و تبعیدی با سرزمین مبدأ است. کریم[3] (۲۰۰۳) نیز رسانه دیاسپورایی را ابزاری برای حفظ پیوندهای اجتماعی جامعه پراکنده در سطح

1. Information Emergence
2. Naficy
3. Karim

محلی و فراملی توصیف می‌کند. در این تعاریف، محور رسانه هویت است، نه لزوماً کارفرمای سیاسی. در مقابل، جویت و اودانل[1] (۲۰۱۸: ۶-۱۳) پروپاگاندا را تلاشی نظام‌مند، عامدانه و هدفمند برای شکل‌دهی به ادراکات، شناخت‌ها و رفتار مخاطب در جهت منافع ازپیش‌تعیین‌شده یک کارگزار، معمولاً دولت یا نهاد ذی‌نفع، تعریف می‌کنند. در این تعریف، محور رسانه کارفرما و هدف راهبردی است. بنابراین، ایران‌اینترنشنال را نمی‌توان بی‌واسطه در مقوله رسانه دیاسپورایی کلاسیک یا رسانه پروپاگاندایی جای داد.

روش‌شناسی

این تحقیق با استفاده‌از دو روش انجام شده است: توصیفی-رایانشی[2] (اورتادو بودل[3] و همکاران، ۲۰۲۶) و تفسیری-تبیینی[4] (پونلیس[5] و همکاران، ۲۰۱۵). در روش نخست، با ابزارهای علوم اجتماعی رایانشی، شاخص‌های توصیفی پیام‌ها در دو حوزه ساختاری (نوع و حجم رسانه و الگوی انتشار) و محتوایی (کلیدواژه، بار احساسی، مضمون و چارچوب) استخراج شد. علوم اجتماعی رایانشی شاخه‌ای بین‌رشته‌ای است که از ابزارهای برنامه‌نویسی، یادگیری ماشین و تحلیل داده‌های بزرگ برای بررسی پدیده‌های اجتماعی و رسانه‌ای استفاده می‌کند (لازر[6] و همکاران، ۲۰۰۹: ۷۲۲). در روش دوم، الگوهای موجود در یافته‌های روش اول و نیز پیام‌ها شناسایی و از طریق چارچوب‌های نظری ارتباطات و رسانه تفسیر و تبیین شد.

گردآوری داده‌ها

داده‌ها بااستفاده‌از نسخه دسکتاپ نرم‌افزار تلگرام و قابلیت استخراج پیام‌های کانال‌های عمومی گردآوری شد. بازه زمانی جمع‌آوری داده‌ها از ۹ اسفند ۱۴۰۴ (روز آغاز جنگ تحمیلی سوم) تا ۱۷ فروردین ۱۴۰۵ (آستانه آتش‌بس) به مدت ۳۸ روز بود. خروجی در قالب یک فایل جیسون[7] ذخیره و به فایل اکسل تبدیل شد. ساختار داده‌ها شامل ۳۰ متغیر برای هر پیام بود که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: شناسه پیام، تاریخ و ساعت انتشار، روز هفته، فرستنده، متن پیام، تعداد کاراکتر متن، هشتگ‌ها،

1. Jowett & O'donnell
2. Descriptive-Computational
3. Hurtado Bodell
4. Interpretative-Explanative
5. Ponelis
6. Lazer
7. Json

تعداد هشتگ، لینک‌ها، تعداد لینک، منشن‌ها، نوع رسانه (ویدئو، تصویر، صوت)، نام فایل، حجم فایل، مدت زمان (ثانیه)، عرض و ارتفاع (پیکسل). مجموعاً ۶۸۶۸ پیام در این بازه زمانی استخراج شد.

پیش‌پردازش داده‌ها بااستفاده‌از کتابخانه پانداس[1] در زبان برنامه‌نویسی پایتون[2] صورت گرفت. مراحل پیش‌پردازش شامل پاک‌سازی متن (حذف کاراکترهای خاص، فضاهای خالی اضافی و نویسه‌های غیراستاندارد)؛ استخراج متغیرهای زمانی (تبدیل تاریخ و ساعت به فرمت استاندارد و استخراج روز هفته) و طبقه‌بندی پیام‌های مردمی (شناسایی پیام‌هایی که از سوی شهروندان ارسال شده یا شامل محتوای منتشرشده در رسانه‌های اجتماعی هستند، بااستفاده‌از الگویابی عبارت‌های کلیدی مانند: شهروند، مخاطب، ارسالی، رسیده به، فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی) بود.

تحلیل داده‌ها

تحلیل داده‌ها بر پایه یک تکنیک واحد استوار است: طبقه‌بندی محتوا مبتنی بر واژگان[3] که بر اساس رویکرد مبتنی‌بر واژگان در تحلیل متن (گریمر و استوارت[4]، ۲۰۱۳) عمل می‌کند و در آن حضور یا غیاب مجموعه‌ای از عبارات کلیدی از پیش‌تعریف‌شده در متن هر پیام، مبنای طبقه‌بندی آن پیام قرار می‌گیرد. این تکنیک واحد، در پژوهش حاضر، در سه لایه کدگذاری مفهومی متفاوت به‌کار گرفته شده است: احساسات، مضامین و چارچوب‌ها.

تحلیل احساسات[5] با هدف طبقه‌بندی پیام‌ها براساس بار احساسی (مثبت، منفی، خنثی) انجام شد. واژگان منفی مورد استفاده شامل: کشته، ویران، بحران، تهدید، حمله، انفجار، بمباران، سرکوب، بازداشت، اعدام، قربانی، خشونت، نگرانی، ترس و وحشت، و واژگان مثبت مورد استفاده شامل: امید، مقاومت، پیروزی، موفقیت، حمایت، همبستگی، اتحاد، شجاعت و امنیت بود. این رویکرد با وجود سادگی، برای تحلیل حجم اندک از داده‌های متنی مناسب است و امکان شناسایی الگوهای کلی احساسی در محتوای رسانه‌ای را فراهم می‌کند. این رویکرد مشخصاً برای پیام‌های رسمی عرضه شده در رسانه‌های خبری که فاقد پیچیدگی‌های استعاری و کنایه‌ای هستند بسیار مناسب است.

تحلیل مضمون[6] نیز با هدف شناسایی مضامین اصلی و فرعی پیام‌ها انجام شد و ۹ مقوله اصلی مضمونی براساس ادبیات پژوهش و ماهیت داده‌ها تعریف شد. مضامین تعریف‌شده

1. Pandas
2. Python
3. lexicon-based content classification
4. Grimmer, J., & Stewart
5. Semantic analysis
6. Tthematic analysis

عبارت بودند از: اقدام نظامی و تخاصم (جنگ، حمله، موشک، تهاجم، بمباران، نظامی، عملیات)؛ رسانه و اطلاع‌رسانی (خبرنگار، گزارش، رسانه، خبر، اطلاعات، منبع، منابع، مطبوعات)؛ بازیگران بین‌المللی (آمریکا، غرب، اسرائیل، ترامپ، ناتو، اروپا)؛ بازیگران منطقه‌ای (ایران، سپاه، حزب‌الله، عراق، سوریه)؛ خشونت و قربانیان (کشته، آسیب، خون، زخمی، قربانی، آواره، ویران، تخریب)؛ روایت‌های مردمی و اعتراض (شهروند، مردم، اعتراض، خیزش، انقلاب، مشارکت)؛ دیپلماسی و مذاکره (مذاکره، مذاکرات، قطعنامه، شورای امنیت، دیپلماسی، توافق، آتش‌بس، صلح)؛ ورزش (فوتبال، تیم ملی، ورزشکار، بازیکن، مسابقه) و سایر (مضامینی که در هیچ‌کدام از مقولات فوق قرار نمی‌گیرند). هر پیام بااستفاده‌از الگویابی عبارت‌های کلیدی در متن پیام، در یک یا چند مقوله مضمونی طبقه‌بندی شده است. امکان تعلق یک پیام به چند مقوله مضمونی همزمان وجود دارد.

تحلیل چارچوب‌بندی[1] باهدف شناسایی چارچوب‌های خبری در محتوای پیام‌ها صورت گرفت. در این پژوهش، از رویکرد مبتنی بر واژگان کلیدی استفاده و ۸ چارچوب اصلی بر اساس ادبیات نظری چارچوب‌بندی (انتمن، ۱۹۹۳؛ سمتکو و فالکن‌بورگ[2]، ۲۰۰۰) تعریف شد. چارچوب‌ها عبارت بودند از: اطلاع‌رسانی/خبری (خبر، گزارش، اطلاعات، خبرنگار، اعلام)؛ تهدید و بحران (تهدید، بحران، خطر، ترس، وحشت، اضطراب، ناامن، مخاطره)؛ امید و مقاومت (امید، پیروزی، شجاعت، ایستادگی، حمایت، استوار)؛ قربانی‌سازی (قربانی، کشته، آواره، جان‌باخته)؛ قهرمان‌سازی (جاویدنام، شهید، شجاعت)؛ انسانی (خانواده، کودک، مادر، پدر، عاطفی، فرد، جمعیت، خانوادگی)؛ اقتصادی (اقتصاد، تحریم، نفت، بازار، تورم)؛ و سایر (چارچوب‌هایی که در هیچ‌کدام از مقولات فوق قرار نمی‌گیرند). هر پیام با استفاده از الگویابی عبارت‌های کلیدی در متن پیام، در یک یا چند چارچوب طبقه‌بندی شد.

اعتبار تحقیق

اعتبار این پژوهش نه بر مبنای معیارهای سنتی اعتبار درونی/بیرونی پژوهش‌های کمّی، بلکه بر اساس منطق اعتمادپذیری حاکم بر پژوهش‌های تفسیری ارزیابی می‌شود (لینکلن و گوبا[3]، ۱۹۸۵: ۲۹۴). در واقع، اعتبار یافته‌ها محصول مواجهه بازتابی و انتقادی پژوهشگر با داده‌هاست؛

1. Framing analysis
2. Semetko & Valkenburg
3. Lincoln, Y. S., & Guba

پژوهشگر به‌جای ادعای بی‌طرفی مطلق، موضع تفسیری خود را آشکار می‌سازد و مفروضات، انتخاب‌های مفهومی و مسیر استدلال خود را در طول فرایند تحلیل قابل ردیابی نگه می‌دارد (فینلی[1]، ۲۰۰۲: ۲۱۰-۲۱۱). بنابراین، گذار از داده‌های توصیفی به تبیین‌های نظری نه یک جهش غیرشفاف، بلکه فرایندی است که در آن هر گزاره تفسیری به شواهد عددی و الگوهای محتوایی مستند می‌شود. این رویکرد با معیارهای کیفیت پژوهش تفسیری ازجمله صداقت تحلیلی، انسجام معنایی و دقت غنی همسوست (تریسی[2]، ۲۰۱۰: ۸۴۰) و اعتبار پژوهش را نه در «کشف یک واقعیت واحد»، بلکه در شفافیت، قابلیت ردیابی و انسجام درونی فرایند استدلال پژوهشگر جست‌وجو می‌کند.

۱. یافته‌های پژوهش

۱-۱. فعالیت مستمر و رسانه‌محور کانال تلگرامی ایران‌اینترنشنال

کانال تلگرامی شبکه ایران‌اینترنشنال در بازه زمانی ۹ اسفند ۱۴۰۴ (آغاز جنگ) تا ۱۷ فروردین (آستانه آتش‌بس) در طول ۳۸ روز به طور متوسط روزانه ۱۸۰,۷ پیام را منتشر کرده که بیانگر فعالیت بالای این شبکه در پیام‌رسان تلگرام بوده است. از این تعداد ۱۸۵۶ پیام (۲۷,۲ درصد) از نوع مردمی بوده است (ارسال شده از سوی شهروندان یا استفاده از پیام‌های منتشرشده در رسانه‌های اجتماعی) و نیز ۲۹۰ پیام (۴,۲ درصد) پس از انتشار ویرایش شده‌اند، رویکردی که حاکی از بازنگری مستمر محتواهای منتشرشده در کانال تلگرامی بوده است.

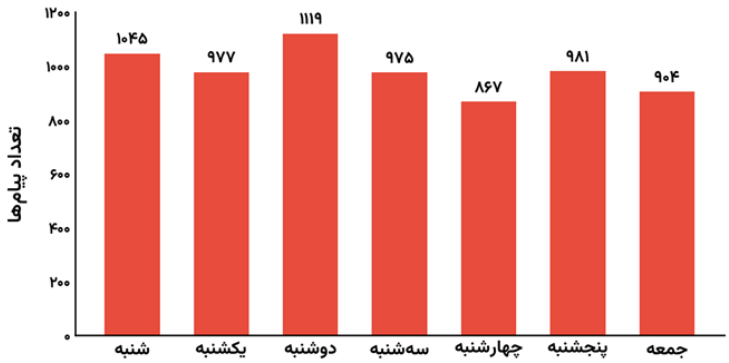
جدول ۱. نمای کلی از پیام‌های منتشرشده

شاخص	مقدار	درصد
کل پیام‌ها	۶۸۶۸	۱۰۰
پیام‌های مردمی	۱۸۵۶	۲۷,۲
پیام‌های ویرایش‌شده	۲۹۰	۴,۲
پیام‌های فورواردشده (از ایران‌اینترنشنال ورزشی)	۹۱	۱,۳
پیام‌های دارای متن	۶۸۲۹	۹۹,۴
پیام‌های دارای عکس یا ویدئو	۶۳۹۶	۹۳,۱
پیام‌های دارای لینک	۲۰۹۹	۳۰,۶

1. Finlay
2. Tracy

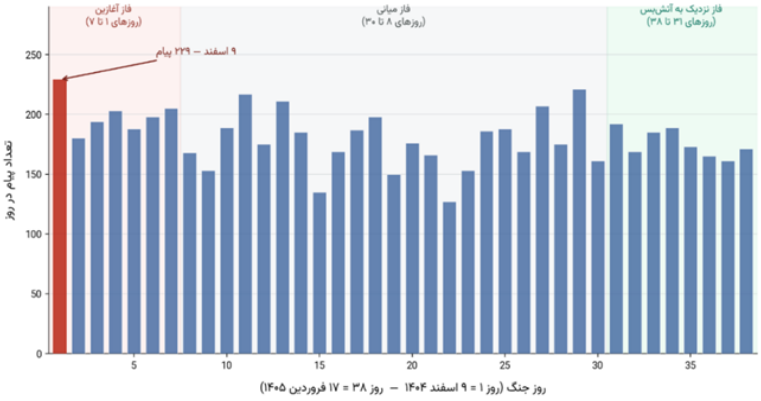
توزیع پیام‌ها در طول روزهای مختلف هفته تقریباً یکنواخت بوده، موضوعی که بیانگر فعالیت دائمی و مستمر آدمین(های) کانال تلگرامی شبکه ایران‌اینترنشنال در طول جنگ رمضان بوده است.

تصویر ۱. توزیع پیام‌ها در روزهای مختلف هفته



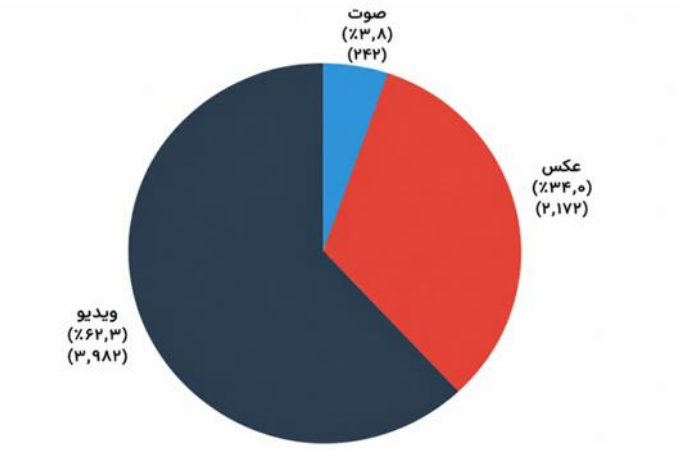
این در حالی است که انتشار پیام در بازه زمانی ۳۸ روز روند نزولی داشته است. میانگین پیام در هفته نخست جنگ (روزهای ۱ تا ۷) برابر ۱۹۹٫۶ پیام در روز بود، درحالی‌که در فاز میانی (روزهای ۸ تا ۳۰) به ۱۷۶٫۸ و در فاز نزدیک به آتش‌بس (روزهای ۳۱ تا ۳۸) به ۱۷۵٫۶ کاهش یافت. نخستین روز جنگ (۹ اسفند) با ۲۲۹ پیام، بیشترین حجم انتشار پیام در کانال تلگرامی شبکه ایران‌اینترنشنال را به خود اختصاص داد.

تصویر ۲. روند نزولی انتشار پیام‌ها در بازه ۳۸ روز



یکی از یافته‌های توصیفی، غلبه مطلق محتوای دارای تصویر بر متن صرف در کانال تلگرامی ایران‌اینترنشنال است. از کل ۶،۸۶۸ پیام، ۶،۳۵۷ پیام (۹۲٫۶ درصد) همزمان حاوی متن و رسانه (عکس، ویدئو یا صوت) بوده‌اند. تنها ۴۷۲ پیام (۶٫۹ درصد) صرفاً متنی و ۳۹ پیام (۰٫۶ درصد) صرفاً حاوی رسانه بدون متن بوده‌اند. این ترکیب نشان می‌دهد که ایران‌اینترنشنال از متن‌محوری عبور کرده است و از راهبرد «رسانه‌محور» پیروی می‌کند که در آن تصویر و صوت محور اصلی روایت‌پردازی خبری هستند.

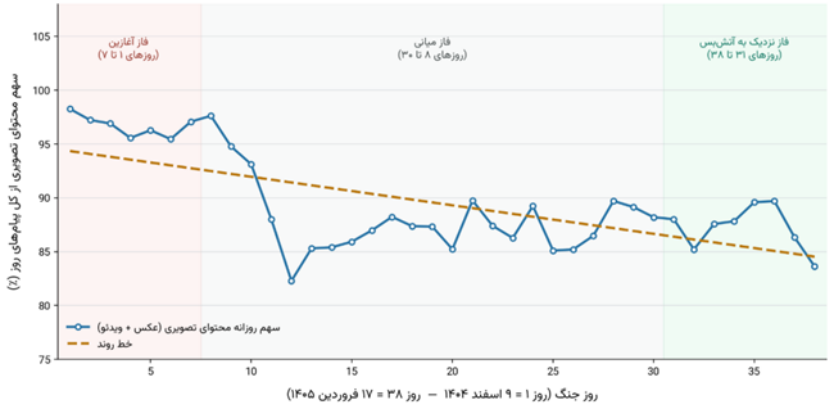
تصویر ۳. رسانه‌های مختلف ارائه شده در پیام



ویدئو با ۳۹۸۲ مورد (۶۲٫۳ درصد) غالب‌ترین نوع رسانه است. میانگین مدت ویدئوها ۱۲۹ ثانیه و میانه آن ۶۵ ثانیه است که نشان می‌دهد اکثر ویدئوها کوتاه‌مدت و مناسب انتشار در رسانه اجتماعی تلگرام هستند. فایل‌های صوتی با ۲۴۲ مورد (۳٫۸ درصد) کمترین سهم را دارند، اما میانگین مدت آن‌ها ۴۵٫۶ دقیقه است که احتمالاً مربوط به برنامه‌های تلویزیونی و پادکست‌هاست.

البته در این میان سهم محتوای تصویری در طول ۳۸ روز روندی نزولی داشت. این سهم از میانگین ۹۶٫۶ درصد در هفته نخست به ۸۷٫۸ درصد در فاز میانی و ۲٫۸۷ درصد در فاز پایانی رسید. روز اول جنگ بیشترین میزان پیام‌های حاوی تصویر ارائه شده بود.

تصویر ۴. روند نزولی پیام‌های دارای تصویر در بازه زمانی ۳۸ روز



یکی دیگر از یافته‌های توصیفی درباره میزان استفاده از هشتگ در پیام‌هاست. استفاده اندک از هشتگ‌ها شامل #عکس_جنگ_نیست (۱ بار) و #جاویدنامان_انقلاب_ملی_ایرانیان (۳ بار) نشان می‌دهد این کانال تلگرامی تمایلی به استفاده از هشتگ در فرایندهای اطلاع‌رسانی خود ندارد.

۲-۱. بازیگران اصلی روایت جنگ: ایران، آمریکا و اسرائیل

تحلیل فراوانی کلیدواژه‌ها در متن پیام‌ها نشان می‌دهد که واژه «ایران» با ۴۳۸۵ بار (۶۳٫۸ درصد از کل پیام‌ها) پرتکرارترین کلیدواژه است. پس از آن، واژه‌های «آمریکا» (۱۸۷۷ بار، ۲۷٫۳ درصد)، «اسرائیل» (۱۵۳۸ بار، ۲۲٫۴ درصد) و «جنگ» (۱۵۰۲ بار، ۲۱٫۹ درصد) قرار دارند.

تصویر ۵. ابرکلمات ۱۰ کلمه پرتکرار

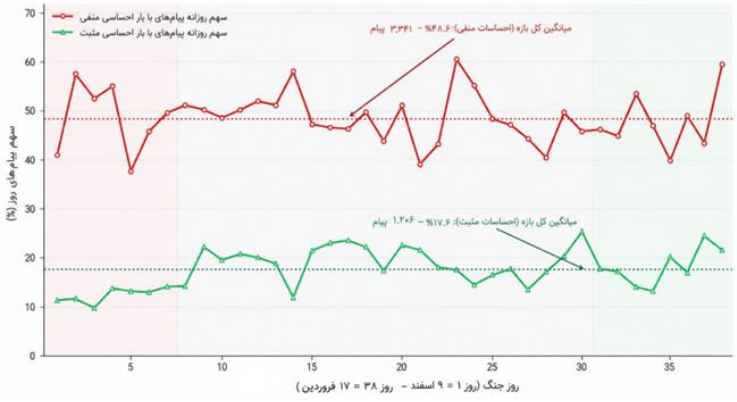


سه‌گانه «ایران–آمریکا–اسرائیل» سه بازیگر اصلی روایت جنگ در کانال ایران‌اینترنشنال هستند. حضور پررنگ واژه «سپاه» (۱۱,۲ درصد) نیز نشان می‌دهد که سپاه پاسداران به‌عنوان یک بازیگر کلیدی در روایت جنگ معرفی می‌شود. واژه «ترامپ» (۱۲,۶ درصد) نیز حاکی از نقش محوری رئیس‌جمهور آمریکا در روایت‌پردازی این رسانه است.

۳-۱. حاکمیت احساسات منفی

تحلیل احساسی پیام‌ها نشان می‌دهد که ۳۳۴۱ پیام (۴۸,۶ درصد) حاوی بار احساسی منفی و ۱۲۰۶ پیام (۱۷,۶ درصد) حاوی بار احساسی مثبت بوده‌اند. نسبت پیام‌های منفی به مثبت ۲,۷۷ برابر است. این نسبت بالا نشان‌دهنده غالب بودن فضای بحرانی و تهدیدآمیز در روایت‌پردازی کانال است. سهم پیام‌های با غلبه بار احساسی منفی در طول ۳۸ روز روند معناداری نداشت و در همه فازها نسبتاً ثابت باقی ماند. در مقابل، سهم پیام‌های با بار احساسی مثبت روند صعودی حداقلی داشت و از میانگین ۱۲,۱ درصد در فاز آغازین به ۲۱,۷ درصد در فاز نزدیک به آتش‌بس افزایش یافت؛ با این‌حال، حتی در این فاز نیز سهم پیام‌های منفی همچنان نزدیک به دو برابر پیام‌های مثبت باقی ماند. این الگو با ادبیات علمی مرتبط با رسانه‌های جنگی سازگار است که نشان می‌دهد رسانه‌ها در شرایط بحرانی، بار احساسی منفی بیشتری منتقل می‌کنند (ولسفلد[1]، ۲۰۰۴: ۷۲).

تصویر ۶. ثبات احساسات منفی در برابر رشد محدود احساسات مثبت در طول ۳۸ روز جنگ



1. Wolfsfeld

در این پژوهش، بار احساسی منفی و مثبت نه براساس یک داوری ارزشی کلی، بلکه براساس حضور واژگانی از دو میدان معنایی مشخص و ازپیش‌تعریف‌شده سنجیده شده است. میدان معنایی منفی شامل واژگانی است که به تهدید، خشونت و زوال دلالت دارند (کشته، ویران، بحران، تهدید، حمله، انفجار، بمباران، سرکوب، بازداشت، اعدام، قربانی، خشونت، نگرانی، ترس و وحشت)، و میدان معنایی مثبت شامل واژگانی است که به روحیه، تاب‌آوری، آرامش و کامیابی دلالت دارند (امید، مقاومت، پیروزی، موفقیت، حمایت، همبستگی، اتحاد، شجاعت و امنیت). لازم به تأکید است که این عملیاتی‌سازی واژگانی، سنجه‌ای صوری از بار احساسی متن است، نه تحلیل عمیق نظر یا موضع‌گیری سیاسی.

۴-۱. حضور پررنگ کانال ایران‌اینترنشنال ورزشی در کانال اصلی

از ۹۱ پیام بازنشرشده در کانال اصلی شبکه ایران‌اینترنشنال، تمامی از کانال «ایران‌اینترنشنال ورزشی» بوده است. ۷۷ درصد پیام‌ها به‌طور مستقیم به تلاقی ورزش و سیاست می‌پردازند (از جمله واکنش به حملات نظامی، مواضع جمهوری اسلامی و فشارهای بین‌المللی)، ۳۰ درصد بر فشار و تهدید مستقیم ورزش‌کاران (بازداشت، اعدام صالح محمدی کشتی‌گیر ۱۹ ساله، تهدید خانواده بازیکنان) تمرکز دارند و ۲۷ درصد مستقیماً به ماجرای تیم ملی فوتبال زنان و پناهندگی اعضای تیم در استرالیا اختصاص دارد. ۴۴ درصد پیام‌ها شامل مواضع مستقیم ورزش‌کارانی چون علی دایی، سردار آزمون، رشید مظاهری و مسعود شجاعی است.

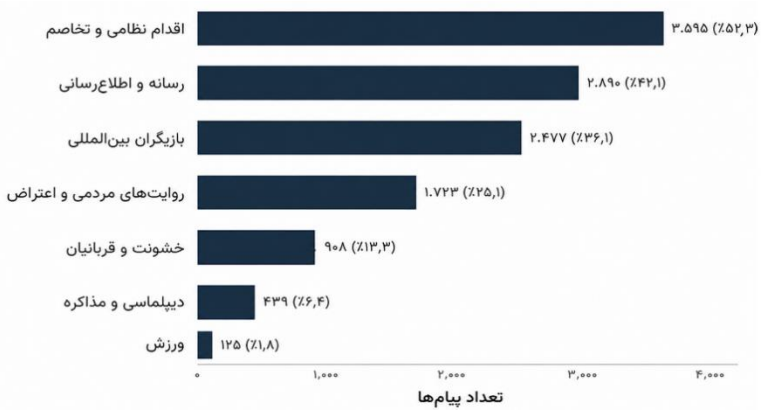
ویدئوی نخواندن سرود جمهوری اسلامی توسط بازیکنان تیم ملی فوتبال زنان، صرفاً یک خبر ورزشی نیست، بلکه به‌مثابه «عمل مقاومت نمادین» بازنمایی شده است و زنجیره‌ای از رویدادها، از تهدید جانی بازیکنان گرفته تا پناهندگی، واکنش ترامپ و فیفا و حتی تخریب ورزشگاه آزادی در حملات نظامی، را رقم می‌زند. به‌این‌ترتیب، کانال ورزشی ایران‌اینترنشنال نه به‌عنوان یک رسانه ورزشی، بلکه به‌مثابه «سامانه بازنمایی سیاسی» عمل می‌کند که در آن از ورزش به‌عنوان بستری برای روایت‌سازی از تعارضات سیاسی–اجتماعی ایران بهره گرفته می‌شود.

۵-۱. غلبه مضمونی «اقدام نظامی و تخاصم»

تحلیل مضمونی پیام‌ها بر مبنای ۹ مقوله اصلی نشان می‌دهد که مضمون «اقدام نظامی و تخاصم» با ۳۵۹۵ پیام (۵۲٫۳ درصد) غالب‌ترین مضمون در محتوای کانال است. پس از آن،

مضامین «رسانه و اطلاع‌رسانی» با ۲۸۹۰ پیام (۴۲,۱ درصد) و «بازیگران بین‌المللی» با ۲۴۷۷ پیام (۳۶,۱ درصد) قرار دارند.

تصویر ۷. مضامین عرضه‌شده در پیام‌ها

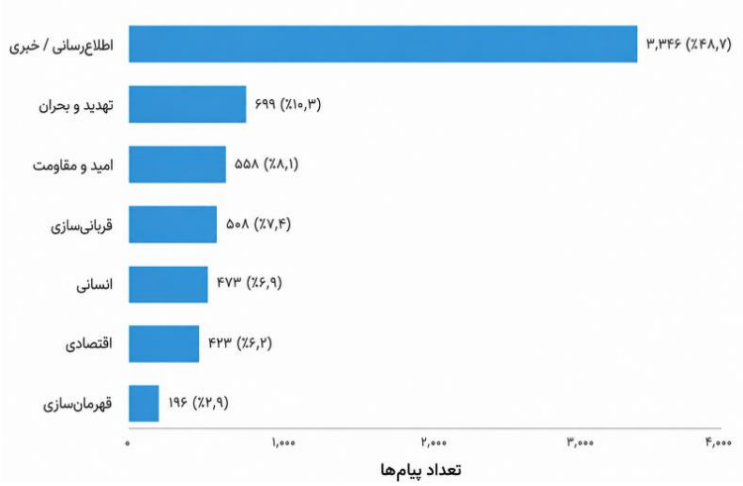


یافته‌های تحلیل مضمون حاکی از آن است که جنگ در کانال تلگرامی ایران‌اینترنشنال عمدتاً از منظر «اقدام نظامی» بازنمایی می‌شود. مضامین مرتبط با جنبه‌های انسانی جنگ مانند «خشونت و قربانیان» و «دیپلماسی و مذاکره» سهم بسیار کمتری دارند. این الگو نشان می‌دهد که جنگ بیشتر به‌عنوان یک «رویداد نظامی» و نه یک «بحران انسانی» عرضه می‌شود. علاوه بر این، حضور پررنگ مضامین «بازیگران بین‌المللی» و «بازیگران منطقه‌ای» نشان می‌دهد که این شبکه تلویزیونی تلاش می‌کند تا جنگ را در قالب یک «فعالیت چندبازیگری» معرفی کند که در آن قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای نقش‌های کلیدی را ایفا می‌کنند. در همین زمینه، مضمون «روایت‌های مردمی و اعتراض» با ۲۵,۱ درصد نشان می‌دهد که صدای مردم عادی نیز حضور قابل‌توجهی در روایت‌پردازی این رسانه دارد.

۶-۱. سیطره چارچوب اطلاع‌رسانیِ هیجانی

تحلیل چارچوب‌بندی نشان می‌دهد که چارچوب غالب در کانال ایران‌اینترنشنال، چارچوب «اطلاع‌رسانی/خبری» با ۳۳۴۶ پیام (۴۸,۷ درصد) است. پس از آن، چارچوب‌های «تهدید و بحران» با ۶۹۹ پیام (۱۰,۲ درصد) و «امید و مقاومت» با ۵۵۸ پیام (۸,۱ درصد) قرار دارند.

تصویر ۸. چارچوب‌های عرضه‌شده در پیام‌ها



غلبه چارچوب «اطلاع‌رسانی» نشان می‌دهد که ایران‌اینترنشنال تلاش می‌کند خود را به‌عنوان یک رسانه «بی‌طرف» و «خبری» معرفی کند. با این حال، حضور چارچوب‌های «تهدید و بحران» (۱۰,۲ درصد)، «امید و مقاومت» (۸,۱ درصد) و «قربانی‌سازی» (۷,۴ درصد) حاکی از آن است که در لایه‌های زیرین روایت‌پردازی خبری، مضامین هیجانی و احساسی نقش مهمی ایفا می‌کنند. چارچوب «قهرمان‌سازی» با ۱۹۶ پیام (۲,۹ درصد) عمدتاً در موضوع «جاویدنامان انقلاب ملی ایرانیان» مشاهده می‌شود که در آن قربانیان اعتراضات با نام و مشخصات کامل معرفی می‌شوند.

۱-۷. جنگ به‌مثابه نمایش بصری

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که ایران‌اینترنشنال جنگ را نه صرفاً به‌عنوان یک رویداد نظامی، بلکه به‌عنوان یک «نمایش بصری» بازنمایی می‌کند. این استراتژی بازنمایی بر پنج پایه استوار است. اول، غلبه مطلق محتوای رسانه‌ای با ۹۳,۱ درصد که در آن‌ها پیام حاوی تصویر یا ویدئو است؛ متن صرفاً «توضیح‌دهنده» تصویر است و نه بالعکس. این رویکرد با نظریه «جامعه نمایشی» دوبور[1] (۱۳۹۳) سازگار است که در آن تصویر جایگزین تجربه مستقیم واقعیت می‌شود. دوم، سلطه ویدئو به این صورت که پیام‌های صرفاً ویدئویی با ۶۲,۳ درصد

1. Debord

غالب‌ترین نوع رسانه است. ویدئو به‌عنوان «باورپذیرترین» رسانه، حس «حضور» و «فوریت» را به مخاطب منتقل می‌کند (ساندر[1] و همکاران، ۲۰۲۱: ۳۰۱). سوم اینکه، میانگین مدت ۱۲۹ ثانیه‌ای ویدئوها نیز نشان می‌دهد که محتوا برای مصرف سریع و «اسکرول‌محور» طراحی شده است. نزدیک به نیمی از ویدئوهای جنگی (۴۸,۱ درصد) کمتر از ۶۰ ثانیه و بیش از یک‌سوم آن‌ها (۳۷,۲ درصد) کمتر از ۳۰ ثانیه هستند؛ این زمان‌بندی کوتاه موجب می‌شود تا هر ویدئو به‌مثابه یک «ضربه بصری[2]» عمل کند و پیش از تحلیل عقلانی، واکنش احساسی مخاطب را برانگیزد.

چهارم، بیش‌از یک چهارم پیام‌ها از نوع کاربرساخته و روزنامه‌نگاری شهروندی (بومن و ویلیس[3]، ۲۰۰۳) است. این محتواها عموماً به واسطه کیفیت پایین‌تر تصویر، لرزش دوربین و زاویه‌های غیرحرفه‌ای، «باورپذیری» بیشتری را القا می‌کنند و مخاطب آن‌ها را «سند بصری» و نه «تولید رسانه‌ای» تلقی می‌کند. پنجم، میانگین طول متن در پیام‌های دارای رسانه تنها ۳۰۷ کاراکتر است (در مقابل ۸۱۷ کاراکتر در پیام‌های فقط متنی). این موضوع تأیید می‌کند که متن صرفاً «زیرنویس تصویر» است و نه روایت مستقل. به‌این‌ترتیب، ایران‌اینترنشنال جنگ را از طریق اقتصاد نگاه (استرکن و کارترایت[4]، ۲۰۰۱) بازنمایی می‌کند: تصویر، پیش از آنکه «توضیح» داده شود، «دیده» می‌شود و این «دیدن» است که معنا تولید می‌کند. تمامی این اصول در بازنمایی جنگ مؤید مفهوم‌سازی «جنگ به‌مثابه نمایش بصری» است.

این راهبرد البته نه یک ویژگی ثابت و یکنواخت در کل دوره جنگ، بلکه پدیده‌ای است که در لحظه شوک آغازین بیشترین شدت را دارد و سپس با طولانی‌شدن جنگ و عادی‌شدن آن برای مخاطب، به‌تدریج کاهش می‌یابد. این الگو از یک سو با نظریه سرگرمی–نظامی‌گری همخوانی دارد، چراکه تصویر در لحظه بسیج اولیه مخاطب کارآمدترین ابزار است، اما با گذر زمان و افت نوظهوری رخداد، جای خود را تا حدی به محتوای متنی/ترکیبی می‌دهد. از سوی دیگر این الگو می‌تواند برآمده از قطع اینترنت در روز اول جنگ باشد؛ برخی مخاطبان تصاویر اولیه را به شبکه ایران‌اینترنشنال ارسال کردند و به‌دلیل قطع اینترنت دیگر قادر به این کار نبودند.

---

1. Sundar
2. Visual Punch
3. Bowman & Willis
4. Sturken & Cartwright

۸-۱. بازنمایی جنگ به‌مثابه پدیده‌ای خارجی و طبیعی

داده‌ها نشان می‌دهد که ایران‌اینترنشنال جنگ را از دو منظر همزمان بازنمایی می‌کند. اول اینکه جنگ به‌عنوان «پدیده‌ای خارجی» بازنمایی می‌شود که در آن آمریکا و اسرائیل به‌عنوان «تهدیدکنندگان» و ایران به‌عنوان «تهدیدشونده» برساخت می‌شوند. کلیدواژه‌های «آمریکا» (۲۷,۳ درصد)، «اسرائیل» (۲۲,۴ درصد) و «ترامپ» (۱۲,۶ درصد) نشان‌دهنده غلبه بازیگران خارجی جنگ هستند. در همین زمینه، استفاده کانال تلگرامی این شبکه از گزاره‌هایی نظیر «عملیات مشترک آمریکا و اسرائیل در حمایت از مردم ایران» و یا «کمک از راه رسید» بیانگر آن است که نظامی‌گری بازیگران خارجی نه به‌عنوان تجاوز، بلکه به‌عنوان حمایت از آزادی ایران و مداخله بشردوستانه قاب‌بندی می‌شود.

دوم اینکه جنگ به‌عنوان «پدیده‌ای طبیعی» بازنمایی می‌شود که در آن تأثیر جنگ بر زندگی روزمره مردم، قربانیان و آسیب‌های روحی–روانی کم‌رنگ می‌شود. استفاده گسترده از روایت‌های مردمی، حضور چارچوب »انسانی» در پیام‌ها و استفاده از هشتگ «عکس–جنگ–نیست» (هشتگی که تأکید می‌کند عکسِ ویرانی‌ها و خرابی‌ها ربطی به جنگ ندارد!) بیانگر رویکرد شبکه ایران‌اینترنشنال در طبیعی‌سازی جنگ است. در همین زمینه برجسته‌سازی مسئله «خشونت داخلی» در پیام‌های کانال تلگرامی که در آن حکومت ایران به‌عنوان «سرکوبگر» و مردم به‌عنوان «سرکوب‌شونده» برساخت می‌شوند از اهمیت بسیاری برخوردار است. مضمون «خشونت و قربانیان» (۱۳,۲ درصد) و هشتگ «جاویدنامان انقلاب ملی ایرانیان» نمودهای این برجسته‌سازی است. این رویکرد عملاً بزرگی و برجستگی تجاوز خارجی را کاهش می‌دهد و مسئولیت جنگ را متوجه عوامل داخلی و نظام جمهوری اسلامی می‌کند. رویکردی که عملاً در خدمت طبیعی‌سازی جنگ است.

۹-۱. راهبرد عینیت‌گرایی نمادین خبری

چارچوب غالب «اطلاع‌رسانی/خبری» (۴۸,۷ درصد) نشان می‌دهد که شبکه ایران‌اینترنشنال در جستجوی تثبیت خود به‌عنوان شبکه‌ای حرفه‌ای و بی‌طرف است. این در حالی است که در تحلیل چارچوب‌بندی، چارچوب «تهدید و بحران» (۱۰,۲ درصد) به‌عنوان دومین چارچوب پرتکرار پس از چارچوب «اطلاع‌رسانی/خبری» قرار می‌گیرد و در عین حال تحلیل احساسات پیام‌های کانال تلگرامی این شبکه نشان می‌دهد که احساسات منفی (۴۸,۶ درصد) غلبه بیشتری در مقایسه با

احساسات مثبت دارد. این مسئله بیانگر آن است که لایه‌های زیرین معنایی پیام‌ها دارای احساسات منفی با تمرکز بر تهدید و بحران است. این رویکرد را می‌توان با مفهوم «عینیت‌گرایی نمادین خبری» توجیه کرد که در واقع رویکردی سوگیرانه و شبه‌عینی محسوب می‌شود.

خروجی نهایی شبکه ایران‌اینترنشنال بازنمایی جنگ به‌عنوان تهدید دائمی و بحران مستمر بوده است. این راهبرد، مخاطب را بدون آن‌که مستقیماً با پیام خاصی هدف بگیرد و تحت تأثیر قرار دهد، به‌سمت تفسیر خاصی از واقعیت هدایت می‌کند. این تفسیر طبیعتاً «صلح و آرامش» بوده است، چرا که مضمون «دیپلماسی و مذاکره» تنها ۶٫۴ درصد از پیام‌ها را دربرگرفته است و از سوی دیگر «صلح» مطلقاً در هیچ کجای کلیدواژه‌ها قرار ندارد. پدیده غیبت (نبود/فقدان) مضمون «دیپلماسی و مذاکره» دیپلماسی بیشترین شدت خود را در آغاز جنگ دارد، درست همان لحظه‌ای که چارچوب «تهدید و بحران» بیشترین سلطه را دارد. این مضمون تنها زمانی که مذاکرات آتش‌بس واقعاً در جریان قرار می‌گیرد، اندکی تعدیل می‌شود، اما حتی در آستانه آتش‌بس نیز حدود ۹۰ درصد از پیام‌ها همچنان از این واژگان خالی‌اند.

۱۰-۱. راهبرد شبه‌تعاملی-یک‌سویه در اطلاع‌رسانی

کانال تلگرامی شبکه بر محتواهای مردمی تأکید ویژه‌ای داشت و بیش از یک‌چهارم پیام‌ها از این جنس بوده است. در واقع بسیاری از پیام‌های رسانه‌ای این شبکه با استفاده از تصاویر ارسال‌شده از سوی مردم منتشر یا در آن‌ها پیام‌های شهروندان در رسانه‌های اجتماعی مطرح شده است. علاوه‌براین، کانال تلگرامی نیز مشارکت شهروندان را با فراهم‌آوری راه‌های مختلف ارتباط‌گیری هموار کرده است. با وجود این، هیچ ویدئو یا گزارشی از کشته یا زخمی شدن غیرنظامیان ایرانی در اثر بمباران‌های آمریکا و اسرائیل (به جز رخداد مدرسه میناب که آن هم به احتمال خطای موشکی جمهوری اسلامی نسبت داده شد) در پیام‌های منتشرشده این شبکه در کانال تلگرامی‌اش وجود نداشت. همچنین هیچ گزارشی از اصابت موفق موشک‌های ایران به اهداف نظامی دشمن منتشر نشد. علاوه بر این، مشکلاتی نظیر قطعی اینترنت یا تورم به دلیل عملکرد حکومت، و نه شرایط جنگی تحمیل‌شده از سوی بازیگران خارجی، قاب‌بندی شد.

این درحالی است که استفاده بسیار محدود (مجموعاً چهار بار) کانال تلگرامی از هشتگ نشان می‌دهد که شبکه ایران‌اینترنشنال تمایل چندانی برای دسترس‌پذیری محتواهای خود، حداقل در این پلتفرم، ندارد. هشتگ‌ها نقش برجسته‌ای در شکل‌دهی تعامل و حس تعلق کاربران به محتواهای منتشرشده در رسانه‌های اجتماعی دارند. هشتگ‌ها نه تنها به توسعه فرهنگ مشارکتی

کمک می‌کنند (زاپاویگنا[1]، ۲۰۱۲: ۱۹۱)، بلکه به طور ضمنی بیانگر اهمیت دادن تولیدکنندگان محتوا به مخاطبان هستند (جنکینز[2]، ۲۰۰۶: ۶۳) و بااستفاده‌از آن‌ها می‌توان درگیری حداکثری ایشان با پلتفرم را به وجود آورد.

بنابراین، آن‌چه در کانال تلگرامی شبکه ایران‌اینترنشنال جریان دارد را نمی‌توان رویکردی تعاملی نامید. استفاده از این مفهوم با توجه به نگاه ایدئولوژیکِ ضدنظام شبکه ایران‌اینترنشنال و نیز رویکرد غیرحرفه‌ای شبکه در استفاده نکردن از هشتگ و بی‌توجهی به فرهنگ مشارکتی دیجیتال می‌بایست مورد توجه قرار بگیرد. به‌طورکلی می‌توان راهبرد شبکه‌ای کانال تلگرامی ایران‌اینترنشنال را شبه‌تعاملی و یک‌سویه در راستای تأیید ایدئولوژیک قلمداد کرد.

۱۱-۱. راهبرد حافظه‌سازی جمعی شبکه ایران‌اینترنشنال

شبکه ایران‌اینترنشنال در بحبوحه جنگ تحمیلی سوم بر حادثه دی‌ماه ۱۴۰۴ تأکید ویژه‌ای داشته و تنها هشتگ استفاده شده در کل پیام‌ها یعنی #جاویدنامان_انقلاب_ملی_ایرانیان به این حادثه (و نه جنگ) اختصاص یافته است. این موضوع حکایت از آن دارد که این شبکه راهبرد «حافظه‌سازی جمعی[3]» (هالبواکس[4]، ۱۹۸۰) پیرامون حادثه دی‌ماه ۱۴۰۴ را در دستور کار دارد. این راهبرد بااستفاده‌از سازوکارهای گفتمانی مختلف پیگیری می‌شود. نام بردن از قربانیان حادثه با جزئیات کامل (نام، سن، محل، تاریخ) و تبدیل ایشان از «آمار» به «فرد» یکی از این سازوکارهاست. این رویکرد مشخصاً موجب برانگیخته شدن حس هم‌ذات‌پنداری مخاطبان شبکه و کاربران کانال تلگرامی آن می‌شود.

همچنین خلاقیت شبکه ایران‌اینترنشنال با اسم‌سازی «جاویدنام» به‌جای «کشته» یا «شهید» توانسته است برجستگی قربانیان حادثه دی‌ماه را در اذهان مخاطبان و کاربران رقم بزند. «جاویدنام» ماندگارتر از «کشته» است و با «شهید» در گفتمان رسمی جمهوری اسلامی رقابت می‌کند. علاوه‌براین، تأکید شبکه ایران‌اینترنشنال بر «فراموش نکردن» و «حافظه جمعی» بااستفاده‌از عباراتی مانند «برای زنده نگه داشتن نام‌هایی که نباید فراموش شوند» و «بخشی از حافظه جمعی ایرانیان» نشان‌دهنده تلاش آگاهانه برای ساخت حافظه جمعی آلترناتیو جهت جایگزینی حادثه دی‌ماه ۱۴۰۴ با بسیاری دیگر از حوادث و رخدادهای معاصر و تاریخی ایران است.

---

1. Zappavigna
2. Jenkins
3. Collective Memory Building
4. Halbwach

حافظه‌سازی جمعی حداقل دو مؤلفه اصلی دارد؛ نخست، خلق دوگانه ما (مردم/مخالفان) در مقابل آن‌ها (حکومت/طرفداران جمهوری اسلامی) است؛ ما با گزاره‌هایی نظیر «مردمی که به خیابان می‌آیند»، «شعار جاویدشاه سرمی‌دهند»، «از موشک‌های اسرائیلی استقبال می‌کنند»، «بازیکنان پناهنده تیم ملی» و «سربازان فراری که از فرماندهان خود شکایت دارند» و آن‌ها با گزاره‌هایی نظیر «نیروهای سرکوب‌گری که در مدارس پنهان می‌شوند» ارائه می‌شوند. دوم، القای قطعی بودن سقوط جمهوری اسلامی است؛ استفاده مکرر از گزاره‌هایی مانند «در حال سقوط»، «روزهای پایانی»، «رهبر جدید، هدف بعدی» و «فرار فرماندهان» در همین راستا استفاده می‌شود.

بحث و نتیجه‌گیری

عادت رایج در ادبیات تحلیل گفتمان رسانه‌های فارسی‌زبان خارج‌مرزی این بوده است که عملکرد چنین رسانه‌هایی را در قالب «تخریب فعال» و «برچسب‌زنی مستقیم» تبیین کنند (گودرزی و همکاران، ۱۴۰۴؛ خلخالی و بیرجندی، ۱۴۰۳): رسانه با گزاره‌های صریح، نظام سیاسی را دیکتاتور، فاسد یا در آستانه فروپاشی معرفی می‌کند. آنچه یافته‌های این پژوهش آشکار می‌سازد، صورتی متفاوت و ظریف‌تر از همین کارکرد است که می‌توان آن را «تخریب از طریق غیاب» نامید. شبکه ایران‌اینترنشنال، علاوه‌بر الگوی متعارف اتهام مستقیم، نظام سیاسی ایران را عمدتاً ازطریق آنچه روایت نمی‌کند تضعیف می‌کند: غیاب تقریباً کامل واژه «صلح» در کلیدواژه‌ها، سهم حداقلی مضمون «دیپلماسی و مذاکره» و کم‌رنگیِ چارچوب «انسانی».

این غیاب نظام‌مند، برخلاف تصور نخستین، یک اصل ثابتِ ایستا در کل بازه جنگ نیست، بلکه خود یک متغیر زمانی است: تحلیل روند ۳۸روزه نشان داد سهم مضمون دیپلماسی و مذاکره دقیقاً در آغاز جنگ، همان لحظه‌ای که چارچوب «تهدید و بحران» بیشترین سلطه را دارد، کمترین میزان خود را ثبت می‌کند و تنها با نزدیک‌شدن واقعی به مذاکرات آتش‌بس اندکی تعدیل می‌شود، بی‌آنکه هرگز از حاشیه خارج شود. به بیان نظری انتمن (۱۹۹۳: ۵۴)، غیاب اینجا نه یک نقصان تصادفی، بلکه خود یک عمل فعال گزینش است و به بیان باتلر (۲۰۰۹: ۱) این غیاب همان چارچوبی است که تعیین می‌کند کدام افق سیاسی اساساً «قابل‌تصور» باقی بماند. اگر صلح هرگز به‌عنوان گزینه‌ای در دسترس بازنمایی نشود، تنها افق معنادار باقی‌مانده برای مخاطب، گذار یا فروپاشی است. به‌این‌ترتیب، رسانه فروپاشی نظام را تنها افق تصورپذیر

برمی‌سازد، سازوکاری که فراتر از چارچوب‌بندی به معنای کلاسیک آن عمل می‌کند و باید آن را «چارچوب‌بندی منفی ازطریق حذف» نامید، مفهومی که اکنون، باتکیه‌بر شواهد زمانی، دیگر صرفاً یک الگوی ایستای محتوایی نیست، بلکه یک راهبرد پویا و مرحله‌بندی‌شده در طول چرخه حیات یک بحران است.

این یافته، گامی فراتر از نظریه «قاب‌بندی ارزان» (بام، ۲۰۰۵: ۳۱) برمی‌دارد. در ادبیات این مفهوم، فرض بر این است که رسانه با ساده‌سازی پیچیدگی ژئوپلیتیک به دوقطبی اخلاقی، هزینه شناختی پردازش را کاهش می‌دهد. این در حالی است که آنچه در کانال تلگرامی شبکه ایران‌اینترنشنال مشاهده می‌شود صرفاً ساده‌سازی نیست، بلکه جایگزینی کامل گفتمان سیاسی با گفتمان زیبایی‌شناختی است. یافته‌های زمانی این ادعا را عمق بیشتری می‌بخشند: سهم محتوای تصویری، که در روز نخست جنگ به اوج مطلق خود (نزدیک به تمامی پیام‌ها) رسیده بود، در طول ۳۸ روز روندی نزولی و معنادار داشت. این الگو نشان می‌دهد که «نمایش بصری» نه یک ویژگی ثابت رسانه، بلکه ابزاری برای بسیج هیجانی آنی مخاطب در لحظه شوک آغازین است، دقیقاً همان لحظه‌ای که ظرفیت تحلیل انتقادی مخاطب به واسطه غافلگیری رخداد در پایین‌ترین سطح خود قرار دارد. وقتی ۹۲٫۶ درصد محتوا بصری و رسانه‌محور است و طول متن همراه با تصویر تنها یک‌سوم متن مستقل است، آنچه حذف می‌شود صرفاً پیچیدگی نیست، بلکه خود امکان استدلال سیاسی است. مخاطب نه به یک نتیجه‌گیری سیاسی هدایت‌شده، بلکه از خود فضای استدلال محروم می‌شود و این محرومیت، طبق شواهد زمانی، بیشترین شدت خود را دقیقاً در لحظه‌ای دارد که تصمیم‌گیری آگاهانه مخاطب درباره بحران نوظهور از همه حساس‌تر است.

این موضوع همچنین تجدیدنظری در فهم رایج از «جنگ پراکنده» (هاسکین و اولاگلین، ۲۰۱۰) ایجاب می‌کند. ادبیات این مفهوم عموماً مشارکت کاربران را نشانه‌ای از سازمان‌دهی افقی و توانمندسازی شهروندی می‌داند. اما در این کانال، مشارکت بالای محتوای کاربرساخته (۲۷٫۲ درصد) با غیاب تقریباً کامل ابزارهای واقعی تعامل (هشتگ، فراخوان مشخص به کنش) همراه شده است. این ترکیب پارادوکسیکال، مشارکت بدون تعامل، نشان می‌دهد که «جنگ پراکنده» در این نمونه نه ازطریق توانمندسازی افقی شهروندان، بلکه ازطریق استخراج صدای آن‌ها و ادغام آن در یک روایت از پیش‌تعیین‌شده عمل می‌کند. شهروند در این مدل، نه کنشگر، بلکه ماده خام اعتبارسازی روایت رسمی شبکه است؛ پدیده‌ای که می‌توان آن را «استخراج‌گرایی مشارکتی» نامید. این راهبرد تولید محتوا در رسانه یک گام فراتر از روزنامه‌نگاری شهروندی

است و بیش‌از پیش با روزنامه‌نگاری مدافعه‌گرا پیوند برقرار می‌سازد که در آن ایدئولوژی و پیش‌فرض‌های سیاسی بر هر چیز دیگری در فرایند اطلاع‌رسانی ارجحیت دارد (ریان[1]، ۲۰۲۲).

یافته‌های توصیفی این پژوهش، مصداق تجربی روشنی از مفهوم «سرگرمی–نظامی‌گری» (استل، ۲۰۱۰) حاصل می‌کند، اما در عین حال این مفهوم را در یک نکته دقیق‌تر می‌کنند. ادبیات نظری این پدیده را عمدتاً بر مبنای محتوای تصویری جنگ تعریف می‌کند، اما آنچه در این کانال مشاهده می‌شود، سرگرمی‌سازی نه صرفاً از طریق «چه‌چیزی» نمایش داده می‌شود، بلکه از طریق «ریتم» ارائه آن است. میانگین مدت ۱۲۹ ثانیه‌ای ویدئوها، غلبه کلیپ‌های زیر ۶۰ ثانیه، و روند نزولی کلی حجم انتشار (از میانگین ۱۹۹٫۶ پیام در هفته نخست به ۱۷۵٫۶ پیام در مرحله نزدیک به آتش‌بس) در کنار هم الگویی از زمان‌بندی را بازتولید می‌کنند که از منطق پلتفرم‌های سرگرمی کوتاه‌محور، و نه سنت گزارش خبری جنگ، وام گرفته شده است. به بیان دیگر، شکل زمانی روایت جنگ، خود به ابزاری برای سرگرمی‌سازی بدل شده است؛ مخاطب، مستقل از محتوای خاص هر ویدئو، به مصرف سریع و تکه‌تکه عادت داده می‌شود. این بینش افزوده‌ای بر صورت‌بندی اولیه هاسکین و اولافلین (۲۰۱۰) محسوب می‌شود و می‌تواند مسیر پژوهش‌های آینده درباره ساختار زمانی محتوای جنگی در پلتفرم‌های پیام‌رسان را روشن کند.

نتیجه‌گیری دیگر به ماهیت دوگانه چارچوب «اطلاع‌رسانی/خبری» بازمی‌گردد. این چارچوب، که در ظاهر بی‌طرف‌ترین مقوله طبقه‌بندی‌شده است، در عمل کارکردی متناقض دارد: درست به دلیل بی‌طرف‌نمایی، اعتبار لازم برای انتقال لایه‌های هیجانی زیرین را فراهم می‌کند. این الگو نشان می‌دهد که در رسانه‌های جنگی معاصر، ابزار اصلی نفوذ دیگر «صراحت ایدئولوژیک» نیست، بلکه «انکار معقول» حاصل از ظاهر حرفه‌ای و خبری است. این بصیرت، خوانش ادبیات پیشین درباره ایران‌اینترنشنال (حسنی و تدین، ۱۴۰۲؛ طاهرخانی، ۱۴۰۳) را که عمدتاً بر تکنیک‌های گفتمانی آشکار (برچسب‌زنی، اغراق) متمرکز بوده‌اند، تکمیل می‌کند: راهبرد واقعی این شبکه نه در سطح گزاره‌های صریح، بلکه در معماری نامرئی توزیع توجه و غیاب گزینشی است. این معماری منحصر به فرد تنها با تلفیق نظریه بازنمایی (هال، ۱۹۹۷؛ سانتاگ، ۲۰۰۶) و نظریه چارچوب‌بندی (انتمن، ۱۹۹۳) قابل تبیین کامل است، نه با هیچ‌کدام از این دو به‌تنهایی.

---

1 .Ryan

این تلفیقِ نظری، در کنار یافته‌های تجربی پژوهش، جایگاه ایران‌اینترنشنال را نیز روشن‌تر می‌کند. اگر رسانه دیاسپورایی کلاسیک (نفیسی، ۲۰۰۳؛ کریم، ۲۰۰۳) عمدتاً در خدمت حفظ پیوند هویتی جامعه مهاجر عمل می‌کند، و رسانه پروپاگاندایی کلاسیک (جویت و اودانل، ۲۰۱۸: ۶–۱۳) آشکارا بازوی رسمی یک کارفرمای سیاسی است، آنچه در این پژوهش مستند شد نه یکی از این دو، بلکه سازوکاری دوگانه است که کاتل[1] (۲۰۰۶: ۹۷–۹۸) آن را در رسانه‌های فراملی ناظر بر منازعه شناسایی کرده بود: کانالی که در سطح ظاهر (زبان فارسی، مخاطب‌یابی دیاسپورایی، چارچوب «اطلاع‌رسانی/خبری») از دستور زبان رسانه هویت‌محور بهره می‌گیرد، اما در سطح عملیاتی تولید محتوا (ثبات ساختاری احساسات منفی در تمام ۳۸ روز، صرف‌نظر از نوسانات میدانی جنگ؛ رشد نمادین اما ناکافی مضمون دیپلماسی–مذاکره) به منطق رسانه راهبردی–ژئوپلیتیک نزدیک می‌شود. این یافته، بیش از آنکه ادعایی درباره نیت یا وابستگی سیاسی این شبکه باشد، ادعایی درباره الگوی رفتاری قابل‌سنجش آن است: الگویی که هویت‌محوری ظاهری را با کارکرد سیاسی–راهبردی پنهان ترکیب می‌کند.

در مجموع، این پژوهش پیشنهاد می‌کند که فهم رسانه‌های شبه‌دیاسپورایی درگیر در جنگ شناختی، نیازمند گذار از مدل «رسانه به‌مثابه گوینده گزاره‌های مغرضانه» به مدل «رسانه به‌مثابه معمار زیست‌بوم توجه» است. این مدل را می‌توان در قالب یک چارچوب سه‌لایه صورت‌بندی کرد که یافته‌های این پژوهش را در یک ساختار واحد گرد هم می‌آورد. لایه نخست، لایه هویتی–ژئوپلیتیک است: رسانه در ظاهر و مخاطب‌یابی خود از دستور زبان رسانه دیاسپورایی بهره می‌گیرد تا اعتبار و نزدیکی فرهنگی کسب کند. لایه دوم، لایه راهبردیِ محتوایی است: از طریق روایت راهبردی، سرگرمی–نظامی‌گری و قاب‌بندی ارزان، محتوا به‌گونه‌ای تولید می‌شود که هزینه شناختی پردازش بحران را برای مخاطب کاهش دهد. لایه سوم، و مهم‌ترین سهم این پژوهش، لایه عملیاتی زمان‌مند است: قاب‌بندی منفی از طریق حذف نه یک ویژگی ثابت، بلکه فرایندی مرحله‌بندی‌شده در طول چرخه بحران است که بیشترین شدت خود را در لحظه شوک آغازین، همزمان با اوج سهم تصویری و کمینه مضمون دیپلماسی–مذاکره، به نمایش می‌گذارد و تنها به‌کندی و به میزانی ناکافی با نزدیک شدن به فرصت‌های واقعی صلح تعدیل می‌شود. معماری توجه، در این مدل، نه با اقناع مستقیم، بلکه با تعیین مرزهای آنچه در هر لحظه از بحران «قابل‌تصور» است عمل می‌کند.

---

1. Cottle

پیشنهادهای کاربردی و رسانه‌ای

این یافته‌ها و نتایج دلالت‌های عملی روشنی برای سه گروه ذی‌نفع دارد:

۱. ضروری است که پژوهشگران و نهادهای ناظر بر رسانه سازوکارهای افشای شفاف ساختار مالکیت و تأمین مالی رسانه‌های دیاسپورایی-ژئوپلیتیک را تدوین کنند. مخاطب رسانه‌ای که ظاهر هویت‌محور دارد، اما کارکرد راهبردی-ژئوپلیتیک را دنبال می‌کند، در غیاب چنین شفافیتی، ابزار لازم برای ارزیابی نقادانه محتوا را در اختیار ندارد.

۲. برنامه‌های سواد رسانه‌ای دیگر نباید صرفاً به آموزش تشخیص سوگیری صریح (برچسب‌زنی، اغراق) اکتفا کنند. سواد رسانه‌ای در عصر جنگ‌های شناختی باید مخاطب را به تشخیص «غیاب‌های معنادار»، نبود نظام‌مند واژگان صلح، کاهش برنامه‌ریزی‌شده عمق متنی به نفع ضربه بصری، نیز مجهز کند، به‌ویژه در لحظات آغازین بحران که آسیب‌پذیری شناختی مخاطب در بالاترین سطح خود قرار دارد.

۳. رسانه‌های رقیب یا مکمل، اعم از رسانه‌های داخلی و سایر رسانه‌های دیاسپورایی، می‌بایست پوشش متوازن مضامین را در محتواهای رسانه‌ای به هنگام بحران در دستورکار داشته باشند. پژوهش‌های آینده باید فراتر از شناسایی آنچه در محتوا حضور دارد، به تحلیل نظام‌مند «غیاب‌های معنادار» در جریان‌های رسانه‌ای بزرگ‌مقیاس، و به‌ویژه به تحلیلِ تطبیقیِ این الگوهای زمانی در میان چند رسانه شبه‌دیاسپورایی بپردازند.

تقدیر و تشکر

این مقاله حاصل پژوهش مستقلی است که توسط نویسنده انجام شده است و از حمایت مالی هیچ سازمانی برخوردار نبوده است.

تعارض منافع

نویسنده اعلام می‌کند که در فرایند نگارش، ارسال و انتشار این مقاله هیچ‌گونه تعارض منافعی وجود نداشته است. همچنین همه ملاحظات اخلاقی پژوهش، از جمله پرهیز از سرقت ادبی، پرهیز از جعل یا تحریف داده‌ها، ارسال یا انتشار مکرر و ملاحظات مربوطبه استفاده‌از ابزارهای هوش مصنوعی مطابق قواعد وزارت عتف، رعایت شده است.

فهرست منابع

حسنی، ح.، و تدین، ح. (۱۴۰۲). مأیوس‌سازی به‌مثابه ابزار عملیات روانی: مطالعه صفحه اینستاگرام ایران‌اینترنشنال. پژوهشنامه رسانه بین‌الملل، ۸ (۱)، ۱۰۷-۸۳.
https://doi.org/10.22034/imrl.2024.422110.1210

خلخالی، س.، و بیرجندی، ف. (۱۴۰۳). رسانه و جنگ: تحلیل محتوای اخبار صفحات مجازی تلویزیون ایران‌اینترنشنال درباره جنگ ۲۰۲۳ فلسطین و رژیم اسرائیل. پژوهشنامه رسانه بین‌الملل، ۱ (۱۳). ۳۰۸-۲۸۱.
https://doi.org/10.22034/imrl.2025.506315.1295

دوبور، گ. (۱۳۹۳). جامعه نمایش، ترجمه بهروز صفدری. تهران: آگه.

سروستانی، ع.، نویدی‌نیا، ف.، و اکبرزاده، ف. (۱۴۰۲). نقش رسانه فارسی‌زبان خارجی ایران‌اینترنشنال در اعتراضات شهریور ۱۴۰۱ از منظر نظریه برجسته‌سازی. فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، ۵۷، ۷۸-۵۹. https://doi.org/10.30495/PIR.1402.1120449

طاهرخانی، ف. (۱۴۰۳). تحلیل بازنمایی رسانه‌ای از مواجهه ایالات متحده آمریکا با برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران (با تأکید بر تحلیل محتوای اخبار بی‌بی‌سی فارسی و ایران‌اینترنشنال ۱۳۹۸-۱۴۰۱). مطالعات راهبردی آمریکا، ۱۳ (۴)، ۱۳۲-۱۰۴.
https://ecc.isc.ac/showJournal/40133/286511/3617356

کرمانی، ح. (۱۳۹۸). همه‌جایی شدن تلگرام: مطالعه دلایل جامعه‌شناختی استفاده کاربران ایرانی از تلگرام. مطالعات جامعه‌شناختی، ۲۶ (۱)، ۲۲۰-۱۹۱.
https://doi.org/10.22059/JSR.2019.72857

گنجی، ب.، پورجعفری، ع.، و یارکه سلخوری، آ. (۱۴۰۱). تحلیل گفتمان اخبار ایران‌اینترنشنال درباره اغتشاشات پاییز سال ۱۴۰۱. علوم خبری، ۱۱ (۴۴)، ۹۵-۸۳.
https://doi.org/10.22034/lrsi.2023.398733.1138

گودرزی، م.، نوحه اصفهانی، ا.، و یزدانی زازرانی، م. ر. (۱۴۰۴). تجزیه و تحلیل جنگ شناختی ایران‌اینترنشنال در حوادث بعد از فوت مهسا امینی (شهریور- دی ۱۴۰۱). تحولات سیاسی اجتماعی معاصر ایران، ۴ (۲)، ۲۰-۲.
https://doi.org/10.30510/pscci.2025.500947.1227

گویا، ا.، و نادری، م. (۱۴۰۲). بازنمایی ترور شهید قاسم سلیمانی در توییتر و اینستاگرام شبکه ایران‌اینترنشنال. رسانه، ۳۴ (۱)، ۹۶-۷۶.
https://doi.org/10.22034/bmsp.2022.330548.1692

نصراللهی، ا.، محمدقلی‌پور، ن.، و خلجی، س. (۱۴۰۳). تبیین مقوله‌های وارونگی افکار عمومی در شبکه خبری ایران‌اینترنشنال. امنیت پژوهی، ۲۳ (۸۵)، ۱۱۸-۹۳.

https://doi.org/10.22034/amn.2024.352

Baum, M. A. (2005). *Soft News Goes to War: Public Opinion and American Foreign Policy in the New Media Age*. Princeton University Press.

Bowman, S., & Willis, C. (2003). We media. How audiences are shaping the future of news. *A seminal report. Reston: The Media Center at the American Press Institute*.
https://coilink.org/20.500.12592/p39s5v

Butler, J. (2009). Frames of war. When is life grievable? London and New York: Verso.

Chitty, N. (2017). Soft power, civic virtue, and world politics (section overview). In *The Routledge Handbook of Soft Power* (pp. 29-56). Routledge.

Chitty, N., Ji, L., Rawnsley, G. D., & Hayden, C. (Eds.). (2016). *The Routledge handbook of soft power*. Taylor & Francis.

Cottle, S. (2006) *Mediatized conflicts*. London: McGraw-Hill.

Entman, R. M. (1993). Framing: Toward Clarification of a Fractured Paradigm. *Journal of Communication*, *43*(4), 51-58.
https://doi.org/10.1111/j.1460-2466.1993.tb01304.x

Finlay, L. (2002). Negotiating the swamp: the opportunity and challenge of reflexivity in research practice. *Qualitative research*, *2*(2), 209-230.
https://doi.org/10.1177/146879410200200205

Flew, T. (2016). Entertainment media, cultural power, and post-globalization. *Global Media and China*, *1*(4), 278-294.
https://doi.org/10.1177/2059436416662037

George, C. (2016). Soft power: Media influence and its limits. *Media Asia*, *43*(2), 69-75.
https://doi.org/10.1080/01296612.2016.1209716

Griffin, M. (2010). Media images of war. *Media, War & Conflict*, 3(1), 7-41.
https://doi.org/10.1177/1750635210356813

Grimmer, J., & Stewart, B. M. (2013). Text as data: The promise and pitfalls of automatic content analysis methods for political texts. *Political analysis*, *21*(3), 267-297.
https://doi.org/10.1093/pan/mps028

Halbwach, M. (1980). *The Collective Memory*. New York, NY: Harper & Row.

Hall, S. (1997). *Representation: Cultural representations and signifying practices*. London: Sage.

Hoskins, A., & O'Loughlin, B. (2010). *War and Media: The Emergence of Diffused War*. Cambridge: Polity Press.

Jenkins, H. (2006). *Convergence Culture: Where Old and New Media Collide*. NY: New York University Press.

Jowett, G. S., & O'donnell, V. (2018). *Propaganda & persuasion*. London: Sage.

Karim, K. H. (Ed.). (2003). *The media of diaspora*. London: Routledge.

Lazer, D., Pentland, A., Adamic, L., Aral, S., Barabási, A. L., Brewer, D., ... & Van Alstyne, M. (2009). Computational social science. *Science*, *323*(5915), 721-723. https://doi.org/10.1126/science.1167742

Lincoln, Y. S., & Guba, E. G. (1985). *Naturalistic Inquiry*. London: Sage Publications.

Lovric, B. (2016). Soft power. *Journal of Chinese Cinemas*, *10*(1), 30-34. https://doi.org/10.1080/17508061.2016.1139798

Naficy, H. (2003). Narrowcasting in Diaspora: Middle Eastern Television in Los Angeles. In: K.H. Karim (ed). *The Media of Diaspora* (pp. 48–57). London: Routledge. https://www.taylorfrancis.com/chapters/edit/10.4324/9780203380642-5/narrowcasting-diaspora-hamid-naficy

Nye, J. S. (2011). *The Future of Power*. NY: Public Affairs.

Nye, J. S. (2019). Soft power and public diplomacy revisited. *The Hague Journal of Diplomacy*, *14*(1-2), 7-20. https://doi.org/10.1163/1871191x-14101013

Payne, K. (2005). The media as an instrument of war. *The US Army War College Quarterly: Parameters*, *35*(1), 10. https://doi.org/10.55540/0031-1723.2243

Ponelis, S. R. (2015). Using interpretive qualitative case studies for exploratory research in doctoral studies: A case of information systems research in small and medium enterprises. *International journal of doctoral studies*, *10*, 535. https://doi.org/10.28945/2339

Roselle, L., Miskimmon, A., & O'Loughlin, B. (2014). Strategic narrative: A new means to understand soft power. *Media, War & Conflict*, *7*(1), 70-84. https://doi.org/10.1177/1750635213516696

Ryan, T. (2022). Advocacy Journalism. In *Oxford Bibliographies in Communication*. https://doi.org/10.1093/obo/9780199756841-0281

Semetko, H. A., & Valkenburg, P. M. (2000). Framing European politics: A content analysis of press and television news. *Journal of Communication*, *50*(2), 93-109. https://doi.org/10.1111/j.1460-2466.2000.tb02843.x

Sontag, S. (2003). *Regarding the pain of others*. NY: Macmillan.

Stahl, R. (2010). *Militainment, Inc.: War, Media, and Popular Culture*. London: Routledge.

Sturken, M., & Cartwright, L. (2001). *Practices of looking*. Oxford: Oxford University Press.

Sundar, S. S., Molina, M. D., & Cho, E. (2021). Seeing is believing: Is video modality more powerful in spreading fake news via online messaging apps?. *Journal of Computer-Mediated Communication*, *26*(6), 301-319. https://doi.org/10.1093/jcmc/zmab010

Tracy, S. J. (2010). Qualitative quality: Eight "big-tent" criteria for excellent qualitative research. *Qualitative inquiry*, *16*(10), 837-851. https://doi.org/10.1177/1077800410383121

Tsygankov, A. P. (2006). If not by tanks, then by banks? The role of soft power in Putin's foreign policy. *Europe-Asia Studies*, *58*(7), 1079-1099. https://doi.org/10.1080/09668130600926355

Hurtado Bodell, M., Keuschnigg, M., Macanovic, A., & Menshikova, A. (2026). Computational text analysis for building and testing social theory. *KZfSS Kölner Zeitschrift für Soziologie und Sozialpsychologie*, 1-30. https://doi.org/10.1007/s11577-026-01065-w

Volodenkov, S. V. (2019). Influence of Internet communication technologies on contemporary social and political processes: scenarios, challenges, and actors. *Monitor. of Public Opinion: Econ. and Soc. Changes*, 5, 341–364. https://doi.org/10.14515/monitoring.2019.5.16

Warren, T. C. (2014). Not by the sword alone: Soft power, mass media, and the production of state sovereignty. *International organization*, *68*(1), 111-141. https://doi.org/10.1017/s0020818313000350

Wolfsfeld, G. (2004). *Media and the Path to Peace*. Cambridge: Cambridge University Press.

Zappavigna, M. (2012). *Discourse of Twitter and Social Media: How We Use Language to Create Affiliation on the Web*. London: Bloomsbury. https://doi.org/10.5040/9781472541642

پژوهشنامه رسانه بین‌الملل/ سال دهم/ شماره دوم/ شماره پیاپی شانزدهم/ پاییز و زمستان ۱۴۰۴/ ۱۴۶-۱۰۷

بازنمایی تقابل ایران و آمریکا در کارتون‌های سیاسی منتخب با محوریت ترامپ: تحلیلی نشانه‌شناختی

فاطمه عظیمی‌فرد [۱]

چکیده

کارتون‌های سیاسی به دلیل توانایی در انتقال مفاهیم پیچیده سیاسی به کمک طنز، هجو و نمادهای بصری، رسانه‌ای مؤثر و تأثیرگذار برای بازنمایی ایدئولوژی‌ها به شمار می‌روند. کارتون، زبانی است که در سراسر جهان فهمیده می‌شود و ابزاری قدرتمند برای نقد قدرت در شرایطی است که زبان رسمی و دیپلماتیک ناتوان از بیان حقیقت است. پژوهش حاضر باهدف بررسی معانی پنهان کارتون‌ها، به تحلیل نشانه‌شناختی هشت کارتون منتخب سیاسی خارجی، با سوژه اصلی دونالد ترامپ و تمرکز بر جنگ اخیر ایران و آمریکا پرداخته است که در سال ۲۰۲۶ تولید و منتشر شده‌اند. روش پژوهش کیفی و مبتنی بر چهارچوب نشانه‌شناسی رولان بارت و نظریه بازنمایی استوارت هال همراه با تحلیل زبانی است که ازطریق بررسی نشانه‌ها، معانی اولیه و ضمنی و عناصر زبانی، چگونگی بازنمایی تقابل ایران و آمریکا را بررسی می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که کارتون‌ها با بهره‌گیری از طنز سیاسی، سیاست‌های قدرت‌طلبانه ترامپ را به چالش می‌کشند و نشان از ناکامی وی در تقابل با ایران، به‌ویژه در خصوص تنگه هرمز دارند. تمامی کارتون‌های بررسی‌شده، به شکل مستقیم یا غیرمستقیم، شکست و ناکامی ترامپ را در مواجهه با ایران بازنمایی کرده‌اند. همچنین، صلح در کارتون‌های بررسی‌شده تنها لفاظی و نه اقدام عملی تصویر شده است. کارتون‌ها نشان دادند که در سیاست امروز آمریکا حقیقت عینی اهمیت خود را از دست داده و جای خود را به روایت‌سازی ساختگی داده است.

کلیدواژه‌ها: ایران و آمریکا، تحلیل‌زبانی، دونالد ترامپ، رولان بارت، کارتون سیاسی، نشانه‌شناسی.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۱/۲۸ تاریخ پذیرش:۱۴۰۵/۰۳/۲۲

Doi: 10.22034/imrl.2026.589215.1380

۱. مدرس مدعو، گروه آموزشی زبان انگلیسی، دانشکده علوم انسانی، مؤسسه آموزش عالی ارشاد دماوند، تهران، ایران. f.azimifard@e-damavandihe.ac.ir

مقدمه

رسانه‌ها در جامعه نقش مهمی در آگاهی‌بخشی و شکل‌دهی به درک افراد از رویدادها و مسائل مختلف دارند. هرچه افراد از اطلاعات بیشتری برخوردار باشند، توانایی آن‌ها در شکل‌دهی دیدگاه‌ها و قضاوت‌های دقیق‌تر دربارهٔ مسائل گوناگون افزایش می‌یابد. مردم برای آگاهی از آنچه در پیرامون‌شان و حتی در سطح جهانی رخ می‌دهد به منابع اطلاع‌رسانی وابسته‌اند. این اطلاعات ازطریق کانال‌های متنوعی در اختیار مخاطبان قرار می‌گیرد؛ ازجمله رسانه‌های الکترونیکی سنتی مانند تلویزیون و رادیو، رسانه‌های چاپی نظیر روزنامه‌ها، نشریات و مجلات، و همچنین رسانه‌های برخط مانند روزنامه‌های اینترنتی، شبکه‌های اجتماعی و وبلاگ‌ها.

کارتون‌های سیاسی منبعی برای انتقال اطلاعات، واقعیت‌های پنهان یا حتی حقیقت به‌شمار می‌آیند. آن‌ها پیام را به‌صورت یک کلیت بازنمایی می‌کنند؛ کلیتی که در یک تصویر یا کارتون واحد، بیش‌از یک معنا را در خود جای‌داده است. هر تصویر یا کارتونی که «نشانه» نامیده می‌شود، سرشار از معناست و در پس خود اهداف پنهان و ایدئولوژی‌هایی را نهفته دارد. افزون بر این، نقش آن‌ها در شبکه‌های اجتماعی پویا، فعال و سریع است. به‌محض تولید هرگونه اطلاعات یا خبر در رسانه‌ها و تنها در عرض چند ثانیه، کارتون‌هایی مرتبط تولید و در شبکه‌های اجتماعی – که سریع‌ترین ابزار ارتباط و انتشار اطلاعات در عصر حاضر به شمار می‌آیند – به اشتراک گذاشته می‌شوند (عباسی و همکاران، ۲۰۲۲: ۱۶).

کارتون سیاسی به‌عنوان یکی از مؤثرترین اشکال بیان بصری در دنیای معاصر، نقشی فراتر از سرگرمی ایفا می‌کند و به زبانی جهانی برای نقد قدرت و بازنمایی واقعیت‌های پیچیده سیاسی تبدیل شده است. در شرایطی که زبان رسمی و دیپلماتیک اغلب از بیان صریح تنش‌ها و تضادها ناتوان است، کارتون‌ها با بهره‌گیری از طنز، استعاره و نماد، لایه‌های پنهان ایدئولوژی را آشکار می‌سازند. پژوهش حاضر با تمرکز بر بازنمایی تقابل ایران و آمریکا در کارتون‌های سیاسی به‌ویژه شخصیت دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، تلاش دارد معانی پنهان کارتون‌ها را شناسایی کند. هدف از این مقاله آن است که با واکاوی نشانه‌های صریح، ضمنی و اسطوره‌ای در کارتون‌های سیاسی، لایه‌های ایدئولوژیک و پیام‌های پنهان بازنمایی تنش‌های ایران و آمریکا را مشخص شود.

پیشینه پژوهش

پژوهش‌های متعددی در حوزه کارتون‌های سیاسی در داخل و خارج از کشور منتشر شده است. اما تاکنون کارتون‌هایی با موضوع جنگ اخیر ایران و امریکا منتشر نشده است. در اینجا به چند نمونه از کارهای پیشین اشاره می‌شود.

حاجی‌محمدی و راودراد (۱۳۹۳) در مقاله «فرهنگ مردم‌پسند و سیاست بین‌المللی (تحلیل بصری برنامهٔ هسته‌ای ایران در کارتون‌های سیاسی آمریکا از منظر مطالعات فرهنگی)» نشان دادند که فضای گفتمانی حاکم در این کارتون‌ها، به نحو مؤثری منعکس‌کننده خط‌مشی شرق‌شناسی تعریف‌شده در فرهنگ عامه‌پسند و گفتمان حاکم در غرب و به‌ویژه آمریکاست. امنیت به توجیه اساسی برای تبدیل هراس و ترس از دیگری به نام ایران و اسلام و هراس صورت‌بندی شده در این روایت عامه‌پسند سیاسی، در مفهومی برجسته شده از خطر نهفته انعکاس یافته است. بدین معنی که ایران به‌عنوان یک کشور اسلامی و انرژی هسته‌ای آن، خطر و تهدیدی برای امنیت آمریکا و غیرقابل اعتماد است و باید الان سیاست مداخله‌جویانه را به‌کار گرفت.

انصاریان و داوری اردکانی (۱۴۰۱) در مقاله‌ای باعنوان «استعاره و آمیختگی مفهومی در تحلیل انتقادی گفتمان کارتون‌های سیاسی ایران» در چهارچوبی تلفیقی از نظریهٔ استعارهٔ مفهومی (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰)، نظریهٔ استعاره‌های چندوجهی (فورسویل، ۱۹۹۴، ۱۹۹۶، ۲۰۰۹) و نظریهٔ آمیختگی مفهومی (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲) به تحلیل انتقادی نمونه‌ای از کارتون‌های سیاسی منتشرشده در پایگاه خبری فارس پرداخته‌اند. نتایج پژوهش حاکی از آن است که تجلی استعارهٔ «برجام بیمار است» که برگرفته از سخنرانی حسن روحانی است، موجب شکل‌گیری تناظرهای مفهومی متعددی بین دو فضای مفهومی «عمل جراحی» و «توافق برجام» در کارتون می‌شود و کارکرد استدلالی این استعاره به‌خوبی تصمیم ایران برای کاهش تعهدات برجامی را موجه می‌سازد.

فرخی و عظیمی‌فرد (۱۴۰۳) در مقاله «استعاره‌ای تصویری در کارتون‌های سیاسی با موضوع جنگ در غزه» با هدف شناسایی استعاره‌های تصویری به‌کاررفته در کارتون‌های مربوط به جنگ غزه، تعدادی از کارتون‌های منتخب منتشرشده در رسانه‌های غربی و شرقی را بررسی کردند. نتایج این مقاله نشان داد که خالقان کارتون‌های سیاسی بر بی‌تفاوتی آمریکا و جامعهٔ جهانی درباره فجایع غزه تأکید داشته‌اند. «حامیان جنایت سکوت می‌کنند»، «جنگ بن‌بست است»، «جنگ ویرانی است»، «سازمان ملل ناتوان است»، «آمریکا حامی اسرائیل است»، «حماس/

مقاومت ایستاده است»، «نتانیاهو کودک‌کش است» یا «آمریکا کور است» مهم‌ترین استعاره‌هایی بوده‌اند که در کارتون‌های بررسی‌شده به‌کار رفته بودند.

عباسی و همکاران (۲۰۲۲) در مقاله «تحلیل نشانه‌شناختی کارتون‌های سیاسی در طول جنگ روسیه و اوکراین» با بهره‌گیری از الگوی نشانه‌شناسی رولان بارت، به واکاوی ۱۰ نمونه از کارتون‌های سیاسی منتخب از «آژانس محتوای تریبون» پرداختند. هدف این پژوهش، بررسی معانی صریح و ضمنی تصاویر در بازنمایی جنگ بوده است. یافته‌های این مطالعه نشان می‌دهد که کارتون‌های بررسی‌شده عمدتاً با استفاده‌از رویکردهای طنز و هجو، سیاست‌های تهاجمی، قدرت‌طلبی و خودمحوری روسیه را به چالش کشیده‌اند.

متروه[1] (۲۰۲۶) در مقاله «کارتون سیاسی به‌عنوان ابزاری برای احقاق و دفاع: تحلیل نشانه‌شناختی کارتون سرمقاله‌ای «کارتون برای صلح» دربارهٔ جنگ غزه (۲۰۲۳–۲۰۲۵)» با رویکردی کیفی و با بهره‌گیری از تحلیل محتوا و الگوی نشانه‌شناسی بارت، به بررسی پنج کارتون سیاسی منتشرشده در وبگاه کارتون برای صلح[2] پرداخته است. این پژوهش کارتون‌های سیاسی را به‌عنوان رسانه‌ای برای بازنمایی مقاومت و شکل‌دهی به حافظهٔ جمعی در بستر جنگ غزه تحلیل می‌کند. نتایج نشان می‌دهد که این کارتون‌ها با استفاده از نمادها و دلالت‌های تصویری، فراتر از بازنمایی ساده رویدادها عمل کرده و به ابزاری برای بیان اعتراض، برانگیختن احساسات مخاطبان و انتقال پیام‌های سیاسی و اجتماعی تبدیل می‌شوند. همچنین مطالعه بر نقش مؤثر کارتون‌ها در انتقال گفتمان مقاومت و اهمیت بررسی کنشگری تصویری در مناطق درگیر منازعه تأکید می‌کند.

کارتون سیاسی از موضوع‌های موردتوجه پژوهشگران بوده و همان‌طور که در پیشینه نمونه‌هایی ذکر شد، عمدتاً به کمک نشانه‌شناسی به‌مثابه روش یا ابزار، کارتون‌ها بررسی شده‌اند. مقالهٔ حاضر نیز از روش نشانه‌شناسی به همراه نظریهٔ بازنمایی استفاده کرده است؛ اما وجه تمایز، موضوعی است که برای پژوهش انتخاب شده، کارتون‌ها ترامپ با موضوع جنگ ایران که تاکنون به آن پرداخته نشده است.

1. Metrouh
2. Cartooning for Peace

مبانی نظری

در این پژوهش، تحلیل کارتون‌های سیاسی بر پایهٔ دو چهارچوب مکمل سامان‌یافته است: نشانه‌شناسی تصویر از منظر بارت[1] و نظریهٔ بازنمایی[2]. انتخاب این دو رویکرد از آن روست که کارتون سیاسی، هم‌زمان واجد ساختار نشانه‌ای و سازوکار بازنمایی است؛ یعنی از یک‌سو ازطریق ترکیب عناصر دیداری، معنا تولید می‌کند و ازسوی‌دیگر، تصویری خاص از کنشگران، مناسبات و تقابل‌های سیاسی می‌سازد. در این معنا، کارتون سیاسی صرفاً بازتاب واقعیت نیست، بلکه در فرایند دلالت‌سازی، واقعیت را به شیوه‌ای خاص صورت‌بندی و معناگذاری می‌کند.

نشانه‌شناسی تصویر از منظر بارت

از منظر رولان بارت، تصویر واجد سطوح مختلف معناست و نباید آن را به سطح معنای آشکار و مستقیم فروکاست. بارت در تحلیل خود از تصویر، میان‌لایه‌های دلالت صریح و ضمنی تمایز می‌گذارد و نشان می‌دهد که تصاویر، علاوه بر معنای ارجاعی، حامل دلالت‌های فرهنگی، ایدئولوژیک و اسطوره‌ای نیز هستند (بارت[3]، ۱۹۷۷). در نگاه بارت، تصویر نه‌تنها آنچه را نشان می‌دهد منتقل می‌کند، بلکه ازطریق انتخاب، ترکیب، برجسته‌سازی و حذف، خوانشی خاص از واقعیت را پیشنهاد می‌کند. به همین دلیل، کارتون سیاسی به‌مثابه یک متن دیداری، عرصه‌ای مناسب برای بررسی رمزگان فرهنگی و ایدئولوژیک است؛ زیرا در آن، نشانه‌های بصری مانند اندازه، رنگ، حالت چهره، ژست بدن، نمادهای ملی و روابط مکانی، در کنار یکدیگر شبکه‌ای از معنا را شکل می‌دهند. بارت همچنین در اسطوره نشان می‌دهد که چگونه صورت‌های ظاهراً طبیعی بازنمایی، در سطحی عمیق‌تر به ساخت «اسطوره» و طبیعی‌سازی معناهای اجتماعی و فرهنگی منتهی می‌شوند (بارت، ۱۹۷۲)؛ بنابراین، در این پژوهش، تحلیل نشانه‌شناختی کارتون‌ها باتکیه‌بر این فرض انجام می‌شود که لایه‌های دیداری، معنای سیاسی را نه به‌صورت خنثی، بلکه از خلال رمزگان فرهنگی تولید می‌کنند.

دلالت صریح و ضمنی در نظر اکثر نشانه‌شناسان متضمن به‌کارگیری رمزگان و تفسیر آن است. نشانه‌شناسان اجتماعی به تنوع تفسیرها و اهمیت عوامل فرهنگی – اجتماعی و تاریخی تأکید دارند (خالق‌پناه و شریفی‌ساعی، ۱۳۹۰: ۸۱).

---

1. Barthes’s semiotic analysis of images
2. Representation Theory
3. Barthes

به‌طورکلی منظور از دلالت‌های صریح یا مرتبه اول، رجوع به تحلیل همنشینی است درحالی‌که در دلالت‌های ضمنی یا مرتبه دوم، به تحلیل جانشینی رجوع می‌شود و منظور از آن فهم تقابل‌های معنایی و دلالت‌های پنهان است؛ بنابراین، در تحلیل متون با دو دسته از معانی روبه‌رو هستیم: معانی آشکار و معانی پنهان. دلالت صریح در تصاویر همان دریافتی است که همهٔ افراد در برخورد با آن اثر در ذهنشان نقش می‌بندد. دلالت ضمنی بیشتر بر جنبه‌های فرهنگی، اجتماعی و تاریخی یک مدلول تکیه دارد. ازاین‌رو نشانه‌های ماهیتی چندمعنایی دارند و در معرض تفسیر و تعبیرهای متعددی قرار دارند (ضیمران، ۱۳۸۲: ۱۲۰).

دلالت مرتبهٔ سوم که به‌عنوان اسطوره شناخته می‌شود، به قلمرو مفروضات فرهنگی عمیقاً ریشه‌دار و جهان‌بینی‌های اجتماعی می‌پردازد که اغلب به‌عنوان «بافت هنجاری» جامعه تلقی می‌شوند. در این بافتار، بارت بررسی می‌کند که چگونه اسطوره‌های فرهنگی همچون ابزارهایی قدرتمند عمل می‌کنند که معانی تاریخی یا فرهنگی را به مفاهیمی ظاهراً طبیعی (طبیعی‌انگاشته‌شده) تبدیل کرده و ازاین‌طریق، تأثیر چشمگیری بر ادراکاتِ اجتماعی و آگاهی جمعی می‌گذارند. بارت معتقد است که این روایت‌های فرهنگی، ازطریق فرایند «اسطوره‌سازی»، نه‌تنها درک ما از واقعیت را شکل می‌دهند، بلکه ساختارهای قدرت موجود و سلسله‌مراتب اجتماعی را نیز تقویت می‌کنند. بارت با تحلیل چگونگی ساخت و اشاعهٔ اسطوره‌ها در جامعه، سازوکارهای نهفته‌ای را آشکار می‌سازد که ایدئولوژی‌های مسلط ازطریق آن‌ها تداوم‌یافته و عادی‌سازی می‌شوند؛ بدین ترتیب، او بر تعامل پیچیدهٔ میان زبان، فرهنگ و قدرت در شکل‌دهی به اندیشه و رفتار انسانی تأکید می‌ورزد. بارت (۱۹۷۵) ازطریق اسطوره نشان داد که چگونه اشیاء و کنش‌های فرهنگی ظاهراً پیش‌پاافتاده (مانند کشتی، فیلم‌ها، عکس‌ها، خودروها، غذا) می‌توانند به جایگاه اسطوره ارتقا یابند و از این طریق، پویایی‌های قدرت موجود را تقویت کنند. اسطوره با ارائه این عناصر به‌مثابه اموری طبیعی و فراتاریخی، آن بسترهای تاریخی و فرهنگیِ نهفته در آن‌ها را پنهان می‌سازد و باعث می‌شود که آن‌ها فراتر از هرگونه چالش یا تغییری به نظر برسند (ریابکو و ویلیامز[1]، ۲۰۲۴).

بارت که اسطوره‌ها را همان ایدئولوژی‌های غالب زمانه معرفی کرده است، با استفاده از الگوی یلمزلف[2]، استدلال می‌کند که دلالت مستقیم و دلالت ضمنی ترکیب می‌شوند تا

1. Riabko& Williams
2. Hjelmslev

ایدئولوژی‌ای را به وجود آورند که به‌عنوان عضو سوم سلسله مراتب دلالت عمل می‌کند. «در سومین مرتبه دلالتی (اسطوره‌ای یا ایدئولوژیک)، نشانه‌ها بازتابی از اصلی‌ترین مفاهیم متغیر فرهنگی هستند که حامی یک دیدگاهِ جهان‌شمول خاص مانند پدرسالاری، زن‌سالاری، آزادی، فردگرایی، عین‌گرایی، نژادپرستی و غیره، هستند» (چندلر[1]، ۱۳۸۶: ۲۱۵).

در مجموع، واکاوی بارت از مفهوم اسطوره در چهارچوب نشانه‌شناسی، بر نقش دوگانهٔ آن در بازتولید پویایی‌های قدرت تأکید دارد. اسطوره از یک‌سو ساختارهای قدرت موجود را با طبیعی و اجتناب‌ناپذیر جلوه‌دادن آن‌ها، عادی‌سازی می‌کند؛ و ازسوی‌دیگر، ازطریق به حاشیه راندن دیدگاه‌های بدیل، مخالفت و مقاومت را خنثی می‌سازد.

در جدول زیر مراتب دلالت به‌اختصار نشان‌داده‌شده است:

جدول ۱. مراتب دلالت

سطح دلالت صریح (اول)	سطح دلالت ضمنی (دوم)	سطح اسطوره‌ای (سوم)
بدیهی‌ترین سطح معنای تحت‌اللفظی	سطح فرهنگی معنای القاشده یا استنباطی	سطح ایدئولوژیک جهان‌بینی تقویت‌شده توسط مراتب دیگر

(ریابکو ویلیامز، ۲۰۲۴)

نظریهٔ بازنمایی

«بازنمایی فرایندی است که ازطریق آن، معنا در فرهنگ تولید و مبادله می‌شود؛ بنابراین، تصویر یا متن رسانه‌ای صرفاً بازتاب واقعیت نیست، بلکه در ساختن معنا درباره آن مشارکت دارد» (هال[2]، ۱۹۹۷). نظریهٔ بازنمایی استوارت هال امکان می‌دهد تا کارتون سیاسی نه‌فقط به‌عنوان مجموعه‌ای از نشانه‌ها، بلکه به‌عنوان سازوکار تولید معنا در بستر گفتمانی بررسی شود. از دید هال، بازنمایی فرایندی است که ازطریق زبان و نظام‌های دلالتی، معنا را تولید می‌کند؛ معنا امری آماده و از پیش موجود نیست، بلکه در مناسبات فرهنگی و اجتماعی ساخته می‌شود. براین‌اساس، تصاویر رسانه‌ای بازتاب سادهٔ جهان نیستند، بلکه در ساختن جهان معنادار مشارکت دارند. هال تأکید می‌کند که بازنمایی همواره باقدرت، ایدئولوژی و موقعیت اجتماعی پیوند دارد و ازطریق آن، برخی معناها برجسته و برخی دیگر حاشیه‌نشین می‌شوند (همان). در نتیجه، کارتون سیاسی

1. Chandler
2. Hall

می‌تواند محل تولید و تثبیت یا حتی چالش‌برانگیزی برای تصویرهای قالبی از بازیگران سیاسی باشد. استفاده از نظریه بازنمایی کمک می‌کند تا نشان داده شود که کارتون‌ها چگونه از خلال برساخت چهره‌ها، نمادها و مناسبات تقابلی، تصویری خاص ارائه می‌دهند.

ترکیب این دو رویکرد امکان تحلیل چندلایهٔ کارتون‌های سیاسی را فراهم می‌سازد. نشانه‌شناسی بارت در سطح توصیف و تفسیر نشانه‌ها و لایه‌های معنایی به‌کار می‌آید، و نظریهٔ بازنمایی هال در سطح تبیین نحوهٔ شکل‌گیری معنا و نسبت آن با گفتمان و قدرت. به بیان دیگر، بارت به ما کمک می‌کند تا «چگونه معنا ساخته می‌شود» را در سطح تصویر بخوانیم، و هال نشان می‌دهد این معناها چگونه در چهارچوب‌های فرهنگی و سیاسی تثبیت یا بازتولید می‌شوند.

روش پژوهش

این پژوهش ازنظر هدف، کاربردی و ازنظر رویکرد، کیفی است و بااستفاده‌از روش تحلیل نشانه‌شناختی انجام شده است. جامعه مورد بررسی شامل کارتون‌های سیاسی مرتبط با تقابل ایران و آمریکا بود که از میان کارتون‌های منتشرشده در وبگاه «کارتون برای صلح[1]»، برخی روزنامه‌ها و فضای مجازی انتخاب شدند. معیار اصلی انتخاب، ارتباط مستقیم تصویر با تقابل ایران و آمریکا، حضور شخصیت دونالد ترامپ به‌عنوان کنشگر مرکزی یا محوری، و قابلیت تحلیل نشانه‌شناختی در سطح تصویر بود. درنهایت، هشت کارتون که بیشترین انطباق را با اهداف پژوهش داشتند، برای تحلیل برگزیده شدند. از هر کارتونیست یک اثر انتخاب شده، به جز کمال شرف که به‌دلیل کثرت تولیداتش، دو اثر از وی بررسی شده است.

وبگاه کارتون برای صلح[2] متعلق به شبکهٔ بین‌المللی کارتونیست‌های مطبوعاتی است که در سال ۲۰۰۶ به ابتکار کوفی عنان، دبیرکل سابق سازمان ملل، و پلانتو[3]، (نام مستعار ژان پلانترو[4]) کارتونیست برجستهٔ فرانسوی شکل گرفت. مأموریت این سازمان ترویج احترام به فرهنگ‌ها و آزادی‌ها و استفاده از کارتون به‌عنوان ابزاری برای آگاهی‌بخشی دربارهٔ مسائل مهم اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است.

1. Cartooning for Peace
2. https://www.cartooningforpeace.org/
3. Plantu
4. Jean Plantureux

در این پژوهش، برای تحلیل نشانه‌شناختی داده‌های بصری، از الگوی سه‌سطحی رولان بارت به‌عنوان ابزار روش‌شناختی استفاده شده است. این الگو فرایند معناسازی را در سه‌لایه عملیاتی می‌کند:

معنای صریح[1] یا دلالت اولیه

معنای صریح، آن‌گونه که بارت (۱۹۵۷) معرفی کرده است، نشان‌دهندهٔ لایهٔ بنیادی دلالت در فرایند ارتباط است. تمرکز این سطح از معنا، صرفاً بر آن چیزی است که مستقیماً قابل‌مشاهده بوده یا به‌طور صریح نشانه آن را منتقل می‌کند. این سطح شامل شناسایی پایه‌ای اشیاء، افراد یا کنش‌هایی است که در تصویر به‌نمایش‌درآمده یا در متن توصیف شده‌اند؛ بدون آنکه پیام‌های ضمنی نهفته در آن‌ها مدنظر قرار گیرد. ازاین‌رو، نظام دلالت صریح، نقش زیربنایی برای سطوح بالاتر دلالت؛ یعنی دلالت ضمنی و اسطوره دارد. در مقام عمل، شناسایی معنای صریح نشانه، مستلزم تشخیص آشکارترین ویژگی‌ها یا مشخصات آن و فهم بی‌واسطهٔ آن‌هاست. این امر ممکن است شامل تفسیر عناصر بصری همچون رنگ‌ها، اشکال و اشیاء، یا درک معانی تحت‌اللفظی واژگان یا عبارات باشد، بدون آنکه نمادگرایی یا دلالت‌های ثانویه از آن‌ها استنباط شود (ریابکو و ویلیامز، ۲۰۲۴).

معنای ضمنی یا دلالت ثانویه

معنای ضمنی یا دلالت ثانویه، آن‌گونه که بارت (۱۹۵۷) توصیف کرده است، به اهمیت و معنای فرهنگی نهفته در پس عناصر تحت‌اللفظی (صریح) تصویر یا متن می‌پردازد. در هستهٔ مرکزی مرتبهٔ دلالت ضمنی، تفسیرهای اجتماعی و شخصی قرار دارند؛ یعنی همان معانی‌ای که افراد به نمادها یا تجربه‌ها نسبت می‌دهند؛ بنابراین، درحالی‌که دلالت‌های ضمنی فرهنگی بر معانی خاص مرتبط با نمادها یا آیین‌ها در یک فرهنگ مشخص تمرکز دارند، آرمان‌های اجتماعی شامل معیارها یا انتظارات گسترده‌تر جامعه دربارهٔ ویژگی‌ها، رفتارها یا پیامدهای مطلوب می‌شوند (ریابکو و ویلیامز، ۲۰۲۴).

معنای اسطوره‌ای یا دلالت مرتبهٔ سوم

اسطوره، مفهوم مهم دیگری در نشانه‌شناسی است. لوی – استروس[2] در بررسی ساختاری اسطوره، نخست آن را از نظر «هم‌زمانی» به‌عنوان کلی واحد در یک زمان معین به عناصر

1. Denotative meaning
2. Lévi-Strauss

سازنده‌اش تجزیه می‌کند، سپس عناصر و حلقه‌های گسسته از هم را به‌صورت درزمانی در ارتباط با هم مرحله‌به‌مرحله و باتوجه‌به نقشی که در کل دارند، مطالعه می‌کند (شریفی‌ساعی، ۱۴۰۵).

برای شناسایی معنای اولیه به این سؤال پاسخ داده شده است که معنای مستقیم یا صریح منتقل‌شده توسط عناصر بصری در کارتون‌ها چیست؟ برای شناسایی معنای ضمنی تلاش شده است به این سؤالات پاسخ داده شود که عناصر بصری موجود در تصویر، القاکنندهٔ چه معانی یا تداعی‌های فرهنگی‌ای هستند؟ در سطح اسطوره نیز به این سؤالات پاسخ داده شده است: عناصر بصری چگونه پیام‌هایی را منتقل می‌کنند که بازتاب‌دهندهٔ ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی مسلط هستند؟ در بازنمایی این نمادها، چه پویایی‌های قدرت یا سلسله‌مراتب اجتماعی‌ای به‌طور ضمنی نهفته است؟

نوشته‌های کارتون‌ها در لایهٔ زبانی نیز بررسی شده است. بررسی مواردی چون:

بازی زبانی / بازی با واژه‌ها[1]**:** استفادهٔ خلاقانه از واژه‌ها و ساختار زبان برای ایجاد شوخی، طنز، زیبایی ادبی یا معنای چندلایه.

چندمعنایی[2]**:** حالتی که یک واژه واحد چند معنای مرتبط اما متفاوت دارد.

استعاره‌ها[3]**:** بیان یک مفهوم با استفاده از مفهوم یا تصویر دیگری برای ایجاد شباهت یا انتقال معنای عمیق‌تر.

آمیختگی زبانی[4]**:** استفاده هم‌زمان از عناصر دو یا چند زبان در یک جمله یا گفتار واحد.

جناس یا ایهام لفظی[5]**:** نوعی بازی زبانی که بر شباهت تلفظ یا شکل واژه‌ها تکیه دارد تا معنای طنزآمیز یا دوگانه ایجاد کند.

ابهام[6]**:** حالتی که یک واژه، عبارت یا جمله می‌تواند بیش‌از یک تفسیر یا معنا داشته باشد.

در جدول بعد اطلاعات کارتون‌ها آمده است:

1. worldplay
2. Polysemy
3. Metaphors
4. Code-mixing
5. Puns
6. Ambiguity

جدول ۲. جامعهٔ آماری پژوهش حاضر

ردیف	نام و ملیت کارتونیست	محل نشر	زمان انتشار
۱	کاک[1] (فرانسوی)	وبگاه کارتون برای صلح	۱۸ ژوئن ۲۰۲۶ ۱۸ خرداد ۱۴۰۵
۲	هرمان[2] (سوئیسی)	وبگاه کارتون برای صلح	۱۸ ژوئن ۲۰۲۶ ۱۸ خرداد ۱۴۰۵
۳	ردهو[3] (فرانسوی)	وبگاه کارتون برای صلح	۱۸ ژوئن ۲۰۲۶ ۱۸ خرداد ۱۴۰۵
۴	عماد حجاج[4] (اردنی)	وبگاه کارتون برای صلح	۱۸ ژوئن ۲۰۲۶ ۱۸ خرداد ۱۴۰۵
۵	پاتریک شاپات[5] (سوئیسی)	بوستون گلوب	۲۶ آوریل ۲۰۲۶ ۶ اردیبهشت ۱۴۰۵
۶	بیل برمهال[6] (امریکایی)	نیویورک دیلی‌نیوز	۳ مارس ۲۰۲۶ ۱۲ اسفند ۱۴۰۴
۷	کمال شرف[7] (یمنی)	کانال بله[8] (کاریکاتور کمال شرف)	۲۸ اردیبهشت ۱۴۰۵ ۱۸ می ۲۰۲۶
۸	کمال شرف (یمنی)	کانال بله (کاریکاتور کمال شرف)	۲۸ اردیبهشت ۱۴۰۵ ۱۸ می ۲۰۲۶

تحلیل داده‌ها

در ادامه کارتون‌ها به تفکیک تحلیل شده‌اند.

1. Kak
2. Herrmann
3. Rodho
4. Emmad Hajjaj
5. Patrik Chappate
6. Bill Bramhall
7. Kamal Sharaf
8. https://web.bale.ai/chat?uid=5643513290

تصویر ۱. کارتون شماره یک، اثر کاک، کارتونیست فرانسوی



(منتشرشده در وبگاه کارتون برای صلح، ۱۸ ژوئن ۲۰۲۶)

۱. دلالت صریح (لایهٔ اول)

دونالد ترامپ با کت‌وشلوار و کراوات قرمز (کراواتی که آن‌قدر بلند و کشیده شده که به زمین رسیده است) قدی کوتاه در مقابل دیواری ایستاده است. صورت ترامپ نارنجی است و عارضه پوستی روی صورت و گردن و دستانش دیده می‌شود. روی دیوار، دو هدف دیده می‌شود؛ یکی در بالا سمت چپ که روی آن نوشته شده «جنگ با ایران[1]» و دیگری در پایین سمت راست که ترامپ روی آن دارتی (با طرح پرچم آمریکا) پرتاب کرده که دقیقاً به مرکز خورده است. ترامپ لبخندی حاکی از رضایت دارد و در حال مرتب‌کردن کت خود است. در کنار او یک قوطی رنگ قرمز و قلم‌مو دیده می‌شود که نشان می‌دهد او خودش هدف پایینی را روی دیوار نقاشی کرده است. دست راستش رنگی است و از هدف دوم نیز رنگ قرمز سرازیر شده است. گوش راست ترامپ پانسمان دارد و یادآور سوءقصد به وی است. در نمایش کفش‌ها نیز اغراق شده و بزرگ‌تر از حد طبیعی است. نمایی از پرچم نیز در کف اتاق دیده می‌شود.

۲. دلالت ضمنی (لایهٔ دوم)

خودفریبی و جعل موفقیت، مهم‌ترین دلالت ضمنی این کارتون است. مهم‌ترین نماد در اینجا «نقاشی‌کردن هدف» توسط خود ترامپ است. او به‌جای اینکه دارت را به سمت

1. WAR ON IRAN

هدف واقعی (جنگ با ایران) پرتاب کند، هدفی را «برای خودش» ترسیم کرده که زدن مرکز آن ساده باشد. این نماد تزویر سیاسی است؛ یعنی ایجاد بحران‌های ساختگی برای اینکه سیاست‌مدار بتواند پیروزی خود را در آن بحران «نمایش» دهد. کراوات خیلی بلند و کفش‌های بزرگ برای تمسخر اغراق در شخصیت ترامپ است؛ یعنی او را کسی نشان می‌دهد که ظاهرش، خودشیفتگی‌اش و میلش به نمایش قدرت، از حد طبیعی گذشته است. قرارگرفتن کراوات تا روی زمین می‌تواند کنایه‌ای باشد به اینکه این ظاهر پرزرق‌وبرق آخرش به زمین می‌رسد؛ یعنی از اوج ادعا تا سطح واقعیت پایین می‌آید. روی سرآستین ترامپ نماد دلار ($) دیده می‌شود که نشان‌دهندهٔ پیوند منافع اقتصادی با سیاست‌های جنگ‌طلبانه یا نمایش‌های دیپلماتیک اوست. رنگ قرمز هدف‌ها با رنگ کراوات و قوطی رنگ ترامپ یکپارچه شده است که نشان می‌دهد او «طراح اصلی» این بازی سیاسی است. دست‌های رنگی که می‌تواند نشان از آلوده بودن به خون باشد و خونی که از هدف دوم می‌چکد، نشان از قربانیان جنگ دارد.

۳. معنای اسطوره‌ای (لایهٔ سوم)

این کارتون اسطورهٔ رایج سیاست‌مدار قدرتمندی را نقد می‌کند که «واقعیت» را نه آن‌طور که هست، بلکه آن‌طور که برای اقناع مخاطبش نیاز دارد، بازسازی می‌کند؛ یعنی «واقعیت» دیگر امری بیرونی نیست، بلکه یک «برساخت» کاملاً تحت کنترل سیاست‌مدار است؛ بنابراین، در اینجا اسطورهٔ «مهندسی واقعیت» بازنمایی شده است.

ازسوی‌دیگر، اسطوره‌ای که در اینجا نقد می‌شود، تبدیل‌شدن «جنگ» به بازی دارت (سرگرمی شخصی) است. با تبدیل مفهوم هولناک «جنگ با ایران» به هدفی نقاشی شده روی دیوار دفتر بیضی، اسطورهٔ «بی‌خطر بودن سیاست‌بازی‌های قدرت‌های بزرگ برای خودشان» بازتولید می‌شود و جنگ عادی‌سازی می‌شود. خون قربانیان نیز عادی شده است.

این کارتون اسطورهٔ «سیاست به‌مثابه نمایش کنترل‌شده» را نقد می‌کند؛ اسطوره‌ای که در آن قدرت سیاسی به‌جای مواجهه با واقعیت، آن را مطابق میل خود بازسازی و صحنه‌آرایی می‌کند. ترامپ در این تصویر نه یک کنشگر سیاسی واقع‌گرا، بلکه کارگردان و مجری نمایش قدرت است؛ کسی که با نقاشی‌کردن هدف، واقعیت جنگ را از امری پیچیده، خونبار و انسانی به یک بازی ساده و قابل‌برد فرومی‌کاهد. از این

منظر، کارتون نشان می‌دهد که در منطق اسطوره‌ای قدرت، خشونت نه به‌عنوان فاجعه‌ای اخلاقی، بلکه به‌عنوان ابزار تولید تصویر موفقیت بازنمایی می‌شود؛ بنابراین، جنگ علیه ایران در سطح اسطوره‌ای به‌صورت امری عادی، قابل‌مدیریت و حتی سرگرم‌کننده ظاهر می‌شود؛ درحالی‌که همین بازنمایی، در واقعیت، حامل پیامدهای انسانی و سیاسی سنگین است.

تحلیل سطح زبان

در اینجا کارتون متن «جنگ با ایران» ایجاز و صراحت دارد. متن بسیار کوتاه و صریح است. این ایجاز به معنای «حکم» یا «عنوان طرحی» است که در ذهن ترامپ جریان دارد. درعین‌حال زبان در اینجا نقش «تثبیت‌کننده[1]» دارد؛ یعنی به مخاطب می‌گوید این هدف، صرفاً یک بازی نیست، بلکه موضوع آن «جنگ با ایران» است.

تحلیل براساس نظریهٔ بازنمایی

بر پایه نظریهٔ بازنمایی هال، این کارتون واقعیت سیاسی را نه به‌عنوان امری خنثی، بلکه به‌عنوان برساختی گفتمانی عرضه می‌کند. در این بازنمایی، دونالد ترامپ به‌مثابه سوژهٔ مرکزی قدرت تصویر می‌شود؛ سوژه‌ای که با اغراق‌های بصری مانند قدکوتاه، کراوات بسیار بلند، کفش‌های بزرگ و رنگ چهرهٔ غیرطبیعی، هم‌زمان مضحک و سلطه‌گر ساخته می‌شود. این ترکیب، او را در جایگاه سیاست‌مداری قرار می‌دهد که قدرت را نه از مسیر عقلانیت سیاسی، بلکه ازطریق نمایش، خودشیفتگی و صحنه‌آرایی اعمال می‌کند؛ بنابراین، ترامپ در این تصویر به‌مثابه «نمایندهٔ سیاست نمایشی» بازنمایی می‌شود.

در مقابل، ایران به‌عنوان ابژه‌ای برای بازی دارت ظاهر می‌گردد. این نحوهٔ بازنمایی، به تعبیر هال، نشان‌دهندهٔ نوعی مناسبات نابرابر قدرت در تولید معناست؛ زیرا یک طرف منازعه دارای عاملیت و صداست، اما طرف دیگر تنها به‌عنوان موضوع کنش قدرت دیده می‌شود. در نتیجه، کارتون شبکه‌ای از معانی ایدئولوژیک را می‌سازد که در آن جنگ، رقابت و خشونت به ابزار نمایش موفقیت سیاسی تبدیل می‌شوند.

---

1. Anchoring

تصویر۲. کارتون شمارهٔ ۲، اثر هرمان، کارتونیست سوئیسی



(منتشرشده در وبگاه کارتون برای صلح، ۱۸ ژوئن ۲۰۲۶)

۱. دلالت صریح (لایهٔ اول)

در این کارتون دونالد ترامپ در پشت میز معروف خود (میز رزولوت در دفتر بیضی کاخ سفید) نشسته است. در مقابل او، گروهی از خبرنگاران با میکروفون‌ها و دوربین‌هایشان حضور دارند. پرچم آمریکا در پس‌زمینه دیده می‌شود.

در عنوان بالای کارتون این عبارت نوشته شده است: «برای توقف جنگ در خاورمیانه توافق حاصل شده است». خبرنگاری می‌پرسد «چرا آن را شروع کردید؟» و ترامپ پاسخ می‌دهد: «هنوز باید درباره‌اش مذاکره کنیم.»

۲. دلالت ضمنی (لایهٔ دوم)

این کارتون بر تناقض در گفتار و عمل و «تضاد دیپلماتیک» تأکید دارد. ترامپ اعلام می‌کند که توافق صلح پیدا شده است (تیتر)، اما وقتی با پرسش منطقی خبرنگار دربارهٔ «علت شروع جنگ» روبرو می‌شود، پاسخ می‌دهد که این موضوع هنوز جای مذاکره دارد! این پاسخ به این معناست که «صلح» تنها لفاظی است و نه اقدام عملی. ترامپ در جایگاه مسلط (پشت میز) و خبرنگاران در جایگاه متقاضی حقیقت قرار دارند. پاسخ مبهم ترامپ، نشان‌دهندهٔ توسل به زبان برای فرار از مسئولیت است. نمادهای سیاسی در تصویر دیده می‌شود. میز و پرچم، نهاد ریاست‌جمهوری را تداعی می‌کنند؛ بنابراین، این «بی‌اعتباری صلح» را می‌توان به کل نهاد قدرت در آمریکا تعمیم داد.

۳. معنای اسطوره‌ای (لایهٔ سوم)

اسطوره‌ای که در اینجا بازسازی و نقد می‌شود، این است که در سیاست نوین، «صلح» محقق نمی‌شود، بلکه محصولی است که «اعلام» می‌شود. این تصویر، سیاست‌مداران را در حال «ساختن واقعیت با کلمات» نشان می‌دهد، نه حل‌وفصل بحران‌های واقعی. درواقع، اسطورهٔ صلح به‌عنوان ابزار تبلیغاتی نمایش داده شده است. کارتون این ایدئولوژی مسلط را بازنمایی می‌کند که جنگ‌ها به‌راحتی شروع می‌شوند؛ اما پایان‌دادن به آن‌ها فرایندی بی‌پایان و بی‌حاصل است که مدام به تعویق می‌افتد. این «به تعویق‌اندازی مسئولیت»، بخشی از بافت هنجاری دنیای سیاست شده است که کارتون آن را عادی‌سازی می‌کند و بی‌مسئولیتی را به سخره می‌گیرد.

درواقع، این کارتون اسطورهٔ «صلح به‌مثابه گفتار سیاسی» را به چالش می‌کشد؛ یعنی این تصور را که صرف اعلام صلح، به‌خودی‌خود به معنای تحقق آن است. قرارگرفتن ترامپ پشت میز رزولوت و در دفتر بیضی، همراه با پرچم آمریکا در پس‌زمینه، صلح را نه به‌عنوان نتیجه‌ای اخلاقی و انسانی، بلکه به‌صورت بخشی از سازوکار رسمی قدرت بازنمایی می‌کند. در همین چارچوب، پاسخ مبهم ترامپ به پرسش خبرنگار، نشان می‌دهد که منطق قدرت به‌جای پذیرش مسئولیت آغاز جنگ، آن را به تعویق می‌اندازد و در قالب مذاکرات بعدی بازتعریف می‌کند. ازاین‌رو، کارتون اسطورهٔ «بی‌مسئولیتی قدرت» را افشاء می‌کند؛ اسطوره‌ای که در آن سیاست‌مدار می‌تواند هم جنگ را آغاز کند و هم با زبان دیپلماتیک خود را حامل صلح نشان دهد. بدین ترتیب، صلح در این تصویر نه یک واقعیت عینی، بلکه محصولی زبانی و تبلیغاتی است که برای پوشاندن تناقض میان گفتار و عمل به کار می‌رود.

تحلیل سطح زبان

زبان در این کارتون، ابزار اصلی تضاد طنزآمیز[1] است. تیتر بالا با لحنی خبری و رسمی نوشته شده تا مخاطب را به انتظار یک خبر بزرگ بنشاند. اما در مقابل، حباب‌های گفتار بسیار صریح و عامیانه نوشته شده‌اند.

1. Irony

اصطلاح فرانسوی négocier دارای نوعی ایهام است. این واژه هم به معنای «مذاکره‌کردن» است و هم به معنای «معامله‌کردن یا کنارآمدن». پاسخ ترامپ نوعی بازی با کلمات است؛ او به سؤال خبرنگار پاسخ نمی‌دهد. ازاین‌رو، به‌جای بیان علت جنگ که باید به یک پاسخ مشخص منجر شود، با سد کلامی ترامپ برخورد می‌کند و موضوع را به «مذاکرات آینده» ارجاع می‌دهد؛ بدین‌ترتیب، زبان نه برای شفاف‌سازی، بلکه برای مسدودکردن حقیقت به کار گرفته شده است.

تحلیل براساس نظریهٔ بازنمایی

در چهارچوب نظریهٔ بازنمایی هال نیز این کارتون بر سازوکار تولید معنا در گفتمان قدرت تأکید دارد. ترامپ در این تصویر به‌عنوان سوژهٔ مسلط و سخنگوی نهاد قدرت آمریکا بازنمایی می‌شود؛ سوژه‌ای که در موقعیت رسمی ریاست‌جمهوری قرار دارد، اما از پاسخ مستقیم به پرسش مسئولیت‌زا طفره می‌رود. در مقابل، خبرنگاران نقش مطالبه‌گران حقیقت را دارند، و همین تقابل، شکاف میان روایت رسمی و واقعیت سیاسی را برجسته می‌کند. از منظر هال، زبان در اینجا ابزار شفاف‌سازی نیست، بلکه وسیله‌ای برای کنترل معنا و تعویق پاسخ‌گویی است. همچنین، غیبت مستقیم نام ایران در تصویر، نشان می‌دهد که بازنمایی بر محور نهاد قدرت آمریکا شکل‌گرفته و ایران در سطح تصویر به‌صورت یک غایب حاضر بازنمایی می‌شود؛ یعنی موضوع منازعه هست، اما صدای مستقل ندارد؛ بنابراین، کارتون با برجسته‌کردن این غیاب، ایدئولوژی سلطه را نقد می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه روایت‌های رسمی می‌توانند جنگ را به زبان صلح و مسئولیت‌گریزی را به زبان دیپلماسی تبدیل کنند.

تصویر ۳. کارتون شمارهٔ سه اثر ردهو، کارتونیست فرانسوی



(منتشرشده در وبگاه کارتون برای صلح، ۱۸ ژوئن ۲۰۲۶)

۱. دلالت صریح (لایهٔ اول)

دونالد ترامپ با کت‌وشلوار آبی، پیراهن سفید و کراوات قرمز در مرکز تصویر ایستاده است. چهرهٔ او نارنجی‌رنگ، موهایش زرد و چشمانش بسته است و دهانش را به حالت سخنرانی باز کرده است. او انگشتان اشاره هر دو دست خود را به سمت بالا گرفته است (ژست کلامی مشهور او). پس‌زمینهٔ تصویر کاملاً سفید و فاقد هرگونه عنصر محیطی است. ترجمهٔ متن به‌کاررفته به‌قرار زیر است:

تیتر بالای کارتون: آتش‌بس در خاورمیانه (غرب آسیا) پیش از ادامه مذاکرات

حباب گفتار سمت چپ: من به یک توافق تاریخی دست یافتم.

حباب گفتار سمت راست: ... که ایران دربارهٔ آن تصمیم گرفته است.

۲. دلالت ضمنی (لایهٔ دوم)

واژهٔ «تاریخی[1]» در گفتار ترامپ، دلالت بر تمایل مفرط او به بزرگ‌نمایی دستاوردهای شخصی دارد. اما دلالت ضمنی کل صحنه، افشای توخالی بودن این ادعاست؛ جایی که فاعلیت «من پیدا کردم» بلافاصله به انفعال در برابر «تصمیم ایران» تبدیل می‌شود. زبان بدن یا همان فیگور کاریکاتوری ترامپ با چشمان بسته و

1. Historique

انگشتان برافراشته، نشان‌دهندهٔ پافشاری بر موضع قدرت و نادیده‌گرفتن آگاهانه یا ناآگاهانه واقعیت است. او حتی هنگام اعتراف به این حقیقت که تصمیم‌گیرنده اصلی طرف مقابل (ایران) بوده، همچنان ژست یک فاتح را به خود گرفته است. خالی بودن پس‌زمینه (فضای سفید مطلق) دلالت بر این دارد که این توافق و این گفتار، در یک خلأ دیپلماتیک و صرفاً در بستر «رسانه‌ای و روایتی» رخ می‌دهد، نه بر روی زمین و در واقعیت ملموس سیاسی.

۳. معنای اسطوره‌ای (لایهٔ سوم)

این کارتون اسطورهٔ سنتی هژمونی آمریکا را به‌عنوان قدرت مطلقی واسازی[1] می‌کند که شرایط بر دیگران دیکته می‌کند. اسطوره نشان می‌دهد که چگونه ایالات متحده در مواجهه با واقعیت‌های ژئوپلیتیک (در اینجا ایران)، مجبور به پذیرش شروط طرف مقابل می‌شود، اما برای حفظ بقای سیاسی خود، این پذیریش را در قالب اسطورهٔ جدیدی به نام «پیمان تاریخی» بازتعریف و به افکار عمومی عرضه می‌کند. درواقع، اسطورهٔ ابرقدرت تصمیم‌گیر واسازی شده است. همچنین، کارتون به این مفروض فرهنگی اشاره دارد که در سیاست مدرن، «حقیقت عینی» اهمیت خود را ازدست‌داده و جای خود را به «روایت‌سازی» داده است. سیاست‌مدار می‌تواند هم‌زمان دو گزارهٔ کاملاً متناقض (من توافق را پیدا کردم / ایران تصمیم گرفت) را بیان کند و جامعه نیز این تناقض‌های آشکار را به‌عنوان بخشی از بازی طبیعی قدرت پذیرفته و هضم می‌کند.

درنهایت، این کارتون اسطورهٔ «سیاست‌مدار پیروز» را ازطریق پیوند میان زبان و تصویر بازسازی می‌کند؛ جایی که ژست مقتدرانه و انگشتان برافراشتهٔ ترامپ، پوششی بصری برای اعتراف زبانی او به فاعلیت ایران فراهم می‌سازد. در واقع، اثر نشان می‌دهد که چگونه اسطوره‌های سیاسی مدرن بر پایهٔ «عادی‌سازی تناقض» بنا شده‌اند؛ یعنی مخاطب با اسطوره‌ای مواجه است که در آن، قدرت نه در گرو داشتن حقیقت، بلکه در گرو توانایی «تصاحب روایت» است. بدین ترتیب، حتی زمانی که شواهد متنی (حباب دوم گفتار) بر شکست هژمونی دلالت دارند، اسطورهٔ قدرت ازطریق فرم نمایشی و

1. Deconstruct

ادعـای «تـاریخی بـودن»، مـی‌کوشـد تـا واقعیـت عقـب‌نشـینی را بـه یـک کـنش ارادی و دستاورد دیپلماتیک تغییر ماهیت دهد.

تحلیل سطح زبان

زبـان در ایـن کـارتون، محـور اصـلی ایجـاد طنـز تلخ/تنـاقض اسـت. کارتونیسـت بـا تقسـیم کلام ترامـپ بـه دو حبـاب گفتـار مجـزا، سـاختار تعلیـق و ضـربهٔ نهـایی ایجـاد کـرده اسـت. حباب اول ادعای مالکیت و پیـروزی اسـت «مـن پیـدا کـردم...»، امـا حبـاب دوم بـا سـه‌نقطـه آغـازین (...) بـه‌عنـوان یـک تضـاد زبـانی عمـل کـرده و بلافاصـله ادعـای اول را خنثـی و ویران می‌کند.

ازسـوی‌دیگـر، در حبـاب اول، فاعـل جملـه ضـمیر "مـن" (Je / J'ai) اسـت کـه قـدرت کنشـگری را بـه ترامـپ منتسـب مـی‌کنـد. امـا در حبـاب دوم، فاعلیـت اصـلی تصـمیم‌گیـری ناگهان به "ایران" (L'Iran a décidé) منتقل می‌کند.

تیتـر بـالای کـارتون بـا لحنـی جـدی و خبـری، بافتـار بحـث؛ یعنـی موضـوع صـلح و آتـش‌بـس در خاورمیانـه را مشـخص مـی‌کنـد. ایـن تیتـر بـه‌عنـوان لنگـر عمـل مـی‌کنـد تـا شـوخی کلامـی ترامـپ در حبـاب‌هـا، در یـک چهـارچوب واقعـی بحـران بـین‌المللـی فهمیـده شود و لودگی این رفتار سیاسی بیشتر به چشم آید.

تحلیل براساس نظریهٔ بازنمایی

از منظر نظریهٔ بازنمایی استوارت هـال، ایـن کـارتون میـدان منازعـه‌ای بـر سـر «تولیـد معنـا» ازطریق گفتمان اسـت. ترامـپ در ایـن تصـویر بـه‌عنـوان «سـوژهٔ مسـلط» بازنمـایی مـی‌شـود کـه تـلاش مـی‌کنـد بـا اسـتفاده از ژسـت‌هـای اقتـدارآمیز و ادعاهـای کلامـی («توافـق تـاریخی»)، گفتمـان هژمونیـک خـود را تحمیـل کنـد. بـااین‌حـال، کـارتون ازطریـق سـاختار دوپارهٔ حباب‌های گفتـار، رمزگـذاری اولیـهٔ ترامـپ را مختـل کـرده و آن را بـه یـک «خـوانش انتقـادی» بـرای مخاطـب تبـدیل مـی‌کنـد. در واقـع، زبـان در اینجـا نـه ابـزاری بـرای بیـان حقیقت، بلکه ابزاری برای «مدیریت روایت» است.

نکتـه کلیـدی در بازنمـایی هـال، غیـاب بصـری «ایـران» در عـین حضـور کلامـی آن است. ایران نه به‌عنوان یـک سـوژهٔ دیـداری، بلکـه بـه‌عنـوان یـک «قـدرت تعیـین‌کننـده» در متن ظاهر می‌شود کـه فاعلیـت ترامـپ را بـه چـالش مـی‌کشـد. ایـن غیبـت نشـان‌دهنـدهٔ آن

است که مرکز ثقل بازنمایی بر گفتار قدرت آمریکا متمرکز است، اما واقعیت کنشگری ایران، این روایت را از درون تهی می‌کند. بدین ترتیب، مخاطب میان دو خوانش قرار می‌گیرد: خوانش مسلط (پذیرش ادعای ترامپ) و خوانش تقابلی (افشای وابستگی قدرت آمریکا به تصمیمات ایران). کارتون با استفاده از این تناقض، ساختار ایدئولوژیک بازنمایی در رسانه‌های غربی را واسازی کرده و نشان می‌دهد که معنا همواره در میدان کشمکش میان قدرت گفتاری و واقعیت سیاسی تولید می‌شود.

تصویر ۴. کارتون شمارهٔ چهار، اثر عماد حجاج، کارتونیست اردنی



(منتشرشده در وبگاه کارتون برای صلح، ۱۸ ژوئن ۲۰۲۶)

۱. دلالت صریح (لایهٔ اول)

تصویر شامل دو شخصیت است که در دو سوی کادر قرار گرفته‌اند. سمت چپ، دونالد ترامپ با ویژگی‌های چهره‌پردازی کاریکاتوری (موهای بلوند، کراوات قرمز) دیده می‌شود، درحالی‌که نشان پرچم آمریکا را بر سینه دارد. سمت راست، یک شخصیت نظامی با ریش و کلاهی منقش به پرچم ایران (نماد مقامات ارشد نظامی ایران با لباس سپاه پاسداران و پرچم ایران روی کلاه) قرار دارد. هر دو شخصیت در حال نگارش یا ترسیم چیزی با خودکار هستند. یک خط ضخیم، پیچ‌درپیچ و درهم‌تنیده به رنگ سبز و

سیاه از قلم‌های هر دو شخصیت خارج شده و در مرکز تصویر به هم متصل می‌شود و درنهایت به پایین تصویر (یک طومار یا سند) می‌رسد. در پایین تصویر، طومار یا سند پهن‌شده است که روی آن نماد «شاخهٔ زیتون» (نماد سنتی صلح) دیده می‌شود. دست و قلم ترامپ در مقابل مقام ایرانی کوچک‌تر است و قلم مقام ایرانی نیز تیزتر است. دست‌های طرفین شبیه نقشه ایران شده است و دو تصویر کبوتر؛ یکی بزرگ‌تر و یکی کوچک‌تر دیده می‌شود.

۲. دلالت ضمنی (لایهٔ دوم)

استفاده از «قلم» به‌جای سلاح گرم، دوگانگی «دیپلماسی در برابر جنگ» را تداعی می‌کند. قلم نشان‌دهندهٔ تلاش برای توافق، امضای معاهده یا «نوشتن» آینده است. جوهر سبز و سیاه به شکل دست که میان این دو شخصیت پیچیده است، نشان‌دهندهٔ پیچیدگی فوق‌العاده، آشفتگی و شاید «گره‌خوردگی» روابط آن‌هاست. این مسیر آشفته نشان می‌دهد که اگرچه هر دو در حال «نوشتن» (مذاکره) هستند، اما این فرایند نه صاف است و نه شفاف؛ بلکه پر از تنش و ابهام است.

ازسوی‌دیگر، قرارگیری آن‌ها در دو سوی تصویر، نشان‌دهندهٔ «امری تنش‌زا» است؛ جایی که هر دو طرف در حال تلاش هستند برای دیکته‌کردن روایت خود بر سند صلح (که در پایین قرار دارد). قرارگرفتن شاخهٔ زیتون در پایین، می‌تواند به دو معنا باشد: یا هدف نهایی این آشفتگی است، یا نمادی از یک «صلح دور از دسترس» که زیر فشارهای سنگین این دو قدرت دفن شده است.

۳. معنای اسطوره‌ای (لایهٔ سوم)

این تصویر، اسطورهٔ رایجی در روابط بین‌الملل را بازتولید می‌کند که گویی سرنوشت صلح و جنگ جهان، صرفاً حاصل «امضای» دو فرد قدرتمند در یک اتاق است. این تصویر، کنشگری سایر بازیگران (مردم، نهادهای مدنی و تحولات میدانی) را به حاشیه می‌راند و یک اسطورهٔ دوقطبی از جهان خلق می‌کند (ایالات متحده در برابر ایران). اسطورهٔ دیگری که در اینجا طبیعی جلوه داده می‌شود، «اجتناب‌ناپذیری تنش» است. این‌که مذاکره با این دو قدرت همواره باید همراه با پیچیدگی، گره‌خوردگی و آشفتگی باشد، به یک امر بدیهی تبدیل شده است. این کارتون، «تنش مداوم» را به‌عنوان تنها

شکل ممکن ارتباط بین این دو قدرت «طبیعی‌سازی» می‌کند. اسطوره در اینجا ازطریق طنز تلخ عمل می‌کند. با قراردادن «شاخهٔ زیتون» (نماد صلح) در زیر این درهم‌تنیدگی جوهری تیره، کارتون این ایدئولوژی را نقد می‌کند که «صلح» در این ساختار قدرت، کالایی نمایشی است که از دل‌آشوب و بازی‌های سیاسی قدرت‌های بزرگ بیرون می‌آید. این تصویر، صلح را نه به‌عنوان هدفی انسانی، بلکه به‌عنوان «قراردادی کاغذی» در انتهای یک مسیر پر از گره نشان می‌دهد.

در این میان، قرارگرفتن شاخهٔ زیتون در پایین تصویر، نشان می‌دهد که صلح در این مناسبات نه به‌صورت یک انتخاب انسانی و اخلاقی، بلکه به‌مثابه نتیجه‌ای دور و دست‌نیافتنی از دل درهم‌تنیدگی قدرت‌ها ظاهر می‌شود. به همین علت، کارتون تلویحاً می‌گوید که هر توافقی میان این دو طرف، پیش از آنکه آرامش بیاورد، از مسیر پیچیده‌ای از فشار، مذاکره و نمایش قدرت عبور می‌کند.

تحلیل رمزگان دیداری - زبانی

در این کارتون از زبان استفاده نشده است. به‌جای آن از تحلیل رمزگان دیداری - زبانی استفاده می‌کنیم. در غیاب متن نوشتاری، نشانه‌های دیداری این کارتون در نقشی شبه زبانی و ساختارمند پیام را منتقل می‌کنند. درهم‌تنیدگی و گره‌خوردن خطوط جوهر سبز و سیاه در مرکز، نقش حروف ربط را در جملهٔ پیچیده ایفا کرده و گزاره «روابط دیپلماتیک گره‌خورده و مبهم ایران و آمریکا» را می‌سازد. شاخهٔ درخت زیتون در پایین تصویر، مانند یک پی‌نوشت یا تعلیق مکتوب عمل می‌کند که نشان می‌دهد صلح در زیر این گره‌های قدرت محبوس مانده است.

تحلیل براساس نظریهٔ بازنمایی

از منظر نظریهٔ بازنمایی استوارت هال، این کارتون دیپلماسی را به‌عنوان فرایندی گره‌خورده و آشوبناک رمزگذاری می‌کند. چینش کنشگران، پیوند میان دو قدرت را نه مسیر صلح، بلکه گره‌ای کور بازنمایی می‌کند. در واقع، قرارگیری شاخهٔ زیتون در حاشیه پایین، نشان می‌دهد در گفتمان غالب، صلح عنصری فرعی و مدفون در پیچیدگی‌های سیاسی است. این تصویر مخاطب را به خوانشی تقابلی فرامی‌خواند؛ بدین معنا که مذاکرات برخلاف روایت‌های رسمی، نشانه‌ای از درهم‌تنیدگی بی‌حاصل

است. درنهایت، کارتون نشان می‌دهد چگونه رسانه با انتخاب نشانه‌های تصویری، روایتی بدبینانه از مناسبات قدرت تولید می‌کند؛ جایی که دیپلماسی خود عامل پیچیدگی و بحران است.

تصویر ۵. کارتون شمارهٔ پنج، اثر پاتریک شاپات، کارتونیست سوئیسی



(منتشر شده در بوستون گلوب، ۲۶ آوریل ۲۰۲۶)

۱. دلالت صریح (لایهٔ اول)

دونالد ترامپ با کلاهی که روی آن "USA" نوشته شده، پشت میز معروف «رزولوت» نشسته و با عصبانیت مشت‌هایش را گره‌کرده است. جلوی او ونس (معاون اولش) پشت به بیننده ایستاده است. در پس‌زمینه، دو مقام نظامی/سیاسی حضور دارند که یکی‌از آن‌ها در حال تکمیل جملهٔ ترامپ است. کاغذهایی نیز در هوا یا روی میز پراکنده هستند. پرچم‌های ایالات متحده در پس‌زمینه دیده می‌شوند.

ترامپ در حال گفتن این جمله است: «آن توافق ایران را برایم جور کنید تا بتوانم روی مسائلی که اهمیت دارند تمرکز کنم!»

فرد کناری می‌گوید: «... تالار رقص.»

۲. دلالت ضمنی (لایهٔ دوم)

کلاه لبه‌دار[1] که معمولاً با لباس‌های غیررسمی پوشیده می‌شود، در تضاد با میز رسمی ریاست‌جمهوری، نشان‌دهندهٔ شکستن پروتکل‌های دیپلماتیک است. عصبانیت و فریاد او، استعاره‌ای از بی‌صبری و سبک مدیریتی تهاجمی است. میز نماد قدرت سنتی و سنگینی نهاد ریاست‌جمهوری آمریکاست. قرارگرفتن فردی با کلاه ورزشی پشت آن، نشان‌دهندهٔ نوعی «ناهمخوانی» یا «تقلیل جایگاه قدرت» است.

توافق ایران (موضوعی پیچیده در امنیت بین‌الملل) در کلام ترامپ به یک مانع مزاحم تقلیل‌یافته است. دلالت ضمنی این است که از نظر او، مسائل راهبُردی جهانی ارزش کمتری نسبت به علایق شخصی، تجاری یا تشریفاتی (مانند بازسازی یا دکوراسیون سالن‌های رقص) دارند.

حضور فرد مقابل (ونس) به‌صورت ایستاده و پشت به بیننده، موقعیت او را به‌عنوان یک «شنونده محض» یا مجری فرامین سوژهٔ مرکزی (ترامپ) تثبیت می‌کند. کاغذهای پراکنده بر روی میز، نشان‌دهندهٔ آشفتگی در مدیریت پرونده‌های سیاسی است.

تکمیل‌شدن جملهٔ ترامپ توسط اطرافیان با عبارت «تالار رقص»، نشان‌دهندهٔ آگاهی زیردستان از تغییر اولویت‌هاست. این نشانه تصویری، دلالت بر این دارد که ساختار قدرت در این دوره، به‌جای مسائل امنیتی، حول محور علایق شخصی و تجاری سوژه قدرت سازماندهی شده است.

۳. معنای اسطوره‌ای (لایهٔ سوم)

این ایده که می‌توان سیاست خارجی را مثل یک معاملهٔ ملکی سریع (Deal) پیش برد تا به مسائل «مهم‌تر» (که اینجا به طنز، مسائل سطحی مثل سالن رقص است) رسید. تصویر، این اسطوره را که «تاجران سیاست‌مداران بهتری هستند» تخریب می‌کند و آن را به‌عنوان یک «سطحی‌نگری خطرناک» بازنمایی می‌کند.

حضور ونس در این قاب، اسطوره «معاون همسو» را بازنمایی می‌کند. برخلاف مایک پنس (معاون قبلی) که درنهایت با ترامپ زاویه پیدا کرد، ونس در اینجا به‌عنوان

1. Cap

کسی تصویر شده که جملات ترامپ را (حتی اگر مضحک باشند مثل تالار رقص) تکمیل می‌کند.

این کارتون القا می‌کند که در جهان‌بینی این تیم، سیاست خارجی (ایران) صرفاً مانعی اجرایی است که باید سریع از سر راه برداشته شود تا «نمایش اصلی» (که با تالار رقص نمادگذاری شده) آغاز شود.

درنهایت، این کارتون اسطورهٔ «سیاست به‌مثابه نمایش» را برجسته می‌کند. در این بازنمایی، جدی‌ترین چالش‌های بین‌المللی (مانند مسئلهٔ ایران) در برابر میل به لذت و سرگرمی (تالار رقص)، به اموری مزاحم و دست‌وپاگیر تقلیل می‌یابند. کارتون با این جابه‌جایی اسطوره‌ای، نشان می‌دهد که در این جهان‌بینی، هدف از کسب قدرت دیگر مدیریت بحران‌های جهانی نیست، بلکه رسیدن به وضعیتی از رفاه و نمایش فردی است که در آن، صلح یا جنگ تنها متغیرهایی برای تسریع برنامه‌های شخصی رهبران هستند. بدین ترتیب، اسطورهٔ «رهبر مقتدر» جای خود را به اسطورهٔ «سرمایه‌گذار خودشیفته» می‌دهد که جهان را نه یک عرصهٔ دیپلماتیک، بلکه ملکی خصوصی برای بازسازی براساس سلیقه شخصی خود می‌بیند.

تحلیل سطح زبان

ونس به‌عنوان چهره‌ای که روی مسائل داخلی آمریکا (طبقهٔ کارگر و ارزش‌های خانوادگی) تمرکز دارد شناخته می‌شود. اما در اینجا، "Issues that matter" به شکلی کنایه‌آمیز به مسائل سطحی مثل «تالار رقص» تقلیل‌یافته است تا نشان دهد حتی تیم جدید (ترامپ – ونس) نیز ممکن است درگیر حواشی غیرسیاسی شود.

تحلیل براساس نظریهٔ بازنمایی

از منظر هال، این کارتون معنا را ازطریق «رمزگذاری تضاد» میان نشانه‌های سنتی قدرت و گفتار غیرمتعارف سوژه‌ها تولید می‌کند. میز رسمی و پرچم آمریکا به‌عنوان نشانه‌های هژمونیک، در تقابل با گفتگوی مبتذل ترامپ و ونس قرار می‌گیرند تا روایتی انتقادی از وضعیت نهاد قدرت بسازند. در اینجا، ونس نه به‌عنوان یک شخصیت مستقل، بلکه به‌عنوان «بازتاب‌دهندهٔ گفتمان ترامپ» بازنمایی شده است که با تکمیل جملات او، بر تثبیت این روایت مضحک صحه می‌گذارد.

از دیدگاه هال، این تصویر مخاطب را به یک «خوانش تقابلی» فرامی‌خواند؛ جایی که موضوع جدی (ایران) به حاشیه رانده شده تا موضوعی بی‌اهمیت (تالار رقص) برجسته شود. این بازنمایی نشان می‌دهد که چگونه گروه قدرت جدید، معنای سیاست خارجی را از یک تخصص راهبردی به یک معامله سریع و سطحی تغییر می‌دهد. در واقع، کارتون با استفاده از زبان طنز، فرایند «تولید معنا در عصر پساحقیقت» را افشا می‌کند؛ دورانی که در آن بازنمایی واقعیت، بیش از خود واقعیت اهمیت یافته و منافع ملی در سایهٔ ترجیحات شخصی و رسانه‌ای سوژه‌های قدرت تعریف می‌شود.

تصویر ۶. کارتون شمارهٔ شش، اثر بیل برهام، کارتونیست امریکایی



(منتشر شده در نیویورک دیلی‌نیوز، ۳ مارس ۲۰۲۶)

۱- دلالت صریح (لایهٔ اول)

دونالد ترامپ در میان یک هزارتوی[1] بزرگ و پیچیده با دیوارهای بلند قرار گرفته است. او تنهاست و فقط سر و شانه‌هایش از پشت یکی از دیوارها پیداست. یک حباب فکر بالای سر اوست که در آن نوشته شده: «تا اینجا که همه چیز خوب بوده.» ترامپ در این کارتون نیز با همان پوششی که در اکثر کارتون‌ها نمایش‌داده‌شده، دیده می‌شود. کت آبی، پیراهن سفید و کراوات قرمز و رنگ صورت نارنجی.

1. Maze

۲- دلالت ضمنی (لایهٔ دوم)

هزارتو به طور ضمنی فضایی پیچیده، سردرگم‌کننده و دشوار را تداعی می‌کند؛ فضایی که در آن مسیر روشن و خروجی آشکار نیست. قرارگرفتن ترامپ در میان دیوارهای بلند، نوعی محدودیت و گرفتاری در موقعیتی بسته را القا می‌کند.

عبارت «تا اینجا که همه چیز خوب بوده» با وضعیت بصری او درون هزارتو نوعی تضاد طنزآمیز ایجاد می‌کند. درحالی‌که تصویر نشانه‌هایی از دشواری و انسداد را نشان می‌دهد، متن حباب فکر از ارزیابی مثبت وضعیت خبر می‌دهد. همین ناهمخوانی، زمینهٔ اصلی طنز کارتون را می‌سازد.

استفاده از حباب فکر، به‌جای حباب گفتار، نشان می‌دهد که این ارزیابی نه یک موضع رسمی، بلکه برداشت ذهنی خود شخصیت از وضعیت است. در نتیجه، کارتون میان آنچه شخصیت تصور می‌کند و آنچه تصویر نشان می‌دهد فاصله ایجاد می‌کند.

۳. معنای اسطوره‌ای (لایهٔ سوم)

در لایهٔ اسطوره‌ای، کارتون اسطورهٔ تسلط کامل رهبر بر موقعیت را تضعیف می‌کند. تصویر به‌جای نمایش چهره‌ای مسلط و مسیری روشن، شخصیتی را نشان می‌دهد که در فضایی پیچیده گرفتار است، اما همچنان وضعیت را مطلوب ارزیابی می‌کند.

از این منظر، کارتون نوعی شکاف میان ادراک فردی و واقعیت موقعیت را بازنمایی می‌کند. هزارتو در اینجا صرفاً یک عنصر بصری نیست، بلکه نشانه‌ای از وضعیتی است که پیچیدگی آن بیش از ارزیابی ساده و خوش‌بینانه شخصیت به‌نظر می‌رسد. به‌این‌ترتیب، کارتون اسطوره اطمینان بی‌چون‌وچرا به موفقیت را به چالش می‌کشد و آن را در قالب نوعی رضایت زودهنگام یا خوش‌بینی نامتناسب نشان می‌دهد.

تحلیل سطح زبان

بازی اصلی در تضاد میان «متن» و «تصویر» است. عبارت "So far" (تا اینجا) در متن به زمان اشاره دارد، اما در تصویر به «مسافت» فیزیکی در هزارتو برمی‌گردد. او واقعاً مسافت کمی را طی کرده و هنوز در ابتدای مسیر پر از مانع است.

واژهٔ "Good" در اینجا چندمعناست. برای ترامپ به معنای «پیشروی بدون برخورد بامانع فعلی» است، اما برای ناظر بیرونی (خواننده کارتون)، به معنای طنزآمیز

«گیرافتادن در تله» تعبیر می‌شود. هزارتو همچنین استعاره‌ای از «کشورمداری» یا «دورهٔ ریاست‌جمهوری» است. حباب فکر استعاره‌ای از «انزوا» است؛ او با کسی مشورت نمی‌کند و در دنیای ذهنی خودش به این نتیجه رسیده که اوضاع خوب است.

ازسوی‌دیگر، در عبارت "So far, so good" نوعی ابهام در مورد «آینده» وجود دارد. این جمله ناقص است و مخاطب به‌طور ناخودآگاه پایان محتوم (برخورد با دیوار یا شکست) را در ذهن خود بازسازی می‌کند. ابهام در این است که آیا او واقعاً راه خروج را می‌بیند یا فقط در حال فریب‌دادن خودش است؟

در اینجا جناس کلامی مستقیمی وجود ندارد، اما نوعی ایهام موقعیتی در مفهوم "Far" (دور) دیده می‌شود. او فکر می‌کند "Far" (خیلی) پیش رفته، درحالی‌که در مقیاس هزارتو، اصلاً از جای خود تکان نخورده است.

در این کارتون از آمیختگی زبان‌های مختلف استفاده نشده است، اما از نظر «کدهای بصری – زبانی»، استفاده از «حباب فکر» به‌جای «حباب گفتار» اهمیت دارد. این کد (رمز) نشان می‌دهد که این ادعای «خوب‌بودن اوضاع»، یک بیانیه رسمی نیست، بلکه خودفریبی درونی است.

تحلیل براساس نظریهٔ بازنمایی

از منظر استوارت هال، بازنمایی در این اثر بر پایهٔ ایجاد یک «تضاد معنایی» میان ادراک ذهنی سوژه (ترامپ) و واقعیت عینی (هزارتو) بنا شده است. کاریکاتور با استفاده از یک نظام نشانه‌ای متناقض، ورآیند «رمزگذاری» پیام را به‌گونه‌ای انجام داده است که مخاطب را به یک «خوانش تقابلی» فرامی‌خواند.

در این بازنمایی، «هزارتو» نماد ساختارهای قدرت و پیچیدگی‌های ژئوپلیتیک (ازجمله تقابل ایران و آمریکا) است که خصلتی غیرقابل‌پیش‌بینی و چندلایه دارند. هال معتقد است که معنا در بستر قدرت شکل می‌گیرد؛ در اینجا، سوژهٔ قدرت (ترامپ) تلاش می‌کند تا با استفاده از زبان (عبارت So far, so good)، معنای دلخواه خود را بر واقعیت آشفته تحمیل کند. اما هویت ترامپ در این تصویر، نه به‌عنوان یک «کنشگر فاتح»، بلکه به‌عنوان سوژه‌ای بازنمایی شده که در حصار محدودیت‌های شناختی خود گرفتار است.

این بازنمایی نشان‌دهندهٔ شکست «گفتمان ساده ساز» در برابر «واقعیت‌های ساختاری» است. درحالی‌که ترامپ وضعیت را «خوب» توصیف می‌کند، ترکیب‌بندی بصری (دیوارهای بلند و مسیرهای مسدود) این ادعا را واسازی کرده و آن را به‌عنوان یک «برساخت کاذب» افشا می‌کند. در واقع، کارتون بازنمایی این حقیقت است که در جهان سیاست، قدرت کلامی رهبر پوپولیست نمی‌تواند جایگزین منطق پیچیدهٔ هزارتوی واقعیت شود؛ امری که درنهایت به بن‌بست دیپلماتیک و توهم موفقیت منجر می‌شود.

تصویر ۷. کارتون شمارهٔ هفت، اثر کمال شرف، کارتونیست یمنی



(منتشر شده در کانال بله، ۱۸ می ۲۰۲۶)

۱. دلالت صریح (لایهٔ اول)

در تصویر، دونالد ترامپ با کت‌وشلوار آبی و چهره‌ای برافروخته (رنگ چهره تیره‌تر از کارتون‌های قبلی است) دیده می‌شود که دست‌هایش را به نشانهٔ تسلیم یا غافل‌گیری بالا برده است. چشمان او با یک نوار سیاه (شبیه نقاب دزدان) پوشانده شده است. از سمت راست تصویر، دستی با آستین سبز که روی آن واژهٔ «ایران / IRAN» نوشته شده، تفنگی را که ماشهٔ آن تنگهٔ هرمز است به سمت گلوی ترامپ نشانه رفته است.

۲. دلالت ضمنی (لایهٔ دوم)

حضور نظامی و اصرار آمریکا بر تسلط بر خلیج‌فارس، به‌جای آنکه ابزار قدرت این کشور باشد، مانند طنابی دور گردن ترامپ پیچیده شده است. دلالت ضمنی این است که حضور آمریکا در این منطقه، آن‌ها را در موضع ضعف و آسیب‌پذیری فیزیکی قرار داده است.

تنگه هرمز در جغرافیا «نقطه گلوگاهی» است. در تصویر، این مفهوم جغرافیایی به مفهوم فیزیولوژیک (گلو و مجرای تنفس ترامپ) تبدیل شده است. فشردن تنگه هرمز توسط ایران، دلالت بر این دارد که ایران کنترل شریان حیاتی اقتصاد و انرژی جهان را در دست دارد و می‌تواند با بستن آن، آمریکا را «خفه» کند.

ماشهٔ قرمز نماد ابزار مهار، انسداد یا شیرفلکه‌ای است که در دست ایران است. این نشان می‌دهد که تصمیم‌گیری برای باز یا بسته‌بودن این شاه‌رگ، کاملاً در اختیار ایران است.

ماسک سیاه‌روی چشم ترامپ دلالت بر رویکرد «دزدان دریایی» یا غارتگرانه آمریکا در خلیج‌فارس و ناامن‌سازی منطقه دارد که درنهایت به گرفتار شدن خودش منجر شده است.

دستان بالا رفته ترامپ دلالت بر تسلیم، غافل‌گیری و ناتوانی در برابر واکنش متقابل ایران دارد. سیاست «فشار حداکثری» ترامپ در اینجا با «پاسخ حداکثری و فیزیکی» ایران در تنگه هرمز مهار شده است.

۳. معنای اسطوره‌ای (لایهٔ سوم)

این کارتون اسطوره «داود در برابر جالوت» یا پیروزی قدرت به‌ظاهر کوچک‌تر (ایران) بر ابرقدرت (آمریکا/ترامپ) را بازنمایی می‌کند. ایدئولوژی حاکم بر اثر، «مقاومت هوشمندانه» است؛ جایی که ایران نه با سلاح گرم، بلکه با ابزاری که شبیه به کنترل یا یک جریان سیال است، حریف را به‌زانو درمی‌آورد. این تصویر می‌کوشد «آسیب‌پذیری» ترامپ را به یک امر طبیعی و بدیهی تبدیل کند.

این کارتون علاوه بر اسطورهٔ «داود در برابر جالوت»، بر اسطورهٔ «افشای مجرم» نیز استوار است. استفاده از نقاب سیاه بر چهره ترامپ، هویت او را از سیاست‌مدار رسمی به متجاوز یا سارق تقلیل می‌دهد. در اینجا، اسطوره تلاش می‌کند تا اقدامات آمریکا را نه به‌عنوان سیاست خارجی، بلکه به‌عنوان جرم بین‌المللی طبیعی‌سازی کند.

نکتهٔ کلیدی دیگر، ابزار مهار است؛ جریان سیال آبی‌رنگ که از ابزاری شبیه به ریموت یا دستگاه کنترل صادر می‌شود، اسطورهٔ «تفوق فنّاورانه/هوشمند» را بازنمایی می‌کند. ایران در اینجا نه با خشونت سخت، بلکه با نیرویی مهارکننده و نامرئی (که می‌تواند استعاره‌ای از جنگ الکترونیک، دیپلماسی هوشمند یا نفوذ راهبردی باشد) ابرقدرت را به تسلیم واداشته است. این تصویر با وارونه‌سازی نقش پلیس و مجرم، آسیب‌پذیری ترامپ را به امری بدیهی تبدیل کرده و او را در موضع ضعف مطلق بازنمایی می‌کند.

تحلیل سطح زبان

در این کارتون، زبان به‌صورت محدود اما بسیار راهبردی استفاده شده است. استفاده هم‌زمان از واژه «ایران» (فارسی) و "IRAN" (انگلیسی) روی دست، یک آمیختگی کد زبانی است. این کارکرد دوگانه دارد: هم مخاطب داخلی را خطاب قرار می‌دهد و هم پیامی جهانی (به‌ویژه برای طرف آمریکایی) صادر می‌کند تا هویت عامل این اقدام کاملاً شفاف و بدون ابهام باشد.

واژهٔ «ایران» در اینجا مجاز از کل به جزء[1] است؛ یعنی نام کشور به‌جای قدرت نظامی یا سیاسی آن نشسته است. همچنین، فرم گرافیکی آبی‌رنگ، استعارهٔ بصری – زبانی از «نقشه» به‌مثابه «طناب دار» یا «ابزار مهار» است. در واقع، خود «جغرافیا» تبدیل به سلاح شده است.

نوشتهٔ روی آستین نقش کلیدی در «تثبیت معنا» دارد. بدون واژه "IRAN"، تصویر ممکن بود صرفاً به‌عنوان یک صحنهٔ خیالی از دستگیری یک دزد تعبیر شود، اما این کد زبانی، معنای کل اثر را در بافتار «سیاست خارجی و تقابل‌های منطقه‌ای» قفل می‌کند.

در این اثر، «زبان» بر خلاف کارتون شمارهٔ ۶، در تضاد با تصویر نیست، بلکه در خدمت صراحت تصویر است تا راه را بر هرگونه تفسیر اشتباه از هویت قدرت پیروز ببندد.

تحلیل براساس نظریهٔ بازنمایی

از منظر استوارت هال، این کارتون «مداخلهٔ بازنمایانه» برای تغییر توازن قدرت در فضای گفتمانی است. در بازنمایی‌های غربی، معمولاً ایران به‌عنوان تهدید یا یاغی رمزگذاری می‌شود، اما در این اثر، فرایند «رمزگذاری» کاملاً معکوس شده است.

هال معتقد است که بازنمایی، شیوه‌ای است که در آن معنا تولید می‌شود؛ در اینجا ایران (با بازوی سبزرنگ که نمادی از هویت ملی و اسلامی است) در جایگاه «مجری عدالت» قرار گرفته

1. Synecdoche

است. بازنمایی ترامپ با دستان بالا برده، اسطورهٔ شکست‌ناپذیری آمریکا را واسازی می‌کند. این اثر ازطریق «خوانشی تقابلی»، تصویر سنتی از قدرت را به چالش می‌کشد؛ به این معنا که قدرت واقعی لزوماً در جثه بزرگ‌تر یا سلاح گرم نیست، بلکه در توانایی مهار هوشمندانه نهفته است. در واقع، کارتون تلاش می‌کند تا سوژهٔ ایرانی را از موضع انفعال خارج کرده و به‌عنوان کنشگری مسلط بازنمایی کند که قادر است شر (با نشانه نقاب) را متوقف سازد.

تصویر ۸. کارتون شمارهٔ هشت، اثر کمال شرف، کارتونیست یمنی



(منتشر شده در کانال بله، ۱۸ می ۲۰۲۶)

۱. دلالت صریح (لایهٔ اول)

در کارتون شمارهٔ ۸ پهنهٔ آبی که نشان‌دهندهٔ خلیج‌فارس، دریای عمان و به‌ویژه تنگهٔ هرمز است، نشان‌داده‌شده است. ترامپ با موهای زرد و ماسک سیاه (شبیه دزدان دریایی یا تبهکاران) و پرچم آمریکا در دست، دیده می‌شود. ستاره‌های پرچم حذف شده است. او در باریک‌ترین قسمت آب (تنگهٔ هرمز) قرار گرفته است. انگشت اشارهٔ بزرگی که از بالا به سمت پایین حرکت کرده و بر سر ترامپ فشار می‌آورد تا او را در آب غرق کند. این انگشت با رنگ‌های پرچم ایران (سبز، سفید و قرمز) و نشان مرکزی آن پوشیده شده و یک انگشتر با نگین عقیق قرمز در آن دیده می‌شود.

۲. دلالت ضمنی (لایهٔ دوم)

در این کارتون خلیج‌فارس دیگر فقط یک آبراه نیست، بلکه «میدان نبرد» یا «باتلاق» تصویر شده است. غرق‌شدن ترامپ در تنگهٔ هرمز دلالت بر این دارد که سیاست‌های آمریکا در این منطقه به بن‌بست رسیده و در حال بلعیدن قدرت اوست. انگشت اشاره در فرهنگ‌های مختلف نماد تأکید، دستور یا تحقیر است. انگشتر عقیق نشانهٔ فرهنگی – مذهبی بسیار قوی است. انگشتر عقیق در فرهنگ اسلامی و شیعی نمادی از قدرت معنوی ولایت است. انگشت اشاره با پرچم ایران، دلالت بر این دارد که ایران به‌عنوان «صاحب‌خانه» و «کنترل‌گر»، به‌سادگی و با کمترین زحمت (فقط با یک فشار انگشت)، قادر است قدرت نظامی/سیاسی آمریکا را در منطقه خفه یا مهار کند. پس از شهادت سردار سلیمانی، تصویر «دست و انگشتر» به نمادی از «انتقام» و حضور مقتدرانه ایران در منطقه تبدیل شد. در دست ترامپ که در حال غرق‌شدن است، پرچم آمریکا کوچک و ناتوان به‌نظر می‌رسد. این نماد نشان‌دهندهٔ «حقارت پرچم» در برابر جغرافیای منطقه است. ماسک بر چهره ترامپ، وی را نه به‌عنوان سیاست‌مدار، بلکه به‌عنوان «راهزن» بازنمایی می‌کند که به‌صورت غیرقانونی در این آبراه حضور دارد.

حضور انگشتر عقیق در تصویر را می‌توان فراتر از جزئیات تزئینی خواند. در فرهنگ ایرانی – اسلامی، عقیق صرفاً سنگی زینتی نیست، بلکه در برخی بافت‌های دینی و اجتماعی با معانی‌ای چون ارادت به اهل‌بیت، یاد خدا، همراه‌داشتن دعا و تعلق مذهبی پیوندیافته است. شواهد تاریخی نیز این دلالت را تقویت می‌کند؛ ازجمله مقالهٔ محمدی‌زاده (۱۳۹۲) با عنوان «تجلی تفکرات شیعی در نوشتار انگشتری‌های عصر قاجار» نشان‌داده‌شده است که برخی انگشترهای عقیق با کتیبه‌هایی مانند «یا حسین بن علی»، «علی علی» و «یا حضرت عباس» به‌کار می‌رفته‌اند و افزون بر کارکرد زینتی، حامل بار اعتقادی و هویتی بوده‌اند. ازاین‌رو، انگشتر عقیق در این کارتون می‌تواند نشانه‌ای از پیوند قدرت بازنمایی‌شدن باهویت فرهنگی و دینی تلقی شود.

۳. معنای اسطوره‌ای (لایهٔ سوم)

درحالی‌که آمریکا به‌عنوان یک ابرقدرت نظامی شناخته می‌شود، در اینجا به شکل موجودی کوچک و درمانده در برابر «ارادهٔ» ایران (که به شکل انگشتی بزرگ و الهی‌گونه از آسمان فرود آمده) تصویر شده است. کارتون این پیام را القا می‌کند که امنیت خلیج‌فارس تنها توسط قدرت‌های منطقه‌ای (ایران) تأمین می‌شود و حضور نیروهای فرامنطقه‌ای (آمریکا) به‌مثابه اقدامی تبهکارانه است که باقدرت سرکوب خواهد شد. پیوندزدن پرچم و انگشتر عقیق با عمل «غرق‌کردن دشمن»، به قدرت نظامی صبغه‌ای اعتقادی و مقدس می‌بخشد و آن را به‌عنوان یک «تکلیف» یا «پاسخ مشروع» جلوه می‌دهد. در نتیجه، کارتون با استفاده از نمادهای مذهبی (انگشتر) و جغرافیایی، تقابل سیاسی را از جنگ کلاسیک به «تأدیب تاریخی و معنوی» ارتقا می‌دهد.

این کارتون با بهره‌گیری از اسطورهٔ «تأدیب الهی»، توازن قوا را در خلیج‌فارس بازنمایی می‌کند. انگشت بزرگ که با پرچم ایران و انگشتر عقیق نشانه‌گذاری شده است، فراتر از یک قدرت نظامی، به‌مثابه «ارادهٔ استعلایی» عمل می‌کند که از آسمان (نماد حقانیت و برتری) بر سر دشمن فرود می‌آید. در اینجا، اسطوره تلاش می‌کند تا حضور آمریکا در منطقه را نه یک ضرورت سیاسی، بلکه یک «ناهنجاری زیست‌محیطی و تاریخی» طبیعی‌سازی کند که باید توسط قدرت بومی حذف شود.

استفاده از انگشتر عقیق، به‌عنوان نشانهٔ مذهبی، اسطوره «جهاد مقدس» را به تصویر پیوند می‌زند؛ به‌گونه‌ای که غرق‌کردن سوژه (ترامپ) نه اقدام جنگی صرف، بلکه «تطهیر جغرافیایی» قلمداد می‌شود. این کارتون با کوچک‌نمایی مفرط رقیب و قراردادن او در موقعیت غرق‌شدن، اسطورهٔ «شکست‌ناپذیری ناوگان آمریکا» را واسازی کرده و به‌جای آن، اسطوره «سیادت مطلق ایران بر پهنهٔ آبی» را جایگزین می‌کند.

در سطح اسطوره‌ای، انگشتر عقیق به ساختن اسطوره پیوند اقتدار باهویت بومی و حافظهٔ فرهنگی کمک می‌کند. این نشانه، در کنار دیگر عناصر تصویری، می‌تواند این تصور را شکل دهد که قدرت بازنمایی‌شدن صرفاً بر ابزار مادی یا برتری نظامی استوار نیست، بلکه از پشتوانه‌ای فرهنگی، تاریخی و هویتی نیز برخوردار است. به بیان دیگر، کارتون ازطریق این جزئیات بصری، اسطوره «اقتدار ریشه‌دار» را می‌سازد؛ اقتداری که در جغرافیای خود، با نشانه‌های آشنا و متعلق به فرهنگ بومی معنا می‌یابد؛ بنابراین،

نقش عقیق در این سطح نه اعلام صریح امر قدسی، بلکه تقویت پیوند میان قدرت، هویت و ارجاعات فرهنگی – مذهبی است.

تحلیل سطح زبان

در این کارتون، متن نوشتاری مستقیمی (مانند دیالوگ یا کپشن) درون کادر دیده نمی‌شود، اما عناصر زبانی دیگری نقش لنگر را ایفا می‌کنند. امضای کارتونیست، کمال شرف، به‌عنوان هنرمند عرب (یمنی) به مخاطب کدی می‌دهد تا اثر را از زاویه دید محور مقاومت یا منتقدان سیاست‌های آمریکا در منطقه تحلیل کند. پرچم‌های روی انگشت و در دست ترامپ، به‌عنوان «نام‌های بصری» عمل می‌کنند که هویت بازیگران سیاسی را بدون نیاز به کلمه، تثبیت می‌کنند. تصویر براساس استعارهٔ مفهومی «تنگه به‌مثابه گلو» طراحی شده است که در زبان سیاسی بسیار رایج است (خفه کردن مسیر اقتصادی). تصویرسازی خلیج‌فارس بدون نیاز به نام مکتوب، نقش قید مکان را برای تبیین مرز حاکمیتی ایفا می‌کند.

تحلیل براساس نظریهٔ بازنمایی

از منظر استوارت هال، این اثر نمونهٔ بارز از «سیاست بازنمایی» در بستر رقابت‌های منطقه‌ای است. در اینجا، جغرافیای خلیج‌فارس به‌عنوان «متنی» عمل می‌کند که معنای آن توسط قدرت برتر (ایران) بازتولید می‌شود. هال بر این باور است که بازنمایی همواره با اعمال قدرت همراه است؛ در این تصویر، ایران به‌عنوان «سوژهٔ کنشگر و مقتدر» و آمریکا به‌عنوان «ابژهٔ منفعل و روبه‌زوال» رمزگذاری شده‌اند.

کارتون با استفاده از تضاد ابعادی (بزرگ‌نمایی انگشت در برابر مایی ترامپ)، فرایند «دیگرسازی» را به اوج می‌رساند. در این بازنمایی، ترامپ با همان نقاب سیاه (نشان تبه‌کاری)، از جایگاه رهبر جهانی به «مزاحم کوچک» تقلیل می‌یابد که در حال بلعیده‌شدن توسط قلمرو تحت حاکمیت ایران است. این بازنمایی باهدف تولید «معنای ترجیحی» برای مخاطب ساخته شده است: اینکه امنیت منطقه، برساخت بومی است و هر عنصر بیگانه در این ساختار، محکوم به فنا و حذف‌شدن است. در واقع، اثر با پیوندزدن نشانه‌های ملی و مذهبی، روایتی از قدرت را بازنمایی می‌کند که در آن مشروعیت برخورد با دشمن، ریشه در زمین (جغرافیا) و آسمان (اعتقاد) دارد.

بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر باهدف تحلیل کیفیت بازنمایی تقابل ایران و آمریکا در کارتون‌های سیاسی و با بهره‌گیری از چهارچوب نظری تلفیقی «نشانه‌شناسی تصویر» رولان بارت و «نظریهٔ بازنمایی» استوارت هال به انجام رسید. یافته‌های حاصل از تحلیل هشت نمونه منتخب نشان می‌دهد که کارتون سیاسی صرفاً ابزار سرگرمی یا بازتاب ساده واقعیت نیست، بلکه «میدان نبرد نادیداری» و ابزاری قدرتمند برای تولید، تثبیت و واسازی معنا در بستر منازعات ژئوپلیتیک به‌شمار می‌رود. یافته‌های پژوهش نشان داد که تمامی کارتون‌های بررسی‌شده، به شکل مستقیم یا غیرمستقیم، شکست و ناکامی ترامپ را در مواجهه با ایران بازنمایی کرده‌اند. در این کارتون‌ها، ترامپ نه به‌عنوان سیاست‌مداری موفق و مقتدر، بلکه به‌عنوان شخصیتی ترسیم شده است که پیروزی‌های خود را به‌صورت ساختگی و جعلی خلق می‌کند. برای مثال، در یکی‌از کارتون‌ها، ترامپ خود پس از پرتاب دارت، هدف را نقاشی می‌کند تا خود را برنده نشان دهد. این تصویر به‌وضوح نشان‌دهندهٔ تلاش او برای جعل موفقیت و پنهان‌کردن ناتوانی واقعی در برابر ایران است.

علاوه بر این، در کارتون‌های مرتبط با تنگهٔ هرمز و موضوع توافق با ایران نیز، بازنمایی شکست ترامپ برجسته بود. تنگهٔ هرمز نه‌تنها به‌عنوان نقطهٔ جغرافیایی، بلکه به‌عنوان نمادی از بن‌بست سیاسی و ناتوانی آمریکا در اعمال فشار مؤثر بر ایران تصویر شده است. همچنین، رویکرد ترامپ درباره توافق‌ها، به‌عنوان طرحی ناکام و فاقد نتیجهٔ واقعی بازنمایی شده و متون زبانی کوتاهی مانند «WAR ON IRAN» در کنار تصاویر، بر تداوم ذهنیت تقابلی و درعین‌حال ناکارآمدی این سیاست تأکید کرده‌اند. پیوند سیاست و اقتصاد نیز در این کارتون‌ها مشهود بود؛ به‌گونه‌ای که نماد دلار بر سرآستین ترامپ، نشان‌دهندهٔ آن است که سیاست‌های جنگ‌طلبانه او بیش از آنکه راهبردی باشند، ریشه در منافع اقتصادی دارند و درنهایت به نتیجه‌ای جز شکست منتهی نمی‌شوند. در مجموع، نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که کارتون سیاسی با بهره‌گیری از طنز، هجو و اسطوره‌سازی، روایت‌های رسمی قدرت را به چالش می‌کشد و درزمان ناتوانی زبان دیپلماتیک، به ابزاری مؤثر برای افشای تناقضات و نقد قدرت‌طلبی تبدیل می‌شود.

تحلیل کارتون‌ها نشان داد که الگوی بازنمایی تقابل ایران و آمریکا در دو جبههٔ رسانه‌ای غربی و منطقه‌ای بر پایه‌های گفتمانی کاملاً متفاوتی استوار است. در کارتون‌های غربی تمرکز اصلی بر واسازی اسطوره ابرقدرت، نقد پوپولیسم، و برجسته‌سازی بن‌بست‌های دیپلماتیک است. در این آثار، الگوی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی آمریکا (به‌ویژه در دوران ترامپ) به‌عنوان

فرایندی مبتذل، فردمحور و فاقد عقلانیت ساختاری بازنمایی می‌شود. «هزارتو» و «غیبت نشانه‌های عینی دیپلماسی»، به‌عنوان دلالت‌های اسطوره‌ای برای طبیعی‌سازی ناکارآمدی و سردرگمی آمریکا در برابر ایران عمل می‌کنند.

در کارتون‌های منطقه‌ای بازنمایی تقابل بر پایهٔ اسطوره «مقاومت هوشمند» و «تفوق استعلایی» شکل گرفته است. در این آثار، توازن قدرت سنتی به چالش کشیده شده و آمریکا از جایگاه ابرقدرت شکست‌ناپذیر به «سارق نقاب‌دار» یا «موجود غرق‌شده در خلیج‌فارس» تقلیل می‌یابد. پیوندزدن نشانه‌های مذهبی (مانند انگشتر عقیق) و نشانه‌های ملی (مانند پرچم و جغرافیای خلیج‌فارس)، تقابل سیاسی را از نبردی کلاسیک نظامی به «تأدیب معنوی و مشروع» ارتقا می‌دهد.

از منظر روش‌شناختی و نظری، این مقاله نشان داد که تلفیق الگوی سه‌گانهٔ بارت (دلالت صریح، ضمنی و اسطوره) با مفاهیم کلیدی استوارت هال (رمزگذاری، رمزگشایی و موقعیت‌های سوژه)، ابزاری کارآمد برای تحلیل رسانه‌های بصری فراهم می‌سازد. بارت سازوکارهای درونی تصویر و نحوهٔ «طبیعی‌سازی ایدئولوژی» را آشکار می‌کند، درحالی‌که هال نشان می‌دهد چگونه این نشانه‌ها در بستر روابط قدرت معنا یافته و مخاطب را به خوانش‌های ترجیحی یا تقابلی ترغیب می‌کنند.

پیشنهادهای کاربردی - رسانه‌ای

بر اساس یافته‌های این پژوهش و در راستای ارتقای کاربردپذیری آن در فضای رسانه‌ای و گفتمانی، پیشنهادهای زیر ارائه می‌شود:

- رسانه‌های داخلی باید به‌جای واکنش صرف به روایت‌های غربی، با بهره‌گیری از ظرفیت‌های نشانه‌شناختی، سناریوهای بازنمایی پیش‌دستانه طراحی کنند. بازنمایی ایران نباید تنها به نمادهای قدرت سخت محدود شود، بلکه باید بر ابعاد دیپلماتیک، فناورانه و عقلانیت راهبردی تأکید گردد.
- بازتولید اسطوره‌های مذهبی و ملی در کارتون‌های سیاسی زمانی بیشترین تأثیر را بر مخاطب بین‌المللی دارد که با زبان جهانی بصری و استعاره‌های فراملی ترکیب شود. مدیران خبر باید زمینه را برای انتشار فراملی این آثار در بسترهای نوظهور دیجیتال فراهم سازند.
- تحلیل‌ها نشان داد که کارتون‌های موفق‌تر آن‌هایی هستند که با ایجاد «شکاف معنایی» و استفاده از طنز موقعیت، مخاطب را به بازخوانی تقابلی وادار می‌سازند. استفاده از نشانه‌های

استعاری و لایه‌دار (مانند هزارتو یا ابزارهای کنترل هوشمند) اثرگذاری به‌مراتب بیشتری نسبت به شعارهای مستقیم دارد.

- کاریکاتوریست‌ها می‌توانند باهدف قراردادن نقاط ضعف گفتمانی رقیب (مانند تناقضات رفتاری، ابتذال در تصمیم‌گیری و نادیده‌گرفتن معاهدات بین‌المللی)، اسطوره‌های ساختگی نظیر «پلیس جهانی» یا «مذاکره‌کننده شکست‌ناپذیر» را واسازی کنند.
- باتوجه‌به غلبهٔ تصویر در فضای مجازی، لازم است بر مبنای نظریه‌های رولان بارت و استوارت هال در قالب برنامه‌های آموزشی ساده‌سازی شود تا مخاطبان قادر به افشای ایدئولوژی‌های پنهان و اسطوره‌های طبیعی شده در تصاویر خبری و کارتون‌های سیاسی باشند.
- پیشنهاد می‌شود مراکز پژوهشی رسانه، اتاق‌های رصد بصری برای تحلیل روزآمد کارتون‌ها و میم‌های سیاسی تولیدشده در رسانه‌های غربی و منطقه‌ای ایجاد کنند تا خطوط گفتمانی دشمن به‌سرعت شناسایی و پادگفتمان مناسب تدوین شود.

فهرست منابع

انصاریان، ش.، داوری اردکانی، ن. (۱۴۰۱). استعاره و آمیختگی مفهومی در تحلیل انتقادی گفتمان کارتون‌های سیاسی ایران. زبان‌شناسی اجتماعی، ۶(۱)، ۳۸-۲۵.
https://doi.org/10.30473/il.2022.58571.1458

چندلر، د. (۱۳۸۶). مبانی نشانه‌شناسی. ترجمه مهدی پارسا. تهران: انتشارات سوره مهر.

حاجی‌محمدی، ع.، راودراد، ا. (۱۳۹۳). فرهنگ مردم‌پسند و سیاست بین‌المللی (تحلیل بصری برنامهٔ هسته‌ای ایران در کارتون‌های سیاسی آمریکا از منظر مطالعات فرهنگی). مطالعات فرهنگ – ارتباطات، ۱۵(۲۶)، ۱۳۰-۱۰۵.
https://doi.org/20.1001.1.20088760.1393.15.26.5.7

خالق‌پناه، ک.؛ و شریفی‌ساعی، م. (۱۳۹۰). تحلیل نشانه‌شناختی نقش‌های خانوادگی در سریال‌های تلویزیونی. تهران: مرکز پژوهش‌های صداوسیما.

شریفی‌ساعی، م. (۱۴۰۵). تحلیل محتوای کیفی سریال‌های شاخص صداوسیما از منظر بازنمایی ازدواج. تهران: مرکز تحقیقات صداوسیما.

ضیمران، م. (۱۳۸۲). درآمدی بر نشانه‌شناسی هنر. تهران: نشر قصه.

محمدی‌زاده، ا. (۱۳۹۲). تجلی تفکرات شیعی در نوشتار انگشتری‌های عصر قاجار. نگره، ۸ (۲۵)، ۵-۱۸.
https://negareh.shahed.ac.ir/article_92.html

فرخی حقیقت؛ و عظیمی‌فرد، ف. (۱۴۰۳). استعاره‌های تصویری در کارتون‌های سیاسی با موضوع جنگ در غزه. پژوهشنامه رسانه بین‌الملل، ۹(۱)، ۱۶۲-۲۰۱.
https://doi.org/10.22034/imrl.2025.470425.1262

A Abbasi, A., Zahra, T., & Asghar, S. A. (2022). Semiotic analysis of political cartoons during the Russia–Ukraine war. *Pakistan Journal of Language Studies*, 6(1), 16-41.
https://pjls.gcuf.edu.pk/index.php/pjls/article/view/۱۵۷

Barthes, R. (1975). *Mythologies*. Norwich: Paladin.

Barthes, R. (1977). *Image-music-text* (S. Heath, Trans.). Hill and Wang.

Hall, S. (1997). *Representation: Cultural representations and signifying practices*. Sage.

Metrouh, F. (2026). Political cartoon as a means of vindication: A semiotic analysis of cartooning for peace's editorial cartoon on the 2023/2025 Gaza war. *Journal of Studies in Language, Culture, and Society*, *9*(1), 67–87.
https://univ-bejaia.dz/revue/jslcs/article/view/۱۱۵۰

Riabko, C., & Williams, A. (2024). Semiotics. In A. Williams, A. McLinden, C. Riabko, K. Napier, & MRU Instructional Team (Eds.) , *Insights into communication studies: Understanding foundational theories for media literacy*.
https://pressbooks.openeducationalberta.ca/insightsintocommstudies/chapter/chapter-4-semiotics/

پژوهشنامه رسانه بین‌الملل/ سال دهم/ شماره دوم/ شماره پیاپی شانزدهم/ پاییز و زمستان ۱۴۰۴/ ۱۷۳-۱۴۷

بازنمایی جایگاه ایران در پویانمایی‌های لگویی کوتاهِ جنگ رمضان: تحلیل مضمون با تأکید بر دیپلماسی رسانه‌ای

احمد سفلایی[۱]، ابوالفضل عابدی[۲]

چکیده

گسترش شبکه‌های اجتماعی با مخاطبان بین‌المللی و رواج قالب‌های کوتاه ویدئویی، شیوه‌های بازنمایی رویدادهای سیاسی و نظامی را دگرگون کرده و پویانمایی‌های لگویی کوتاه را به یکی‌از قالب‌های نوظهور روایت‌پردازی رسانه‌ای تبدیل کرده است. پژوهش حاضر باهدف تحلیل چگونگی بازنمایی جایگاه ایران در جنگ رمضان در پویانمایی‌های لگویی کوتاه و تبیین ظرفیت‌های این آثار در دیپلماسی رسانه‌ای انجام شد. این پژوهش با رویکرد کیفی و به روش تحلیل مضمون براساس الگوی شش‌مرحله‌ای براون و کلارک انجام گرفت. جامعه پژوهش شامل آثار منتشرشده در شبکه‌های اجتماعی با موضوع جنگ رمضان بود که شش نمونه به‌صورت هدفمند انتخاب و تحلیل شدند. یافته‌ها نشان داد که الگوی بازنمایی این آثار در قالب پنج مضمون اصلی شامل «فشرده‌سازی و ساده‌سازی روایت جنگ»، «قهرمان‌سازی و مشروعیت‌بخشی به کنش ایران»، «بازنمایی تهدید و ساخت دیگری»، «بسیج عاطفی مخاطب» و «سازگاری با منطق پلتفرم‌ها و اقتصاد توجه» سازمان یافته است. این مضامین نشان می‌دهند که این آثار با ساده‌سازی منازعات پیچیده، برجسته‌سازی نقش ایران و بهره‌گیری از ظرفیت‌های روایی و الگوریتمی شبکه‌های اجتماعی، در شکل‌دهی به ادراک مخاطبان و تولید روایت‌های سیاسی، نقش فعالی ایفا می‌کنند. درنتیجه، این آثار را می‌توان فراتر از قالبی سرگرم‌کننده، ابزاری نوین برای بازنمایی سیاسی، دیپلماسی رسانه‌ای و تقویت قدرت نرم در فضای رسانه‌های اجتماعی دانست.

کلیدواژه‌ها: پویانمایی لگویی، بازنمایی، تحلیل مضمون، جنگ رمضان، دیپلماسی رسانه‌ای.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۲/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۰۴

Doi: 10.22034/imrl.2026.589021.1379

۱. استادیار گروه انیمیشن، دانشکده هنرهای دیجیتال، دانشگاه صداوسیما، تهران، ایران.
Soflaee@iribuni.ac.ir

۲. استادیار پژوهشکده هنر، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، تهران، ایران. (نویسنده مسئول).
abedi@ricac.ac.ir

مقدمه

رشد فناوری‌های دیجیتال و گسترش پلتفرم‌های اجتماعی، الگوهای سنتی تولید، توزیع و مصرف محتوا را دگرگون کرده است. در چنین فضایی، قالب‌های کوتاه، ساده و مبتنی بر روایت‌های فشرده بیش از گذشته مورد توجه مخاطبان جهانی قرار گرفته است و مخاطبان بین المللی پیدا کرده است. یکی‌از این قالب‌های نوظهور، لگورزم‌ها یا همان پویانمایی‌های لگویی کوتاه است که با بهره‌گیری‌از شخصیت‌ها و فضاهای مینیمال، توانایی بالایی در انتقال سریع پیام‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دارند. این آثار به‌دلیل جذابیت بصری، سهولت درک و قابلیت بازنشر گسترده، در سال‌های اخیر به بخشی از جریان تولید محتوای شبکه‌ای تبدیل شده‌اند. هم‌زمان با تحولات رسانه‌ای، منازعات سیاسی و نظامی نیز بیش از گذشته در عرصه رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی بازنمایی می‌شوند. در این میان، جنگ رمضان به‌عنوان یکی‌از رویدادهای مهم منطقه‌ای، علاوه‌بر عرصه نظامی، در سطح رسانه‌ای نیز با روایت‌ها و بازنمایی‌های متنوعی همراه بوده است. بخشی از این روایت‌ها در قالب لگورزم‌های کوتاه تولید و منتشر شده‌اند و تلاش کرده‌اند تصویری خاص از نقش و جایگاه ایران، کنشگران منطقه‌ای و طرف‌های درگیر ارائه دهند.

باوجود گسترش چنین آثاری، پژوهش‌های موجود عمدتاً بر ابعاد فنی، هنری یا آموزشی پویانمایی متمرکز بوده‌اند و کمتر به ظرفیت‌های ارتباطی و دیپلماتیک پویانمایی‌های کوتاه در بازنمایی منازعات سیاسی پرداخته‌اند. همچنین نحوه شکل‌گیری معانی، الگوهای بازنمایی و سازوکارهای روایت‌سازی در این آثار هنوز به‌طور نظام‌مند بررسی نشده است. تحول الگوهای ارتباطی در بستر شبکه‌های اجتماعی و غلبه قالب‌های کوتاه، تصویری و سرعت‌محور، موجب ظهور گونه‌های نوینی از روایت‌گری دیجیتال شده است (کاستلز، ۲۰۱۰ و فورد، ۲۰۱۳). دراین‌میان، پویانمایی‌های دیجیتال ساده‌سازی‌شده، به‌ویژه آن دسته که با بهره‌گیری از هوش مصنوعی مولد و الگوهای ساخت مبتنی بر قالب‌های لگویی تولید می‌شوند، جایگاهی فزاینده در بازنمایی آنلاین منازعات سیاسی یافته‌اند (راسل و نورووینگ، ۲۰۲۱؛ بروسارد، ۲۰۲۶). این قالب‌ها به‌دلیل اقتصاد بصری خود ــ مبتنی بر سادگی فرمی، اختصار زمانی و قابلیت توزیع چندسکویی توان جذب مخاطب و اثرگذاری بر برداشت عمومی از کنشگران سیاسی و رخدادهای مناقشه‌برانگیز را افزایش می‌دهند (کرس و ون لیوون، ۲۰۰۶). در چارچوب مطالعات رسانه‌ای، چنین محصولات دیجیتالی صرفاً ابزار انتقال پیام تلقی نمی‌شوند، بلکه سازوکارهایی فعال در تولید معنا،

برجسته‌سازی عناصر روایی و هدایت توجه مخاطب محسوب می‌شوند (مانوویچ، ۲۰۰۱؛ مک‌کوییل، ۲۰۱۰). بدین ترتیب، بررسی پویانمایی‌های ساده‌سازی‌شده نشان می‌دهد که چگونه مینیمالیسم بصری و منطق گردش سریع محتوا در شبکه‌ها، نوعی روایت‌سازی رسانه‌ای را رقم می‌زند که امکان بازتولید مستمر تفاسیر سیاسی و اجتماعی را فراهم می‌آورد (کاستلز، ۲۰۱۰؛ جنکینز و دیگران، ۲۰۱۳). همچنین در چنین محیطی، محدودیت توجه مخاطبان و رقابت شدید بر سر جلب توجه، انتشار گسترده این گونه روایت‌های فشرده را تسهیل می‌کند (داونپورت و بک، ۲۰۰۱). این امر به‌ویژه در زمینه جنگ رسانه‌ای دیجیتال اهمیت می‌یابد؛ جایی که سرعت تولید محتوا، قابلیت اشتراک‌گذاری، و الگوریتم‌های تقویت‌کننده توجه، نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی به ادراک عمومی دارند. براین‌اساس، مسئله اصلی پژوهش حاضر این است که لگورزم‌های کوتاه چگونه ازطریق سازوکارهای بازنمایی و روایت‌پردازی، جایگاه ایران را در جنگ رمضان ترسیم می‌کنند؟ و این بازنمایی‌ها چه ظرفیت‌هایی برای ایفای نقش در فرایندهای دیپلماسی رسانه‌ای در فضای شبکه‌های اجتماعی دارند؟

پیشینه پژوهش

مطالعه ارتباط میان رسانه‌های دیداری، بازنمایی سیاسی و شکل‌دهی افکار عمومی در سال‌های اخیر مورد توجه پژوهشگران حوزه ارتباطات و مطالعات رسانه قرار گرفته است. در این میان، پویانمایی به‌عنوان یکی‌از قالب‌های مؤثر روایت‌پردازی، نه تنها کارکرد سرگرمی، بلکه نقش مهمی در انتقال ارزش‌ها، هویت‌ها و پیام‌های سیاسی ایفا می‌کند. پژوهش‌های متعددی نشان داده‌اند که آثار پویانماییی ازطریق شخصیت‌پردازی، نمادسازی و روایت‌سازی می‌توانند در شکل‌دهی نگرش مخاطبان نسبت به رویدادها، ملت‌ها و بازیگران سیاسی تأثیرگذار باشند (هال، ۱۹۹۷؛ کلنر، ۲۰۰۳). پژوهش‌های مرتبط با رسانه‌های دیجیتال در سال‌های اخیر، عمدتاً بر چند محور بنیادین متمرکز بوده‌اند: نخست، تحول الگوهای تولید و توزیع محتوا در بستر شبکه‌های اجتماعی؛ دوم، نقش فناوری‌های نوین در شکل‌دهی به روایت‌های بصری؛ سوم، تأثیر قالب‌های کوتاه و ساده‌سازی‌شده بر ادراک مخاطب؛ و چهارم، کارکرد الگوریتم‌ها در برجسته‌سازی و گردش محتوا (مانوویچ، ۲۰۰۱؛ کاستلز، ۲۰۱۰). در این چارچوب، رسانه‌های دیجیتال صرفاً محیط‌هایی برای انتقال پیام نیستند، بلکه به‌منزله فضاهایی برای تولید معنا، بازنمایی واقعیت و بازآرایی مناسبات قدرت تحلیل می‌شوند (مک‌کوئیل، ۲۰۱۰). در حوزه روایت‌گری بصری،

مطالعات نشان داده‌اند که سادگی فرمی و اختصار روایی می‌تواند به افزایش فهم‌پذیری، تقویت یادسپاری و تسهیل اشتراک‌گذاری محتوا منجر شود (کرس و ونلیوون، ۲۰۰۶). براین‌اساس، قالب‌های تصویری مینیمال، ازجمله پویانمایی‌های کوتاه دیجیتال، به سبب توانایی در فشرده‌سازی پیام‌های پیچیده در ساختارهای بصری ساده، جایگاهی مهم در ارتباطات سیاسی و رسانه‌ای یافته‌اند (مانوویچ، ۲۰۰۱). این ویژگی به‌ویژه در شرایطی اهمیت دارد که مخاطبان محتوا را در بسترهای پرسرعت و مبتنی بر اقتصاد توجه مصرف می‌کنند (داونپورت و بک، ۲۰۰۱). ازسوی‌دیگر، پژوهش‌ها درباره هوش مصنوعی و رسانه‌های محاسباتی نشان می‌دهد که خودکارسازی فرایندهای تولید محتوای تصویری، افق‌های تازه‌ای برای خلاقیت رسانه‌ای و بازنمایی دیجیتال گشوده است (راسل و نورویک،۲۰۲۱؛ بروسارد،۲۰۲۳). در چنین فضایی، پویانمایی‌های دیجیتال تولیدشده با هوش مصنوعی می‌توانند به‌عنوان ابزارهایی برای ساده‌سازی رخدادهای پیچیده و بازنمایی نمادین منازعات سیاسی عمل کنند. این قالب‌ها با بهره‌گیری از زبان بصری آشنا، امکان ارتباط سریع‌تر با مخاطب را فراهم می‌سازند و در نتیجه، ظرفیت بالایی برای اثرگذاری بر افکار عمومی دارند. با وجود گسترش مطالعات مربوط به بازنمایی رسانه‌ای، روایت‌سازی سیاسی و دیپلماسی رسانه‌ای، بررسی لگورزم‌های کوتاه به‌عنوان یکی از قالب‌های نوظهور روایت‌پردازی در شبکه‌های اجتماعی هنوز کمتر مورد توجه قرار گرفته است. همچنین پژوهش‌های موجود عمدتاً بر جنبه‌های فنی، آموزشی یا سرگرمی‌محور پویانمایی متمرکز بوده‌اند و ظرفیت این آثار در بازنمایی منازعات سیاسی و ایفای نقش در دیپلماسی رسانه‌ای کمتر مطالعه شده است. ازاین‌رو، پژوهش حاضر می‌کوشد با تمرکز بر لگورزم‌های مرتبط با جنگ رمضان، خلأ موجود در ادبیات پژوهش را تا حدی جبران کرده و نشان دهد این آثار چگونه در فضای شبکه‌ای به بازنمایی جایگاه ایران و تولید روایت‌های سیاسی می‌پردازند.

مبانی نظری

دیپلماسی رسانه‌ای و بازنمایی در عصر شبکه‌های اجتماعی در دهه‌های اخیر، به‌ویژه با گسترش دسترسی‌های دیجیتال، موجب دگرگونی بنیادین در شیوه‌های تولید، توزیع و مصرف معنا شده است. در این فضا، فرم‌های ارتباطی کوتاه، بصری و فشرده جایگاه ویژه‌ای یافته‌اند و گونه‌های مختلف پویانمایی به یکی از ابزارهای اصلی بازنمایی، تفسیر و روایت رویدادهای سیاسی و

امنیتی تبدیل شده‌اند. بنابراین برای این پژوهش از نظریه‌های دیپلماسی‌رسانه‌ای[۱]، بازنمایی[۲]، قاب‌بندی[۳]، اقتصاد توجه[۴]، گردش شبکه‌ای محتوا[۵] و روایت‌سازی جنگی[۶] استفاده شده است.

دیپلماسی رسانه‌ای

دیپلماسی‌رسانه‌ای به استفاده راهبردی از رسانه‌های جمعی و رسانه‌های دیجیتال برای مدیریت ادراک عمومی، شکل‌دهی به تصویر بازیگران سیاسی و تأثیرگذاری بر روندهای دیپلماتیک اشاره دارد. در این رویکرد، رسانه‌ها صرفاً ابزار انتقال اطلاعات نیستند، بلکه به‌عنوان کنشگرانی فعال در تولید معنا، مشروعیت‌بخشی به سیاست‌ها و هدایت افکار عمومی داخلی و بین‌المللی عمل می‌کنند (گیلبوآ، ۲۰۰۱). با گسترش شبکه‌های اجتماعی، دیپلماسی رسانه‌ای از چارچوب رسانه‌های سنتی فراتر رفته و به محیطی شبکه‌ای و تعاملی تبدیل شده است که در آن دولت‌ها، سازمان‌ها و حتی کاربران عادی می‌توانند در رقابت بر سر بازنمایی رویدادها و ساخت روایت‌های سیاسی مشارکت کنند (مانور، ۲۰۱۹). در چنین فضایی، روایت‌های بصری، به‌ویژه پویانمایی‌های کوتاه و محتوای تولیدشده با هوش مصنوعی، به‌دلیل قابلیت انتشار سریع، سادگی در انتقال پیام و امکان برانگیختن واکنش‌های عاطفی، به ابزارهای مؤثر دیپلماسی رسانه‌ای تبدیل شده‌اند. این محتواها نه‌تنها به تبیین مواضع سیاسی کمک می‌کنند، بلکه از طریق بازنمایی گزینشی واقعیت، در شکل‌دهی به ادراک مخاطبان و مشروعیت‌بخشی به کنش‌های سیاسی در عرصه بین‌المللی نیز نقش ایفا می‌کنند (جولا و هولمز، ۲۰۱۵).

نظریه بازنمایی

استوارت هال بازنمایی را فرایندی می‌داند که ازطریق آن معنا تولید و مبادله می‌شود. در سنت مطالعات فرهنگی، بازنمایی فرایندی است که طی آن معنا تولید و مبادله می‌شود. فرایندی که از طریق آن، معنا با استفاده از زبان، تصویر و نشانه‌ها تولید و تثبیت می‌گردد (هال[۷]، ۱۹۹۷: ۱۷). بنابراین، رسانه‌ها واقعیت را به صورت خنثی و عینی منعکس نمی‌کنند،

1. Media Diplomacy
2. Representation
3. Framing
4. Attension Economy
5. Network content circulation
6. Weaponized Narrative
7. Hall

بلکه از طریق نظام‌های نشانه‌ای، انتخاب، برجسته‌سازی و سازمان‌دهی عناصر مختلف به ساخت معنا می‌پردازند. همچنین بازنمایی همواره با قدرت، ایدئولوژی و منافع اجتماعی و سیاسی پیوند دارد. از دیدگاه هال، فرایند بازنمایی هیچ‌گاه خنثی نیست و همواره با مفهوم قدرت پیوند دارد. او استدلال می‌کند که بازنمایی بخشی از «سیاست معنا» است؛ یعنی تلاشی برای تثبیت یک معنای خاص و به حاشیه راندن معانی دیگر (هال، ۱۹۹۷: ۱۲۷–۱۲۸). در حوزه منازعات سیاسی و نظامی، رسانه‌ها از طریق بازنمایی به ساخت تصویر قهرمان، دشمن، قربانی یا تهدید می‌پردازند. این تصاویر به تدریج در ذهن مخاطبان تثبیت شده و بر درک آنان از رویدادها اثر می‌گذارند.

قاب‌بندی

در این پژوهش، برای تکمیل نظریه بازنمایی، از نظریه قاب‌بندی استفاده می‌شود. رابرت انتمن قاب‌بندی را فرایندی می‌داند که طی آن برخی جنبه‌های واقعیت انتخاب و برجسته می‌شوند، در حالی که سایر جنبه‌ها نادیده گرفته می‌شوند تا مسئله‌ای خاص به شیوه‌ای معنادار برای مخاطب تعریف شود (انتمن، ۱۹۹۳). از دیدگاه او، قاب‌ها معمولاً چهار کارکرد اصلی دارند: تعریف مسئله، تشخیص علل، ارزیابی اخلاقی و ارائه راه‌حل یا توصیه برای کنش (انتمن، ۱۹۹۳: ۵۲). در منازعات سیاسی و نظامی، قاب‌بندی نقش مهمی در شکل‌دهی به افکار عمومی ایفا می‌کند؛ زیرا رسانه‌ها از طریق انتخاب شخصیت‌ها، تصاویر، روایت‌ها و نمادها تعیین می‌کنند چه کسی قهرمان، چه کسی تهدید و کدام کنش مشروع یا نامشروع تلقی شود (انتمن، ۲۰۰۴). در لگورزم‌های کوتاه نیز این فرایند از طریق انتخاب عناصر بصری، دیالوگ‌ها، نمادهای ملی و شیوه نمایش کنشگران سیاسی تحقق می‌یابد. قاب‌بندی را باید فرایندی پویا دانست که در تعامل میان تولیدکنندگان پیام و مخاطبان شکل می‌گیرد. بنفورد و اسنو در نظریه قاب‌بندی جنبش‌های اجتماعی نشان می‌دهند که قاب‌ها از طریق سه کارکرد اصلی عمل می‌کنند: قاب‌بندی تشخیصی[1] برای شناسایی مسئله و عامل آن، قاب‌بندی تجویزی[2] برای ارائه راه‌حل، و قاب‌بندی انگیزشی[3] برای ترغیب به کنش جمعی (بنفورد و اسنو، ۲۰۰۰: ۶۱۴–۶۱۸). همچنین پژوهش‌های مربوط به قاب‌بندی بصری نشان داده‌اند که تصاویر و عناصر دیداری می‌توانند تأثیر

1. Diagnostic Framing
2. Prognostic Framing
3. Motivational Framing

عمیقی بر شکل‌گیری برداشت‌های سیاسی مخاطبان داشته باشند، زیرا از طریق برجسته‌سازی برخی جنبه‌های واقعیت و حذف سایر ابعاد، به شکل‌گیری تفسیرهای خاص از رویدادها کمک می‌کنند (کولمن، ۲۰۱۰). از این منظر، هنگامی که تصاویر با روایت‌های ساده، فشرده و عاطفی همراه شوند، ظرفیت بالایی برای جهت‌دهی به ادراک مخاطبان و اثرگذاری بر افکار عمومی پیدا می‌کنند (انتمن، ۲۰۰۴).

اقتصاد توجه

در فضای رسانه‌ای معاصر، مهم‌ترین منبع کمیاب نه اطلاعات، بلکه توجه مخاطب است. نظریه اقتصاد توجه بر این فرض استوار است که در محیطی سرشار از پیام‌های رسانه‌ای، موفقیت محتوا بیش از هر چیز به توانایی آن در جلب، حفظ و هدایت توجه مخاطبان وابسته است. ریشه این دیدگاه را می‌توان در آثار هربرت سایمون[1] جست‌وجو کرد که استدلال می‌کند فراوانی اطلاعات، به کمبود توجه منجر می‌شود و در نتیجه، توجه به مهم‌ترین منبع کمیاب در نظام‌های ارتباطی تبدیل می‌شود (سایمون، ۱۹۷۱). برهمین‌اساس، لگورزم‌های کوتاه با منطق اقتصاد توجه سازگارند؛ زیرا با بهره‌گیری از روایت‌های ساده، تصاویر فشرده و انتقال سریع پیام، امکان جلب توجه مخاطبان را در محیط اشباع‌شده از اطلاعات افزایش می‌دهند (جنکینز، فورد و گرین، ۲۰۱۳: ۲-۴). داونپورت و بک در اثر مشهور خود اقتصاد توجه استدلال می‌کنند که در شرایطی که اطلاعات به‌وفور در دسترس است، مزیت رقابتی رسانه‌ها نه در تولید داده‌های بیشتر، بلکه در توانایی آن‌ها برای جلب، حفظ و هدایت توجه مخاطبان نهفته است (داونپورت و بک، ۲۰۰۱: ۱-۲). اهمیت اقتصاد توجه در شرایط بحران‌های سیاسی و امنیتی دوچندان می‌شود؛ زیرا در زمان وقوع جنگ‌ها یا مناقشات سیاسی، حجم عظیمی از اطلاعات، تصاویر و روایت‌ها در شبکه‌های اجتماعی منتشر می‌شود و بازیگران مختلف می‌کوشند روایت مطلوب خود را در فضای عمومی تثبیت کنند. در ادبیات جدید مطالعات رسانه‌ای، اقتصاد توجه با مفهوم قدرت الگوریتمی نیز پیوند خورده است. بوشر نشان می‌دهد که الگوریتم‌های پلتفرم‌های دیجیتال از طریق اولویت‌بندی محتوا و تعیین آنچه کاربران می‌بینند یا نمی‌بینند، نوعی قدرت نامرئی اعمال می‌کنند که مستقیماً بر توزیع توجه در فضای دیجیتال اثر می‌گذارد (بوچر، ۲۰۱۸: ۴۴-۴۶). از این منظر، الگوریتم‌ها نه‌تنها جریان اطلاعات، بلکه الگوی توجه

1. Herbert Simon

جمعی را نیز سامان می‌دهند و در نتیجه، محتواهایی که با منطق الگوریتمی سازگارتر هستند، فرصت بیشتری برای دیده‌شدن، بازنشر و اثرگذاری بر افکار عمومی پیدا می‌کنند (جیلسپای، ۲۰۱۸).

گردش شبکه‌ای محتوا

یکی‌از ویژگی‌های رسانه‌های جدید، امکان گردش سریع و چندلایه محتوا در میان کاربران است. برخلاف رسانه‌های سنتی که پیام از فرستنده به گیرنده منتقل می‌شد، در رسانه‌های شبکه‌ای هر کاربر می‌تواند هم مصرف‌کننده و هم توزیع‌کننده محتوا باشد. هنری جنکینز[1] این فرایند را «گردش‌پذیری محتوا[2]» می‌نامد و معتقد است موفقیت یک پیام رسانه‌ای به میزان توانایی آن در انتشار و بازتولید در شبکه‌های اجتماعی وابسته است. محتواهایی که قابلیت بازنشر، بازتفسیر و بازتولید بیشتری دارند، شانس بالاتری برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی خواهند داشت (جنکینز، فورد و گرین، ۲۰۱۳). در این پژوهش، مفهوم گردش شبکه‌ای محتوا به‌عنوان مکمل اقتصاد توجه به کار گرفته می‌شود تا تبیین کند که چگونه لگورزم‌های کوتاه از طریق سازوکارهای انتشار شبکه‌ای، فراتر از یک محصول سرگرمی عمل کرده و در بازنمایی جایگاه ایران در فضای رسانه‌ای مشارکت می‌کنند. با گسترش رسانه‌های دیجیتال و پلتفرم‌های اجتماعی، الگوی کلاسیک ارتباط جمعی که بر مبنای ارسال خطی پیام از فرستنده به گیرنده استوار بود، دگرگون شده است. در محیط دیجیتال، این منطق جای خود را به الگویی شبکه‌ای، تعاملی و چندمرکزی داده است؛ الگویی که در آن محتوا نه فقط منتشر می‌شود، بلکه در فرایند گردش، بازنشر، بازتفسیر و بازترکیب، معناهای تازه‌ای پیدا می‌کند. در این زمینه، جنکینز، فورد و گرین با طرح مفهوم «رسانه قابل‌گسترش[3]» توضیح می‌دهند که ارزش و اثرگذاری محتوا دیگر صرفاً به انتشار اولیه آن وابسته نیست، بلکه به ظرفیت آن برای حرکت در شبکه‌ها، مشارکت کاربران و تداوم حیات در بسترهای گوناگون بستگی دارد (جنکینز، فورد و گرین، ۲۰۱۳: ۲-۴). از این منظر، محتوا زمانی واقعاً مؤثر است که قابلیت گردش‌پذیری داشته باشد.

1 Henry Jenkins
2. Spreadability
3. Expandable Media

روایت‌سازی جنگی[1]

روایت‌سازی جنگی در رسانه‌های نوین، صرفاً انتقال اطلاعات درباره جنگ نیست، بلکه ابزاری برای شکل‌دهی به ادراک عمومی و مشروعیت‌بخشی به کنش‌های سیاسی و نظامی است. بر اساس نظریه «پارادایم روایتی»، انسان‌ها جهان را از طریق روایت‌های منسجم و باورپذیر درک می‌کنند؛ ازاین‌رو، در جنگ رسانه‌ای، موفقیت با روایتی است که از نظر عاطفی و روایی اقناع‌کننده‌تر باشد (فیشر، ۱۹۸۷: ۵–۷). در پویانمایی‌های کوتاه دیجیتال، محدودیت زمانی موجب ساده‌سازی منازعات پیچیده و تبدیل آن‌ها به روایت‌هایی دوقطبی از خیر و شر می‌شود. این آثار با بهره‌گیری از نمادپردازی، قاب‌بندی زمانی و حذف زمینه‌های تاریخی، هویت «ما» و «آن‌ها» را بازتعریف کرده و مشروعیت کنش‌های سیاسی و نظامی را تقویت می‌کنند؛ فرایندی که با مفهوم «روایت‌های استراتژیک» همخوان است (میسکیمون، اولافلین و راسل، ۲۰۱۳: ۲). همچنین، زیبایی‌شناسی بصری، موسیقی، ریتم تدوین و بازنمایی گزینشی خشونت، بیش از استدلال منطقی بر برانگیختن احساساتی چون ترس، غرور ملی و همدلی تکیه دارند و در نتیجه، قدرت اقناعی روایت را افزایش می‌دهند (ویریلیو، ۱۹۸۷). از دیدگاه هاسکینز و اولافلین، در عصر رسانه‌های دیجیتال، جنگ دیگر صرفاً در میدان نبرد رخ نمی‌دهد، بلکه در شبکه‌های ارتباطی، رسانه‌های اجتماعی و جریان‌های اطلاعاتی نیز جریان دارد. آنان این وضعیت را «جنگ پراکنده» می‌نامند؛ وضعیتی که در آن تولید، انتشار و بازتفسیر روایت‌های جنگی میان دولت‌ها، رسانه‌ها و کاربران شبکه‌های اجتماعی توزیع شده است. در چنین شرایطی، روایت‌های کوتاه، تصویری و قابل‌انتشار می‌توانند نقش مهمی در شکل‌دهی ادراک عمومی از بازیگران و رخدادهای جنگ ایفا کنند (هاسکینز و اولافلین، ۲۰۱۰: ۱–۶). در نهایت، اثربخشی این روایت‌ها به قابلیت انتشار و بازنشر آن‌ها در شبکه‌های اجتماعی وابسته است؛ جایی که اقتصاد توجه و گردش‌پذیری محتوا، دامنه نفوذ و اثرگذاری سیاسی روایت‌های جنگی را تقویت می‌کنند (جنکینز، فورد و گرین، ۲۰۱۳). در این پژوهش، «لگورزم» (پویانمایی لگویی کوتاه) نه تنها یک قالب بصری، بلکه ابزاری برای مفصل‌بندی معنایی در سه سطح نظری است:

۱. **سطح بازنمایی[2]:** لگورزم با استفاده از فیگورهای آشنا و مینیاتوری، واقعیت‌های پیچیده و خشن جنگ (مانند جنگ رمضان) را در قالبی انتزاعی و نمادین بازسازی می‌کند. این فرم به

1. Weaponized Narrative
2. Representation

تولیدکننده اجازه می‌دهد تا هویت‌های سیاسی و کنشگران جنگی را از طریق عناصر بصریِ ساده اما نشانه‌مند، بازنمایی کرده و معنای مورد نظر خود را به مخاطب القا کند.

۲. **سطح قاب‌بندی:** از منظر نظریه قاب‌بندی، لگورزم با انتخاب برخی جنبه‌های واقعیت و برجسته‌سازی آن‌ها در یک محیط کنترل‌شده (محیط لگویی)، روایتی خاص از رویدادها ارائه می‌دهد. در واقع، این قالب با حذف جزئیاتِ پراکنده و تمرکز بر کنش‌های کلیدی، «قاب» معینی را برای تفسیر رخدادهای جنگی و تعیینِ «ظالم» و «مظلوم» ایجاد می‌کند که درک مخاطب را جهت‌دهی می‌نماید.

۳. **سطح دیپلماسی رسانه‌ای:** با توجه به ماهیتِ فرامرزی و جهانیِ برند لگو و جذابیت بصری آن برای گروه‌های سنی مختلف، لگورزم به ابزاری در خدمت دیپلماسی رسانه‌ای تبدیل می‌شود. این آثار با عبور از مرزهای زبانی و فرهنگی، تلاش می‌کنند تصویر مطلوب از کنشگران (مثلاً جبهه مقاومت یا ایران) را در فضای بین‌المللی ترویج داده و از طریقِ «قدرت نرمِ» انیمیشن، بر افکار عمومی و ذهنیت مخاطبان جهانی اثر بگذارند.

بنابراین، پیوند این سه نظریه در لگورزم به این شکل است که: بازنماییِ نمادین در قالبی خاص (قاب‌بندی)، منجر به تولید محتوایی می‌شود که در بستر شبکه‌های اجتماعی، کارکردِ اقناعی و دیپلماتیک پیدا می‌کند.

روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش ازنظر هدف، کاربردی و ازنظر رویکرد، کیفی است. روش مورد استفاده در این پژوهش، تحلیل مضمون[1] بر اساس الگوی شش‌مرحله‌ای براون و کلارک است. این الگو شامل آشنایی با داده‌ها، تولید کدهای اولیه، جستجوی مضامین، بازبینی مضامین، تعریف و نام‌گذاری مضامین و در نهایت نگارش گزارش است. تحلیل مضمون امکان شناسایی، سازمان‌دهی، تحلیل و تفسیر الگوهای معنایی موجود در داده‌ها را فراهم می‌کند. این روش به پژوهشگر اجازه می‌دهد مضامین آشکار و پنهان موجود در داده‌ها را شناسایی کرده و به درکی نظام‌مند از معانی نهفته در متن، تصویر و روایت دست یابد (براون و کلارک، ۲۰۰۶، ۲۰۲۲). انتخاب تحلیل مضمون برای این پژوهش به‌دلیل ماهیت داده‌ها و اهداف تحقیق صورت گرفته است. از آنجا که هدف پژوهش، شناسایی الگوهای بازنمایی ایران و تحلیل سازوکارهای روایت‌سازی در لگورزم‌های

1. Thematic Analysis

کوتاه مرتبط با جنگ رمضان است، تحلیل مضمون امکان استخراج مضامین و الگوهای معنایی حاکم بر این آثار را فراهم می‌آورد.

جامعه‌پژوهش و نمونه‌گیری

جامعه‌پژوهش شامل تمامی پویانمایی‌های کوتاه لگویی منتشرشده در بستر شبکه‌های اجتماعی و پلتفرم‌های اشتراک‌گذاری ویدئو با موضوع جنگ رمضان است که بیش از ۱۰ پویانمایی از آغاز جنگ تا زمان نگارش مقاله را دربرمی‌گیرد. از میان این آثار، ۶ نمونه به روش نمونه‌گیری هدفمند انتخاب شدند .انتخاب نمونه‌ها بر این اساس انجام شد که این آثار از نظر موضوعی و فرمی بیشترین انطباق را با هدف پژوهش داشته و امکان تحلیل بازنمایی، قاب‌بندی و دیپلماسی رسانه‌ای را فراهم می‌کردند .معیارهای انتخاب نمونه‌ها عبارت بودند از: ارتباط مستقیم با موضوع جنگ رمضان؛ استفاده‌از قالب پویانمایی لگویی؛ انتشار در شبکه‌های اجتماعی و بسترهای دیجیتال؛ برخورداری از قابلیت بازنمایی کنشگران و رویدادهای مرتبط با موضوع پژوهش؛ و دسترسی عمومی و امکان مشاهده کامل. بنابراین براساس‌این معیارها، شش پویانمایی که در جدول شماره ۱ مشخص است، به‌عنوان نمونه‌های پژوهش انتخاب و مورد تحلیل قرار گرفتند:

جدول ۱. اطلاعات نمونه‌ها (برگرفته از سایت آپارات در ۳ اردیبهشت ۱۴۰۵)

ردیف	عنوان	طول زمانی لگورزم	فاصله پخش تا زمان نگارش مقاله	تعداد بازدید تا زمان نگارش مقاله
۱	دستمون رو ماشست	۰:۴۲	۱ هفته	۱۳۰۰
۲	روایت فتح	۲:۰۳	۱ هفته	۹۳۰۰
۳	روایت فتح–قسمت دوم	۲:۱۹	۲ هفته	۱۱۹۰۰
۴	بپا خیزید	۰:۴۰	۲ هفته	۵۶۰۰
۵	بیدار شو آمریکا	۱:۵۹	۱ هفته	۷۲۱
۶	تنگه هرمز بسته می‌ماند	۲:۴۵	۲ هفته	۱۵۰۰

واحد تحلیل در این پژوهش شامل تمامی عناصر معنایی موجود در پویانمایی‌ها است. این عناصر عبارت‌اند از: روایت کلی اثر؛ شخصیت‌ها و نقش‌های روایی؛ تصاویر و نمادهای بصری؛ دیالوگ‌ها و پیام‌های متنی؛ موسیقی و عناصر صوتی و شیوه بازنمایی ایران و سایر کنشگران. داده‌های پژوهش ازطریق مشاهده مکرر پویانمایی‌ها، ثبت یادداشت‌های تحلیلی، استخراج

کدهای اولیه و دسته‌بندی مفاهیم گردآوری شد. فرایند تحلیل داده‌ها بر اساس الگوی شش‌مرحله‌ای براون و کلارک شامل آشنایی با داده‌ها، تولید کدهای اولیه، استخراج مضامین، بازبینی مضامین، نام گذاری مضامین و گزاش نهایی انجام شد. در مرحله نخست تحلیل، ۴۷ کد اولیه از داده‌ها استخراج شد. پس از ادغام کدهای مشابه، ۱۴ مضمون فرعی شناسایی شد که در نهایت در قالب ۵ مضمون اصلی سازمان‌دهی شدند که در جدول ذیل قابل مشاهده است.

جدول ۲. مضامین اصلی، مضامین فرعی و کدهای استخراج‌شده

کدهای اولیه	مضامین فرعی	مضامین اصلی
حذف جزئیات تاریخی، تقلیل بازیگران، روایت خطی	ساده‌سازی رویدادهای پیچیده	فشرده‌سازی و ساده‌سازی روایت جنگ
زمان کوتاه، انتقال فوری پیام، تمرکز بر رخدادهای کلیدی	روایت سریع و فشرده	
طراحی ساده شخصیت‌ها، محدودیت جزئیات تصویری، استفاده از نمادهای شناخته‌شده	مینیمالیسم بصری	
کنشگری، ابتکار عمل، قدرت پاسخگویی	بازنمایی ایران به‌عنوان بازیگر فعال	قهرمان‌سازی و مشروعیت‌بخشی به کنش ایران
دفاع از منافع ملی، مقابله با تهدید، ضرورت اقدام	تأکید بر مشروعیت اقدامات	
قدرت نظامی، انسجام داخلی، موفقیت عملیاتی	برجسته‌سازی توانمندی‌ها	
معرفی دشمن مشخص، تهدید خارجی، تقابل ارزشی	دشمن‌سازی	بازنمایی تهدید و ساخت دیگری
دوگانه ما/آنها، مشروع/نامشروع	قطب‌بندی خیر و شر	
تهدید امنیتی، تهدید منطقه‌ای، تهدید علیه ملت	برجسته‌سازی خطرات	
افتخار ملی، موفقیت، پیروزی	برانگیختن احساس غرور	بسیج عاطفی مخاطب
موسیقی حماسی، تصاویر احساسی، قهرمانان مردمی	تحریک هیجان و همدلی	
هویت ملی، ارزش‌های جمعی، همبستگی اجتماعی	تقویت احساس تعلق	
شروع پرکشش، تصاویر جذاب، پیام مستقیم	جلب سریع توجه	سازگاری با منطق پلتفرم‌ها و اقتصاد توجه
کوتاهی محتوا، فهم آسان، بازنشرپذیری	قابلیت اشتراک‌گذاری	
ریتم سریع، قالب کوتاه، مصرف آسان در شبکه‌های اجتماعی	سازگاری با الگوریتم‌های شبکه‌ای	

یافته‌های پژوهش

تحلیل مضمون شش پویانمایی لگویی منتخب با موضوع جنگ رمضان نشان داد که بازنمایی جایگاه ایران در این آثار حول پنج مضمون اصلی سازمان یافته است: «فشرده‌سازی و ساده‌سازی روایت جنگ»، «قهرمان‌سازی و مشروعیت‌بخشی به کنش ایران»، «بازنمایی تهدید و ساخت دیگری»، «بسیج عاطفی مخاطب» و «سازگاری با منطق پلتفرم‌ها و اقتصاد توجه». این مضامین در تعامل با یکدیگر، چارچوب معنایی مشترکی را شکل می‌دهند که از طریق آن روایت خاصی از جنگ رمضان و جایگاه ایران در این رویداد به مخاطبان ارائه می‌شود.

جدول ۳. جدول مضامین نهایی پس از تجمیع کدها

تفسیر پژوهش	مضمون اصلی
تبدیل یک منازعه پیچیده به روایتی کوتاه، قابل فهم و قابل انتقال	فشرده‌سازی و ساده‌سازی روایت جنگ
ارائه تصویری مثبت و مشروع از نقش ایران	قهرمان‌سازی و مشروعیت‌بخشی به کنش ایران
ترسیم دشمن و برجسته‌سازی تقابل ارزشی	بازنمایی تهدید و ساخت دیگری
ایجاد همدلی، غرور و مشارکت عاطفی مخاطبان	بسیج عاطفی مخاطب
افزایش قابلیت دیده‌شدن و انتشار در شبکه‌های اجتماعی	سازگاری با منطق پلتفرم‌ها و اقتصاد توجه

فشرده‌سازی و ساده‌سازی روایت جنگ

نخستین مضمون استخراج‌شده از داده‌ها، فشرده‌سازی و ساده‌سازی روایت جنگ است. بررسی آثار نشان می‌دهد که تولیدکنندگان لگورزم‌ها تلاش کرده‌اند رویدادهایی با ابعاد پیچیده سیاسی، نظامی و منطقه‌ای را در قالب روایت‌هایی کوتاه، ساده و قابل فهم برای مخاطبان عمومی بازآفرینی کنند. در این آثار، بسیاری از جزئیات تاریخی، سیاسی و دیپلماتیک حذف شده و تنها عناصر اصلی روایت حفظ شده‌اند. سادگی ساختار بصری، محدود بودن تعداد شخصیت‌ها، تمرکز بر چند رخداد کلیدی و حذف پیچیدگی‌های زمینه‌ای موجب شده است که جنگ رمضان در قالب روایتی خطی و قابل درک بازنمایی شود. در این بازنمایی، مخاطب بدون نیاز به آگاهی قبلی از زمینه‌های تاریخی و سیاسی، قادر است مسیر روایت را دنبال کند و معنای مورد نظر تولیدکننده را دریافت نماید.

سادگی بصری نیز از اولین مولفه ها است که به نحوه طراحی تصویر، میزان جزئیات بصری، ساختار گرافیکی و رابطه تصویر با پیام اشاره دارد. بررسی ویدئوهای مورد مطالعه نشان می‌دهد که همه آن‌ها از نظر بصری به سمت حداقل‌گرایی و فشردگی نشانه‌ها گرایش دارند. استفاده از

لگورزم‌های به‌عنوان سبک بصری غالب، نقش مهمی در این سادگی ایفا می‌کند. کاراکترهای لگویی ذاتاً فاقد جزئیات چهره‌ای پیچیده هستند و همین ویژگی، امکان تعمیم‌پذیری بالاتر معنا را ایجاد می‌کند. مخاطب به‌جای تمرکز بر فردیت شخصیت‌ها، بر نقش نمادین آن‌ها تمرکز می‌نماید. از منظر ساختار پیام، متن‌های به‌کاررفته در این ویدئوها کوتاه، مستقیم و در بسیاری موارد تکرارشونده هستند. زبان نوشتاری غالباً شعاری است و از جملات خبری طولانی یا استدلال‌های چندمرحله‌ای پرهیز شده است. این انتخاب زبانی با منطق بصری اثر هماهنگ است؛ زیرا تصویر ساده، پذیرای پیام‌های ساده و فوری است. در چنین ساختاری، تصویر و متن در یک رابطه تقویتی قرار می‌گیرند و از ایجاد تنش شناختی جلوگیری می‌شود.

این مضمون نشان می‌دهد که پویانمایی‌های لگویی کوتاه، روایت جنگ را به‌جای بازنمایی تفصیلی و چندلایه، در قالب زنجیره‌ای از نشانه‌های سریع، ساده و فشرده عرضه می‌کنند. برای نمونه، در ویدئوی «دستمون رو ماشست»، غلبه موسیقی بر گفتار، حذف دیالوگ‌های پیچیده و اتکای روایت به کنش‌های بصری کوتاه و مستقیم، موجب شده است پیام اثر بدون نیاز به تفسیر گسترده به مخاطب منتقل شود. در اینجا، تصویر و ریتم صوتی، جایگزین روایت‌پردازی مفصل شده‌اند و جنگ در قالب چند نشانه برجسته و قابل‌فهم خلاصه می‌شود. همچنین در «روایت فتح–قسمت دوم» نیز همین الگو دیده می‌شود؛ به‌گونه‌ای که تصویر و موسیقی نقش اصلی را در پیشبرد معنا بر عهده دارند و گفتار یا متن نوشتاری در حاشیه قرار می‌گیرد. این امر نشان می‌دهد که اثر، به‌جای توضیح جزئیات، بر انتقال سریع فضای کلی تقابل و مقاومت تکیه دارد.

در مقابل، در ویدئوهای «بپا خیزید» و «بیدار شو آمریکا» فشرده‌سازی روایت از مسیر دیگری رخ می‌دهد. در این آثار، استفاده پررنگ از متن‌های شعاری و تکرار واژگان کلیدی سبب شده است تصویر تا حدی به پس‌زمینه‌ای برای برجسته‌سازی پیام نوشتاری تبدیل شود. به بیان دیگر، در این نمونه‌ها روایت جنگ نه از طریق بسط روایی، بلکه از راه تقلیل پیام به چند عبارت صریح، هشدارآمیز و تبلیغی شکل می‌گیرد. بنابراین، فشرده‌سازی روایی در این آثار تنها به کوتاهی زمان محدود نیست، بلکه به نحوه توزیع نقش میان متن، تصویر و صدا نیز مربوط می‌شود. در مجموع، کوتاه بودن زمان پویانمایی‌ها و غلبه نشانه‌های فشرده و مستقیم باعث شده است جنگ، به‌عنوان واقعیتی پیچیده و چندلایه، در قالب مجموعه‌ای از تصاویر، صداها و پیام‌های ساده‌سازی‌شده و متناسب با منطق مصرف سریع در شبکه‌های اجتماعی بازنمایی شود.

ازمنظر نظریه بازنمایی، این فرایند نشان می‌دهد که لگورزم‌ها نه بازتاب مستقیم واقعیت، بلکه بازسازی گزینشی آن هستند؛ به گونه‌ای که تنها بخش‌هایی از واقعیت برجسته شده و سایر ابعاد آن در حاشیه قرار می‌گیرد. بازنمایی در روایت فشرده به ساختاری اشاره دارد که در آن پیام اصلی بدون طی مراحل روایی پیچیده و در کوتاه‌ترین زمان ممکن منتقل می‌شود. بررسی داده‌ها نشان می‌دهد که این ویژگی در همه پویانمایی ها حضور دارد، اما شدت آن در برخی ویدئوها بیشتر است، مانند «بپا خیزید»، پیام اصلی یا در ثانیه‌های آغازین مطرح می‌شود یا از طریق تکرار مستقیم تثبیت می‌گردد. آغاز سریع بدون مقدمه‌چینی طولانی، یکی از شاخص‌های اصلی این روایت است. مخاطب از همان ابتدا می‌داند که ویدئو در پی انتقال چه پیامی است. این شفافیت، ابهام روایی را به حداقل می‌رساند. تکرار شعارها یا واژگان کلیدی نقش محوری در روایت فشرده دارد. تکرار به‌عنوان جایگزینی برای توسعه تدریجی داستان عمل می‌کند. به‌جای آنکه روایت از طریق تحول شخصیت یا پیشرفت پلات شکل بگیرد، از طریق تأکید مداوم بر یک پیام مرکزی تثبیت می‌شود. این ساختار با اهداف اقناعی هم‌راستاست؛ زیرا تمرکز مخاطب را بر یک معنا نگه می‌دارد.

تصویر ۱. نماهای پویانمایی لگویی «بپاخیزید»



قهرمان‌سازی و مشروعیت‌بخشی به کنش ایران

دومین مضمون اصلی، قهرمان‌سازی و مشروعیت‌بخشی به کنش ایران است. این مضمون نشان می‌دهد که در پویانمایی‌های مورد بررسی، ایران به‌مثابه بازیگری فعال، توانمند و اثرگذار بازنمایی می‌شود و کنش‌های آن در چارچوبی مشروع، دفاعی و عقلانی معنا می‌یابد. روایت‌ها

به‌گونه‌ای سازمان یافته‌اند که ایران نه در جایگاه واکنش‌گری منفعل، بلکه در موقعیت کنشگری تعیین‌کننده ظاهر شود. برای نمونه، در پویانمایی «تنگه هرمز بسته می‌ماند»، از همان عنوان اثر نوعی موضع قدرت و اراده سیاسی القا می‌شود و در صحنه‌هایی که بر کنترل موقعیت، آمادگی برای واکنش و اعلام موضع قاطع تأکید می‌شود، ایران به‌عنوان نیرویی بازدارنده و مسلط بازنمایی می‌شود. در این صحنه‌ها، ترکیب عناصر بصری و لحن اثر به مخاطب این معنا را منتقل می‌کند که ایران توان تأثیرگذاری بر روند تقابل را دارد و صرفاً در حال دفاع منفعلانه نیست.

همچنین در «روایت فتح» و «روایت فتح–قسمت دوم»، صحنه‌هایی که بر پیشروی، حضور فعال کنشگران همسو با ایران و غلبه فضای حماسی تأکید دارند، در خدمت ساختن تصویری قهرمانانه از کنش ایران قرار می‌گیرند. در این آثار، موسیقی حماسی، حرکت سریع روایت و برجسته شدن موقعیت‌های تقابل، سبب می‌شود ایران و نیروهای وابسته به آن در مقام عامل تغییر و نیروی پیش‌برنده روایت دیده شوند. به بیان دیگر، صحنه‌های مواجهه، آمادگی و واکنش، نه فقط رخداد را نشان می‌دهند، بلکه نوعی اقتدار روایی برای ایران می‌سازند.

در پویانمایی «بپا خیزید» نیز صحنه‌هایی که با متن‌های شعاری، فراخوان‌گر و هشدارآمیز همراه هستند، کنش ایران یا جبهه نزدیک به آن را در قالب دفاع از یک امر مشروع و ضروری قاب‌بندی می‌کنند. در اینجا، حتی وقتی تصویر کارکردی مکمل برای متن پیدا می‌کند، باز هم نتیجه نهایی آن است که مخاطب کنش ایران را پاسخی موجه به تهدیدها و در راستای حفاظت از امنیت و منافع جمعی تفسیر می‌کند. به همین ترتیب، در «بیدار شو آمریکا» نیز صحنه‌هایی که تقابل نمادین با آمریکا را برجسته می‌کنند، به شکلی غیرمستقیم ایران را در جایگاه کنشگری آگاه، هشداردهنده و برخوردار از برتری اخلاقی قرار می‌دهند.

از این منظر، مشروعیت‌بخشی به کنش ایران تنها از طریق نمایش قدرت یا حضور فعال آن در صحنه‌های روایی صورت نمی‌گیرد، بلکه از راه سازمان‌دهی اخلاقی روایت نیز تقویت می‌شود. آثار مورد بررسی صرفاً نشان نمی‌دهند که ایران چه می‌کند، بلکه هم‌زمان این معنا را القا می‌کنند که چرا این کنش‌ها موجه، ضروری و دفاعی‌اند. این فرایند با مفهوم «قاب‌بندی مشروعیت‌بخش» در نظریه انتمن همخوانی دارد؛ زیرا روایت‌ها علاوه بر بازنمایی رویدادها، چارچوبی برای داوری اخلاقی درباره آن‌ها نیز فراهم می‌کنند. در نتیجه، قهرمان‌سازی از ایران صرفاً یک ویژگی روایی نیست، بلکه بخشی از سازوکار معناپردازی این پویانمایی‌هاست که در شکل‌دهی ادراک مخاطب از نقش ایران در جنگ رمضان نقشی اساسی دارد.

تصویر شماره ۲ : نماهای پویانمایی لگویی «روایت فتح»



بازنمایی تهدید و ساخت دیگری

سومین مضمون اصلی، بازنمایی تهدید و ساخت دیگری است. تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که در کنار تصویر مثبت از ایران، روایت‌ها بر ترسیم یک «دیگری» تهدیدکننده نیز استوار هستند. این دیگری در قالب بازیگران خارجی، دشمنان منطقه‌ای یا نیروهای متخاصم بازنمایی می‌شود و نقش مهمی در پیشبرد روایت دارد. این مضمون نشان می‌دهد که در کنار تصویرسازی مثبت از ایران، روایت‌ها بر ساختن یک «دیگری» تهدیدکننده نیز استوار هستند؛ دیگری‌ای که در قالب بازیگران خارجی، دشمنان منطقه‌ای یا نیروهای متخاصم بازنمایی می‌شود و نقش مهمی در پیشبرد معنا دارد. برای نمونه، در پویانمایی «بیدار شو آمریکا»، صحنه‌هایی که با لحن هشدارآمیز، پیام‌های مستقیم و تقابل نمادین با آمریکا همراه هستند، این کشور را به‌عنوان کنشگری تهدیدگر و متخاصم قاب‌بندی می‌کنند. در این اثر، تأکید بر متن‌های شعاری و گزاره‌های کوتاه و صریح، تهدید را از سطح یک رخداد صرف نظامی فراتر می‌برد و آن را به خطری علیه امنیت و نظم مطلوب تبدیل می‌کند. در نتیجه، مخاطب با دوگانه‌ای روشن میان «ما» و «آنها» مواجه می‌شود.

همچنین در «روایت فتح» و «روایت فتح–قسمت دوم»، صحنه‌هایی که بر مواجهه، تقابل و پیشروی نیروهای خودی در برابر نیروی مقابل تأکید دارند، به ساخت دیگری کمک می‌کنند. در این آثار، دشمن نه به‌صورت فردی پیچیده، بلکه به‌عنوان نیرویی کلی، تهدیدگر و در برابر اراده جمعی بازنمایی می‌شود. چنین شیوه‌ای از نمایش سبب می‌شود تهدید، صرفاً یک مسئله بیرونی

یا تاکتیکی نباشد، بلکه به‌عنوان خطری علیه امنیت، ثبات و ارزش‌های جمعی فهم شود. در برخی صحنه‌ها نیز استفاده از نشانه‌های بصری تیره‌تر، چینش تقابلی عناصر و برجسته شدن لحظه مواجهه، مرز میان «مدافع» و «مهاجم» را پررنگ‌تر می‌کند.

در «تنگه هرمز بسته می‌ماند» نیز تهدید از مسیر دیگری بازنمایی می‌شود. در صحنه‌هایی که بر آمادگی برای بستن مسیر، واکنش قاطع و نمایش قدرت بازدارنده تأکید دارند، دشمن به‌مثابه طرفی تعریف می‌شود که باید مهار شود. به این ترتیب، تهدید نه‌تنها به‌عنوان یک واقعیت بیرونی، بلکه به‌عنوان زمینه‌ای برای توجیه کنش متقابل ایران عمل می‌کند. این الگو نشان می‌دهد که ساخت دیگری در این آثار، مکمل فرایند قهرمان‌سازی است؛ هرچه دیگری تهدیدکننده‌تر نمایش داده شود، کنش ایران نیز ضروری‌تر، موجه‌تر و دفاعی‌تر جلوه می‌کند.

از منظر نظری، این الگو با نظریه بازنمایی همخوان است؛ زیرا رسانه‌ها از طریق انتخاب، حذف و برجسته‌سازی عناصر خاص، معنای تهدید را می‌سازند. همچنین، در چارچوب قاب‌بندی، این آثار با قرار دادن رویدادها در دوگانه‌هایی مانند «ما/آنها»، «مدافع/مهاجم» و «مشروع/نامشروع»، ادراک مخاطب را هدایت می‌کنند. بنابراین، بازنمایی تهدید در این پویانمایی‌ها صرفاً یک عنصر فرعی نیست، بلکه بخشی از سازوکار اصلی معناپردازی و جهت‌دهی سیاسی اثر به شمار می‌آید.

تصویر شماره ۳: نماهای پویانمایی لگویی «بیدار شو آمریکا»



بسیج عاطفی مخاطب

چهارمین مضمون اصلی، بسیج عاطفی مخاطب است. این مضمون نشان می‌دهد که لگورزم‌های مورد بررسی صرفاً در پی انتقال اطلاعات یا بازگویی رویدادهای جنگی نیستند، بلکه به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که واکنش‌های احساسی مخاطب را نیز فعال کنند. استفاده از موسیقی حماسی، ریتم سریع روایت، نمایش لحظات غلبه و پیروزی، برجسته‌سازی شجاعت شخصیت‌ها و به‌کارگیری نشانه‌های ملی، از جمله مهم‌ترین تمهیداتی هستند که در این آثار برای درگیر کردن عاطفی مخاطب به کار می‌روند. از این رو، مخاطب تنها ناظر یک روایت جنگی نیست، بلکه در سطحی احساسی نیز با آن همراه می‌شود. برای نمونه، در پویانمایی «روایت فتح» و «روایت فتح–قسمت دوم»، صحنه‌هایی که با موسیقی حماسی، حرکت سریع تصاویر و برجسته‌سازی لحظه‌های تقابل و پیشروی همراه هستند، احساس غرور، مقاومت و اعتماد به توان کنشگران خودی را تقویت می‌کنند. در این آثار، موسیقی فقط نقش همراهی‌کننده ندارد، بلکه بخشی از سازوکار القای هیجان و شکوه روایی است؛ به‌طوری که حتی در غیاب گفت‌وگوی مفصل، مخاطب از طریق ترکیب صدا و تصویر در مسیر احساسی اثر قرار می‌گیرد. این ویژگی باعث می‌شود روایت، به‌جای اتکا به استدلال طولانی، از طریق برانگیختن حس افتخار و همبستگی جمعی عمل کند. همچنین در «دستمون رو ماشست»، غلبه موسیقی بر گفتار و اتکای اثر به کنش‌های بصری ساده و مستقیم، نوعی دریافت سریع و فشرده از احساس پیروزی یا برتری را پدید می‌آورد. در اینجا، کوتاهی زمان و ایجاز روایی، مانع از تأثیر عاطفی نمی‌شود؛ بلکه برعکس، به تمرکز بیشتر بر چند نشانه مؤثر و احساسی منجر می‌شود. مخاطب در مدت‌زمانی کوتاه، بدون نیاز به تفسیر پیچیده، در معرض پیامی قرار می‌گیرد که می‌کوشد احساس اطمینان، رضایت یا تحسین نسبت به کنش خودی ایجاد کند. در مقابل، در پویانمایی‌های «بپا خیزید» و «بیدار شو آمریکا»، بسیج عاطفی بیشتر از مسیر لحن هشدارآمیز، متن‌های شعاری و تقابل آشکار با دشمن صورت می‌گیرد. در صحنه‌هایی که واژگان کلیدی به‌صورت تکرارشونده برجسته می‌شوند و تصویر در خدمت تأکید بر پیام نوشتاری قرار می‌گیرد، اثر می‌کوشد احساس خشم، حساسیت، نگرانی یا آمادگی برای واکنش را در مخاطب فعال کند. در این نمونه‌ها، عاطفه غالباً بر محور تهدید و ضرورت بیداری یا مقابله سازمان‌دهی می‌شود. بنابراین، بسیج عاطفی در این آثار تنها به القای غرور ملی محدود نمی‌شود، بلکه طیفی از احساسات مانند اضطراب، هشدار، همدلی و آمادگی جمعی را نیز دربرمی‌گیرد. در مجموع، یافته‌ها نشان می‌دهد که این پویانمایی‌ها در سطح

شناختی و عاطفی به‌طور هم‌زمان عمل می‌کنند. آن‌ها از یک سو رویدادها را در قالبی ساده و جهت‌دار بازنمایی می‌کنند و از سوی دیگر، با بهره‌گیری از عناصر صوتی، بصری و روایی، مخاطب را به‌سمت تجربه‌ای احساسی هدایت می‌کنند. از منظر ارتباطی، این امر اهمیت زیادی دارد؛ زیرا پیام‌هایی که با واکنش عاطفی همراه می‌شوند، ظرفیت بیشتری برای ماندگاری در ذهن مخاطب، همذات‌پنداری و بازنشر در بسترهای شبکه‌ای دارند. بر این اساس، بسیج عاطفی را می‌توان یکی از سازوکارهای اصلی اثرگذاری این لگورزم‌ها در فضای رسانه‌ای دانست.

تصویر شماره ۴: نماهای پویانمایی لگویی «روایت فتح- قسمت دوم»



سازگاری با منطق پلتفرم‌ها و اقتصاد توجه

پنجمین مضمون اصلی، سازگاری با منطق پلتفرم‌ها و اقتصاد توجه است. تحلیل آثار نشان می‌دهد که بسیاری از ویژگی‌های ساختاری لگورزم‌های کوتاه با الزامات رسانه‌های اجتماعی هم‌خوانی دارد. کوتاه بودن زمان، آغاز سریع روایت، سادگی پیام، جذابیت بصری و قابلیت اشتراک‌گذاری، از جمله مؤلفه‌هایی هستند که امکان دیده‌شدن و بازنشر گسترده محتوا را افزایش می‌دهند. در فضای اشباع‌شده اطلاعاتی شبکه‌های اجتماعی، موفقیت یک پیام تا حد زیادی به توانایی آن در جلب توجه مخاطب در چند ثانیه نخست وابسته است؛ و پویانمایی‌های بررسی‌شده دقیقاً بر همین منطق استوارند.

در این آثار، روایت‌های کوتاه و فشرده، تصاویر ساده و نمادین، و ساختار سرگرم‌کننده باعث می‌شود مخاطب با کمترین هزینه شناختی، پیام اصلی را دریافت کند. حذف زمینه‌سازی‌های

طولانی، ورود مستقیم به هسته معنا و اتکای مداوم به نشانه‌های بصری و کلامی تکرارشونده، این آثار را با الگوی مصرف سریع محتوا در پلتفرم‌های اجتماعی هم‌راستا می‌کند. از همین رو، جذابیت این پویانمایی‌ها صرفاً به مضمون سیاسی یا جنگی آن‌ها وابسته نیست، بلکه تا حد زیادی از تناسب میان فرم رسانه‌ای و منطق گردش محتوا در بسترهای دیجیتال ناشی می‌شود.

کوتاهی زمان در این آثار پیامدهای روایی مشخصی نیز دارد. نخست آنکه پیام‌ها به‌شدت فشرده می‌شوند و هر عنصر بصری یا شنیداری باید کارکردی روشن و مستقیم داشته باشد. دوم آنکه تکرار، به‌عنوان یک راهبرد ارتباطی، برجسته می‌شود؛ زیرا در غیاب بسط تدریجی مفاهیم، تکرار شعارها، نمادها یا تصاویر کلیدی نقش اصلی را در تثبیت معنا بر عهده می‌گیرد. سوم آنکه ورود به هسته مضمون تقریباً بلافاصله انجام می‌شود و مقدمه‌چینی‌های روایی به حداقل می‌رسد. در نمونه‌های بررسی‌شده، پیام اصلی یا در ثانیه‌های آغازین طرح می‌شود یا از طریق تکرار سریع در سراسر اثر تقویت می‌گردد.

این ساختار با منطق مصرف سریع در رسانه‌های اجتماعی هم‌راستاست؛ مخاطب می‌تواند ویدئو را در زمانی کوتاه مشاهده کند و بدون درگیری شناختی بالا، معنای کلی را دریافت نماید. همچنین، کوتاهی زمان و فشردگی محتوا به افزایش قابلیت بازنشر و گردش شبکه‌ای آن‌ها کمک می‌کند، زیرا چنین آثاری برای مشاهده در تلفن همراه، ارسال در پیام‌رسان‌ها و انتشار در بسترهای مبتنی بر الگوریتم، بسیار مناسب‌اند. از این منظر، کارآمدی این لگورزم‌ها تنها به محتوای آن‌ها مربوط نیست، بلکه در پیوند میان فرم کوتاه، اقتصاد توجه و منطق پلتفرم نیز ریشه دارد.

روایت‌های کوتاه و فشرده، تصاویر ساده و نمادین و ساختار سرگرم‌کننده آثار موجب می‌شود مخاطب با کمترین هزینه شناختی پیام را دریافت کند. این ویژگی‌ها ظرفیت انتشار و گردش شبکه‌ای محتوا را نیز افزایش می‌دهد. بر این اساس، می‌توان گفت موفقیت این آثار صرفاً ناشی از محتوای سیاسی یا جنگی آنها نیست، بلکه تا حد زیادی به سازگاری ساختار رسانه‌ای آنها با منطق اقتصاد توجه و الگوریتم‌های پلتفرم‌های اجتماعی وابسته است. کوتاهی زمان با منطق پلتفرمها و اقتصاد توجه تناسب مستقیمی دارد. نخست آنکه پیام‌ها به‌شدت فشرده می‌شوند. هر عنصر بصری یا شنیداری باید کارکرد مشخصی داشته باشد و فضای اضافه‌ای برای حاشیه‌پردازی باقی نمی‌ماند. دوم آنکه تکرار به‌عنوان یک راهبرد ارتباطی برجسته می‌شود. از آنجا که امکان بسط تدریجی مفاهیم وجود ندارد، تکرار شعارها یا تصاویر کلیدی نقش تثبیت معنا

را بر عهده می‌گیرد. سوم آنکه ورود به هسته مضمون تقریباً بلافاصله انجام می‌شود و مقدمه‌چینی‌های روایی حذف می‌گردد. در ویدئوهای بررسی‌شده، این مضمون به‌وضوح قابل مشاهده است. هیچ‌یک از ویدیوها زمان قابل‌توجهی را به زمینه‌سازی اختصاص نمی‌دهند. پیام اصلی یا در ثانیه‌های آغازین مطرح می‌شود یا از طریق تکرار سریع به مخاطب القا می‌گردد. این ساختار با منطق «مصرف سریع» هم‌راستاست؛ مخاطب می‌تواند ویدئو را در یک نگاه کوتاه مشاهده کرده و بدون درگیری شناختی بالا، معنای کلی را دریافت نماید. کوتاهی زمان همچنین بر نوع روایت اثر می‌گذارد. روایت خطی و مرحله‌مند که نیازمند زمان برای شکل‌گیری تعلیق و تحول است، جای خود را به روایت‌های ایستا یا چرخه‌ای می‌دهد. در این نوع روایت، پیام از ابتدا مشخص است و در طول ویدئو تقویت می‌شود.

بحث و نتیجه‌گیری

در مجموع، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که لگورزم‌های کوتاه مورد مطالعه از طریق فشرده‌سازی روایت جنگ، قهرمان‌سازی از ایران، بازنمایی تهدید، بسیج عاطفی مخاطبان و سازگاری با منطق پلتفرم‌های اجتماعی، روایتی خاص از جنگ رمضان را تولید و بازتولید می‌کنند. این روایت‌ها فراتر از کارکرد سرگرمی عمل کرده و در فرایند شکل‌دهی ادراک مخاطبان نسبت به ایران و رویدادهای منطقه‌ای مشارکت دارند. از این منظر، لگورزم‌های کوتاه را می‌توان یکی از اشکال نوین بازنمایی سیاسی در فضای شبکه‌ای و ابزاری بالقوه در حوزه دیپلماسی رسانه‌ای دانست. این قالب رسانه‌ای در جنگ رسانه‌ای معاصر، نقش یک ابزار روایی چابک و اثرگذار را ایفا می‌کند که قادر است در زمانی اندک، پیام‌های پیچیده را به روایت‌هایی ساده، جذاب و جهت‌دار تبدیل نماید. فهم این کارکردها برای تحلیل قدرت نرم، جنگ شناختی و سیاست‌گذاری رسانه‌ای ضروری است؛ زیرا پویانمایی کوتاه دیگر یک محصول جانبی فرهنگ دیجیتال نیست، بلکه بخشی فعال از معماری ارتباطی منازعات معاصر به شمار می‌رود. پویانمایی‌های دیجیتال ساده‌سازی‌شده توانسته‌اند نقش قابل توجهی در بازنمایی موضوعات حساس پیدا کنند. این آثار با ترکیب شکل ساده، زمان کوتاه و روایت فشرده در شبکه‌ها اثرگذاری ویژه‌ای بر درک مخاطب دارد.

تحولات رسانه‌ای دهه‌های اخیر و گسترش شبکه‌های اجتماعی موجب ظهور قالب‌های جدیدی از روایت‌پردازی شده است که در آنها مرز میان سرگرمی، اطلاع‌رسانی و ارتباطات

سیاسی بیش‌از گذشته کمرنگ شده است. لگورزم‌های کوتاه یکی‌از این قالب‌های نوظهور هستند که به‌دلیل سادگی بصری، روایت فشرده، جذابیت سرگرم‌کننده و قابلیت انتشار گسترده، توانسته‌اند جایگاه ویژه‌ای در فضای رسانه‌ای شبکه‌ای پیدا کنند. نتایج حاصل از تحلیل مضمون شش پویانمایی منتخب نشان داد که بازنمایی ایران در این آثار حول پنج مضمون اصلی شامل «فشرده‌سازی و ساده‌سازی روایت جنگ»، «قهرمان‌سازی و مشروعیت‌بخشی به کنش ایران»، «بازنمایی تهدید و ساخت دیگری»، «بسیج عاطفی مخاطب» و «سازگاری با منطق پلتفرم‌ها و اقتصاد توجه» سازمان یافته است. لگورزم‌ها از طریق تقلیل پیچیدگی‌های سیاسی و نظامی جنگ رمضان به روایت‌هایی کوتاه و قابل فهم، امکان انتقال سریع پیام را برای طیف گسترده‌ای از مخاطبان فراهم می‌کنند. این امر نشان می‌دهد که بازنمایی رسانه‌ای در فضای شبکه‌ای بیش از آنکه بر ارائه جزئیات استوار باشد، بر تولید روایت‌های فشرده و قابل مصرف تکیه دارد. ایران در این آثار به‌عنوان بازیگری فعال، توانمند و مشروع بازنمایی می‌شود. روایت‌های موجود با برجسته‌سازی نقش ایران در مقابله با تهدیدها و دفاع از منافع ملی، تصویری مثبت از کنش‌های این کشور ارائه می‌کنند. در مقابل، دیگر بازیگران عمدتاً در قالب تهدید، دشمن یا عامل بی‌ثباتی تصویر می‌شوند. این امر نشان‌دهنده نقش فرایندهای بازنمایی و قاب‌بندی در شکل‌دهی به برداشت مخاطبان از رویدادهای سیاسی و نظامی است.

نتایج پژوهش نشان می‌دهد که نقش مؤلفه‌های عاطفی در روایت‌پردازی اهمیت دارد. استفاده از موسیقی حماسی، تصاویر نمادین، شخصیت‌های قهرمان و روایت‌های هیجان‌انگیز موجب می‌شود مخاطبان نه تنها در سطح شناختی بلکه در سطح احساسی نیز با پیام‌های آثار درگیر شوند. چنین فرایندی ظرفیت تأثیرگذاری و ماندگاری پیام را افزایش می‌دهد. همچنین نتایج نشان داد که موفقیت این آثار تنها ناشی از محتوای سیاسی آنها نیست، بلکه به میزان زیادی به سازگاری ساختار آنها با منطق اقتصاد توجه وابسته است. کوتاه بودن زمان، سادگی روایت، جذابیت بصری و قابلیت اشتراک‌گذاری موجب شده است که این آثار در محیط رقابتی شبکه‌های اجتماعی شانس بیشتری برای دیده‌شدن و بازنشر داشته باشند. یافته‌های پژوهش مؤید این دیدگاه است که رسانه‌های شبکه‌ای صرفاً ابزار انتقال اطلاعات نیستند، بلکه به عرصه‌ای برای تولید معنا، بازنمایی هویت‌ها و رقابت روایت‌ها تبدیل شده‌اند. در این چارچوب، لگورزم‌ها را نمی‌توان صرفاً محصولاتی سرگرم‌کننده تلقی کرد، بلکه باید آنها را بخشی از سازوکارهای نوین بازنمایی سیاسی در فضای دیجیتال دانست. این آثار از طریق بازنمایی هویت

ملی، مشروعیت‌بخشی به کنش‌های سیاسی، برجسته‌سازی تهدیدها و تأثیرگذاری بر ادراک مخاطبان، واجد ظرفیت‌هایی هستند که می‌توان آن‌ها را در حوزه دیپلماسی رسانه‌ای مورد توجه قرار داد. به بیان دیگر، لگورزم‌ها می‌توانند به‌عنوان ابزارهایی غیررسمی در شکل‌دهی تصویر ایران در فضای شبکه‌ای و تقویت ابعاد رسانه‌ای قدرت نرم ایفای نقش کنند.

پیشنهادهای پژوهش

براساس یافته‌های حاصل از تحلیل «لگورزم‌های کوتاه» و تبیین کارکردهای آن‌ها در بازنمایی، قاب‌بندی و دیپلماسی‌رسانه‌ای، پیشنهادهای زیر در دو سطح «پژوهشی» و «کاربردی رسانه‌ای» ارائه می‌گردد:

پیشنهادهای کاربردی و رسانه‌ای

- **بهره‌گیری استراتژیک از ایجاز رسانه‌ای:** استفاده‌از لگورزم‌های کوتاه به‌عنوان ابزاری کارآمد در دیپلماسی رسانه‌ای جهت انتقال فشرده و سریع گزاره‌های راهبردی به مخاطبان فرامرزی، به‌ویژه در شرایط نبرد روایت‌ها.

بر این اساس استفاده از لگورزم‌های کوتاه به‌عنوان ابزاری کارآمد جهت بهره‌گیری استراتژیک از ایجاز رسانه‌ای در دیپلماسی رسانه‌ای، جهت انتقال فشرده و سریع گزاره‌های راهبردی به مخاطبان فرامرزی در شرایط نبرد روایت‌ها پیشنهاد می‌شود.

- **بهینه‌سازی تولید بر مبنای وضوح بین‌فرهنگی:** تمرکز بر تولید آثاری که علاوه بر جذابیت بصری، واجد نشانه‌های جهانی و زبانی ساده باشند تا فرآیند انتقال پیام در محیط‌های فرهنگی متنوع تسهیل گردد.
- **تطبیق ساختاری با منطق رسانه‌های نوین:** بازنگری در راهبردهای تولید محتوا با تأکید بر مؤلفه‌های «زمان کوتاه»، «شروع کوبنده» و «قابلیت بازنشر»، به‌منظور بیشینه‌سازی نرخ درگیری[1] در پلتفرم‌های اجتماعی.
- **استقرار نظام پایش و ارزیابی دیجیتال:** ایجاد سازوکارهای تحلیل داده برای رصد الگوهای گردش شبکه‌ای این آثار و ارزیابی میزان نفوذ پیام در جوامع هدف، جهت اصلاح و بهبود مستمر سیاست‌های رسانه‌ای برون‌مرزی.

---

1. Engagement Rate

- **توسعه زیرساخت‌های خلاق و تخصصی:** سرمایه‌گذاری در تربیت نیروی انسانی متخصص در حوزه پویانمایی‌های کوتاه سیاسی و ایجاد هم‌افزایی میان «واحدهای تولید محتوای خلاق» و «اتاق‌های فکر دیپلماسی عمومی» برای تولید محتوای هوشمند و هدفمند.

پیشنهادهای پژوهشی

- **تحلیل تطبیقی الگوهای روایی:** انجام مطالعات تطبیقی میان لگورزم‌های کوتاه و سایر فرمت‌های پویانمایی سیاسی (نظیر موشن‌گرافیک‌های خبری) جهت شناسایی تمایزهای ساختاری در فرآیند «معنابخشی به بحران» و «ساخت واقعیت». بر این اساس، انجام مطالعات تطبیقی جهت شناسایی تمایزهای ساختاری در فرآیند «معنابخشی به بحران» و «ساخت واقعیت» میان لگورزم‌های کوتاه و سایر فرمت‌های پویانمایی سیاسی (نظیر موشن‌گرافیک‌های خبری) پیشنهاد می‌شود.
- **سنجش تجربی ادراک مخاطب:** طراحی پژوهش‌های پیمایشی یا آزمایشی با هدف واکاوی سازوکارهای «رمزگشایی» مخاطبان بین‌المللی از نشانه‌های لگویی و ارزیابی میزان اثرگذاری این قالب در تغییر نگرش‌های سیاسی و الگوهای اقناعی.
- **مطالعه پیوند فرم و پلتفرم:** بررسی تأثیر متقابل ویژگی‌های زیباشناختی لگورزم بر «الگوریتم‌های توزیع» در شبکه‌های اجتماعی؛ با تمرکز بر این پرسش که چگونه اقتصاد توجه در بسترهای دیجیتال، منجر به تطور فرم‌های دیپلماسی رسانه‌ای می‌شود.

تقدیر و تشکر

این مقاله حاصل پژوهش مستقلی است که توسط نویسندگان و تحت حمایت هیچ سازمانی قرار نگرفته است.

تعارض منافع

نویسنده اعلام می‌کند که در فرایند نگارش، ارسال و انتشار این مقاله هیچ‌گونه تعارض منافعی وجود نداشته است. همچنین همه ملاحظات اخلاقی پژوهش، از جمله پرهیز از سرقت ادبی، جعل

یا تحریف داده‌ها، ارسال یا انتشار مکرر، و ملاحظات مربوط به استفاده از ابزارهای هوش مصنوعی مطابق قواعد وزارت عتف، رعایت شده است.

فهرست منابع

Benford, R.D. and Snow, D.A. (2000). Framing Processes and Social Movements: An Overview and Assessment. *Annual Review of Sociology*, 26, 611-639. http://dx.doi.org/10.1146/annurev.soc.26.1.611

Bjola, C., & Holmes, M. (2015). *Digital Diplomacy: Theory and Practice*. London: Routledge. https://doi.org/10.4324/9781315730844

Braun, V., & Clarke, V. (2006). Using thematic analysis in psychology. *Qualitative Research in Psychology*, 3(2), 77–101. https://doi.org/10.1191/1478088706qp063oa

Braun, V., & Clarke, V. (2022). *Thematic Analysis: A Practical Guide*. Sage.

Borousard, M. (2023). *More Than a Glitch: Confronting Race, Gender, and Ability Bias in Tech*. MIT Press.

Bucher, T. (2018). *If... Then: Algorithmic Power and Politics*. Oxford University Press.

Castells, M. (2010). The Rise of the Network Society (2nd ed.). Wiley-Blackwell.

Coleman, R. (2010). Framing the pictures in our heads: Exploring the framing and agenda-setting effects of visual images. In P. D'Angelo & J. A. Kuypers (Eds.), Doing News Framing Analysis: Empirical and Theoretical Perspectives (pp. 233–261). Routledge.

Davenport, T. H., & Beck, J. C. (2001). The Attention Economy: Understanding the New Currency of Business. Harvard Business School Press.

Entman, R. M. (1993). Framing: Toward clarification of a fractured paradigm. *Journal of Communication*, 43(4), 51–58. https://doi.org/10.1111/j.1460-2466.1993.tb01304.

Entman, R. M. (2004). Projections of Power: Framing News, Public Opinion, and U.S. Foreign Policy. University of Chicago Press.

Fisher, W. R. (1987). Human Communication as Narration: Toward a Philosophy of Reason, Value, and Action. University of South Carolina Press.

Gilboa, E. (2001). Diplomacy in the media age: Three models of uses and effects. *Diplomacy & Statecraft*, 12(2), 1–28. https://doi.org/10.1080/09592290108406201

Gillespie, T. (2018). *Custodians of the Internet: Platforms, Content Moderation, and the Hidden Decisions That Shape Social Media*. Yale University Press.

Hall, S. (1997). *Representation: Cultural Representations and Signifying Practices*. Sage.

Hoskins, A., & O'Loughlin, B. (2010). War and Media: The Emergence of Diffused War. Polity Press.

Jenkins, H. (2006). Convergence Culture: Where Old and New Media Collide. New York University Press.

Jenkins, H., Ford, S., & Green, J. (2013). *Spreadable Media: Creating Value and Meaning in a Networked Culture*. New York University Press.

Kellner, D. (2003). *Media Spectacle*. Routledge.

Kress, G., & van Leeuwen, T. (2006). *Reading Images: The Grammar of Visual Design (2nd ed.).* Routledge.

Manor, I. (2019). *The Digitalization of Public Diplomacy*. Palgrave Macmillan.

Manovich, L. (2001). *The Language of New Media*. MIT Press.

McQuail, D. (2010). McQuail's Mass Communication Theory (6th ed.). Sage.

Miskimmon, A., O'Loughlin, B., & Roselle, L. (2013). Strategic Narratives: Communication Power and the New World Order. Routledge.

Russell, S., & Norvig, P. (2021). Artificial Intelligence: A Modern Approach (4th ed.). Pearson.

Simon, H. A. (1971). Designing organizations for an information-rich world. In M. Greenberger (Ed.), Computers, Communications, and the Public Interest (pp. 37–72). Johns Hopkins University Press.

Virilio, P. (1989). *War and Cinema: The Logistics of Perception*. Verso.

پژوهشنامه رسانه بین‌الملل/ سال دهم/ شماره دوم/ شماره پیاپی شانزدهم/ پاییز و زمستان ۱۴۰۴/ ۲۰۹-۱۷۵

از میدان نبرد تا میدان روایت:
کاربست نظریه روایت راهبردی در تحلیل جنگ آمریکا، اسرائیل و ایران
(مطالعه موردی: جنگ دوازده روزه و جنگ رمضان)

مجید روحی دهبنه[۱]

چکیده

پژوهش حاضر با بهره‌گیری از چارچوب نظری روایت راهبردی میسکیمون، اولافلین و روزل (۲۰۱۳، ۲۰۱۷) و روش تحلیل ثانویه اسناد، به بررسی رقابت روایی میان جمهوری اسلامی ایران، ایالات متحده و اسرائیل در جنگ دوازده‌روزه (تابستان ۲۰۲۵) و جنگ رمضان (۹ اسفند ۱۴۰۴ تا ۱۹ فروردین ۱۴۰۵) پرداخت. یافته‌ها نشان داد که هر سه بازیگر از روایت‌های هویتی، سیستمی و موضوعی برای مشروعیت‌بخشی به اقدامات خود بهره گرفته‌اند، اما با تمایزات آشکار، روایت ایران بر مقاومت در برابر سلطه خارجی، بقا به‌مثابه پیروزی، و تعلق به امت اسلامی استوار بود و با کلیدواژه‌هایی چون «دفاع مشروع»، «وعده صادق» و «جنگ رمضان» بازنمایی می‌شود. روایت اسرائیل بر تهدید وجودی، دفاع از خود، و هویت یهودی-دمکراتیک تأکید کرده و با روایت «پیش‌دستی و بازدارندگی» شناخته می‌شود. روایت آمریکا بر رهبری جهان آزاد، نظم مبتنی بر قاعده و دفاع از ارزش‌های لیبرال استوار بود؛ هرچند در برخی مقامات، گفتمانی با بار مسیحی نیز ظهور یافت. در سطح فرافکنی، هر سه بازیگر از رسانه‌های سنتی و شبکه‌های اجتماعی بهره گرفتند، اما ایران با استفاده گسترده‌تر از فناوری‌های نوین (دیپ‌فیک، ویدئوهای لگو و شبکه‌های ربات) و همچنین به‌کارگیری خلاقانه سفارتخانه‌ها در دیپلماسی عمومی، کوشید روایت خود را پیش ببرد. بااین‌حال، دریافت این روایت‌ها در افکار عمومی داخلی و بین‌المللی با موفقیت‌های متفاوتی همراه بود: در ایالات متحده، روایت‌های ایران باوجود تأثیر بر شکاف‌های سیاسی، نتوانستند تغییر سیاست را رقم زنند؛ در اسرائیل، انسجام اجتماعی نسبتاً بالا باقی ماند؛ و در ایران، دولت با کنترل اینترنت بین‌الملل و بهره‌گیری از روایت بقا و مقاومت، توانست انسجام داخلی را حفظ کند. نتیجه آنکه در منازعات معاصر، کنترل ادراکات عمومی به‌اندازه کنترل میدان نبرد، راهبردی است و جنگ‌های آینده، بیش از پیش، جنگ روایت‌ها خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: روایت راهبردی، جنگ روایت‌ها، ایران–آمریکا– اسرائیل، جنگ دوازده‌روزه، جنگ رمضان.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۱۲/۲۵ تاریخ پذیرش:۱۴۰۵/۰۲/۱۲

Doi: 10.22034/imrl.2026.595014.1394

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی، واحد رشت، دانشگاه آزاد اسلامی، رشت، ایران ؛ maj54@iau.ac.ir

مقدمه

در عصر کنونی، قدرت نظامی دیگر صرفاً با انفجارهای موشکی و غرش جنگنده‌ها سنجیده نمی‌شود. در کنار هر حمله نظامی، نبردی آرام‌تر و پرنفوذتر جریان دارد: جنگ روایت‌ها. در منازعات معاصر، موشک‌ها و قدرت سخت نظامی بی‌تردید اهمیت دارند، اما شاید نه به‌اندازه داستان‌ها و روایت‌هایی که از جنگ ساخته می‌شوند. این جنگی است که نه‌تنها در آسمان‌ها، بلکه در تیترها، هشتگ‌ها و ذهن میلیون‌ها نفر جریان دارد. جنگ دوازده‌روزه (تابستان ۲۰۲۵) و متعاقب آن جنگ رمضان (زمستان ۲۰۲۶ تا کنون) میان جمهوری اسلامی ایران، ایالات متحده و اسرائیل، به‌وضوح نشان داد که میدان نبرد تنها عرصه رویارویی نیست؛ بلکه فضای اطلاعاتی، رسانه‌ای و شناختی نیز به میدانی تعیین‌کننده تبدیل شده است.

در این منازعه، هر یک از سه بازیگر کوشیدند با تولید و ترویج روایت‌های راهبردی، اقدامات نظامی و سیاسی خود را مشروع جلوه دهند، رفتار طرف مقابل را نامشروع معرفی کنند و بر ادراک، نگرش و تصمیمات مخاطبان هدف تأثیر بگذارند. از این منظر، ساخت و ترویج روایت راهبردی را می‌توان یکی از ابزارهای مهم سیاست خارجی و جنگ شناختی دانست که در خدمت کسب مشروعیت، جلب حمایت و تأمین اهداف راهبردی قرار می‌گیرد.

ازاین‌رو، هدف اصلی این پژوهش، شناسایی و تبیین روایت‌های راهبردی سه بازیگر، مضامین محوری، مفروضات اساسی و الگوهای معنایی حاکم بر این روایت‌ها است. بر این اساس، پرسش اصلی پژوهش این است که روایت‌های راهبردی ایران، اسرائیل و ایالات متحده در جنگ دوازده‌روزه و جنگ رمضان در سه سطح هویتی، سیستمی و موضوعی چگونه صورت‌بندی شدند و از چه ابزارهایی به مخاطبان منتقل و دریافت شدند؟ پژوهش فرضیه آماری یا علّی ارائه نمی‌کند؛ زیرا داده‌های آن برای آزمون فرضیه طراحی نشده‌اند. نوآوری مقاله در تلفیق سه سطح نظری روایت راهبردی با سه مرحله متمایز شکل‌گیری، فرافکنی و دریافت است؛ تمایزی که مانع خلط «مضمون روایت» با «ابزار انتقال» می‌شود.

در این مقاله از روش تحلیل کیفی با رویکرد تحلیل ثانویه اسناد استفاده شده است و داده‌های گردآوری‌شده از بیانیه‌های رسمی، گزارش‌های تحلیلی و پوشش رسانه‌ای، در چارچوب نظری روایت راهبردی دسته‌بندی و مقایسه شده‌اند.

پیشینه پژوهش

جنگ روایت‌ها و رقابتِ گفتمانی میان ایران، آمریکا و اسرائیل در سال‌های اخیر، مورد توجه پژوهشگران متعددی قرار گرفته است. این مطالعات را می‌توان در چهار دسته کلی طبقه‌بندی کرد: (۱) مطالعات متمرکز بر ابزارهای فناورانه و رسانه‌های نوین، (۲) مطالعات متمرکز بر چارچوب‌بندیِ رسانه‌های جریان‌اصلی، (۳) مطالعات متمرکز بر روایت‌های راهبردی رسمی، و (۴) مطالعات داخلی با رویکرد توصیفی–تحلیلی.

دسته نخست، مطالعاتی هستند که بر نقشِ فناوری‌های نوین و محتوای تولیدشده توسط هوش مصنوعی در جنگ روایت‌ها متمرکز شده‌اند. چوکتای[1] (۲۰۲۶)، به‌طور خاص به ویدئوهای تولیدشده توسط سازندگان ایرانی اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که این محتواها چگونه شکاف‌های سیاسیِ موجود در آمریکا را هدف قرار داده و مخاطبان جهانی را علیه سابقه طولانی جنگ‌های آمریکا بسیج کرده‌اند. رضایی‌مطلق (۱۴۰۵) نیز به نقش انیمیشن‌های لوگویی در تغییر معادلات میدان رسانه‌ای به نفع ایران پرداخته است.

دسته دوم، شامل پژوهش‌هایی است که به بررسی چارچوب‌بندیِ رسانه‌های جریان‌اصلی پرداخته‌اند. مقیت محمدشاه و افراح خلیل کاوا[2]، نشان داده‌اند که رسانه‌های غربی، حملات آمریکا و اسرائیل را عمدتاً در قالب «دفاع از خود[3]» و اقدامات ایران را در قالب «اقدامات تحریک‌آمیز» بازنمایی کرده‌اند. راجی-الامس و بولانله[4] (۲۰۲۶) نیز با رویکردی تطبیقی، پوشش خبری جنگ ۲۰۲۶ را در رسانه‌های غربی و غرب آسیا مقایسه کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که رسانه‌های غربی با استفاده از چارچوب‌های روایی خاص، در بسیاری از موارد با منافع و دیدگاه‌های آمریکا و اسرائیل همسویی داشته‌اند. عطیه[5] (۲۰۲۵) نیز با تحلیل محتوای کمیِ پوشش تلویزیونی جنگ دوازده‌روزه در شبکه‌های آمریکایی و اروپایی، نشان داده است که شبکه‌های آمریکایی تنوع بیشتری در پوشش همسو با شکاف‌های سیاسی داخلی نشان می‌دهند، در حالی که سازمان‌های پخش عمومی اروپا، «چارچوب دیپلماتیک» همگن‌تری اتخاذ کرده‌اند.

---

1. Alia Chughtai
2. Muqeet Mohammed Shah and Ifrah Khalil Kawa
3. Missiles made of words: How western media narratives shape the Iran-Israel-US conflict
4. Raji-Ellams and Zaynab Bolanle
5. Imran Kazim Attia

دسته سوم، مطالعاتی هستند که به روایت‌های راهبردی رسمیِ بازیگران پرداخته‌اند. آکدوغان (۲۰۲۵) با استفاده از مفهوم روایت راهبردی، چگونگی تلاش ایالات متحده برای تأثیرگذاری بر مخاطبان بین‌المللی در جنگ غزه را بررسی کرده است. سیمن و همکاران[1] (۲۰۲۶) در گزارشی، عملیات «شیر غرّان» را از منظر ارتباطات راهبردی تحلیل کرده‌اند و نتیجه گرفته‌اند که ایران از ارتباطات خود به‌عنوان ابزاری ترکیبی در کنار اقدامات نظامی و جنگ اطلاعاتی استفاده می‌کند. بن‌یعقوب و تی‌پک[2] (۲۰۲۶) نیز در مقاله خود استدلال کرده‌اند که تهران رویکردی «تأثیرمحور[3]» اتخاذ کرده که در آن، ایجاد پیامدهای شناختی بر دستاوردهای صرفاً نظامی اولویت داشته است. یشیلتاش[4] (۲۰۲۶) نیز در تحلیلی به بررسی چگونگیِ چارچوب‌بندی ایران از سوی آمریکا و اسرائیل در جنگ روایی پرداخته است.

دسته چهارم، شامل پژوهش‌های داخلی است که عمدتاً به‌صورت توصیفی–تحلیلی به جنگ روایت‌ها پرداخته‌اند. باقی (۱۴۰۴) در مطلبی، جنگ تحمیلی ۱۲روزه را «جنگ روایت‌ها» نامیده و به تغییر روایت جنگ در ایران اشاره کرده است. قنبری‌مله و نصیری (۱۴۰۴) نیز در مقاله خود، با استفاده از تحلیل محتوا، تفاوت‌های اصلیِ رویکردهای رسانه‌های مختلف را شناسایی کرده‌اند و نشان داده‌اند که رسانه‌های ایران، محور مقاومت را مشروع و دفاعی می‌بینند، در حالی که رسانه‌های غربی و اسرائیلی آن را تهدیدی برای امنیت جهانی و منطقه‌ای به تصویر می‌کشند.

با مرور مطالعات پیشین، چند خلأ آشکار شناسایی می‌شود: نخست، اغلب پژوهش‌ها بر یک یا دو بازیگر متمرکز بوده‌اند و تحلیلِ هم‌زمانِ سه بازیگر (ایران، آمریکا و اسرائیل) در یک چارچوب تطبیقی، کمتر انجام شده است؛ دوم،کاربست نظریه روایت راهبردی میسکیمون و همکاران (۲۰۱۳، ۲۰۱۷) با سه‌گانه هویتی، سیستمی و موضوعی، به‌طور نظام‌مند بر روی منازعه ۲۰۲۶–۲۰۲۵ ایران و اسرائیل پیاده‌سازی نشده است؛ سوم، بیشتر مطالعات، یا بر «ابزارهای» فرافکنی (رسانه‌ها، فناوری) متمرکز بوده‌اند یا بر «قاب بندی» رسانه‌ها، و کمتر به «مضامین محتوایی» روایت‌ها و «تمایزات» آن‌ها در سه سطح حقوقی، اخلاقی و تمدنی پرداخته‌اند. مقاله حاضر، با هدف پر کردن این خلأها، با بهره‌گیری از چارچوب نظری روایت راهبردی و روش تحلیل ثانویه اسناد، به شناسایی و مقایسه نظام‌مند روایت‌های سه بازیگر در چهار مضمون اصلی

1. David Siman-Tov, Danny Citrinowicz, Reut David
2. Uri Ben Yaakov and Alexander T. Pack
3. From Missiles to Minds: Iran's Influence-Driven War Strategy
4. Murat Yesiltas

(مشروعیت، اخلاق/قربانی‌سازی، دقت/برتری فناورانه، و فرسایش/هزینه‌سازی) پرداخته و با استفاده از رویکرد تطبیقی، تمایزات روایت‌های آنان را آشکار می‌سازد.

مفهوم‌شناسی روایت راهبردی

روایت راهبردی[1] حوزه‌ای نوظهور در روابط بین‌الملل است که به نخبگان حاکم امکان می‌دهد از تکنیک روایت به‌عنوان یکی از ابزارهای ارتباطی راهبردی برای دستیابی به اهداف و اولویت‌های سیاست خارجی خود در سیاست بین‌الملل استفاده کنند. وقتی به استفاده از روایت در علوم اجتماعی می‌نگریم، استدلال می‌شود روایت‌ها نقش مهمی در تعیین رفتار سیاسی ایفا می‌کنند و برای توضیح تحولات سیاسی به مخاطبان هدف ساخته می‌شوند. بازیگران اجتماعی تلاش می‌کنند هم خود و هم ساختار اجتماعی را با تشکیل روایت‌ها بازسازی کنند (سوگنامی[2]، ۱۹۹۹: ۱۷۹). فریدمن[3] (۲۰۰۶: ۲۲) روایت راهبردی را چنین تعریف می‌کند: «نقشی که توضیحات و استنباط‌های قانع‌کننده برای رویدادها فراهم می‌کند». آنتونیادس و همکاران[4] (۲۰۱۰: ۵) نیز روایت راهبردی را به‌عنوان ابزاری ارتباطی برای ساختن معنایی خاص در مورد گذشته، حال و آینده به منظور دستیابی به اهداف سیاسی مطلوب تعریف می‌کنند. از طریق روایت راهبردی، مخاطبان هدف در مورد رویدادها مطلع می‌شوند و نظرات و رفتارها شکل می‌گیرد. رینگ‌سموس و بورگس[5] (۲۰۱۱: ۵۰۵–۵۲۸) اشاره می‌کنند که اگر یک قدرت سیاسی یک روایت راهبردی مؤثر تولید کند، احتمال بیشتری دارد که برای مداخلات نظامی خود حمایت عمومی کسب کند.

می‌توان گفت که مفهوم روایت راهبردی در سیاست بین‌الملل به لطف مطالعات منتشرشده به‌طور مشترک یا جداگانه توسط میسکیمون، اولافلین و روزل[6] در زمان‌های مختلف به ابعاد سیستماتیک رسیده است. میسکیمون و همکاران (۲۰۱۳: ۱۳–۱۴) روایت راهبردی را به‌عنوان ابزاری برای سیاست خارجی تعریف کردند که توسط دولت‌ها برای شکل‌دهی به افکار و رفتارهای مخاطبان هدف از یک سو و مدیریت ادراکات و برداشت‌ها از تحولات، هویت‌های بازیگران و نظام بین‌الملل از سوی دیگر استفاده می‌شود. ایشان در جای دیگری (۲۰۱۷: ۵–۶)

1. Strategic Narratives
2. Suganami
3. Freedman
4. Antoniades
5. Ringsmose & Börgesen
6. Miskimmon, O'Loughlin and Roselle

روایت راهبردی را وسیله‌ای تعریف می‌کنند که بازیگران سیاسی به‌واسطه آن تلاش می‌کنند درباره تحولات سیاست بین‌الملل معنای مشترکی بسازند تا نگرش‌ها و رفتارهای افکار عمومی ملی و بین‌المللی را شکل دهند.

نظریه روایت راهبردی که بر مفهوم‌سازی نحوه تلاش بازیگران سیاسی برای ایجاد معنای مشترک از سیاست بین‌الملل به‌منظور تأثیرگذاری بر رفتار مخاطبان داخلی و بین‌المللی تأکید دارد (میسکیمون و همکاران، ۲۰۱۳)، دارای سه مرحله است: شکل‌گیری[1]، فرافکنی[2] و دریافت[3]. شکل‌گیری به چگونگی ساخت روایت و اینکه توسط کدام نخبگان سیاسی عمل می‌شود، اشاره دارد. فرافکنی به چگونگی به‌کارگیری روایت‌ها از طریق ابزارهای مختلف ارتباطی اشاره دارد. دریافت نیز بر تأثیر روایت بر مخاطبان هدف تمرکز دارد (میسکیمون و همکاران، ۲۰۱۷: ۹). کاربرد این نظریه برای پژوهش حاضر به تمرکز آن بر «فرافکنی» (روشی که روایت‌ها ساخته و به اشتراک گذاشته می‌شوند) و «دریافت» (روشی که مخاطبان این چارچوب‌ها را درک می‌کنند) مربوط می‌شود.

لازم به تأکید است که مفهوم روایت راهبردی را باید از سایر ابزارهای ارتباط سیاسی، مانند دیپلماسی عمومی، چارچوب‌سازی و تبلیغات، متمایز دانست. اگرچه همه این مفاهیم معانی نزدیک و قابل تعویضی دارند، اما تفاوت‌های ظریفی بین آن‌ها وجود دارد. دیپلماسی عمومی وسیله‌ای برای ارتباط سیاسی است که توسط یک دولت برای توضیح خود به مردم سایر دولت‌ها و درک آن‌ها استفاده می‌شود (آکدوغان، ۲۰۲۵: ۱۷۳). تبلیغات که سابقه طولانی استفاده توسط دولت‌ها دارد، تلاش برای دستکاری افکار توده‌ها از طریق نمادها، اخبار و شایعات خاص است (لاسول[4]، ۱۹۲۷). چارچوب‌سازی[5]، از سوی دیگر، انتقال یک واقعیت خاص به متن با تأکید بر جنبه‌های خاص، در نتیجه تعریف یک مسئله، ایجاد یک رابطه علت و معلولی و انجام یک ارزیابی اخلاقی است (آکدوغان، آگوس و یلماز[6]، ۲۰۲۱). در سوی دیگر، روایت راهبردی تلاشی برای مشروعیت‌بخشی به نگرش‌ها و رفتارهای دولت در سیاست خارجی در مورد مناقشه سیاسی و نظامی در عرصه سیاست بین‌الملل در چشم مردم خود (افکار عمومی ملی) و سایر دولت‌ها (افکار عمومی بین‌المللی) است.

---

1. formation
2. projection
3. reception
4. Lasswell
5. Framing
6. Akdogan, Uğus & Yilmaz

میسکیمون و همکاران (۲۰۱۷) سه نوع مختلف از روایت‌های راهبردی را شناسایی کرده‌اند و معتقدند که روایت‌های راهبردی در همین سه سطح وجود دارند:

نخست، «روایت موضوعی[1]» است. این نوع روایت به پرسش «چه اتفاقی می‌افتد» پاسخ می‌دهد و بر تبیین رویدادهای خاص و کنش‌های سیاسی متمرکز است.

دومین نوع، «روایت هویتی[2]» است. در طول مبارزه بر سر قدرت، هر کدام از بازیگران سیاسی تلاش می‌کنند با درگیر شدن در ساخت هویت، برتری خود را بر رقبا یا دشمنان تثبیت کنند. به‌طور کلی، روایت هویتی به پرسش «ما که هستیم» در برابر «آنها» پاسخ می‌دهد.

سومین نوع، «روایت سیستمی[3]» است که نظام‌های منطقه‌ای و جهانی دولت‌ها را تعریف می‌کند. با روایت سیستمی، دولت‌ها هدفشان حفظ یا بازسازی نظم موجود است. روایت سیستمی به پرسش «جهان چگونه کار می‌کند» پاسخ می‌دهد.

باتوجه‌به تمرکز این پژوهش بر چگونگی تبیین کنش‌های نظامی و سیاسی و مشروعیت‌بخشی به اقدامات در خلال جنگ، این مطالعه عمدتاً بر نوع روایت موضوعی تمرکز دارد، هرچند که روایت‌های هویتی و سیستمی نیز به‌عنوان زمینه و بستر تحلیل، مورد اشاره قرار خواهند گرفت.

روش پژوهش

این پژوهش با رویکرد کیفی و روش تحلیل ثانویه اسناد[4] در چارچوب نظری روایت راهبردی میسکیمون و همکاران انجام شده است. جامعه پژوهش شامل بیانیه‌های رسمی، گزارش‌های اندیشکده‌های تخصصی و پوشش رسانه‌های بین‌المللی در بازه ۱۳ ژوئن ۲۰۲۵ تا آگوست ۲۰۲۶ است. بااستفاده‌از نمونه‌گیری هدفمند مبتنی بر معیار، ۴۲ سند (۱۴ سند از هر بازیگر) انتخاب شد. معیارهای انتخاب عبارت بودند از: اعتبار منبع، اصالت مواضع رسمی، و وجود دلالت‌های صریح بر سطوح سه‌گانه روایت (سیستمی، هویتی، موضوعی). واحد تحلیل در این پژوهش، «جمله یا عبارت حاوی ادعای روایی» در هر سند بوده است. ادعای روایی به گزاره‌ای اطلاق می‌شود که حاوی قضاوت ارزشی درباره مشروعیت یا نامشروع بودن یک کنش نظامی/سیاسی باشد.

1. Issue Narrative
2. Identity Narrative
3. System Narrative
4. Secondary Document Analysis

به‌صراحت یا تلویحاً به «ما» در برابر «آنها» اشاره داشته باشد، یا چارچوبی برای تفسیر رویدادها ارائه دهد. در مواردی که تصاویر، هشتگ‌ها یا ویدئوها (مانند ویدئوهای لگو) بخشی از پیام روایی بودند، توصیف محتوای آن‌ها نیز به‌عنوان واحد تحلیل در نظر گرفته شد و گزاره مستخرج از آن، در کنار سایر داده‌های متنی، دسته‌بندی گردید.

پس‌از مطالعه عمیق و چندباره اسناد، فرایند تحلیل در دو گام؛ نخست، استخراج گزاره‌های کلیدی درباره راهبرد روایی هر بازیگر ازطریق شناسایی الگوهای تکرارشونده در مشروعیت‌سازی، قربانی‌نمایی و نام‌گذاری عملیات‌ها؛ و دوم، دسته‌بندی یافته‌ها در سه‌گانه نظری میسکیمون و همکاران (۲۰۱۷) روایت هویتی (تعریف «ما» در برابر «آن‌ها»)، روایت سیستمی (تصویر نظم مطلوب جهانی/منطقه‌ای)، و روایت موضوعی (تبیین رویدادهای خاص و کنش‌های نظامی/سیاسی)، انجام شد. در موارد هم‌پوشانی، اولویت با «غلبه معنایی» و بافتار گفتمانی جمله تعیین شد.

درادامه، براساس یافته‌های مرحله قبل و با مراجعه مجدد به منابع، ابزارهای فرافکنی (رسانه‌های سنتی، شبکه‌های اجتماعی، فناوری‌های نوین و دیپلماسی عمومی) و شرایط دریافت روایت‌ها (مخاطبان داخلی، خارجی و بین‌المللی) تحلیل و تشریح شدند. برای افزایش اعتبار، تمام مراحل یادداشت‌برداری و دسته‌بندی توسط پژوهشگر انجام و سپس نتایج با یکدیگر مقایسه شد.

بستر جنگ دوازده‌روزه و جنگ رمضان (جنگ تحمیلی دوم و سوم)

برای درک رقابت روایی میان ایران، آمریکا و اسرائیل، نخست لازم است بستر عینی منازعه ترسیم شود. آنچه در ادبیات سیاسی و رسانه‌ای این سه بازیگر به‌عنوان «جنگ دوازده‌روزه» (تابستان ۲۰۲۵) و «جنگ رمضان» (زمستان ۲۰۲۶ تاکنون) از آن یاد می‌شود، در واقع دو مرحله از یک منازعه گسترده‌تر است که معادلات راهبردی غرب آسیا را دگرگون ساخت.

در بامداد ۱۳ ژوئن ۲۰۲۵ برابر با ۲۳ خرداد ۱۴۰۴، اسرائیل با هدف مقابله با آنچه که تهدید هسته‌ای و موشکی ایران می‌نامید، برخلاف همه قوانین و حقوق بین‌الملل تجاوز آشکاری را علیه ایران آغاز کرد. این عملیات که از طرف اسرائیل «شیر خیزان» نام گرفت، در همان روز نخست تعداد زیادی از فرماندهان و برخی از دانشمندان هسته‌ای ایران را به شهادت رساند. پس از آن، ایالات متحده آمریکا نیز بعد از چند دور مذاکره فریب، در ۲۲ ژوئن با عملیاتی تحت عنوان «چکش نیمه شب» به این کارزار پیوست و سایت‌های نطنز، فردو و اصفهان را با بمب‌های

سنگرشکن خود هدف قرار داد. تنها هشت ماه بعد و در ۲۸ فوریه ۲۰۲۶ برابر با ۹ اسفند ۱۴۰۴ نیز تجاوز دیگری شکل گرفت و این بار نیروهای آمریکایی و اسرائیل، با عملیاتی به‌عنوان «خشم حماسی»، رهبر معظم انقلاب ایران و تعداد دیگری از فرماندهان را به شهادت رساندند و بعد از آن با حمله به مدرسه ابتدایی «شجره طیبه» در شهر میناب که به کشته شدن ۱۵۶ نفر از جمله ۱۲۰ کودک انجامید، یکی‌از فاجعه‌بارترین رویدادهای این جنگ را رقم زدند. جمهوری اسلامی ایران نیز این بار در پاسخ، نه‌تنها خاک اسرائیل، بلکه تمامی پایگاه‌های آمریکا در سراسر منطقه غرب آسیا را هدف خود قرار داد. در ادامه نبرد به تنگه هرمز کشیده شد. باوجود چند دور مذاکره و آتش‌بس موقت و امضای یادداشت تفاهم میان ایران و آمریکا، اما با کارشکنی طرف غربی این کشمکش و نزاع تا زمان نگارش این مقاله (تابستان ۲۰۲۶) ادامه دارد.

در این دو نبرد–نبرد اول که به «جنگ دوازده‌روزه» و «جنگ تحمیلی دوم» معروف شد، و نبرد دوم که به «جنگ رمضان» یا «جنگ تحمیلی سوم» شهرت یافت–هر یک از طرفین کوشیدند با خلق روایت‌هایی، خود را پیروز این جنگ معرفی کنند: اسرائیل و آمریکا با روایت دقت، نفوذ، خسارت شدید به زیرساخت‌های نظامی و هسته‌ای ایران و ترور فرماندهان و دانشمندان؛ و ایران نیز با روایت بقا، تلافی موشکی و ناتوانی دشمنان در تأمین اهداف خود. تبیین این بستر میدانی برای تحلیل روایت‌های راهبردی سه بازیگر ضروری است؛ چراکه جنگ دوازده‌روزه و جنگ رمضان دو روی یک سکه‌اند و تداوم زمانی آن‌ها به روایت‌های هر سه بازیگر بُعدی تاریخی می‌بخشد.

۱. روایت‌های هویتی و سیستمی سه بازیگر

پس از ترسیم بستر عینی منازعه در بخش پیشین، این بخش به واکاوی عمیق‌ترین لایه‌های رقابت روایی یعنی روایت‌های هویتی و روایت‌های سیستمی می‌پردازد.

۱-۱. روایت هویتی جمهوری اسلامی ایران: بقا، مقاومت و امت

در روایت هویتی جمهوری اسلامی ایران، سه مؤلفه بنیادین نمود می‌یابند: بقا و مقاومت در برابر سلطه خارجی، تعلق به امت اسلامی، و مبارزه با استکبار و ظلم. این سه مؤلفه، هویت ایران را نه به‌عنوان یک دولت–ملت صرف، بلکه به‌عنوان پیشگام یک جبهه تمدنی و ایدئولوژیک در برابر نظم سلطه‌گر غربی بازتعریف می‌کنند.

مقاومت، محوری‌ترین عنصر هویت‌سازی ایران در این منازعه به شمار می‌آید. این مقاومت که ریشه در اصول الهیات سیاسی و مکتب تشیع دارد، و توسط اتحادهای مقاومت در چندین کشور منطقه مانند فلسطین، لبنان، عراق و یمن نیز تأکید می‌شود، بر دفاع از مظلوم در برابر ظالم و مبارزه با قدرت ناعادلانه تأکید دارد (شریف[1]، ۲۰۲۵).

بررسی‌ها نشان می‌دهد که این هویت‌سازی با مفهوم «بقا به‌منزله پیروزی» نیز پیوندی عمیق دارد. در گفتمان رسمی جمهوری اسلامی ایران، پیروزی صرفاً بر مبنای نتایج میدانی و دستاوردهای نظامی تعریف نمی‌شود، بلکه در چارچوب یک روایت راهبردی بازتفسیر می‌گردد که حتی در شرایط تحمل خسارت‌های سنگین نیز امکان ادعای موفقیت را فراهم می‌سازد. این برداشت که ریشه در سنت فکری جمهوری اسلامی دارد؛ در دوران جنگ ایران و عراق و در اندیشه امام خمینی(ره) نیز قابل مشاهده بود، فداکاری، استقامت و شهادت نیز بخشی از پیروزی است (سروش[2]، ۲۰۲۶).

لذا، جمهوری اسلامی ایران این دو جنگ را این گونه روایت می‌کند. با وجود برتری قابل ملاحظه آمریکا و اسرائیل در زمینه نظامی، و با وجود خسارت‌های قابل توجه به زیرساخت‌های حیاتی، برنامه هسته‌ای و ساختار فرماندهی، اینکه نظام سیاسی توانسته است انسجام خود را حفظ کند و به‌طرز شگرفی پایدار بماند، ظرفیت بازدارندگی نیز باقی مانده و توانسته تلافی هم کند، حتی در مذاکرات نیز نظر خود را تحمیل نماید، تنگه هرمز را تحت کنترل خود درآورد، همه این‌ها نشانه‌ای از موفقیت و پیروزی است (باقی، ۱۴۰۴؛ چودری[3]،۲۰۲۶: ۱۲).

دومین مؤلفه هویت‌سازی ایران، متعلق به امت اسلامی و نقش پیشگام در دفاع از جهان اسلام و گفتمان ضد استعماری است. در این زمینه، اسرائیل به‌عنوان نه یک دولت–ملت مشروع، بلکه به‌عنوان «غده سرطانی» در پیکره امت اسلامی و «پایگاه پیشین استکبار جهانی» در منطقه بازنمایی می‌شود. پیام‌رسانی‌های ایران عمدتاً اسرائیل را به‌عنوان بازیگری نامشروع و بی‌ثبات‌کننده چارچوب‌بندی کردند که نفوذ زیادی بر دولت‌های غربی دارد و در رنج غیرنظامیان نقش مهمی دارد (ماسیاس و واکا[4]، ۲۰۲۶: ۶). در این روایت، جمهوری اسلامی ایران با تأکید بر مفاهیمی همچون جهاد، مقاومت، صبر، شهادت و دفاع از امت اسلامی، سعی کرد تا این جنگ را با حافظه تاریخی و

1. Sharif
2. Soroush
3. Chowdhury
4. Jose M. Macias III and Nico Vacca

هویت دینی جهان اسلام پیوند زند و آن را فراتر از یک رویارویی صرف میان دولت‌ها، بلکه به‌عنوان بخشی از مبارزه با تجاوز و سلطه خارجی بازتعریف کند (سیمن و دیگران، ۲۰۲۶).

همچنین، جمهوری اسلامی ایران با بهره‌گیری از محتوای چندرسانه‌ای و فناوری‌های نوین، با ارجاع به رویدادها و نمادهای تاریخی از جمله «برای سیاه‌پوستان ربوده‌شده»، «برای مردم هیروشیما و ناکازاکی»، «به یاد قربانیان جنگ ویتنام»، «جنگ‌های افغانستان و عراق»، «کودکان جزیره اپستین» و «موضوع برده‌داری و تبعیض نژادی در آمریکا»، سعی کرد جنگ را با حافظه تاریخی قربانیان جنگ، استعمار و سلطه‌گری پیوند و جمهوری اسلامی ایران را در جایگاه مدافع مظلوم و مخالف امپریالیسم نشان دهد. این روایت فقط در فضای مجازی محدود نماند بلکه در برخی موارد به صورت نمادین بر روی تجهیزات نظامی و موشک‌ها نیز درج می‌شد تا پیام‌های سیاسی و ایدئولوژیک به صورت همزمان به مخاطبان داخلی و خارجی منتقل شود (آلیا[1]، ۲۰۲۶).

۱-۲. روایت هویتی اسرائیل: امنیت، بقا و هویت دفاعی دولت یهودی

در سوی مقابل، در روایت هویتی اسرائیل سه مؤلفه بنیادین نمود می‌یابند: تهدید وجودی، دفاع از خود و دولت یهودی–دمکراتیک. تهدید وجودی، محوری‌ترین عنصر هویت‌سازی اسرائیل در این منازعه به شمار می‌آید. در روایت راهبردی اسرائیل، امنیت مهم‌ترین چارچوب تفسیری برای توجیه اقدامات نظامی و اطلاعاتی علیه جمهوری اسلامی ایران به شمار می‌رود. این روایت که ریشه در فرهنگ راهبردی و دکترین امنیت ملی اسرائیل دارد، ایران را نه صرفاً یک رقیب منطقه‌ای، بلکه تهدیدی مستقیم و فزاینده علیه موجودیت و امنیت ملی خود معرفی می‌کند. بر این اساس، پیام اصلی این روایت آن است که تهدید ایران نباید تا مرحله بالفعل شدن یا دستیابی به ظرفیت‌های غیرقابل مهار ادامه یابد، بلکه باید پیش از آن، از طریق اقدامات پیشگیرانه و بازدارنده با آن مقابله شود (msn, 09/05/2026).

از منظر این روایت، عملیات نظامی، فعالیت‌های اطلاعاتی و اقدامات دیپلماتیک به‌عنوان اجزای یک راهبرد جامع امنیتی بازنمایی می‌شوند که هدف آن جلوگیری از افزایش توانمندی‌های نظامی و راهبردی ایران است. این چارچوب امنیتی می‌کوشد اقدامات اسرائیل را نه به‌عنوان آغازگر جنگ، بلکه به‌عنوان پاسخی ضروری و پیشگیرانه به یک تهدید موجود یا

1. Alia

قریب‌الوقوع معرفی کند (msn, 09/05/2026). به همین دلیل، در پوشش رسانه‌های اسرائیلی سلطه چارچوب امنیتی مشاهده می‌شود. این چارچوب، مناقشه را در قالب بازدارندگی، ریسک هسته‌ای، هماهنگی اتحادها، توانایی نظامی و خطر تشدید منطقه‌ای روایت می‌کند (لودهی و دیگران[1]، ۲۰۲۶: ۸۰).

این روایت امنیتی با مفهوم «دولت یهودی» نیز پیوندی ناگسستنی دارد. در روایت اسرائیل، این رژیم با ارزش‌های غربی نظیر «دفاع از خود» و «دقت» هماهنگ شد تا مشروعیت بین‌المللی خود را حفظ کند. به ادعای اسرائیل، پیروزی روایتی به معنای تضمین حمایت مداوم غرب بود (ابراهیم[2]، ۲۰۲۵: ۱–۳). نام‌گذاری عملیات «شیر خیزان» که یک استعاره رایج در متون کتاب مقدس برای شجاعت در نبرد است، تلاشی آشکار برای پیوند زدن هویت ملی اسرائیل با میراث تاریخی و مذهبی یهودیت نیز محسوب می‌شود (تویسی[3]، ۲۰۲۵: ۲).

سومین مؤلفه هویت‌سازی اسرائیل، تمایز میان «حکومت ایران» و «مردم ایران» است. بر اساس این روایت، مقامات ارشد اسرائیل، از جمله بنیامین نتانیاهو، در پیام‌های منتشرشده به زبان فارسی، تلاش کردند میان «جمهوری اسلامی ایران» و «ملت ایران» تمایز قائل شوند. به ادعای آنان، عملیات نظامی متوجه حکومت ایران است، نه مردم ایران (ابراهیم، ۲۰۲۵: ۳–۱).

۱-۳. روایت هویتی ایالات متحده: رهبری اخلاقی، نظم لیبرال و جنگ علیه تروریسم

در روایت هویتی ایالات متحده در این منازعه، سه مؤلفه «رهبری جهان آزاد»، «حافظ نظم مبتنی بر قاعده» و «مدافع ارزش‌های لیبرال» استوار است. با این حال، آنچه این منازعه را متمایز می‌سازد، ظهور گفتمانی با بار مذهبی در میان برخی از مقامات ارشد دولت ترامپ است که روایت هویتی آمریکا را به سوی «نبرد تمدنی» سوق داد.

اگرچه ایالات متحده خود را به‌عنوان یک نظام سیاسی سکولار مبتنی بر اصل تفکیک نهاد دین از دولت معرفی می‌کند، اما تجربه تاریخی نشان می‌دهد که گفتمان سیاسی و راهبردی این کشور، به‌ویژه در دوره‌های بحران و جنگ، بارها از مفاهیم اخلاقی، دینی و رسالت‌محور برای

1. Rahman Khan Lodhi, Himad Ali, Hafiz Muhammad Ammar
2. Ebrahim
3. Tweissi

تبیین و مشروعیت‌بخشی به سیاست خارجی بهره گرفته است. از منظر عامری[۱] (۲۰۲۶)، در این معنا، زبان امنیت ملی و بازدارندگی گاه در کنار مضامین اخلاقی و دینی قرار می‌گیرد و چارچوبی هنجاری برای توجیه استفاده از قدرت نظامی ایجاد می‌کند.

۲. روایت سیستمی: نبرد دو نظم

فراتر از روایت‌های هویتی، روایت‌های سیستمی سه بازیگر، تصویرهای متضادی از «نظم مطلوب منطقه‌ای و جهانی» ارائه می‌دهند که هر یک، مشروعیت‌بخش کنش‌های خاصی هستند. در روایت سیستمی ایالات متحده و اسرائیل، نظم منطقه‌ای به‌عنوان نظمی غرب‌محور، مبتنی بر قاعده و تحت رهبری آمریکا ترسیم می‌شود. از این منظر، بازیگران اصلی نظم جهانی و منطقه‌ای، دولت‌های همسو با غرب و متحدان منطقه‌ای اسرائیل هستند و تهدید اصلی این نظم نیز از سوی جمهوری اسلامی ایران، و بازیگرانی غیر دولتی چون حزب‌الله و حماس صورت می‌گیرد. در این روایت، ایران به‌عنوان عامل اصلی بی‌ثباتی منطقه غرب آسیا و متحدان آمریکا، تهدید خطوط دریایی و خاورمیانه گسترده‌تر تصویر کشیده می‌شوند. به باور آنان، هنگامی که این نقشه پذیرفته می‌شود، اقدامات آنها دیگر به‌عنوان مداخله محسوب نمی‌شود، بلکه یک عمل قانونی به حساب می‌آید (یسیلتاش، ۲۰۲۶).

در مقابل، روایت سیستمی جمهوری اسلامی ایران، نظام موجود را سلطه‌گر، ناعادلانه و تحمیل‌شده از سوی غرب توصیف می‌کند. در این روایت، بازیگران اصلی، «جبهه مقاومت» متشکل از ایران، سوریه، حزب‌الله، حماس و جنبش‌های شیعی عراق و یمن هستند که در برابر «استکبار جهانی» (به‌ریاست آمریکا و صهیونیسم) صف‌آرایی کرده‌اند. تهدید اصلی، نه یک دولت خاص، بلکه «نظم سلطه‌گر» و «اقدامات تجاوزکارانه غرب» است. نقش ایران در این سیستم، پیشگام مبارزه با سلطه و مدافع مظلومان در سطح جهانی تعریف می‌شود (ابراهیم، ۲۰۲۵: ۳-۱).

روایت‌های هویتی و سیستمی سه بازیگر، چارچوب‌های معنایی عمیقی را شکل می‌دهند که کنش‌های نظامی و سیاسی در دل آن معنا می‌یابند. در سطح سیستمی، تقابل دو روایت-نظم غرب‌محور در برابر نظم ضدسلطه-نشان می‌دهد که منازعه کنونی، فراتر از یک درگیری مرزی، نبردی برای تعریف هویت و نظم در غرب آسیا و نظام بین‌الملل است.

---

4. Aamari

۳. روایت‌های موضوعی: میدان نبرد معنا

اگر روایت‌های هویتی به پرسش «ما که هستیم» و روایت‌های سیستمی به «جهان چگونه کار می‌کند» پاسخ می‌دهند، روایت‌های موضوعی به پرسش «چه اتفاقی می‌افتد و چرا» می‌پردازند. در این بخش، از میان مضامین گوناگون، ما چهار مضمون اصلی روایت‌های موضوعی را که از تحلیل داده‌های رسانه‌ای، بیانیه‌های رسمی و گزارش‌های تحلیلی استخراج شده‌اند، به‌صورت نظام‌مند بررسی می‌کنیم. هر مضمون، رویارویی روایی میان سه بازیگر را در یک حوزه خاص نشان می‌دهد و بیانگر آن است که چگونه هر یک از طرفین، از زبان، تصویر و چارچوب‌های معنایی برای پیشبرد اهداف راهبردی خود بهره گرفته‌اند.

۳-۱. روایت مشروعیت حقوقی: منازعه بر سر «دفاع مشروع» در برابر «حمله پیش‌دستانه»

در منازعات معاصر و در جنگ روایت‌ها، بخشی جدایی‌ناپذیری از رقابت، رقابت بر سر قدرت و مشروعیت است و زبان صرفاً ابزاری برای توصیف واقعیت نیست، بلکه سازنده واقعیت اجتماعی و تعیین‌کننده حدود مشروعیت یا عدم مشروعیت کنش‌های سیاسی و نظامی است (محمدشاه و خلیل‌کاوا[1]، ۲۰۲۶). یکی از اولین پرسش‌ها در هر درگیری نظامی این است که «چه کسی اولین شلیک را انجام داد؟» و «حق با چه کسی بوده است؟». پاسخ به این پرسش، مشروعیت یا نامشروع بودن استفاده از زور را تعیین می‌کند و پایه‌ای برای روایت‌های حقوقی، اخلاقی و سیاسی جنگ می‌شود (عبدالحسین‌زاده[2]، ۲۰۲۵).

در جریان جنگ دوازده‌روزه و جنگ رمضان، رسانه‌های غربی نیز از طریق انتخاب واژگان و چارچوب‌بندی اخبار، در شکل‌دهی به روایت جنگ نقش مهمی ایفا کردند. در این راستا، در بخش قابل توجهی از پوشش رسانه‌ای غرب، به‌ویژه در برخی رسانه‌های جریان اصلی، از جمله سی ان ان، نیویورک تایمز و واشنگتن‌پست، نه‌تنها ایران به‌عنوان یک دولت یاغی، دولتی تروریستی و یا تهدید وجودی توصیف شده است (فشمی[3]، ۲۰۲۶)، و اقدامات متقابل ایران را غالباً با واژگانی همچون «تشدید تنش»، «تحریک» یا «تهدید امنیت منطقه‌ای» بازنمایی

1. Mohammed Shah and Ifrah Khalil Kawa
2. Abdolhosseinzadeh
3. Fashami

می‌شوند، اما حملات ایالات متحده یا اسرائیل بیشتر با مفاهیمی مانند «دفاع از خود»، «اقدام تلافی‌جویانه» یا «بازدارندگی» توصیف می‌شوند.

علاوه‌براین، بنا بر برخی منابع، اینکه اساساً این جنگ برخلاف حقوق بین‌الملل و منشور ملل متحد و تمام قواعد جهان‌شمول جهانی اتفاق افتاد، در پوشش رسانه‌های غربی منعکس نشد (رومانی[1]،۲۰۲۶: ۱۸). به نوشته فشمی (۲۰۲۶)، هرگاه ایران قربانی حمله می‌شود، تیترهای روزنامه‌های غربی اغلب عبارت‌هایی چون «ایران می‌گوید» یا «رسانه‌های دولتی ایران گزارش می‌دهند»، است. بااین‌حال، وقتی ایران حمله می‌کند، همان رسانه‌ها تمایل دارند وضعیت را با عبارات مقوله‌ای و کلماتی مانند «ویرانگر» یا «مرگبار» گزارش کنند (فشمی، ۲۰۲۶: ۱۱). از منظر روایت راهبردی، این نوع چارچوب‌بندی زبانی صرفاً توصیف یک رویداد نیست، بلکه شیوه‌ای برای هدایت ادراک مخاطبان درباره مشروعیت، ضرورت و اثربخشی عملیات نظامی محسوب می‌شود (محمدشاه و خلیل‌کاوا، ۲۰۲۶).

در مقابل، جمهوری اسلامی ایران با تأکیدبر آغازگر بودن حملات اسرائیل و حمایت ایالات متحده از آن، خود را نه‌تنها قربانی یک تجاوز آشکار بلکه دفاع از خود را نیز حق ذاتی و در قالب دفاع مشروع بر اساس حقوق بین‌الملل «دفاع مشروع و قانونی» صورت‌بندی کرد (فشمی، ۲۰۲۶؛ عبدالحسین‌زاده، ۲۰۲۵).

۲-۳. روایت اخلاقی/چه کسی مسئول رنج غیرنظامیان است؟ چه کسی قربانی و چه کسی متجاوز و شرور است؟

هنگام بررسی مناقشات بین‌المللی، تحلیل روایت معمولاً بر مسائل مشروعیت و مسئولیت متمرکز است، اما نکته مهم دیگر این است که همواره بازیگران رقیب سعی می‌کنند خود را به‌عنوان قربانی، مدافع یا عامل اخلاقی جا بزنند در حالی که مخالفانشان به‌عنوان متجاوز یا تهدید به تصویر کشیده می‌شوند (مالاویکا[2]، ۲۰۲۶: ۲۳۶۱). با توجه به این، یکی دیگر از ابعاد رقابت روایی، شکل‌گیری «روایت اخلاقی» بود؛ روایتی که در آن هر یک از طرف‌های درگیر نه‌تنها تلاش می‌کردند اقدامات خود را از منظر هنجاری و اخلاقی مشروع جلوه داده و طرف مقابل را مسئول آغاز خشونت، نقض حقوق بین‌الملل و رنج غیرنظامیان معرفی کنند، بلکه از تلفات

1. Roomanay
2. Malavika

غیرنظامیان، تخریب زیرساخت‌ها و پیامدهای انسانی جنگ برای ساخت روایت «قربانی‌شدگی» و «متجاوزنمایی» بهره گرفتند.

جمهوری اسلامی ایران با تمرکزبر خسارات واردشده به مناطق مسکونی، تلفات غیرنظامیان و پیامدهای انسانی حملات، ایران را در جایگاه قربانی تجاوز و اسرائیل را در مقام متجاوز معرفی کرد (هابرفلد و آزانی[1]، ۲۰۲۶؛ ماسیاس و واکا، ۲۰۲۶: ۱۳-۱). به‌طوری که خوزه ام. ماسیاس سوم و نیکو واکا، بااستفاده‌از داده‌های منبع باز بلوسکای[2]، مدل‌های برتاپیک[3]، و سونت‌کلود[4] برای طبقه‌بندی روایت‌های ایران، همین مضمون را یکی از مضامین اصلی شناسایی کردند. حادثه مدرسه میناب که در جریان جنگ رمضان رخ داد و منجر به کشته شدن ۱۵۶ نفر از جمله ۱۲۰ کودک شد، به یکی‌از کانون‌های اصلی روایت‌سازی اخلاقی ایران تبدیل شد. عباس عراقچی، وزیر امور خارجه ایران، این رویداد را «جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت» توصیف کرد و با تأکیدبر اینکه متجاوزان آمریکایی-اسرائیلی پیشرفته‌ترین فناوری‌ها و دقیق‌ترین سیستم‌های نظامی را در اختیار دارند، استدلال کرد که هیچ‌کس نخواهد پذیرفت که حمله به مدرسه یک «اشتباه» بوده است (راجی-الامس و بولانلی[5]، ۲۰۲۶: ۷۹۶). جمهوری اسلامی ایران با استفاده از میم‌ها، آمریکا و اسرائیل را به‌عنوان هیولایی که به دنبال بلعیدن ایران‌اند، به تصویر کشید (استو[6]، ۲۰۲۶). در این روایت، حمایت سیاسی و نظامی کشورهای غربی از اسرائیل نیز به‌عنوان بخشی از ساختار پشتیبان این تجاوز بازنمایی می‌شد.

اسرائیل اما روایت اخلاقی متفاوتی را دنبال کرد. این رژیم سعی کرد تا با برجسته‌سازی تصاویر کودکان اسرائیلی در پناهگاه‌ها و خانواده‌هایی که از جنوب فرار می‌کردند، خود را به‌عنوان «قربانی حملات موشکی ایران» نشان دهد و همواره تلاش کرد تا تعادل «قهرمان-قربانی» را حفظ کند (عبدالحسین‌زاده، ۲۰۲۵). رسانه‌های اسرائیلی در عین حال که با عکس‌ها و فیلم‌هایی عنوان می‌کردند که بیش از ۹۵ درصد موشک‌ها و پهپادها را رهگیری کرده‌اند، اما وقتی تصاویری از موشک‌های ایرانی و خسارت‌ها منتشر می‌شد، روایت عوض می‌شد و ارتش اسرائیل با مظلوم‌نمایی می‌کوشید تا خسارت‌های وارده را بزرگ‌نمایی کند (باقی، ۱۴۰۴).

---

1. Haberfeld & Azani
2. Bluesky
3. Ber Topic
4. Sonnet 4.6
5. Raji-Ellams and Bolanle
6. Stow

ایالات متحده نیز با تکیه‌بر روایت «دقت و هدفمندی حملات»، تلاش کرد تلفات غیرنظامیان را به‌عنوان «پیامدهای جانبی ناخواسته» یا «خطاهای اطلاعاتی» بازنمایی کند (محمدشاه و خلیل‌کاوا، ۲۰۲۶).

چنین چارچوب‌بندی را به وضوح می‌توان با ساخت قربانی‌شدگی[1] باتلر تبیین کرد. به گفتهٔ باتلر[2]، عرصهٔ گفتمان عمومی تعیین می‌کند که چه کسی به‌عنوان یک انسان کامل در نظر گرفته می‌شود و چه کسی انتزاعی یا قابل چشم‌پوشی تلقی می‌شود. برخی به‌نظر تراژیک و به لحاظ اخلاقی خشم‌انگیز می‌رسند و برخی به‌عنوان پیامدهای طبیعی کشمکش ژئوپلیتیکی تلقی می‌شوند (باتلر، ۲۰۰۹: ۲۰).

تحلیل تطبیقی نشان می‌دهد که نابرابری‌هایی در پوشش رسانه‌ای قربانیان در نظام‌های رسانه‌ای وجود دارد. رسانه‌های غربی در این پژوهش، پوشش اختصاصی بیشتری به تلفات اسرائیلی نسبت به تلفات غیرنظامیان ایرانی اختصاص دادند. این روند به‌خوبی در نقد کتاب الجزیره[3] (۲۰۲۶) مستند شده است. نقد کتاب الجزیره (۲۰۲۶) مستقیماً چارچوب باتلر را در بحث بمباران مدرسهٔ میناب به کار می‌برد و نشان می‌دهد که چگونه استفاده از قیودهایی مانند «نزدیک»، «مجاور یک پایگاه نظامی» و «به نظر می‌رسد» توسط رسانه‌های غربی، تقصیر را به مهاجمان منتقل کرده و مرگ دختران مدرسه‌ای را به‌عنوان پیامد تصادفی یک حمله به تصویر کشیده است (نقد کتاب الجزیره، ۲۰۲۶: ۱۲-۱۴).

همچنین، در کشتار غیرنظامیان ایرانی، رسانه‌های غربی از صدای مجهول («کشته شدند»)، اسم‌سازی («مرگ‌ها رخ داد») یا انتساب مبتنی بر رویداد به بازیگران («حمله کشت») استفاده کردند. این روند توسط فشمی (۲۰۲۶) کشف شده است و توضیح می‌دهد که وقتی ایرانی‌ها کشته می‌شوند، علت اغلب به‌طور مبهم توصیف می‌شود یا اصلاً ذکر نمی‌شود، اما وقتی اسرائیلی‌ها کشته می‌شوند، دلیل تقریباً همیشه بلافاصله و به‌طور قطعی فاش می‌شود (فشمی، ۲۰۲۶: ۳).

1. Construction of victimhood
2. Butler
3.Al Jazeera Journalism Review

۳-۳. روایت دقت و برتری فناوری در مقابل روایت تلافی، پراکندگی حملات و آماده‌سازی

در جریان جنگ ۱۲روزه، ویدئوهای پر بازدید تولید شده توسط بازیگران دولتی و نیمه دولتی اسرائیل، میلیون‌ها بازدید در پلتفرم‌های مختلف داشته و تصویر یک نیروی نظامی برتر از نظر فناوری و موجه از نظر اخلاقی را تقویت کرده است. حمله به سایت‌های موشکی پدافند هوایی و تأسیسات هسته‌ای ایران با تصاویر با وضوح بالا که در رسانه‌ها منتشر شده همراه بوده است که بر دقت و تسلط فناوری اسرائیل تاکید می‌کند (ابراهیم، ۲۰۲۵: ۳-۲).

مدل ارتباطی آمریکا در عملیات خشم حماسی، پیام‌رسانی رسمی بر دسترسی، آمادگی، دقت و نیروی قاطع تأکید داشت. پیتر هگزت، مأموریت را متمرکز مانند لیزر توصیف کرد. وقتی که نابودی موشک‌ها، تأسیسات تهاجمی و زیرساخت‌های ایران مورد بحث قرار گرفت، آن را با عراق و افغانستان مقایسه می‌کرد (چودری[1]، ۲۰۲۶: ۶). در واقع، هر دو دولت یعنی آمریکا و اسرائیل، بر قدرت ضربه‌زنی، دوربرد، نفوذ اطلاعاتی و توانایی نابودی اهداف با ارزش تأکید داشتند (چودری[2]، ۲۰۲۶: ۱۲).

در مقابل، هدف قرار دادن مداوم اسرائیل با موشک و پهپاد، بخش اصلی ارتباطات راهبردی ایران را تشکیل می‌داد. در طول جنگ دوازده‌روزه و جنگ رمضان، ایران سعی کرد با هدف‌قراردادن سایت‌های نظامی، تحقیقاتی و زیرساختی، حملات موشکی خود را از نظر راهبردی و عملیاتی مهم جلوه دهد. پراکندگی این حملات بهترین مشخصه آن بود. پرتاب‌ها در ساعات مختلف روز، در مناطق جغرافیایی اسرائیل انجام می‌شد و به کشورهای حاشیه خلیج فارس نیز گسترش می‌یافت. در مجموع، این نشان می‌داد که هدف استفاده از موشک لزوماً به معنای به حداکثررساندن خسارت فیزیکی نیست بلکه انتقال پیامی با هدف خسته کردن و آزار و اذیت جامعه اسرائیل و همسایگان خلیج فارس و در نتیجه ایجاد فشار بر آمریکا برای پایان دادن به جنگ است (سیمن و دیگران، ۲۰۲۶). بنا بر استدلال برخی منابع، جمهوری اسلامی ایران با برجسته‌سازی دقت، قدرت و موفقیت عملیات خود و نمایش تسلط ایران بر اسرائیل و همچنین نشان دادن تصاویری از آماده‌سازی‌های نظامی برای پرتاب موشک (مرکز سوفان، ۲۰۲۶)، سعی در تقویت تصویر بازدارندگی و اقتدار نظامی خود داشت (محمدشاه و خلیل‌کاوا، ۲۰۲۶؛ ماسیاس و واکا، ۲۰۲۶).

---

1. Chowdhury
2. Chowdhury

۳-۴. روایت بی‌فایدگی جنگ، فرسایش اراده سیاسی در برابر تحمیل هزینه

یکی از محورهای اصلی روایت راهبردی جمهوری اسلامی ایران در جریان جنگ دوازده‌روزه و به‌ویژه جنگ رمضان، القای این پیام بود که ادامه جنگ نه‌تنها دستاورد راهبردی برای ایالات متحده و اسرائیل به همراه نخواهد داشت، بلکه هزینه‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی آن به‌تدریج از منافع احتمالی آن فراتر خواهد رفت. در این چارچوب، رسانه‌ها و مقامات رسمی ایران تلاش کردند جنگ را محصول سیاست‌های اسرائیل معرفی کرده و این روایت را برجسته سازند که اسرائیل مسئول کشاندن آمریکا و متحدانش به مناقشه با ایران است و این جنگ، جنگ انتخابی اسرائیل است و نه آمریکا (ماسیاس و واکا،۲۰۲۶: ۶–۵؛ کلاین[1]، ۲۰۲۶). از سوی دیگر، پیام‌های متعددی خطاب به افکار عمومی و نخبگان سیاسی آمریکا منتشر می‌شد که بر افزایش هزینه‌های اقتصادی جنگ، فشار بر مالیات‌دهندگان آمریکایی و پیامدهای سیاسی ادامه درگیری تأکید داشت. همچنین، انتقادهای مطرح‌شده در فضای سیاسی و رسانه‌ای آمریکا نسبت به گسترش جنگ، در رسانه‌های ایرانی به‌طور گسترده بازتاب یافت تا این تصور تقویت شود که تداوم درگیری با مخالفت فزاینده در داخل ایالات متحده روبه‌رو است (سیمن و دیگران، ۲۰۲۶؛ آلیا، ۲۰۲۶؛ دیویدی[2]، ۲۰۲۶؛ بن‌یعقوب و تی‌پک، ۲۰۲۶: ۶–۵).

علاوه‌براین، جمهوری اسلامی ایران، با بهره‌گیری از محتوای چندرسانه‌ای و فناوری‌های نوین، از جمله ویدئوهای تولید شده با هوش مصنوعی، با برجسته‌سازی شکاف‌های سیاسی و اجتماعی در آمریکا و یادآوری پیامدهای انسانی مداخلات نظامی آمریکا، تلاش کرد تا مخاطبان بین‌المللی را نسبت به سابقه جنگ‌ها و سیاست‌های مداخله‌گرایانه آمریکا حساس کند (آلیا، ۲۰۲۶؛ ماسیاس و واکا، ۲۰۲۶). به نظر می‌رسد محاسبات راهبردی ایران بر این فرض استوار است که افزایش مستمر هزینه‌های اقتصادی، روانی و امنیتی برای طرف مقابل، همراه با ایجاد اختلال در روند عادی زندگی و افزایش نااطمینانی، می‌تواند بر محاسبات سیاسی تصمیم‌گیرندگان اثر گذاشته و آنان را به کاهش دامنه عملیات یا پذیرش راه‌حل‌های سیاسی سوق دهد.

ایالات متحده و اسرائیل نیز روایت متفاوتی را دنبال کردند. آن‌ها، روایت «پیروزی از طریق تحمیل هزینه» را دنبال می‌کردند، اما با منطقی متفاوت. در روایت آنان، ادامه جنگ و تشدید فشارها، ایران را وادار به عقب‌نشینی یا تغییر رفتار خواهد کرد. با این حال، همان‌گونه که تحلیلگران

1. Cline
2. Davidi

اشاره کرده‌اند، گذار به کارزار چندبعدی از سوی ایران، نشان داد که محاسبات سنتی «پیروزی نظامی» در این منازعه کارایی خود را از دست داده است (بن‌یعقوب و تی‌پک، ۲۰۲۶: ۶-۵).

در مجموع می‌توان گفت که از منظر نظریه روایت راهبردی، هر کدام از طرفین تلاش داشتند بر اراده سیاسی مخاطبان اثر بگذارند: ایران با برجسته‌سازی بی‌فایده بودن ادامه جنگ و افزایش هزینه‌های آن، در پی فرسایش اراده سیاسی رقبای خود بود؛ در مقابل، ایالات متحده و اسرائیل با محدود کردن هدف جنگ به حکومت ایران، می‌کوشیدند حمایت داخلی و بین‌المللی از عملیات خود را حفظ کرده و از گسترش همدلی با جمهوری اسلامی در افکار عمومی جلوگیری کنند.

۴. بازنمایی تمدنی و فراتاریخی: کهن‌الگوهای قدسی «شیر خیزان» در برابر «وعده صادق، خیبر و عاشورا»

جنگ دوازده‌روزه و جنگ رمضان، بار دیگر نقش روایت‌های مذهبی در مشروعیت‌بخشی به جنگ و بسیج افکار عمومی را برجسته ساخت. هر سه بازیگر، با درجات و شیوه‌های متفاوت، از سرمایه‌های نمادین و هویتی برای تقویت مشروعیت جنگ و بسیج مخاطبان بهره گرفتند.

۱-۴. روایت مذهبی اسرائیل: عملیات (به اصطلاح) «شیر خیزان» و نبرد حماسی

یک روز قبل از شروع حمله اسرائیل به ایران در خرداد ۱۴۰۴، نتانیاهو با قرار دادن یادداشتی در دیوار غربی بیت‌المقدس، با مضمون «مردم مانند شیر در حال طلوع خواهند بود»، نبرد را به متون کهن عتیق پیوند زد. بر این اساس، نتانیاهو، عملیات خود علیه ایران را «عملیات شیر خیزان» نام‌گذاری کرد. این بخشی از الگوی رو به رشد اسرائیل در دو دهه گذشته است که نام‌هایی با نمادهای مذهبی و فرهنگی-به‌ویژه از میراث تورات-را برای افزایش تأثیر روانی و تبلیغاتی عملیات نظامی خود انتخاب می‌کند (تویسی، ۲۰۲۵: ۲). پس از جنگ، یادداشت نتانیاهو به سرعت از طریق رسانه‌های سنتی و اجتماعی اسرائیل پخش شد. رسانه‌های اسرائیلی، با تفسیری راهبردی، شیر را تنها موجودی نامیدند که قادر به «گاز گرفتن سر مار یا اختاپوس» است (کوشنر[1]، ۲۰۲۵). برخی رسانه‌های غربی گزارش دادند که این نام نشان‌دهنده قصد اسرائیل برای سرنگونی نظام سیاسی ایران است و شیر به نماد امپراتوری ایران و قدرت شاه قبل از

1. Kushner

انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ اشاره دارد (شارما[1]، ۲۰۲۵). درواقع، هدف این روایت، القای شجاعت و قطعیت پیروزی به جامعه‌ای بود که دچار تزلزل شده بود.

بر این اساس گفته می‌شود که جنگ نیز به‌گونه‌ای طراحی شده است که جنبه مذهبی و آخرالزمانی به خود گیرد. به عقیده بسیاری از کارشناسان، زبان نتانیاهو بسیار فراتر از لفاظی‌های امنیتی متعارف بوده است. اشاره‌های او به نور و تاریکی، خیر و شر و تمدن علیه بربریت صرفاً عبارات سیاسی رنگارنگی نبودند، بلکه آنها درگیری را به یک مبارزه اخلاقی و تاریخی بزرگتر تبدیل می‌کردند (یسیلتاش، ۲۰۲۶).

۲-۴. روایت مذهبی ایران: عملیات «وعده صادق» و جنگ رمضان

ایران نیز به نوبه خود، عملیات نظامی خود را «عملیات وعده صادق ۳» نام‌گذاری کرد که دارای مفاهیم مذهبی–فرهنگی با پیامدهایی در زمینه جنگ رسانه‌ای و اطلاعاتی بود. نام‌گذاری که قبلاً برای پاسخ به ترور اسماعیل هنیه در تهران و حمله به کنسولگری ایران در سوریه با عنوان وعده صادق ۱ و ۲ نامیده شده بود. عبارت «وعده صادق» که در چند آیه از قرآن کریم یافت می‌شود به حتمیت پیروزی خداوند به مؤمنان اشاره دارد. آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر شهید جمهوری اسلامی ایران نیز، پیش از این عملیات وعده صادق را به «عصای موسی» تشبیه کرده بود که آن را جلوی جادوگران فرعون انداخت و در نتیجه به مار تبدیل شد و طناب‌ها و چوب‌هایی را که جادوگران حاکم مصر ارائه کرده بودند، بلعید (تویسی، ۲۰۲۵: ۲).

پس‌از آن استفاده از عنوان «جنگ رمضان» و تأکید بر مفاهیمی همچون جهاد، مقاومت، صبر، شهادت و دفاع از امت اسلامی، تلاشی برای پیوند دادن جنگ با حافظه تاریخی و هویت دینی جهان اسلام بود. این روایت، افزون بر مخاطبان داخلی، افکار عمومی عربی و اسلامی را نیز هدف قرار می‌داد و می‌کوشید منازعه را فراتر از یک رویارویی صرفاً میان دولت‌ها، به‌عنوان بخشی از مبارزه با تجاوز و سلطه خارجی بازتعریف کند (سیمن و دیگران، ۲۰۲۶). رهبر شهید انقلاب در پاسخ به درخواست ترامپ برای تسلیم ایران با توئیتی با مضمون «به نام حیدر، نبرد آغاز می‌شود. علی با ذوالفقار به خیبر باز می‌گردد» (تویسی، ۲۰۲۵: ۳–۲)، مستقیماً قلب هویت مذهبی طرف مقابل را هدف قرار داد و بر بازگشت نمادین به خیبر تأکید کرد.

1. Sharma

۳-۴. روایت مذهبی آمریکا: جنگ صلیبی مدرن

با وقوع جنگ ایران، بُعد مسیحی به طرز چشمگیری در اصطلاحات مذهبی وزیر دفاع پیت هگست بیان شد. او از آمریکایی‌ها خواست که برای پیروزی در غرب آسیا «به نام عیسی مسیح» دعا کنند. هگست همچنین نجات یک خلبان مفقود آمریکایی که در روز یکشنبه عید پاک بر فراز ایران سرنگون شده بود، را به رستاخیز مسیح تشبیه کرد (میلر[1]، ۲۰۲۶). هگست جنگ‌های صلیبی را که سابقه تاریخی «برخورد تمدن‌ها»ی فرضی بین مسیحیان و مسلمانان را فراهم می‌کند، ستایش می‌کند. وی در کتاب خود، «جنگ صلیبی آمریکایی» استدلال می‌کند که «جنگ‌های خونین قرون وسطایی در خاورمیانه موجه بودند؛ زیرا اروپای مسیحی را از هجوم اسلام نجات دادند». ترامپ نیز به‌طور مشابه ادعا کرده است که «خدا از جنگ اسرائیل و آمریکا علیه ایران حمایت می‌کند». بسیاری از حامیان مسیحی ترامپ، ملی‌گرایی آمریکایی را با فضیلت مذهبی پیوند می‌دهند. آنها خود را رزمندگانی در یک جنگ مقدس می‌دانند که هدف آن تثبیت ایالات متحده به‌عنوان یک ملت اساساً مسیحی است (میلر، ۲۰۲۶).

پاترسکو[2] (۲۰۲۶) رویکردی مکمل‌تر به این مسئله ارائه می‌دهد، زیرا بررسی می‌کند که چگونه بلاغت مذهبی نیز یک راهبرد مشروعیت‌سازی در میان هر سه طرف مناقشه بوده است. در طرف آمریکایی، جلسات دعای ترامپ در دفتر بیضی‌شکل و فرماندهان نظامی که از آمدن عیسی مسیح به‌عنوان پس‌زمینهٔ جنگ علیه ایران یاد می‌کردند (پاترسکو[3]، ۲۰۲۶: ۴)؛ در طرف اسرائیلی و شخص نتانیاهو اشاره به تحقق پادشاهی و انتظار آمدن مسیحا و عمالیق، دشمن کتاب مقدس اسرائیل (پاترسکو، ۲۰۲۶: ۵-۴)؛ و در ایران، وزیر امور خارجه که دولت ترامپ را دولتی متشکل از «دیوانگان متعصب مذهبی» خواند، همگی نشان داد که بار مذهبی در میان هر کدام از طرفین تا چه میزان دخالت مستقیم داشته است (پاترسکو، ۲۰۲۶: ۱۰).

در نهایت آنچه این مضامین را به هم پیوند می‌دهد، این واقعیت است که هر یک از سه بازیگر، با تکیه بر چارچوب‌های هویتی و سیستمی خود، از زبان، تصویر و روایت برای پیشبرد اهداف راهبردی خویش بهره گرفتند.

---

1. Miller
2. Pătrașcu
3. Pătrașcu

۵. ابزارهای روایت

پس از واکاوی مضامین اصلی روایت‌های موضوعی، این بخش به دو مرحله نهایی چرخه روایت راهبردی بر اساس مدل میسکیمون، اولافلین و روزل (۲۰۱۷) یعنی فرافکنی (چگونگی به‌کارگیری روایت‌ها از طریق ابزارهای ارتباطی) و دریافت (تأثیر روایت بر مخاطبان هدف) می‌پردازد.

در منازعه ایران، آمریکا و اسرائیل، هر سه بازیگر از چهار سطح ابزار ارتباطی برای فرافکنی روایت‌های خود بهره گرفتند.

رسانه‌های سنتی و اظهارات رسمی همچنان کانالی کلیدی برای فرافکنی بودند. در ایران شبکه‌های خبری مانند پرس‌تی‌وی و العالم، و شبکه خبر نقش بسزایی در انتشار روایت داشتند. در اسرائیل نیز رسانه‌ها و شبکه‌های خبری این رژیم بسیار پویا و فعال بوده‌اند (مالاویکا، ۲۰۲۶). در آمریکا، رسانه‌های جریان‌اصلی مانند نیویورک تایمز و واشنگتن‌پست، با چارچوب‌بندی زبانی متفاوتی برای حملات خود به شکل‌دهی به ادراک مشروعیت یا نامشروع بودن زور پرداختند. به نوشته عطیه (۲۰۲۶: ۹۹–۸۷)، تمرکز بر پرونده هسته‌ای، مدیریت ترامپ، رصد احساسات عمومی در ایران، پوشش آتش‌بس و نقض‌های آن، تنوع منابع و کارشناسان (ترکیبی از مقامات دولتی، تحلیل‌گران متخصص و تیم‌های میدانی) از ویژگی‌های پوشش خبری سی ان ان بود. فاکس نیوز نیز با تأکید بر پیروزی، تضعیف ارزیابی‌های اطلاعاتی مخالف، استفاده از چهره‌های حامی برای تقویت اعتبار و کنترل روایت و مقابله با روایت‌های مخالف، و در نهایت انتخاب گزینشی منابع، سعی کرد تا جنگ را پوشش دهد.

شبکه‌های اجتماعی و پلتفرم‌های دیجیتال نیز نقش فزاینده‌ای در فرافکنی ایفا کردند. ایران با بهره‌گیری از شبکه‌های ربات و اینفلوئنسرهای وفادار، هشتگ‌ها را افزایش داد و سعی کرد تا روایت ضدامپریالیستی خود را با مضامین «کنترل دموکراسی آمریکا توسط اسرائیل» به مخاطبان غربی منتقل کند (دیویدی، ۲۰۲۶). رسانه‌های انگلیسی‌زبانِ همسو با ایران مانند تهران تایمز، این روایت‌ها را با اشاره به جنبش‌های اعتراضی داخلی آمریکا تقویت می‌نمودند.

فناوری‌های نوین، به‌ویژه هوش مصنوعی و دیپ‌فیک، ابزار بسیار مؤثر ایران در جنگ روایت‌ها بوده و هستند. طبق تحلیل مرکز بین المللی مبارزه با تروریسمICCT ، مرکز سوفان و همچنین بسیاری از منابع، تصاویر تولیدشده با هوش مصنوعی ایران نقش بسیار مؤثری در جنگ روایت ایران بازی کرده‌اند (مرکز سوفان، ۲۰۲۶؛ آلیا، ۲۰۲۶؛ رضایی مطلق، ۱۴۰۵).

دیپلماسی عمومی از طریق سفارت خانه‌ها نیز یکی از کانال‌های خلاقانه ایران بود. سفارتخانه‌های ایران در کشورهای مختلف مانند آفریقای جنوبی و زیمبابوه، تایلند، هلند، بحرین، اندونزی و آذربایجان و... نقش بسیار مهمی در انتقال روایت ایران انجام دادند. به‌عنوان مثال، سفارت ایران در تایلند اسکرین‌شاتی را منتشر کرد که شبیه پوستر تبلیغاتی ترامپ بود و روی آن نوشته شده بود: «هر گالن بنزین، ۲۸/۲۰ دلار». یا سفارت ایران در آفریقای جنوبی میمی را منتشر کرد و روی آن نوشت: «به ابرقدرت جدید جهان سلام کنید». سفارت ایران در لاهه یک ویدئوی انیمیشن با عنوان «از درون به بیرون: موکل اپستین» منتشر کرد (کلاین، ۲۰۲۶). پست‌های این سفارتخانه‌ها در ۵۰ روز اول درگیری، صدها میلیون بازدید داشت و به تغییر تصویر ایران برای مخاطبان جهانی کمک کرد (مرکز سوفان، ۲۰۲۶).

۶. دریافت روایت‌ها: تأثیر بر افکارعمومی

مرحلهٔ دریافت، که در مدل میسکیمون حلقه نهایی چرخهٔ روایت راهبردی به شمار می‌رود، به چگونگی درک، تفسیر و واکنش مخاطبان هدف به روایت‌های فرافکنی‌شده اشاره دارد. در این منازعه، هر سه بازیگر با سه دسته مخاطب اصلی مواجه بودند: مخاطبان داخلی، مخاطبان خارجی و مخاطبان بین‌المللی. میزان موفقیت هر روایت، به هماهنگی آن با باورها، ارزش‌ها و تجربیات پیشین این مخاطبان وابسته بود.

اگرچه نظام‌های سیاسی ایالات متحده، اسرائیل و ایران تفاوت‌های ساختاری چشمگیری دارند، اما همگی آنها رویکردی مشابه و و آن هم حفظ روحیهٔ ملی و تأمین امنیت عملیاتی بر آزادی مطبوعات و جریان آزاد اطلاعات را در پیش گرفتند. هدف نهایی هر سه بازیگر، تبدیل رسانه‌ها به ابزاری برای انعکاس صرف روایت رسمی جنگ بود (الشموری[1]، ۲۰۲۶: ۲-۳).

در ایالات متحده، برندن کار[2]، رئیس کمیسیون ارتباطات فدرال، نسبت به لغو مجوز پخش‌کنندگانی که اخبار جعلی درباره جنگ منتشر کنند، هشدار داد و تأکید کرد که ایستگاه‌های پخش، موظف به حفظ منافع عمومی هستند. در یک نشست خبری در پنتاگون، وزیر جنگ پیت هگزت، رسانه‌ها را به کم‌اهمیت جلوه‌دادن موفقیت‌های نظامی متهم کرد و به صراحت پیشنهاد داد

1. Al-Shammouri
2. Brendan Carr

که تیترهای خبری باید تغییر کنند. او سی‌ان‌ان را به‌طور خاص هدف گرفت و اظهار داشت که این شبکه با مالکیت و مدیریت جدید، عملکرد بهتری خواهد داشت (الشموری، ۲۰۲۶: ۱۱-۷).

در ایران، چند ساعت پس از تجاوز آمریکایی-اسرائیلی، اینترنت بین‌الملل قطع شد. قوه قضائیه نیز ثبت و انتشار هرگونه گزارش از حملات آمریکا یا اسرائیل در داخل کشور را غیرقانونی اعلام کرد و چنین اقداماتی را به‌مثابه همکاری با دشمن تلقی نمود (الشموری، ۲۰۲۶: ۳۴).

راهبرد اسرائیل نیز بر دو محور اصلی استوار بود: اعمال سانسور نظامی سختگیرانه و جلوگیری از حضور روزنامه‌نگاران در میدان نبرد، و نیز هدف‌گیری تأسیسات رسانه‌ای در ایران و لبنان. به گزارش گزارشگران بدون مرز، دو سوم از کل روزنامه‌نگاران کشته‌شده در جهان طی سال گذشته، در غزه و به دست اسرائیل جان باخته‌اند (الشموری، ۲۰۲۶: ۲۸).

با وجود این کنترل‌های شدید، در ایالات متحده، روایت‌های ایرانی که بر شکاف‌های سیاسی داخلی و هزینه‌های اقتصادی جنگ تأکید داشتند، تا حدودی در میان بخش‌هایی از افکار عمومی که پیش‌تر به جنگ‌های فرامرزی بدبین بودند، موفق عمل کردند. ایران با برجسته‌سازی تناقض میان وعده‌های انتخاباتی ترامپ مبنی بر پرهیز از جنگ‌های جدید و حمایت عملی او از اسرائیل، سعی کرد تا مشروعیت سیاست خارجی واشنگتن را خدشه‌دار کند. نظرسنجی‌های متعدد در بازه آوریل تا ژوئن ۲۰۲۶ نشان داد که نارضایتی افکار عمومی آمریکا از جنگ به ۶۱ درصد رسید، اما این نارضایتی به تغییر سیاست منجر نشد (ماسیاس و واکا، ۲۰۲۶: ۱-۱۳؛ چودری، ۲۰۲۶: ۷). به‌طورکلی، تأثیر عملی این کارزار در مرحله‌ی دریافت، بسیار محدودتر از انتظار اولیه بود و نتوانست تغییری در سیاست‌های دولت ایجاد کند.

در اسرائیل، دولت هر چند دست به اِعمال خاموشی‌های گسترده اینترنت نزد، اما به‌طور مرتب ارتش، وزارت خارجه، سخنگویان و... در رسانه‌های اجتماعی با مردم ارتباط برقرار کردند، همزمان طبق دستورالعمل‌های جنگی به سانسور نیز پرداختند. انتشار مکان‌های دقیق برخورد و خسارت‌های وارده به اماکن محدود شد. در طول حملات، فیلمبرداری از نزدیکی سایت‌های امنیتی را افزایش دادند. هر چند دسترسی تهاجمی اسرائیل با جزئیات نمایش داده می‌شد اما به آسیب‌ها و آسیب‌پذیری آن کمتر اشاره می‌شد (چودری، ۲۰۲۶: ۸-۷).

پیمایش افکار عمومی نیز تعامل میان روایت و نتایج را نشان می‌دهد. کار میدانی پیو در آوریل و مه ۲۰۲۶ نشان داد که ۲۶ درصد از یهودیان اسرائیل معتقد بودند که جنگ اسرائیل را امن‌تر می‌کند و اکثریت قاطع از تصمیم آمریکا و اسرائیل برای جنگ حمایت کردند. اما

نظرسنجی دیگری که بعد از توافق ژوئن انجام شد، اکثریت قاطع معتقد بودند که ایران به‌عنوان برنده ظاهر شده است و امنیت بلندمدت اسرائیل تضعیف شده است (چودری، ۲۰۲۶: ۸).

جنگ هر چند ادراک برتری اطلاعاتی اسرائیل را تقویت کرد اما نتوانست ادراک پیشین مبنی بر اینکه دفاع چند لایه‌ای و بازدارندگی می‌تواند جامعه اسرائیل را از جنگ منطقه‌ای پایدار مصون دارد، تغییر دهد. با وجود تلاش‌های گسترده‌ی ایران برای تضعیف اعتماد عمومی و القای این باور که جنگ به‌اجبار از سوی اسرائیل به آمریکا تحمیل شده است، اما بررسی نشان داد که انسجام اجتماعی نسبتاً پایداری باقی ماند (دیویدی، ۲۰۲۶).

در پایان می‌توان گفت که موفقیت روایت‌ها در مرحله دریافت، معلول تعامل چند عامل بود: هماهنگی با باورهای پیشین مخاطبان، توانایی هر بازیگر در کنترل فضای اطلاعاتی داخلی، و سطح تاب‌آوری اجتماعی جوامع هدف.

جدول ۱. ماتریس مقایسه تطبیقی روایت‌های راهبردی ایران، آمریکا و اسرائیل در سطوح سه‌گانه و ابعاد ارتباطی

سطح / مؤلفه روایی	جمهوری اسلامی ایران	ایالات متحده آمریکا	اسرائیل
روایت هویتی	محور مقاومت، حامی مستضعفین، امت‌گرایی و تداوم نهضت عاشورا	رهبر جهان آزاد، مدافع نظم لیبرال و دموکراسی غربی	دولت–ملت یهودی، خط مقدم دموکراسی در برابر تروریسم، هویت قربانی هولوکاست
روایت سیستمی	جهان چندقطبی پساآمریکایی، نظم عادلانه منطقه‌ای، نفی هژمونی غرب	نظم قانون محور بین المللی به رهبری واشنگتن، مقابله با دولتهای تجدیدنظرطلب	خاورمیانه مبتنی بر توافق ابراهیم، حذف محور مقاومت به مثابه پیش شرط ادغام منطقه‌ای
روایت موضوعی	دفاع مشروع طبق ماده ۵۱ منشور ملل متحد، شهادت‌طلبی، تحمیل فرسایش اقتصادی/امنیتی، آسیب پذیری تنگه هرمز	دفاع از متحد کلیدی، امنیت دریانوردی، مهار تهدید فوری هسته‌ای/موشکی ایران	حملات پیشدستانه، برتری و دقت اطلاعاتی/فناورانه، رفع تهدید وجودی
ابزارها و فرافکنی	دیپلماسی دیجیتال سفارتخانه‌ها، میم‌ها، ویدئوهای لگو و بازنمایی موشکی در فضای وب	رسانه‌های جریان اصلی، نشست‌های پنتاگون، روایت تمدنی/صلیبی	اتاق جنگ سایبری، هوش مصنوعی، دیپ فیک، روایت تصویری از انهدام زیرساخت‌ها
دریافت و پیامدها	تثبیت عمق راهبردی و محبوبیت در افکار عمومی جنوب جهانی، تقویت تاب‌آوری	تشدید شکاف نخبگانی در واشنگتن، اعتراضات ضدجنگ، فرسایش اعتبار نظم بین‌الملل	تعمیق دوقطبی داخلی، مهاجرت معکوس، شکست در القای احساس امنیت مطلق به شهروندان

منبع: یافته‌های نگارنده

بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با کاربست نظریه روایت راهبردی میسکیمون و همکاران (۲۰۱۳، ۲۰۱۷) و روش تحلیل ثانویه اسناد، به شناسایی و تبیین روایت‌های راهبردی جمهوری اسلامی ایران، ایالات متحده و رژیم صهیونیستی در جریان جنگ دوازده‌روزه (تابستان ۲۰۲۵) و جنگ رمضان (زمستان ۲۰۲۶ تاکنون) پرداخت. یافته‌ها نشان داد که منازعه مذکور، فراتر از یک رویارویی نظامی، نبردی گسترده در حوزه شناختی و روایت‌ها بوده است که در آن هر سه بازیگر با بهره‌گیری از ابزارهای متنوع ارتباطی (از رسانه‌های سنتی تا فناوری‌های نوین مانند هوش مصنوعی) کوشیده‌اند روایت خود را به‌عنوان روایت مسلط تثبیت کنند و بر ادراکات و تصمیمات مخاطبان داخلی و بین‌المللی تأثیر بگذارند. پاسخ به سؤال اصلی پژوهش نشان می‌دهد که روایت‌های راهبردی سه بازیگر حول چهار مضمون اصلی سازماندهی شده‌اند: مشروعیت/حقانیت (رقابت بر سر آغازگر جنگ و مشروعیت زور)، اخلاق/قربانی‌سازی (سوگ‌ناپذیریِ گزینشی و رنج غیرنظامیان)، دقت/برتری فناورانه (نمایش قدرت هوایی و اطلاعاتی در برابر بقا و فرسایش)، و فرسایش/هزینه‌سازی (پیروزی از طریق بقا و تحمیل هزینه). با وجود این اشتراک ساختاری، تمایزات آشکاری میان روایت‌ها وجود دارد که در پنج سطح قابل‌ردیابی است:

نخست، در سطح روایت حقوقی/مشروعیت، اسرائیل و آمریکا بر «تهدید قریب‌الوقوع» و «دفاع پیشگیرانه» تأکید داشتند و ایران را به‌عنوان «تهدید هسته‌ای» و «منبع بی‌ثباتی» بازنمایی کردند، در حالی که ایران بر «تجاوز آشکار» و «حق دفاع مشروع» تمرکز کرد و خود را قربانی تجاوزِ بدون مجوز بین‌المللی معرفی نمود.

دوم، در سطح روایت اخلاقی/قربانی‌سازی، ایران با محوریت «قربانی‌سازی غیرنظامیان» (به‌ویژه فاجعه مدرسه میناب) و برجسته‌سازیِ سوگ‌ناپذیریِ گزینشی در رسانه‌های غربی، کوشید وجدان عمومی را برانگیزد؛ در مقابل، آمریکا و اسرائیل با محوریت «دقت و هدفمندی حملات»، تلفات غیرنظامیان را به‌عنوان «پیامدهای جانبی ناخواسته» یا «خطاهای اطلاعاتی» بازنمایی کردند و با نمایش کودکان اسرائیلی در پناهگاه‌ها، خود را نیز در جایگاه قربانی نشان دادند.

سوم، در سطح روایت دقت و برتری فناورانه، اسرائیل و آمریکا با انتشار ویدئوهای با وضوح بالا از حملات دقیق، بر تسلط فناوری، نفوذ اطلاعاتی و قدرت ضربه‌زنی تأکید کردند؛ در مقابل، ایران با نمایش پرتاب موشک‌ها و پهپادها در ساعات و مکان‌های گوناگون، به‌جای بیشینه‌سازی خسارت فیزیکی، بر «آزار و اذیت» و «خسته‌سازی» جامعه اسرائیل و ایجاد فشار بر متحدان

منطقه‌ایِ آمریکا متمرکز شد. این رویارویی نشان می‌دهد که ایران به‌جای رقابت در «دقت»، رقابت را به عرصه «بقا» و «تداوم تهدید» کشانده است.

چهارم، در سطح روایت فرسایش و هزینه‌سازی، ایران با الگوی «بقا به‌مثابه پیروزی» در مقابل الگوی «دستاورد نظامی» آمریکا و اسرائیل، نوآوری روایی چشمگیری ارائه داد؛ بدین‌معنا که با برجسته‌سازی هزینه‌های اقتصادی، روانی و امنیتی ادامه جنگ برای آمریکا و اسرائیل، و نیز با یادآوری تاریخچه جنگ‌های فرسایش‌دهنده آمریکا، کوشید اراده سیاسی رقبای خود را فرسوده سازد. این الگو، تاب‌آوری داخلی ایران را تا حد قابل‌توجهی حفظ کرد.

پنجم، در سطح روایت مذهبی/تمدنی، هر سه بازیگر از سرمایه‌های نمادین خود بهره گرفتند؛ اما بار مذهبی در روایت ایران (با مفاهیم جهاد، شهادت، وعده صادق و جنگ رمضان) و اسرائیل (با ارجاع به کتاب مقدس و عملیات «شیر خیزان») بیشتر از روایت آمریکا بود، هرچند گفتمان مسیحی برخی مقامات آمریکایی (مانند پیت هگست) نیز ظهور یافت و جنگ را در چارچوب «نبرد تمدنی» بازتعریف کرد.

همچنین، بهره‌گیری گسترده ایران از فناوری‌های نوین (ویدئوهای لگو، دیپ‌فیک، شبکه‌های ربات) و نیز دیپلماسی عمومیِ خلاقانه ازطریق سفارتخانه‌ها در کشورهای مختلف، نشان داد که جنگ روایت‌ها به‌طور فزاینده‌ای به حوزه فناوری‌های دیجیتال و هوش مصنوعی گره خورده است و بازیگرانی که در این حوزه توانمندتر باشند، مزیت راهبردی قابل‌توجهی کسب خواهند کرد.

بااین‌حال، موفقیت روایت‌ها در مرحله دریافت، نه تنها به کیفیت فرافکنی، بلکه به میزان کنترل اطلاعاتی و هماهنگی با باورهای پیشین مخاطبان وابسته بود: در ایالات متحده، روایت‌های ایران باوجود نارضایتی ۶۱ درصدی افکار عمومی از مناقشه، به تغییر سیاست منجر نشد؛ در اسرائیل، باوجود تلاش‌های ایران، انسجام اجتماعی نسبتاً بالا باقی ماند و روایت‌های ضدصهیونیستی تأثیر چندانی بر افکار عمومی داخلی نداشت؛ در ایران، دولت با کنترل فضای اطلاعاتی و بهره‌گیری از روایت بقا، توانست انسجام داخلی را تا حد قابل‌توجهی حفظ کند. این یافته‌ها نشان می‌دهد که دریافت روایت، فرایندی منفعلانه و خطی نیست، بلکه کنشی فعال و تفسیری است که در بستر فرهنگ، تاریخ و منافع مخاطبان شکل می‌گیرد.

در نهایت، آنچه در این منازعه آشکار شد، این واقعیت است که جنگ دوازده‌روزه و جنگ رمضان، نه تنها آسمان‌ها و زمین‌های ایران، اسرائیل و پایگاه‌های آمریکایی را درنوردید، بلکه

مرزهای ذهن و زبان را نیز جابه‌جا کرد. کنترل ادراکات عمومی به‌اندازه کنترل میدان نبرد، بخشی از راهبرد قدرت محسوب می‌شود و جنگ‌های آینده، بیش از پیش، جنگ روایت‌ها خواهد بود و پیروزی از آن کسی است که بتواند روایت خود را به‌عنوان «حقیقت» در اذهان مخاطبان تثبیت کند و روایت رقیب را به حاشیه براند.

پیشنهادهای کاربردی و رسانه‌ای

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که در جنگ‌های دوازده‌روزه و رمضان، «روایت راهبردی» نه یک بازتاب منفعلانه، بلکه ابزاری فعال برای مشروعیت‌بخشی، قربانی‌سازی، هزینه‌سازی و تأثیر بر اراده سیاسی طرف مقابل بود. بر این اساس، پیشنهادهای زیر برای تقویت کارکرد رسانه‌های معاونت برون‌مرزی سازمان صداوسیما ارائه می‌شود:

یک واحد هماهنگ‌کننده با عنوان اتاق وضعیت روایت راهبردی در معاونت برون‌مرزی برای پایش لحظه‌ای روایت‌های رقیب (اسرائیل، آمریکا و رسانه‌های غربی)، تولید پیام‌های هماهنگ چندزبانه و ارزیابی سریع میزان دریافت آن‌ها در مخاطبان منطقه‌ای و بین‌المللی، راه‌اندازی شود. تجربه این جنگ نشان داد که واکنش سریع و چندلایه به روایت‌های رقیب، به‌مراتب مؤثرتر از پاسخ‌های تأخیری و تک‌کاناله است.

تجربه سفارتخانه‌های ایران در آفریقای جنوبی، تایلند، هلند و اندونزی نشان داد که دیپلماسی دیجیتال، میم‌محور و ویدئومحور می‌تواند در کوتاه‌مدت به تغییر تصویر ایران کمک کند. تولید محتوای بومی‌سازی‌شده برای هر منطقه، همکاری با اینفلوئنسرهای غیررسمی و استفاده از ظرفیت رسانه‌های جنوب جهانی باید در دستور کار معاونت برون‌مرزی قرار گیرد.

رسانه‌های برون‌مرزی روایت‌های انسانی، خانوادگی و محلی قربانیان (مانند فاجعه مدرسه میناب) را در قالب مستند کوتاه، گزارش‌های چندرسانه‌ای و داستان‌های شخصی منتشر کنند. این رویکرد که با چارچوب نظری «سوگ‌پذیری» باتلر همسو است، می‌تواند نابرابری رسانه‌ای قربانیان ایرانی در رسانه‌های غربی را به چالش بکشد.

ویدئوهای لگو، دیپ‌فیک، اینفوگرافیک و محتوای کوتاه، در این منازعه نقشی کلیدی داشتند. معاونت برون‌مرزی باید با بهره‌گیری از فناوری‌های نوین، محتوای جذاب و اثرگذار تولید کند، اما در عین حال از انتشار اخبار جعلی، تحریف واقعیت و دستکاری احساسی مخاطب پرهیز نماید. برچسب‌گذاری محتوای هوش مصنوعی و شفافیت درباره منبع، شرط ماندگاری روایت است.

صرف بازدید، لایک و بازنشر نشانه موفقیت روایت نیست. معاونت برون‌مرزی باید با نظرسنجی، مصاحبه عمیق، تحلیل احساسات در شبکه‌های اجتماعی و پیمایش افکار عمومی، میزان تغییر نگرش و رفتار مخاطبان هدف را بسنجد و پیام خود را بر اساس آن اصلاح کند.

تولید محتوای آموزشی درباره «چگونه روایت‌ها ساخته می‌شوند»، «چه کسی قربانی را قابل‌سوگ می‌کند» و «چگونه آمار و تصاویر تحریف می‌شوند» می‌تواند تاب‌آوری شناختی جامعه را افزایش دهد و مخاطبان را در برابر روایت‌های رقیب مقاوم‌تر سازد؛ و در نهایت پرهیز از همسویی کامل با روایت رسمی و تقویت روزنامه‌نگاری چندصدایی، لازم و ضروری است. اعتماد مخاطب داخلی و بین‌المللی زمانی حفظ می‌شود که رسانه‌های برون‌مرزی علاوه بر پوشش دستاوردها، هزینه‌ها، تلفات و انتقادات را نیز بازتاب دهند.

پیشنهادها برای پژوهش‌های آتی

این پژوهش با روش تحلیل ثانویه اسناد و در چارچوب نظری روایت راهبردی انجام شده است. برای تعمیق یافته‌ها، پیشنهادهای پژوهشی زیر قابل ارائه است:

۱. مطالعه «دریافت» با داده‌های اولیه: پژوهش‌های آینده می‌توانند با نظرسنجی، مصاحبه عمیق، گروه‌های کانونی و تحلیل شبکه‌های اجتماعی، میزان اثرگذاری واقعی روایت‌ها را بر مخاطبان داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی بسنجند.

۲. تحلیل گفتمان انتقادی چندوجهی: بررسی هم‌زمان متن، تصویر، ویدئو، میم، هشتگ و صدا می‌تواند نشان دهد که روایت‌ها چگونه در لایه‌های بصری و عاطفی بازتولید می‌شوند. این رویکرد به‌ویژه برای تحلیل ویدئوهای لگو، دیپ‌فیک و محتوای کوتاه مناسب است.

۳. بررسی نظام‌مند نقش هوش مصنوعی و ربات‌ها در جنگ شناختی: پژوهش درباره الگوریتم‌های بازنشر، شبکه‌های ربات، حساب‌های جعلی، دیپ‌فیک و تأثیر آن‌ها بر افکار عمومی می‌تواند به درک بهتر «جنگ روایت‌ها» در عصر پساحقیقت کمک کند.

۴. مطالعه تطبیقی با سایر منازعات: مقایسه روایت‌های جنگ ایران و اسرائیل با جنگ غزه، اوکراین، یمن یا سوریه می‌تواند نشان دهد که کدام الگوهای روایی جهانی، بومی یا مذهبی هستند و کدام‌ها در همه منازعات تکرار می‌شوند.

۵. پژوهش طولی درباره اثر بلندمدت روایت‌ها: اینکه روایت‌های جنگ دوازده‌روزه و رمضان در بازه‌های شش‌ماهه، یک‌ساله و پنج‌ساله چه تأثیری بر سیاست خارجی، افکار عمومی و حافظه جمعی سه کشور داشته‌اند، نیازمند پژوهش طولی است.

۶. بررسی نقش رسانه‌های جنوب جهانی و شبکه‌های غیرغربی: بخش زیادی از ادبیات موجود بر رسانه‌های غربی متمرکز است. پژوهش درباره نقش رسانه‌های چینی، روسی، عربی، آفریقایی و آمریکای لاتین در بازتعریف روایت این منازعه می‌تواند تصویر کامل‌تری ارائه دهد.

۷. تحلیل شکاف میان روایت رسمی و روایت‌های مردمی/ضدرسمی: در هر سه کشور، روایت‌های رسمی با روایت‌های مردمی، اقلیت‌ها، مهاجران و گروه‌های معترض تفاوت‌هایی داشتند. مطالعه این شکاف‌ها به فهم بهتر «تاب‌آوری اجتماعی» و «فرسایش مشروعیت» کمک می‌کند.

تقدیر و تشکر

این مقاله حاصل پژوهش مستقلی است که توسط نویسنده و بدون حمایت مالی سازمانی انجام شده است.

تعارض منافع

نویسنده اعلام می‌کند که در فرایند نگارش، ارسال و انتشار این مقاله هیچ‌گونه تعارض منافعی وجود نداشته است. همچنین همه ملاحظات اخلاقی پژوهش، از جمله پرهیز از سرقت ادبی، پرهیز از جعل یا تحریف داده‌ها، ارسال یا انتشار مکرر و ملاحظات مربوط به استفاده از ابزارهای هوش مصنوعی مطابق قواعد وزارت عتف، رعایت شده است.

فهرست منابع

باقی، م.ح. (۱۴۰۴). جنگ روایت‌ها: ایران چگونه در جنگ تحمیلی ۱۲ روزه از سد دفاعی اسرائیل گذشت؟، تجارت فردا. https://www.tejaratefarda.com۱۷/۴۹۹۵۳

رضایی‌مطلق، ن. (۱۴۰۵، ۱۵ اردیبهشت). برتری لگوها در جنگ روایت‌ها، خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران (ایرنا). https://www.irna.ir/news/86145489/

قنبری‌ملە، ز.، و نصیری، س. (۱۴۰۴). جنگ روایت‌ها در رسانه: مقایسه بازنمایی محور مقاومت در ایران و جهان، رسانه و فرهنگ، ۱۵(۱)، ۲۹۹-۲۷۷. https:// 10.30465/ismc.2025.51410.2934

Aamari, Z. (2026, March 26). *Secularism and sacred narratives: The contradictions of US political rhetoric in the 2026 Iran war*. Al Jazeera Centre for Studies. https://studies.aljazeera.net/en/analyses/secularism-and-sacred-narratives-contradictions-us-political-rhetoric-2026-iran-war

Abdolhosseinzadeh, S. (2025). No only missiles: Battle of narratives between Iran and Israeli. *Jurist News*. https://www.jurist.org/commentary/2025/06/not-just-rockets-the-battle-of-narratives-between-iran-and-israel/

Akdogan, İ., Uğus, A., & Yilmaz, M. (2021). Framing and strategic narratives. *Journal of Communication Research, 45*(3), 112–128. https://www.jstor.org/stable/27001487

Akdoğan, İ. (2025). Strategic narrative and war: How the United States attempts to manipulate international audience about the Gaza war? *Siyasal: Journal of Political Sciences, 34*(2), 167–182. https://doi.org/10.26650/siyasal.2025.34.1543451

Al-Shammouri, M. (2026, March 24). How the US, Israel & Iran are controlling their media narratives. *The New Arab*. https://www.newarab.com/opinion/how-us-israel-iran-are-controlling-their-media-narratives

Antoniades, A., Miskimmon, A., & O'Loughlin, B. (2010). *Great power politics and strategic narratives* (CGPE Working Paper No. 7). Centre for Global Political Economy, University of Sussex. https://www.sussex.ac.uk/webteam/gateway/file.php?name=cgpe-wp07-antoniades-miskimmon-oloughlin.pdf&site=359

Attia, I. K. (2025). The role of framing in reframing conflict: A comparative quantitative content analysis of American and European television coverage of the 2025 Iran–Israel war. *The Peerian Journal, 45*, 84–105. https://peerianjournal.com/index.php/tpj/article/view/1199

Ben Yaakov, U., & Pack, A. (2026, April 9). *From missiles to minds: Iran's influence-driven war strategy*. International Institute for Counter-Terrorism. https://ict.org.il/missiles-to-minds-influence-drive-war-strategy/

Butler, J. (2009). *Frames of war: When is life grievable?* Verso.

Chowdhury, U. K. (2026). The war beyond weapons: Information warfare, propaganda systems, and the battle for perception in the 2025–2026 Iran–Israel–United States conflicts. *International Journal for Multidisciplinary Research, 8*(4), 1–19. https://www.ijfmr.com/research-paper.php?id=85067

Chughtai, A. (2026, April 17). 'Vengeance for all': How Iran's Lego videos won narrative war against Trump. *Al Jazeera*. https://www.aljazeera.com/news/2026/4/17/vengeance-for-all-how-irans-lego-videos-won-narrative-war-against-trump

Cline, L. E. (2026, May 11). Legos at war: Iranian information operations. *Small Wars Journal*. https://smallwarsjournal.com/2026/05/11/legos-at-war-iranian-information-operations

Davidi, A. (2026, April 5). *Coercion through attrition: How Iran seeks to defeat Israel and the United States without a military victory*. Jerusalem Institute for Strategy and Security. https://jiss.org.il/en/davidi-coercion-through-attrition/

Ebrahim, E. (2025, June 23). How narrative shape conflicts. *Future for Advanced Research and Studies*. https://futureuae.com/en-US/Mainpage/Item/10264/the-israeliran-media-war-how-narratives-shape-conflicts

Fashami, Z. M. (2026, March 11). If you repeat a lie often enough: Media, misinformation, and the war on Iran. *Tehran Times*. https://www.tehrantimes.com/news/524612/If-you-repeat-a-lie-often-enough-Media-misinformation-and

Freedman, L. (2006). Network, culture and narratives. *Adelphi Papers, 45*(379), 11–26. https://doi.org/10.1080/05679320600661640

Haberfeld, D., & Azani, E. (2026, March 19). *A narrative of victimhood, a message of victory: Iran's influence strategy*. International Institute for Counter-Terrorism. https://ict.org.il/a-narrative-of-victimhood-a-message-of-victory-irans-influence-strategy/

Khan Lodhi, A. R., Ali, H., & Muhammad Ammar, H. (2026). Bias and ideology in Western and Middle Eastern media coverage of the Iran–Israel war: A qualitative framing analysis. *Qualitative Research Journal for Social Studies, 3*(2), 77–83. https://doi.org/10.63878/qrjs987

Kushner, A. (2025, June 17). Why is Israel's attack on Iran called 'Rising Lion'—and what does the Bible have to do with it? *The Forward*. https://forward.com/culture/728869/meaning-of-operation-rising-lion-netanyahu-israel-iran-bible/

Lasswell, H. D. (1927). *Propaganda technique in the World War*. Alfred A. Knopf.

Macias, J. M., III, & Vacca, N. (2026, May). *Tapping into America's distaste for forever wars: The spread of Iranian narratives on Bluesky*. Center for Strategic and International Studies. https://www.csis.org/analysis/tapping-americas-distaste-forever-wars-spread-iranian-narratives-bluesky

Malavika, A. M. (2026). Media power and narrative warfare: How Israel shapes global perceptions. *Iconic Research and Engineering Journals, 9*(10), 2359–2366. https://doi.org/10.64388/IREV9I10-1716650

Miller, B. (2026, July). The clash of civilizations and Trump's foreign policy. *Jerusalem Strategic Tribune*. https://jstribune.com/the-clash-of-civilizations-and-trumps-foreign-policy/

Miskimmon, A., O'Loughlin, B., & Roselle, L. (2013). *Strategic narratives: Communication power and the new world order*. Routledge. https://doi.org/10.4324/9781315871264

Miskimmon, A., O'Loughlin, B., & Roselle, L. (Eds.). (2017). *Forging the world: Strategic narratives and international relations*. University of Michigan Press. https://doi.org/10.3998/mpub.6504652

Msn (2026/05/09). How war narratives shape opinion in Iran, Israel, and the US. https://www.msn.com/en-ca/news/politics/how-war-narratives-shape-opinion-in-iran-israel-and-the-us/ar-AA22KwHT

Pătrașcu, L.-N. (2026, March 16). *Two weeks of war in Iran: Religious rhetoric and informational warfare*. Middle East Political and Economic Institute. https://mepei.com/two-weeks-of-war-in-iran-religious-rhetoric-and-informational-warfare/

Raji-Ellams, Z. B. (2026). Legitimacy, threat, and victimhood: Comparative news framing of the 2026 US–Israel war campaign against Iran in Western and Middle Eastern media. *International Journal of Research and Innovation in Social Science, 10*(4), 790–800. https://doi.org/10.47772/IJRISS.2026.100400056

Ringsmose, J., & Børgesen, B. K. (2011). Shaping public attitudes towards the deployment of military power: NATO, Afghanistan and the use of strategic narratives. *European Security, 20*(4), 505–528. https://doi.org/10.1080/09662839.2011.617368

Roomanay, S. (2026, March 11). The Western media's thirty-year war on truth and its complicity in the catastrophe in Palestine and Iran. *IOL*. https://iol.co.za/news/opinion/2026-03-11-the-western-medias-thirty-year-war-on-truth-and-its-complicity-in-the-catastrophe-in-palestine-and-iran/

Shah, M. M., & Kawa, I. K. (2026, March 14). Missiles made of words: How Western media narratives shape the Iran–Israel–US conflict. *Al Jazeera Journalism Review*. https://institute.aljazeera.net/en/ajr/article/3575

Sharma, R. (2025, June 19). Khamenei and Netanyahu are waging a war of symbols too. *The Economic Times*. https://economictimes.indiatimes.com/news/defence/khamenei-and-netanyahu-are-waging-a-war-of-symbols-too/articleshow/121958395.cms

Siman-Tov, D., Citrinowicz, D., & David, R. (2026). *Iran's communications of intimidation, deterrence and resilience*. Australian Center for International Studies. https://internationalstudies.com.au/f/irans-communications-of-intimidation-deterrence-and-resiliance

Soroush, A. (2026, April 28). Three narratives of victory in one war. *RealClearDefense*. https://www.realcleardefense.com/articles/2026/04/28/three_narratives_of_victory_in_one_war_1179264.html

Stow, A. (2026, August 10). The Iran war and the art of storytelling. *Small Wars Journal*. https://smallwarsjournal.com/2026/08/10/the-iran-war-and-the-art-of-storytelling/

Suganami, H. (1999). Narratives and international relations. *Review of International Studies*, *25*(2), 177–194. https://discovery.ucl.ac.uk/id/eprint/10132092/1/Narratives%20paper%20final%20accepted.pdf

Syarif, U. A. (2025, June 27). Narrative contest in the Israel-Iran conflict. *Kompas.id*. https://www.kompas.id/artikel/en-kontes-narasi-dalam-konflik-israel-iran

The Soufan Center. (2026, April 24). *Iran's use of information warfare in the conflict against the U.S. and Israel*. https://thesoufancenter.org/intelbrief-2026-april-24/

Tweissi, B. (2025, July 1). *Iran vs. Israel: How deception and the information war shaped public perceptions* [Case analysis]. Arab Center for Research and Policy Studies. https://www.dohainstitute.org/en/Lists/ACRPS-PDFDocumentLibrary/iran-vs-israel-how-deception-and-the-information-war-shaped-public-perceptions.pdf

Yeşiltaş, M. (2026, March 17). A new crusade: How US-Israeli language justifies war against Iran. *SETA*. https://www.setav.org/en/a-new-crusade-how-us-israeli-language-justifies-war-against-iran.

پژوهشنامه رسانه بین‌الملل/ سال دهم/ شماره دوم/ شماره پیاپی شانزدهم/ پاییز و زمستان ۱۴۰۴/ ۲۴۳-۲۱۱

برساخت «ما» و «دیگری» در جنگ ۲۰۲۶: تحلیل مقایسه‌ای گفتمان ترامپ، نتانیاهو و قالیباف در پست‌های شبکه‌های اجتماعی

بهنام رضاقلی‌زاده[۱]

چکیده

جنگ ۳۸ روزه ایران و آمریکا-اسرائیل در سال ۲۰۲۶، نه‌تنها میدانی نظامی، بلکه عرصه‌ای گفتمانی برای برساخت هویت‌های متخاصم بود. این پژوهش با بهره‌گیری از چارچوب ترکیبی گفتمان لاکلا و موفه و تحلیل گفتمان انتقادی ون‌دایک، سه پست در شبکه‌های اجتماعی مجازی از طرف‌های درگیر در جنگ را تحلیل کرده است: پست دونالد ترامپ (۱۸ فروردین ۱۴۰۵) در تروث‌سوشال با مضمون «امشب تمدن کامل خواهد مرد»، توییت بنیامین نتانیاهو (۲۲ خرداد ۱۴۰۵) با مضمون «تا زمانی که من نخست‌وزیر هستم» و توییت محمدباقر قالیباف (۸ خرداد ۱۴۰۵) با مضمون «امتیازات را با موشک می‌گیریم». یافته‌ها نشان می‌دهند که سه گفتمان از راهبردهای متمایزی برای غیریت‌سازی استفاده می‌کنند: ترامپ از «انشقاق میان مردم و حاکمیت» برای توجیه تهدید به تمدن‌کشی بهره می‌برد؛ نتانیاهو با «شخصی‌سازی تهدید و اتهام نسل‌کشی» بقای امنیت اسرائیل را در قدرت گره می‌زند و قالیباف با «گفتمان قدرت‌محور» دیپلماسی لیبرال را به چالش می‌کشد و «دیگری» را به یادگیرنده نادان تقلیل می‌دهد. با وجود تفاوت‌های عمیق، هر سه گفتمان در ادعای «دفاع مشروع» و «واکنش‌دهندگی» اشتراک دارند؛ یافته‌ای که نشان می‌دهد الگوی «خود قربانی و دیگری تهدیدکننده» فراتر از مرزهای ملی عمل می‌کند. این پژوهش نشان می‌دهد که توییت‌ها، به‌مثابهٔ گونه‌ای گفتمانی مختصر، می‌توانند حامل پیچیده‌ترین راهبردهای غیریت‌سازی و مشروعیت‌بخشی باشند و رصد آن‌ها در زمان بحران، ابزاری کارآمد برای تحلیل منازعات آینده فراهم می‌آورد.

کلیدواژه‌ها: برساخت ما و دیگری، تحلیل گفتمان، غیریت‌سازی، جنگ روایت، شبکه‌های اجتماعی مجازی.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۱۲/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۲/۱۸

Doi:10.22034/imrl.2026.593631.1393

۱. دکترای علوم ارتباطات، گروه علوم ارتباطات، دانشکده علوم ارتباطات، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.
b_rezagholizadeh@atu.ac.ir

مقدمه

جنگ ایران و آمریکا–اسرائیل را نه به‌دلیل ابعاد نظامی آن، بلکه به‌دلیل گستردگی بی‌سابقه جنگ روایت‌ها در فضای مجازی، می‌توان نقطه عطفی در تاریخ منازعات غرب آسیا دانست. همزمان با عملیات نظامی آمریکا و اسرائیل علیه ایران از ۹ اسفند ۱۴۰۴ به بعد، نبردی موازی در شبکه‌های اجتماعی به ویژه «ایکس» (توییتر سابق) و پلتفرم «تروث سوشال» در جریان بود. در این میدان نابرابر، سلاح‌ها تنها موشک و پهپاد نبودند؛ بلکه واژگان، دال‌های مرکزی، زنجیره‌های هم‌ارزی و راهبردهای ایدئولوژیک نیز به ابزارهایی برای برساخت «ما» در مقابل «دیگری» تبدیل شدند. مقامات ارشد هر سه کشور درگیر در جنگ با انتشار پست‌هایی (نویسه) کوتاه اما تأثیرگذار، نه تنها رویدادها را تفسیر می‌کردند، بلکه واقعیت جنگ را برای افکار عمومی داخلی و بین‌المللی برمی‌ساختند.

با وجود گستردگی پژوهش‌ها در حوزه تحلیل گفتمان، بیشتر مطالعات موجود بر رسانه‌های رسمی (خبرگزاری‌ها و شبکه‌های تلویزیونی) متمرکز بوده‌اند و کمتر به تحلیل پست‌های (فرسته‌های) مستقیم مقامات سیاسی در پلتفرم‌های میکروبلاگینگ به‌مثابه گونه گفتمانی مستقل توجه شده است. پست‌های کوتاه در پلتفرم‌هایی مانند ایکس و تروث‌سوشال به‌دلیل محدودیت کاراکتر (عامل)، لحظه‌ای بودن، ماهیت شعارگونه و قابلیت بازنشر سریع، ساختاری متفاوت با سخنرانی‌های رسمی یا مصاحبه‌های خبری دارند و تحلیل آن‌ها می‌تواند لایه‌های پنهان راهبردهای مشروعیت‌بخشی و غیریت‌سازی را آشکار کند (پاپاچریسی[1]، ۲۰۱۴؛ آت[2]، ۲۰۱۷). افزون بر این، بیشتر پژوهش‌های پیشین به تحلیل دوجانبه (مثلاً ایران و آمریکا یا ایران و اسرائیل) محدود شده‌اند (عامر[3]، ۲۰۱۷؛ عرب‌عامری، ۱۳۹۵؛ سلطانی و همکاران، ۱۳۸۷) و تحلیل سه‌وجهی (آمریکا، ایران و اسرائیل) در یک بافت زمانی و مکانی واحد، کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

چارچوب نظری این پژوهش ترکیبی از دو رویکرد مکمل است: از یک سو، نظریه گفتمان لاکلا و موفه (۱۴۰۵) که با مفاهیمی چون «دال مرکزی»، «زنجیره هم‌ارزی»، «غیریت‌سازی» و «لحظه سیاسی»، ابزارهایی برای تحلیل مرزهای گفتمانی «ما/آن‌ها» در سطح کلان فراهم می‌کند؛ ازسوی‌دیگر، رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی ون‌دایک (۱۳۹۹) که با مفاهیمی چون

1. Papacharissi
2. Ott
3. Amer

«مربع ایدئولوژیک»، «راهبرد مثبت‌خود و منفی‌دیگر» و «ساختار نحوی»، امکان تحلیل ریزساختارهای زبانی و بلاغی را در سطح خرد میسر می‌سازد. ترکیب دو رویکرد مذکور این امکان را فراهم می‌آورد تا هم مرزهای گفتمانی و هم ابزارهای زبانی ساخت آن مرزها به‌صورت همزمان بررسی گردد. براین‌اساس، پژوهش حاضر درصدد پاسخ به این پرسش بنیادین است که هر یک از سه گفتمان مورد بررسی از چه راهبردهایی برای برساخت هویت «ما» و طرد «دیگری» استفاده کرده‌اند و این راهبردها چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی با یکدیگر دارند؟ برای پاسخ به این پرسش، سه پست ازسوی عالی‌ترین یا برجسته‌ترین مقامات سه طرف درگیر در جنگ اخیر به‌عنوان نمونه انتخاب شده‌اند: پست دونالد ترامپ در پلتفرم تروث‌سوشال، پست بنیامین نتانیاهو و محمدباقر قالیباف در شبکه ایکس. انتخاب این سه پست بر اساس نمونه‌گیری هدفمند و با معیارهای لحظه سیاسی (انتشار در برهه‌ای حساس از جنگ)، مستقیم بودن (انتشار توسط خود مقام) و تنوع گفتمانی (نمایندگی سه راهبرد متمایز) انجام شده است.

اهمیت این مطالعه در آن است که با تحلیل تطبیقی سه گفتمان در بافت زمانی و مکانی واحد، تصویر دقیق‌تری از جنگ روایت‌ها ارائه می‌دهد و نشان می‌دهد که چگونه هر یک از بازیگران درگیر، از طریق تولید روایت‌های هدفمند در شبکه‌های اجتماعی، به برساخت «ما» و «دیگری» و مشروعیت‌بخشی به اقدامات خود پرداخته‌اند. این یافته‌ها می‌تواند درک ما از نقش رسانه‌های اجتماعی در منازعات معاصر را عمیق‌تر سازد.

پیشینه پژوهش

مطالعه حمادی[1](۲۰۲۶) به بررسی کاربرد استعاره مفهومی در گفتمان سیاسی رسمی ایالات متحده، اسرائیل و ایران در طول جنگ ۲۰۲۶ می‌پردازد. با وجود تعداد فزاینده مطالعات در مورد استعاره مفهومی در گفتمان جنگ، بیشتر آن‌ها بر روابط دوجانبه تمرکز دارند و بُعد سه‌جانبه را تا حد زیادی ناشناخته باقی می‌گذارند. مطالعه حاضر با به‌کارگیری تحلیل استعاره انتقادی (CMA) چارتریس–بلک[2] بر شش سخنرانی سیاسی رسمی توسط این سه بازیگر که بین ۲۸ فوریه و ۱ آوریل ۲۰۲۶ ایراد شده‌اند، به این شکاف می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهد که نتانیاهو از طریق روایت‌های مذهبی و تاریخی مخاطبان اسرائیلی را مخاطب قرار می‌دهد، ترامپ با برساختن جنگ به‌عنوان یک وظیفه اخلاقی والا، مردم آمریکا را مخاطب قرار می‌دهد و پزشکیان با ایجاد تردید در مورد مشروعیت این

1. Hammadi
2. Charteris-Black's

درگیری، جامعه بین‌المللی و به‌ویژه مردم آمریکا را مخاطب قرار می‌دهد. علیرغم تفاوت در حوزه‌های مفهومی، هر سه بازیگر به کارکرد بلاغی یکسانی دست می‌یابند که باعث می‌شود اعمال آنها به‌عنوان یک ضرورت طبیعی و نه یک انتخاب به نظر برسد.

کاسترو[1] (۲۰۲۶) گفتمان رسانه‌های عربی پیرامون مناقشه ایران و اسرائیل با استفاده از مدل سه‌بعدی فرکلاف را بررسی می‌کند. تمرکز این تحقیق بر عملکرد ایران در اجرای «وعده صادق» است که معمولاً از سه دیدگاه مختلف درک می‌شود: موافق، مخالف و بی‌طرف. اطلاعات از سه رسانه‌ی آنلاین عربی گردآوری شده است: المیادین برای طرفداران ایران، الشرق‌الاوسط برای مخالفان آن، و الجزیره به‌عنوان رسانه‌ای بی‌طرف. در سطح توصیف، رسانه‌های طرفدار ایران با برجسته کردن قابلیت‌های نظامی ایران، عملیات ایران را پاسخ موجه به تجاوز اسرائیل به تصویر کشیده‌اند. رسانه‌های ضدایرانی از اقدامات ایران انتقاد می‌کنند و بر پتانسیل بی‌ثباتی منطقه‌ای تأکید می‌کنند. رسانه‌های بی‌طرف نیز با تجزیه و تحلیل پیامدهای بالقوه، پوشش متعادل‌تری ارائه می‌دهند. در سطح تفسیر، همه رسانه‌های عربی مردم عرب را به استقلال تشویق می‌کنند اما رسانه‌های طرفدار ایران خواستار همکاری با ایران برای دفاع در برابر تجاوز اسرائیل هستند. رسانه‌های ضدایرانی تأکید می‌کنند که خود مردم عرب برای نابودی اسرائیل کافی هستند. رسانه‌های بی‌طرف پوشش متعادل و ترویجی با آتش‌بس و گفتگو به‌عنوان راه اصلی ارائه می‌دهند. در سطح تبیین، رسانه‌های ضدایرانی بر اعراب طرفدار ایران به‌عنوان خائن تأکید می‌کنند و رسانه‌های بی‌طرف نقش بین‌المللی را برای دفاع از مردم عرب ترویج می‌دهند.

عامر[2] (۲۰۱۷) با تحلیل گفتمان انتقادی پوشش خبری جنگ غزه در چهار روزنامه بین‌المللی گاردین، تایمز لندن، نیویورک تایمز و واشنگتن‌پست نشان داد که کنشگران اسرائیلی در جایگاه فعال و فلسطینی‌ها در جایگاه منفعل بازنمایی می‌شوند. روزنامه‌های انتخاب‌شده، نقش اسرائیل را در دستیابی به آتش‌بس برجسته می‌کنند که در آن به بازیگران اسرائیلی عمدتاً نقش‌های فعال اختصاص داده می‌شود. در مقابل، چهار روزنامه، نقش فلسطین را در امتناع از آتش‌بس از طریق اختصاص نقش‌های فعال برجسته می‌کنند. یافته‌های این مطالعه نشان می‌دهد که گزارش‌های خبری در مورد جنگ غزه در سال‌های ۲۰۰۸–۲۰۰۹ تحت تأثیر جهت‌گیری‌های سیاسی روزنامه‌ها و همچنین مواضع ایدئولوژیک لیبرال و محافظه‌کارانه آنها قرار دارد.

---

1. Kasturo
2. Amer

هاشم[1] (۲۰۲۶) بااستفاده‌از رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی به بررسی چگونگی انتقال اخبار جنگ آمریکا–اسرائیل و ایران توسط خبرنگاران فاکس نیوز که از ۲۸ فوریه ۲۰۲۶ آغاز شده است، می‌پردازد. هدف، بررسی پیامدهای ایدئولوژیکی است که خبرنگاران فاکس نیوز هنگام گزارش اخبار منتقل می‌کنند. این مطالعه فرض می‌کند که خبرنگاران فاکس نیوز بی‌طرف نیستند، بلکه ایدئولوژی متعصبانه و جانبدارانه‌ای نسبت به طرفین درگیر نشان می‌دهند. این مطالعه از مدل «مربع ایدئولوژیک» ون‌دایک استفاده می‌کند و تحلیل آن به بررسی ویژگی‌های گفتمانی منتخبی که در داده‌های مورد مطالعه اهمیت دارند، محدود می‌شود. در نهایت، این مطالعه با نتیجه‌گیری‌هایی که فرضیه‌ها را تأیید می‌کند، به پایان می‌رسد.

در میان پژوهش‌هایی که به برساخت «دیگری» در گفتمان سیاست خارجی ایران پرداخته‌اند، مقاله »بررسی تطبیقی نگاه به اسرائیل در گفتمان سیاست خارجی ایران» (عرب عامری و جوادی ارجمند، ۱۳۹۵) مورد توجه است. این پژوهش با بهره‌گیری از چارچوب نظری گفتمان لاکلا و موفه و روش تحلیل متن فرکلاف، به دنبال پاسخی برای این پرسش بنیادین است که چرا اسرائیل به یک «دشمن پایدار» در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تبدیل شده است. نویسندگان استدلال می‌کنند که محاسبات راهبردی و نظریه‌های متداول روابط بین‌الملل، قادر به ارائه تحلیلی ثابت از علل شکل‌گیری و تداوم این دشمنی در طول سه دهه نیستند. در مقابل، آن‌ها با تکیه بر نظریه گفتمان، فرضیه‌ای را مطرح می‌کنند که بر اساس آن، نگاه به اسرائیل در سیاست خارجی ایران را باید در چارچوب «گفتمان انقلاب اسلامی» مورد بررسی قرار داد. پیش از آنکه این تضاد در قالب رقابت‌های راهبردی طرفین قابل تبیین و تفسیر باشد، تلقی از اسرائیل در گفتمان سیاست خارجی غرب‌گرای پهلوی دوم به‌مثابه «خودی» است که نقش مهمی در برساخته شدن اسرائیل به‌عنوان «دیگری» یا غیر در گفتمان سیاست خارجی اسلام سیاسی پس از انقلاب ۱۳۵۷ داشته است. سلطانی و همکاران (۱۳۸۷) نیز با روش تحلیل گفتمان انتقادی، پوشش جنگ ۳۳ روزه اسرائیل و حزب‌الله را در شبکه بی‌بی‌سی بررسی کردند و به سوگیری این شبکه در بازنمایی نقش ایران و حزب‌الله پی بردند.

مرور پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که، علی‌رغم گستردگی مطالعات در حوزه تحلیل گفتمان منازعه، سه شکاف پژوهشی اصلی همچنان باقی است: ۱. تمرکز بر رسانه‌های رسمی و غفلت از پست‌های مستقیم مقامات سیاسی در شبکه‌های اجتماعی (عامر، ۲۰۱۷؛ هاشم، ۲۰۲۶؛ کاسترو،

1. Hashim

۲۰۲۶)؛ ۲. غفلت از گونه گفتمانی متمایز پست‌های میکروبلاگینگ که، به‌دلیل محدودیت تعداد نویسه‌ها، ماهیت شعارگونه و لحظه‌ای بودن، ساختاری متفاوت از سخنرانی‌های رسمی دارند؛ و ۳. محدودیت تحلیل‌های سه‌وجهی موجود به داده‌های رسمی (حمادی، ۲۰۲۶) یا تمرکز بر تحلیل دوجانبه (عرب‌عامری و جوادی‌ارجمند، ۱۳۹۵)، و نیز فقدان رویکردی ترکیبی برای تحلیل هم‌زمان سطوح کلان و خرد گفتمان. پژوهش حاضر با انتخاب سه پست از سه طرف درگیر (ترامپ، نتانیاهو و قالیباف) در دو پلتفرم توییتر و تروث‌سوشال و تحلیل آن‌ها با چارچوب ترکیبی نظریه گفتمان لاکلا و موفه (برای تحلیل مرزهای «ما/آن‌ها») و رویکرد ون‌دایک (برای تحلیل ریزساختارهای زبانی)، درصدد پر کردن این شکاف‌هاست. برخلاف پژوهش‌های پیشین، این پژوهش با تمرکز بر سه «لحظه سیاسی» متمایز در جنگ ۳۸ روزه، امکان مقایسه همزمان راهبردهای غیریت‌سازی هر سه طرف را در واکنش به رویدادهای مشابه فراهم می‌آورد و با شفاف‌سازی معیارهای انتخاب داده‌ها، از گزینش‌گری تأییدکننده پیش‌فرض‌ها پرهیز می‌کند.

۱. ادبیات تحقیق

چارچوب نظری این پژوهش از دو سطح تشکیل شده است: سطح نخست، چارچوب اصلی (هسته تحلیلی) که ترکیبی از نظریه گفتمان لاکلا و موفه و تحلیل گفتمان انتقادی ون‌دایک است و تمام تحلیل داده‌ها بر اساس آن انجام می‌شود. سطح دوم، چارچوب‌های مکمل یا لایه‌های مفهومی را دربرمی‌گیرد که شامل نظریه پیوند گفتمانی – دیجیتال[1]، روایت‌های راهبردی و جنگ روایت‌ها[2]، جنگ شناختی و مهندسی روایت[3]، نظریه خودقربانی‌شده و دیگری تهدیدکننده[4]، و تحلیل گفتمان توییتر و رسانه‌های اجتماعی است.

۱-۱. نظریه گفتمان لاکلا و موفه

لاکلا و موفه (۱۴۰۵) با نقد رویکردهای ذات‌گرا در علوم اجتماعی، هویت‌های اجتماعی را برساخته گفتمان می‌دانند. از دیدگاه آنان، هر گفتمانی حول «دال‌های مرکزی»[5] سازماندهی می‌شود که سایر دال‌ها را حول خود معنا می‌بخشند. این دال‌ها از طریق «زنجیره‌های هم‌ارزی»[6]

1. The Discursive-Digital Link
2. Strategic Narratives & Narrative Warfare
3. Cognitive Warfare & Narrative Engineering
4. The Victimized Self and Threatening Other
5 . Nodal Points
6. Chains of Equivalence

به یکدیگر متصل می‌شوند و «ما» را در برابر «دیگری» تعریف می‌کنند. «غیریت‌سازی»[1] فرایندی است که در آن مرز میان «ما» و «آن‌ها» از طریق طرد «دیگری» بازتولید می‌شود. «لحظه‌ی سیاسی»[2] نیز به نقاط عطفی اشاره دارد که در آن‌ها نظم گفتمانی مستقر به چالش کشیده می‌شود و امکان بازتعریف هویت‌ها فراهم می‌گردد. در این پژوهش، از چهار مؤلفه دال مرکزی، زنجیره هم‌ارزی، غیریت‌سازی و لحظه سیاسی برای تحلیل مرزهای گفتمانی «ما/آن-ها» در هر سه پست استفاده می‌شود.

۲-۱. تحلیل گفتمان انتقادی ون‌دایک

ون‌دایک (۱۳۹۹) با تأکید بر نقش ایدئولوژی در گفتمان، «مربع ایدئولوژیک»[3] را معرفی می‌کند که بر اساس آن، گفتمان‌های ایدئولوژیک از چهار راهبرد پیروی می‌کنند: تأکید بر اعمال خوب «ما»، تأکید بر اعمال بد «آن‌ها»، کمرنگ‌سازی اعمال بد «ما»، و کمرنگ‌سازی اعمال خوب «آنها». او همچنین به «راهبرد مثبت‌خود»[4] و «راهبرد منفی‌دیگر»[5] به‌عنوان ابزارهای اصلی مشروعیت‌بخشی و غیریت‌سازی اشاره می‌کند. از منظر ون‌دایک، ساختار نحوی نیز خنثی نیست و انتخاب ساختارهای خاص (مانند جملات شرطی، تکرار، تقابل‌های دوگانه) بار ایدئولوژیک دارد. در این پژوهش، از مؤلفه‌های مذکور برای تحلیل لایه‌های پنهان زبانی و ایدئولوژیک هر پست و توییت استفاده می‌شود.

۳-۱. نظریه پیوند گفتمانی - دیجیتال

یکی‌از مهم‌ترین تحولات نظری در سال‌های اخیر، نظریه «پیوند گفتمانی - دیجیتال» است که توسط احسان دهقان[6] (۲۰۲۶) ارائه شده است. دهقان با ترکیب نظریه گفتمان (به ویژه سنت پسامارکسیستی) با چشم‌اندازهای ماتریالیستی جدید، چارچوبی انتقادی برای فهم روابط درهم‌تنیده میان گفتمان، رسانه‌های دیجیتال و پویایی‌های پنهان پشت قطبی‌سازی ارائه می‌دهد. او در این نظریه، «هستی‌شناسی اجتماعی سیال»[7] را معرفی می‌کند که بر اساس آن، گفتمان‌ها و

1. Antagonism
2. Political Moment
3. Ideological Square
4. Positive Self-Presentation
5. Negative Other-Presentation
6. Dehghan
7. Fluid Social Ontology

فناوری‌های ارتباطی دیجیتال به‌طور جدایی‌ناپذیری در هم تنیده شده‌اند و این درهم‌تنیدگی به شکل‌گیری مرزهای آنتاگونیستی در فضاهای دیجیتال کمک می‌کند.

ازمنظر این نظریه، تحلیل یک توییت یا پست سیاسی در فضای مجازی نمی‌تواند صرفاً بر محتوای زبانی آن متمرکز باشد؛ بلکه باید مؤلفه‌های متعددی را در نظر بگیرد: کاربران و کنشگران، هویت‌های جمعی، طراحی و معماری پلتفرم، منطق‌های سرمایه‌داری نئولیبرالی، و پویایی‌های ساختاری قدرت. به عبارت دیگر، پیوند گفتمانی – دیجیتال به پژوهشگر یادآوری می‌کند که هر پست سیاسی در توییتر یا تروث سوشال، نه فقط یک گزاره زبانی، بلکه مداخله مادی–گفتمانی در بستر فنی و سیاسی خاصی است. این رویکرد با پژوهش‌های هم‌سو در حوزه تحلیل گفتمان ماتریالیستی که توسط بیتز[1] و شواب (۲۰۱۸) نظام‌مند شده، و نیز کاربست نظریه شبکه کنشگر[2] در تحلیل رسانه‌های اجتماعی (زهرانی[3] و همکاران، ۲۰۲۵) هماهنگی دارد. این پژوهش‌ها همگی بر این اصل تأکید دارند که گفتمان در فضای دیجیتال نه از طریق کنشگری صرفاً انسانی، بلکه از طریق برهم‌کنش از عناصر انسانی و غیرانسانی (الگوریتم، طراحی پلتفرم، کاربران و زیرساخت‌های فنی) شکل می‌گیرد (بریدر و ویرث[4]، ۲۰۲۵).

این نظریه برای پژوهش حاضر از دو جهت حائز اهمیت است. نخست، به ما امکان می‌دهد تا توییت‌های سه مقام ارشد (ترامپ، قالیباف و نتانیاهو) را نه به‌عنوان متونی منفک از بستر انتشار، بلکه به‌عنوان کنش‌هایی در «پیوند گفتمانی – دیجیتال» تحلیل کنیم که در آن طراحی پلتفرم خود نقشی تعیین‌کننده در شکل‌دهی به گفتمان ایفا می‌کند. دوم، مؤلفه‌های «کاربران، هویت‌های جمعی و پویایی‌های قدرت» در این نظریه، چارچوبی برای بررسی چگونگی برساخت «ما» و «دیگری» در فضای دیجیتال فراهم می‌آورد که فراتر از تحلیل صرفاً متنی است.

۴-۱. روایت‌های راهبردی و جنگ روایت‌ها

نظریه روایت‌های راهبردی که توسط میسکیمون[5] و همکاران (۲۰۱۳) بنیان نهاده شده، به بررسی چگونگی ساخت، فرافکنی و دریافت روایت‌ها توسط بازیگران بین‌المللی برای شکل‌دهی به ادراکات، مشروعیت‌بخشی به اقدامات و تأثیرگذاری بر افکار عمومی می‌پردازد. محور

1. Beetz
2. Actor-Network Theory
3. Zahrani
4. Bareither & Wirth
5. Miskimmon

اصلی این نظریه بر «چه چیزی گفته می‌شود و چگونه روایت‌ها ساخته و منتشر می‌شوند» تمرکز دارد. آن‌ها روایت راهبردی را ابزاری ارتباطی تعریف می‌کنند که از طریق آن، بازیگران سیاسی به رویدادهای گذشته، حال و آینده معنا می‌دهند تا به اهداف سیاسی خود دست یابند. این نظریه سه مرحله اصلی را برای روایت‌های راهبردی شناسایی می‌کند: شکل‌گیری، فرافکنی و دریافت، و سه نوع روایت را از هم متمایز می‌سازد: روایت‌های نظام بین‌الملل، روایت‌های هویتی/ملی و روایت‌های سیاستی/مسئله‌ای.

در سال ۲۰۲۵، لرنر[1] و دیگران این چارچوب را با مفهوم «هستی‌شناسی‌های راهبردی»[2] گسترش داده‌اند و استدلال می‌کنند که روایت‌ها صرفاً چارچوب‌هایی برای تفسیر رویدادها نیستند، بلکه هستی‌شناسی‌هایی را می‌سازند که تعیین می‌کنند چه چیزی در یک منازعه، واقعی و مهم محسوب می‌شود. براین‌اساس، مفهوم جنگ روایت‌ها به‌عنوان یک سازه تحلیلی مستقل در ادبیات مطالعات امنیتی شکل گرفته است که براین‌پایه، روایت پردازی به عنوان یکی از روش‌های عملیاتی هسته‌ای در جنگ‌های مدرن شناخته می‌شود.

۵-۱. جنگ شناختی و مهندسی روایت

نظریه جنگ شناختی به‌عنوان مرحله جدیدی در تکامل منازعات مدرن شناخته می‌شود که در آن ذهن انسان به میدان نبرد مرکزی تبدیل می‌شود. محور اصلی این نظریه بر «چرایی و نحوه تأثیرگذاری روایت‌ها بر ذهن و ادراک انسان» تمرکز دارد و به لایه‌های عمیق‌تر و شناختی‌تر می‌پردازد. براساس‌این دیدگاه که در ادبیات نظامی و امنیتی سال‌های اخیر شکل گرفته، جنگ شناختی فراتر از جنگ اطلاعاتی سنتی عمل می‌کند و با بهره‌گیری از پیشرفت‌های علوم اعصاب، هوش مصنوعی و تحلیل‌های رفتاری، به‌دنبال دستکاری ادراک، باورها و فرآیندهای تصمیم‌گیری مخاطبان است. ناتو آن را به‌عنوان تلاشی عمدی برای تأثیرگذاری، اختلال یا محافظت از فرآیندهای شناختی افراد و جوامع توصیف می‌کند و نقش رو به رشد آن را در تهدیدات هیبریدی مدرن برجسته می‌کند (پازیوک[3] و همکاران، ۲۰۲۵).

مهندسی روایت به‌عنوان رویکردی جدید در عرصه جنگ شناختی و اطلاعاتی، فراتر از مفاهیم سنتی تبلیغات و پروپاگاندا عمل می‌کند. این مفهوم به فرآیند طراحی، کاشت و انتشار

1. Lerner
2. Strategic Ontologies
3. Paziuk

هدفمند روایت‌ها در فضای مجازی اشاره دارد که هدف آن شکل‌دهی به ادراکات عمومی، باورها و فرآیندهای تصمیم‌گیری مخاطبان است. برخلاف روش‌های کلاسیک، مهندسی روایت بر کاشت بذرهای داستانی در ذهن مخاطب تمرکز دارد تا روایت‌ها به‌صورت ارگانیک و طبیعی در جامعه هدف رشد کنند و همین امر شناسایی و مقابله با آنها را دشوار می‌سازد (چان[1]، ۲۰۲۵). این رویکرد از ابزارهای متنوعی نظیر الگوریتم‌های هوش مصنوعی، تحلیل‌های رفتاری، و شبکه‌های اجتماعی برای تولید و انتشار محتوای هدفمند در مقیاسی بی‌سابقه بهره می‌برد. در این چارچوب، الگوریتم‌ها و سیستم‌های پیشنهاد محتوا نقش تعیین‌کننده‌ای در تقویت و همه‌گیری روایت‌ها ایفا می‌کنند (بوکوفسکی[2]، ۲۰۲۵). بنابراین، مهندسی روایت در بستر پیوند گفتمانی – دیجیتال، یک مداخله مادی–گفتمانی محسوب می‌شود که در آن کنشگران انسانی و غیرانسانی (الگوریتم‌ها، کاربران و طراحی پلتفرم) به‌صورت برهم‌کنش پویا، به بازتعریف مرزهای «ما» و «دیگری» در فضای مجازی می‌پردازند.

۶-۱. خود قربانی‌شده و دیگری تهدیدکننده

نظریه «خود قربانی‌شده و دیگری تهدیدکننده»[3] توسط سلما بوشفرا[4] (۲۰۲۵) معرفی شده است. این نظریه به بررسی دو سازه گفتمانی بنیادین در ارتباطات پوپولیستی رادیکال می‌پردازد که از طریق «منطق امنیتی‌سازی»[5]، رویدادها و گروه‌ها را به دو دسته «ما» و «آن‌ها» و «خوب» و «بد» تقسیم می‌کنند. بر اساس این چارچوب، گفتمان‌های پوپولیستی «خود» را به‌عنوان قربانی تهدیدات «دیگری» بازنمایی می‌کنند و بدین‌ترتیب دو کارکرد گفتمانی مهم را انجام می‌دهند: نخست، مشروعیت‌بخشی به اقدامات خودی از طریق دفاع در برابر تهدید؛ دوم، غیریت‌سازی «دیگری» به‌عنوان موجودی خطرناک که باید مهار یا حذف شود. پژوهش بوشفرا با تحلیل تطبیقی گفتمان تصویری احزاب رادیکال راست در کشورهای مختلف، نشان می‌دهد که این ساختار گفتمانی فراتر از مرزهای ملی و زبانی عمل می‌کند و می‌تواند به‌عنوان الگوی جهان‌شمول در گفتمان‌های افراطی شناسایی شود.

---

1. Chan
2. Bukowski
3. The Victimized Self and Threatening Other
4. Salma Bouchafra
5. Securitizing Logic

۷-۱. توییتر و تحلیل گفتمان رسانه‌های اجتماعی

در یک دهه اخیر، تحلیل گفتمان رسانه‌های اجتماعی به یکی از حوزه‌های رشدیافته در مطالعات ارتباطات و گفتمان تبدیل شده است. پاپاچریسی (۲۰۱۴) در کتاب «عموم‌های عاطفی»[1] نشان می‌دهد که چگونه پلتفرم‌هایی مانند توییتر به عرصه‌ای برای تولید و انتشار روایت‌های عاطفی تبدیل شده‌اند که ساختارهای قدرت سنتی را به چالش می‌کشند. توییتر به‌دلیل محدودیت کاراکتر، لحظه‌ای بودن و قابلیت بازنشر سریع، به گونه گفتمانی مستقلی تبدیل شده است که قواعد خاص خود را دارد. برایان آت (۲۰۱۷) استدلال می‌کند که توییتر به‌دلیل ساختار فنی خود، گفتمانی شعارگونه، واکنشی و منقطع تولید می‌کند که با اشکال سنتی گفتمان سیاسی تفاوت دارد. او معتقد است که این ویژگی‌ها، توییتر را به ابزاری ایده‌آل برای سیاست‌های پوپولیستی و حقیقت‌های کوچک تبدیل می‌کند که قابلیت نشر و بازنشر سریع دارند.

جکسون[2] و همکاران (۲۰۲۰) در کتاب هشتگ‌اکتیویسم: شبکه‌های عدالت نژادی و جنسیتی[3] به تحلیل گفتمان هشتگ‌ها به‌عنوان عناصر فرامتنی در شبکه‌های اجتماعی پرداخته‌اند. به باور آن‌ها، هشتگ‌ها نه تنها به‌عنوان ابزار طبقه‌بندی محتوا، بلکه به‌عنوان «دال‌های شناور» عمل می‌کنند که معانی متعددی را در خود جای می‌دهند و می‌توانند به «دال‌های مرکزی» گفتمان‌های جدید تبدیل شوند. آن‌ها نشان می‌دهند که هشتگ‌هایی مانند #BlackLivesMatter چگونه از یک برچسب ساده به هسته مرکزی یک گفتمان سیاسی-اجتماعی تبدیل شده‌اند.

مرور ادبیات فوق نشان می‌دهد که به رغم پیشرفت‌های نظری قابل‌توجه در حوزه تحلیل گفتمان دیجیتال، روایت‌های راهبردی و جنگ شناختی، یک شکاف تحقیقاتی مهم همچنان پابرجاست: تحلیل تطبیقی و سه‌وجهی گفتمان بازیگران درگیر در یک جنگ واقعی، در بستر پست‌های مستقیم شبکه‌های اجتماعی همچنان مغفول مانده است. پژوهش حاضر با انتخاب سه پست و توییت از سه طرف درگیر در جنگ ۳۸ روزه (آمریکا و اسرائیل با ایران) و تحلیل آن‌ها با بهره‌گیری از چارچوب‌های نظری مذکور درصدد پر کردن این شکاف است. این پژوهش نشان خواهد داد که چگونه سه گفتمان متفاوت از یک رویداد مشترک، سه واقعیت متفاوت می‌سازند و

1. Affective Publics
2. Jackson
3. #HashtagActivism: Networks of Race and Gender Justice

چگونه پست‌های کوتاه در شبکه‌های اجتماعی می‌توانند حامل پیچیده‌ترین راهبردهای غیریت‌سازی و مشروعیت‌بخشی باشند.

روش پژوهش

این پژوهش با بهره‌گیری از رویکرد کیفی و با استفاده از روش تحلیل گفتمان انجام شده است. در این مطالعه از ترکیب دو نظریه گفتمان استفاده شده است: نظریه گفتمان لاکلا و موفه (۱۴۰۵) برای تحلیل سطح کلان (مرزهای «ما/آن‌ها») و تحلیل گفتمان انتقادی ون‌دایک (۱۳۹۹) برای تحلیل سطح خرد (ساختارهای نحوی، واژگانی و بلاغی). این ترکیب روش‌شناختی امکان می‌دهد تا هم «راهبردهای گفتمانی» و هم «ابزارهای زبانی» ساخت آن راهبردها به طور همزمان بررسی شوند.

داده‌های این پژوهش شامل سه توییت و پست از سوی مقامات برجسته سه طرف درگیر در جنگ (آمریکا، اسرائیل، ایران) است. معیارهای انتخاب شامل «مستقیم بودن» (انتشار توسط خود مقام)، «لحظه سیاسی» (انتشار در برهه‌ای حساس از جنگ) و «تنوع گفتمانی» (نمایندگی سه راهبرد متمایز) بوده است.

پژوهش حاضر به اقتضای هدف اصلی خود، از چهار مؤلفه کلیدی نظریه لاکلا و موفه یعنی «دال مرکزی»، «زنجیره هم‌ارزی»، «غیریت سازی» و «لحظه سیاسی» و از سه مؤلفه اصلی رویکرد ون دایک یعنی «مربع ایدئولوژیک»، «راهبرد مثبت خود و منفی دیگر» و «ساختار نحوی» بهره گرفته است. سایر مفاهیم نیز اگرچه در تحلیل‌های تکمیلی به طور ضمنی حضور دارند، اما به‌دلیل تمرکز بر پاسخ به پرسش اصلی پژوهش، در کانون تحلیل قرار نگرفته‌اند.

بنابراین، تحلیل داده‌ها در دو مرحله انجام شده است:

مرحله نخست: در این مرحله که تحلیل سطح کلان است، هر توییت به‌مثابه یک مداخله گفتمانی در نظر گرفته می‌شود که مرز میان «ما» و «دیگری» را بازتولید یا به چالش می‌کشد. تحلیل در این مرحله شامل چهار گام است: ۱. شناسایی دال مرکزی: کدام مفهوم به‌عنوان نقطه ثقل معنایی گفتمان عمل می‌کند و سایر مفاهیم حول آن سازماندهی می‌شوند؟ ۲. ترسیم زنجیره هم‌ارزی: کدام مفاهیم در یک زنجیره معنایی به یکدیگر متصل می‌شوند و «ما» را در برابر «دیگری» تعریف می‌کنند؟ ۳. تحلیل غیریت‌سازی: دیگری چگونه برساخت می‌شود؟ چه ویژگی‌هایی به آن نسبت داده می‌شود؟ آیا انشقاق در غیریت‌سازی (تفکیک مردم از حاکمیت)

صورت می‌گیرد؟ و ۴. تبیین لحظه سیاسی: توییت در چه شرایط خاص تاریخی و موقعیتی منتشر شده است و این لحظه چگونه بر گفتمان تأثیر گذاشته است؟

مرحله دوم: در مرحله سطح خرد، هر توییت از نظر ساختارهای زبانی مورد بررسی قرار می‌گیرد. تحلیل در این مرحله شامل سه گام است: ۱. تحلیل مربع ایدئولوژیک: چگونه گوینده از چهار راهبرد تأکید بر خوبی «ما»، تأکید بر بدی «آن‌ها»، کمرنگ کردن بدی «ما» و کمرنگ کردن خوبی «آن‌ها» استفاده می‌کند؟ ۲. تحلیل راهبردهای مثبت‌خود و منفی‌دیگر: گوینده از چه ابزارهای زبانی برای بازنمایی مثبت «ما» و بازنمایی منفی «دیگری» استفاده می‌کند؟ (واژگان، صفات، قیود، استعاره‌ها) و ۳. تحلیل ساختار نحوی: گوینده از چه ساختارهای نحوی خاصی استفاده می‌کند و این ساختارها چه بار ایدئولوژیکی دارند؟

برای تضمین اعتبار و پایایی یافته‌ها، چندین راهکار به کار گرفته شده است: ۱. متن اصلی تمام توییت‌ها به زبان اصلی ارائه شده‌اند. نقل قول‌ها و ارجاعات به منابع خبری برای تأیید بافت موقعیتی هر توییت ارائه شده است؛ ۲. روش تحلیل در دو مرحله مشخص و با گام‌های عملیاتی شده، برای هر سه توییت به طور یکسان اجرا شده است؛ و ۳. به‌دلیل حجم محدود نمونه (سه توییت)، یافته‌های این پژوهش قابل تعمیم به کل گفتمان هر طرف نیست. با این حال، انتخاب توییت‌ها بر اساس معیارهای شفاف (مستقیم بودن، لحظه سیاسی، تنوع گفتمانی) انجام شده است تا حداکثر نمایندگی ممکن برای تحلیل عمیق کیفی فراهم شود.

یافته‌ها

در این بخش، سه توییت از سه طرف درگیر در جنگ ۳۸ روزه مورد تحلیل گفتمان‌شناختی قرار می‌گیرد. چارچوب نظری این تحلیل بر پایه مفاهیم نظریه گفتمان لاکلا و موفه و رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی ون‌دایک استوار است.

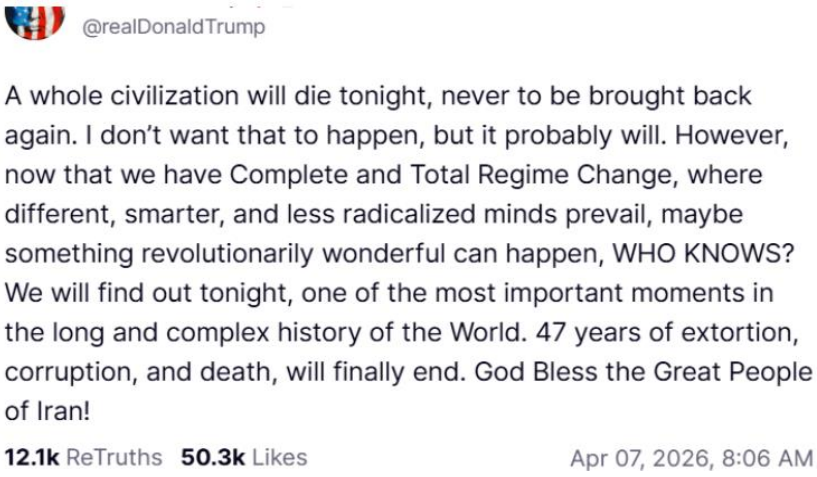
نمونه ۱: تحلیل پست دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا

تاریخ انتشار: ۷ آوریل ۲۰۲۶ (۱۸ فروردین ۱۴۰۵)

پلتفرم: تروث‌سوشال (Truth Social)

بافت موقعیتی: این توییت در آستانه انقضای مهلت بازگشایی تنگه هرمز منتشر شد. جنگ از ۹ اسفند ۱۴۰۴ آغاز شده بود و ایالات متحده تا آن زمان بیش از ۸۰۰۰ هدف نظامی را در ایران

مورد حمله قرار داده بود. در عمل، پس از گذشت مهلت، ترامپ وعده خود را اجرا نکرد و آتش‌بسی دو هفته‌ای اعلام شد.



ترجمه پست به زبان فارسی:

«تمدن کاملی امشب خواهد مرد، هرگز دوباره بازگردانده نخواهد شد. من نمی‌خواهم این اتفاق بیفتد، اما احتمالاً خواهد افتاد. با این حال، اکنون که ما تغییر رژیم کامل و تمام داریم، جایی که ذهن‌های متفاوت، باهوش‌تر و کمتر رادیکال‌شده حاکم هستند، شاید چیزی انقلابی و شگفت‌انگیز اتفاق بیفتد، چه کسی می‌داند؟ ما امشب متوجه خواهیم شد، یکی از مهم‌ترین لحظات تاریخ طولانی و پیچیده جهان. ۴۷ سال باج‌گیری، فساد و مرگ، سرانجام پایان خواهد یافت. خداوند مردم بزرگ ایران را حفظ کند!»

تحلیل نمونه

دال مرکزی: عبارت «تمدن کاملی خواهد مرد، هرگز دوباره بازگردانده نخواهد شد» به‌عنوان دال مرکزی این گفتمان عمل می‌کند. این عبارت به سه دلیل دال مرکزی در نظر گرفته شده است: نخست، در جایگاه آغازین توییت قرار گرفته و افق معنایی کل متن را تعیین می‌کند؛ دوم، سایر گزاره‌های توییت، مانند «نمی‌خواهم»، «۴۷ سال فساد»، «تغییر رژیم» و «دعا برای مردم ایران»، در نسبت با این عبارت معنا می‌یابند و به‌نوعی شرح، تأکید یا استثنایی بر آن محسوب

می‌شوند؛ و سوم، این عبارت مرز «ما/آن‌ها» را بـه شـدیدترین شـکل ممکـن ترسـیم مـی‌کنـد؛ به‌گونه‌ای که «ما» در سوی تمدن و بقا و «آن‌ها» در سوی نابودی و مرگ قرار می‌گیرند.

بنابراین، این عبارت را می‌توان نقطه ثقل و گره‌گاه گفتمانی کل توییت دانست. همچنین، به نظر می‌رسد این دال از سه جهت با تهدیدهای پیشین تفاوت دارد: نخسـت، «تمـدن» مفهـومی تاریخی است که حامل انگاره‌هایی همچون پیشرفت، نظم و انسانیت است؛ دوم، عبـارت «هرگـز بازگردانده نخواهد شد» هرگونه امکان بازسازی را سلب می‌کند؛ و سوم، صفت «کامل» تمامیـت تمدن ایرانی را هدف قرار می‌دهد.

در مجموع، این دال مرکزی نقطه ثقل گفتمانی‌ای ایجاد می‌کند که سایر گزاره‌هـا حـول آن سازمان می‌یابند و به «ما»ی آمریکایی هویتی تمدن‌ساز و به «دیگری» ایرانی هویتی محکوم به نابودی نسبت می‌دهد.

زنجیره هم‌ارزی: در این توییت، دو زنجیره هم‌ارزی قابل‌ردیابی در خود عبارت‌های مـتن وجود دارد: زنجیره تخریب مطلق: «تمدن ← کامل خواهد مرد ← هرگز بازنخواهد گشت» که هرگونه امکان بقا را از «دیگری» سلب می‌کند؛ و زنجیره پایان تـاریخی: «۴۷ سـال بـاج‌گیـری، فساد و مرگ ← پایان خواهد یافـت» کـه تمـام تـاریخ جمهـوری اسـلامی را در یـک عبـارت سه‌کلمه‌ای منفی خلاصه می‌کند. اشاره ترامپ به «تغییـر رژیـم کامـل و تمـام» و «ذهـن‌هـای متفاوت، باهوش‌تر و کمتر رادیکال‌شده» یک زنجیره‌ی هم‌ارزی مسـتقل نیسـت، بلکـه تلاشـی برای گشودن افق معنایی جایگزین در کنار تهدید به نابودی است.

غیریت‌سازی: غیریت‌سازی در این پست در بالاترین سطح ممکن انجام می‌شود و از سه لایه تشکیل شده است: «غیریت‌سازی تمدنی» ایران را نه به‌عنوان دشمن، که به‌عنوان «تمـدن کامل» که «باید بمیرد» برساخت می‌کند. نقطه قوت گفتمـانی ایـن غیریـت‌سـازی در «مـرگ» به‌عنوان یک کلان‌استعاره نهفته است؛ تمدن‌کشی به‌مثابه «پایان دادن بـه حیـات یـک موجـود زنده» روایت می‌شود. غیریت‌سازی اخلاقی–تاریخی از طریق نسبت دادن «بـاج‌گیـری، فسـاد و مرگ» به ۴۷ سال تاریخ ایران، یک روایت تماماً سیاه از کل تاریخ معاصر ایران می‌سـازد کـه در آن هیچ عنصر مثبتی وجود ندارد. اما مهم‌ترین مؤلفه، انشـقاق دوگانـه در غیریـت‌سـازی اسـت: ترامپ در یک حرکت گفتمانی حساب‌شده، «مردم بـزرگ ایـران» را از «تمـدن» و «ذهـن‌هـای متفاوت و باهوش‌تر» را از «ذهن‌های رادیکال پیشین» جدا می‌کند. این انشقاق دوگانه به «مـا» اجازه می‌دهد همزمان هم «تمدن ایران» را تهدید به نابودی کند، هم «مردم ایـران» را دوسـت

بدارد، و هم از «رهبران جدید» به‌عنوان امیدی برای آینده سخن بگوید. «ما» از این طریق به ناجی مردم، حامی ذهن‌های جدید و همزمان نابودکننده تمدن بدل می‌شود؛ پارادوکسی که در قلب این گفتمان جای دارد.

لحظه سیاسی: انتخاب لحظه انتشار این توییت از چند جهت راهبردی است. فشار زمانی حداکثری از طریق تعیین مهلت «امشب» نشان می‌دهد که «ما» به دنبال مذاکره طولانی نیست و «دیگری» را در موقعیتی قرار می دهد که فرصت واکنش محاسبه شده ندارد. ابهام راهبردی از طریق ترکیب تهدید «تمدن خواهد مرد» با امید «شاید چیزی انقلابی و شگفت‌انگیز» و «تغییر رژیم» هاله‌ای از عدم قطعیت ایجاد می‌کند که «دیگری» را در وضعیت تعلیق و وحشت نگه می‌دارد. این توییت در حالی منتشر می‌شود که تمام جهان منتظر سرنوشت تنگه هرمز و نوسانات قیمت نفت هستند. اشاره به «تغییر رژیم کامل و تمام» در کنار مهلت چندساعته، لحظه سیاسی مضاعف ایجاد می‌کند: ترامپ با این عبارت، از یک سو اعلام می‌کند که تغییر رژیم قبلاً رخ داده است و از سوی دیگر تهدید به نابودی تمدن را در چارچوب تثبیت تغییر رژیم قرار می‌دهد. نکته مهم آنکه پس از گذشت مهلت، ترامپ وعده خود را عملی نکرد و آتش‌بس اعلام شد. این «عمل نکردن به تهدید» از منظر تحلیل گفتمان نه یک ضعف، که بخشی از راهبرد اقتدار نمادین است.

مربع ایدئولوژیک: مربع ایدئولوژیک ون‌دایک در این توییت به شکلی نظام‌مند اجرا شده است. متن می‌کوشد نشان دهد که «تأکید بر اعمال خوب «ما» از طریق سه گزاره کلیدی انجام می‌شود: «نمی‌خواهم این اتفاق بیفتد» (ابراز همدردی)، «خداوند مردم بزرگ ایران را حفظ کند» (دعا برای مردم)، و اشاره به «ذهن‌های متفاوت، باهوش‌تر و کمتر رادیکال‌شده» (نشان‌دهنده این است که «ما» به دنبال تحمیل رهبران بهتر بر ایران است). «ما» علی‌رغم داشتن قدرت مطلق تخریب، نمی‌خواهد تمدنی را نابود کند و به آینده‌ای بهتر برای ایران امیدوار است. تأکید بر اعمال بد آن‌ها با «۴۷ سال باج‌گیری، فساد و مرگ» انجام می‌گیرد که تمام تاریخ معاصر ایران را به‌عنوان یک «دوره منفی» برساخت می‌کند. کمرنگ کردن اعمال بد ما در گزاره «اما احتمالاً اتفاق خواهد افتاد» نهفته است. تخریب یک تمدن به‌عنوان امر اجتناب‌ناپذیر و نه انتخاب «ما» ارائه می‌شود؛ بدین‌ترتیب «ما» مسئولیت اخلاقی را رد می‌کند و آن را به گردن شرایط می‌اندازد. کمرنگ کردن اعمال خوب «آنها» در حذف کامل هرگونه اشاره به دستاوردهای علمی،

فرهنگی یا تاریخی ایران آشکار است. در مجموع، این مربع ایدئولوژیک، «ما» را در موقعیت «ناجی اجباری» و «آنها» را در موقعیت «دوره‌ای تاریک که باید پایان یابد» قرار می‌دهد.

راهبرد مثبت‌خود: «ما» به‌عنوان آخرین راه چاره و ناجی اجباری برساخت می‌شود. افزودن جمله دعایی در کنار تهدید به نابودی، بارزترین نمونه گسست گفتمانی میان «ما» و «عمل ما» است. همچنین، اشاره به «تغییر رژیم کامل و تمام» و «ذهن‌های متفاوت و باهوش‌تر» به «ما» اجازه می‌دهد خود را نه تنها ناجی، بلکه آزادکننده معرفی کند.

راهبرد منفی‌دیگر: دارای لایه‌های متعددی است که آن را به نمونه‌ای کلاسیک از غیریت‌سازی گفتمانی تبدیل می‌کند. لایه نخست، تاریخی‌سازی منفی است: در گزاره «۴۷ سال باج‌گیری، فساد و مرگ» تمام تاریخ پس از انقلاب ایران در یک عبارت سه‌کلمه‌ای خلاصه می‌شود که کاملاً منفی است. لایه دوم، غیرانسانی‌سازی ضمنی از طریق کلان‌استعاره مرگ تمدن صورت می گیرد: تمدنی که «باید بمیرد» و «هرگز بازنگردد» عملاً موجودیتی فراتر از یک آفت یا بیماری ندارد که باید ریشه‌کن شود. لایه سوم، تفکیک مردم از حاکمیت (و همچنین تفکیک «ذهن‌های جدید» از «ذهن‌های رادیکال») است که به «ما» اجازه می‌دهد هم علیه رژیم، هم به نفع مردم، و هم حامی رهبران جدید باشد. این تکنیک، پیچیده‌ترین شکل غیریت‌سازی را ایجاد می‌کند که در آن «ما» می‌تواند همزمان از نابودی و نجات سخن بگوید بدون آنکه دچار تناقض آشکار شود.

ساختار نحوی: به نظر می‌رسد هفت ساختار نحوی قابل استنتاج باشد: نخست، جمله شرطی که شرط آن از متن قابل استنتاج است اما به‌صورت صریح ذکر نشده (اگر ایران تنگه هرمز را باز نکند، تمدن کامل خواهد مرد) هرگز به صراحت بیان نمی‌شود و گزاره تهدید را به اظهار واقعیت تبدیل می‌کند. دوم، ترکیب انکار و پذیرش (نمی‌خواهم + اما خواهد شد) «ما» را در موقعیت ناظر درمانده قرار می‌دهد که علی‌رغم میل باطنی‌اش، نمی‌تواند از وقوع فاجعه جلوگیری کند. سوم، جمله‌ای که با هدف ایجاد ابهام راهبردی، ساختار تعجبی – استفهامی به خود گرفته است ?WHO KNOWS با حروف بزرگ نوشته شده که هم امید و هم تهدید را در خود جای می‌دهد. چهارم، دعای پایانی در کنار تهدید به نابودی، پارادوکسی گفتمانی می‌سازد که در آن «ما» هم آرزوی حفظ مردم ایران را دارد و هم تمدن آن مردم را تهدید به نابودی می‌کشاند. پنجم، سه‌تایی تأکیدی مثبت در اشاره به «ذهن‌های متفاوت، باهوش‌تر و کمتر رادیکال‌شده». این سه صفت به‌صورت فزاینده (از تفاوت به هوش به عدم رادیکالیسم) مرتب

شده‌اند و یک سه‌تایی بلاغی ایجاد می‌کنند که یکی از قوی‌ترین ساختارهای اقناع در گفتمان سیاسی است. ششم، ساختار «However, now that...» یک جمله شرطی علّی ایجاد می‌کند که تغییر رژیم را به پیش‌نیاز ضروری برای آینده‌ای بهتر تبدیل می‌کند. هفتم، سه‌تایی تأکیدی منفی در «۴۷ سال باج‌گیری، فساد و مرگ» که سه اسم با بار منفی را در کنار هم قرار می‌دهد و یک سه‌تایی بلاغی دیگر ایجاد می‌کند که در تقابل با سه‌تایی مثبت قرار می‌گیرد. در مجموع، این هفت ساختار نحوی در کنار یکدیگر، گفتمانی پیچیده و چندلایه می‌سازند که در آن «ما» هم تمدن را نابود می‌کند و هم برای مردم دعا می‌کند، هم تغییر رژیم را اعلام می‌کند و هم به آینده‌ای شگفت‌انگیز امیدوار است.

نمونه۲: تحلیل توییت بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل

تاریخ انتشار: ۱۲ ژوئن ۲۰۲۶ (۲۲ خرداد ۱۴۰۵)

پلتفرم: ایکس (X)

بافت موقعیتی: این توییت یک روز پس از آن منتشر شد که ترامپ ادعا کرد توافق با ایران نهایی شده است. نتانیاهو که از این اعلامیه غافلگیر شده بود، این توییت را به‌عنوان واکنش اضطراری برای بازپس‌گیری ابتکار عمل روایی منتشر کرد. تنش آشکار میان گفتمان نتانیاهو (تهدید هسته‌ای) و ترامپ (توافق صلح) در این توییت قابل مشاهده است.


Benjamin Netanyahu - בנימין נתניהו
@netanyahu

Translated from Hebrew Show original

As long as I am Prime Minister of Israel—Iran will not have nuclear weapons.

There is full agreement between me and President Trump on this issue

For over 30 years, I have been at the forefront of the international campaign against Iran's nuclear program.

Had it not been for this campaign, Iran would long ago have had atomi bombs to destroy Israel.

Iran is working to destroy the Jewish state, and I dedicate my life to preventing them from doing so.

As long as I am Prime Minister of Israel, this will not happen.

ترجمه توییت به زبان فارسی:
«تا زمانی که من نخست‌وزیر اسرائیل هستم- ایران به سلاح هسته‌ای دست نخواهد یافت. توافق کامل بین من و رئیس‌جمهور ترامپ در این موضوع وجود دارد. بیش از ۳۰ سال است که در خط مقدم مبارزه بین‌المللی علیه برنامه هسته‌ای ایران بوده‌ام. اگر این مبارزه نبود، ایران مدتها پیش بمب‌های اتمی برای نابودی اسرائیل را در اختیار داشت. ایران برای نابودی کشور یهودی تلاش می‌کند و من زندگی خود را وقف جلوگیری از انجام این کار کرده‌ام. تا زمانی که من نخست‌وزیر اسرائیل هستم، این اتفاق نخواهد افتاد.»

تحلیل نمونه

دال مرکزی: گزاره «تا زمانی که من نخست‌وزیر اسرائیل هستم- ایران به سلاح هسته‌ای دست نخواهد یافت»، به‌عنوان دال مرکزی عمل می‌کند. به نظر می‌رسد دال مرکزی از دو مؤلفه شخصی‌سازی تهدید و شرطی‌سازی وجودی تشکیل شده است. نتانیاهو بقای امنیت اسرائیل را به بقای شخص خود در قدرت گره می‌زند و بدین‌ترتیب سوژه گفتمانی واحد ایجاد می‌کند که در آن «من» با «ما» یکی می‌شود. شرط «تا زمانی که من هستم»، به طور ضمنی می‌گوید که اگر من نباشم، ایران به سلاح هسته‌ای دست خواهد یافت. این تکنیک، «ما» را در موقعیت وابستگی مطلق به رهبر قرار می‌دهد. تکرار این جمله در ابتدا و انتهای توییت، پیام را به‌صورت قدرتمند تثبیت می‌کند. متن می‌کوشد نشان دهد نتانیاهو در تلاش است تا گفتمان «نتانیاهو = تنها مدافع اسرائیل» را هژمونیک کند و «امنیت اسرائیل» را با «بقای سیاسی خود» هم‌ارز سازد.

زنجیره هم‌ارزی: چنین به نظر می‌رسد که این توییت دو زنجیره هم‌ارزی در تقابل با یکدیگر قرار می‌دهد. نخست، زنجیره تهدید هسته‌ای متعلق به «آنها»: «بیش از ۳۰ سال برنامه هسته‌ای ایران ← بمب‌های اتمی برای نابودی اسرائیل ← تلاش برای نابودی کشور یهودی». این زنجیره، تهدید را تاریخی و عادی‌سازی می‌کند: ایران نه فقط اکنون، که برای سه دهه دشمن شماره یک بوده است. دوم، زنجیره دفاع و اجماع متعلق به «ما»: «۳۰ سال مبارزه من در خط مقدم ← توافق کامل با ترامپ ← وقف زندگی من برای جلوگیری». این زنجیره، مشروعیت‌بخشی شخصی و بین‌المللی ایجاد می‌کند. جمله «اگر این مبارزه نبود، ایران مدتها پیش بمب داشت» یک ادعای علّی تاریخی است که «ما» را به‌عنوان تنها مانع نابودی اسرائیل برساخت می‌کند. بقای فیزیکی رژیم اسرائیل به‌طور مستقیم به «۳۰ سال مبارزه» نتانیاهو گره می‌خورد.

غیریت‌سازی: غیریت‌سازی در این توییت متمرکز و تک‌بعدی است و از طریق اتهام نسل‌کشی انجام می‌شود. نتانیاهو سه بار ایران را به نابودی اسرائیل متهم می‌کند: «بمب‌های اتمی برای نابودی اسرائیل»، «ایران برای نابودی کشور یهودی تلاش می‌کند»، و «من زندگی خود را وقف جلوگیری از نابودی اسرائیل کرده‌ام». تکرار فعل نابودی در سه جمله متوالی، ایران را به‌عنوان تهدید نسل‌کشی برساخت می‌کند.

لحظه سیاسی: این توییت واکنشی اضطراری به اعلامیه غافلگیرکننده ترامپ درباره توافق با ایران است که یک روز پیش منتشر شده بود. چنین استنباط می‌شود که چهار مؤلفه این لحظه را برجسته کند: نخست، غافلگیری نتانیاهو: ترامپ توافق را بدون هماهنگی با نتانیاهو اعلام کرد. دوم، پارادوکس توافق کامل با ترامپ در عین حفظ استقلال: نتانیاهو می‌گوید «توافق کامل» با ترامپ دارم اما دفتر او اعلام می‌کند اسرائیل بخشی از توافق نیست. سوم، تعیین خط قرمز: این توییت در آستانه امضای توافق، به ترامپ و ایران می‌فهماند که اسرائیل حق اقدام یکجانبه را حفظ می‌کند. چهارم، شخصی‌سازی سیاست خارجی. تأکید بر این نکته که «تا زمانی که من نخست‌وزیر هستم» پیامی به رقبای داخلی و شرکای بین‌المللی ارسال می‌کند. در مجموع، نتانیاهو با این توییت در تلاش است تا گفتمان اسرائیل قوی و مستقل را هژمونیک کند و از این طریق، هم به مشروعیت داخلی خود بیفزاید و هم به طرف‌های مذاکره‌کننده بفهماند که اسرائیل بدون مشورت با نتانیاهو قابل دور زدن نیست.

مربع ایدئولوژیک: تأکید بر اعمال خوب «ما» از سه طریق قابل شناسایی است: فداکاری شخصی (۳۰ سال مبارزه، وقف زندگی)، «اتحاد استراتژیک با آمریکا» (توافق کامل با ترامپ)، و «قابلیت اجرا» (ممانعت از دستیابی). تأکید بر اعمال بد «آنها» از طریق اتهام نسل‌کشی انجام می‌شود: «بمب‌های اتمی برای نابودی اسرائیل»، «تلاش برای نابودی کشور یهودی». کمرنگ کردن اعمال بد «ما» در حذف کامل هرگونه اشاره به حملات نظامی اسرائیل به ایران آشکار است. کمرنگ کردن اعمال خوب «آنها» نیز در نادیده گرفتن کامل هرگونه تعهد ایران در مذاکرات نمایان است. نتانیاهو فداکاری شخصی و اتحاد با ابرقدرت را محور تأکید بر خوبی «ما» قرار می‌دهد.

راهبرد مثبت‌خود: به نظر می‌رسد این راهبرد مبتنی بر سه ستون باشد: نخست، فداکاری شخصی: نتانیاهو با گفتن «بیش از ۳۰ سال است که در خط مقدم مبارزه بوده‌ام» و «من زندگی خود را وقف جلوگیری کرده‌ام»، خود را به‌عنوان تنها مدافع اسرائیل برساخت می‌کند. دوم، اتحاد استراتژیک با آمریکا: تأکید بر «توافق کامل بین من و رئیس‌جمهور ترامپ»، «ما»ی اسرائیل را

در زیر چتر قدرت آمریکا تعریف می‌کند و مشروعیت آن را افزایش می‌دهد. سوم، قابلیت اجرا: نتانیاهو ادعا می‌کند که ۳۰ سال مبارزه او نتیجه داده است: «اگر این مبارزه نبود، ایران مدتها پیش بمب داشت». این سه ستون در کنار هم تصویری از «ما» می‌سازند که هم قهرمان، هم همراه با آمریکا و هم کارآمد است.

راهبرد منفی‌دیگر: بر دو محور استوار است: محور نخست، اتهام نسل‌کشی است. نتانیاهو سه بار ایران را به «نابودی اسرائیل» متهم می‌کند که سنگین‌ترین اتهام ممکن در حقوق بین‌الملل است. محور دوم، بدعهدی تاریخی است. نتانیاهو با اشاره به ۳۰ سال برنامه هسته‌ای ایران و «اگر مبارزه من نبود، ایران مدتها پیش بمب داشت»، ایران را به‌عنوان بدعهدی که در تمام سه دهه سعی در فریب جامعه جهانی داشته، برساخت می‌کند. این بدعهدی تاریخی به این معناست که حتی اگر ایران امروز امتیازاتی بدهد، نمی‌توان به آن اعتماد کرد.

ساختار نحوی: اینگونه استنباط می‌شود که توییت از چهار ساختار نحوی بهره می‌برد: نخست، جمله شرطی شخصی‌شده در ابتدا و انتها: «تا زمانی که من نخست‌وزیر هستم–ایران به سلاح هسته‌ای دست نخواهد یافت». تکرار این جمله در ابتدا و انتهای توییت، امنیت اسرائیل را به بقای نتانیاهو در قدرت گره می‌زند. دوم، «اگر این مبارزه نبود، ایران مدتها پیش بمب داشت» یک رابطه علّی اجتناب‌ناپذیر تداعی می‌کند که «ما» را به‌عنوان تنها مانع فاجعه برساخت می‌کند. سوم، سه‌تایی تأکیدی نابودی: نتانیاهو سه بار از واژه نابودی استفاده می‌کند که پیام تهدید را تثبیت می‌کند. چهارم، تقابل دوگانه من/آنها: نتانیاهو با استفاده مکرر از ضمیر اول شخص مفرد در یک توییت کوتاه، منازعه را به نبرد شخصی بین خود و رهبران ایران تقلیل می‌دهد. در مجموع، این چهار ساختار نحوی، به نظر می‌رسد گفتمانی می‌سازند که در آن امنیت رژیم اسرائیل با بقای نتانیاهو هم‌ارز می‌شود و هرگونه تهدید این هم‌ارزی، به‌مثابه تهدید وجودی برساخت می‌گردد.

نمونه۳: تحلیل توییت محمدباقر قالیباف، رئیس مجلس و مذاکره‌کننده ارشد ایران

تاریخ انتشار: ۲۹ می ۲۰۲۶ (۸ خرداد ۱۴۰۵)

پلتفرم: ایکس (X)

بافت موقعیتی: این توییت در مراحل نهایی مذاکرات غیرمستقیم ایران و آمریکا منتشر شد. آتش‌بس دو هفته‌ای پیشین به‌دلیل نقض‌های دو طرف در وضعیت شکننده‌ای قرار داشت.

قالیباف این توییت را در واکنش به حمله آمریکا به یک کشتی تجاری ایرانی در دریای عمان منتشر کرد.



تحلیل نمونه

دال مرکزی: «امتیازات را با موشک می‌گیریم» به‌عنوان دال مرکزی این گفتمان عمل می‌کند. کاربست فعل مضارع «می‌گیریم» در زمان حال، معنای تداوم و عادت را به ذهن متبادر می‌کند و گوینده می‌کوشد تا این شیوه را نه یک واکنش استثنایی، که یک رویه طبیعی و همیشگی نشان دهد. در مقابل، گفت‌وگو به جایگاهی ثانویه و صرفاً ابزاری تفهیم کردن تنزل می‌یابد. این دال مرکزی، نقطه ثقل گفتمانی می‌سازد که در آن زور به‌عنوان ابزار اصلی کسب امتیاز و گفت‌وگو صرفاً وسیله‌ای برای تفهیم به تصویر کشیده می‌شود. متن می‌کوشد تا این گفتمان قدرت‌محور را چون یک چارچوبی کارآمد و مشروع در مذاکرات با آمریکا معرفی کند؛ هرچند که تحلیل یک پست به‌تنهایی امکان داوری درباره هژمونی یا تنها گفتمان مشروع را فراهم نمی‌آورد.

زنجیره هم‌ارزی: سه زنجیره هم‌ارزی در این توییت وجود دارد. زنجیره نخست، مقابله با دیپلماسی لیبرال: «امتیازات ← نه با گفت‌وگو ← با موشک ← در مذاکره فقط تفهیم طرف مقابل». در این زنجیره، دیپلماسی مبتنی بر گفت‌وگو و اعتمادسازی به‌عنوان ابزاری ناکارآمد طرد می‌شود و موشک به‌عنوان ابزار حقیقی کسب امتیاز معرفی می‌گردد. زنجیره دوم، بدبینی

راهبردی: «هیچ اعتمادی ← تضمین‌ها و حرف‌ها ← فقط رفتارها معیار است». این زنجیره، هرگونه توافق مبتنی بر قول یا تعهد را پیشاپیش بی‌اعتبار می‌کند و شرط لازم برای هر اقدامی از سوی «ما» را اقدام قبلی طرف مقابل قرار می‌دهد. زنجیره سوم، پیروزی در صلح = آمادگی برای جنگ بعدی: «پیروز هر توافق ← کسی که ← از فردای آن ← بهتر برای جنگ آماده شود». این زنجیره، صلح را نه به‌عنوان پایان خصومت، بلکه آمادگی برای جنگ بعدی تعریف می‌کند و دو مفهوم متضاد (صلح و جنگ) را در یک زنجیره هم‌ارزی با یکدیگر پیوند می‌زند. نوآوری گفتمانی در اینجاست که صلح به‌عنوان مرحله‌ای برای بازسازی قدرت نظامی برای جنگ آتی معنا می‌یابد و بدین‌ترتیب مرز میان وضعیت جنگ و صلح محو می‌شود. در مجموع، این سه زنجیره در کنار هم «ما» را به‌عنوان قدرتی خوداتکا و آماده برای هر سناریویی برساخت می‌کنند.

غیریت‌سازی: چنین استنباط می‌شود که غیریت‌سازی در سه سطح اتفاق می‌افتد. سطح نخست، غیریت‌سازی معرفت‌شناختی: «ما» در موقعیت آگاه و «دیگری» در موقعیت نادان و نیازمند تعلیم قرار می‌گیرد. «ما» کسی است که حقیقت را می‌داند و «دیگری» کسی است که باید این حقیقت را بفهمد خواه با موشک خواه با حرف. این غیریت‌سازی بسیار ظریف‌تر از اتهام‌زنی مستقیم است. سطح دوم، غیریت‌سازی مبتنی بر بی‌اعتمادی مطلق: «هیچ اعتمادی به تضمین‌ها یا حرف‌ها نداریم». این گزاره، «دیگری» را به کلی از دایره قابلیت اعتماد خارج می‌کند و یک ویژگی ذاتی برای آن قائل می‌شود. سطح سوم، غیریت‌سازی آینده‌نگر: «دیگری» به‌عنوان رقیبی که باید از آن پیشی گرفت در رقابت تسلیحاتی پس از صلح برساخت می‌شود. قالیباف برخلاف ترامپ از انشقاق مردم و حاکمیت استفاده نمی‌کند و آمریکا را یکپارچه دشمن برساخت می‌کند. این عدم انشقاق نشان می‌دهد که در گفتمان قالیباف، «دیگری» نه قابل تفکیک به بخش‌های خوب و بد، بلکه یک کل یکپارچه و غیرقابل اعتماد است.

لحظه سیاسی: می‌توان گفت که چهار مؤلفه این لحظه را برجسته می‌کند: مؤلفه نخست، ورود به دور نهایی مذاکرات است. منابع خبری از پیشرفت‌های جزئی در مذاکرات غیرمستقیم و نزدیک شدن به یک تفاهم اولیه خبر می‌دادند. قالیباف در این نقطه حساس، با لحنی تند و غیرمتعارف، خط قرمزهای ایران را در فضای عمومی ترسیم می‌کند. مؤلفه دوم، نقض آتش‌بس و تقویت اهرم نظامی است. اندکی پیش از این توییت، نیروی دریایی آمریکا یک کشتی تجاری ایرانی را در دریای عمان هدف قرار داده بود. قالیباف با این توییت به آمریکا می‌فهماند که «ما» همزمان با مذاکره، قدرت نظامی خود را افزایش می‌دهد و هرگونه فشار اضافی با پاسخ متناسب

مواجه خواهد شد. مؤلفه سوم، تثبیت مشروعیت داخلی است. قالیباف با این اظهارات تند، خود را به‌عنوان مدافع سرسخت منافع ملی و مرد عمل به افکار عمومی داخلی معرفی می‌کند و از اتهام سازش با آمریکا مصون می‌ماند. مؤلفه چهارم، فشار بر تیم مذاکره‌کننده برای جلوگیری از عقب‌نشینی است. این توییت در واقع یک «مداخله گفتمانی» در فرآیند مذاکرات است که هدف آن تعیین محدوده مجاز برای امتیازدهی و جلوگیری از هرگونه عقب‌نشینی است. در مجموع، قالیباف با این توییت در تلاش است تا گفتمان «قدرت‌محور» را به‌عنوان چارچوب مسلط مذاکرات تثبیت کند و از این طریق، هم به هژمونی گفتمانی در فضای داخلی ایران دست یابد و هم به طرف آمریکایی بفهماند که «ما» از موضع ضعف وارد مذاکره نشده‌ایم.

مربع ایدئولوژیک: تأکید بر اعمال خوب «ما» از طریق برجسته‌سازی صریح قدرت نظامی به‌عنوان یک دستاورد صورت می‌گیرد. «امتیازات را با موشک می‌گیریم». «ما» آنقدر قدرتمندیم که می‌توانیم بدون نیاز به التماس دیپلماتیک، امتیازات خود را بگیریم. «تأکید بر اعمال بد «آنها» با غیاب و از طریق پیش‌فرض گرفتن غیرقابل اعتماد بودن انجام می‌شود. قالیباف مستقیماً اتهامی به آمریکا نمی‌زند، بلکه غیرقابل اعتماد بودن را یک ویژگی ذاتی و پیشینی «دیگری» فرض می‌کند. این تکنیک «اتهام از طریق پیش‌فرض»[1] نامیده می‌شود که بسیار ظریف‌تر از اتهام مستقیم است. کمرنگ کردن اعمال بد «ما» با هیچ اقدامی قبل از اقدام طرف مقابل اجرا می‌شود: «ما» هیچ‌گاه آغازگر نیست؛ همیشه پاسخ‌دهنده به اقدام دیگری است. این گزاره، هرگونه اقدام نظامی ایران را در چارچوب دفاع مشروع قرار می‌دهد. «کمرنگ کردن اعمال خوب «آنها» در حذف کامل هرگونه اشاره به حسن نیت یا تعهدات آمریکا آشکار است؛ حتی اگر آمریکا تعهدی بدهد، در این گفتمان قول فاقد ارزش است و اقدام تنها معیار سنجش است.

راهبرد مثبت‌خود: راهبرد مثبت‌خود در این گفتمان بر سه ستون اصلی استوار است: نخست، خوداتکایی نظامی؛ گزاره «امتیازات را با موشک می‌گیریم» بر این دلالت دارد که «ما» برای تأمین خواسته‌های خود به قدرت‌ها یا نهادهای بین‌المللی وابسته نیست و از ظرفیت نظامی خود به‌عنوان ابزار اصلی تحقق اهداف استفاده می‌کند. این مؤلفه با گفتمان مقاومت در سنت سیاسی ایران همخوانی دارد و بر استقلال و اتکای به توان داخلی تأکید می‌گذارد. دوم، عقلانیت راهبردی؛ گزاره «پیروز هر توافق کسی است که از فردای آن بهتر برای جنگ آماده شود» تصویری از «ما» به‌مثابه کنشگری واقع‌بین، حسابگر و برخوردار از عقلانیت راهبردی ارائه

1. Accusation by Presupposition

می‌دهد. در این چارچوب، «ما» نه کنشگری احساسی و ساده‌لوح، بلکه بازیگری است که تداوم آمادگی نظامی را شرط حفظ دستاوردهای سیاسی و تأمین امنیت می‌داند. بر این اساس، صلح پایدار بدون برخورداری از قدرت بازدارنده و توان نظامی کافی، شکننده تلقی می‌شود. سوم، وفاداری به اصول و عدم آغازگری؛ گزاره «هیچ اقدامی قبل از اقدام طرف مقابل انجام نخواهد شد» «ما» را در جایگاه کنشگری قرار می‌دهد که آغازگر تجاوز نیست و اقدامات نظامی خود را در چارچوب دفاع و پاسخ به کنش «دیگری» تعریف می‌کند. این گزاره، ضمن کمرنگ کردن مسئولیت «ما» در منازعه، تصویری اخلاقی از آن ارائه می‌دهد که بر اصل عدم آغازگری و مشروعیت دفاع از خود استوار است. این سازوکار، که «حقانیت دفاع از خود»[1] نامیده می‌شود، یکی از قوی‌ترین ابزارهای مشروعیت‌بخشی در گفتمان‌های نظامی است.

راهبرد منفی‌دیگر: به نظر می‌رسد این راهبرد از سه تکنیک غیرمستقیم بهره می‌برد: نخست، بی‌اعتباری پیشینی است: «هیچ اعتمادی به تضمین‌ها یا حرف‌ها نداریم». در این گزاره، «غیر» (آمریکا) غیرقابل اعتماد برساخت می‌شود. این ویژگی ذاتی برای «دیگری» قائل می‌شود که نیازی به اثبات ندارد. دوم، ساده‌سازی از طریق تقابل دوگانه[2] است: گفت‌وگو در مقابل موشک. در این تقابل، گفت‌وگو (که ویژگی بارز دیپلماسی آمریکایی است) به‌عنوان ابزاری ضعیف، بی‌اثر و فریبکارانه برساخت می‌شود، در حالی که موشک (ابزار ایران) به‌عنوان تنها راه واقعی و مؤثر معرفی می‌گردد. سوم، حذف سوژگی از دیگری[3] است: «در مذاکره فقط آن‌ها را تفهیم می‌کنیم». در این گزاره، «دیگری» نقشی جز گیرنده پیام ندارد. «دیگری» نه مذاکره‌کننده‌ای برابر، که دانش‌آموزی در کلاس درس «ما»ست که باید حقیقت را به او تفهیم کرد. در مجموع، این سه تکنیک «دیگری» را از سه جهت (اعتماد، کارآمدی و کرامت) تخریب می‌کنند و «ما» را در موقعیت برتر قرار می‌دهند.

ساختار نحوی: به نظر می‌رسد این توییت از چندین ساختار نحوی قدرتمند بهره می‌برد که هر یک بار ایدئولوژیک مشخصی دارند: ساختار نخست، جمله کوتاه با کنشگر نامرئی است: «امتیازات را با موشک می‌گیریم»؛ در این گزاره فاعل جمله «ما»ست اما به صراحت ذکر نمی‌شود. حذف فاعل نوعی قدرت بدیهی ایجاد می‌کند: «ما» چنان قدرتی دارد که نیازی به نام بردن نیست. ساختار دوم، تقابل دوگانه با ترجیح صریح است: «نه با گفت‌وگو، بلکه با موشک».

1. Self-defense Legitimacy
2. Binary Simplification
3. Desubjectification of the Other

این ساختار یکی‌از قوی‌ترین ساختارهای اقناعی است که به شنونده می‌فهماند گفت‌وگو، بی‌ارزش و موشک، ارزشمند است. ساختار سوم، جمله شرطی ضمنی است: «هیچ اقدامی قبل از اقدام طرف مقابل انجام نخواهد شد». این جمله را می‌توان به اگر طرف مقابل اقدامی انجام دهد، ما اقدام خواهیم کرد بازنویسی کرد. این کار شرط را به قانون تبدیل می‌کند: گویی این قانون حاکم بر روابط میان «ما» و «دیگری»ست، نه یک انتخاب استراتژیک. ساختار چهارم، جمله تعریفی با بار ارزشی است: «پیروز هر توافق کسی است که از فردای آن بهتر برای جنگ آماده شود». قالیباف در این جمله به بازتعریف مفهوم پیروزی در صلح می‌پردازد. پیروزی برابر با آمادگی نظامی برای جنگ بعدی قرار می‌گیرد. این جابه‌جایی معنایی یکی از مهم‌ترین ابزارهای گفتمانی برای تغییر برداشت عمومی از مفاهیم است.

جدول ۱. خلاصه تحلیل مؤلفه‌های گفتمانی

مؤلفه	پست ترامپ	توییت نتانیاهو	توییت قالیباف
دال مرکزی	تمدن کامل خواهد مرد، هرگز بازنخواهد گشت	تا زمانی که من نخست‌وزیر هستم ایران سلاح هسته‌ای نخواهد داشت	امتیازات را با موشک می‌گیریم
زنجیره هم‌ارزی	تخریب مطلق + جبرگرایی اخلاقی + پایان تاریخی	تهدید هسته‌ای (آن_ها) در برابر دفاع و اجماع (ما)	مقابله با دیپلماسی لیبرال + بدبینی راهبردی + صلح = آمادگی برای جنگ
غیریت‌سازی	تمدنی + اخلاقی–تاریخی + انشقاق مردم/حکومت	تهدید وجودی نسل‌کش (متمرکز و تک‌بعدی)	معرفت‌شناختی + بی‌اعتمادی مطلق + آینده‌نگر
لحظه سیاسی	فشار زمانی حداکثری، ابهام راهبردی، اقتدار نمادین	واکنش اضطراری به ترامپ، پارادوکس اتحاد/استقلال	دور نهایی مذاکرات، نقض آتش‌بس، تثبیت مشروعیت داخلی
مربع ایدئولوژیک	تأکید بر «نمی‌خواهم» و دعا برای مردم ایران	تأکید بر فداکاری شخصی و اتحاد با ترامپ	تأکید بر قدرت نظامی به‌مثابه خوبی
راهبرد مثبت‌خود	کودن همسایه (ما که نمی‌خواستیم)	قهرمان ملی + شریک استراتژیک ترامپ	خوداتکایی نظامی + عقلانیت راهبردی + وفاداری به اصول
راهبرد منفی‌دیگر	تاریخی‌سازی منفی + غیرانسانی‌سازی + تفکیک مردم/حکومت	اتهام نسل‌کشی + بدعهدی تاریخی	بی‌اعتباری پیشینی + تقابل دوگانه + حذف سوژگی
ساختار نحوی کلیدی	جمله شرطی نامرئی، ترکیب انکار و پذیرش، دعای پایانی	جمله شرطی شخصی‌شده و تکرار، سه‌تایی تأکیدی نابودی، تقابل من/آن‌ها	کنشگر نامرئی، تقابل دوگانه، جمله شرطی ضمنی، بازتعریف مفاهیم

بحث و نتیجه‌گیری

تحلیل سه توییت از سه طرف درگیر در جنگ ۳۸ روزه نشان داد که هر یک از این گفتمان‌ها از راهبردهای متمایزی برای برساخت «ما» و «دیگری» استفاده می‌کنند. گفتمان آمریکا (پست ترامپ) مبتنی بر تمدن‌کشی با ابراز همدردی دروغین است. ترامپ با دال مرکزی مرگ تمدن و زنجیره هم‌ارزی «تخریب مطلق + جبرگرایی اخلاقی + پایان تاریخی»، ایران را نه به‌عنوان یک دشمن نظامی، بلکه یک تمدن کامل که «باید بمیرد» برساخت می‌کند. مهم‌ترین ویژگی این گفتمان، انشقاق در غیریت‌سازی (تفکیک مردم از حاکمیت) است: ترامپ مردم بزرگ ایران را از تمدن جدا می‌کند و با دعا برای مردم در کنار تهدید به نابودی تمدن، پارادوکسی گفتمانی می‌سازد که در آن «ما» هم ناجی مردم و هم نابودگر تمدن است. فشار زمانی حداکثری و سپس عقب‌نشینی از تهدید، نشان‌دهنده راهبرد اقتدار نمادین است: «ما» چنان قدرتمند است که حتی بدون اجرای تهدید، دیگری تسلیم می‌شود.

گفتمان اسرائیل (توییت نتانیاهو) مبتنی بر شخصی‌سازی تهدید است. نتانیاهو با دال مرکزی شرطی‌سازی وجودی، امنیت اسرائیل را به بقای شخص خود در قدرت گره می‌زند. دو زنجیره هم‌ارزی در تقابل با یکدیگر قرار دارند: زنجیره تهدید هسته‌ای (بیش از ۳۰ سال برنامه هسته‌ای ایران ← بمب برای نابودی اسرائیل) و زنجیره دفاع و اجماع (۳۰ سال مبارزه من ← توافق کامل با ترامپ ← وقف زندگی من). غیریت سازی در این گفتمان برخلاف دو توییت دیگر متمرکز و تک‌بعدی است و از طریق اتهام نسل‌کشی (سه بار تکرار نابودی اسرائیل) سنگین‌ترین اتهام ممکن در حقوق بین‌الملل را به ایران نسبت می‌دهد. لحظه سیاسی این توییت نشان می‌دهد که نتانیاهو همزمان به دنبال حفظ اتحاد با آمریکا و استقلال عملیاتی اسرائیل است.

گفتمان ایران (توییت قالیباف) مبتنی بر قدرت است. قالیباف با صراحت کامل اعلام می‌کند که زور ابزار اصلی کسب امتیاز است. سه زنجیره هم‌ارزی در این گفتمان وجود دارد: مقابله با دیپلماسی لیبرال، بدبینی راهبردی و پیروزی در صلح= آمادگی برای جنگ بعدی. غیریت‌سازی در سه سطح معرفت‌شناختی، بی‌اعتمادی مطلق و آینده‌نگر انجام می‌شود و «دیگری» (آمریکا) را به دانش‌آموزی نادانی تبدیل می‌کند که باید به او بفهماند. قالیباف برخلاف ترامپ از انشقاق مردم و حاکمیت استفاده نمی‌کند و آمریکا را یکپارچه دشمن برساخت می‌کند. لحظه سیاسی این توییت نشان می‌دهد که قالیباف در حال تعیین خط قرمزهای ایران در آستانه توافق صلح است.

علیرغم تفاوت‌های عمیق در راهبردهای غیریت‌سازی، هر سه گفتمان در یک نقطه اشتراک دارند: «ما» هرگز آغازگر تجاوز نیست و همیشه در موضع دفاع یا پاسخ قرار دارد. ترامپ می‌گوید «نمی‌خواهم»، اما ایران او را به این اقدام وادار می‌کند. قالیباف تأکید می‌کند که «هیچ اقدامی قبل از اقدام طرف مقابل انجام نخواهد شد». نتانیاهو نیز بر «۳۰ سال مبارزه برای جلوگیری» تأکید دارد. این ادعای مشترک درباره مشروعیت دفاعی، نشان‌دهنده فراگیری این راهبرد گفتمانی در منازعات بین‌المللی است. هیچ‌یک از سه طرف حاضر نیستند خود را آغازگر تجاوز معرفی کنند؛ بلکه همگی خود را در جایگاه واکنش‌دهنده به تهدید «دیگری» قرار می‌دهند.

این پژوهش نشان می‌دهد که ترکیب نظریه گفتمان لاکلا و موفه با رویکرد ون‌دایک می‌تواند تصویری جامع از راهبردهای گفتمانی در جنگ روایت‌ها ارائه دهد. لاکلا و موفه ابزارهایی برای تحلیل مرزهای گفتمانی (ما/آن‌ها) و لحظات سیاسی فراهم می‌کنند، در حالی که ون دایک ابزارهایی برای تحلیل ساختارهای خرد زبانی (واژگان، نحو، بلاغت) و راهبردهای ایدئولوژیک ارائه می‌دهد. همچنین، توییت‌ها به‌عنوان گونه گفتمانی مختصر و شعارگونه، می‌توانند حامل پیچیده‌ترین راهبردهای غیریت‌سازی و مشروعیت‌بخشی باشند. توییت‌ها، هر یک شبکه‌ای از مفاهیم پیچیده را در قالبی فشرده ارائه می‌دهند.

پیشنهادها

براساس یافته‌های پژوهش حاضر، پیشنهادها در دو سطح ارائه می‌شود: پیشنهادهای کاربردی و رسانه‌ای (برای سیاست‌گذاران، دیپلمات‌ها، روزنامه‌نگاران و فعالان رسانه) و پیشنهادهای پژوهشی (برای پژوهشگران حوزه تحلیل گفتمان، مطالعات رسانه و روابط بین‌الملل).

پیشنهادهای کاربردی و رسانه‌ای

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که هر سه بازیگر (آمریکا، ایران و اسرائیل) از راهبردهای گفتمانی مشابهی برای مشروعیت‌بخشی به اقدامات خود استفاده می‌کنند. بر این اساس، پیشنهادهای زیر به سیاست‌گذاران و فعالان رسانه ارائه می‌شود:

الف) آگاهی از راهبردهای غیریت‌سازی در رسانه‌های اجتماعی

مقامات سیاسی و دیپلمات‌ها باید درباره سازوکارهای گفتمانی که از طریق آن‌ها «دیگری» به‌عنوان تهدید برساخت می‌شود، آگاهی داشته باشند. تحلیل توییت‌های ترامپ، قالیباف و

نتانیاهو نشان داد که هر سه طرف از الگوهای مشابهی برای برساخت «ما» و «دیگری» استفاده می‌کنند. آگاهی از این راهبردها به سیاست‌گذاران کمک می‌کند تا روایت‌های خود را هدفمندتر طراحی کنند و از دامنه تأثیر روایت‌های رقیب بکاهند.

ب) طراحی روایت‌های مبتنی بر واقعیت‌های مشترک

یکی از چالش‌های اصلی در جنگ روایت‌ها، نبود «واقعیت مشترک» میان طرفین است. این پژوهش نشان داد که هر سه گفتمان «خود» را در موضع دفاع مشروع و «دیگری» را در موضع تهاجم برساخت می‌کنند. دیپلمات‌ها و مقامات رسانه‌ای می‌توانند با طراحی روایت‌هایی که بر عناصر مشترک (مانند منع جنگ‌افروزی، احترام به قواعد بین‌المللی و حمایت از غیرنظامیان) تأکید دارند، زمینه را برای کاهش قطبی‌سازی و ایجاد بسترهای مشترک گفتمانی فراهم آورند.

ج) آموزش سواد رسانه‌ای و تشخیص راهبردهای گفتمانی

با توجه به اینکه توییت‌های مقامات سیاسی واقعیت جنگ را می‌سازند، آموزش سواد رسانه‌ای به مخاطبان (به ویژه در زمان‌های بحران) ضروری است. روزنامه‌نگاران و فعالان رسانه می‌توانند با تولید محتوای آموزشی درباره راهبردهای غیریت‌سازی به مخاطبان کمک کنند تا روایت‌های سیاسی را نقادانه تحلیل کنند. پیشنهاد می‌شود شبکه‌های برون‌مرزی صداوسیما برنامه‌هایی در قالب آموزش سواد رسانه‌ای با تمرکز بر جنگ، داشته باشند.

د) پایش مستمر گفتمان‌های دیجیتال در بحران‌ها

نهادهای سیاست‌گذار و مراکز مطالعات راهبردی باید سازوکارهایی برای پایش مستمر گفتمان‌های دیجیتال در زمان بحران‌های سیاسی و نظامی ایجاد کنند. تحلیل توییت‌های مقامات ارشد در جنگ نشان داد که لحظات سیاسی بستر شکل‌گیری راهبردهای گفتمانی تازه‌ای هستند. پایش مستمر این لحظات سیاسی می‌تواند به شناسایی تغییرات گفتمانی و پیش‌بینی رفتارهای سیاسی آینده کمک کند.

پیشنهادهای پژوهشی

براساس محدودیت‌ها و یافته‌های این پژوهش، پیشنهادهای زیر برای پژوهش‌های آتی ارائه می‌شود:

الف) تحلیل بسترهای پلتفرمی

این پژوهش بر تحلیل محتوای سه توییت متمرکز بود. پژوهش‌های آتی می‌توانند به تحلیل تطبیقی گفتمان در پلتفرم‌های مختلف بپردازند و بررسی کنند که طراحی و معماری هر پلتفرم (محدودیت کاراکتر، الگوریتم‌های پیشنهاد محتوا، قابلیت بازنشر) چگونه بر ساختار گفتمان و راهبردهای غیریت‌سازی تأثیر می‌گذارد.

ب) تحلیل واکنش‌های کاربران و شبکه‌های بازنشر

پژوهش حاضر بر تولید روایت (توییت‌های مقامات) متمرکز بود. پژوهش‌های آتی می‌توانند به تحلیل واکنش‌های کاربران (کامنت‌ها، بازتوییت‌ها، لایک‌ها) و شبکه‌های بازنشر بپردازند تا نشان دهند که چگونه روایت‌های تولیدشده توسط مقامات در فضای عمومی دریافت، بازتولید یا به چالش کشیده می‌شوند.

ج) تحلیل تطبیقی گفتمان بازیگران دولتی و غیردولتی

این پژوهش گفتمان سه بازیگر دولتی را تحلیل کرد. پژوهش‌های آینده می‌توانند به مقایسه گفتمان بازیگران دولتی با گفتمان بازیگران غیردولتی (مانند رسانه‌های مستقل، اینفلوئنسرها، شهروندان عادی) در مورد جنگ بپردازند و نشان دهند که چگونه «جنگ روایت‌ها» در سطوح مختلف جامعه جریان دارد.

د) تحلیل گفتمان شناختی

پژوهش‌های آتی می‌توانند با بهره‌گیری از روش‌های شناختی (مانند تحلیل سوگیری‌های شناختی، تحلیل چارچوب‌های ذهنی) به تحلیل عمیق‌تری از راهبردهای دستکاری ادراک در توییت‌های سیاسی بپردازند و نشان دهند که چگونه روایت‌ها بر فرآیندهای تصمیم‌گیری مخاطبان تأثیر می‌گذارند.

هـ) تحلیل جنگ روایت‌ها در بازه زمانی گسترده‌تر

این پژوهش بر بازه جنگی ۳۸ روزه متمرکز بود. پژوهش‌های آتی می‌توانند گفتمان توییتری ایران، آمریکا و اسرائیل را در بازه زمانی گسترده‌تر (مثلاً یک دهه) مورد بررسی قرار دهند و الگوهای تغییر و تداوم در راهبردهای غیریت‌سازی را شناسایی کنند.

تقدیر و تشکر

این مقاله حاصل یک پژوهش مستقل است که توسط نویسنده انجام شده و تحت حمایت هیچ سازمانی قرار ندارد.

تعارض منافع

نویسنده اعلام می‌کند که در فرایند نگارش، ارسال و انتشار این مقاله هیچ‌گونه تعارض منافعی وجود نداشته است. همچنین همه ملاحظات اخلاقی پژوهش، از جمله پرهیز از سرقت ادبی، پرهیز از جعل یا تحریف داده‌ها، ارسال یا انتشار مکرر و ملاحظات مربوط به استفاده از ابزارهای هوش مصنوعی مطابق قواعد وزارت عتف، رعایت شده است.

فهرست منابع

سلطانی، ع.، تفضلی، ب.، و صدقی، ر. (۱۳۸۷). تحلیل گفتمان سیاسی رسانه‌ها. علوم سیاسی، ۱۱(۴۲)، ۶۵-۹۳.

https://civilica.com/doc/1748305

عرب‌عامری، ج.، و جوادی ارجمند، م. (۱۳۹۵). بررسی تطبیقی نگاه به اسرائیل در گفتمان سیاست خارجی ایران (مطالعه موردی: گفتمان غرب‌گرای پهلوی دوم و گفتمان اسلام سیاسی امام خمینی). راهبرد، ۲۵(۸۰)، ۳۵-۶۶.

https://rahbord.csr.ir/article_۱۲۴۵۹۸_d۴۶۸fde۷۲۸daea۲۴۱a۷c۶۸۲۲۶e۶a۷۲۰a.pdf

لاکلا، ا.، و موفه، ش. (۱۴۰۵). هژمونی و استراتژی سوسیالیستی (م. رضایی، مترجم). تهران: نشر ثالث.

ون‌دایک، ت. (۱۳۹۹). تحلیل متن و گفتمان (پ. کی‌فرخی، مترجم). تهران: پرسش.

Amer, M. (2017). Critical discourse analysis of war reporting in the international press: the case of the Gaza war of 2008–2009. *Humanities and Social Sciences Communications*, 3(1). https://doi.org/10.1057/palcomms.2017.13

Bareither, C., & Wirth, S. (2025). Social media feeds as curatorial assemblages: A conceptual framework. *Media, Culture & Society*, 48(1), 1-18. https://doi.org/10.1177/01634437251360372

Beetz, J., & Schwab, V. (Eds.). (2018). *Material Discourse - Materialist Analysis: Approaches in Discourse Studies*. Lanham: Lexington Books.

Bouchafra, S. (2025). The victimized Self and threatening Other: A cross-country analysis of (in)security representations in the visual discourse of populist radical right parties. *Discourse & Society*, 37(3), 1-25. https://doi.org/10.1177/09579265251370392

Bukowski, M. F. (2025). Agents of chaos: The shadow campaign against the West. *MediaWell, Social Science Research Council*. https://mediawell.ssrc.org/citations/agents-of-chaos-the-shadow-campaign-against-the-west/

Chan, E. (2025). Narrative engineering in intelligence and geopolitics. *APSA Preprints*. https://preprints.apsanet.org/engage/api-gateway/apsa/assets/orp/resource/item/68ca4ca09008f1a4670e0c10/original/inception-in-narrative-engineering-in-intelligence-and-geopolitics.pdf

Dehghan, E. (2026). *The discursive-digital link: Antagonism and polarisation in digital spaces*. Routledge.

Hammadi, S. S. (2026). Same war, different words: Critical metaphor analysis of official political discourse in the US-Israel-Iran conflict 2026. *Anbar University Journal of Languages and Literature*, 18(2), 63–74. https://doi.org/10.37654/aujll763

Hashim, A. M. (2026). Ideology and neutrality in news reporting: A critical discourse analysis of selected Fox News reports on the US-Israel-Iran war. *Wasit Journal for Human Sciences*, 22(2), 1566–1580. https://doi.org/10.31185/wjfh.Vol22.Iss2.1827

Jackson, S. J., Bailey, M., & Welles, B. F. (2020). *#HashtagActivism: Networks of Race and Gender Justice*. The MIT Press. https://doi.org/10.7551/mitpress/10858.001.0001

Kasturo, H. (2026). Arab media responses to the Iran-Israel conflict: Fairclough's critical discourse analysis approach. In *Proceedings of the 4th International Conference of Research on Language 2025 (IROLE 2025)* (pp. 127–146). Atlantis Press. https://doi.org/10.2991/978-2-38476-563-8_11

Lerner, A. B., Miskimmon, A., & O'Loughlin, B. (2025). Thinking outside the box: from frames to strategic ontologies in the analysis of media, war, and conflict. *Media, War and Conflict*, 18(4), 473-480. https://doi.org/10.1177/17506352251371904

Miskimmon, A., O'Loughlin, B., & Roselle, L. (2013). *Strategic narratives: Communication power and the new world order*. Routledge.

Ott, B. L. (2017). The age of Twitter: Donald J. Trump and the politics of debasement. *Critical Studies in Media Communication*, 34(1), 59-68. https://doi.org/10.1080/15295036.2016.1266686

Papacharissi, Z. (2014). *Affective Publics: Sentiment, Technology, and Politics*. Oxford: Oxford University Press.

Paziuk, A., Lande, D., Shnurko-Tabakova, E., & Kingston, P. (2025). Decoding manipulative narratives in cognitive warfare: A case study of the Russia-Ukraine conflict. *Frontiers in Artificial Intelligence*, 8. https://doi.org/10.3389/frai.2025.1566022

Zahrani, D., Ghanbari Barzian, A., Sharifzadeh, R., & Rabbani Khorasgani, A. (2025). The collective construction of the hijab controversy in Iran through the agency of the Instagram camera. *Journal of Religion, Media and Digital Culture*, 14(1), 68-95. https://doi.org/10.1163/21659214-14010001

پژوهشنامه رسانه بین‌الملل/ سال دهم/ شماره دوم/ شماره پیاپی شانزدهم/ پاییز و زمستان ۱۴۰۴/ ۲۷۷-۲۴۵

حکمرانی بر تصویر جنگ: تحلیل تطبیقی الگوهای تنظیم‌گری تولید و انتشار اطلاعات جنگ در کشورهای درگیر در جنگ رمضان

محمدقلی میناوند[۱]، احمد قجاوند[۲]

چکیده

در چشم‌انداز منازعات نوین، نبرد به عرصه‌ای منتقل شده است که در آن «تصویر خروجی» از جنگ به اندازه‌ی تسلیحات و عملیات نظامی بر سرنوشت منازعات تأثیر می‌گذارد. پژوهش حاضر با اتکاء به رویکرد آینده‌پژوهی راهبردی، به تحلیل الگوهای تنظیم‌گری و حکمرانی بر محتوای جنگی در جریان درگیری‌های موسوم به «جنگ رمضان» (فوریه تا ژوئن ۲۰۲۶) میان ایران، اسرائیل و ایالات متحده و نیز نقش کشورهای خلیج فارس را بررسی می‌کند. پرسش اصلی این تحقیق آن است که حاکمیت‌های درگیر چگونه از طریق ترکیب ابزارهای حقوقی، زیرساختی و فناورانه، بر تصویر خروجی از کشور خود حکمرانی کردند. یافته‌های این پژوهش که بر اساس اسناد قانونی، گزارش‌های میدانی و تحلیل‌های فنی شبکه‌ای در بازه زمانی ۲۰۲۵ تا ۲۰۲۶ تدوین شده است، نشان می‌دهد که بازیگران کلیدی منطقه با هدف ایجاد یک «معماری سکوت»، سه الگوی متمایز را به اجرا گذاشتند: ۱. الگوی انسداد زیرساختی (ایران) مبتنی بر ایزوله‌سازی فضای اطلاعاتی کشور؛ ۲. الگوی اقتدارگرایی ساختاری/قانونی (اسرائیل) در چارچوب «حمله برق‌آسای قانون‌گذاری»، به استقلال رسانه‌ها و سانسور الگوریتمی و ۳. الگوی تنظیم‌گری کیفری بازدارنده (کشورهای خلیج فارس) با وضع جریمه‌های میلیونی و جرم‌انگاری انتشار تصاویر واقعی. بررسی تطبیقی موردهای پژوهش نشان می‌دهد که دولت‌ها متناسب با ساختار سیاسی، ظرفیت فناورانه و ملاحظات امنیتی خود، الگوهای متفاوتی برای مدیریت تولید، انتشار و گردش اطلاعات جنگی به‌کار می‌گیرند. در نتیجه، کنترل جریان اطلاعات و شکل‌دهی به ادراک عمومی به یکی از ابعاد مهم راهبردهای امنیت ملی در جنگ‌های معاصر تبدیل شده است.

کلیدواژه‌ها: حکمرانی بر تصویر، جنگ رمضان ۲۰۲۶، معماری سکوت، شبکه ملی اطلاعات، سانسور الگوریتمی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۱/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۲۸

Doi: 10.22034/imrl.2026.584441.1371

۱. دانشیار گروه علوم‌نوین رسانه، دانشکده ارتباطات و رسانه، دانشگاه صداوسیما، تهران، ایران. (نویسنده مسئول). minavand@iribu.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری فرهنگ و رسانه، گروه علوم نوین رسانه، دانشکده ارتباطات و رسانه، دانشگاه صداوسیما، تهران، ایران. mr.ghoji9776@yahoo.com

مقدمه

نبرد در قرن بیست و یکم از میدان‌های فیزیکی فراتر رفته و به عرصه‌ای منتقل شده است که در آن گوشی‌های هوشمند به اندازه تسلیحات و عملیات نظامی بر سرنوشت جنگ‌ها تأثیر می‌گذارند. جنگ موسوم به «رمضان» که در فوریه ۲۰۲۶ میان ایالات متحده، اسرائیل و ایران آغاز شد، نقطه عطفی در تاریخ منازعات نوین به شمار می‌رود؛ جایی که مرز میان سرباز و شهروند، و واقعیت و بازنمایی دیجیتال، بیش از هر زمان دیگری در هم آمیخت (نذیر و مشتاق[1]، ۲۰۲۶). در این جنگ که به عنوان یک «نبرد هیبریدی» تمام‌عیار شناخته می‌شود، «میدان نبرد دوم» در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی شکل گرفت؛ میدانی که در آن پیروزی نه با اشغال سرزمین، بلکه با تسخیر ادراک عمومی تعریف می‌شد (روپوک[2]، ۲۰۲۶).

مسئله محوری در این منازعه، ظهور الگوی نوینی از قدرت تحت عنوان «حکمرانی بر تصویر جنگ» بود. برخلاف دهه‌های گذشته که حاکمیت‌ها عمدتاً بر انتشار اخبار رسمی تمرکز داشتند، در جنگ ۲۰۲۶، حکمرانی بر تصویر به معنای مدیریتِ «خلاء اطلاعاتی» و کنترلِ دقیق بر «آنچه دیده نمی‌شود» تغییر ماهیت داد. حاکمیت‌ها دریافتند که در عصر اشباع اطلاعاتی، تصویرِ غایب[3] به اندازه تصویرِ حاضر، ابزار بازدارندگی و امنیت ملی است (لمت[4]، ۲۰۲۳). این پژوهش استدلال می‌کند که کشورهای درگیر در جنگ رمضان، هر یک الگوی تنظیم‌گری خاص خود را پیرامون وقایع جنگی به کار بستند.

این مقاله با هدف تحلیل تطبیقی الگوهای تنظیم‌گری انتشار محتوای جنگی، به بررسی این پرسش می‌پردازد که چگونه کشورهای درگیر در جنگ رمضان ۲۰۲۶، از طریق ترکیب ابزارهای حقوقی، زیرساختی و تکنولوژیک، بر تصویر خروجی از کشور خود حکمرانی کردند.

پیشینه پژوهش

عسگری (۱۴۰۴) با تأکید بر تغییر ماهیت رسانه‌ها از ناقل اطلاعات به کنشگران استراتژیک تولید معنا در زمان جنگ، مدیریت ادراک عمومی را محصول زنجیره‌ای از انتخاب سوژه، برجسته‌سازی و چارچوب‌گذاری می‌داند. نصراللهی و همکاران (۱۴۰۴) با بررسی تطبیقی

1. Nazir & Mushtaq
2. Rupok
3. Absence of Image
4. Lemet

نهادهای تنظیم‌گر در چین، انگلستان و آمریکا، بر ضرورت همگرایی در تنظیم‌گری زیرساخت و محتوا تأکید کرده و سه الگوی «نظارت ایدئولوژیک و کنترل متمرکز» (چین)، «پاسخگویی قانونی» (بریتانیا) و «خودتنظیم‌گری پلتفرمی» (آمریکا) را شناسایی نمودند. نویسندگان استدلال می‌کنند که حکمرانی رسانه‌ای در عصر دیجیتال باید از تنظیم‌گری سنتی به سمت «حکمرانی پیشگیرانه» و بهره‌گیری از ابزارهای تکنولوژیک برای مدیریت ذائقه جامعه در زمان مناقشات حرکت کند. پژوهش نبی‌زاده و همکاران (۱۴۰۴) نیز با واکاوی چالش‌های حقوقی تنظیم‌گری رسانه‌ای در ایران، نشان می‌دهد که موازی‌کاری میان وزارت ارشاد و «ساترا» در کنار فقدان تعریف قانونی از «صوت و تصویر فراگیر»، نظامی متصلب ایجاد کرده که راه را برای نظارت‌های سلیقه‌ای هموار می‌کند. اخوان و همکاران نیز (۱۴۰۲) نیز بر ضرورت حرکت به‌سوی حکمرانی مشارکتی و ایجاد توازن میان دولت، بازار، صنعت رسانه و ارزش‌های فرهنگی تأکید کرده‌اند. یافته‌های آنان نشان می‌دهد که تنظیم‌گری رسانه‌ای در ایران بر مجموعه‌ای از مؤلفه‌های نهادی، فرهنگی و فناورانه استوار است. حمدون و الصمادی (۲۰۲۶) با بررسی سیاست‌های رسانه‌ای اردن در بستر تحولات دیجیتال، نشان می‌دهند که گسترش قوانین جرایم سایبری به تقویت الگوی «حکمرانی آمرانه دیجیتال» انجامیده است. همچنین لدرمن[1] (۲۰۲۶) نیز با واکاوی تحولات رسانه‌ای اسرائیل در میانه جنگ با ایران، مفهوم «حمله برق‌آسای قانون‌گذاری در زمان جنگ» را برای تبیین تلاش حاکمیت جهت مهندسی روایت رسمی معرفی کرده است. یافته‌های او نشان می‌دهد که لایحه اصلاحات رسانه‌ای «شلومو کارهی[2]» با هدف تضعیف رسانه‌های منتقد و ایجاد یک نهاد رگولاتوری جدید، لایه‌های نظارتی مستقل را حذف کرده است. سرانجام، روپوک (۲۰۲۶) در پژوهشی درباره ابعاد اطلاعاتی جنگ ۲۰۲۶ میان ایران، آمریکا و اسرائیل، نقش رسانه‌ها و فناوری‌های نوین در مدیریت ادراک عمومی را بررسی کرده است. یافته‌های این مطالعه نشان می‌دهد که رقابت میان بازیگران صرفاً به عرصه نظامی محدود نبوده و میدان اطلاعاتی و رسانه‌ای نیز به یکی از ابعاد اصلی منازعه تبدیل شده است. راجی–ایلامس[3] (۲۰۲۶) هم در مطالعه‌ای تطبیقی حکمرانی بر تصویر در جنگ ۲۰۲۶ را محصول پیوند «سانسور سخت‌افزاری زیرساخت» (مانند قطع اینترنت و جرم‌انگاری

1. Lederman
2. Shlomo Karhi
3. Raji-Ellams

تصویربرداری در ایران) و «مهندسی نرم‌افزاری روایت» (مانند تهدیدات نظارتی و استفاده از زبان مجهول در رسانه‌های غربی) معرفی می‌کند.

مفاهیم تحقیق

حکمرانی بر تصویر جنگ[1]: این مفهوم به معنای اعمال نظارت ساختارمند بر محتوای منتشر شده در شبکه‌های اجتماعی طی منازعات مسلحانه است؛ جایی که اطلاعات نقش «سلاح» را ایفا کرده و حاکمیت تلاش می‌کند با کنترل دقیق داده‌های تصویری و متنی، بر ادراک عمومی و روند فیزیکی نبرد تأثیر بگذارد (لمت، ۲۰۲۳: ۷). در این الگو، حاکمیت نه تنها بر محتوای موجود، بلکه بر «خلاء اطلاعاتی» نیز حکمرانی می‌کند تا اطمینان حاصل شود که تنها روایت‌های همسو با امنیت ملی به گوش مخاطب می‌رسد (لمت، ۲۰۲۳: ۸).

تنظیم‌گری بازدارنده[2]: تنظیم‌گری بازدارنده به الگوهایی از قانون‌گذاری اطلاق می‌شود که با وضع مجازات‌های کیفری سنگین و مبهم، به دنبال ایجاد یک «اثر فلج‌کننده» بر آزادی بیان است. هدف این نوع تنظیم‌گری، استفاده از «سلاح قانون» برای ساکت کردن مخالفان و محدود کردن روایت‌های مستقل میدانی است (مرکز حقوق بشر خلیج فارس[3]، ۲۰۲۶: ۲۹).

امنیتی‌سازی اطلاعات[4]: این مفهوم فرآیندی سیاسی–حقوقی است که طی آن، مسائلی که پیش‌تر در حوزه گفتمان عمومی و دموکراتیک قرار داشتند (محتوای دیجیتال از یک موضوع رسانه‌ای و یا نقد سیاست‌های دفاعی)، «تهدید وجودی» وجرم امنیتی برای ثبات کشور بازتعریف می‌شوند. (حمدون و السمادی[5]، ۲۰۲۶: ۱۵).

سانسور الگوریتمی[6]: این پدیده را می‌توان به عنوان «سانسور نرم» درک کرد، جایی که گفتار ممنوع نمی‌شود، اما به‌طور مؤثر نامرئی می‌گردد. با استناد به گزارش TRT، این مفهوم تبیین می‌کند که حکمرانی مدرن دیگر بر «حذف فیزیکی» متمرکز نیست، بلکه با استفاده از الگوریتم‌های پلتفرمی، محتوا را «نامرئی[7]» می‌کند تا تصویر جنگ اصلاً از مرزهای دیجیتال

1. War Image Governance
2. Deterrent Regulation
3. Gulf Centre for Human Rights
4. Securitization of Information
5. Hamdon & Al Smadi
6. Algorithmic Censorship
7. Shadowbanning

خارج نشود (محی‌الدین[1]، ۲۰۲۳: ۵). ویژگی بنیادی سانسور الگوریتمی، خصوصی‌سازی آن است؛ تصمیمات مربوط به بیان ایده‌ها به جای نهادهای دموکراتیک، توسط نهادهای شرکتی اتخاذ می‌شود (بیلوزروف و شکریاک-کوشکا[2]، ۲۰۲۶: ۲۶۹).

چارچوب مفهومی و نظری پژوهش

پژوهش حاضر برای تحلیل الگوهای تنظیم‌گری انتشار محتوای جنگی، از چارچوبی تلفیقی بهره می‌برد که در آن نظریه قاب‌بندی رسانه‌ای، نظریه امنیتی‌سازی و رویکرد حکمرانی رسانه‌ای در هم تنیده شده‌اند. بر اساس این چارچوب، تصویر جنگ نه بازتابی خام و بی‌واسطه از میدان نبرد، بلکه محصول زنجیره‌ای از مداخلات حقوقی، امنیتی، رسانه‌ای و پلتفرمی است. دولت‌ها در وضعیت جنگی با امنیتی‌سازی اطلاعات و تصاویر میدانی، زمینه اعمال ابزارهای استثنایی چون سانسور نظامی، جرم‌انگاریِ تولید و انتشار محتوا، محدودسازی زیرساختی اینترنت، تهدید به ابطال مجوز رسانه‌ها و برون‌سپاریِ تعدیل محتوا به پلتفرم‌های دیجیتال را فراهم می‌کنند. در نتیجه، آنچه به‌عنوان «تصویر جنگ» در فضای عمومی برساخته می‌شود، حاصل هم‌زمانیِ «حکمرانی بر سکوت» (کنترل زیرساختی انتشار) و «حکمرانی بر معنا» (قاب‌بندی روایی) است.

برای تحلیل الگوهای حکمرانی بر تصویر در جنگ رمضان ۲۰۲۶، این پژوهش بر سه ستون نظری استوار است:

الف) نظریه امنیتی‌سازی[3]

هسته اصلی حکمرانی بر تصویر در زمان جنگ، فرآیند «امنیتی‌سازی» است. طبق این نظریه، امنیت یک برساخت اجتماعی است و یک پدیده زمانی به «تهدید امنیتی» تبدیل می‌شود که نخبگان سیاسی آن را «خطر وجودی» معرفی کنند تا از این طریق، اعمال اقدامات استثنایی و خارج از روال قانون را توجیه نمایند (روتو[4] و همکاران، ۲۰۲۶: ۸). در جنگ ۲۰۲۶، دولت‌ها با استفاده از این منطق، «تصویر غیررسمی جنگ» را به عنوان عاملی برای فروپاشی نظم عمومی معرفی کردند. بر این اساس، پلتفرم‌های دیجیتال نه به عنوان بسترهای آزادی بیان،

1. Mohydin
2. Bilozerov & Shekeriak-Kushka
3. Securitization Theory
4. Ruto

بلکه به عنوان «فضاهای ستیزه‌جو[1]» بازتعریف شدند که پایش آن‌ها برای بقای ملی ضروری است (روتو و همکاران، ۲۰۲۶: ۱۱). این امنیتی‌سازی مفرط منجر به ایجاد یک «اثر فلج‌کننده» شده است که در آن مرز میان کنشگری رسانه‌ای و مجرم‌انگاری امنیتی از بین می‌رود (روتو و همکاران، ۲۰۲۶: ۱۴).

ب) نظریه قاب‌بندی و مدل پروپاگاندا[2]

در حالی که امنیتی‌سازی زمینه را برای «سکوت» فراهم می‌کند، نظریه قاب‌بندی توضیح می‌دهد که «تصویرِ موجود» چگونه مهندسی می‌شود. طبق مدل رابرت انتمن، قاب‌بندی شامل گزینش آگاهانه برخی جنبه‌های واقعیت و برجسته‌سازی آن‌ها برای تعریف یک مسئله یا ارزیابی اخلاقی است (راجی–ایلامس، ۲۰۲۶: ۲). در جریان جنگ ۲۰۲۶، حکمرانی بر تصویر از طریق «سلسله‌مراتب قربانیان» اعمال شد؛ به‌گونه‌ای که رسانه‌های غربی با استفاده از ساختارهای زبانی مجهول (مانند «مدرسه مورد اصابت قرار گرفت»)، عاملیت نیروهای خودی در کشتار غیرنظامیان را پنهان کرده و تصویر جنگ را تطهیر نمودند (راجی–ایلامس، ۲۰۲۶: ۹).

ج) نظریه تقابل اجتماعی[3]

حکمرانی بر تصویر در سال ۲۰۲۶، محصول تقابل میان حاکمیت و کنشگران غیردولتی (پلتفرم‌ها و کاربران) نیز بوده است. طبق دیدگاه لوئیس کوزر، تقابل میان گروه‌ها می‌تواند به «تکوین و بلوغ نهادهای تنظیم‌گر» منجرشود (مرادی و همکاران، ۱۴۰۴: ۷۳). در این جنگ، تقابل میان پلتفرم‌های دیجیتال و دولت‌ها منجر به شکل گیری الگوهای جدیدی از «تنظیم‌گری مشارکتی» و «اجبار پلتفرمی» شد (مرادی و همکاران، ۱۴۰۴: ۸۲). این تقابل باعث شد که «تصویر خروجی» از کشورها، به نتیجه تعادل قدرت میان دولت و استراتژی‌های بقای پلتفرم‌ها تبدیل گردد.

1. Belligerent Spaces
2. Framing & Propaganda Model
3. Social Conflict Theory



نمودار ۱. مدل مفهومی پژوهش

اصطلاح «معماری سکوت» در ادبیات آکادمیک به‌صورت پراکنده وجود دارد، اما در مقاله حاضر به‌صورت یک مفهوم تحلیلی برای مطالعه حکمرانی بر تصویر جنگ بازتعریف و عملیاتی‌سازی شده است. در این پژوهش، «معماری سکوت» به مجموعه‌ای از سازوکارهای نهادی، حقوقی، زیرساختی، فناورانه و گفتمانی اطلاق می‌شود که از طریق آن دولت‌ها و نهادهای تنظیم‌گر در وضعیت جنگی، امکان تولید، انتشار، رؤیت‌پذیری و اعتبار اجتماعی تصویر جنگ را کنترل می‌کنند. در این معنا، سکوت صرفاً فقدان اطلاعات نیست، بلکه پیامد طراحی‌شده مناسبات قدرت و مداخله‌های حکمرانی است.

از لحاظ نظری، این مفهوم در پیوند با امنیتی‌سازی اطلاعات، حکمرانی رسانه‌ای، قاب‌بندی رسانه‌ای و سانسور دیجیتال قابل تبیین است که از نظر عملیاتی در این پژوهش ازطریق چهار بعد سنجیده می‌شود: ۱. بعد زیرساختی، شامل قطع یا اختلال اینترنت، فیلترینگ و کنترل شبکه؛ ۲. بعد

حقوقی ـ کیفری، شامل جرم‌انگاری، تهدید قضایی، بازداشت، جریمه و مجازات؛ ۳. بعد پلتفرمی ـ الگوریتمی، شامل حذف محتوا، تعلیق حساب‌ها، کاهش دسترسی و تعدیل الگوریتمی؛ و ۴. بعد گفتمانی ـ روایی، شامل قاب‌بندی رسمی، بی‌اعتبارسازی روایت‌های جایگزین و امنیتی‌سازی تصویر غیررسمی جنگ. بر این اساس، معماری سکوت الگویی چندلایه از حکمرانی بر تصویر جنگ است که هدف آن کنترل هم‌زمان «آنچه دیده می‌شود» و «آنچه امکان دیده‌شدن نمی‌یابد» است.

۳. روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر دارای رویکرد کیفی است. در این رویکرد، هدف؛ استخراج مضامین و الگوهای مشترک از مجموعه اسناد مورد بررسی و مقایسه آنها در میان موارد مطالعه است. روش پژوهش «تحلیل مضمون اسناد»[1] است که در آن موضوع پژوهش (روایت‌های بحران و چارچوب‌بندی تصویر جنگ) از طریق روش استراتژی استقرایی–قیاسیِ تحلیل مضمون بر روی متون و اسناد کاوش می گردد. انتخاب اینروش ناشی از ماهیت پرسش‌های تحقیق و ضرورت شناسایی و مقایسه الگوهای تنظیمگری و حکمرانی بر تصویر جنگ در جریان جنگ رمضان ۲۰۲۶ است. براین اساس، «روایت» و «قاب‌بندی روایی»، ابژه و مضمونِ داده‌ها هستند، نه تکنیک متدولوژیک تقطیع روایت. روشی که امکان استخراج مضامین پایه، سازمان‌دهنده و فراگیر و مقایسه تطبیقی نظام‌های حکمرانی را فراهم می‌سازد.

۳-۱ . جامعه پژوهش، سنخ‌شناسی و معیارهای نمونه‌گیری

جامعه پژوهش شامل کلیه اسناد متنی، حقوقی و فنیِ مرتبط با حکمرانی تصویر، مدیریت جریان اطلاعات و امنیت شبکه در کشورهای مورد مطالعه در بازه زمانی ۲۰۲۵ تا ۲۰۲۶ است.این مجموعه شامل متون قانونیبالادستی، لوایح رسانه ای، آیین نامه‌های جرایم سایبری، گزارشهای مربوط به اختلالات شبکه (مانند گزارش‌های ارائه‌شده توسط SMEX و Cloudflare Radar)، اسناد راهبردی مراکز مطالعات امنیت ملی (نظیر INSS) و دادههای میدانی مربوط به برخوردهای رسانه‌ای در بازه زمانی ۲۰۲۵ تا ۲۰۲۶ است. داده‌ها به شیوه کتابخانه ای و اسنادی گردآوری شد و بر اسنادی تمرکز یافت که به طور مستقیم یا غیرمستقیم بر راهبردهای تنظیمگری بازدارنده و اقدامات متقابل دولت و رسانه‌ها دلالت داشتند.

1. Documentary Thematic Analysis

گردآوری داده‌ها به شیوه کتابخانه‌ای و اسنادی صورت گرفته و نمونه‌گیری به‌صورت «هدفمند مبتنی بر معیار» [1] انجام شده است. معیارهای شمول اسناد در فرایند تحلیل عبارت بودند از:

۱. ارتباط زمانی: اسناد، قوانین، بیانیه‌ها و گزارش‌های تولید یا بازنگری‌شده در بازه بحران (۲۰۲۵–۲۰۲۶)؛
۲. ارتباط موضوعی: ارتباط مستقیم با محدودسازی، هدایت، پایش یا جرم‌انگاری بازنمایی تصویری جنگ؛
۳. دلالت بر ابعاد سه‌گانه نظری: پوشش‌دهی حداقل یکی از سطوح «انسداد زیرساختی»، «مهندسی حقوقی–کیفری» یا «مداخله پلتفرمی»؛
۴. اعتبار و رسمیت منبع: صدور از مجاری قانون‌گذاری رسمی، دادگاه‌ها، وزارت‌خانه‌ها، سازمان‌های معتبر سنجش اینترنت یا اندیشکده‌های تخصصی امنیت ملی؛
۵. پتانسیل مقایسه تطبیقی: امکان‌پذیر ساختن هم‌سنجی میان‌موردی میان بازیگران مختلف بحران.

همچنین، در این پژوهش تفکیک روش‌شناختی میان سطوح نمونه‌برداری به شرح زیر صورت پذیرفت:

واحد نمونه‌برداری: کل سند واجد شرایط (مانند یک قانون، گزارش فنی یا بیانیه نهاد نظامی).

واحد تحلیل: ساختار حکمرانی و الگوهای تنظیم‌گری تصویر جنگ در هر کشور.

واحد ثبت/کدگذاری: پاره‌متن‌ها، بندها، تبصره‌ها، مواد قانونی و گزاره‌های تفسیری و آماریِ معنادار در اسناد.

در مجموع، تعداد ۴۲ سند رسمی و معتبر واجد معیارهای شمول شدند که توزیع ساختاری آن‌ها در جدول ۱ منعکس است:

1. Criterion Purposive Sampling

جدول ۱. سنخ‌شناسی و حجم اسناد مورد تحلیل در پژوهش

ردیف	سنخ اسناد	مصادیق و منابع گردآوری	حجم اسناد (تعداد)
۱	اسناد تقنینی و بالادستی	متن قوانین اضطراری جنگ، مصوبات مجالس، دستورالعمل‌های دادستانی و لوایح جرایم رایانه‌ای	۱۳
۲	داده‌ها و گزارش‌های فنی–زیرساختی	گزارش‌های دوره‌ای و لاگ‌های تحلیلی پلتفرم‌های رصد جهانی اینترنت (مانند Cloudflare Radar, IODA, SMEX, NetBlocks)	۱۱
۳	اسناد دکترینال و امنیت ملی	گزارش‌های راهبردی مراکز مطالعات امنیت ملی (از جمله INSS و موسسات مطالعات جنگ)	۹
۴	بیانیه‌ها و پرونده‌های قضایی–انتظامی	احکام دادگاه‌های نظامی، بیانیه‌های سخنگویان ارتش و ثبت موارد بازداشت کنشگران رسانه‌ای	۹
مجموع	—	—	۴۲ سند

منطق توقف نمونه‌گیری و تعیین حجم نمونه بر اصل «اشباع داده‌ها»[1] استوار است. بدین منظور، اصل توقف عملیاتی گلاسر و اشتراوس به‌کار گرفته شد؛ بدین معنا که پس از تحلیل ۳۴ سند نخست، فرایند بررسی تا ۸ سند دیگر ادامه یافت، اما از آنجا که هیچ کد مفهومی یا بعد تمایزبخش جدیدی به درخت مضامین افزوده نشد و کدهای مستخرج صرفاً تکرار مصادیقِ کدهای پیشین بودند، کفایت اطلاعاتی احراز و ورود داده‌های جدید متوقف گردید.

۲-۳. فرایند کدگذاری و مسیر استنتاج الگوها

تحلیل داده‌ها مبتنی بر رویکرد تحلیل مضمون ۶ مرحله‌ای براون و کلارک (2006)[2] در تلفیق با تکنیک تحلیل چارچوب اسناد به اجرا درآمد:

۱ .آشنایی عمیق با داده‌ها: خوانش چندباره متون، غوطه‌وری در اسناد و یادداشت‌برداری اولیه؛

۲. تولید کدهای اولیه: تقطیع متون به واحدهای معنایی و تخصیص برچسب مفهومی (مانند: مسدودسازیBGP[3]، جرم‌انگاری انتشار موقعیت، توقیف تجهیزات تصویربرداری، اعمال فیلترینگ کلمات کلیدی)

1. Data Saturation
2. Braun & Clarke
3. Border Gateway Protocol

۳. توسعه مقولات و جستجوی مضامین: مقایسه مداوم کدهای اولیه و تجمیع موارد مشابه ذیل مقولات محوری چهارگانه (کنترل زیرساختی، تنظیم‌گری کیفری، مداخله الگوریتمی–پلتفرمی، و امنیتی‌سازی روایت)

۴. بازبینی و پالایش مضامین: ترسیم شبکه مضامین و بازبینی آن‌ها در سطح کل اسناد جهت اطمینان از تجانس درونی و تمایز بیرونی

۵. تعریف و نام‌گذاری مضامین نهایی: تعیین ماهیت ذاتی هر مضمون و نسبت آن با مفاهیم نظری قدرت و بازنمایی

۶. ترکیب و استنتاج الگوهای نهایی: صورت‌بندی مدل نهایی الگوهای سه‌گانه حکمرانی بر تصویر جنگ.

مسیر استنتاج الگوها از سطح داده خام تا الگوهای نظری نهایی بر اساس یک زنجیره استنتاجی شفاف[1] به‌صورت زیر طی شد:

گزاره متنی/ سند ← کدگذاری اولیه مفاهیم پایه ← تجمیع مفهومی مقولات ← فرعی انتزاع تحلیلی مضامین سازمان‌دهنده ← هم‌سنجی تطبیقی الگوهای نهایی حکمرانی

برای ملموس‌سازی این زنجیره شواهد، نمونه‌ای از ماتریس انتزاع مفهومی در جدول ۲ ارائه شده است:

جدول ۲. نمونه زنجیره استنتاج و تبدیل شواهد اسنادی به الگوهای حکمرانی

پاره‌متن مستخرج از سند (شواهد تجربی)	کد اولیه (مفهوم پایه)	مقوله محوری (مضمون سازمان‌دهنده)	الگوی نهایی مستخرج
«اختلال عمدی در مسیریابی BGP و افت ۸۵ درصدی ترافیک بین‌الملل در ساعات اولیه بمباران» (منبع: Cloudflare)	مسدودسازی در لایه انتقال داده	کنترل سخت‌افزاری و دسترسی زیرساختی	الگوی انسداد زیرساختی
«محکومیت هرگونه بازنشر تصویر خسارات پایگاه‌ها به ۵ سال حبس به اتهام تضعیف روحیه ملی» (ماده ۱۲ قانون شرایط اضطراری)	کیفرگذاری افتراقی بازنمایی جنگ	تنظیم‌گری کیفری و مجازات پسینی	الگوی اقتدارگرایی ساختاری/ قانونی
«الزام پلتفرم‌ها به دی‌ایندکس‌کردن و حذف فوری لایواستریم‌های جنگ ظرف کمتر از ۱۵ دقیقه» (آیین‌نامه اضطراری پلتفرم‌ها)	مهندسی الگوریتمی و حذف نامرئی	مداخله فنی در سطح پلتفرم و سکو	الگوی مداخله الگوریتمی–پلتفرمی

1. Audit Trail

۳-۳. اعتبار، اعتمادپذیری و مثلث‌سازی یافته‌ها

برای تضمین استحکام روش‌شناختی و کیفیت یافته‌ها، به‌جای مفاهیم سنتی پایایی و روایی کمّی، از معیارهای چهارگانه اعتمادپذیری کیفی لینکلن و گوبا (1985) [1]استفاده شد:

۱. باورپذیری یا اعتبار از طریق «مثلث‌سازی منابع و داده‌ها»[2]: برای جلوگیری از تورش اسناد یک‌سویه، یافته‌ها از طریق تقاطع‌دادن سه ضلع اطلاعاتی تایید شدند: الف: اسناد رسمی دولتی و قضایی، ب: داده‌های مانیتورینگ فنی و عینی (مستقل از روایت‌های سیاسی)، و ج: تحلیل‌های مستقل کارشناسی و میدانی نهادهای دیده‌بان رسانه. به عنوان مثال، هرگاه ادعایی در سند حقوقی مبنی بر «مدیریت ترافیک برای حفظ نظم عمومی» مطرح بود، آن گزاره با داده‌های رصد سرورهای جهانی (نظیر قطعی سراسری یا محدودسازی هدفمند) و گزارش‌های بازداشت‌های واقعی راستی‌آزمایی و مقایسه گردید.

۲. انتقال‌پذیری[3]: ارائه «توصیف غنی و عمیق از بستر، مفاد اسناد، بافتار سیاسی جنگ رمضان ۲۰۲۶ و پیوست‌های زمینه‌ای تا امکان کاربست این الگو در سایر تعارضات ژئوپلیتیکی مشابه فراهم آید.

۳. اطمینان‌پذیری و تکرارپذیری[4] : اعمال فرایند «کدگذاری مجدد با فاصله زمانی» [5]بر روی ۲۰ درصد از اسناد، و نیز بهره‌گیری از تکنیک «بررسی همتایان[6]»؛ بدین نحو که کدهای استخراج‌شده و ماتریس طبقه‌بندی در اختیار دو تن از پژوهشگران حوزه ارتباطات سیاسی و حقوق ارتباطات قرار گرفت و پس از بحث و تبادل نظر، شاخص توافق بین‌کدگذاران (هولستی[7]) بالای ۸۶ درصد حاصل شد که نشان‌دهنده همگرایی تفسیری بالاست.

۴. تأییدپذیری[8] : تفکیک دقیق داده‌های توصیفی عریان (مفاد متون قانونی و شاخص‌های فنی کلودفلر رادار[9]) از استنتاج‌ها و تفاسیر تحلیلی پژوهشگران جهت شفاف نگاه داشتن مسیر داوری و مستندسازی دقیق زنجیره اسناد.[10]

---

1. Lincoln & Guba
2. Data Triangulation
3. Transferability
4. Dependability
5. Test-Retest Coding
6. Peer Debriefing
7. Holsti
8. Confirmability
9. Cloudflare Radar
10. Audit Trail

یافته‌ها

تحقیقات انجام شده بر رسانه‌های بین‌المللی در سال ۲۰۲۶ نشان می‌دهد که حکمرانی بر تصویر جنگ رمضان، تحت تأثیر شدید قطب‌بندی‌های سیاسی بوده است. وجود تفاوت‌ها در بازنمایی، مستقیماً ناشی از تفاوت در الگوهای تنظیم‌گری محتوا در کشورهای مختلف است که یا بر امنیت ملی و یا بر ارزش‌های ایدئولوژیک متمرکز بوده‌اند (العزیز[1]، ۲۰۲۶: ۸۳-۸۴).

قاب‌بندی منازعه در سپهر رسانه‌ای عرب

واکنش رسانه‌های عربی به درگیری‌های میان ایران و اسرائیل، به شدت تحت تأثیر روابط دیپلماتیک دولت‌های میزبان با طرفین نزاع قرار دارد. رسانه‌های مستقر در کشورهایی که روابط تنش‌آمیزی با اسرائیل دارند یا فاقد روابط رسمی هستند، تمایل دارند عملیات نظامی را به عنوان «پاسخی مشروع به تجاوزات» و «موفقیتی استراتژیک» قاب‌بندی کنند که بر آسیب‌پذیری اسرائیل تأکید می‌ورزد. در مقابل، رسانه‌های وابسته به کشورهایی که روابط خود را با اسرائیل عادی‌سازی کرده یا به دنبال ثبات منطقه‌ای هستند (مانند عربستان سعودی و امارات)، لحن محتاطانه‌تری اتخاذ کرده و بر پتانسیل‌های تشدید تنش و تهدیدات علیه ثبات منطقه‌ای تمرکز می‌کنند (کاستورو[2]، ۲۰۲۶: ۱۳۲).

این تفاوت در سیاست‌گذاری کلان، خود را در قالب یک «جنگ واژگان» در متون رسانه‌ای نشان می‌دهد. رسانه‌های همسو با محور مقاومت (مانند المیادین) از اصطلاحات تخصصی با بار مثبت نظیر «مقاومة»، (مقاومت)، «کَرامة» (عزت) و «تَحریر» (آزادسازی) برای توصیف اقدامات نظامی استفاده می‌کنند (کاستورو، ۲۰۲۶: ۱۳۴). در طرف مقابل، رسانه‌های منتقد ایران (مانند الشرق الاوسط) با استفاده از واژگانی همچون «تَصعید» (تنش‌زایی)، همچون «تَصعید» (تنش‌زایی)، «تَهدید» (تهدید) و«زَعزعة الاستقرار» (بی‌ثبات‌سازی)، تلاش می‌کنند اقدامات نظامی را به عنوان رفتارهای بی‌پروایانه و تحریک‌آمیز بازنمایی کنند که هدف آن‌ها صرفاً تأمین منافع خودخواهانه و گسترش نفوذ منطقه‌ای است (کاستورو، ۲۰۲۶: ۱۳۶).

دولت‌های عربی از طریق نهادهای تنظیم‌گر و مالکیت رسانه‌ای، نظارت شدیدی بر این روایت‌ها اعمال می‌کنند تا از انتشار هرگونه محتوایی که با منافع عالی یا تعهدات دیپلماتیک

1. Al Aziz
2. Kasturo

آن‌ها در تضاد باشد، جلوگیری کنند. این حکمرانی بر تصویر، نه تنها شامل ترویج روایت‌های مورد نظر دولت، بلکه شامل سرکوب و ساکت کردن صداهای جایگزین از طریق جریمه‌های مالی، لغو مجوزها و در موارد حساس، ارعاب و بازداشت روزنامه‌نگاران است. این رویکرد به ویژه در زمان درگیری‌های مستقیم، با هدف جلوگیری از بروز اعتراضات داخلی و حفظ ثبات سیاسی، به شکلی سیستماتیک برای مهندسی افکار عمومی و صیانت از امنیت ملی به کار گرفته می‌شود (کاستورو، ۲۰۲۶: ۱۳۳).

پیش از بررسی موردی، باید توجه داشت که نظام های رسانه‌ای کشورهای عربی را نمی‌توان با یک الگوی واحد تحلیل کرد؛ زیرارسانه در این کشورها با ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و تاریخی پیوند دارد (کوزمن و ریشتر[1]، ۲۰۲۱: xii–xiv). در جدول زیر، الگوهای کلی تنظیمگری در کشورهای عربی و رویکرد دولت های عرب در این زمینه نشان داده شده است.

جدول ۳. الگوهای تنظیم‌گری و رویکرد دولت‌ها به رسانه در کشورهای عربی (بر اساس مدل ریشتر و کوزمن، ۲۰۲۱)

کشورهای نمونه	ویژگی‌های کلیدی در مدیریت اطلاعات	الگوی تنظیم‌گری/حکمرانی
مصر، بحرین	رسانه به عنوان ابزار امنیت ملی؛ سرکوب حداکثری صداهای مخالف؛ اولویت با روایت رسمی نظامی.	کنترل شدید[2]
عربستان، امارات، قطر، عمان، کویت، اردن، مراکش	کنترل نرم و غیرمستقیم؛ استفاده از رسانه برای قدرت نرم و دیپلماسی؛ خودسانسوری خبرنگاران برای حفظ ثبات اقتصادی.	نوسازی/توسعه‌گرا[3]
لبنان، عراق	تعدد مراکز قدرت رسانه‌ای به دلیل ضعف دولت مرکزی؛ رقابت شدید روایت‌های فرقه‌ای و حزبی؛ امنیت پایین برای فعالان رسانه‌ای.	اقتصاد آزاد/دولت ضعیف[4]

قطر: حکمرانی بر «شایعه» و صیانت از تصویر ثبات

الگوی حکمرانی بر تصویر در قطر بر پایه قوانین سخت‌گیرانه‌ای استوار است که هرگونه محتوای مخدوش‌کننده مصالح عالیه کشور را جرم‌انگاری می‌کند. طبق چارچوب قانونی این کشور، انتشار اطلاعاتی که منجر به تحریک برای تغییر رژیم، توهین به امیر یا ولیعهد، افشای توافقات

1. Kozman & Richter
2. Strong Control
3. Modernization
4. Laissez-faire

محرمانه رسمی و یا آسیب به پول ملی و وضعیت اقتصادی کشور شود، ممنوع است. این ساختار قانونی به نهادهایی نظیر «تأسیسات رسانه‌ای قطر[1]» و وزارت فرهنگ اجازه می‌دهد تا با اعمال نظارت پیشینی، از خروج هرگونه تصویری که «امنیت دولت» را به خطر می‌اندازد جلوگیری کنند (آسکون–اولارینمویه[2] و همکاران، ۲۰۱۸: ۲۰).

در جریان جنگ رمضان ۲۰۲۶، دولت قطر این الگوی قانونی را برای مدیریت ادراک عمومی پیرامون حملات موشکی به زیرساخت‌های انرژی خود به کار بست. گزارش‌های میدانی نشان می‌دهد که مقامات قطری دقیقاً ۳۱۳ نفر را به اتهام نشر «شایعات کذب» در خصوص اصابت موشک‌های ایرانی به تأسیسات صنعتی «راس لافان[3]» بازداشت کردند. این اقدام بخشی از راهبرد حکمرانی بر تصویر بود تا از نشت اخبار مربوط به خسارات جدی به قطب گاز جهانی جلوگیری شده و از واکنش‌های عصبی در بازارهای بین‌المللی انرژی ممانعت به عمل آید (SMEX, 2026).

علاوه‌بر بازداشت‌های توده‌ای، دستگاه قضایی قطر از طریق صدور احکام سنگین برای فعالان فضای مجازی، لایه‌ای از «تنظیم‌گری بازدارنده» را اعمال کرد تا هزینه‌ی روایتگری غیررسمی از جنگ را افزایش دهد. برای نمونه، دادگاه کیفری قطر در آوریل ۲۰۲۶، فعال اینترنتی معروف به «ام‌ناصره» را به اتهام مدیریت یک حساب رسانه‌ای برای انتشار شایعات و توهین به نهادهای قضایی در زمان بحران، به سه سال زندان و جریمه ۵۰ هزار ریالی محکوم نمود (مرکز حقوق بشر خلیج فارس، ۲۰۲۶: ۲۱). این برخورد قضایی نشان‌دهنده آن است که حکمرانی بر تصویر در قطر، فراتر از حذف فیزیکی محتوا، بر حذف کنشگران اطلاعاتی متمرکز شده است تا انحصار روایت در اختیار دولت باقی بماند (مرکز حقوق بشر خلیج فارس، ۲۰۲۶: ۲۲).

در الگوی حکمرانی بر تصویر در قطر، حاکمیت معمولاً به هشدار به روزنامه‌نگاران محلی بسنده می‌کند، اما برای روزنامه‌نگاران و فعالان غیرقطری که در رسانه‌های این کشور فعالیت می‌کنند، خطر اخراج از کشور یا حبس به عنوان یک ابزار کنترلی جدی همواره وجود دارد (جلال[4]، ۲۰۲۱: ۱۳۹).

1. Qatar Media Corporation
2. Asekun-Olarinmoye
3. Ras Laffan
4. Galal

عربستان سعودی: «الزام امنیتی» و انحصار روایت رسمی

حکمرانی بر تصویر و رسانه در عربستان سعودی بر پایه‌ی مفهومی تحت عنوان «الزام امنیتی[1]» شکل گرفته است که ریشه در پویایی‌های سیاسی–اجتماعی داخلی و فاکتورهای ژئوپلیتیک منطقه‌ای دارد. این الگو، رسانه‌ها را به ابزاری برای حفظ انسجام ملی و بازنمایی فرهنگی تبدیل کرده است که در آن، هرگونه خروجی اطلاعاتی باید با استانداردهای نظارتیِ سخت‌گیرانه همسو باشد تا از تضعیف هویت ملی یا مذهبی جلوگیری شود (مویدی[2]، ۲۰۲۵: ۱).

تجربه تاریخی عربستان در جریان جنگ خلیج فارس (دهه ۱۹۹۰) نشان‌دهنده الگوی «دفن وقایع در شن[3]» است؛ به این معنا که رسانه‌های سعودی در زمان نبرد مکلّف شدند وقایع میدانی را گزارش نکنند یا تنها پوششی بسیار محدود و ناکافی از عملیات‌ها ارائه دهند تا از بروز نارضایتی یا تزلزل در جامعه جلوگیری شود (مویدی، ۲۰۲۵: ۵). درواقع تاریخ رسانه‌ای عربستان نشان‌دهنده یک الگوی تاریخی واکنشی است؛ به طوری که هر زمان پادشاهی با تهدیدی خارجی یا بحرانی مواجه شده، بلافاصله کنترل خود بر مطبوعات را تشدید کرده و نهادهای نظارتی جدیدی (مانند شورای عالی رسانه) را برای یکپارچه‌سازی روایت‌های خبری تأسیس نموده است (کرایدی[4]، ۲۰۲۱: ۹۵–۱۰۴).

همچنین، در عربستان سعودی و در طول نبرد رمضان، حکمرانی بر تصویر از طریق تکنیک‌های بسیج عمومی علیه خبرنگاری شهروندی، با استفاده از شعارهایی نظیر: «عکاسی در خدمت دشمن است»، اعمال شد تا انحصار روایت جنگ در دست اتاق‌های خبر رسمی باقی بماند (الاستقلال[5]، ۲۰۲۶).

از منظر حقوقی، «قانون مبارزه با جرایم اطلاعاتی[6]» مصوب ۲۰۰۷، بازوی اجرایی این حکمرانی بر تصویر است که هرگونه اقدامی علیه نظم عمومی، ارزش‌های مذهبی و حریم خصوصی را جرم‌انگاری می‌کند (عیسانی[7]، ۲۰۲۲: ۶).

اگرچه در گذشته مالکیت رسانه‌ها بین شاهزادگان مختلف تقسیم شده بود و نوعی کثرت‌گرایی محدود پدید می‌آورد، اما با قدرت گرفتن محمد بن سلمان، حاشیه نقد به شدت

1. Security Imperative
2. Muyidi
3. Bury events in the sand
4. Kraidy
5. Al-Estiklal
6. Anti-Cyber Crime Law
7. Aissani

تنگ‌تر شده و مالکیت رسانه‌های بزرگ فراملی از طریق فرآیندهایی همچون "پاکسازی اقتصادی ۲۰۱۷" به طور مستقیم یا غیرمستقیم تحت کنترل دفتر ولیعهد درآمده است (کرایدی، ۲۰۲۱: ۹۹-۱۰۱). این تمرکز قدرت، امکان هرگونه نشت اطلاعاتی یا روایتگری متضاد در زمان بحران را به حداقل رسانده است.

امارات متحده عربی: رسانه به مثابه ابزار استراتژیک نوسازی

حکمرانی بر رسانه در امارات فراتر از کنترل امنیتی، بر پایه دکترین «مسئولیت اجتماعی» و مشارکت در «نوسازی اقتصادی» استوار است. در این الگو، رسانه‌ها نهادهایی مستقل برای نقد نیستند، بلکه «ابزارهای استراتژیک[1]» دولت برای صیانت از هویت ملی و پیشبرد برنامه‌های کلانی نظیر «چشم‌انداز ۲۰۲۱» تلقی می‌شوند. لذا هرگونه تصویری که این «برند ملی مدرن و باثبات» را مخدوش کند، مخلِ مأموریت نوسازی دولت دیده شده و سرکوب می‌شود (عایش[2]، ۲۰۲۱: ۱۰۹-۱۱۴).

همچنین الگوی حکمرانی بر تصویر در امارات متحده عربی بر پایه یک ساختار قانونی چندلایه استوار است که هدف آن ایجاد موازنه میان فعالیت رسانه‌ای و حفاظت از امنیت ملی و حریم خصوصی است (شیاب[3] و همکاران، ۲۰۲۶: ۱۰۲).

رسانه‌های اماراتی اگرچه در موضوعات اجتماعی (مانند توانمندسازی زنان) پیشرو هستند، اما در گفتگوهای حساس سیاسی و امنیت ملی، به صورت آگاهانه «موضع حاشیه‌ای[4]» اتخاذ می‌کنند تا از همسویی کامل با مواضع رسمی دولت در زمان بحران اطمینان حاصل شود (عایش، ۲۰۲۱: ۱۲۴).

همچنین بر اساس گزارش تحلیلی الاستقلال (۲۰۲۶)، الگوهای تنظیم‌گری در کشورهای درگیر در جنگ رمضان، از یک «سانسور سخت‌گیرانه فیزیکی» به سمت «مدیریت ادراک اقتصادی» حرکت کرده است. برای مثال، امارات متحده عربی با هدف صیانت از برند توریستی دبی، هرگونه تصویرسازی از خسارات وارده به زیرساخت‌های غیرنظامی را جرم‌انگاری کرد (الاستقلال، ۲۰۲۶).

نهایتاً در سیستم رسانه‌ای امارات، به دلیل پیوند عمیق میان منافع تجاری و وفاداری سیاسی، نوعی «خودسانسوری نهادینه شده» شکل گرفته است. خبرنگاران و فعالان رسانه‌ای برای پرهیز

1. Strategic Tools
2. Ayish
3. Shiyab
4. Backstage position

از جریمه‌های سنگین میلیونی و حفظ موقعیت شغلی خود در یک بازار رقابتی، به طور خودکار از ورود به خطوط قرمز نانوشته‌ای که امنیت یا روابط خارجی امارات را به خطر می‌اندازد، خودداری می‌کنند (عایش، ۲۰۲۱: ۱۱۶).

اردن: حکمرانی بر تصویر از طریق «امنیت‌سازی» دیجیتال و مدل اقتدارگرایی نوین

الگوی حکمرانی بر تصویر در اردن در سال‌های اخیر دستخوش تحولی کیفی شده است که از آن تحت عنوان «حکمرانی استبدادی دیجیتال[1]» یاد می‌شود (حمدون و السمادی، ۲۰۲۶: ۷۸۸). این الگو با محوریت «قانون جرایم رایانه‌ای شماره ۱۷ سال ۲۰۲۳» پی‌ریزی شده که به عنوان نقطه عطفی در گذار از تنظیم‌گری سنتی به کنترل نظام‌مند فضای مجازی شناخته می‌شود (حمدون و السمادی، ۲۰۲۶: ۷۹۹).

مصداق بارز حکمرانی بر تصویر جنگ در اردن، پرونده «هبه ابوطاها» (خبرنگار) است. او به دلیل انتشار مقاله‌ای که در آن به نقد نقش اردن در رهگیری موشک‌های ایرانی شلیک‌شده به سمت اسرائیل پرداخته بود، به اتهام «نشر اخبار جعلی» و «تحریک فتنه» به یک سال حبس محکوم شد (حمدون و السمادی، ۲۰۲۶: ۸۰۳). این اقدام نشان‌دهنده استفاده از قانون برای مهندسی تصویر خروجی از نقش نظامی کشور در منازعات منطقه‌ای است.

دولت اردن با استفاده از نظریه امنیت‌سازی، انتقادات رسانه‌ای را از حوزه «آزادی بیان» خارج و به حوزه «تهدیدات وجودی علیه امنیت ملی» منتقل کرده است (حمدون و السمادی، ۲۰۲۶: ۸۰۲). این رویکرد منجر به ایجاد یک «اثر فلج‌کننده[2]» شده است که کاربران و روزنامه‌نگاران را به خودسانسوری شدید وادار می‌کند تا از جریمه‌های مالی سنگین (تا سقف ۷۵،۰۰۰ دینار) و مجازات حبس در امان بمانند (البداینه[3] و همکاران، ۲۰۲۵: ۱۰۰). این انسداد اطلاعاتی باعث می‌شود روزنامه‌نگاران در زمان جنگ به منابع غیررسمی متوسل شوند، که حاکمیت بلافاصله همین عمل را تحت عنوان «نشر اخبار جعلی» جرم‌انگاری کرده و از آن برای مهندسی سکوت استفاده می‌کند (تویسی[4]، ۲۰۲۱: ۶۲).

1. Digital Authoritarian Governance
2. Chilling Effect
3. Al-Badayne
4. Tweissi

کویت: حکمرانی بر «شایعه» و بازتولید خودسانسوری در لوای امنیت ملی

الگوی حکمرانی بر تصویر در کویت بر ترکیبی از نظارت فنی سخت‌گیرانه، قوانین کیفری بازدارنده و یک فرهنگ نهادینه‌شده از خودسانسوری استوار است. اگرچه کویت از نظر تاریخی یکی از آزادترین محیط‌های رسانه‌ای در حوزه خلیج‌فارس را داشته است، اما در سال‌های اخیر با اتکا به قوانین جدید، کنترل حاکمیتی بر فضای دیجیتال به شدت افزایش یافته است (ناوارو[1] و همکاران، ۲۰۲۴: ۲).

۱. زیرساخت قانونی و جرم‌انگاری سایبری

سنگ‌بنای حکمرانی بر محتوای دیجیتال در کویت، «قانون شماره ۶۳ سال ۲۰۱۵ در مورد مبارزه با جرایم فناوری اطلاعات» است که از ژانویه ۲۰۱۶ اجرایی شد (عیسانی، ۲۰۲۲: ۱). این قانون که به عنوان یک «نقطه سیاه» در تاریخ آزادی بیان این کشور توصیف شده است، به دولت اجازه می‌دهد فعالیت‌های آنلاین را تحت عناوین مبهم پایش کند (السالم[2]، ۲۰۲۱: ۱۷۶). طبق مفاد این قانون:

- کنترل محتوای مخل امنیت: بر اساس ماده (۴)، انتشار هرگونه اخبار، تصاویر یا داده‌هایی که امنیت کشور، منافع عالی آن یا نظم عمومی را به خطر اندازد، ممنوع است (عیسانی، ۲۰۲۲: ۱۲).
- پیوند با قانون مطبوعات: مواد (۶) و (۷) این قانون، تمامی ممنوعیت‌های ذکر شده در قانون مطبوعات را به فضای مجازی تسری داده است؛ به طوری که انتشار اطلاعات مربوط به امنیت ملی یا انتقاد از امیر کشور می‌تواند منجر به اتهامات کیفری علیه نویسنده و سردبیر شود (السالم، ۲۰۲۱: ۱۷۱).
- مجازات‌های بازدارنده: متخلفان در این حوزه با احکام حبس از ۶ ماه تا ۱۰ سال و جریمه‌های نقدی سنگین تا سقف ۵۰۰،۰۰ دینار کویت مواجه می‌شوند (عیسانی، ۲۰۲۲: ۹).

۲. خودسانسوری به مثابه «وظیفه مدنی»

حکمرانی بر تصویر در کویت تنها از طریق اجبار دولتی پیش نمی‌رود، بلکه ریشه در یک رویکرد رفتاری تحت عنوان «آزادی مسئولانه[3]» دارد. در این الگو، فعالان رسانه‌ای تشویق می‌شوند تا

1. Navarro
2. Alsalem
3. Responsible freedom

در گزارش‌دهی خود، منافع نهادهای حاکمیتی را در اولویت قرار دهند (ناوارو و همکاران، ۲۰۲۴: ۳). یافته‌ها نشان می‌دهد که:

بخش بزرگی از جامعه و روزنامه‌نگاران، سانسور را به عنوان شکلی از «مسئولیت مدنی» برای محافظت از کشور در برابر تهدیدات پذیرفته‌اند (السالم، ۲۰۲۱: ۱۷۷).

این فرهنگ باعث شده است که روزنامه‌نگاران از ترس هدف قرار گرفتن توسط مقامات یا از دست دادن منافع اقتصادی، به دلیل نزدیکی مالکان رسانه‌ها به دولت، به‌طور ارادی از پوشش موضوعات بحث‌برانگیز امنیتی و سیاسی خودداری کنند (السالم، ۲۰۲۱: ۱۷۰؛ ناوارو و همکاران، ۲۰۲۴: ۳).

۳. پیامدها برای خروجی اخبار جنگ

در شرایط بحرانی، نظام رسانه‌ای کویت به سمت «حمایت سیاسی از اطلاعات[1]» حرکت می‌کند که در آن سیاست، چارچوب تأیید اعتبار داده‌ها را تعیین می‌کند (ناوارو و همکاران، ۲۰۲۴: ۱۳). شواهد پژوهشی نشان می‌دهد که ۱.۷۷٪ از اخبار در این اقلیم رسانه‌ای، فاقد منبع مستقل بوده یا پوششی کاملاً «یک‌جانبه» ارائه می‌دهند و روایت‌های رسمی و چهره‌های سیاسی بر ۴.۳۲٪ از کل محتوای خبری تسلط مطلق دارند (ناوارو و همکاران، ۲۰۲۴: ۹–۱۱).

به طور کلی در کویت، حکمرانی بر تصویر جنگ رمضان از طریق الگوی «جانبداری نرم» اعمال می شود؛ به گونه‌ای که رسانه‌ها با حفظ ظاهری تکثرگرا، در عمل به بازتولید روایت‌های رسمی دولت و استفاده از واژگان قضاوتی نظیر «تجاوز آشکار» پرداختند. علاوه بر این، تنظیم‌گری اطلاعات در کویت با ابزار سخت‌گیرانه حقوقی تکمیل شده؛ به طوری که دولت کویت با جرم‌انگاریِ مستندسازیِ میدانی توسط شهروندان و خبرنگاران، انتشار هرگونه تصویر بصری از حملات موشکی را ممنوع کرد تا انحصار مدیریت ادراک عمومی در اختیار نهادهای رسمی باقی بماند (الاستقلال، ۲۰۲۶).

بحرین: اقتدارگرایی رسانه‌محور

الگوی حکمرانی بر تصویر در بحرین بر پایه پیوندی عمیق میان منافع امنیتی خاندان سلطنتی (آل‌خلیفه) و استفاده ابزاری از رسانه‌ها برای ترویج پروپاگاندای دولتی استوار است. سیستم

1. Political Patronization

رسانه‌ای بحرین «اقتدارگرایی رسانه‌محور[1]» توصیف می‌شود که در آن تمام ابزارهای ارتباطی، از مطبوعات تا فضای مجازی، برای صیانت از بقای رژیم و جلوگیری از نشت روایت‌های معارض مهندسی شده‌اند (جونز[2]، ۲۰۲۱: ۱۴۵).

همچنین سنگ‌بنای تنظیم‌گری محتوا در بحرین، «قانون مطبوعات سال ۲۰۰۲» است. این قانون به طور مشخص هرگونه انتقاد از پادشاه، اسلام و همچنین «کشورهای متحد و هم‌پیمان» را ممنوع کرده است (جونز، ۲۰۲۱: ۱۵۲). این نکته در زمان جنگ‌های منطقه‌ای (مانند جنگ ۲۰۲۶) بسیار کلیدی است؛ زیرا به دولت اجازه می‌دهد هرگونه تصویر یا خبری که منتقد نقش نظامی بحرین یا متحدانش (مانند عربستان سعودی و آمریکا) باشد را تحت عنوان «اقدام علیه منافع ملی» سرکوب کند. علاوه بر این، طبق قانون، مدیران مسئول رسانه‌ها باید واجد شرط «حسن شهرت» باشند؛ اصطلاحی مبهم که عملاً به دولت اجازه می‌دهد تنها افراد وفادار به حاکمیت را در مناصب کلیدی رسانه‌ای بگمارد (جونز، ۲۰۲۱: ۱۵۶).

پژوهش‌های میدانی در سال ۲۰۲۵ نشان می‌دهد که «محدودیت‌های قانونی» با ۴۲ درصد، بزرگترین چالشی است که فعالیت شهروند–خبرنگاران را در بحرین تحت تأثیر قرار داده است (امان[3] و همکاران، ۲۰۲۶: ۸). این فشار قانونی منجر به ایجاد پارادوکسی در رفتار کاربران شده است؛ به طوری که شهروندان علی‌رغم حضور گسترده در پلتفرم‌هایی نظیر اینستاگرام (۶۹,۹ درصد) و اسنپ‌چت (۴۱,۴ درصد)، به دلیل ترس از تبعات حقوقی، به سمت نوعی «مسئولیت‌پذیری تحمیلی» حرکت کرده‌اند که در آن محتوای تولیدی باید دقیقاً با قوانین و مقررات رسانه‌ای کشور همسو باشد (امان و همکاران، ۲۰۲۶: ۶–۸).

در جنگ رمضان ۲۰۲۶، حکمرانی بر تصویر در بحرین وارد فاز تکنولوژیک شد. بخشی از فعالان رسانه‌ای برای استفاده از ابزارهای «راستی‌آزمایی خبر» و ابزارهای هوش مصنوعی آموزش دیدند. این ابزارها عملاً به حاکمیت کمک می‌کنند تا هرگونه تصویر میدانیِ مخالف با روایت رسمی را تحت عنوان «محتوای غیرمعتبر» از چرخه انتشار خارج کند (امان و همکاران، ۲۰۲۶: ۸).

1. Media-Assisted Authoritarianism
2. Jones
3. Aman

اسرائیل: حکمرانی ساختاری و «حمله برق‌آسای قانون‌گذاری» در زمان جنگ

الگوی حکمرانی بر تصویر در اسرائیل در جریان جنگ ۲۰۲۶، بر پایه پیوندی عمیق میان «اصلاحات ساختاری در قوانین رسانه‌ای» و «توسعه پایش دیجیتال بر رفتار کاربران» استوار است. این رویکرد که تحت عنوان «اقتدارگرایی دیجیتال» یاد می‌شود، از تکنولوژی برای نظارت سیستماتیک بر جامعه تحت پوشش امنیت ملی بهره می‌برد (کاهان[1]، ۲۰۲۵: ۳۶۳).

همچنین حکمرانی بر تصویر در اسرائیل بر پایه‌ی یک سنت دیرینه از «سانسور نظامی» استوار است که ریشه در قوانین دوران قیمومت بریتانیا دارد. طبق تحلیل‌های تاریخی، سانسور رسانه‌ها در اسرائیل از سال ۱۹۴۵ جنبه قانونی داشته و به سانسورچی نظامی اجازه می‌دهد تا از انتشار، چاپ، واردات یا صادرات هرگونه مطلبی که به امنیت ملی یا نظم عمومی آسیب می‌زند، جلوگیری کند (آسکون–اولارینمویه و همکاران، ۲۰۱۸: ۲۱).

تاریخچه رگولاتوری در اسرائیل نشان می‌دهد که حاکمیت از ابزارهای تنظیم‌گری به عنوان چارچوبی انعطاف‌پذیر برای جلب حمایت رسانه‌ها استفاده کرده است (دوروت[2]، ۲۰۲۰: ۲۳). در پرونده‌های مشهور نظیر «کیس ۴۰۰۰»، تسهیلات رگولاتوری به مالکان رسانه‌ها در ازای پوشش خبری مطلوب دولت اعطا شده است که این امر استقلال تصویر رسانه‌ای را از درون تهی می‌کند (دوروت، ۲۰۲۰: ۲۱).

در نتیجه می‌توان گفت که حکمرانی بر تصویر در اسرائیل بر پایه یک ساختار رگولاتوری چندپاره و به شدت سیاسی استوار است. طبق تحلیل‌های زیرساختی، اسرائیل فاقد یک «قانون مطبوعات» واحد و جامع است و از زمان لغو حکم مطبوعات دوران قیمومت در سال ۲۰۱۷، یک «خلاء قانونی[3]» در تعریف ماهیت رسانه در این کشور ایجاد شده است. با این حال، حاکمیت همچنان از مقررات دفاعی (اضطراری) ۱۹۴۷ (به‌ویژه مواد ۸۷، ۹۷ و ۱۰۰) به عنوان مبنای اصلی «سانسور نظامی» استفاده می‌کند که به دولت اجازه می‌دهد حتی پیش از انتشار محتوا، از خروج اطلاعاتی که مخل امنیت ملی یا نظم عمومی تشخیص داده شود، جلوگیری کند (دوروت، ۲۰۲۰: ۵).

در جریان جنگ سال ۲۰۲۶، این الگوی حکمرانی از طریق اقدامات تهاجمی جدیدی دنبال شد که از آن تحت عنوان «حمله برق‌آسای قانون‌گذاری در زمان جنگ[4]» یاد می‌شود. محور

1. Cahane
2. Dorot
3. Legal Vacuum
4.Wartime Legislative Blitz

اصلی این تغییرات، لایحه اصلاحات رسانه‌ای «شلومو کارهی»، وزیر ارتباطات اسرائیل است که با هدف ایجاد یک نهاد رگولاتوری دولتی جدید برای نظارت بر تمامی خروجی‌های صوتی و تصویری تجاری به اجرا درآمد. این قانون با لغو الزام فعالیت بخش‌های خبری در قالب شرکت‌های مستقل، توانایی مالکان رسانه‌ها را برای اعمال نفوذ سیاسی مستقیم بر پوشش خبری به نفع روایت رسمی دولت افزایش داد (لدرمن، ۲۰۲۶: ۱).

در جنگ رمضان ۲۰۲۶، حاکمیت با استفاده از زیرساخت‌های قانونی مذکور، تهاجم همه‌جانبه‌ای را علیه رسانه‌های عمومی آغاز کرد. این اقدامات شامل لغو جدایی اخبار از مالکان رسانه‌ها (اشکنازی و بنونیستی، ۲۰۲۶: ۴۹) و تلاش برای تعطیلی رسانه‌های نظامی نظیر «رادیو ارتش» (گالاتز) به دلیل مواضع انتقادی آن‌ها بود (لدرمن، ۲۰۲۶: ۲). این مدل از حکمرانی نه تنها بر حذف فیزیکی محتوا، بلکه بر تغییر ساختارهای قانونی برای انقیاد دائمی جریان اطلاع‌رسانی تمرکز دارد.

بخش دیگری از این حکمرانی ساختاری، بر برخورد پلیسی و کیفری با روایت‌های معارض متمرکز شده است. در سال ۲۰۲۵ و آستانه جنگ ۲۰۲۶، حاکمیت با استفاده از حقوق جزا به عنوان ابزاری بازدارنده، روزنامه‌نگاران منتقد را تحت عناوین سنگینی همچون «تحریک به تروریسم» بازداشت کرد؛ به طوری که در یک مورد شاخص، روزنامه‌نگاری به نام «اسرائیل فرای[1]» بازداشت و تحت شرایط سخت «زندانی امنیتی» نگهداری شد. همچنین در سطح میدانی، پلیس با کاهش آستانه تحمل قانونی، تجمعات را سرکوب و معترضان را به حذف نمادهای بصری که با روایت جنگی دولت همسو نبود، اراده کرد (اشکنازی و بنونیستی، ۲۰۲۶: ۵۳–۵۵).

علاوه بر این، حکمرانی بر تصویر جنگ در اسرائیل، فراتر از ابزارهای سانسور، بر پایه دکترین «جنگ روایتی[2]» استوار است. براساس یافته‌های مالاویکا[3] (۲۰۲۶)، اسرائیل با بهره‌گیری از سرعت عمل در تولید محتوا، تلاش کرد تا پیش از انتشار هرگونه روایت رقیب، تصویر جنگ را در قالب «دفاع مشروع» و «صیانت از دموکراسی» تنظیم‌گری کند (مالاویکا، ۲۰۲۶: ۲۳۶۰). در این الگو، رگولاتوریِ اطلاعات شامل یک فرایند «حذف گزینشی[4]» است که طی آن، سیاق‌های تاریخی و ساختاری منازعه از تصاویر خروجی حذف می‌شوند تا بر ادراک افکار عمومی بین‌المللی تأثیر گذاشته

1. Israel Frey
2. Narrative Warfare
3. Malavika
4. Selective Omission

شود (مالاویکا، ۲۰۲۶: ۲۳۶۲). با این حال، اسرائیل در سال ۲۰۲۶ با چالش جدی «تکثرگرایی دیجیتال» مواجه شد؛ جایی که عوامل غیررسمی در شبکه‌های اجتماعی، انحصار دولت بر تصویر بصری جنگ را در هم شکستند (مالاویکا، ۲۰۲۶: ۲۳۶۴).

ایران: حکمرانی از طریق «خاموشی مخفیانه» و «بازآرایی قلعه ملی اطلاعات» زمینه نهادی

نظام سیاست‌گذاری شبکه‌های اجتماعی در ایران بر پایه یک الگوی سه‌سطحی و «از بالا به پایین[1]» استوار است که در آن اقتدار تصمیم‌گیری به صورت سلسله‌مراتبی توزیع شده است. در بالاترین سطح (سطح کلان)، «شورای عالی فضای مجازی» به‌عنوان نهاد اصلی حاکمیتی، مسئولیت تدوین سیاست‌های کلی و قانون‌گذاری کلان را بر عهده دارد که بالاترین قدرت اجرایی را در این حوزه اعمال می‌کند. در سطوح میانی[2]، وزارت‌خانه‌هایی نظیر ارتباطات، فرهنگ و ارشاد، و اطلاعات وظیفه برنامه‌ریزی و تنظیم‌گری را بر عهده دارند، در حالی که لایه عملیاتی[3] شامل نهادهای اجرایی مانند سازمان تبلیغات اسلامی و مراکز پژوهشی مذهبی است که مصوبات را به مرحله اجرا می‌رسانند (نامداریان و خدمتگزار، ۲۰۲۴: ۲۷۸).

تحلیل کارکردهای این سیستم نشان می‌دهد که بیشترین تمرکز سیاست‌گذاران ایرانی بر روی سه حوزه «حمایت» (۴۸ درصد)، «تنظیم‌گری» (۱۳ درصد) و «نظارت و ارزیابی» (۱۳ درصد) معطوف شده است (نامداریان و خدمتگزار، ۲۰۲۴: ۲۸۳). این ساختار نهادی با چالش‌هایی نظیر عدم شفافیت در لایه رگولاتوری و هم‌پوشانی شدید میان وظایف شورای عالی فضای مجازی و وزارت‌خانه‌ها مواجه است که منجر به موازی‌کاری در اقدامات حاکمیتی می‌شود. به دلیل همین هم‌پوشانی و تمرکز قدرت، لایه میانی (وزارت‌خانه‌ها) از خودمختاری کمی برخوردار بوده و به شدت در برابر نهادهای بالادستی و مطالبات حاکمیتی پاسخگو هستند (نامداریان و خدمتگزار، ۲۰۲۴: ۲۸۴).

هدف بنیادین این نظام نهادی، صیانت از امنیت و منافع حاکمیت در فضای مجازی است که منجر به غلبه رویکردهای امنیتی بر ابعاد فرهنگی و اجتماعی شده است (نامداریان و خدمتگزار، ۲۰۲۴: ۲۸۴). مصداق بارز این جهت‌گیری، طرح قانونی «حمایت از حقوق کاربران و خدمات پایه

1. Top-down
2. Meso
3. Micro

فضای مجازی» (موسوم به طرح صیانت) در سال ۲۰۲۱ بود که به دلیل اولویت دادن به سیاست‌های سخت‌گیرانه فیلترینگ و کنترل، با مقاومت گسترده عمومی مواجه شد (نامداریان و خدمتگزار، ۲۰۲۴: ۲۸۵).

الگوی حکمرانی

الگوی حکمرانی بر تصویر در ایران بر پایه یک سیستم رسانه‌ای «اقتدارگرا[1]» استوار است که در طبقه‌بندی‌های نوین تحت عنوان مدل «پلورالیسم قطبی‌شده[2]» شناخته می‌شود. ویژگی بارز این مدل، موازی‌گرایی سیاسی بالا و مداخله شدید دولت در شکل‌دهی و هدایت رسانه‌ها از طریق مالکیت، کنترل یا اعطای یارانه است که منجر به تضعیف استقلال روزنامه‌نگاری حرفه‌ای شده است (ظریفیان و همکاران، ۲۰۲۴: ۹). در این ساختار، مرزهای نانوشته‌ای تحت عنوان «خطوط قرمز» وجود دارد و پارامترهای قانونی مبهمی را برای برخورد شدید با گزارش‌های حساس فراهم می‌سازد (ظریفیان و همکاران، ۲۰۲۴: ۶).

حاکمیت از طریق نهادهایی همچون «وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی» بر سازوکار رسانه‌ها و صدور مجوزها نظارت کامل دارد و همزمان، انحصار مطلق صداوسیما بر پخش رادیویی و تلویزیونی توسط قانون اساسی تضمین شده است. طبق «قانون مطبوعات» (مصوب ۱۹۸۶ و اصلاحات بعدی)، حاکمیت اختیار قانونی دارد که برای صیانت از ثبات جمهوری اسلامی، از فعالیت روزنامه‌نگاران جلوگیری کند (ظریفیان و همکاران، ۲۰۲۴: ۱۱-۶). این تمرکز نهادی در زمان جنگ، بستر قانونی لازم را برای «معماری سکوت» فراهم می‌کند؛ به طوری که رسانه‌های رسمی به ابزاری برای ترویج ایدئولوژی‌های مذهبی و انقلابی و حمایت مطلق از رهبری تبدیل می‌شوند (ظریفیان و همکاران، ۲۰۲۴: ۸).

همچنین می‌توان گفت که نوعی دیگر از الگوی حکمرانی بر تصویر در ایران بر پایه استراتژی «انزوای کامل دیجیتال» و محوریت «شبکه ملی اطلاعات[3]» استوار است. در جریان وقایع دسامبر ۲۰۲۵ تا فوریه ۲۰۲۶، حاکمیت با گذار از «سانسور واکنشی» به سمت «انسداد سیستمی»، اینترنت را به یک زیرساخت ملی‌شده و مرزبندی‌شده تغییر داد تا مرجعیت تصویر را در انحصار خود درآورد (پاینده و چارکامه، ۲۰۲۵: ۳). این راهبرد با هدف هدایت کاربران به سمت یک شبکه تحت کنترل

1. Authoritarian
2. Polarized Pluralist
3. National Information Network: NIN

داخلی و افزایش موانع فنی برای دسترسی به وب جهانی اجرا شد تا نه‌تنها ناآرامی‌ها مدیریت، بلکه به صورت پیش‌دستانه سرکوب شوند (آچتو[1] و همکاران، ۲۰۲۶: ۲).

حاکمیت در این دوره مدل نوینی از حکمرانی بر شبکه را تحت عنوان «خاموشی مخفیانه[2]» به نمایش گذاشت. لایه‌های فنی این انسداد شامل مسموم‌سازی DNS برای هدایت درخواست‌ها به سیاه‌چاله‌های اطلاعاتی و بازرسی کلان‌داده‌ها[3] در درگاه‌های مرزی بود (آریاپور، ۲۰۲۵: ۳). علاوه بر این، «دیوار آتش بزرگ ایران[4]» رفتار دوجانبه‌ای[5] را به نمایش گذاشت که طی آن، تداخل و فیلترینگ هم بر ترافیک ورودی و هم بر ترافیک خروجی، فارغ از منشأ آن، اعمال می‌شد تا از خروج هرگونه تصویر میدانی یا ورود اطلاعات هشداردهنده جلوگیری شود (آچتو و همکاران، ۲۰۲۶: ۲).

پس از خاموشی گسترده ژانویه ۲۰۲۶، حاکمیت الگوی جدیدی از دسترسی را تحت عنوان «نرمال جدید[6]» بر پایه سیاست «لیست سفید[7]» مستقر کرد. در این مدل، برخلاف فیلترینگ سنتی، دسترسی به اینترنت جهانی به طور پیش‌فرض قطع است و تنها لیستی محدود از خدمات تأییدشده (شامل موتورهای جستجو، ابزارهای AI و ایمیل) اجازه فعالیت دارند. در این فاز، حکمرانی بر تصویر از طریق «اینترنت طبقاتی[8]» دنبال شد؛ به طوری که دسترسی به شبکه جهانی به یک «امتیاز تحت نظارت» تبدیل گردید که مستلزم احراز هویت حضوری، ثبت IP ثابت و امضای تعهدنامه عدم سوءاستفاده بود (آچتو و همکاران، ۲۰۲۶: ۵).

در تکمیل الگوی حکمرانی بر تصویر در جمهوری اسلامی ایران، گزارش «قلعه دیجیتال ایران: ظهور شبکه ملی اطلاعات[9]» که توسط «شورای سیاست خارجی آمریکا[10]» منتشر شده است، نشان می‌دهد که حاکمیت ایران در خلال جنگ ۲۰۲۵، کنترل فضای اطلاعاتی را از سطح «سانسور واکنشی» به سطح «ایزوله‌سازی زیرساختی» ارتقا داده است. این گزارش، «شبکه ملی اطلاعات» را به‌عنوان هسته اصلی حکمرانی اقتدارگرای دیجیتال معرفی می‌کند که هدف آن

1. Aceto
2. Stealth Blackout
3. Metadata
4. Great Firewall of Iran
5. Bidirectional
6. New Normal
7. Allowlist
8. Tiered Internet
9. Iran’s Digital Fortress: The Rise of the National Information Network
10. American Foreign Policy Council: AFPC

محدودسازی دسترسی شهروندان به اطلاعات خارج از حوزه نظارتی حکومت، گسترش ظرفیت‌های پایش و امکان قطع ارتباط با اینترنت جهانی بدون اختلال در خدمات داخلی است (اونیل[1]، ۲۰۲۵: ۱–۳). بر این اساس، حکمرانی بر تصویر در ایران صرفاً مبتنی بر حذف یا فیلتر محتوا نیست، بلکه بر کنترل زیرساخت ارتباطی، جرم‌انگاری گردش اطلاعات و جایگزینی تدریجی پلتفرم‌های جهانی با خدمات بومی استوار شده است (اونیل، ۲۰۲۵: ۶–۴).

جدول ۴. الگوها و سازوکارهای حکمرانی دیجیتال ایران در کنترل گردش اطلاعات و تصاویر جنگی

محور حکمرانی	سازوکار و مصادیق	کارکرد در کنترل تصویر جنگ
خاموشی اینترنتی سراسری	اجرای خاموشی ۱۳ روزه اینترنت و قطع دسترسی بیش از ۹۰ میلیون کاربر؛ فعال بودن تنها ۱٪ از IPهای مانیتورشده در بازه ۱۸ تا ۲۱ ژوئن ۲۰۲۵ (اونیل، ۲۰۲۵: ۱–۲)	جلوگیری از انتشار تصاویر میدانی، محدودسازی ارتباطات و انسداد دسترسی شهروندان به هشدارها و اخبار بین‌المللی
شبکه ملی اطلاعات	توسعه «شبکه ملی اطلاعات «به‌عنوان اینترنت داخلی موازی با وب جهانی (اونیل، ۲۰۲۵: ۳)	امکان قطع اینترنت جهانی بدون اختلال در بانکداری، درمان و ارتباطات دولتی
گذار از سانسور به انزوای دیجیتال	تغییر الگوی حکمرانی از «سانسور واکنشی» به «انزوای دیجیتال» پس از اعتراضات ۲۰۰۹، ۲۰۱۷ و ۲۰۱۹ (اونیل، ۲۰۲۵: ۳)	حذف امکان گردش آزاد روایت‌ها و تصاویر جنگی
پلتفرم‌های بومی	توسعه «سروش» به‌عنوان جایگزین تلگرام، «آپارات» به‌عنوان جایگزین یوتیوب و «پارس‌جو» به‌عنوان موتور جستجوی داخلی (اونیل، ۲۰۲۵: ۴)	هدایت کاربران به زیست‌بوم رسانه‌ای تحت کنترل حاکمیت
کنترل اقتصادی خاموشی	کاهش هزینه اقتصادی قطع اینترنت از طریق زیرساخت داخلی؛ برآورد خسارت روزانه ۳۷۰ میلیون دلاری در صورت نبود شبکه ملی اطلاعات (اونیل، ۲۰۲۵: ۳)	امکان‌پذیر شدن خاموشی‌های طولانی‌مدت و گسترده
مقابله با فیلترشکن‌ها	جرم‌انگاری فروش VPN و محدودسازی «ابزارهای عبور از فیلترینگ» توسط شورای عالی فضای مجازی در ۲۰۲۴ (اونیل، ۲۰۲۵: ۵)	محدودسازی دسترسی شهروندان به روایت‌ها و تصاویر خارج از کنترل رسمی
همکاری فناورانه اقتدارگرایانه	گسترش همکاری سایبری و فناوری با روسیه و چین (اونیل، ۲۰۲۵: ۴–۵)	انتقال فناوری‌های نظارت، کنترل و تنظیم‌گری اینترنت
اینترنت سازگار با ارزش‌های حکومتی	معرفی شبکه ملی اطلاعات به‌عنوان بستری برای ارائه محتوای «سازگار با ارزش‌های دینی و انقلابی (اونیل، ۲۰۲۵: ۳)	انحصار مرجعیت روایت و بازآرایی فضای رسانه‌ای داخلی

1. O'Neil

بحث و نتیجه‌گیری

تولد دکترین «معماری سکوت» در جنگ‌های نوین

پژوهش حاضر با هدف تحلیل تطبیقی الگوهای تنظیم‌گری انتشار محتوای جنگی در جریان جنگ رمضان ۲۰۲۶ نشان داد که در قرن بیست و یکم، «تصویر جنگ» به اندازه‌ی خودِ «میدان نبرد» به عرصه‌ای برای اعمال حاکمیت و بازدارندگی تبدیل شده است. یافته‌های این مطالعه بر روی کشورهای ایران، اسرائیل، اردن و قطب‌های اقتصادی خلیج فارس، از ظهور یک پارادایم مشترک تحت عنوان «معماری سکوت» پرده برمی‌دارد؛ هرچند ابزارهای دستیابی به این سکوت، بسته به ساختارهای سیاسی و زیرساختی هر کشور، متفاوت بوده است.

۱. سنتز الگوهای حکمرانی: یک هدف، ابزارهای متفاوت

تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که می‌توان سه الگوی متمایز از حکمرانی بر تصویر را در خاورمیانه شناسایی کرد:

الگوی انسداد زیرساختی (مدل ایران): ایران با تکیه بر «شبکه ملی اطلاعات» و اجرای استراتژی «خاموشی مخفیانه» (آریاپور، ۲۰۲۵)، نشان داد که حکمرانی بر تصویر در این کشور از سطح سانسور محتوا به سطح «ایزوله‌سازی زیرساختی» ارتقا یافته است. در این مدل، حاکمیت با قطع پیوند با اینترنت جهانی و برقراری «اینترنت طبقاتی»، امکان تولید و خروج هرگونه تصویرِ خارج از فیلتر دولت را به حداقل رساند (آچتو و همکاران، ۲۰۲۶).

الگوی اقتدارگرایی ساختاری/قانونی (مدل اسرائیل): اسرائیل از طریق «حمله برق‌آسای قانون‌گذاری» (لدرمن، ۲۰۲۶) و بازطراحی نهادهای رگولاتوری، الگویی را به اجرا گذاشت که در آن، استقلال رسانه‌ها به نفع روایت رسمی ذبح شد. ترکیب این قوانین با پایش پیشرفته‌ی کلان‌داده‌ها توسط نهادهای امنیتی (کاهان، ۲۰۲۵)، نوعی «سانسور الگوریتمیک» ایجاد کرد که پیش از خروج تصویر از دستگاه کاربر، آن را ردیابی و خنثی می‌کرد.

الگوی تنظیم‌گری کیفری بازدارنده (مدل کشورهای خلیج فارس): در کشورهای حاشیه خلیج فارس (مانند امارات و کویت)، حکمرانی بر تصویر با منطق «ریسک شهرت» گره خورده است. استفاده از جریمه‌های میلیونی (تصمیم هیئت وزیران امارات متحده عربی شماره ۴۲، ۲۰۲۵) و تعریف مفهوم «آزادی مسئولانه» (ناوارو و همکاران، ۲۰۲۴)، منجر به یک «خودسانسوری نهادینه‌شده» گردید که در آن، شهروندان و رسانه‌های خصوصی به دلیل ترس از تبعات اقتصادی سنگین، داوطلبانه از انتشار هرگونه تصویرِ مخل ثبات خودداری کردند.

۲. زوال حقیقت و پدیده «سود دروغگو»

یکی از کلیدی‌ترین یافته‌های این پژوهش، تأثیر ابزارهای هوش مصنوعی بر اعتبار تصویر جنگ بود. ظهور دیپ‌فیک‌ها در جنگ ۲۰۲۶ لایه‌ی جدیدی به حکمرانی بر تصویر افزود؛ پدیده «سود دروغگو» به دولت‌ها اجازه داد تا هر تصویر واقعی از شکست‌های نظامی یا تلفات انسانی را به عنوان «جعل هوش مصنوعی» رد کرده و اعتبار تصویر را به عنوان سندِ واقعیت مخدوش کنند (بایمن[1] و همکاران، ۲۰۲۳). این وضعیت نشان داد که در جنگ‌های آینده، حکمرانی بر تصویر نه تنها از طریق «حذف محتوا»، بلکه از طریق «ایجاد تردید در واقعیت» اعمال می‌شود.

۳. امنیت‌سازی و فرسایش حقوق دیجیتال

این مطالعه نشان داد که تمامی کشورهای درگیر، بدون استثنا، از نظریه «امنیت‌سازی» برای توجیه اقدامات استثنایی خود استفاده کردند. تبدیل شدن فضای مجازی از یک بستر مدنی به یک «میدان نبرد دوم»، باعث شد تا مفاهیمی نظیر حریم خصوصی و آزادی بیان، به عنوان «تهدیدات وجودی» علیه امنیت ملی بازتعریف شوند (حمدون و السمادی، ۲۰۲۶). این روند، «وضعیت استثنایی» را به حالت پیش‌فرض حکمرانی دیجیتال در منطقه تبدیل کرده است.

۴. افق آینده و ضرورت هنجارگذاری بین‌المللی

در نهایت، تجربه‌ی جنگ ۲۰۲۶ ثابت کرد که معماری سکوت، هرچند در کوتاه‌مدت برای دولت‌ها بازدارندگی ایجاد می‌کند، اما در میان‌مدت منجر به فرسایش اعتماد عمومی و پناه بردن کاربران به راهکارهای گریز (مانند استارلینک یا پیام‌رسان‌های P2P) می‌گردد (آچتو و همکاران، ۲۰۲۶).

پیشنهاد می‌شود برای صیانت از «تصویر واقعیت» در درگیری‌های مسلحانه، پروتکل‌های بین‌المللی جدیدی (مشابه کنوانسیون‌های ژنو برای فضای سایبر) تدوین شود تا از تبدیل شدن کامل اینترنت به «سلاح جنگی» و حذف حقوق بنیادین شهروندان در دسترسی به اطلاعاتِ حیاتی در زمان بحران جلوگیری شود.

1. Byman

فهرست منابع

اخوان، م.، روشندل اربطانی، ط.، خواجه‌ئیان، د.، و عقیلی، س. و. (۱۴۰۲). طراحی چهارچوب حکمرانی صوت و تصویر فراگیر در جمهوری اسلامی ایران. رسانه‌های دیداری و شنیداری، ۱۷(۳)، ۳۷-۶۴.
https://doi.org/10.22085/javm.2023.402680.2083

عسگری، ف. (۱۴۰۴). تاثیر روایت‌سازی رسانه‌ای بر مدیریت برداشت عمومی از جنگ؛ تحلیل تطبیقی پوشش رسانه‌ای صدا و سیما و شبکه ایران اینترنشنال با رویکرد چارچوب‌گذاری. نشریه مدیریت رسانه، ۱۰(۵۵)، ۲۹-۴۳.

مرادی، م. ح.، جمالزاده، ن.، و غفاری ساروی، م. (۱۴۰۴). کارکردهای تقابل سکوهای ویدئو درخواستی و تنظیم‌گر ساترا در ایران. فصلنامه علمی مطالعات راهبردی ارتباطات، ۵(۳)، ۷۳-۸۵.
https://doi.org/10.22133/MTLJ.2024.435273.1216

نبی زاده، انسیه، احمدی، سیدمحمد صادق و شاهی، محمدشریف. (۱۴۰۴). چالش‌ها و راهکارهای حقوقی تنظیم‌گری صوت‌وتصویر فراگیر در ایران .فصلنامه مطالعات حقوق عمومی دانشگاه تهران، 55(1)، ۷۴۳-۷۶۷.
https://doi.org/10.22059/jplsq.2023.362209.335

نصراللهی، محمدصادق، خیامی، عبدالکریم، ذوالفقاری، امیراحمد و زرودی، علی. (۱۴۰۴). ساختار و کارکردهای نهادهای تنظیم‌گر ویدئو مبتنی بر تقاضا(مورد مطالعه: چین، انگلستان و آمریکا) . فصلنامه علمی مطالعات فضای مجازی و رسانه‌های اجتماعی، ۲ (۳)، ۸۱-۱۲۰.
https://doi.org/10.22083/cssms.2025.482095.1010

Aceto, G., Persico, V., & Pescapè, A. (2026). Iran's January 2026 internet shutdown: Public data, censorship methods, and circumvention techniques (arXiv:2603.28753). rXiv.
https://doi.org/10.48550/arXiv.2603.28753

Aissani, R. (2022). Anti-cyber and information technology crimes laws and legislation in the GCC countries: A comparative analysis study of the laws of the UAE, Saudi Arabia and Kuwait. *Journal of Legal, Ethical and Regulatory* Issues, 25(1), 1-14.

Al Aziz, M. S. S. (2026). Membingkai pemberitaan perang Iran dan Israel di media online (Analisis framing model Robert N. Entman pada CNNIndonesia.com dan Republika.co.id) [Undergraduate thesis, UIN Prof. K.H. Saifuddin Zuhri].

Al-Estiklal. (2026). Saudi, Emirati and Kuwaiti media on the Iran war: A one-sided narrative to mislead the public.

https://alestiklal.net/en/article/saudi-emirati-and-kuwaiti-media-on-the-iran-war-a-one-sided-narrative-to-mislead-the-public

Alsalem, F. (2021). Kuwait: From "Hollywood of the Gulf" to social media diwaniyas. In C. Richter & C. Kozman (Eds.), *Arab media systems* (pp. 163-180). Open Book Publishers. https://doi.org/10.11647/OBP.0238.10

Aman, Z., Elgammal, N. A. H., Fawzy, H. E., Kzar, M. H., & Braimoh, J. J. (2026). A study of citizen journalism practices in the Kingdom of Bahrain: Insights from the social responsibility theory and news verification tools. *Frontiers in Communication*, 10, 1-15. https://doi.org/10.3389/fcomm.2025.1727441

Aryapour, A. (2025). Iran's stealth internet blackout: A new model of censorship (arXiv:2507.14183). rXiv. https://doi.org/10.48550/arXiv.2507.14183

Asekun-Olarinmoye, O., Ibbi, A., & Edafejirhaye, V. (2018). Comparative media policies between Israel, and the Arab regions of Egypt, Turkey and Qatar. *New Media and Mass Communication*, 66, 16-24.

Ashkenazy, A. T., & Benvenisty, D. (2026). A review of the main steps to weaken democracy in Israel: Summary of 2025. Israel Democracy Institute.

Ayish, M. (2021). United Arab Emirates: Media for sustainable development. In C. Richter & C. Kozman (Eds.), Arab media systems (pp. 109–126). Open Book Publishers. https://doi.org/10.11647/OBP.0238.07

Bilozerov, V., & Shekeriak-Kushka, Y. (2026). From censorship to blind spots: The evolution of information control in the age of algorithms. Visnyk of the Lviv University. Series Journalism, (58), 263–277. http://dx.doi.org/10.30970/vjo.2026.58.13928

Byman, D. L., Gao, C., Meserole, C., & Subrahmanian, V. S. (2023). *Deepfakes and international conflict*. Brookings Institution. https://www.brookings.edu/wp-content/uploads/2023/01/FP_20230105_deepfakes_international_conflict.pdf

Cahane, A. (2025). Surveil and control? Monitoring of web activity in Israel. *Dialogues on Digital Society*, 1(3), 363–367. https://doi.org/10.1177/29768640251383114

Dorot, R. (2020). Media influence matrix: Israel. CEU Center for Media, Data and Society (CMDS).

Galal, E. (2021). Qatar: A small country with a global outlook. In C. Richter & C. Kozman (Eds.), Arab media systems (pp. 127–144). Open Book Publishers. https://doi.org/10.11647/OBP.0238.08

Gulf Centre for Human Rights. (2026). Human rights in the Middle East countries 2025: Annual report of the Gulf Centre for Human Rights.

Hamdon, H. M. O., & Al Smadi, E. L. H. (2026). Digital transformation, social media platforms, and the reshaping of media policies in Jordan (2020–2025): A

political-legal approach to governance, legitimacy, and digital security. Perinatal Journal, 34(1), 788-809. https://doi.org/10.57239/prn.26.03410082

Jones, M. O. (2021). Bahrain: Media-assisted authoritarianism. In C. Richter & C. Kozman (Eds.), Arab media systems (pp. 145–162). Open Book Publishers. https://doi.org/10.11647/OBP.0238.09

Kasturo, H. (2026). Arab media responses to the Iran-Israel conflict: Fairclough's critical discourse analysis approach. In M. A. Norazlina et al. (Eds.), Proceedings of the 4th International Conference of Research on Language 2025 (IROLE 2025). Atlantis Press. https://doi.org/10.2991/978-2-38476-563-8_11

Kermani, H. (2026). Repression through anti-repression tools: An analysis of the coordinated campaign of Iranian Telegram channels at times of crisis. Journal of Information Technology & Politics. https://doi.org/10.1080/19331681.2026.2645613

Kraidy, M. M. (2021). Saudi Arabia: Media from royalism to populism. In C. Richter & C. Kozman (Eds.), Arab media systems (pp. 95–110). Open Book Publishers. https://doi.org/10.11647/OBP.0238.06

Lederman, A. (2026, March 26). Inside Israeli politics: Wartime legislative blitz. Israel Policy Forum.

Lemet, A. (2023). Social media content regulation in the context of armed conflicts [Master's thesis, Tallinn University of Technology].

Malavika, A. M. (2026). Media power and narrative warfare: How Israel shapes global perceptions. Iconic Research and Engineering Journals (IRE Journals), 9(10), 2359-2366. https://doi.org/10.64388/IREV9I10-1716650

Mohydin, R. (2023). Algorithmic censorship and Israel's war on Gaza. TRT World Research Centre.

Muyidi, A. (2025). A historical approach of media development in Saudi Arabia under the cultural and religious influences. Humanities and Social Sciences Communications, 12(1746), 1-9. https://doi.org/10.1057/s41599-025-05999-y

Namdarian, L., & Khedmatgozar, H. R. (2024). An institutional approach to analyze the multi-level policymaking system of online social networks: A case study of Iran. Digital Policy, Regulation and Governance, 26(3), 267-294. https://doi.org/10.1108/DPRG-09-2023-0129

Navarro, C., Abuali, Y., Yousef, F., AlShallal, A., & Duarte, L. M. (2024). Evaluating journalistic routines in Kuwait: The use of information sources. Journalism Practice, 18(9). https://doi.org/10.1080/17512786.2024.2312423

Nazir, A., & Mushtaq, A. Q. (2026). Operation Epic Fury: Hybrid warfare and legal erosion in the 2026 US-Israel-Iran conflict. *Research Consortium Archive*, 4(2), 1142-1150.

O'Neil, C. (2025). Iran's digital fortress: The rise of the National Information Network (Iran Strategy Brief No. 16). American Foreign Policy Council.

Payande, I., & Charkameh, H. (2025). From .com to .gov: The internet's inevitable nationalist turn. *Internet Policy Review*, 14(3). https://doi.org/10.14763/2025.3.2029

Raji-Ellams, Z. B. (2026). Legitimacy, threat, and victimhood: Comparative news framing of the 2026 US–Israel war campaign against Iran in Western and Middle Eastern media. *International Journal of Research and Innovation in Social Science (IJRISS)*, 10(4), 790-800. https://doi.org/10.47772/IJRISS.2026.100400056

Richter, C., & Kozman, C. (Eds.). (2021). *Arab media systems*. Open Book Publishers. https://doi.org/10.11647/OBP.0238

Rupok, R. (2026, March 20). The 2026 US–Israel–Iran war: Divergent strategies, information warfare, and a fractured West Asia. [Independent Research Paper].

Ruto, J. R., Okuto, E., & Nyadera, I. (2026). Use and misuse of social media and national security in Africa: A delicate balance between order and liberty in Kenya. *African Journal of Security and Strategic Studies*, 1(1), 1-22.

Shiyab, T., Alkrisheh, M., Alserhan, H. M., & Al-Obeidi, A. H. (2026). Procedural rules for the prosecution and trial of journalists for publishing personal data: A comparative analytical study between French, Emirati, and Jordanian laws. *Studies in Media and Communication*, 14(2), 102-110. https://doi.org/10.11114/smc.v14i2.8094

Siman-Tov, D., Citrinowicz, D., & David, R. (2026). Iran's strategic communications in the campaign: Intimidation, deterrence, and resilience (No. 2117). Institute for National Security Studies (INSS).

Tweissi, B. (2021). Jordan: Media's sustainability during hard times. In C. Richter & C. Kozman (Eds.), Arab media systems (pp. 55–71). Open Book Publishers. https://doi.org/10.11647/OBP.0238.04

Zarifian, M., Volkova, I. I., & Tabatabaei, S. S. (2024). Media landscape in Iran: Traditional and modern approaches to the classification of media systems. Litera, 4, 89-96. https://doi.org/10.25136/2409-8698.2024.4.70410

پژوهشنامه رسانه بین‌الملل/ سال دهم/ شماره دوم/ شماره پیاپی شانزدهم/ پاییز و زمستان ۱۴۰۴/ ۳۱۶-۲۷۹

برساخت گفتمان سیاسی در توئیت‌های دونالد ترامپ درباره «جنگ رمضان» (بازه زمانی: ۹ اسفند ۱۴۰۴ تا ۹ خرداد ۱۴۰۵)

محمد عامریان[۱]

چکیده

با گسترش نقش رسانه‌های اجتماعی در شکل‌دهی به گفتمان سیاسی، تحلیل زبان سیاست‌مداران به عنوان سازوکاری برای مشروعیت‌بخشی و اقناع مخاطبان اهمیتی دوچندان یافته است. این پژوهش با تحلیل انتقادی گفتمان توئیت‌های دونالد ترامپ طی جنگ آمریکا و اسرائیل با ایران (موسوم به «جنگ رمضان»)، به بررسی معانی تلویحی، سازوکارهای زبانی و نقش متن و تصویر در شکل‌دهی به روایت‌های سیاسی او می‌پردازد. بدین منظور، ۱۶۷ پست متنی و ۲۳ پست تصویری مرتبط با ایران منتشرشده از سوی ترامپ در شبکه اجتماعی تروث سوشال از ۹ اسفند ۱۴۰۴ تا ۹ خرداد ۱۴۰۵ گردآوری و تحلیل شدند. چارچوب نظری پژوهش در بخش «زبانی» مبتنی بر رویکرد سه‌سطحی نورمن فرکلاف (۱۹۹۵) و در بخش «بصری» بر پایه الگوی چندوجهی کرس و ون‌لیوون (۲۰۰۶) بود. براساس یافته‌های سطح توصیف، انتخاب‌های واژگانی، ساختارهای نحوی و ویژگی‌های نوشتاری توئیت‌ها، سبکی ارتباطی مبتنی بر تأکید، ایجاز و برجسته‌سازی مواضع سیاسی ایجاد نموده، و در سطح تفسیر، توئیت‌ها از طریق بازنمایی قدرت آمریکا، تهدید ایران و ارجاع‌های بینامتنی، چارچوبی معنایی برای مشروعیت‌بخشی به اقدامات سیاسی و نظامی دولت ترامپ در قبال ایران شکل داده‌اند. در سطح تبیین، این الگوها با مفاهیمی چون قدرت، امنیت، بازدارندگی، منافع ملی و سیاست خارجیِ معامله‌محور پیوند داشتند. تحلیل تصاویر نیز نقش عناصر بصری را در بازتولید این گفتمان تأیید کرد. این یافته‌ها می‌توانند در تحلیل انتقادی ارتباطات سیاسی دیجیتال، مطالعات رسانه و پژوهش‌های چندوجهیِ رسانه‌های اجتماعی به‌کار گرفته شوند.

کلیدواژه‌ها: تحلیل انتقادی گفتمان، جنگ رمضان، دونالد ترامپ، شبکه‌های اجتماعی، فرکلاف.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۱/۱۴ تاریخ پذیرش:۱۴۰۵/۰۳/۱۹

Doi: 10.22034/imrl.2026.589997.1386

۱. استادیار بخش زبان، گروه معارف اسلامی و دروس عمومی، دانشگاه صداوسیما، تهران، ایران.
mohammadamerian82@gmail.com

مقدمه

تحولات گسترده در فناوری‌های ارتباطی و ظهور رسانه‌های اجتماعی، شیوه‌های شکل‌گیری، بازنمایی و گردش گفتمان سیاسی را در جهان معاصر به‌طور بنیادین دگرگون ساخته است. در گذشته، رسانه‌های سنّتی همچون تلویزیون، روزنامه و رادیو مهم‌ترین مجراهای انتقال پیام‌های سیاسی محسوب می‌شدند؛ اما در عصر رسانه‌های دیجیتال، سیاست‌مداران بیش از هر زمان دیگری از شبکه‌های اجتماعی برای ارتباط مستقیم با مخاطبان، مدیریت افکارعمومی و بازنمایی مواضع سیاسی خود بهره می‌گیرند. در چنین فضایی، زبان سیاسی نیز دستخوش تحول شده و ویژگی‌هایی چون ایجاز، سرعت، هیجان، شخصی‌سازی، قطبی‌سازی و چندوجهی‌بودن به عناصر اصلی ارتباطات سیاسی تبدیل شده‌اند. این دگرگونی سبب شده است که رسانه‌های اجتماعی نه صرفاً ابزارهایی برای انتقال اطلاعات، بلکه عرصه‌هایی برای تولید معنا، اعمال قدرت نمادین و بازتولید ایدئولوژی تلقی شوند.

در سال‌های اخیر، پژوهشگران حوزه زبان‌شناسی، مطالعات رسانه و علوم سیاسی توجه ویژه‌ای به نقش شبکه‌های اجتماعی در شکل‌دهی به گفتمان سیاسی[1] نشان داده‌اند. بسیاری از این مطالعات بر این نکته تأکید دارند که رسانه‌های اجتماعی، به‌ویژه در عرصه سیاست، بستری برای برساخت واقعیت اجتماعی و هدایت ادراک عمومی فراهم می‌کنند. در این میان، زبان سیاسی به‌کاررفته در این فضاها، دیگر صرفاً وسیله‌ای برای اطلاع‌رسانی نبوده، بلکه عملاً سازوکاری برای مشروعیت‌بخشی، اقناع، بسیج مخاطب و بازنمایی روابط قدرت محسوب می‌شود. از این منظر، تحلیل زبان سیاست‌مداران در رسانه‌های اجتماعی، به یکی از حوزه‌های مهم مطالعات زبان‌شناسی سیاسی و تحلیل گفتمان تبدیل شده است.

ورود فناوری‌های‌نوین ارتباط‌جمعی، نوع تازه‌ای از روند دیپلماتیک را به نمایش گذاشته و در این میان، شبکه X (توئیترسابق) به صحنه حمله، نقد و اظهارنظرهای سیاست‌مداران نسبت به مسائل مختلف سیاسی و جهانی تبدیل شده است (قربانی و همکاران، ۱۴۰۰). این شبکه اجتماعی و نظایر آن، به عنوان بسترهای جدید شبکه‌سازی که وارد عرصه کشمکش‌های سیاسی شده‌اند، در یک دهه اخیر مورد توجه بیش از پیش سیاست مداران قرار گرفته و زمینه‌ای را برای انعکاس اولویت‌ها، ارزش‌ها و ایده‌های آنان ایجاد نموده‌اند. استفاده از این زیرساخت، نوع جدیدی

1. Political Discourse

از دیپلماسی را با عنوان «توئیپلماسی[1]» به وجود آورده به طوری که بیش از ۹۲ درصد از کشورهای عضو سازمان ملل در این رسانه دارای حساب کاربری هستند (سعیدزاده، گودرزی و تقی‌پور، ۱۴۰۰؛ برزویی، جهانبازی و تمدن، ۱۴۰۱).

در میان چهره‌های سیاسی معاصر، دونالد ترامپ رئیس‌جمهور کنونی ایالات متحده آمریکا، جایگاه ویژه‌ای در مطالعات گفتمان سیاسی رسانه‌ای دارد به طوری که صِرف توئیت‌های وی تاکنون موضوع محوری سخنرانی‌های علمی متعدّد و پژوهش‌های بسیاری بوده است. سبک ارتباطی وی، به‌ویژه در رسانه‌های اجتماعی، از آغاز فعالیت سیاسی‌اش تاکنون همواره موضوع توجه پژوهشگران بوده، به گونه‌ای که طبق نظر کاسینی[2]، دی‌بلاچیو[3] و پرلتی[4] (۲۰۲۰)، وی با استفاده مداوم خود از شبکه X (توئیترسابق) و نشر/بازنشر ده‌ها پست در طول هر هفته، اهمیت بررسی گفتمان سیاسی رهبران در شبکه‌های اجتماعی را به سطحی تازه ارتقاء داده است. اهمیت مطالعه گفتمان ترامپ صرفاً به شخصیت سیاسی وی محدود نمی‌شود، بلکه به تأثیر گسترده زبان و تصویر در شکل‌دهی به ادراک عمومی مربوط است. در جهان معاصر، افکار عمومی بیش از هر زمان دیگری تحت تأثیر پیام‌های کوتاه، تصاویر رسانه‌ای و روایت‌های سریع و احساسی قرار دارد. در چنین شرایطی، سیاست‌مداران می‌کوشند با بهره‌گیری از ساختارهای زبانی خاص و تصاویر هدفمند، نوعی چارچوب معنایی برای فهم رویدادهای سیاسی ایجاد کنند. به همین دلیل، مطالعه گفتمان سیاسی در رسانه‌های اجتماعی، صرفاً تحلیل واژگان یا جملات نیست، بلکه در واقع بررسی سازوکارهای معناسازی و شیوه‌های بازنمایی قدرت و بحران در فضای رسانه‌ای معاصر می‌باشد.

از جنبه نظری، یکی از مهم‌ترین رویکردهایی که برای تحلیل این فرآیندها به کار می‌رود، تحلیل انتقادی گفتمان[5] است. این رویکرد، زبان را پدیده‌ای اجتماعی و ایدئولوژیک دانسته و بر رابطه میان زبان، قدرت و ساختارهای اجتماعی تأکید می‌کند. برخلاف رویکردهای سنّتی زبان‌شناسی که زبان را نظامی مستقل و خنثی تلقّی می‌کردند، تحلیل انتقادی گفتمان بر این باور است که انتخاب‌های زبانی همواره در بستری اجتماعی و سیاسی شکل گرفته و در بازتولید یا به

1. Twiplomacy
2. Casini
3. Di Blasio
4. Perletti
5. Critical Discourse Analysis (CDA)

چالش کشیدن روابط قدرت نقش دارند. به تعبیر نورمن فرکلاف[1]، گفتمان نه‌تنها بازتاب‌دهنده جهان اجتماعی است، بلکه در ساخت و سازمان‌دهی آن نیز مشارکت می‌کند (۱۹۸۹)؛ مفاهیمی که چارچوب تحلیل آن‌ها در مدل سه سطحی فرکلاف[2] (۱۹۹۵) مبتنی بر توصیف، تفسیر و تبیین، تعبیه شده است. کاربران شبکه X (توئیتر سابق) ، پیوسته در مواجههٔ با گفتمان‌های ایدئولوژیک قرار می‌گیرند. این گفتمان‌ها در جامعه، فرآیند تأثیرگذاری خود را با سرعت پشت سر نهاده و پایه‌گذار نظریه‌های اجتماعی می‌شوند. این گفتمان‌ها، همچنین، نقش تعیین‌کننده‌ای در چگونگی زندگی و دیدگاه افراد یک گروه و یا روابط میان‌گروهی دارند (کلانتری، فرخی و غنچه‌پور، ۱۳۹۹). یکی از مفاهیم کلیدی در تحلیل انتقادی گفتمان، مفهوم «قدرت[3]» است. قدرت در این رویکرد، صرفاً به معنای سلطه مستقیم سیاسی یا نظامی نیست، بلکه به توانایی شکل‌دهی به معنا، هدایت ادراک عمومی و مشروعیت‌بخشی به روایت‌های خاص اشاره دارد. از این منظر، زبان سیاسی به مثابه ابزاری برای سازمان‌دهی واقعیت اجتماعی عمل می‌کند و سیاست‌مداران با بهره‌گیری از انتخاب‌های زبانی خاص، می‌توانند کنش‌گران سیاسی را بازنمایی یا تهدیدها را برجسته نموده، یا برخی دیدگاه‌ها را مشروع جلوه دهند. برای مثال، نحوه نام‌گذاری بازیگران سیاسی، استفاده از واژگان ارزشی، تقابل‌سازی میان «ما» و «دیگران» و تأکید بر مفاهیم امنیتی یا ملی‌گرایانه، همگی می‌توانند در جهت تثبیت یک چارچوب ایدئولوژیک خاص عمل کنند. در همین راستا، مفهوم «بازنمایی[4]» نیز از دهه‌های گذشته اهمیت ویژه‌ای در مطالعات گفتمان سیاسی پیدا کرده است. بازنمایی در اینجا به شیوه‌ای اشاره دارد که از طریق آن، واقعیت اجتماعی در زبان و تصویر بازسازی می‌شود. سیاست‌مداران و رسانه‌ها، با انتخاب واژگان و تصاویر خاص، رویدادها و کنش‌گران را به‌گونه‌ای خاص به مخاطب معرفی کرده و بدین‌ترتیب، در شکل‌گیری ادراک عمومی نقش بسیار مهمی ایفاء می‌کنند. بنابراین، تحلیل گفتمان سیاسی صرفاً مطالعه متن نبوده، بلکه بررسی شیوه‌هایی است که از طریق آن‌ها معنا، هویت و قدرت در فضای اجتماعی تولید می‌شوند.

در گفتمان سیاسی رسانه‌ای معاصر، تصویر هم دیگر عنصری فرعی یا تزئینی محسوب نشده بلکه بخشی اساسی از فرآیند معناپردازی بوده و می‌تواند نقش مهمی در بازنمایی روابط قدرت

1. Norman Fairclough
2. Fairclough’s Three-Dimensional Model
3. Power
4. Representation

داشته باشد. از سوی دیگر، تصاویر بحران، تهدید یا درگیری نیز می‌توانند احساس اضطراب، خطر یا ضرورت اقدام سیاسی را در مخاطب تقویت کنند. از این رو، با گسترش رسانه‌های تصویری و شبکه‌های اجتماعی، اهمیت تحلیل عناصر بصری نیز به‌طور چشمگیری افزایش یافته و بسیاری از پژوهشگران بر این باورند که مطالعه گفتمان سیاسی بدون تحلیل عناصر بصری، تصویری ناقص از فرآیند ارتباطات سیاسی ارائه می‌دهد. در پاسخ به این تحوّل، رویکرد تحلیل چندوجهی انتقادی گفتمان[1] شکل گرفته است. کرس[2] و ون‌لیوون[3] از مهم‌ترین نظریه‌پردازان این حوزه‌اند که در چارچوب تحلیل انتقادی چندوجهی خود (۲۰۰۶) بر نقش هم‌زمان زبان، تصویر، رنگ، زاویه دوربین، ترکیب‌بندی[4] بصری و سایر عناصر تصویری نشانه‌شناختی در تولید معنا تأکید کرده‌اند. از منظر آنان، ارتباطات معاصر ماهیتی چندوجهی یافته و معنا نه صرفاً از طریق واژگان، بلکه در تعامل میان متن و تصویر شکل می‌گیرد.

هدف اصلی پژوهش حاضر، کشف معانی تلویحی و سازوکارهای گفتمانی نهفته در این گفتمان و بررسی نقش متن و تصویر در شکل‌دهی به روایت سیاسی مرتبط با آن است. اهمیت این مطالعه در آن است که می‌تواند از نحوه عملکرد گفتمان سیاسی در رسانه‌های اجتماعی تصویری روشن‌تر ارائه داده و نشان دهد که چگونه زبان و تصویر، در تعامل با یکدیگر، به ابزارهایی برای سازمان‌دهی معنا، جهت‌دهی به ادراک عمومی و بازنمایی قدرت در جهان معاصر تبدیل شده‌اند.

پرسش‌های تحقیق

پژوهش حاضر با هدف تبیین چگونگی بازتولید ایدئولوژی‌های خاص و بازنمایی روابط قدرت در توئیت‌های دونالد ترامپ، با بررسی عناصر زبانی و مؤلفه‌های بصری، در فاصله زمانی ۹ اسفند ۱۴۰۴ تا سه ماه پس از آن انجام شده است. بر این مبنا، پرسش‌های پژوهش به شرح زیر تدوین شدند:

۱. در توئیت‌های دونالد ترامپ در تروث سوشال، از چه ویژگی‌های واژگانی و دستوری برای برجسته‌سازی مفاهیم استفاده شده است؟

۲. فرآیندهای تولید و توزیع توئیت‌ها، باتوجه‌به زمینه‌های بافتی و موقعیتی حاکم، چه شواهدی از چگونگی برساخت معنا و نحوه تفسیر کنش‌های ترامپ توسط مخاطبان ارائه می‌دهند؟

---

1. Multimodal Discourse Analysis
2. Gunther Kress
3. Theo van Leeuwen
4. Composition

۳. ارتباط میان ویژگی‌های متنی و بافت کلان اجتماعی در توئیت‌های مورد مطالعه، چه دلالت‌هایی در رابطه با پویایی هژمونی سیاسی و سازوکارهای ایدئولوژیک حاکم بر این کنش‌های گفتمانی دارد؟

۴. در تصاویر همراه توئیت‌های دونالد ترامپ، عناصر تصویر چگونه جهت ایجاد معانی ایدئولوژیک به کار گرفته شده‌اند؟

پیشینه پژوهش

تحلیل گفتمان کنش‌های سیاسی در رسانه‌های اجتماعی، طیف وسیعی از پژوهش‌ها را شامل شده و در این میان، بررسی توئیت‌های دونالد ترامپ رئیس‌جمهور فعلی آمریکا، خود موضوع تعداد قابل توجهی از آن‌ها در سال‌های اخیر بوده است. به اعتقاد کاسینی، دی‌بلاچیو و پرلتی (۲۰۲۰)، تسلّط ترامپ بر شبکه‌های اجتماعی از یک سو و توئیت‌های بحث‌برانگیزش در ارتباط با طیف گسترده‌ای از موضوعات از سوی دیگر، لزوم بررسی گفتمان سیاسی وی را دوچندان می‌نماید. یافته‌های مطالعه آن‌ها در همین زمینه (۲۰۲۰) حاکی از استفاده ترامپ از توئیتر جهت واکنش به وقایع مختلف به مثابه «گفتمان ریاست‌جمهوری ایالات متحده» است که به مردم جهان ارائه می‌شود؛ گفتمانی متمرکز بر بازگشت به گذشته پرافتخار، ملّی‌گرایی و وحدت ملّی که وی را قادر می‌سازد فراتر از روزنامه‌نگاری سنّتی و مواضع رسمی، محتوای موردنظرش را مستقیماً به دست مصرف‌کننده اصلی یعنی مردم (مخاطبان) برساند. به اعتقاد این پژوهشگران، دلایل متفاوتی برای این امر قابل برشمردن است؛ از مشوق‌های مالی تا سازگاری با رسانه‌های جدید. ایلگون-کامانلی[1] و بالچی‌اوغلو[2] (۲۰۲۵) چگونگی استفاده دونالد ترامپ از توئیتر برای نشان دادن شخصیت و سبک رهبری خود را بررسی کردند. در این مطالعه، ۱۴۳۸ توئیت ترامپ بین سال‌های ۲۰۲۱ و ۲۰۲۳ تجزیه و تحلیل و انواع کلمات مورد استفاده وی، احساسات موجود در پیام‌ها و نحوه تغییر ارتباطاتش در مواقع بحران با استفاده از ابزارهای کامپیوتری بررسی شد. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که دونالد ترامپ اغلب به شیوه‌ای بسیار احساسی و شخصی می‌نویسد. همچنین، او از زبان قوی استفاده نموده، بر نقش خود تمرکز کرده و اغلب حس تضاد ایجاد می‌نماید.

1. Ilgun-Kamanlı
2. Balcıog˘lu

از سوی دیگر، بررسی تاثیرات بالقوه توئیت‌های دونالد ترامپ بر روی بازار سهام، موضوع تحقیق ولف[1] (۲۰۱۹) بوده که یافته‌های آن حاکی از تأثیر توئیت‌های ترامپ بر سهام برخی شرکت‌ها و رشد همزمان جستجوهای اینترنتی درباره تعرفه‌های گمرکی بر واردات از روسیه همزمان با توئیت‌های ترامپ در باره آن است. همچنین، موناهان[2] و ماراتی[3] (۲۰۲۱) در تحقیق خود به بررسی ساختار رتوریک[4] (بلاغی) توئیت‌های ترامپ در طول کمپین انتخاباتی وی در سال ۲۰۱۶ پرداختند که نتایج آن نشان می‌دهد این مضامین چگونه برای ساخت روایتی واحد، با یکدیگر ترکیب شده و سرانجام بافتی غیرمعمول مبتنی‌بر تهدید و تحسین برای به‌کارگیری سیاست‌هایی تنبیهی را، برای چیزی که ترامپ آن را «نجات جهان» قلمداد کرده و ضروری می-داند، تشکیل داده‌اند. در مطالعه‌ای مشابه، چاکرابورتی[5] (۲۰۲۴) استفاده استراتژیک ترامپ از رسانه‌های اجتماعی و پادکست در کمپین انتخاباتی سال ۲۰۲۴ خود را بررسی کرد. این مطالعه با تجزیه و تحلیل حضور ترامپ در پادکست‌های تأثیرگذاری مانند The Joe Rogan Experience و NELK Boys' Full Send Podcast، در کنار حضور فعال او در پلتفرم‌هایی مانند توئیتر (ایکس)[6] و فیس‌بوک[7] (در مقابل تعامل محدودتر رقیب انتخاباتی‌اش کامالا هریس[8] با رسانه‌های جدید)، نشان داد که ترامپ بر بهره‌گیری از رسانه‌های جدید به‌منظور دسترسی به جمعیت غیرسیاسی جوان‌تری تمرکز دارد که نسبت به رسانه‌های جریان اصلی بی‌اعتماد است و قالب‌های مکالمات به زعم نویسنده «فیلتر نشده» را ترجیح می‌دهند. رضا[9]، عمران[10] و حسن[11] (۲۰۲۴) نیز در پژوهشی هم‌راستا، به بررسی استراتژی‌های گفتمانی ترامپ در سخنرانی افتتاحیه ریاست‌جمهوری[12] وی در ژانویه ۲۰۱۷ بر اساس مدل ون‌دایک[13] (۲۰۰۵) پرداختند. بر اساس نتایج تحقیق آن‌ها، سخنرانی ترامپ بر وحدت و عاملیت جمعی تأکید داشته و وی در آن برای

1. Wolff
2. Monahan
3. Maratea
4. Rhetoric
5. Chakraborty
6. Twitter (X)
7. Facebook
8. Kamala Harris
9. Raza
10. Imran
11. Hassan
12. Inaugural Speech
13. Van Dijk

برجسته کردن اولویت‌های سیاستی و پایگاه حمایتی خود از استراتژی‌هایی مانند «موضوع‌سازی[1]» و «بازی اعداد[2]» استفاده نموده است. براساس یافته‌های آن‌ها، «قطبی‌سازی[3]» ویژگی کلیدی این سخنرانی است که ترامپ به‌وسیله آن، تضاد شدیدی میان دولت خود و دولت‌های «شکست‌خورده» قبلی ایجاد می‌کند. این سخنرانی، آمریکایی‌ها را به عنوان قربانیان نخبگان سیاسی به تصویر کشیده و در عین حال از طریق واژه‌سازی استراتژیک، دستور کار ترامپ را ارتقاء می‌دهد. همچنین، لفّاظی‌های پوپولیستی در توسّل به ملّی‌گرایی، استفاده از استعاره‌ها برای بیان دیدگاه خود و شیوه بیان قطعیت و عزم، از ویژگی‌های مشهود آن است. علاوه بر این، شواهد و اتکاء به مرجعیت، به ادعاهای او مشروعیت بخشیده و روایت پوپولیستی او را تقویت می‌کند.

بر اساس نتایج تحلیل گفتمان تاسنت[4] از توئیت‌های دونالد ترامپ در شش ماهه ابتدایی سال ۲۰۱۹ (۲۰۲۰)، مضامین پرتکرار در توئیت‌های وی شامل شکایت از رسانه‌های به اعتقاد وی «جعلی[5]» و تمرکز بر «دوباره بزرگ ساختن آمریکا[6]» بوده‌اند. تحلیل انتقادی گفتمان توئیت‌هایی از دونالد ترامپ در فاصله سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۸ که متوجه کشورهای خاورمیانه بوده هم موضوع پژوهش بوستان[7] و العکرش[8] (۲۰۲۰) می‌باشد که یافته‌های آن نشان می‌دهد ترامپ در توئیت‌های خود از طیف متنوعی از ویژگی‌های زبان‌شناختی مانند: استعاره، تکرار، مبالغه و افعال کمکی (مودال) استفاده می‌کند. نتایج تحلیل دستوری این توئیت‌ها نیز بیانگر بهره‌برداری مکرّر ترامپ از ضمیر «ما[9]» جهت نشان‌دادن خود در کنار مردم آمریکا و استفاده متعدّد وی از زمان آینده جهت بیان تصمیم‌های آینده‌اش در قبال کشورهای خاورمیانه است. یافته‌های پژوهش مذکور، حاکی‌از تمایل ترامپ به استفاده از صفات تحقیرآمیز و موهن در قبال کشورهای غرب آسیا برای بیان تنفرش از این کشورها و تحلیل متنی پست‌های وی بیانگر استفاده او از قدرت پنهان در پشت گفتمانش جهت تهدید این کشورهاست. ترامپ همچنین از زبان کنایه و تمثیل

1. Topicalization
2. The Number Game
3. Polarization
4. Tasenţe
5. Fake News
6. Make America Great Again (MAGA)
7. Bustan
8. Alakrash
9. We

برای تضعیف کشورهای به‌زعم وی «عامل تهدید» در خاورمیانه استفاده می‌کند، بدون آنکه سند یا دلیلی در این رابطه ارائه دهد.

مطالعات انجام‌گرفته بر روی توئیت‌های ترامپ، بررسی واکنش‌های وی در خصوص رویدادهای بحرانی را نیز شامل می‌شود. در همین خصوص، فالح عواود[1] (۲۰۲۱) در تحقیق جامع خود به بررسی انتقادی گفتمان دونالد ترامپ در طول همه‌گیری کرونا پرداخت که بر اساس نتایج آن، ملّی‌گرایی و برتری آمریکایی‌ها، خودپرستی و مبالغه، و گزافه‌گویی، سه مضمون شایع در سخنرانی‌های ترامپ همزمان با بحران جهانی کرونا بوده‌اند. همچنین، تحلیل انتقادی گفتمان توئیت‌های دونالد ترامپ در خصوص واقعه قتل جرج فلوید[2] (۲۰۲۰) توسط جبین[3] و اختر[4] (۲۰۲۳) نشان می‌دهد طفره‌روی ترامپ از این مساله و ایجاد ابهام در خصوص آن، شیوه عمل ثابت ترامپ در قبال این موضوع بوده است. پژوهش حسن‌خان[5] و همکاران (۲۰۲۱) در خصوص رتوریک اسلام‌هراسی در توئیت‌های دونالد ترامپ نشان می‌دهد چگونه او از زبان برای تشکیل ساختارهای گفتمان اسلام‌هراسی استفاده نموده و تلاش می‌کند ساختارهای ایدئولوژیک خود را همراه با آن شکل دهد. به اعتقاد این محققان، اسلام‌هراسی[6] یکی از ویژگی‌های بارز دوران سیاسی ترامپ است که توسط ابزارهای بلاغی و گفتمانی خاصی تحقق می‌یابد. طبق نتایج این مطالعه که به طور هدفمند چهل توئیت جنجالی دونالد ترامپ علیه اسلام و مسلمانان را انتخاب و تحلیل گفتمان کرده، ترامپ با استفاده از زبان عوام‌فریبانه، افراد با هویت‌های قومی مختلف، به‌ویژه مسلمانان، را از جامعه حذف می‌کند تا با ایجاد تمایز بین «ما» و «آن‌ها»، آمریکا را «دوباره بزرگ» جلوه دهد.

بررسی گفتمان توئیتری دونالد ترامپ، موضوع تعداد قابل‌توجهی از مطالعات پژوهشگران ایرانی نیز بوده است. نتایج تحلیل انتقادی گفتمان سخنرانی‌های دونالد ترامپ در مورد مهاجران

---

1. Faleh Awawd

۲. جرج پری فلوید جونیور (George Perry Floyd Jr.: ۱۴ اکتبر ۱۹۷۳–۲۵ می ۲۰۲۰) شهروند آفریقایی–آمریکایی بود که در حین دستگیری توسط پلیس در مینیاپولیس آمریکا پس از آن‌که یک افسر پلیس سفیدپوست به‌نام درک شووین زانویش را به مدت بیش از ۹ دقیقه بر روی گردن وی فشار داد، کشته شد. پس از مرگ وی اعتراضات گسترده‌ای در محکومیت این اتفاق و در اعتراض به برخوردهای خشن پلیس آمریکا به‌خصوص در برخورد با سیاه‌پوستان انجام گرفت که به سرعت در سراسر ایالات متحده و جهان گسترش یافت.

3. Jabeen
4. Akhtar
5. Hassan Khan
6. Islamophobia

توسط افخمی، عابدینی و محمودی‌بختیاری (۱۳۹۷) نشان می‌دهد واژه‌هایی مانند «امنیت»، «آسیب‌پذیر»، «سلامت»، «مرگ و زندگی»، و «کهنه‌سربازان» برای نمایش «ما» و واژگانی مانند «وحشتناک»، «اراذل و اوباش»، «قاچاقچی»، «جنایتکار» و «قاتل» برای نمایش «آنها» یا اقلیت استفاده شده است. بر این اساس، واژگان استفاده‌شده به‌وسیله ترامپ، کارکرد تأثیرگذاری بر مردم داشته و در سخنان وی، بارها بر منفی بودن مهاجران تاکید شده است؛ امری که جنبه‌های دیگر تحلیل شده توسط این پژوهشگران نیز مبیّن آن است. در مطالعه‌ای دیگر، کلانتری، فرخی و غنچه‌پور (۱۳۹۹) به تحلیل انتقادی گفتمان توئیت‌های دونالد ترامپ از ابتدای ژانویه تا انتهای مارچ سال ۲۰۱۸ پرداختند که بر اساس نتایج آن، ترامپ در سطح معنایی از عناصر زبان‌شناختی متعدّدی مانند مقوله‌بندی، قطب‌بندی، تعمیم، ایجاد فاصله، مفهوم تلویحی، مبالغه و انعکاس خلاف واقع بهره گرفته، در سطح سبک به واژه‌گزینی و حذف عمدی برخی واژه‌ها پرداخته، و مقوله استدلال را با مغالطه‌کاری جبران می‌کند. تحلیل مضمون توئیت های ترامپ درباره برجام به منظور ارائه الگوی دیپلماسی توئیتری وی بین سال‌های ۲۰۱۶ و ۲۰۱۹ توسط سعیدزاده، گودرزی و تقی‌پور (۱۴۰۰) نیز نشان می‌دهد شش مضمون اصلی در توئیت های ترامپ در باره برجام وجود دارد که عبارتند از: ۱-تهدید و ارعاب، ۲-تحقیر و توهین، ۳-توسّل به قانون، ۴-خودستایی، ۵-سرخوردگی و اذعان به شکست و ۶-ایران هراسی.

قربانی و همکاران (۱۴۰۰) در مطالعه خود به بررسی دیپلماسی توئیتری ریاست جمهوری ترامپ پرداخته و این سوال محوری را مطرح کرده‌اند که ترامپ چگونه و با چه روایتی دیپلماسی خود را در شبکه اجتماعی توئیتر عرضه می‌نماید؟ یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد گرچه قوانین و قراردادهای زبان دیپلماتیک نیازمند ساختاری مودّب، سازنده و مثبت، ملایم و مبهم است، زبان ترامپ در توئیتر اینگونه نیست. به اعتقاد این پژوهشگران، روش‌های مورد استفاده ترامپ در توییتر را می‌توان کاملاً مختل‌کننده ارتباطات دیپلماتیک سنتی در نظر گرفت چرا که زبان او با قوانین و قراردادهای زبان دیپلماتیک هم‌خوانی ندارد. در همین راستا، پژوهش نظری و ملائی‌مظفری (۱۳۹۷) با هدف ارائه تحلیلی زبانشناختی از ادبیات و محتوای سخنان ترامپ و فهم‌پذیر کردن برخی از ویژگی‌های شخصیتی او که با تمرکز بر ابعاد زبان‌شناختی مراسم تحلیف وی در سال ۲۰۱۷ انجام شد نشان می‌دهد سخنرانی‌های وی مجموعاً حاوی تضمین‌ها، تصدیق‌ها، توصیف‌ها و تکذیب‌هایی است که همگی نهایتاً سعی در متقاعدسازی مخاطب عام وی دارند.

بررسی توئیت‌های دونالد ترامپ در یکصد روز اول دور اول ریاست جمهوری‌اش (فلورس[1]، ۲۰۱۸)، مطالعه تاثیر توئیت‌های ترامپ بر روابط آمریکا و پاکستان (جاوید[2]، ۲۰۱۹)، بررسی اتهام‌زنی‌های ترامپ به آنچه وی «رسانه‌های تقلبی/جعلی» (فیک‌نیوز) می‌خواند (راس[3] و ریورز[4]، ۲۰۱۸) یا بهره‌گیری از توئیت‌های ترامپ جهت آموزش خواندن انتقادی (فیتریانا[5]، ۲۰۲۳) فقط برخی دیگر از مهمترین پژوهش‌های انجام‌شده پیشین با محوریت بررسی گفتمان توئیت‌های رئیس‌جمهور حال‌حاضر ایالات متحده است. با این حال، بسیاری از این مطالعات، یا صرفاً بر متن تمرکز داشته و یا از تحلیل هم‌زمان عناصر تصویری غفلت نموده‌اند. افزون بر این، پژوهش‌های اندکی در این خصوص به‌طور خاص بر گفتمان سیاست بین‌الملل مرتبط با ایران و تحلیل چندوجهی آن در رسانه‌های اجتماعی تمرکز داشته‌اند. پژوهش حاضر می‌کوشد این خلأ پژوهشی را تا حدّی جبران کند. این مطالعه با بهره‌گیری از مدل سه‌سطحی فرکلاف (۱۹۹۵) و چارچوب تحلیل چندوجهی کرس و ون‌لیوون (۲۰۰۶)، به بررسی وجوه زبانی و بصری توئیت‌ها و پست‌های مرتبط با جنگ/مذاکره با ایران می‌پردازد. تمرکز اصلی پژوهش بر آن است که نشان دهد انتخاب‌های واژگانی، ساختارهای نحوی و عناصر تصویری، چگونه در کنار یکدیگر به برساخت نوعی گفتمان سیاسی خاص منجر گردیده و این گفتمان چگونه می‌تواند بر درک عمومی از بحران تأثیر بگذارد.

مبانی نظری

۱. تحلیل انتقادی گفتمان

تحلیل انتقادی گفتمان (CDA) یکی از مهم‌ترین رویکردهای میان‌رشته‌ای در مطالعات زبان، رسانه و سیاست است که بر رابطه میان زبان، قدرت، ایدئولوژی و ساختارهای اجتماعی تمرکز دارد. برخلاف رویکردهای سنّتی زبان‌شناسی که زبان را نظامی مستقل و خنثی می‌دانستند، تحلیل انتقادی گفتمان بر این فرض استوار است که زبان همواره در بستری اجتماعی و تاریخی تولید شده و در بازتولید یا به چالش کشیدن روابط قدرت نقش دارد. از این منظر، گفتمان صرفاً مجموعه‌ای از واژگان یا جملات نیست، بلکه شیوه‌ای برای بازنمایی جهان اجتماعی است.

1. Flores
2. Javed
3. Ross
4. Rivers
5. Fitriana

بدین‌ترتیب، زبان سیاسی را نمی‌توان صرفاً وسیله‌ای برای انتقال اطلاعات دانست؛ بلکه باید آن را سازوکاری برای ساخت معنا، تولید هویت، بازنمایی قدرت و سازمان‌دهی ادراک عمومی تلقّی کرد. تحلیل انتقادی گفتمان در بررسی متون سیاسی و رسانه‌ای اهمیت فراوانی یافته است؛ چرا که این متون اغلب در پی تثبیت روایت‌های خاص، مشروعیت‌بخشی به سیاست‌ها یا شکل‌دهی به افکار عمومی‌اند. در چنین متونی، انتخاب واژگان، شیوه نام‌گذاری کنش‌گران، ساختارهای نحوی و الگوهای تأکید، همگی می‌توانند حامل دلالت‌های ایدئولوژیک باشند. از این منظر، تحلیل زبان سیاسی به کشف معانی تلویحی، پیش‌فرض‌ها و سازوکارهای پنهان قدرت در متن منجر می‌شود (فرکلاف، ۱۹۹۵).

۲. مدل سه‌سطحی فرکلاف

یکی از دو رکن اصلی چارچوب تحلیل این پژوهش، مدل سه‌بعدی یا سه‌سطحی نورمن فرکلاف (۱۹۹۵) است. فرکلاف با ارائه و تکمیل مدل سه‌بعدی تحلیل گفتمانش در سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۵، چارچوب نظری بنیادینی را در این حوزه عرضه کرده است. در این مدل، تحلیل گفتمان در سه سطح انجام می‌شود: توصیف[1]، تفسیر[2] و تبیین[3]. سطح توصیف بر ویژگی‌های زبانی متن، از جمله واژگان، ساختارهای نحوی، انسجام و شیوه‌های تأکید تمرکز دارد. سطح تفسیر به فرآیند تولید و دریافت متن و نحوه تعامل مخاطب با آن پرداخته و سطح تبیین، متن را در بستر اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک بررسی می‌کند. این چارچوب (جدول ۱) امکان بررسی هم‌زمان ساختارهای زبانی و سازوکارهای قدرت را، به‌ویژه در تحلیل متون سیاسی رسانه‌ای، فراهم ساخته و به‌دلیل جامعیت و انعطاف‌پذیری خود، یکی از پرکاربردترین چارچوب‌ها در تحلیل متون سیاسی و رسانه‌ای محسوب می‌شود.

جدول ۱. مدل سه سطحی تحلیل گفتمان (فرکلاف، ۱۹۹۵: ۹۸)

کارکرد	موضوع	سطح
تحلیل ساختارهای واژگانی و نحوی	ویژگی‌های زبانی متن	توصیف
تحلیل روابط میان متن و مخاطب	فرآیند تولید و دریافت متن	تفسیر
تحلیل قدرت و گفتمان سیاسی	زمینه اجتماعی و ایدئولوژیک	تبیین

1. Description
2. Interpretation
3. Explanation

۳. تحلیل چندوجهی انتقادی گفتمان

با گسترش رسانه‌های دیجیتال، ارتباطات سیاسی ماهیتی چندوجهی یافته و در آن‌ها، معنا دیگر صرفاً از طریق زبان تولید نمی‌شود بلکه تصاویر، رنگ‌ها، ژست‌ها، زاویه دوربین و سایر عناصر بصری نیز در شکل‌دهی به معنای آن‌ها نقش دارند. از این رو، تحلیل گفتمان سیاسی در رسانه‌های اجتماعی بدون توجه به عناصر بصری، ناقص خواهد بود. چارچوب تحلیل چندوجهی انتقادی گفتمان کرس و ون‌لیوون[1] (۲۰۰۶، ۴۳-۴۱) بر پایه این باور ارائه شده که معنا در تعامل میان شیوه‌های مختلف نشانه‌پردازی[2] شکل گرفته و تصویر همانند زبان، ساختاری معناساز دارد. مدل آن‌ها دارای مولفه‌های زیر است:

الف) زاویه دید: زاویه دوربین می‌تواند نشان‌دهنده روابط قدرت باشد. تصاویر گرفته‌شده از زاویه پایین، اغلب اقتدار و سلطه را القا می‌کنند، در حالی‌که زاویه بالا ممکن است احساس ضعف یا کنترل‌شدن را منتقل نماید.

ب) فاصله اجتماعی: میزان نزدیکی یا دوری سوژه در تصویر می‌تواند نوع رابطه میان مخاطب و کنش‌گر سیاسی را بازنمایی کند. تصاویر نزدیک، احساس صمیمیت و ارتباط مستقیم ایجاد می‌کنند، در حالی‌که تصاویر دورتر ممکن است بر اقتدار یا فاصله رسمی تأکید کنند.

ج) نگاه و ژست: نگاه مستقیم، حالت بدن و ژست‌های سیاسی، حامل معانی ایدئولوژیک بوده و می‌توانند اقتدار، اعتمادبه‌نفس، تهدید یا کنترل را القا کنند.

د) نمادهای سیاسی و ملّی: عناصر بصری مانند پرچم‌ها، رنگ‌ها، پس‌زمینه‌های رسمی یا نمادهای نظامی می‌توانند در مشروعیت‌بخشی سیاسی و بازنمایی هویت ملی نقش داشته باشند.

ه) ترکیب‌بندی تصویر: نحوه قرارگیری عناصر در تصویر، برجسته‌سازی شخصیت‌ها و تمرکز بصری، همگی در هدایت نگاه مخاطب و تولید معنا مؤثرند.

روش پژوهش

چارچوب پژوهش حاضر بر این اصل استوار است که معنا در رسانه‌های اجتماعی، حاصل تعامل متن و تصویر است. توئیت‌های سیاسی معاصر غالباً به‌گونه‌ای طراحی می‌شوند که در آن‌ها عناصر زبانی و بصری، یکدیگر را تقویت کنند. از این رو، تحلیل جداگانه متن یا تصویر نمی‌تواند

1. Kress and Van Leeuwen
2. Modes

تصویری کامل از سازوکارهای گفتمانی ارائه دهد. پژوهش حاضر می‌کوشد نشان دهد که چگونه واژگان سیاسی، ساختارهای نحوی، و بازنمایی‌های تصویری در کنار یکدیگر، به برساخت نوعی روایت سیاسی خاص درباره تنش/مذاکره منجر می‌شوند. این پژوهش از نظر ماهیت در زمره مطالعات کیفی قرار گرفته و بر تحلیل تفسیری متن و تصویر استوار است. در این رویکرد، هدف اصلی نه اندازه‌گیری یا تعمیم آماری، بلکه فهم عمیق فرآیندهای معناسازی، ایدئولوژیک و گفتمانی است (کرسول[1]، ۲۰۱۸). به همین دلیل، این پژوهش تلاش می‌کند از طریق تحلیل نظام‌مند نمونه‌های منتخب، الگوهای تکرارشونده زبانی و بصری را شناسایی کرده و آن‌ها را در چارچوب نظری تحلیل انتقادی گفتمان و تحلیل چندوجهی تبیین کند.

جامعه آماری پژوهش شامل تمامی ۱۶۷ پست متنی و ۲۳ پست تصویری (یا دارای محتوای تصویری غالب) (مجموعاً ۱۹۰ مورد) منتشرشده توسط دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور فعلی آمریکا، در شبکه اجتماعی تروث سوشال[2] (با آیدی @realDonaldTrump) در بازه زمانی سه‌ماهه از ۹ اسفند ۱۴۰۴ (۲۸ فوریه ۲۰۲۶) تا ۹ خرداد ۱۴۰۵ (۳۰ می ۲۰۲۶) است که مرتبط با ایران بودند. این بازه زمانی به‌طور خاص به‌خاطر تمرکز بر دوره‌ای انتخاب شده است که در آن تنش‌ها/تعاملات سیاسی مرتبط با ایران به‌دلیل آغاز جنگ موسوم به «رمضان» و امتداد سایه آن، در سطح رسانه‌ای برجسته بوده‌اند. از میان کلّ پست‌های منتشرشده ترامپ در این بازه، تنها آن دسته از داده‌ها وارد تحلیل شده‌اند که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به موضوع جنگ/مذاکره با ایران مرتبط بوده یا واجد بار گفتمانی سیاسی قابل‌توجهی در این زمینه بوده‌اند. انتخاب نمونه‌ها بر اساس معیارهای «ارتباط معنایی با موضوع (جنگ/مذاکره با) ایران»، «برخورداری از بار گفتمانی سیاسی» (ارتباط معنایی با موضوع جنگ یا مذاکره با ایران، بازنمایی مفاهیم و روابط گفتمانی مرتبط با قدرت، ایدئولوژی، مشروعیت، امنیت، تهدید یا سیاست)، «وجود ساختار زبانی قابل تحلیل»، و در صورت وجود، «برخورداری از عناصر تصویری» بوده است.

فرآیند گردآوری داده‌ها شامل استخراج پست‌ها/توئیت‌های ترامپ از آرشیو رسمی شبکه اجتماعی تروث سوشال بود که در نهایت در قالب یک مجموعه داده منسجم برای تحلیل سازمان‌دهی شدند. در این پژوهش، هر توئیت به‌عنوان یک «واحد گفتمانی کامل» و به منزله واحد تحلیل پژوهش در نظر گرفته شد (توضیح آنکه یک توئیت می‌توانست شامل متن یا تصویر

1. Creswell
2. Truth Social

باشد: توئیت متنی یا توئیت تصویری). همان‌طور که پیش‌تر اشاره گردید، چارچوب تحلیل داده‌ها مبتنی بر ترکیب دو رویکرد نظری اصلی است: نخست، تحلیل انتقادی گفتمان بر اساس مدل سه‌سطحی نورمن فرکلاف (۱۹۹۵) شامل سطوح توصیف، تفسیر و تبیین، و در کنار آن، تحلیل چندوجهی انتقادی گفتمان بر اساس چارچوب کرس و ون‌لیوون (۲۰۰۶). فرآیند تحلیل داده‌ها در مطالعه حاضر در چند مرحله انجام شده است. در مرحله نخست، داده‌ها بر اساس موضوع (جنگ/مذاکره) طبقه‌بندی و سپس توئیت‌های نامرتبط حذف شدند. در مرحله بعد، تحلیل زبانی بر اساس مدل فرکلاف (۱۹۹۵) انجام شده و واژگان کلیدی، ساختارهای نحوی، الگوهای تأکید و تقابل‌های معنایی استخراج شدند. در ادامه، در سطوح تفسیری و تبیینی، نحوه بازنمایی کنش‌گران سیاسی، ساخت روابط معنایی و شکل‌گیری چارچوب‌های ایدئولوژیک بررسی گردید. در نهایت، تحلیل تصویری با تمرکز بر عناصر چندوجهی انجام شده و تعامل میان متن و تصویر در تولید معنا بر اساس الگوی کرس و ون‌لیوون (۲۰۰۶) مورد توجه قرار گرفت.

استخراج الگوهای گفتمانی به‌صورت استقرایی و در تعامل مستمر با چارچوب نظری تحلیل انتقادی گفتمان انجام شد. بدین منظور، پس از کدگذاری اولیه هر توئیت در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین، کدهای هم‌مفهوم و تکرارشونده با یکدیگر مقایسه و در قالب مقوله‌های گفتمانی ادغام شدند. معیار انتساب هر توئیت به یک الگو، حضور شواهد زبانی یا بصری صریح و معنادار در حمایت از آن مقوله بود. ازاین‌رو، یک توئیت می‌توانست در صورت برخورداری از ویژگی‌های مرتبط، هم‌زمان در بیش از یک الگوی گفتمانی قرار گیرد. فراوانی هر الگو نیز بر اساس تعداد توئیت‌هایی محاسبه شد که آن الگو در آن‌ها قابل شناسایی بود، نه بر مبنای تعداد دفعات تکرار واژگان یا عبارات. در تحلیل تصاویر نیز شمارش فراوانی بر اساس حضور هر مؤلفه یا الگوی بصری در هر تصویر انجام شده و از شمارش مکرّر یک ویژگی در یک تصویر واحد خودداری گردید. همچنین، به‌منظور کاهش هم‌پوشانی مفهومی میان مقوله‌ها، برای هر الگوی گفتمانی یک معیار مفهومی غالب تعریف و کدگذاری بر اساس برجسته‌ترین کارکرد معنایی هر توئیت یا تصویر انجام شد. در مواردی که یک داده واجد ویژگی‌های بیش از یک مقوله بود، علاوه بر امکان انتساب هم‌زمان به چند الگو، ملاک اصلی طبقه‌بندی، مضمون غالب و نقش گفتمانی برجسته آن در بافت متن یا تصویر درنظر گرفته شد. همچنین، مرز میان مقوله‌ها در طی فرآیند تحلیل به‌صورت بازگشتی بازبینی شد تا تمایز مفهومی و انسجام درونی هر الگو حفظ شود.

از آنجا که تحلیل انتقادی گفتمان، فرآیندی کیفی و تفسیری است، پایایی در این پژوهش با تکیه بر «قابلیت اعتماد[1]» صورت پذیرفت. برای حصول اطمینان از دقت کدگذاری‌ها و کاهش سوگیری‌های احتمالی، از روش توافق درون‌کدگذار استفاده شد. بدین‌صورت که پژوهشگر، ۲۰ پست (شامل ده پست متنی و ده پست تصویری) را به صورت تصادفی از میان کلّ داده‌ها انتخاب نموده و پس از گذشت سه هفته، تحلیل مجدّدی بر روی آن‌ها انجام داد. هم‌پوشانی و تطابق بالای نتایج تحلیل مراحل اول و دوم، بر ثبات در به‌کارگیری چارچوب‌های فرکلاف، و کرس و ون‌لیوون دلالت داشت.

به‌منظور تضمین روایی، پژوهش حاضر از دو رویکرد استفاده کرده است. نخست، جهت دستیابی به روایی سازه‌ای، فرآیند تحلیل داده‌ها به‌طور دقیق و نظام‌مند بر پایه مؤلّفه‌های از پیش تعیین‌شده در مدل‌های نظری فرکلاف (۱۹۹۵) و کرس و ون‌لیوون (۲۰۰۶) انجام شد؛ به گونه‌ای که هر یافته استخراج‌شده، مستقیماً با یکی از ابعاد نظری (توصیف، تفسیر یا تبیین) پیوند داشت. در این راستا، در فرآیند تحلیل، هر توئیت به‌عنوان یک واحد تحلیل مستقل در نظر گرفته شده و بر اساس مؤلفه‌های مدل سه‌سطحی فرکلاف (۱۹۹۵) کدگذاری گردید. در سطح توصیف، واژگان پرتکرار، واژگان ارزشی، افعال، ساختارهای نحوی، شیوه‌های تأکید (مانند حروف بزرگ، نشانه‌های نگارشی یا تکرار)، ضمایر، استعاره‌ها و تقابل‌های معنایی به‌صورت نظام‌مند شناسایی و ثبت شدند. در سطح تفسیر، الگوهای بازنمایی کنش‌گران، روابط بینامتنی، ارجاع به رویدادها، اشخاص، نهادها و گفتمان‌های سیاسی، و نحوه سازمان‌دهی معنا و چارچوب‌بندی رویدادها مورد بررسی قرار گرفت. در سطح تبیین نیز مضامین و الگوهای استخراج‌شده با مفاهیم کلیدی تحلیل انتقادی گفتمان، از جمله قدرت، ایدئولوژی، مشروعیت، امنیت، بازدارندگی، هویت ملی و منافع سیاسی، تطبیق داده شدند تا نحوه بازتولید روابط قدرت و ساختارهای ایدئولوژیک تبیین شود. همچنین، در تحلیل تصاویر بر اساس چارچوب کرس و ون‌لیوون (۲۰۰۶)، مؤلفه‌هایی نظیر زاویه دید، فاصله اجتماعی، نگاه، ترکیب‌بندی، برجستگی بصری، نمادها و تعامل متن و تصویر به‌طور نظام‌مند کدگذاری و سپس در ارتباط با یافته‌های تحلیل زبانی تفسیر شدند. در تمامی مراحل، الگوهای تکرارشونده پس از مقایسه مستمر داده‌ها با یکدیگر استخراج و در قالب مقوله‌های مفهومی سازمان‌دهی شدند. برای افزایش قابلیت اعتماد تحلیل، فرآیند کدگذاری نیز به‌صورت بازگشتی انجام شد؛ به این معنا که پس از کدگذاری اولیه، داده‌ها مجدداً مرور و کدها طبق

1. Dependability

چارچوب‌های نظری فرکلاف، و کرس و ون‌لیوون بازبینی و اصلاح شدند تا از انسجام و ثبات مقوله‌های استخراج‌شده اطمینان حاصل شود. همچنین، جهت دستیابی به روایی محتوایی، از روش «توصیف غلیظ/غنی[1]» و ارائه شواهد متنی و تصویری مستقیم در بخش یافته‌ها استفاده گردید تا شفافیت تحلیل و انطباق میان داده‌ها و نتایج استخراج‌شده تضمین شود.

۴. یافته‌های پژوهش

بر اساس نتایج مطالعه حاضر، مجموعاً ۲۳ الگو شامل ۹ الگوی توصیفی (واژگانی و نحوی)، هفت الگوی تفسیری و هفت الگوی تبیینی از توئیت‌های متنی شناسایی‌شده (با ۶۳۶ مصداق) استخراج شدند که به صورت خلاصه در زیر (جدول ۲) آمده‌اند:

جدول ۲: الگوهای گفتمانی استخراج‌شده از توئیت‌های متنی مورد بررسی

نوع الگو	شرح الگو	فراوانی
توصیفی (واژگانی و سبک‌شناختی)	واژگان ارزشی و هیجانی	۷۵
	واژگان تحقیرآمیز و برچسب‌زننده	۵۵
	استفاده از حروف بزرگ	۴۸
	استفاده از جملات کوتاه، خبری و قطعی	۴۳
توصیفی (نحوی)	تقابل‌های دوگانه	۳۸
	اغراق	۳۴
	کاربرد افعال امری، دستوری و تهدیدآمیز	۲۴
	ارجاع مکرّر به منابع بیرونی	۳۱
	واژگان نظامی، امنیتی و فناورانه	۲۹
تفسیری	مشروعیت‌بخشی به کنش‌های نظامی و سیاسی	۲۸
	بی‌اعتبارسازی	۲۱
	دشمن‌سازی و انسانیت‌زدایی	۲۰
	بازنمایی پیروزی، قدرت و قهرمان‌سازی	۱۸
	قطبی‌سازی	۱۵
	قاب‌بندی مجدّد	۱۴
	تهدید، اجبار و دیپلماسی قهری	۱۳
	بازتولید هژمونی و استثناگرایی[2] آمریکایی	۲۶
	شخصی‌سازی قدرت و رهبریِ کاریزماتیک	۲۲

1. Thick Description
2. Excetionalism

نوع الگو	شرح الگو	فراوانی
تبیینی	مشروعیت‌بخشی به استفاده از زور و عادی‌سازی جنگ	۲۰
	بازتولید گفتمان پوپولیستی و ضدنهادی	۱۸
	ملّی‌گرایی افراطی و بازتعریف امنیت بر پایه منافع آمریکا	۱۶
	بازنمایی ایران به‌عنوان تهدید وجودی و بازیگری فاقد عاملیت سیاسی	۱۵
	اقتصادی‌سازی سیاست خارجی و معامله‌محور شدن دیپلماسی	۱۳
مجموع[1]		۶۳۶

۱-۴. متن توئیت‌ها: سطح توصیف

جمع‌بندی تحلیل ۱۶۷ توئیت (متنی) پست شده توسط دونالد ترامپ در فاصله ۹۰ روزه از ابتدای جنگ ایران و آمریکا بر اساس مدل سه‌سطحی تحلیل انتقادی گفتمان فرکلاف و در سطح توصیف بیانگر آن است که سازمان زبانی این توئیت‌ها از الگوی نسبتاً ثابتی پیروی کرده و انتخاب واژگان، ساختارهای نحوی و ابزارهای بلاغی در آن‌ها همگی در خدمت برجسته‌سازی قدرت، مشروعیت‌بخشی به اقدامات نظامی و بازنمایی منفی دشمن قرار گرفته‌اند. پرتکرارترین ویژگی سطح توصیفی، استفاده از واژگان ارزشی و هیجانی با بار معنایی بسیار شدید است که در ۷۵ مورد مشاهده شد. کاربرد گسترده صفات و اسامی ارزش‌گذار نظیر evil، bloodthirsty، crazy، brutal، losers، great، legendary، wonderful، amazing و strong نشان می‌دهد که متن در اینجا به‌جای توصیف واقعیت، به ارزیابی مستمر کنشگران می‌پردازد.

دومین الگوی پرتکرار، به‌کارگیری واژگان تحقیرآمیز و برچسب‌زننده با ۵۵ مورد است. واژه‌هایی مانند Fake News، Corrupt، Low IQ، Moron، Lunatics، Thugs، Cowards، Failing، Weak و Sleazebag نه صرفاً نقش توصیفی، بلکه کارکردی هویتی داشته و با حذف مشروعیت اخلاقی و سیاسی مخالفان، مرز میان «خودی» و «دیگری» را تثبیت می‌کنند. این یافته مؤید دیدگاه فرکلاف (۱۹۹۵) است که واژگان را ابزار اصلی بازتولید ایدئولوژی در متن می‌داند. از منظر سبک‌شناختی، استفاده از حروف بزرگ[2]، علائم تعجب متعدد و عناصر تایپوگرافیک برای برجسته‌سازی معنا در ۴۸ مورد مشاهده شد. واژه‌هایی مانند

---

۱. مجموع فراوانی تمامی الگوهای گفتمانی استخراج‌شده در داده‌ها (از آنجا که یک توئیت می‌تواند هم‌زمان در بیش از یک الگوی گفتمانی قرار گیرد، این مقدار بیانگر تعداد کل مصادیق الگوهای شناسایی‌شده است.)

2. Capitalization

WINNER ،TREASON ،SURRENDER ،TOTAL OBLITERATION، BLOCKADE وFAKE NEWS عامدانه با حروف بزرگ نوشته شده‌اند تا شدت هیجان، قطعیت و فوریت پیام را افزایش دهند. این شیوه نگارش، متن را از قالب اطلاع‌رسانی به بیانیه‌ای تبلیغاتی و بسیج‌کننده تبدیل می‌کند. دیگر الگوی پرتکرار، استفاده از جملات کوتاه، خبری، قطعی و فاقد عناصر تعدیل‌کننده است که ۴۳ بار تکرار شده است. ساختارهایی نظیر «تمام شد»، «ایران هرگز...»، «ما پیروز شدیم» یا «آنها شکست خوردند» نشان می‌دهد که نویسنده از افعال قطعی و جملات خبری ساده برای القای یقین و حذف هرگونه ابهام استفاده می‌کند. در مقابل، جملات شرطی نیز عمدتاً در قالب تهدید (If... then...) و نه احتمال یا مذاکره به‌کار رفته‌اند.

از نظر نحوی، ساخت تقابل‌های دوگانه[1] با ۳۸ فراوانی یکی دیگر از ویژگی‌های غالب متن توئیت‌های مورد بررسی است. تقابل‌هایی مانند «ما/آنها»، «ترامپ/بایدن»، «پیروزی/شکست»، «صلح/تروریسم»، «قدرت/ضعف» و «حقیقت/رسانه‌های جعلی» در توئیت‌ها تکرار شده و از طریق ساختارهای نحوی موازی و تقابلی، جهان سیاسی را به دو اردوگاه کاملاً متضاد تقسیم می‌کند. همچنین، استفاده از اغراق در ۳۴ مورد از مهم‌ترین ویژگی‌های بلاغی متن است. عباراتی مانند Force never seen before، Complete destruction، Total obliteration، Epic Fury و Greatest ever با بزرگ‌نمایی توان نظامی آمریکا یا شدت تهدید ایران، واقعیت را به روایتی حماسی و قهرمانانه تبدیل کرده و این اغراق زبانی، در کنار صفات مطلق، نقش مهمی در اقناع هیجانی مخاطب ایفا می‌کند. در کنار آن، کاربرد افعال امری، دستوری و تهدیدآمیز در ۲۴ مورد مشاهده گردید. افعالی مانند Stop، Take it، Beware، Get smart و Surrenderرابطه‌ای سلسله‌مراتبی میان گوینده و مخاطب ایجاد کرده و جایگاه ترامپ را به‌عنوان کنشگری مقتدر و تصمیم‌گیرنده تثبیت می‌کنند.

از دیگر ویژگی‌های پرتکرار، ارجاع مکرّر به منابع بیرونی، رسانه‌ها، نظرسنجی‌ها، رهبران سیاسی و نهادهای رسمی است که ۳۱ مورد در داده‌ها مشاهده شد. ارجاع به رسانه‌هایی مانند Fox News، Newsmax، The Hill و Breitbart، همچنین نقل‌قول از شخصیت‌های سیاسی، فرماندهان نظامی، نظرسنجی‌ها و سازمان‌هایی مانند ناتو، موجب می‌شود ادعاهای مطرح‌شده از حالت اظهارنظر شخصی خارج شده و در قالب گزاره‌هایی مستند و معتبر بازنمایی شوند. ویژگی مهم دیگر، کاربرد گسترده واژگان نظامی، امنیتی و فناورانه با ۲۹ مورد فراوانی

1. Binary Opposition

است. اصطلاحاتی نظیر Blockade، Strike، Operation، Firepower، Bomber، Satellite، Surveillance، Space Force و Nuclear فضای گفتمان را به میدان دائمی نبردی تبدیل می‌کنند که در آن حتی موضوعات دیپلماتیک یا اقتصادی نیز در قالب مفاهیم نظامی بازنمایی می‌شوند. نمونه‌ای از توئیت‌های متنی ترامپ در زیر (شکل ۱) آمده است.

شکل ۱: نمونه‌ای از توئیت‌های متنی دونالد ترامپ



(منبع: حساب کاربری @realDonaldTrump در تروث‌سوشال در تاریخ ۷ مارچ ۲۰۲۶)

۲-۴. متن توئیت‌ها: سطح تفسیر

تحلیل سطح تفسیری توئیت‌های دونالد ترامپ بر اساس مدل فرکلاف نشان می‌دهد که راهبردهای گفتمانی وی عمدتاً بر تولید و تثبیت نوعی روایت هژمونیک از جنگ، قدرت و مشروعیت استوار بوده است. بررسی داده‌ها نشان داد که پرتکرارترین الگوی تفسیری، مشروعیت‌بخشی به کنش‌های نظامی و سیاسی است که ۲۸ مورد از کل داده‌ها را دربر می‌گیرد. این مشروعیت‌بخشی عمدتاً از طریق ارجاع به منابع بیرونی، رسانه‌های همسو، شخصیت‌های سیاسی و نظامی، نظرسنجی‌ها، متحدان بین‌المللی و حتی مخالفان سیاسی صورت گرفته است؛

به‌گونه‌ای که درراستای تقویت اعتبار روایت ترامپ و مشروعیت‌بخشی به تصمیمات او عمل کرده و زمینه را برای بازنمایی آن‌ها به‌عنوان اقداماتی موجّه و عقلانی فراهم می‌سازند. این یافته با دیدگاه فرکلاف (۱۹۹۲؛ ۱۹۹۵) که مشروعیت را محصول بازتولید روابط قدرت از طریق گفتمان و بهره‌گیری از اقتدارهای نهادی می‌داند هم‌خوانی دارد. دومین الگوی پرتکرار، بی‌اعتبارسازی[1] رسانه‌ها، نهادهای بین‌المللی و مخالفان داخلی است که در ۲۱ مورد مشاهده شد. برای مثال، در شماری از توئیت‌های ترامپ، رسانه‌های جریان اصلی با برچسب‌هایی نظیر «اخبار جعلی[2]»، دولت‌های پیشین؛ عامل ضعف یا ناکارآمدی، و برخی نهادهای بین‌المللی به‌عنوان بازیگرانی ناتوان یا جانبدار بازنمایی شده‌اند. این شیوه بازنمایی می‌تواند اعتبار منابع رقیب را تضعیف کرده و هم‌زمان روایت ارائه‌شده از سوی راوی را به‌عنوان روایت معتبرتر و قابل‌اعتمادتر برجسته نماید؛ فرآیندی که فرکلاف آن را از مهم‌ترین سازوکارهای سلطه گفتمانی و کنترل معنایی می‌داند.

سومین الگوی فراگیر، دشمن‌سازی و انسانیت‌زدایی است که ۲۰ بار در داده‌ها تکرار شده است. در این الگو، ایران نه به‌عنوان یک بازیگر سیاسی مشروع، بلکه به‌عنوان «تهدید وجودی»، «حامی تروریسم»، «امپراتوری شر»، «موجود غیرعقلانی» یا «دشمن بشریت» بازنمایی می‌شود. این فرآیند، از طریق حذف ویژگی‌های انسانی و سیاسی طرف مقابل، زمینه اخلاقی و روانی لازم برای پذیرش خشونت نظامی را فراهم کرده و جنگ را به امری اجتناب‌ناپذیر و از نظر اخلاقی موجّه تبدیل می‌کند. این یافته با مفهوم «مربع ایدئولوژیک[3]» ون‌دایک (۱۹۹۸؛ ۲۰۰۸) نیز هم‌راستاست که بر برجسته‌سازی منفی «دیگری» در گفتمان سیاسی تأکید دارد. چهارمین الگوی برجسته، بازنمایی پیروزی، قدرت و قهرمان‌سازی با ۱۸ مورد تکرار است. در این چارچوب، ترامپ خود را رهبری نجات‌بخش، فرمانده‌ای شکست‌ناپذیر و عامل برقراری نظم جهانی معرفی نموده و عملیات نظامی تحت فرمان او به‌عنوان مأموریتی تاریخی، اخلاقی و موفقیت‌آمیز بازتعریف می‌شود. این روایت، نه تنها شکست یا هزینه‌های جنگ را به حاشیه می‌راند، بلکه از طریق بازتولید تصویر «رهبر مقتدر»، سرمایه نمادین و مشروعیت سیاسی او را تقویت می‌کند. پنجمین الگوی پرتکرار در سطح تفسیر، دوگانه‌سازی و قطبی‌سازی است که ۱۵ مورد در داده‌ها مشاهده شد. ساخت تقابل‌هایی نظیر: «ما/آن‌ها»، «میهن‌پرستان/خائنان»، «حقیقت/دروغ»، «صلح/شر»

1. Discrediting
2. FAKE News
3. Ideological Square

و «قدرت/ضعف»، فضای گفتمانی را به یک میدان تقابل صفر و یکی تبدیل نموده و امکان شکل‌گیری روایت‌های میانه یا گفت‌وگوهای دیپلماتیک را از میان می‌برد. این دوگانه‌سازی، یکی از مهم‌ترین سازوکارهای بازتولید ایدئولوژی در تحلیل انتقادی گفتمان محسوب می‌شود.

الگوی مهم دیگر، قاب‌بندی مجدّد[1] جنگ به‌مثابه صلح، توسعه یا فرصت اقتصادی است که در ۱۴ مورد مشاهده شد. در این راهبرد، جنگ از یک پدیده خشونت‌آمیز به ابزاری برای ایجاد امنیت، بازسازی، رشد اقتصادی، رونق صنایع دفاعی و حتی نجات بشریت تبدیل می‌شود. چنین بازتعریفی موجب عادی‌سازی خشونت و پنهان‌سازی پیامدهای انسانی جنگ گردیده و مصداقی از آنچه فرکلاف آن را بازتولید ایدئولوژی از طریق تغییر چارچوب معنایی رخدادها[2] می‌داند است. همچنین، تهدید، اجبار و دیپلماسی قهری[3] با ۱۳ مورد تکرار از دیگر الگوهای غالب است. در این گفتمان، مذاکره تنها در سایه تهدید نظامی، تعیین ضرب‌الاجل، محاصره اقتصادی یا وعده نابودی کامل معنا پیدا می‌کند. به بیان دیگر، دیپلماسی نه جایگزین جنگ، بلکه امتداد آن با ابزارهای متفاوت بازنمایی می‌شود.

۳-۴. متن توئیت‌ها: سطح تبیین

تحلیل سطح تبیین توئیت‌های دونالد ترامپ بر اساس مدل سه‌سطحی فرکلاف نشان می‌دهد که گفتمان وی فراتر از بازنمایی رویدادهای جنگ، در پی بازتولید مجموعه‌ای از روابط قدرت، ایدئولوژی‌های مسلّط و نظم مطلوب سیاسی است. یافته‌های مطالعه حاضر نشان می‌دهد که توئیت‌های ترامپ در فاصله زمانی مشخص‌شده عمدتاً بر مشروعیت‌بخشی به هژمونی آمریکا، تمرکز قدرت در شخص رئیس‌جمهور، عادی‌سازی استفاده از زور و بازتعریف نظم بین‌الملل بر اساس منطق قدرت استوار بوده‌اند. از منظر فرکلاف (۱۹۹۲؛ ۱۹۹۵)، این سطح از تحلیل نشان می‌دهد که گفتمان نه صرفاً بازتاب واقعیت، بلکه سازنده و بازتولیدکننده ساختارهای اجتماعی و مناسبات سلطه است. پرتکرارترین الگوی تبیینی، بازتولید هژمونی و استثناگرایی آمریکایی است که در ۲۶ مورد مشاهده شد. در این الگو، آمریکا به‌عنوان تنها قدرت مشروع، ضامن نظم جهانی و بازیگر دارای حق مداخله معرفی شده و امنیت بین‌المللی در گرو برتری نظامی و سیاسی ایالات متحده بازنمایی می‌گردد. مفاهیمی مانند: American Exceptionalism، Benevolent

1. Reframing
2. Ideological reproduction through reframing
3. Coercive Diplomacy

Hegemony، Pax Americana، National Interest Hegemony و بازتعریف نظم منطقه‌ای تحت رهبری آمریکا، بیانگر تلاش برای طبیعی جلوه دادن برتری ژئوپلیتیکی آمریکا و تبدیل آن به یک اصل بدیهی در افکار عمومی است.

دومین الگوی پرتکرار، شخصی‌سازی قدرت و رهبری کاریزماتیک با ۲۲ تکرار است. در این الگو، موفقیت‌های نظامی، دیپلماتیک و اقتصادی نه به نهادهای حکمرانی، بلکه مستقیماً به شخصیت ترامپ نسبت داده می‌شود. بازنمایی‌هایی نظیر «رهبر جنگجو»، «رهبر منجی»، «مرد بزرگ تاریخ»، «مدیر بحران» و «تنها تصمیم‌گیر مشروع» نشان می‌دهد که گفتمان ترامپ مرز میان «دولت» و «شخص رهبر دولت» را کمرنگ کرده و مشروعیت سیاسی را به اقتدار فردی پیوند می‌زند؛ الگویی که با نظریه فرکلاف درباره شخصی‌سازی قدرت در گفتمان‌های سیاسی (۱۹۹۵) و همچنین با ادبیات پوپولیسم معاصر هم‌خوانی دارد. سومین الگوی غالب، مشروعیت‌بخشی به استفاده از زور و عادی‌سازی جنگ است که در ۲۰ مورد تکرار شده است. در این چارچوب، عملیات نظامی، محاصره اقتصادی، تهدید، حمله پیشگیرانه و فشار حداکثری نه به‌عنوان اقدامات استثنایی، بلکه به‌عنوان ابزارهای مشروع دیپلماسی و حفظ امنیت جهانی بازنمایی می‌شوند. مفاهیمی مانند «صلح از طریق قدرت»، «دیپلماسی اجباری»، «دیپلماسی اولتیماتوم»، «جنگ برای صلح» و «واقع‌گرایی نظامی» نشان می‌دهند که مرز میان جنگ و دیپلماسی عملاً از میان برداشته شده و خشونت به بخشی طبیعی از سیاست خارجی تبدیل شده است.

چهارمین الگو، بازتولید گفتمان پوپولیستی و ضدنهادی با ۱۸ مورد تکرار است که در قالب آن، رسانه‌ها، نهادهای بین‌المللی، احزاب رقیب، نظرسنجی‌ها و سازوکارهای نظارتی به‌عنوان موانعی در برابر اراده مردم معرفی شده و در مقابل، فرد اول (رئیس‌جمهور) به‌عنوان تنها مرجع حقیقت و تصمیم‌گیری مشروع بازنمایی می‌شود. تکرار مضامینی همچون Post-Truth Politics، Media Delegitimization، Anti-Institutionalism و Populist Authoritarianism نشان می‌دهد که گفتمان ترامپ درصدد انتقال مرجع تولید حقیقت از نهادهای دموکراتیک به شخص رئیس‌جمهور است. الگوی مهم دیگر، ملّی‌گرایی افراطی و بازتعریف امنیت بر پایه منافع آمریکا است که در حدود ۱۶ مورد مشاهده شد. در این چارچوب، امنیت جمعی، همکاری‌های چندجانبه و تعهدات بین‌المللی جای خود را به رویکرد «اول آمریکا[1]» داده و روابط خارجی در قالب منافع مستقیم، هزینه–فایده و برتری ملّی تعریف می‌شوند. این

1. America First

بازتعریف، مفاهیمی همچون ناتو، ائتلاف‌ها و حتی نظم منطقه‌ای را تابع منافع اقتصادی و امنیتی آمریکا نموده و زمینه را برای سیاست خارجی یک‌جانبه‌گرایانه فراهم می‌سازد.

بازنمایی ایران به‌عنوان تهدید وجودی و بازیگری فاقد عاملیت سیاسی با ۱۵ مورد از دیگر الگوهای برجسته تبیینی است. در این گفتمان، ایران نه یک کنشگر برابر در نظام بین‌الملل، بلکه رژیمی غیرعقلانی، خطرناک، بحران‌زا و نیازمند مهار یا تنبیه معرفی می‌شود. این بازنمایی، مشروعیت اقدامات نظامی، فشار اقتصادی و مداخله آمریکا را تقویت کرده و امکان تصور راه‌حل‌های مبتنی بر گفت‌وگو و برابری را محدود می‌کند. از دیگر یافته‌های مهم، اقتصادی‌سازی سیاست خارجی و معامله‌محور شدن دیپلماسی است که ۱۳ بار در داده‌ها مشاهده شد. در این الگو، امنیت، جنگ، صلح و حتی ائتلاف‌های منطقه‌ای در قالب «معامله»، «سود»، «هزینه» و «قرارداد» بازتعریف گردیده و روابط بین‌الملل از یک نظم حقوقی به یک نظام مبتنی بر چانه‌زنی اقتصادی و قدرت تقلیل می‌یابد.

جدول ۳ در ادامه، متن کامل سه نمونه از توئیت‌های ترامپ به همراه توضیح خلاصه آن‌ها را نشان می‌دهد.

جدول ۳. نمونه‌هایی از توئیت‌های ترامپ

نمونه توئیت	توضیح
Iran, which is being beat to HELL, has apologized and surrendered to its Middle East neighbors, and promised that it will not shoot at them anymore. This promise was only made because of the relentless U.S. and Israeli attack. They were looking to take over and rule the Middle East. It is the first time that Iran has ever lost, in thousands of years, to surrounding Middle Eastern Countries. They have said, "Thank you President Trump." I have said, "You're welcome!" Iran is no longer the "Bully of the Middle East," they are, instead, "THE LOSER OF THE MIDDLE EAST," and will be for many decades until they surrender or, more likely, completely collapse! Today Iran will be hit very hard! Under serious consideration for complete destruction and certain death, because of Iran's bad behavior, are areas and groups of people that were not considered for targeting up until this moment in time. Thank you for your attention to this matter! President DONALD J. TRUMP	ترامپ با توصیف شکست ایران به عنوان beaten to"HELL " (شکست کامل خوردن) و collapse "completely" (فروپاشی کامل)، روایت سنتی از جنگ را به نمایش یک فروپاشی تام تبدیل می‌کند. این واژگان نشان‌دهنده استفاده از استعاره‌های افراطی برای مسلط‌سازی روایت «پیروزی مطلق» است.
نمونه توئیت	توضیح
The Democrats are doing everything possible to hurt the very strong position we are in with respect to Iran. Despite World War I lasting 4 years, 3 months, and 14 days, World War II lasting 6 years and 1 day, the Korean War lasting 3 years, 1 month, and 2 days, the Vietnam War lasting 19 years, 5 months, and 29 days, and Iraq lasting 8 years, 8 months, and 28 days, they like to say that I promised 6 weeks to defeat Iran, and actually, from the Military standpoint, it was far faster than that, but I'm not going to	ترامپ دموکرات‌ها را به دلیل نقد عملکردش، "Weak and Pathetic... TRAITORS ALL" (ضعیف و رقت‌انگیز ... همه خیانتکار) می‌خواند. این واژگان، تفسیرِ مخالفان سیاست نظامی را از «رقیب سیاسی» به «تهدید ملی» تغییر می‌دهد.

نمونه توئیت	توضیح
let them rush the United States into making a Deal that is not as good as it could have been. I read the Fake News saying that I am under “pressure” to make a Deal. THIS IS NOT TRUE! I am under no pressure whatsoever, although, it will all happen, relatively quickly! Time is not my adversary, the only thing that matters is that we finally, after 47 years, straighten out the MESS that other Presidents let happen because they didn’t have the Courage or Foresight to do what had to be done with respect to Iran. We’re in it, and it will be done RIGHT, and we won’t let the Weak and Pathetic Democrats, TRAITORS ALL, who for years have been talking about the Dangers of Iran, and that something has to be done, but now, since I’m the one doing it, belittle the accomplishments of our Military and the Trump Administration. This is being perfectly executed, on the scale of Venezuela, just a bigger, more complex operation. The result will be the same. In my First Term, I built the Greatest Military our Country has ever seen, including adding Space Force. In my Second Term, I am properly and judiciously using our Military to solve problems left to us by others of far less understanding or competence. MAKE AMERICA GREAT AGAIN! President DONALD J. TRUMP	
نمونه توئیت	توضیح
Pope Leo is WEAK on Crime, and terrible for Foreign Policy. He talks about “fear” of the Trump Administration, but doesn’t mention the FEAR that the Catholic Church, and all other Christian Organizations, had during COVID when they were arresting priests, ministers, and everybody else, for holding Church Services, even when going outside, and being ten and even twenty feet apart. I like his brother Louis much better than I like him, because Louis is all MAGA. He gets it, and Leo doesn’t! I don’t want a Pope who thinks it’s OK for Iran to have a Nuclear Weapon. I don’t want a Pope who thinks it’s terrible that America attacked Venezuela, a Country that was sending massive amounts of Drugs into the United States and, even worse, emptying their prisons, including murderers, drug dealers, and killers, into our Country. And I don’t want a Pope who criticizes the President of the United States because I’m doing exactly what I was elected, IN A LANDSLIDE, to do, setting Record Low Numbers in Crime, and creating the Greatest Stock Market in History. Leo should be thankful because, as everyone knows, he was a shocking surprise. He wasn’t on any list to be Pope, and was only put there by the Church because he was an American, and they thought that would be the best way to deal with President Donald J. Trump. If I wasn’t in the White House, Leo wouldn’t be in the Vatican. Unfortunately, Leo’s Weak on Crime, Weak on Nuclear Weapons, does not sit well with me, nor does the fact that he meets with Obama Sympathizers like David Axelrod, a LOSER from the Left, who is one of those who wanted churchgoers and clerics to be arrested. Leo should get his act together as Pope, use Common Sense, stop catering to the Radical Left, and focus on being a Great Pope, not a Politician. It’s hurting him very badly and, more importantly, it’s hurting the Catholic Church! President DONALD J. TRUMP	ترامپ تصریح می‌کند : “If I wasn’t in the White House, Leo wouldn’t be in the Vatican." (اگر من در کاخ سفید نبودم، لئو (اشاره به پاپ) در واتیکان نبود.) این تبیین، قدرت سیاسی او را به سطحی متافیزیکی ارتقاء می‌دهد که در آن، جایگاه جهانی نهادها نیز متکی به حضور شخصی اوست.

۴-۴. توئیت‌های تصویری

همان‌طور که پیشتر اشاره شد، با بررسی توئیت‌های پست شده توسط رئیس‌جمهور آمریکا در بازه زمانی ۹ اسفند ۱۴۰۴ تا ۹ خرداد ۱۴۰۵، مشخص گردید مجموعاً ۲۳ توئیت به صورت عمده دارای محتوای تصویری‌اند. مرور اولیه این تصاویر (که بنا به نظر دو متخصص حوزه سینما و تلویزیون، باتوجه به سبک بصری و ویژگی‌های گرافیکی مشخص‌شان (اغراق در نورپردازی، سبک سینمایی و عدم وجود منبع عکاسی)، با تصاویر تولیدشده توسط سامانه‌های مولّد هوش مصنوعی همخوانی دارند) نشان داد که آن‌ها در چند مضمون عمده قابل دسته‌بندی هستند: ۱. پوسترهای جنگی و بازدارندگی، ۲. تصاویر اقتدار شخصی و رهبری، ۳. اینفوگرافیک‌ها و نمودارهای سیاسی، ۴. تصاویر ملّی‌گرایانه، ۵. میم[1]ها و تصاویر طنز سیاسی، ۶. تصاویر مرتبط با مهاجرت و سیاست داخلی و ۷. تصاویر اقتصادی و مربوط به تحریم (نمونه هایی از این تصاویر در شکل‌های ۲ تا ۴ در پائین آمده‌اند).

شکل ۲: نمونه‌ای از توئیت‌های تصویری دونالد ترامپ



(منبع: حساب کاربری @realDonaldTrump در تروث سوشال در تاریخ ۲۶ می ۲۰۲۶)

1. Meme

شکل ۳: نمونه‌ای از توئیت‌های تصویری دونالد ترامپ



(منبع: حساب کاربری @realDonaldTrump در تروث سوشال در تاریخ ۲۹ آوریل ۲۰۲۶)

شکل ۴: نمونه‌ای از توئیت‌های تصویری دونالد ترامپ



(منبع: حساب کاربری @realDonaldTrump در تروث سوشال در تاریخ ۱۲ می ۲۰۲۶)

به‌منظور بررسی نحوه بازنمایی معنا در سطح بصری، ۲۳ توئیت تصویرمحور بر اساس چارچوب تحلیل چندوجهی کرس و ون‌لیوون (۲۰۰۶) تحلیل شدند. هر تصویر با توجه به مؤلفه‌هایی همچون ارزش اطلاعاتی، برجستگی، ژست یا کنش، نگاه، فاصله اجتماعی و زاویه

دید کدگذاری شد و بر مبنای تعامل این مؤلفه‌ها، گفتمان یا پیام غالب آن استخراج گردید. جدول ۴ خلاصه نتایج این تحلیل را ارائه می‌کند.

جدول۴. جنبه‌های گفتمانی توئیت‌های تصویرمحور بر اساس مدل کرس و ون‌لیوون (۲۰۰۶)

شماره تصویر	گفتمان/پیام اصلی	زاویه دید	فاصله اجتماعی	نگاه	ژست/کنش	برجستگی	ارزش اطلاعاتی
۱	اقتدار ترامپ/برتری تکنولوژیک	هم‌سطح	متوسط	غیرمستقیم	حرکت رو به جلو	ترامپ و موجود فضایی	ترامپ مرکز تصویر
۲	سلطه آمریکا بر ایران	نمای بالا	دور	---	نقشه نمادین	نقشه ایران	ایران در مرکز
۳	بی‌اعتبارسازی مخالف	روبرو	نزدیک	مستقیم	کاریکاتور تحقیرآمیز	چهره اغراق‌شده	شخص هدف در مرکز
۴	مشروعیت جهانی ترامپ	روبرو	متوسط	غیرمستقیم	حضور در جمع	ترامپ	مرکز
۵	قدرت نظامی آمریکا علیه ایران	نمای جانبی	دور	---	انفجار	انفجارها	عمل نظامی
۶	مجرم‌سازی دولت اوباما	روبرو	نزدیک	مستقیم	عکس بازداشتی	چهره‌ها	ترکیب شبکه‌ای
۷	قدرت نظامی آمریکا	زاویه پایین	نزدیک	---	بمب آماده شلیک	بمب	مرکز
۸	مقصرسازی اوباما	روبرو	متوسط	غیرمستقیم	حمل پول	اوباما و پول	متن بالا
۹	تمجید از ترامپ در مذاکره	روبرو	متوسط	غیرمستقیم	مقایسه رفتاری	ترامپ	ترکیب مقایسه‌ای
۱۰	مقایسه سیاست ایران اوباما و ترامپ	روبرو	دور	---	دو تصویر مقایسه‌ای	تقابل دو نیمه	چپ/راست
۱۱	ترامپ مالک گرینلند	زاویه پایین	دور	غیرمستقیم	تسلط بر فضا	چهره ترامپ	بالای تصویر
۱۲	تهدید مستقیم ایران	روبرو	نزدیک	مستقیم	در دست داشتن سلاح	ترامپ	مرکز

شماره تصویر	گفتمان/پیام اصلی	زاویه دید	فاصله اجتماعی	نگاه	ژست/کنش	برجستگی	ارزش اطلاعاتی
۱۳	برتری نظامی آمریکا	روبرو	دور	---	اینفوگرافیک	جدول مقایسه	بالا/پایین
۱۴	فناوری نظامی برتر	نمای جانبی	دور	---	شلیک لیزر	پرتو لیزر	مرکز
۱۵	رهبر در آستانه جنگ	زاویه پایین	متوسط	مستقیم	اشاره با انگشت	ترامپ	مرکز
۱۶	مشروعیت جنگ علیه ایران	روبرو	متوسط	غیرمستقیم	سخنرانی	ترامپ	بالا
۱۷	ارجاع به رسانه برای مشروعیت	روبرو	دور	---	اشتراک خبر	لینک رسانه	سمت راست
۱۸	فرمانده کل عملیات	زاویه پایین	متوسط	مستقیم	فشار دکمه	ترامپ	مرکز
۱۹	تخریب میراث اوباما	روبرو	متوسط	غیرمستقیم	میم مقایسه‌ای	اوباما	تقابل بالا/پایین
۲۰	ناسیونالیسم آمریکایی	زاویه پایین	تمام‌قد	مستقیم	راه رفتن	ترامپ و پرچم	مرکز
۲۱	اقتدار نظامی	زاویه پایین	تمام‌قد	مستقیم	قدم زدن	ترامپ	مرکز
۲۲	قدرت سخت آمریکا	نمای دور	دور	---	انفجارها	صحنه نبرد	مرکز
۲۳	پیروزی و هژمونی آمریکا	روبرو	متوسط	مستقیم	حضور مقتدرانه	ترامپ	مرکز

جدول ۴ نشان می‌دهد که گفتمان بصری توئیت‌های تصویرمحور عمدتاً بر اقتدار و برتری نظامی آمریکا، مشروعیت‌بخشی به رهبری ترامپ و تضعیف رقبا و دشمنان استوار است. از میان ۲۳ تصویر، قدرت و اقتدار نظامی آمریکا با ۶ مورد (۲۶/۱٪) پرتکرارترین الگو بوده و پس از آن تخریب و بی‌اعتبارسازی مخالفان، به‌ویژه اوباما و دموکرات‌ها با ۵ مورد (۲۱/۷٪) قرار دارد. همچنین، مشروعیت‌بخشی به سیاست‌های ترامپ، بازنمایی ترامپ به‌عنوان رهبر مقتدر و بازنمایی ایران به‌عنوان تهدید یا هدف تقابل هر یک با ۴ مورد (۱۷/۴٪) از دیگر مضامین غالب این تصاویر هستند. از منظر مؤلفه‌های بصری، زاویه دید روبه‌رو با ۱۰ مورد (۴۳/۵٪) و نمای متوسط با ۱۱ مورد (۴۷/۸٪) بیشترین فراوانی را دارند که بیانگر تلاش برای ایجاد ارتباط مستقیم با مخاطب، در

عین حفظ جایگاه رسمی و اقتدار کنشگر است. نگاه غیرمستقیم نیز با ۱۳ مورد (۵۶/۵٪) اندکی بیش از نگاه مستقیم به‌کار رفته و نشان می‌دهد تصاویر بیش از تعامل مستقیم، بر نمایش کنش‌ها و روایت سیاسی تمرکز دارند. در سطح بازنمایی، ژست‌هایی مانند سخنرانی، حرکت، اشاره، حضور در صحنه‌های نظامی، نمایش سلاح، انفجار و تصاویر مقایسه‌ای بیشترین تکرار را داشته و همگی در خدمت نمایش قدرت، تصمیم‌گیری و کنشگری فعال قرار گرفته‌اند. همچنین، در مؤلفه‌های ترکیب‌بندی، قرارگیری شخصیت اصلی در مرکز تصویر و برجسته‌سازی عناصری مانند ترامپ، تجهیزات نظامی و نمادهای ملی، مهم‌ترین الگوی سازمان‌دهی بصری محسوب می‌شوند. در مجموع، یافته‌های جدول نشان می‌دهد که متن و تصویر به‌صورت مکمّل، گفتمانی منسجم از اقتدار، مشروعیت سیاسی، بازدارندگی نظامی و رهبری ترامپ را بازتولید کرده‌اند.

بررسی هم‌زمان مؤلفه‌های بصری نشان می‌دهد که انتخاب زاویه دید، فاصله اجتماعی، نگاه و ترکیب‌بندی تصاویر صرفاً جنبه زیبایی‌شناختی نداشته، بلکه در خدمت تقویت معانی گفتمانی قرار گرفته‌اند. برای مثال، استفاده مکرّر از زاویه پایین در تصاویر مربوط به ترامپ و تجهیزات نظامی، جایگاه برتر و اقتدار کنشگر را برجسته می‌کند؛ در حالی که نمای روبه‌رو و فاصله متوسط، ضمن ایجاد احساس نزدیکی نسبی، جایگاه رسمی و رهبری او را نیز حفظ می‌نماید. در مقابل، در تصاویری که مخالفان یا بازیگران رقیب بازنمایی شده‌اند، اغلب از کاریکاتور، تصاویر مقایسه‌ای، اغراق بصری یا ترکیب‌بندی‌هایی استفاده شده است که به تضعیف اعتبار و بازنمایی منفی آن‌ها می‌انجامد. همچنین، برجسته‌سازی مکرّر عناصری مانند پرچم آمریکا، تجهیزات نظامی، نقشه ایران، انفجارها و نمادهای فناوری پیشرفته نشان می‌دهد که قدرت، امنیت و برتری فناورانه نه‌تنها از طریق متن، بلکه از رهگذر سازمان‌دهی بصری نیز بازنمایی شده‌اند. در بسیاری از تصاویر، شخصیت ترامپ در مرکز قاب قرار گرفته و سایر عناصر پیرامون او سازمان یافته‌اند؛ الگویی که مطابق دیدگاه کرس و ون‌لیوون (۲۰۰۶)، جایگاه مرکزی را به‌عنوان مهم‌ترین منبع تولید معنا و هدایت توجه مخاطب تثبیت می‌کند.

از سوی دیگر، هم‌نشینی متن و تصویر نشان می‌دهد که این دو شیوه ارتباطی اغلب رابطه‌ای مکمل با یکدیگر دارند. در مواردی که متن بر مفاهیمی مانند قدرت، بازدارندگی، مشروعیت یا پیروزی تأکید دارد، تصویر نیز با بهره‌گیری از نمادهای نظامی، ژست‌های اقتدار، رنگ‌های ملّی و ترکیب‌بندی‌های سلسله‌مراتبی همان چارچوب معنایی را تقویت می‌کند. بنابراین، معنا در این پست‌ها نه صرفاً از عناصر زبانی یا بصری به‌تنهایی، بلکه از تعامل نظام‌مند میان آن‌ها شکل

می‌گیرد؛ تعاملی که انسجام گفتمان سیاسی مورد بررسی را افزایش داده و ظرفیت اقناعی آن را تقویت می‌کند.

پس از تحلیل موردی تصاویر بر اساس مؤلفه‌های کرس و ون‌لیوون (۲۰۰۶)، مضامین مشترک آن‌ها استخراج و در قالب الگوهای گفتمانی کدگذاری شدند. سپس فراوانی هر الگو بر اساس تعداد دفعات ظهور آن در مجموعه تصاویر محاسبه گردید. جدول ۵ توزیع فراوانی این الگوهای گفتمانی را نشان داده و تصویری کلّی از مضامین غالب در توئیت‌های تصویرمحور دونالد ترامپ ارائه می‌کند.

جدول۵. فراوانی الگوهای گفتمانی استخراج‌شده از توئیت‌های تصویرمحور

عنوان الگو	قدرت و برتری نظامی آمریکا	تهدید و بازدارندگی علیه ایران	مجرم‌سازی و بی‌اعتبارسازی اوباما/دموکرات‌ها	دوقطبی «ما/آنها»	ملّی‌گرایی آمریکایی	مشروعیت‌بخشی به اقدام نظامی	تحقیر و طنز سیاسی	بازنمایی ترامپ به‌عنوان ناجی	فناوری و برتری تسلیحاتی
فراوانی	۸	۷	۶	۶	۵	۵	۴	۴	۴

بر اساس جدول ۵، در میان الگوهای گفتمانی استخراج‌شده از تصاویر، قدرت و برتری نظامی آمریکا با ۸ مورد پرتکرارترین الگو بوده و پس از آن تهدید و بازدارندگی علیه ایران با ۷ مورد قرار دارد که بیانگر غلبه گفتمان امنیتی و بازدارندگی در بازنمایی‌های بصری است. همچنین، مجرم‌سازی و بی‌اعتبارسازی اوباما و دموکرات‌ها و دوقطبی‌سازی «ما/آن‌ها» هر یک با ۶ مورد، از مهم‌ترین راهبردهای گفتمانی برای مشروعیت‌بخشی به مواضع سیاسی و ترسیم مرز میان خودی و غیرخودی به شمار می‌روند. در ادامه، ملّی‌گرایی آمریکایی و مشروعیت‌بخشی به اقدام نظامی هر کدام با ۵ مورد، نقش مهمی در تقویت هویت ملی و توجیه کنش‌های نظامی ایفا می‌کنند. در نهایت، الگوهای تحقیر و طنز سیاسی، بازنمایی ترامپ به‌عنوان ناجی و فناوری و برتری تسلیحاتی نیز هر یک با ۴ مورد مشاهده شدند که در کنار سایر مضامین، تصویری منسجم از گفتمانی مبتنی بر اقتدار، امنیت، هویت ملی و رهبری سیاسی ارائه می‌کنند.

بحث و نتیجه‌گیری

مقایسه یافته‌های این پژوهش با مطالعات پیشین نشان می‌دهد که نتایج حاضر، هم در امتداد برخی الگوهای شناخته‌شده در گفتمان سیاسی ترامپ قرار گرفته و هم در چند سطح مهم از آن‌ها فراتر می‌رود. از یک سو، یافته‌های این مطالعه با پژوهش کاسینی، دیبلاچیو و پرلتی (۲۰۲۰) هم‌سو است. آن‌ها نشان داده بودند که ترامپ از توئیتر به‌مثابه بستری برای بازنمایی «گفتمان ریاست‌جمهوری ایالات متحده» بهره می‌گیرد؛ گفتمانی که بر ملّی‌گرایی، بازگشت به شکوه گذشته و وحدت ملی تأکید دارد. در پژوهش حاضر نیز، گرچه زمینه رخدادها متفاوت و معطوف به منازعه نظامی و بحران منطقه‌ای است، همین منطق بازنمایی قدرت و ساختن یک روایت کلان مشروعیت‌بخش مشاهده می‌شود. با این تفاوت که در اینجا عناصر یادشده نه در شکل رخدادی سیاسی و مربوط به گذشته، بلکه در قالب امنیتی‌سازی، تهدیدسازی از ایران و برجسته‌سازی کنشگریِ مقتدر ایالات متحده صورت‌بندی شده‌اند. بنابراین، می‌توان گفت که این تحقیق، آن الگوی کلّی «تولید هژمونی از طریق رسانه اجتماعی» را تأیید می‌کند، اما نشان می‌دهد که این الگو در بافت جنگی، صورتی تندتر، تقابلی‌تر و نظامی‌تری به خود می‌گیرد. از سوی دیگر، نتایج پژوهش با یافته‌های ایلگون–کامانلی و بالچی‌اوغلو (۲۰۲۵) نیز هم‌پوشانی دارد؛ آن‌ها گزارش کرده بودند که ترامپ در توئیتر اغلب از زبانی احساسی، شخصی و پرتنش استفاده کرده و با انتخاب‌های زبانی قوی، نوعی تضاد و قطب‌بندی ایجاد می‌نماید. در پژوهش حاضر نیز، سطوح توصیف و تفسیر نشان داد که ایجاز، تأکید، انتخاب‌های واژگانی هدفمند و ساختارهای نحوی فشرده، در خدمت تولید لحنی قاطع، کنش‌محور و اقتدارطلب قرار گرفته‌اند. با این حال، تفاوت مهم اینجاست که پژوهش حاضر این ویژگی را فقط در سطح «سبک فردی» ترامپ متوقف نمی‌کند، بلکه آن را در پیوند با سازوکارهای ایدئولوژیک مشروعیت‌بخشی به جنگ و بازتعریف منافع ملی توضیح می‌دهد. به بیان دیگر، در حالی که مطالعه پیشین بیشتر بر «شخصیت و سبک رهبری» ترامپ متمرکز بود، این تحقیق نشان می‌دهد که همین سبک زبانی چگونه در شرایط بحرانی به ابزاری برای مدیریت ادراک عمومی و تثبیت روایت رسمی تبدیل می‌شود.

نتایج مطالعه حاضر، همچنین، از حیث ساختار تکرارشونده و روایی، با پژوهش موناهان و ماراتی (۲۰۲۱) قابل مقایسه است. آن‌ها در تحلیل توئیت‌های ترامپ در کمپین ۲۰۱۶ نشان داده بودند که الگوهای بلاغی تکرارشونده، در نهایت به ساخت یک روایت واحد و منسجم کمک

می‌کنند. یافته‌های مقاله حاضر نیز همین منطق انسجام‌ساز را تأیید می‌کند، اما در سطحی پیچیده‌تر؛ زیرا در اینجا روایت واحد نه صرفاً برای جذب رأی یا برساخت هویت سیاسی، بلکه برای مشروعیت‌بخشی به یک وضعیت جنگی، سازمان‌دهی معنایی تهدید، و تقویت تصویر آمریکا به‌عنوان کنشگری مسلّط عمل می‌کند. از منظر فرکلاف، این الگوها در سطح گفتمان، بازتاب‌دهنده پیوند میان زبان، قدرت و ایدئولوژی بوده و از منظر تحلیل چندوجهی کرس و ون‌لیوون، تصاویر نیز در کنار متن، این روایت را تقویت کرده‌اند. این نکته، وجه تمایز اساسی پژوهش حاضر با بسیاری از مطالعات پیشین است که عمدتاً بر متن متمرکز بوده‌اند. نسبت این مطالعه با تحقیق ولف (۲۰۱۹) نیز قابل توجه است. ولف بیشتر بر پیامدهای بیرونی توئیت‌های ترامپ، به‌ویژه اثر آن‌ها بر بازار سهام و جست‌وجوهای اینترنتی، تمرکز داشت؛ اما پژوهش حاضر نشان می‌دهد که حتی وقتی پیامد اقتصادی به‌طور مستقیم موضوع تحلیل نیست، منطق اقتصاد سیاسی و معامله‌محور همچنان در لایه‌های گفتمانی حضور دارد. اشاره به امنیت، منافع ملی، بازدارندگی و سیاست خارجی معامله‌محور در این مطالعه، نشان می‌دهد که توئیت‌ها صرفاً ابزار بیان سیاسی نبوده، بلکه میدان بازنمایی منافع راهبردی و اقتصادی نیز محسوب می‌شوند. بنابراین، نوآوری اصلی پژوهش حاضر در آن است که با ترکیب تحلیل انتقادی گفتمان و تحلیل چندوجهی، نه‌تنها استمرار برخی الگوهای شناخته‌شده در گفتمان ترامپ را نشان می‌دهد، بلکه توضیح می‌دهد این الگوها چگونه در بستر یک منازعه نظامی، به ابزار تولید معنا، مشروعیت و قدرت بدل می‌شوند.

ویژگی‌های زبانی توئیت‌های مورد بررسی نشان می‌دهد که گفتمان ترامپ بیش از آنکه بر استدلال منطقی استوار باشد، بر شدت عاطفی، قطعیت، قطب‌بندی و اقناع مخاطب تکیه دارد. تحلیل سطح توصیف نشان داد که انتخاب واژگان ارزشی، ساختارهای نحوی قطعی، تقابل‌های دوگانه، برچسب‌زنی، نشانه‌های گرافیکی تأکیدی و زبان نظامی، جهانی دوقطبی را بازنمایی می‌کنند که در آن آمریکا و رئیس‌جمهور آن در جایگاه قدرت و پیروزی، و ایران، رسانه‌ها و مخالفان در جایگاه تهدید و ناکارآمدی قرار می‌گیرند. این یافته‌ها با دیدگاه فرکلاف (۱۹۹۲؛ ۱۹۹۵) همخوان است؛ چون نشان می‌دهد انتخاب‌های زبانی، افزون بر انتقال پیام، در بازتولید ایدئولوژی و روابط قدرت نقش دارند.

در سطح تفسیر نیز توئیت‌ها فراتر از روایت رویدادها، در پی ساخت چارچوبی معنایی برای مشروعیت‌بخشی به قدرت آمریکا، برجسته‌سازی رهبری ترامپ، بی‌اعتبارسازی مخالفان و توجیه

اقدامات نظامی هستند. با این حال، در چارچوب مدل سه‌سطحی فرکلاف، این فرآیند تنها به متن محدود نمی‌شود، بلکه شیوه‌های تولید، توزیع و مصرف گفتمان را نیز دربرمی‌گیرد. از این‌رو، قدرت گفتمانی این توئیت‌ها را باید در تعامل میان متن، قابلیت بازنشر، ویژگی‌های فناورانه پلتفرم و مشارکت کاربران تحلیل کرد. در رسانه‌های اجتماعی، معنا نه صرفاً در لحظه تولید، بلکه در فرآیند بازنشر، بازتفسیر و تعامل کاربران شکل می‌گیرد و حتی الگوریتم‌های رتبه‌بندی محتوا نیز در برجسته‌سازی یا کاهش رؤیت‌پذیری پیام‌ها و در نتیجه، بازتولید گفتمان نقش دارند.

در سطح تبیین، یافته‌ها نشان می‌دهد گفتمان ترامپ بر مشروعیت‌بخشی به برتری آمریکا، تمرکز قدرت در رهبر، عادی‌سازی استفاده از قدرت نظامی، تضعیف نهادهای رقیب و بازتعریف امنیت و دیپلماسی بر پایه منطق فشار و معامله استوار است. این نتایج نیز با چارچوب فرکلاف همخوان بوده و نشان می‌دهد زبان سیاسی، افزون بر بازنمایی روابط قدرت، در تثبیت و مشروعیت‌بخشی به آن‌ها نقش ایفا می‌کند.

همچنین، تحلیل تصاویر نشان داد که بازنمایی بصری عمدتاً بر ساخت چهره‌ای مقتدر، تصمیم‌گیر و مسلّط از ترامپ استوار است. قرارگیری مکرّر او در مرکز تصویر، استفاده از زاویه هم‌سطح یا پایین، نمای متوسط و نزدیک، نگاه مستقیم، ژست‌های اقتدار، و بهره‌گیری از نمادهایی چون پرچم آمریکا، تجهیزات نظامی، نقشه‌ها و رنگ‌های ملی، همگی در خدمت برجسته‌سازی رهبری، اقتدار، ملّی‌گرایی و مشروعیت سیاسی قرار گرفته‌اند. مطابق دیدگاه کرس و ون‌لیوون (۲۰۰۶)، این عناصر از طریق سازمان‌دهی بصری، ارزش اطلاعاتی شخصیت اصلی را افزایش داده و سلسله‌مراتب معنایی روشنی میان کنشگر و سایر عناصر تصویر ایجاد می‌کنند. همچنین، تصاویر صرفاً مکمّل متن نیستند، بلکه با بازتولید مضامینی چون قدرت، بازدارندگی و پیروزی، نقش فعّالی در فرآیند اقناع سیاسی و تولید معنا ایفا می‌کنند.

در مجموع، یافته‌ها نشان می‌دهد توئیت‌های مورد بررسی از راهبردهای زبانی و بصری مکمل برای چارچوب‌بندی جنگ، برجسته‌سازی قدرت، امنیت، بازدارندگی، مشروعیت سیاسی، هویت ملی و رهبری بهره گرفته‌اند. این نتایج بیانگر آن است که تحلیل هم‌زمان متن و تصویر می‌تواند درک جامع‌تری از سازوکارهای تولید و بازتولید معنا در ارتباطات سیاسی دیجیتال ارائه داده و ظرفیت تحلیل انتقادی گفتمان را در مطالعه تعامل زبان، تصویر و قدرت در رسانه‌های اجتماعی آشکار سازد.

با وجود یافته‌های حاصل از این پژوهش، نتایج آن باید با در نظر گرفتن برخی محدودیت‌ها تفسیر شود. نخست، دامنه مطالعه به توئیت‌های منتشرشده از سوی دونالد ترامپ در بازه زمانی مشخص و متمرکز بر موضوعی محوری محدود بوده است. ازاین‌رو، تعمیم نتایج به سایر دوره‌های زمانی، سایر موضوعات یا دیگر بازیگران سیاسی نیازمند احتیاط است. دوم، تحلیل گفتمان، به‌ویژه در سطوح تفسیری و تبیینی، هرچند بر چارچوب‌های نظری مشخص و معیارهای کدگذاری استوار است، تا حدی متأثر از تفسیر پژوهشگر بوده و ممکن است پژوهشگران دیگر در برخی مصادیق به برداشت‌های متفاوتی برسند. سوم، این پژوهش عمدتاً بر تحلیل متن و تصویر متمرکز بوده و به دلیل محدودیت دسترسی به داده‌های کامل پلتفرم، امکان بررسی نظام‌مند نقش الگوریتم‌های توزیع محتوا، میزان بازنشر، الگوهای تعامل کاربران و تأثیر آن‌ها بر بازتولید گفتمان فراهم نبود. همچنین، تصاویر مورد بررسی صرفاً از منظر کارکردهای گفتمانی و چندوجهی تحلیل شدند و منشأ تولید یا فرآیند فنّی ایجاد آن‌ها موضوع این پژوهش نبوده است.

پیشنهادهای پژوهش

۱) پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آینده با بهره‌گیری‌از داده‌های تعاملی شبکه‌های اجتماعی و ترکیب روش‌های کمّی و کیفی انجام گردد، تا درک جامع‌تری از فرایند شکل‌گیری، انتشار و تأثیر گفتمان‌های سیاسی در محیط‌های دیجیتال ارائه کند.

۲) پیشنهاد می‌شود پژوهشی تطبیقی با بهره‌گیری‌از روش تحلیل گفتمان انتقادی و نحوه بازنمایی منازعاتی مانند جنگ ایران و اسرائیل، بحران فلسطین یا تحولات منطقه‌ای دیگر را در شبکه‌های برون‌مرزی صداوسیما و رسانه‌های بین‌المللی رقیب بررسی نماید.

۳) همچنین، پیشنهاد می‌شود پژوهشی با ترکیب تحلیل گفتمان انتقادی و تحلیل گفتمان بصری، محتوای متنی و تصویری منتشرشده در حساب‌های رسمی شبکه‌های برون‌مرزی صداوسیما در پلتفرم‌هایی مانند: ایکس، اینستاگرام و یوتیوب مطالعه و بررسی شود.

۴) پیشنهاد می‌شود با انجام مطالعه تطبیقی میان محتوای رسانه‌های سیاسی بین‌المللی و شبکه‌های برون‌مرزی صداوسیما، راهبردهای گفتمانی مؤثر در جذب، اقناع و تعامل با مخاطبان غیرایرانی شناسایی و در چارچوب آن، مؤلفه‌هایی مانند شیوه روایت‌پردازی، انتخاب واژگان، استفاده از روایت‌های شخصی، برجسته‌سازی ارزش‌های مشترک، ارجاع‌های بینامتنی و نحوه بازنمایی کنشگران سیاسی بررسی شود.

۵) باتوجه‌به اینکه شبکه‌های برون‌مرزی صداوسیما برای مخاطبان متنوع ازنظر زبانی و فرهنگی تولید محتوا می‌کند، پیشنهاد می‌شود پژوهشی درباره تفاوت‌های گفتمانی میان نسخه‌های زبانی یک پیام رسانه‌ای انجام شود.

تقدیر و تشکر

این مقاله حاصل پژوهش مستقلی است که توسط نویسنده انجام گرفته و تحت حمایت هیچ فرد یا سازمانی قرار نگرفته است.

تعارض منافع

نویسنده اعلام می‌کند که در فرایند نگارش، ارسال و انتشار این مقاله هیچ‌گونه تعارض منافعی وجود نداشته است. همچنین همه ملاحظات اخلاقی پژوهش، از جمله پرهیز از سرقت ادبی، پرهیز از جعل یا تحریف داده‌ها، ارسال یا انتشار مکرر و ملاحظات مربوط به استفاده از ابزارهای هوش مصنوعی مطابق قواعد وزارت عتف، رعایت شده است.

فهرست منابع

افخمی، ع.، عابدینی، س. و محمودی بختیاری، ب. (۱۳۹۷). تحلیل گفتمان انتقادی سخنرانی‌های دونالد ترامپ در مورد مهاجران. فصلنامه علمی-پژوهشی زبان‌شناسی اجتماعی، ۱(۳). ۶۴-۵۳.
https://journals.pnu.ac.ir/article_۵۱۵۴.html

برزویی، م.، جهانبازی، ر. و تمدن، ا. (۱۴۰۱). توئیپلماسی تطبیقی جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحدهٔ آمریکا؛ (مطالعهٔ موردی: شهادت سردار قاسم سلیمانی). فصلنامه علمی مطالعات میان‌رشته‌ای ارتباطات و رسانه، ۵(۱۶): ۴۲-۵.
https://doi.10.22085/jiscm.2022.312333.1282

سعیدزاده، س.، گودرزی، م. و تقی پور، ف. (۱۴۰۰). تحلیل مضمون توئیت های ترامپ درباره برجام به پژوهش های روابط بین الملل، ۱۱(۴)، ۲۳۹-۲۱۳. منظور ارائه الگوی دیپلماسی توئیتری ترامپ.
https://doi.10.22034/irr.2022.331941.2149

قربانی، ا.، منوری، س. ع.، کریمی، غ. و فلاح، م. (۱۴۰۰). تئودیپلماسی؛ نقش توئیتر در پیشبرد دیپلماسی رسانه ای ترامپ. پژوهش های راهبردی سیاست، ۱۰(۳۸)، ۷۳-۴۴.
https://doi.10.22054/qpss.2021.51360.2502

کلانتری، ع.، فرخی، م. و غنچه‌پور، م. (۱۳۹۹). تحلیل گفتمان انتقادی توئیت های ترامپ بر اساس مدل ون دایک. زبان پژوهی، ۱۲(۳۴)، ۱۵۶-۱۳۱.

https://doi.۱۰,۲۲۰۵۱/jlr.۲۰۱۹,۲۰۲۵۶,۱۵۴۵

نظری، ع. و ملائی مظفری، ا. (۱۳۹۷). تحلیل زبانشناختی شخصیت سیاستمداران: مطالعهٔ موردی دونالد ترامپ. سیاست جهانی، ۷(۱)، ۱۳۷-۱۰۷

https://doi.10.22124/wp.2018.2866

Bustan, E. S. & Alakrash, H. M. (2020). Critical discourse analysis of Donald Trump's tweets addressing the Middle Eastern countries. I*nternational Journal of Future Generation Communication and Networking*, 13(2): 407-414. https://doi.org/10.17507/tpls.1401.10

Casini, S., Di Blasio, F. & Perletti, G. (2020). 'I'm the most transparent president in the history of this country': A critical discourse analysis of Donald Trump's use of Twitter, *Elephant & Castle*, 22, 1-26. https://elephantandcastle.unibg.it/index.php/eac/article/download/285/259/290

Chakraborty, P. P. (2024). Strategic use of social media and podcasts in Donald Trump's 2024 presidential campaign. *European Economic Letters (EEL)*, 14(4), 705–724. https://eelet.org.uk/index.php/journal/article/view/2162

Creswell, D. (2018). *Research design: Qualitative, quantitative, and mixed methods approaches* (5th ed.). Thousand Oaks, CA: SAGE Publications.

Fairclough, N. (1989). *Language and power*. London: Longman.

Fairclough, N. (*1992). Discourse and social change*. Cambridge: Polity Press.

Fairclough, N. (1995). *Critical discourse analysis: The critical study of language*. London: Longman.

Faleh Awawdeh, N. A. (2021). *A critical discourse analysis of president Donald Trump's speeches during the coronavirus pandemic crisis*. [Master's thesis, Middle East University].

Fitriana, R. (2023). Critical discourse analysis of Donald Trump's tweets: An authentic teaching material for critical reading, *LINGUA PEDAGOGIA* (*Journal of English Teaching Studies*), 5(1): 18-29. https://doi.org/10.21831/lingped.v5i1.59935

Flores, P. L. (2018). Social media's influence on political communication: A content analysis of Donald Trump's tweets in the first 100 days of his presidency [Master's thesis, The University of Texas Rio Grande Valley]. https://scholarworks.utrgv.edu/etd/228/

Hassan Khan, M., Qazalbash, F., Mohd Adnan, H., Nurul Yaqin, L. & Khuhro, R. A. (2021). Trump and Muslims: A critical discourse analysis of Islamophobia rhetoric in Donald Trump's selected tweets, *SAGE Open*, 1-16. https://doi.org/10.1177/215824402110041

Ilgun-Kamanlı, A. & Balcıog˘lu, Y. S. (2025). Decoding leadership through personality: A content analysis of Donald Trump's and Elon Musk's tweet, *SAGE Open*, 1-22.
https://doi. 10.1177/21582440251380087

Jabeen, S. & Akhrar, A. (2023). White Trumps black: A critical discourse analysis of Donald *Trump's* tweets on George Floyd's killing, *Journal of Positive School Psychology*, 7(5): 215-226.
https://journalppw.com/index.php/jpsp/article/view/16747

Javed, H. (2019). The perils of e-governance: Impact of trump's tweets within US-Pakistan relations, *NUST Journal of International Peace & Stability*, 2(1): 42-54.
https://doi.org/10.37540/njips.v2i1.22

Kress G. and van Leeuwen, T. (2006). *Reading images: The grammar of visual design*. London: Routledge.

Monahan, B., & Maratea, R. J. (2021). The art of the spiel: Analyzing Donald Trump's tweets as gonzo storytelling, *Symbolic Interaction*, 44(4), 699–727.
https://www.jstor.org/stable/27085013

Raza, S., Imran, S. & Ul Hassan, S. S. (2024). Critical discourse analysis of discursive strategies utilized in Donald Trump's inaugural speech, *Journal of Applied Linguistics and TESOL (JALT)*, 7(4): 99-120.
https://jalt.com.pk/index.php/jalt/issue/view/28

Ross, A. S., & Rivers, D. J. (2018). Discursive deflection: Accusation of fake news and the spread of mis-and disinformation in the tweets of President Trump. *Social Media + Society*, 4(2): 1-12.
https://doi.org/10.1177/2056305118776010

Tasențe, T. (2020). Twitter discourse analysis of us president Donald Trump. *Technium Social Sciences Journal*, 2(1): 67-75.
https://ideas.repec.org/a/tec/journl/v2y2020i1p67-75.html

Van Dijk, T. A. (2008). *Discourse and power*. New York: Palgrave Macmillan.

Wolff, L. (2019). *Financial anomalies in social media – analyzing potential effects of Donald Trump's tweets on the stock market* [Master's thesis, Lund University].

پژوهشنامه رسانه بین‌الملل/ سال دهم/ شماره دوم/ شماره پیاپی شانزدهم/ پاییز و زمستان ۱۴۰۴/ ۳۴۷-۳۱۷

تحلیل علل و پیامدهای ورود مستقیم ایالات متحده آمریکا به جنگ دوازده‌روزه اسرائیل علیه جمهوری اسلامی ایران بر پایه نظریه موازنه تهدید

مرتضی سلمانی[۱]، میثم عرب سرخی میشابی[۲]، حبیب‌الله ابوالحسن شیرازی[۳]

چکیده

جنگ تحمیلی دوازده‌روزه اسرائیل علیه جمهوری اسلامی ایران و ورود مستقیم ایالات متحده آمریکا به این منازعه، یکی از مهم‌ترین تحولات ژئوپلیتیکی و امنیتی غرب آسیا در سال ۲۰۲۵ محسوب می‌شود که آثار آن فراتر از یک رویارویی نظامی، بر موازنه قدرت منطقه‌ای و نظم امنیتی حاکم بر منطقه تأثیر گذاشته است. پرسش اصلی پژوهش آن است که چه عوامل و ملاحظات راهبردی موجب ورود مستقیم ایالات متحده آمریکا به جنگ تحمیلی دوازده‌روزه اسرائیل علیه جمهوری اسلامی ایران شد و این مداخله چه نتایج و پیامدهایی برای موازنه قدرت منطقه‌ای و نظم امنیتی غرب آسیا به همراه داشت؟ پژوهش با روش توصیفی ـ تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، اسناد رسمی، گزارش‌های اندیشکده‌ها و منابع علمی معتبر انجام شده و داده‌ها در چارچوب نظریه موازنه تهدید تحلیل شده‌اند. یافته‌های پژوهش نشان داد که ورود مستقیم آمریکا نتیجه ادراک فزاینده تهدید ناشی از ارتقای توان بازدارندگی و ظرفیت‌های موشکی و پهپادی جمهوری اسلامی ایران، گسترش نفوذ منطقه‌ای، ضرورت حفظ برتری راهبردی اسرائیل، صیانت از اعتبار بازدارندگی ایالات متحده، جلوگیری از تغییر موازنه قدرت منطقه‌ای و حفظ نظم امنیتی مطلوب واشنگتن بوده است. همچنین، این مداخله به تقویت حضور نظامی آمریکا در غرب آسیا، تشدید رقابت‌های ژئوپلیتیکی، تغییر الگوی بازدارندگی، افزایش بی‌ثباتی امنیتی و بازتعریف موازنه قدرت منطقه‌ای انجامیده است. در مجموع، نتایج پژوهش نشان داد که نظریه موازنه تهدید نسبت به سایر رویکردهای واقع‌گرایانه، توان تبیین بیشتری در تحلیل هم‌زمان علل و پیامدهای این رفتار راهبردی ایالات متحده دارد.

کلیدواژه‌ها: ایالات متحده آمریکا، جمهوری اسلامی ایران، جنگ دوازده‌روزه، رویکردهای رسانه‌ای، نظریه موازنه تهدید، بازدارندگی.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۱/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۲۳

Doi: 10.22034/imrl.2026.587921.1375

۱. دانشجو دکتری رشته جامعه‌شناسی سیاسی، گروه علوم‌سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم‌سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران. (نویسنده مسئول).
mim.salmani113133@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری رشته مسائل ایران، گروه علوم‌سیاسی، دانشکده علوم‌سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز، تهران، ایران. meisam.arabsorkhi@gmail.com

۳. دانشیار گروه علوم‌سیاسی، دانشکده علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز، تهران، ایران.
hab-abolhassanshirazi@iauctb.ac.ir

مقدمه

تحولات امنیتی غرب آسیا در دهه‌های اخیر، بیش از هر زمان دیگری متأثر از رقابت‌های ژئوپلیتیکی، بازتعریف موازنه قدرت و افزایش نقش بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بوده است. در این میان، جمهوری اسلامی ایران و اسرائیل به‌عنوان دو بازیگر اصلی ساختار امنیتی منطقه، در قالب رقابت‌های ایدئولوژیک، ژئوپلیتیکی، نظامی و اطلاعاتی، به یکی از پایدارترین و پیچیده‌ترین منازعات راهبردی جهان معاصر تبدیل شده‌اند. اگرچه این رقابت عمدتاً از طریق جنگ‌های نیابتی، عملیات‌های اطلاعاتی، حملات سایبری، ترورهای هدفمند و رقابت‌های ژئوپلیتیکی دنبال می‌شد، تحولات پس از عملیات «طوفان الاقصی» در ۷ اکتبر ۲۰۲۳، حملات مستقیم متقابل ایران و اسرائیل در سال ۲۰۲۴ و نهایتاً جنگ دوازده‌روزه سال ۲۰۲۵، آن را وارد مرحله‌ای جدید از تقابل مستقیم نظامی کرد؛ مرحله‌ای که معادلات امنیتی غرب آسیا و الگوی رقابت قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌الملل را تحت تأثیر قرار داد (مؤسسه بین‌المللی مطالعات راهبردی[1]، ۲۰۲۴: ۳۳۷؛ آژانس بین‌المللی انرژی اتمی[2]، ۲۰۲۵: ۴). در این میان، ورود مستقیم ایالات متحده آمریکا به جنگ، بحران را از سطح منازعه دوجانبه فراتر برد و آن را به یکی از مهم‌ترین رخدادهای راهبردی نظام بین‌الملل در دهه اخیر تبدیل کرد.

در نگاه نخست، مداخله نظامی ایالات متحده را می‌توان در چارچوب حمایت سنتی این کشور از اسرائیل تفسیر کرد؛ با این حال، این تبیین به‌تنهایی قادر به توضیح ابعاد پیچیده تصمیم واشنگتن نیست. اسناد راهبردی آمریکا، گزارش‌های اندیشکده‌های معتبر و ارزیابی‌های پس از جنگ نشان می‌دهند که مداخله ایالات متحده حاصل مجموعه‌ای از ملاحظات امنیتی، ژئوپلیتیکی و هژمونیک بوده است. استمرار جنگ، افزایش توان پاسخ‌گویی موشکی و پهپادی ایران، محدودیت‌های عملیاتی اسرائیل، تهدید زیرساخت‌های انرژی منطقه، احتمال گسترش درگیری به سایر بازیگران محور مقاومت و نگرانی از تضعیف اعتبار بازدارندگی آمریکا، در شکل‌گیری تصمیم واشنگتن نقش داشتند. همچنین، محدودیت اسرائیل در دستیابی مستقل به برخی اهداف راهبردی، به‌ویژه در قبال زیرساخت‌های راهبردی ایران، وابستگی آن به حمایت مستقیم آمریکا را افزایش داد.

---

1. IISS
2. IAEA

از منظر نظری، بخش قابل توجهی از پژوهش‌های موجود، رفتار ایالات متحده را در قالب مفاهیمی مانند اتحاد راهبردی با اسرائیل، مهار ایران، بازدارندگی یا امنیت انرژی بررسی کرده‌اند (مرشایمر[1]، ۲۰۰۱: ۱۶۷؛ آیکنبری[2]، ۲۰۱۱: ۵۸).

با وجود اهمیت این مطالعات، اغلب آن‌ها بر یکی از ابعاد تصمیم آمریکا تمرکز کرده و کمتر کوشیده‌اند این رفتار را در قالب چارچوبی نظری و چندبعدی تبیین کنند. از این رو، خلائی در ادبیات پژوهشی درباره تبیین هم‌زمان نقش ادراک تهدید، اعتبار بازدارندگی و رقابت هژمونیک در تصمیم آمریکا برای ورود مستقیم به این جنگ وجود دارد. مقاله حاضر با بهره‌گیری از نظریه موازنه تهدید [3]استیون والت[4]، در کنار مفاهیم اعتبار بازدارندگی توماس شلینگ[5] و رقابت هژمونیک در اندیشه رابرت گیلپین[6] و جی. جان آیکنبری، تلاش می‌کند تصمیم ایالات متحده را در قالب چارچوبی تحلیلی تبیین کند. بر اساس نظریه موازنه تهدید، دولت‌ها صرفاً در برابر افزایش قدرت سایر بازیگران واکنش نشان نمی‌دهند، بلکه ادراک آن‌ها از تهدید، متأثر از قدرت کلی، توان تهاجمی، مجاورت جغرافیایی و نیت‌های ادراک‌شده، رفتار ائتلافی و مداخله‌جویانه آن‌ها را شکل می‌دهد.

سؤال اصلی پژوهش آن است که: چه عوامل و ملاحظات راهبردی موجب ورود مستقیم ایالات متحده آمریکا به جنگ تحمیلی دوازده‌روزه اسرائیل علیه جمهوری اسلامی ایران شد؟ فرض پژوهش آن است که ورود مستقیم آمریکا صرفاً واکنشی به حمایت از اسرائیل یا مقابله با برنامه هسته‌ای ایران نبود، بلکه محصول هم‌زمان سه متغیر راهبردی شامل ادراک افزایش تهدید ناشی از قدرت و نفوذ منطقه‌ای ایران، ضرورت حفظ اعتبار بازدارندگی آمریکا در برابر متحدان و رقبا، و صیانت از نظم منطقه‌ای و بین‌المللی تحت رهبری ایالات متحده بوده است. در این چارچوب، اهدافی همچون حفظ بقای اسرائیل، جلوگیری از تغییر موازنه قدرت منطقه‌ای، مهار محور مقاومت، صیانت از امنیت انرژی، جلوگیری از تضعیف اعتبار تعهدات امنیتی آمریکا، محدودسازی توان موشکی و هسته‌ای ایران و حفظ جایگاه هژمونیک واشنگتن، اجزای یک راهبرد به‌هم‌پیوسته محسوب می‌شوند.

---

1. Mearsheimer
2. Ikenberry
3. Balance of Threat theory
4. Stephen Walt
5 Thomas Schelling
6. Robert Gilpin

نوآوری پژوهش در آن است که برخلاف بسیاری از مطالعات پیشین، رفتار آمریکا را نه از دریچه یک متغیر منفرد، بلکه در پیوند میان موازنه تهدید، اعتبار بازدارندگی و رقابت هژمونیک تحلیل می‌کند؛ رویکردی که می‌تواند درک دقیق‌تری از منطق تصمیم‌گیری واشنگتن در بحران امنیتی غرب آسیا ارائه دهد. این چارچوب همچنین می‌تواند مبنایی برای اتخاذ رویکردهای دقیق‌تر در دیپلماسی رسانه‌ای ایران، به‌ویژه شبکه‌های برون‌مرزی صداوسیما، فراهم کند.

۱. پیشینه پژوهش

با توجه به تازگی جنگ تحمیلی دوازده‌روزه اسرائیل علیه جمهوری اسلامی ایران، مطالعات انجام‌شده درباره این رخداد هنوز محدود است و بیشتر بر ابعاد ژئوپلیتیکی، امنیتی، شناختی و پیامدهای راهبردی آن تمرکز دارند.

۱-۱. پژوهش‌های داخلی

افتخار افضلی و همکاران (۱۴۰۵) در پژوهشی با عنوان «سیاست خارجی ایالات متحده در قبال جنگ ۱۲ روزه رژیم صهیونیستی علیه ایران؛ از موازنه قدرت تا مداخله راهبردی»، با اتکا به واقع‌گرایی تهاجمی و تحلیل گفتمان امنیتی، چرایی و چگونگی مداخله آمریکا را بررسی کرده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد سیاست خارجی آمریکا معطوف به «مهار منطقه‌ای ایران» و «حفظ نظم مطلوب» از طریق حمایت نظامی، اطلاعاتی و دیپلماتیک از رژیم صهیونیستی بوده است. با این حال، پژوهش مذکور به مسئولیت بین‌المللی ناشی از این مداخله و ظرفیت‌های حقوقی مراجع قضایی بین‌المللی نپرداخته است.

محبی و عبدالهیان فرد (۱۴۰۵) در مقاله «جنگ ۱۲ روزه و اقدامات بی‌ثبات‌کننده ایالات متحده و رژیم صهیونی علیه جمهوری اسلامی ایران در آیینه رویه قضایی: با توجه به رویه دیوان بین‌المللی دادگستری»، اقدامات نظامی، عملیات‌های مخفیانه و تحریم‌های یکجانبه آمریکا و اسرائیل را با اتکا به رویه قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری بررسی کرده‌اند. یافته‌های آنان نشان می‌دهد بسیاری از این اقدامات، به‌ویژه فشار اقتصادی قهری و تجاوز به حاکمیت، با قواعد حقوق بین‌الملل در تعارض است. با این حال، تمرکز پژوهش بر جنبه‌های حقوقی و قضایی بوده و ماهیت سیاسی ـ نظامی و ابعاد ژئوپلیتیکی جنگ را بررسی نکرده است.

منظور (۱۴۰۴) در پژوهشی با عنوان «تحلیل راهبردی جنگ تحمیلی ۱۲ روزه: رویکرد واقع‌گرایی ساختاری و ژئواکونومیک»، جنگ را در چارچوب رقابت‌های ژئوپلیتیکی، منازعات

انرژی و تلاش قدرت‌های غربی برای بازتعریف نظم منطقه‌ای تحلیل کرده است. یافته‌ها بر ضرورت تلفیق بازدارندگی سخت با اصلاحات اقتصادی، دیپلماسی هوشمند، توسعه صنایع دانش‌بنیان و حکمرانی مشارکتی تأکید دارد؛ با این حال، علل ورود مستقیم ایالات متحده به جنگ در چارچوب یک نظریه روابط بین‌الملل بررسی نشده است.

رضاپور (۱۴۰۴) نیز در پژوهشی با عنوان «ژئوپلیتیک جنگ سایبری و راهبردهای امنیتی رژیم صهیونیستی و جمهوری اسلامی ایران: تحلیل تقابل و بازدارندگی سایبری (۲۰۱۰–۲۰۲۵)»، نقش جنگ سایبری را در بازتعریف موازنه قدرت امنیتی غرب آسیا بررسی کرده است. نتایج نشان می‌دهد رژیم صهیونیستی از جنگ سایبری به‌عنوان یکی از ابزارهای اصلی مهار امنیتی ایران استفاده کرده و جمهوری اسلامی ایران نیز با توسعه ظرفیت‌های بومی بخشی از این فشارها را خنثی کرده است. با این حال، تمرکز پژوهش بر بازدارندگی سایبری بوده و ارتباط مستقیمی با علل ورود مستقیم ایالات متحده به جنگ دوازده‌روزه ندارد.

۲-۱. پژوهش‌های خارجی

عبدالحی[1] (۲۰۲۵) در پژوهشی با عنوان «پیامدهای حمله آمریکا و اسرائیل به ایران بر آینده جایگاه منطقه‌ای ایران»، با تحلیل دیدگاه مراکز پژوهشی آمریکایی، اروپایی و آسیایی، علل، نتایج و پیامدهای جنگ بر جایگاه منطقه‌ای ایران را بررسی کرده است. یافته‌ها بر تأثیر جنگ بر موازنه قدرت منطقه‌ای، جایگاه ژئوپلیتیکی ایران و آینده نظم امنیتی غرب آسیا تأکید دارد؛ با این حال، تمرکز اصلی آن بر چرایی ورود مستقیم آمریکا نیست.

فرنیا[2] (۲۰۲۵) در مقدمه‌ای بر میزگرد «جنگ ۱۲ روزه و فروپاشی امپریالیسم ایالات متحده»، جنگ را در سطحی انتقادی و قدرت‌محور و به‌عنوان نمادی از تقابل نیروهای مقاومت جنوب جهانی و ساختار هژمونیک غرب تفسیر کرده است. این منبع لایه‌های تقابل «جنوب جهانی» و «غرب» را ترسیم می‌کند، اما بر روایت‌های سیاسی و قدرت‌محور متمرکز بوده و سازوکارهای حقوقی بین‌المللی برای مسئولیت‌پذیری دولت‌ها را بررسی نکرده است.

باقری دولت‌آبادی (۲۰۲۵) در مقاله «جنگ اسرائیل در ژوئن ۲۰۲۵: ارزیابی ایران و پیامدهای منطقه‌ای»، با استفاده از گزارش‌های رسمی، مصاحبه با کارشناسان و منابع دست اول، علل، اهداف و پیامدهای جنگ را از منظر ایران تحلیل کرده است. یافته‌ها نشان می‌دهد جنگ

1. Abd al-Hay
2. Farnia

دوازده‌روزه، به‌عنوان نخستین رویارویی مستقیم و گسترده ایران و اسرائیل، پیامدهایی برای بازدارندگی، امنیت منطقه‌ای و روابط دو طرف داشته است؛ با این وجود، رفتار ایالات متحده در قالب چارچوب نظری روابط بین‌الملل تبیین نشده است.

زیمت[1] (۲۰۲۵) نیز در گزارش «دومین جنگ تحمیلی: جنگ ایران و اسرائیل و پیامدهای آن برای امنیت ملی ایران»، پیامدهای جنگ را بر برنامه هسته‌ای، سامانه‌های راهبردی، محیط منطقه‌ای و عرصه داخلی بررسی کرده است. وی ورود مستقیم آمریکا و حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران را نشان‌دهنده کاستی‌های موجود در بازدارندگی و دفاع راهبردی جمهوری اسلامی دانسته است؛ با این حال، مطالعه مذکور بر پیامدهای جنگ برای امنیت ملی ایران و توصیه‌های سیاستی متمرکز بوده و چرایی تصمیم آمریکا برای ورود مستقیم به جنگ را بر اساس نظریه موازنه تهدید تحلیل نمی‌کند.

در مجموع، مطالعات موجود هر یک بخشی از ابعاد جنگ دوازده‌روزه، از جمله پیامدهای ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیک، شناختی، سایبری و امنیتی را مورد توجه قرار داده‌اند، اما تاکنون پژوهشی که به‌صورت هم‌زمان علل راهبردی و پیامدهای ورود مستقیم ایالات متحده آمریکا به جنگ دوازده‌روزه اسرائیل علیه جمهوری اسلامی ایران را بر پایه نظریه موازنه تهدید تحلیل کند، انجام نشده است. پژوهش حاضر با بهره‌گیری از این نظریه، ضمن تبیین انگیزه‌ها و ملاحظات راهبردی واشنگتن برای ورود مستقیم به جنگ، پیامدهای این مداخله را بر موازنه قدرت منطقه‌ای و نظم امنیتی غرب آسیا تحلیل می‌کند.

۲. مبانی نظری: نظریه موازنه تهدید

نظریه موازنه تهدید[2] یکی از مهم‌ترین بازخوانی‌های واقع‌گرایی ساختاری در روابط بین‌الملل است که توسط استیون والت مطرح شد. این نظریه در امتداد سنت واقع‌گرایی ساختاری کنت والتز[3] شکل گرفته، اما در نقطه‌ای اساسی از آن فاصله می‌گیرد؛ در حالی که والتز توزیع توانمندی‌های مادی را مهم‌ترین متغیر نظم بین‌المللی می‌داند (والتز، ۱۹۷۹: ۹۷) ، استیون والت استدلال می‌کند که دولت‌ها در برابر «قدرت» به‌تنهایی واکنش نشان نمی‌دهند، بلکه در برابر «تهدید ادراک‌شده» موازنه می‌کنند (والت، ۱۹۸۷: ۵-۶). از این منظر، تهدید مفهومی ترکیبی و ادراکی است.

1. Zimmt
2. Balance of Threat Theory
3. Waltz

استیون والت در اثر کلاسیک خود نشان می‌دهد که شکل‌گیری ائتلاف‌ها را نمی‌توان صرفاً بر اساس قدرت توضیح داد و باید به ادراک دولت‌ها از تهدید توجه کرد (والت، ۱۹۸۷: ۲۱). دولت‌ها همواره در برابر قدرتمندترین بازیگران موازنه نمی‌کنند، بلکه در برابر بازیگرانی موازنه می‌کنند که ترکیبی از «قدرت + تهدید» را بازنمایی می‌کنند (والت، ۱۹۸۷: ۲۵-۲۶). گلن اشنایدر[1] نیز در تحلیل اتحادها تأکید می‌کند که دولت‌ها در شرایط «معمای امنیت» ممکن است حتی بدون نیت تهاجمی تهدید تلقی شوند و در نتیجه واکنش‌های امنیتی ایجاد شود (اشنایدر، ۱۹۹۷: ۳۴).

۱-۲. تمایز بنیادین میان قدرت و تهدید

در واقع‌گرایی ساختاری، قدرت معمولاً معیار اصلی سنجش رفتار دولت‌هاست؛ اما استیون والت نشان می‌دهد که قدرت به‌تنهایی نمی‌تواند رفتار موازنه‌ای را توضیح دهد (والت، ۱۹۸۷: ۲۲). برخی قدرت‌های بزرگ به‌دلیل فاصله جغرافیایی یا ماهیت سیاست خارجی خود تهدید محسوب نمی‌شوند، در حالی که برخی قدرت‌های متوسط به‌دلیل رفتار تهاجمی یا نیت‌های ادراک‌شده تهدید تلقی می‌شوند. مرشایمر نیز تأکید می‌کند که قدرت نظامی قابلیت تبدیل به رفتار تهاجمی را دارد و همین ظرفیت نگرانی امنیتی ایجاد می‌کند (مرشایمر، ۲۰۰۱: ۳۰) ؛ با این تفاوت که وزن کمتری برای ادراک نیت‌ها قائل است.

۲-۲. مؤلفه‌های چهارگانه تهدید

استیون والت برای تبیین سطح تهدید، چهار متغیر اصلی را معرفی می‌کند که مجموع آن‌ها ادراک تهدید را شکل می‌دهد (والت، ۱۹۸۷: ۲۱-۲۶).

الف) قدرت کلی

قدرت کلی شامل جمعیت، ظرفیت اقتصادی، توان نظامی و سطح فناوری است و هرچه این منابع گسترده‌تر باشد، احتمال ادراک تهدید افزایش می‌یابد (والت، ۱۹۸۷: ۲۲). با این حال، والت تأکید دارد که قدرت تنها یکی از اجزای تهدید است. کنت والتز نیز قدرت را عامل اصلی توزیع منافع و تهدیدها در نظام بین‌الملل می‌داند، اما به ابعاد ادراکی آن توجه کمتری دارد (والتز، ۱۹۷۹: ۱۰۲).

1. Glenn Snyder

ب) مجاورت جغرافیایی

مجاورت جغرافیایی یکی از عوامل تشدید ادراک تهدید است؛ زیرا دولت‌های نزدیک توانایی بیشتری برای اعمال فشار و قدرت دارند (والت، ۱۹۸۷: ۲۳). این عامل در امنیت منطقه‌ای غرب آسیا اهمیت ویژه‌ای دارد. بوزان[1] نیز در چارچوب «مجتمع‌های امنیتی منطقه‌ای» تأکید می‌کند که نزدیکی جغرافیایی موجب هم‌پیوندی شدید تهدیدات امنیتی میان دولت‌ها می‌شود (بوزان، ۱۹۹۱: ۱۹۰).

ج) توانمندی‌های تهاجمی

توانمندی‌های تهاجمی به ظرفیت یک دولت برای انتقال قدرت نظامی و اعمال فشار مستقیم بر دیگران، از جمله از طریق نیروی هوایی، موشکی، دریایی و لجستیکی اشاره دارد (والت، ۱۹۸۷: ۲۴). جرویس[2] نیز استدلال می‌کند که فناوری‌های نظامی و قابلیت حمله پیش‌دستانه می‌توانند ادراک تهدید را حتی بدون وجود قصد واقعی حمله افزایش دهند (جرویس، ۱۹۷۸: ۱۷۸).

د) نیت‌های تهاجمی ادراک‌شده

مهم‌ترین مؤلفه در نظریه موازنه تهدید، نیت‌های ادراک‌شده است. دولت‌ها بر اساس رفتار گذشته، ایدئولوژی، الگوهای کنش خارجی و گفتمان سیاسی درباره نیت‌های دیگران قضاوت می‌کنند (والت، ۱۹۸۷: ۲۵). بنابراین، تهدید امری ذهنی و وابسته به تفسیر سیاسی است. ونت[3] نیز در چارچوب سازه‌انگاری بر نقش تعیین‌کننده ادراکات در شکل‌گیری تهدید تأکید می‌کند (ونت، ۱۹۹۲: ۳۹۷).

۳-۲. منطق موازنه در برابر تهدید

در نظریه استیون والت، دولت‌ها در برابر تهدیدهای ادراک‌شده اقدام به موازنه می‌کنند. این موازنه می‌تواند داخلی یا خارجی باشد (والت، ۱۹۸۷: ۲۸).

- موازنه داخلی: افزایش توان نظامی، اقتصادی و فناورانه
- موازنه خارجی: ایجاد اتحادها و ائتلاف‌های امنیتی

1 .Barry Buzan
2 .Robert Jervis
3 .Wendt

توماس شیلینگ[1] نیز در تحلیل بازدارندگی و رفتار استراتژیک نشان می‌دهد که دولت‌ها برای تغییر محاسبات هزینه ـ فایده رقبا از ترکیب قدرت و تهدید استفاده می‌کنند (شلینگ، ۱۹۶۶: ۹۴).

در مجموع، نظریه موازنه تهدید رفتار دولت‌ها را نه صرفاً بر مبنای قدرت، بلکه بر اساس ادراک ترکیبی از قدرت، جغرافیا، توانمندی نظامی و نیت‌های سیاسی دیگران توضیح می‌دهد. این نظریه با ترکیب عناصر مادی و ادراکی، چارچوبی برای تحلیل بحران‌های امنیتی پیچیده و مداخلات نظامی قدرت‌های بزرگ فراهم می‌کند. از این رو، ورود ایالات متحده به جنگ دوازده‌روزه را می‌توان در پیوند میان ادراک تهدید نسبت به ایران، نگرانی از فرسایش اعتبار بازدارندگی آمریکا و ضرورت حفظ موقعیت هژمونیک این کشور در ساختار امنیتی غرب آسیا تحلیل کرد.

روش پژوهش

پژوهش حاضر از نظر هدف، کاربردی و از نظر ماهیت، کیفی است و با بهره‌گیری از روش تحلیل محتوای کیفی جهت‌دار انجام شده است. انتخاب این روش با توجه به ماهیت مسئله پژوهش و برخورداری آن از چارچوب نظری مشخص، یعنی نظریه موازنه تهدید، صورت گرفته است. در تحلیل محتوای جهت‌دار، نظریه یا یافته‌های پژوهش‌های پیشین مبنای شکل‌گیری کدهای اولیه و هدایت فرایند تحلیل قرار می‌گیرد (هسیه[2] و شنون[3]، ۲۰۰۵). داده‌های پژوهش از طریق مطالعه اسناد رسمی دولت ایالات متحده، راهبردهای امنیت ملی و دفاعی، گزارش‌های اندیشکده‌های معتبر، گزارش‌های سازمان‌های بین‌المللی، مقالات علمی و کتاب‌ها گردآوری شده است. اسناد بر اساس میزان ارتباط و اعتبار علمی انتخاب و سپس با کدگذاری اولیه، مفاهیم و مضامین مرتبط با علل، اهداف و پیامدهای ورود مستقیم ایالات متحده استخراج شد. در ادامه، کدها بر اساس مؤلفه‌های نظریه موازنه تهدید طبقه‌بندی و از طریق تحلیل تفسیری، روابط میان متغیرهای پژوهش تبیین گردید. همچنین، برای افزایش اعتبار یافته‌ها، داده‌های حاصل از اسناد رسمی با گزارش‌های اندیشکده‌ها و منابع علمی معتبر مقایسه و تطبیق داده شد.

1. Thomas Schelling
2. Hsieh
3. Shannon

۳. دلایل ورود آمریکا در جنگ دوازده روزه

ورود مستقیم ایالات متحده آمریکا به جنگ دوازده‌روزه اسرائیل علیه جمهوری اسلامی ایران را نمی‌توان صرفاً واکنشی مقطعی به تشدید بحران یا حمایت سنتی از اسرائیل دانست. این تصمیم حاصل برهم‌کنش مجموعه‌ای از عوامل امنیتی، ژئوپلیتیکی، راهبردی و هژمونیک بود که در جریان جنگ به نقطه اوج رسید. افزایش شدت درگیری‌ها، گسترش حملات متقابل، محدودیت اسرائیل در تحقق برخی اهداف نظامی و احتمال سرایت جنگ به منطقه، از عوامل مؤثر بر تصمیم واشنگتن بودند. در این چارچوب، ورود مستقیم آمریکا با ادراک افزایش تهدید ناشی از قدرت و نفوذ منطقه‌ای ایران، حفظ اعتبار بازدارندگی، جلوگیری از تغییر موازنه قدرت، صیانت از امنیت انرژی، مدیریت رقابت با چین و روسیه و حفظ نظم منطقه‌ای تحت رهبری آمریکا پیوند داشت.

۳-۱. حفظ بقای رژیم اسرائیل

یکی از بنیادی‌ترین دلایل ورود مستقیم ایالات متحده آمریکا به جنگ دوازده‌روزه اسرائیل علیه جمهوری اسلامی ایران، ضرورت حفظ بقای رژیم اسرائیل به‌عنوان مهم‌ترین متحد راهبردی واشنگتن در غرب آسیا بود. از زمان شکل‌گیری روابط راهبردی میان دو کشور، امنیت رژیم اسرائیل به تدریج از یک موضوع سیاست خارجی به یکی از مؤلفه‌های امنیت ملی ایالات متحده تبدیل شده است. در نتیجه، هرگونه تهدید جدی علیه موجودیت، بازدارندگی یا برتری نظامی اسرائیل، در ادراک راهبردی تصمیم‌گیران آمریکایی، مستقیماً با منافع حیاتی آمریکا در منطقه پیوند می‌خورد (خدمات پژوهشی کنگره آمریکا[1]، ۲۰۲۴: ۲). از منظر نظریه موازنه تهدید (والت، ۱۹۸۷: ۳۳) ، ایالات متحده نه صرفاً در برابر افزایش قدرت، بلکه در برابر ترکیبی از توان تهاجمی، نیات ادراک‌شده و موقعیت ژئوپلیتیکی ایران دست به موازنه می‌زند. توسعه توان موشکی و پهپادی، گسترش ظرفیت‌های دفاعی و هسته‌ای، و شبکه‌سازی منطقه‌ای ایران، این کشور را به مهم‌ترین چالش نظم امنیتی غرب آسیا تبدیل کرده است. در چارچوب واقع‌گرایی تهاجمی (مرشایمر، ۲۰۰۱: ۴۵). قدرت‌های بزرگ از ظهور بازیگران منطقه‌ای که موازنه را برهم زنند جلوگیری می‌کنند؛ چراکه چنین تحولاتی آزادی عمل هژمون را محدود می‌سازد. از این رو، اسرائیل مهم‌ترین پایه نظم امنیتی تحت رهبری واشنگتن است و تضعیف آن، هزینه‌های حضور آمریکا در منطقه را افزایش می‌داد.

---

1. CRS

تحولات میدانی جنگ نیز این برداشت را تقویت کرد. اسرائیل با انتشار سلسله ای از اخبار متناقض در ساعات اولیه، از جمله اخباری درباره حمله همزمان از چند محور، نفوذ به مراکز حساس و ترور فرماندهان ارتش، کوشید ساختار امنیتی ایران را در شوک روانی و فلج اطلاعاتی فرو ببرد. با این حال، عملکرد هماهنگ و مرحله ای جمهوری اسلامی ایران- از پاسخ موشکی به مناطق حساس، تا حملات سایبری و سپس عملیات پهپادی- نشان داد که ساختار فرماندهی ایران نه تنها دچار اختلال نشده، بلکه با درک صحیح صحنه نبرد، واکنشی هوشمند و چندلایه از خود نشان داده است (عمادی، ۱۴۰۴: ۵۲-۵۱). برخلاف پیش‌بینی‌ها، اسرائیل با وجود برتری فناوری و سامانه‌های پیشرفته دفاع موشکی، در تحقق سریع اهداف خود با محدودیت‌های جدی روبه‌رو شد. ارزیابی‌های پس از جنگ تأکید دارند که ادامه عملیات اسرائیل بدون پشتیبانی اطلاعاتی، لجستیکی و عملیاتی ایالات متحده با دشواری‌های جدی مواجه می‌شد (مؤسسه بین‌المللی مطالعات راهبردی، ۲۰۲۵: ۱۸؛ مرکز مطالعات راهبردی و بین‌المللی[1]، ۲۰۲۵: ۱۴؛ شورای آتلانتیک[2]، ۲۰۲۵: ۹). مهم‌ترین نگرانی واشنگتن، فرسایش تدریجی بازدارندگی اسرائیل بود؛ تبدیل جنگ به نبرد فرسایشی می‌توانست این تصور را ایجاد کند که برتری مطلق نظامی اسرائیل از بین رفته و خطر گسترش هم‌زمان چند جبهه علیه آن افزایش یابد (مؤسسه مطالعات امنیت ملی اسرائیل[3]، ۲۰۲۵: ۲۷؛ آیزنشتات[4]، ۲۰۲۱: ۱۱).

از سوی دیگر، مداخله آمریکا برای حفظ اعتبار تعهدات امنیتی آن حیاتی بود. بر اساس دیدگاه توماس شلینگ (شلینگ، ۱۹۶۶: ۳۵-۴۷)، اعتبار بازدارندگی زمانی حفظ می‌شود که متحدان و رقبا اطمینان داشته باشند قدرت بزرگ در بحرانی‌ترین شرایط از تعهدات خود عقب‌نشینی نمی‌کند. خودداری از مداخله مؤثر در زمانی که اسرائیل با شدیدترین تهدید نظامی چند دهه اخیر مواجه شده بود، نه‌تنها امنیت اسرائیل، بلکه اعتبار تمام تضمین‌های امنیتی واشنگتن در سطح جهانی را زیر سؤال می‌برد و پیامدهای جبران‌ناپذیری برای ادراک متحدان از قابلیت اتکای آمریکا داشت (مورگان[5]، ۲۰۰۳: ۶۱). در سطح کلان‌تر، بقای اسرائیل با راهبرد نظم منطقه‌ای آمریکا گره خورده است. به باور جی. جان آیکنبری (۲۰۱۱: ۵۶-۵۷)، نظم بین‌المللی تحت رهبری آمریکا بر شبکه‌ای از متحدان استوار است و تضعیف هر یک، ظرفیت هژمون برای

1. CSIS
2. Atlantic Council
3. INSS
4. Eisenstadt
5. Morgan

مدیریت بحران‌ها را کاهش می‌دهد. موفقیت ایران در تحمیل هزینه‌های سنگین به اسرائیل، می‌توانست روند عادی‌سازی روابط با کشورهای عربی را تضعیف، جایگاه منطقه‌ای محور مقاومت را تقویت، اعتماد شرکای عرب به توانایی آمریکا را کاهش دهد و مهم‌تر اینکه، فرصتی بی‌سابقه برای گسترش نفوذ چین و روسیه در معادلات امنیتی غرب آسیا فراهم آورد (برندز[1]، ۲۰۲۲: ۹۶) که با راهبرد کلان واشنگتن برای حفظ برتری ژئوپلیتیکی خود در تضاد کامل بود.

در مجموع، حفظ بقای رژیم اسرائیل را باید نخستین و بنیادی‌ترین محرک ورود مستقیم ایالات متحده به جنگ دوازده‌روزه دانست. این تصمیم نه از سر حمایت صرفاً سنتی، بلکه حاصل پیوند سه ملاحظه راهبردی بود: نخست، جلوگیری از برهم‌خوردن موازنه تهدید به سود ایران؛ دوم، حفظ اعتبار بازدارندگی و تعهدات امنیتی آمریکا در سطح جهانی؛ و سوم، صیانت از نظم منطقه‌ای تحت رهبری واشنگتن و جلوگیری از تغییر موازنه قدرت به نفع رقبای ژئوپلیتیک. بنابراین، مداخله آمریکا بخشی از راهبرد کلان این کشور برای جلوگیری از تغییر بنیادین در غرب آسیا و حفظ جایگاه اسرائیل به‌عنوان ستون اصلی معماری امنیتی مورد حمایت ایالات متحده ارزیابی می‌شود؛ امری که در محاسبات راهبردی واشنگتن، نه یک هدف مستقل، بلکه پیش‌شرطی اجتناب‌ناپذیر برای حفظ هژمونی منطقه‌ای و اعتبار جهانی آمریکا محسوب می‌گردد. یکی دیگر از مهم‌ترین عوامل ورود مستقیم ایالات متحده به جنگ دوازده‌روزه، جلوگیری از تضعیف اعتبار بازدارندگی این کشور در نظام بین‌الملل بود. قدرت‌های بزرگ نه تنها با اتکای به توان نظامی، بلکه با اعتبار تعهدات امنیتی نفوذ خود را حفظ می‌کنند. هرگاه متحدان نسبت به اراده هژمون برای دفاع از آنان تردید کنند یا رقبا احساس کنند تهدیدهای اعلام‌شده فاقد ضمانت اجرایی است، بنیان بازدارندگی فرسوده شده و هزینه‌های حفظ نظم بین‌المللی افزایش می‌یابد (شلینگ، ۱۹۶۶: ۳۵-۴۷).

از این منظر، جنگ دوازده‌روزه صرفاً رویارویی ایران و اسرائیل نبود، بلکه آزمونی برای سنجش اعتبار تعهدات امنیتی آمریکا محسوب می‌شد. اسرائیل مهم‌ترین متحد امنیتی واشنگتن در غرب آسیا است و بازدارندگی منطقه‌ای آمریکا بر پایه توان نظامی و برتری راهبردی این کشور استوار است. بنابراین، اگر اسرائیل در برابر حملات ایران با شکست یا فرسایش گسترده مواجه می‌شد و آمریکا از مداخله خودداری می‌کرد، این امر تضعیف اعتبار تضمین‌های امنیتی آمریکا در نگاه متحدان و رقبا تلقی می‌شد. بر همین اساس، ورود مستقیم آمریکا به جنگ، پیامی

1. Brands

بود مبنی بر اینکه ایالات متحده همچنان از اراده و توانایی دفاع از متحدان خود برخوردار است. از این رو، بحران ایران و اسرائیل تنها به غرب آسیا محدود نبود و پیامدهای آن به سایر مناطق ژئوپلیتیکی تسری می‌یافت؛ سیاست‌گذاران آمریکایی می‌دانستند که واکنش واشنگتن از سوی مسکو، پکن و پیونگ‌یانگ با دقت رصد خواهد شد.

این موضوع در پرتو رقابت فزاینده با روسیه اهمیت بیشتری یافت. پس از جنگ اوکراین، یکی از اهداف اصلی آمریکا حفظ انسجام ائتلاف‌های غرب و جلوگیری از این تصور بود که واشنگتن در حمایت از شرکای خود دچار تردید شده است. رویکرد منفعل در قبال اسرائیل می‌توانست از دیدگاه کرملین به منزله کاهش اراده راهبردی آمریکا تلقی شود و بر محاسبات روسیه در اروپا و سایر مناطق تأثیر بگذارد (برندز، ۲۰۲۲: ۱۰۳؛ فریدمن[1]، ۲۰۲۰: ۲۸۴). هم‌زمان، چین نیز بحران را از منظر رقابت راهبردی دنبال می‌کرد. در اسناد راهبردی آمریکا، چین مهم‌ترین رقیب بلندمدت معرفی شده و یکی از اهداف واشنگتن جلوگیری از شکل‌گیری این برداشت در پکن است که آمریکا به‌دلیل تعدد بحران‌ها توان یا اراده حمایت هم‌زمان از متحدان خود را ندارد (کاخ سفید[2]، ۲۰۲۲: ۸-۱۲). هال برندز استدلال می‌کند که رقابت قدرت‌های بزرگ ماهیتی به‌هم‌پیوسته دارد و نحوه عملکرد آمریکا در یک بحران منطقه‌ای، بر برداشت رقبا از توانایی و اراده این کشور در سایر بحران‌ها تأثیر می‌گذارد (برندز، ۲۰۲۲: ۹۶-۱۰۵). اعتبار بازدارندگی بخشی از فرآیند موازنه در برابر تهدید است؛ ائتلاف‌ها زمانی پایدار می‌مانند که اعضا نسبت به تعهدات امنیتی یکدیگر اطمینان داشته باشند. تحلیل‌های پس از جنگ نیز تأکید می‌کنند که جلوگیری از شکل‌گیری این تصور که ایران توانسته برای نخستین بار هزینه‌های راهبردی قابل‌توجهی بر اسرائیل و آمریکا تحمیل کند، یکی از مهم‌ترین ملاحظات تصمیم‌گیران بود؛ زیرا چنین برداشتی بر رفتار بازیگران منطقه‌ای و محاسبات قدرت‌های رقیب اثر می‌گذاشت و اعتبار بازدارندگی آمریکا را در سطح جهانی تضعیف می‌کرد (مرکز مطالعات راهبردی و بین‌المللی، ۲۰۲۵: ۱۶؛ شورای آتلانتیک، ۲۰۲۵: ۱۱).

در مجموع، جلوگیری از فروپاشی بازدارندگی آمریکا یکی از انگیزه‌های محوری ورود واشنگتن به جنگ دوازده‌روزه بود. در محاسبات راهبردی آمریکا، شکست یا تضعیف جدی اسرائیل نه تنها موازنه قدرت در غرب آسیا را تغییر می‌داد، بلکه اعتبار جهانی تعهدات امنیتی ایالات متحده را در

1. Freedman
2. The White House

برابر روسیه، چین، کره شمالی و شبکه گسترده متحدانش خدشه‌دار می‌ساخت. از این رو، مداخله مستقیم آمریکا تلاشی برای حفظ انسجام بازدارندگی چندسطحی خود بود؛ بازدارندگی‌ای که نه تنها امنیت اسرائیل، بلکه جایگاه جهانی و ظرفیت هژمونیک ایالات متحده را تضمین می‌کند.

۲-۳. جلوگیری از تغییر موازنه قدرت منطقه

یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های راهبردی ایالات متحده، جلوگیری از تغییر موازنه قدرت در غرب آسیا بود. اگر ایران می‌توانست توان نظامی و بازدارندگی خود را حفظ کرده و هزینه‌های قابل‌توجهی بر اسرائیل تحمیل کند، موازنه قدرت منطقه‌ای می‌توانست به سود تهران تغییر کند و پیامدهای آن به کل نظم امنیتی مورد حمایت آمریکا گسترش یابد (آیکنبری، ۲۰۱۱: ۵۸).

از منظر نظریه موازنه تهدید، افزایش قدرت ایران هنگامی برای آمریکا اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که با قابلیت‌های تهاجمی، مجاورت جغرافیایی و نیت‌های ادراک‌شده همراه شود. در این شرایط، موفقیت ایران می‌توانست رفتار سایر بازیگران منطقه‌ای را نیز تغییر دهد و احتمال کاهش اتکای آنان به آمریکا و گسترش روابط با چین و روسیه را افزایش دهد (والت، ۱۹۸۷: ۱۴۷؛ گیلپین، ۱۹۸۱: ۱۸۶). این مسئله به‌ویژه برای کشورهای عربی خلیج فارس اهمیت داشت که هم‌زمان روابط خود را با چین، روسیه و ایران نیز گسترش داده‌اند.

از منظر رقابت هژمونیک نیز تغییر موازنه قدرت می‌توانست موقعیت آمریکا را تضعیف کند. موفقیت ایران می‌توانست جایگاه سیاسی تهران و مشروعیت راهبرد مقاومت را تقویت و روند عادی‌سازی روابط اسرائیل با کشورهای عربی را با چالش مواجه کند؛ در مقابل، فرصت‌های ژئوپلیتیکی بیشتری برای چین و روسیه ایجاد می‌شد (گوزانسکی[1] و ایون[2]، ۲۰۲۱: ۹۱) .

در مجموع، جلوگیری از تغییر موازنه قدرت منطقه‌ای را باید یکی از عوامل مهم ورود مستقیم آمریکا دانست؛ زیرا افزایش قدرت ایران می‌توانست به بازآرایی ژئوپلیتیکی غرب آسیا، کاهش نفوذ آمریکا، تضعیف موقعیت اسرائیل و افزایش نقش رقبای واشنگتن منجر شود.

۳-۳. امنیت انرژی (تهدید تنگه هرمز، صادرات نفت و بازار جهانی انرژی)

یکی از ملاحظات راهبردی آمریکا، حفظ امنیت انرژی و جلوگیری از اختلال در جریان نفت و گاز خلیج فارس بود. هرچند وابستگی مستقیم آمریکا به نفت منطقه در نتیجه افزایش تولید نفت

1. Guzansky
2. Even

شیل کاهش یافته، واشنگتن همچنان ثبات انرژی را بخشی از ثبات اقتصاد بین‌الملل می‌داند. تشدید جنگ می‌توانست دامنه بحران را به خلیج فارس و دریای عمان گسترش دهد و حمله به نفتکش‌ها، زیرساخت‌های انرژی یا خطوط انتقال نفت موجب افزایش قیمت جهانی نفت، هزینه حمل‌ونقل و اختلال در زنجیره تأمین شود (آژانس بین‌المللی انرژی، ۲۰۲۶: ۱۸).

اقتصاد کشورهای اروپایی و آسیایی مانند ژاپن، کره جنوبی و هند نیز به ثبات جریان انرژی از منطقه وابسته است و اختلال در صادرات می‌توانست اقتصاد این متحدان را تحت تأثیر قرار دهد (آژانس بین‌المللی انرژی، ۲۰۲۶: ۲۱). از منظر واقع‌گرایی تهاجمی، کنترل یا حفظ نفوذ در مناطق دارای اهمیت ژئوپلیتیکی برای قدرت‌های بزرگ اهمیت دارد و خلیج فارس به دلیل جایگاه انرژی خود یکی از این مناطق است (مرشایمر، ۲۰۰۱: ۱۴۰-۱۴۳).

امنیت انرژی همچنین با رقابت آمریکا و چین پیوند دارد. چین بخش مهمی از انرژی مورد نیاز خود را از خلیج فارس تأمین می‌کند و کاهش نقش امنیتی آمریکا می‌توانست زمینه افزایش نقش پکن در امنیت انرژی منطقه را فراهم کند (راهبرد امنیت ملی[1]، ۲۰۲۲: ۲۳). علاوه بر این، جهش قیمت نفت می‌توانست تورم و فشار اقتصادی را در کشورهای غربی افزایش دهد. بنابراین، امنیت انرژی در محاسبات واشنگتن هم‌زمان یک مسئله ژئوپلیتیکی، اقتصادی و راهبردی بود.

۴. اهداف راهبردی آمریکا از ورود به جنگ

ورود ایالات متحده به جنگ ۱۲روزه ایران و رژیم صهیونیستی را نمی‌توان صرفاً واکنشی مقطعی به تحولات نظامی دانست؛ بلکه این مداخله در چارچوب راهبرد کلان آمریکا برای حفظ برتری خود در غرب آسیا، حمایت از متحد راهبردی‌اش و کنترل ظرفیت‌های قدرت جمهوری اسلامی ایران صورت گرفته است. از این منظر، اهداف آمریکا ترکیبی از ملاحظات امنیتی، ژئوپلیتیکی و بازدارنده بوده و در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی دنبال شده است.

۴-۱. مهار برنامه هسته‌ای و تضعیف توان موشکی ایران

یکی از مهم‌ترین اهداف راهبردی آمریکا، مهار برنامه هسته‌ای و تضعیف توان موشکی ایران بود. توسعه موشک‌های بالستیک، کروز و پهپادهای رزمی در کنار گسترش ظرفیت‌های هسته‌ای، از

1. National Security Strategy

مؤلفه‌های اصلی قدرت بازدارندگی ایران محسوب می‌شوند (مؤسسه بین‌المللی مطالعات راهبردی، ۲۰۲۶: ۳۴۱؛ آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، ۲۰۲۶: ۳).

اسناد راهبردی آمریکا نیز جلوگیری از دستیابی ایران به توانمندی‌های هسته‌ای نظامی و مقابله با توسعه ظرفیت‌های موشکی آن را از اولویت‌های امنیتی واشنگتن معرفی می‌کنند (کاخ سفید، ۲۰۲۲: ۳۸–۳۹؛ وزارت دفاع ایالات متحده آمریکا[1]، ۲۰۲۲: ۱۲). از این منظر، حمله به تأسیسات هسته‌ای و زیرساخت‌های موشکی ایران بخشی از راهبرد بلندمدت محدودسازی مؤلفه‌های قدرت بازدارندگی ایران بود.

گزارش‌های آژانس بین‌المللی انرژی اتمی درباره افزایش ظرفیت غنی‌سازی، توسعه سانتریفیوژهای پیشرفته و رشد ذخایر اورانیوم غنی‌شده، نگرانی‌های آمریکا و اسرائیل را افزایش داده بود (آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، ۲۰۲۵: ۸؛ آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، ۲۰۲۶: ۳). هرچند آژانس وجود برنامه فعال برای تولید سلاح هسته‌ای را تأیید نکرده است، ارتقای ظرفیت آستانه هسته‌ای ایران می‌توانست موازنه بازدارندگی منطقه‌ای را تغییر دهد (ساگان[2] و والتز، ۲۰۱۳: ۵۱–۵۵).

در حوزه موشکی نیز، ایران دارای یکی از بزرگ‌ترین زرادخانه‌های موشک‌های بالستیک منطقه است و این توانمندی یکی از ابزارهای اصلی بازدارندگی متعارف آن محسوب می‌شود (آژانس اطلاعات دفاعی آمریکا، ۲۰۱۹: ۲۵). در نتیجه، مهار برنامه هسته‌ای و تضعیف توان موشکی ایران را می‌توان در چارچوب تلاش برای کاهش ظرفیت بازدارندگی ایران، حفظ برتری راهبردی اسرائیل و جلوگیری از تغییر موازنه امنیتی منطقه تحلیل کرد.

۲-۴. حفظ برتری راهبردی و نظامی اسرائیل

یکی دیگر از علل راهبردی ورود مستقیم ایالات متحده آمریکا به جنگ تحمیلی دوازده‌روزه اسرائیل علیه جمهوری اسلامی ایران، حفظ برتری راهبردی و نظامی اسرائیل در موازنه قدرت منطقه‌ای بود. در راهبرد کلان ایالات متحده، اسرائیل مهم‌ترین شریک امنیتی واشنگتن در غرب آسیا به شمار می‌رود و حفظ برتری نظامی آن، یکی از ارکان اصلی نظم امنیتی تحت رهبری آمریکا محسوب می‌شود. ازاین‌رو، سیاست امنیتی آمریکا صرفاً بر دفاع از موجودیت اسرائیل استوار نیست، بلکه بر جلوگیری از شکل‌گیری هرگونه موازنه نظامی که بتواند آزادی عمل و

1. U.S. Department of Defense
2. Sagan

برتری راهبردی این رژیم را محدود سازد نیز تأکید دارد. این رویکرد در راهبرد امنیت ملی ایالات متحده به‌صراحت مورد تأکید قرار گرفته و حفظ امنیت اسرائیل، تقویت توان بازدارندگی آن و مقابله با تهدیدهای فزاینده علیه این رژیم، از اولویت‌های ثابت سیاست خارجی و امنیت ملی آمریکا معرفی شده است (کاخ سفید، ۲۰۲۲: ۳۸–۳۹).

این سیاست در سطح عملی نیز از طریق همکاری‌های بلندمدت دفاعی میان دو کشور دنبال شده است. بر اساس تفاهم‌نامه همکاری امنیتی آمریکا و اسرائیل (۲۰۲۸–۲۰۱۶)، ایالات متحده متعهد شده است با ارائه کمک‌های نظامی، توسعه سامانه‌های دفاع موشکی و حفظ «برتری کیفی نظامی اسرائیل»، توان بازدارندگی این رژیم را در برابر تهدیدهای منطقه‌ای حفظ کند. بنابراین، هر تحول راهبردی که بتواند این برتری را تضعیف کرده یا هزینه‌های امنیتی اسرائیل را به‌طور چشمگیری افزایش دهد، از منظر واشنگتن مستقیماً با منافع راهبردی آمریکا پیوند می‌خورد.

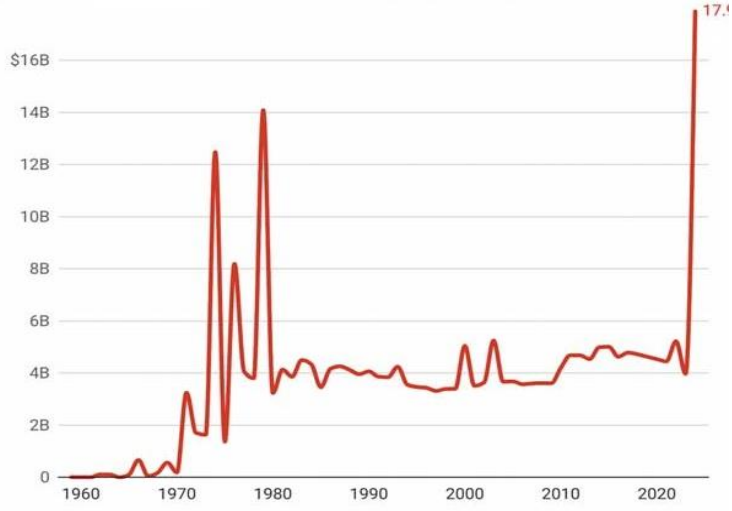
در سال‌های اخیر، توسعه هم‌زمان توان موشکی، پهپادی و ظرفیت‌های راهبردی جمهوری اسلامی ایران، بخشی از برتری سنتی نظامی اسرائیل را با چالش مواجه کرده است. آژانس اطلاعات دفاعی آمریکا در ارزیابی خود تصریح می‌کند که ایران با در اختیار داشتن بزرگ‌ترین زرادخانه موشک‌های بالستیک غرب آسیا، از مهم‌ترین ابزار بازدارندگی و اعمال نفوذ منطقه‌ای برخوردار است (آژانس اطلاعات دفاعی آمریکا، ۲۰۱۹: ۲۵). همچنین مؤسسه بین‌المللی مطالعات راهبردی تأکید می‌کند که توسعه موشک‌های بالستیک، کروز و سامانه‌های پهپادی ایران، توان هدف قرار دادن مراکز نظامی، زیرساخت‌های حیاتی و پایگاه‌های راهبردی اسرائیل را به‌طور محسوسی افزایش داده و موازنه نظامی منطقه را نسبت به گذشته تغییر داده است (مؤسسه بین‌المللی مطالعات راهبردی، ۲۰۲۶: ۳۴۱). از سوی دیگر، مؤسسه مطالعات امنیت ملی اسرائیل نیز افزایش دقت موشک‌های ایرانی، توسعه موشک‌های دوربرد و انتقال فناوری‌های موشکی به بازیگران همسو را از مهم‌ترین تهدیدهای راهبردی علیه برتری نظامی اسرائیل ارزیابی کرده است (مؤسسه مطالعات امنیت ملی اسرائیل، ۲۰۲۴: ۳۹).

در جریان جنگ دوازده‌روزه، حملات موشکی و پهپادی ایران به مراکز نظامی، اطلاعاتی و زیرساخت‌های حساس اسرائیل نشان داد که تقابل میان دو طرف از مرحله جنگ‌های نیابتی عبور کرده و به رویارویی مستقیم میان دو دولت رسیده است. استمرار این حملات، همراه با توانایی ایران در حفظ ظرفیت پاسخ‌گویی، این احتمال را تقویت کرد که در صورت ادامه جنگ بدون مداخله مستقیم آمریکا، برتری نظامی اسرائیل با چالش جدی مواجه شود. در چنین شرایطی،

حمله ایالات متحده به تأسیسات هسته‌ای فردو، نطنز و اصفهان را باید بخشی از راهبردی دانست که هدف آن صرفاً وارد کردن خسارت به زیرساخت‌های هسته‌ای ایران نبود، بلکه در پی کاهش ظرفیت‌های راهبردی جمهوری اسلامی و جلوگیری از برهم خوردن موازنه نظامی به زیان اسرائیل بود. مواضع رسمی کاخ سفید و وزارت دفاع آمریکا نیز نشان می‌دهد که این عملیات با هدف کاهش تهدیدهای فوری علیه اسرائیل و سایر متحدان آمریکا و جلوگیری از گسترش دامنه جنگ انجام شده است.

این اقدام با مفروضات نظریه موازنه تهدید استیون والت نیز همخوانی دارد. بر اساس این نظریه، دولت‌ها زمانی به اقدام مستقیم یا ائتلاف‌سازی روی می‌آورند که افزایش قدرت یک بازیگر با قابلیت‌های تهاجمی، مجاورت جغرافیایی و ادراک نیت‌های تهدیدآمیز همراه شود و سطح تهدید ادراک‌شده را افزایش دهد (والت، ۱۹۸۷). از دیدگاه ایالات متحده، توسعه هم‌زمان توان موشکی، پهپادی و ظرفیت‌های هسته‌ای ایران، همراه با افزایش توان هدف قرار دادن مراکز حیاتی اسرائیل، موجب تغییر موازنه تهدید در منطقه شده بود. ازاین‌رو، ورود مستقیم آمریکا به جنگ را می‌توان تلاشی برای جلوگیری از تضعیف برتری راهبردی و نظامی اسرائیل، حفظ بازدارندگی این رژیم و جلوگیری از تغییر موازنه قدرت در غرب آسیا دانست.

نمودار ۱. حمایت های نظامی آمریکا از اسرائیل (۱۹۵۹-۲۰۲۴)



(کاتولیس، ۲۰۲۴: ۱)

جدول۱. میزان کمک‌های نظامی ایالات متحده آمریکا به رژیم صهیونیستی در فاصله ۷ اکتبر ۲۰۲۳ تا سپتامبر ۲۰۲۴

نوع کمک نظامی	میزان کمک (میلیون دلار)
تأمین مالی نظامی خارجی	۶/۸۰۰
سامانه‌های دفاع موشکی	۴/۵۰۰
سامانه دفاع موشکی «پرتو آهنین»	۱/۲۰۰
تقویت ظرفیت تولید مهمات و توپخانه	۱/۰۰۰
جایگزینی تسلیحات تحویل‌شده به اسرائیل از ذخایر راهبردی آمریکا	۴/۴۰۰
مجموع	**۱۷/۹۰۰**

(کاتولیس، ۲۰۲۴: ۳)

در مجموع، شواهد برگرفته از اسناد رسمی ایالات متحده، ارزیابی‌های اطلاعاتی و مطالعات پژوهشی نشان می‌دهد که حفظ امنیت و بقای اسرائیل یکی از مهم‌ترین علل راهبردی ورود مستقیم آمریکا به جنگ تحمیلی دوازده‌روزه بوده است. در چارچوب نظریه موازنه تهدید، این مداخله را باید تلاشی برای جلوگیری از تغییر موازنه امنیتی به سود ایران، حفظ اعتبار تعهدات امنیتی آمریکا نسبت به متحد راهبردی خود و استمرار نظم منطقه‌ای تحت رهبری واشنگتن دانست؛ هدفی که در اسناد رسمی آمریکا نیز به‌عنوان یکی از اولویت‌های ثابت سیاست خارجی و امنیت ملی این کشور مورد تأکید قرار گرفته است.

۳-۴. تقویت بازدارندگی ایالات متحده و متحدان آن

یکی دیگر از اهداف راهبردی ورود آمریکا، حفظ اعتبار بازدارندگی و جایگاه این کشور در نظم امنیتی غرب آسیا بود. جایگاه آمریکا در منطقه بر حضور نظامی، شبکه ائتلاف‌های امنیتی و توانایی اعمال بازدارندگی استوار است. راهبرد امنیت ملی و راهبرد دفاع ملی آمریکا نیز بر حفظ رهبری، تقویت ائتلاف‌ها و بازدارندگی معتبر تأکید دارند (کاخ سفید، ۲۰۲۲: ۷–۸) ؛(وزارت دفاع ایالات متحده آمریکا، ۲۰۲۲: ۵).

در جریان جنگ، توانایی ایران در تداوم حملات موشکی و پهپادی می‌توانست از دیدگاه واشنگتن اعتبار تعهدات امنیتی آمریکا را با چالش مواجه کند. از این رو، مشارکت مستقیم آمریکا علاوه بر اهداف تاکتیکی، حامل پیام حفظ توان و اراده دفاع از منافع و متحدان این کشور بود.

این مسئله تنها به غرب آسیا محدود نبود و با رقابت آمریکا با قدرت‌های بزرگ نیز ارتباط داشت؛ زیرا تضعیف بازدارندگی می‌توانست محاسبات سایر رقبا را تحت تأثیر قرار دهد (کاخ سفید، ۲۰۲۲: ۲۳–۲۵؛ وزارت دفاع ایالات متحده آمریکا، ۲۰۲۲: ۵–۷). بر این اساس، ورود مستقیم آمریکا را می‌توان در راستای حفظ اعتبار بازدارندگی، اطمینان‌بخشی به متحدان و جلوگیری از تضعیف جایگاه آمریکا در نظم امنیتی منطقه تحلیل کرد.

۵. نتایج و پیامدهای ورود آمریکا به جنگ دوازده‌روزه علیه ایران

ورود مستقیم ایالات متحده به جنگ دوازده‌روزه در ۲۲ ژوئن ۲۰۲۵، علاوه بر تشدید نظامی منازعه، آزمونی برای اعتبار بازدارندگی و قدرت هژمونیک آمریکا در غرب آسیا بود. با وجود برتری تسلیحاتی و اطلاعاتی آمریکا و اسرائیل، نتایج جنگ شکاف میان توانمندی فناورانه و کارآمدی راهبردی را آشکار کرد (فرنیا، ۲۰۲۵: ۷۹۲) .

۵–۱. ناکامی در بازدارندگی تهاجمی و تثبیت «ابهام هسته‌ای» ایران

یکی از مهم‌ترین نتایج ژئوپلیتیکی جنگ، جابجایی ادراکی و عملی در موازنه قدرت منطقه‌ای بود. علیرغم تفاوت فاحش در توانایی‌های نظامی، اسرائیل و ایالات متحده نتوانستند به اهداف راهبردی خود دست یابند و پیشرفته‌ترین تسلیحات نیز نتوانست برنامه هسته‌ای ایران را متوقف کند (الوقت[1]، ۲۰۲۵). روایت رسمی آمریکا و دونالد ترامپ درباره «نابودی کامل» تأسیسات هسته‌ای، نه‌تنها در سطح بین‌المللی، بلکه حتی در داخل آمریکا نیز پذیرفته نشد. گزارش سازمان اطلاعات دفاعی آمریکا و اظهارات کارشناسان مستقل نشان داد که حداکثر اثر این حملات، تأخیری چندماهه در برنامه هسته‌ای ایران بوده است (مرکز مطالعات یکپارچه و جامع[2]، ۲۰۲۵: ۶). رافائل گروسی نیز تصریح کرد که ایران می‌تواند ظرف چند ماه به غنی‌سازی بازگردد (الوقت، ۲۰۲۵).

از منظر نظریه بازدارندگی، هدف حمله پیش‌دستانه، حذف قطعی تهدید بود؛ اما بنیاد کارنگی برای صلح بین‌المللی تأکید می‌کند که اقدام نظامی هرچند می‌تواند تجهیزات فیزیکی را نابود کند، اما قادر به از میان بردن دانش فنی، مواد پراکنده و محرک‌های راهبردی بنیادین توسعه سلاح هسته‌ای در کشوری با وسعت ۱/۶۴۸ میلیون کیلومتر مربع نیست (عبدالحی،

1. Alwaght

2. Centre for Integrated and Holistic Studies

۲۰۲۵: ۴). به‌عبارتی، این حملات نتوانستند دانش فنی، مواد پراکنده و انگیزه‌های راهبردی ایران را از بین ببرند (بایف[1] و همکاران، ۲۰۲۵). در عمل، ایران را به الگوی «دولت آستانه هسته‌ای» یا «ابهام هسته‌ای» سوق دادند؛ وضعیتی که خود اسرائیل دهه‌ها از مزایای بازدارندگی آن بهره برده است (گایتا[2]، ۲۰۲۵: ۱). بدین‌ترتیب، مداخله آمریکا نه‌تنها تهدید هسته‌ای را ریشه‌کن نکرد، بلکه آن را به مرحله‌ای جدید و بالقوه غیرقابل‌بازگشت وارد ساخت که در آن خطر سوءمحاسبه، تشدید ناخواسته تنش‌ها و کنش‌های جبرانی –به‌ویژه در حوزه نیروهای نیابتی، خطوط انرژی و برنامه هسته‌ای– افزایش یافته است (الزعبی[3]، ۲۰۲۵: ۲؛ گرن‌مایه[4]، ۲۰۲۵: ۳؛ مالونی[5]، ۲۰۲۵).

۲-۵. فروریختن اعتبار بازدارندگی نظامی و آشکار شدن هزینه‌های گزاف

جنگ نشان داد که اتکای صرف به برتری فناورانه، بدون پشتوانه تولید و پایداری لجستیکی، برای حفظ بازدارندگی کافی نیست. برآوردها حاکی از مصرف نزدیک به یک‌چهارم ذخایر رهگیرهای پیشرفته تاد[6] آمریکا در جریان جنگ است و چند هفته بعد استقرار سامانه جدید و نیروهای آمریکایی در اسرائیل ضرورت یافت (گرن‌مایه، ۲۰۲۵: ۳؛ والد[7] و همکاران، ۲۰۲۵: ۲).

در مقابل، اسرائیل نتوانست برنامه هسته‌ای ایران را به‌طور کامل نابود کند و برای ادامه عملیات به حمایت آمریکا نیاز داشت. ایران نیز با حفظ بخشی از ظرفیت پاسخ‌گویی خود، توانست پس از حملات اولیه به عملیات موشکی ادامه دهد و حمله به پایگاه العدید نشان داد که توان هدف قرار دادن دارایی‌های حیاتی آمریکا را نیز دارد (مرکز سیاست‌گذاری امارات[8]، ۲۰۲۵: ۳؛ فرنیا، ۲۰۲۵: ۷۹۲؛ اهرام آنلاین[9]، ۲۰۲۵).

این تحولات نشان داد که برتری فناوری اسرائیل الزاماً به برتری عملیاتی پایدار تبدیل نمی‌شود و ساختار توزیع‌شده توان نظامی ایران امکان بازیابی ظرفیت رزمی را فراهم می‌کند.

1.Baev
2.Gaietta
3.Alzou'bi
4. Geranmayeh
5. Maloney
6.THAAD
7.Wald
8.The Emirates Policy Center
9. Ahramonline

۳-۵. واکنش معکوس سیاسی و شکست راهبرد تغییر رژیم

بر اساس برخی منابع مورد استفاده پژوهش، حملات آمریکا و اسرائیل به جای تضعیف جمهوری اسلامی، موجب تقویت پدیده «گردآمدن حول پرچم» شد. در طول جنگ، بخشی از جامعه ایران از حاکمیت و تمامیت ارضی کشور حمایت کردند و ساختار فرماندهی و نیروهای مسلح نیز تداوم یافتند (فرنیا، ۲۰۲۵: ۷۹۳؛ زیمت، ۲۰۲۵: ۱۶).

وستنیدج[1] نیز بر اثر روانی همبستگی اجتماعی، کمک‌رسانی و بازسازی تأکید کرده است (وستنیدج، ۲۰۲۵). این وضعیت در برخی تحلیل‌ها به تقویت روایت مقاومت در میان افکار عمومی جهان اسلام نسبت داده شده است (گارتنشتاین–راس[2] و اسمیت، ۲۰۲۳: ۵۱). از این منظر، مداخله آمریکا به اهداف مورد اشاره در پژوهش، از جمله تغییر رژیم، جلوگیری از پیشرفت هسته‌ای و تضعیف قدرت منطقه‌ای ایران، دست نیافت و در برخی ابعاد به تقویت انسجام داخلی انجامید (عبدالحی، ۲۰۲۵: ۳) .

۴-۵. افشای «فریب دیپلماتیک» آمریکا و بحران مشروعیت بین‌المللی

حمله اسرائیل به ایران با مجموعه‌ای از تحرکات دیپلماتیک و افشاگری‌های اطلاعاتی همراه بود که برخی رسانه‌ها آن‌ها را نشانه‌ای از عدم وجود دستور کار فوری نظامی تلقی کردند. با این حال، هنگامی که اسرائیل کارزار بمباران خود را آغاز کرد، بسیاری از این رسانه‌ها در ارزیابی خود تجدیدنظر کرده و این تحولات را بخشی از راهبرد «فریب دیپلماتیک» و اطلاعات نادرست از سوی دیپلمات‌های آمریکایی و اسرائیلی تفسیر کردند (تویسی[3]، ۲۰۲۵: ۲). در گفتمان عمومی نیز این دیدگاه تقویت شد که مذاکرات ایران و آمریکا در عمان، از سوی اسرائیل به‌عنوان ابزاری برای «فریب راهبردی و خرید زمان» مورد سوءاستفاده قرار گرفته است؛ روایتی که با ارجاع به منابع غربی تقویت شد و به تردید نسبت به کارآمدی مسیر دیپلماسی انجامید (اورسام ترکیه[4]، ۲۰۲۵: ۳).

در سطح بین‌المللی، اقدامات نظامی یک‌جانبه آمریکا و متحدانش، به‌ویژه بدون تأیید شورای امنیت، نگرانی‌هایی درباره نقض اصول حقوق بین‌الملل به وجود آورد. گزارش رسمی ۲۸ اکتبر ۲۰۲۴ شورای امنیت در جنگ دوازده‌روزه به «حمایت بی‌قید و شرط آمریکا از اسرائیل» و «ممانعت

1.Wastnidge
2.Gartenstein-Ross
3.Tweissi
4.TÜRKİYE ORSAM

از عمل موثر شورای امنیت» اشاره کرد (پوشش جلسات شورای امنیت[1]، ۲۰۲۴). همچنین، گزارش سازمان حقوق بشر سازمان ملل متحد تأکید کرد که اقدامات یک‌جانبه ارتش مغایر با قواعد بنیادین نظم بین‌المللی محسوب می‌شود (دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد[2] ، ۲۰۲۵). آنتونیو گوترش، دبیرکل سازمان ملل، اعلام کرد: «استفاده از زور توسط ایالات متحده علیه ایران مرا به‌شدت نگران کرده است. این یک تشدید خطرناک در منطقه‌ای است که همین حالا نیز در آستانه انفجار قرار دارد و تهدیدی مستقیم برای صلح و امنیت بین‌المللی محسوب می‌شود» (الجزیره[3]، ۲۰۲۵ a). در داخل آمریکا نیز دموکرات‌ها مشروعیت حقوقی حملات را زیر سؤال بردند؛ چاک شومر[4]، رهبر اقلیت سنا، گفت: «هیچ رئیس‌جمهوری نباید بتواند بدون راهبرد مشخص و با تهدیدهای بی‌ثبات، این کشور را یک‌جانبه به سوی جنگ ببرد» (ان‌بی‌سی نیوز[5]، ۲۰۲۵). راس هریسون[6]، پژوهشگر ارشد مؤسسه غرب آسیا، نیز معتقد بود که بمباران تأسیسات هسته‌ای ایران احتمالاً منجر به تسلیم ایران نخواهد شد، بلکه احتمال تشدید واکنش‌ها و بی‌ثباتی بیشتر منطقه را افزایش خواهد داد (پولاک[7] و همکاران، ۲۰۲۵).

۵-۵. بازآرایی ائتلاف‌های منطقه‌ای و افزایش نفوذ ژئوپلیتیکی ایران

از منظر رقابت هژمونیک، جنگ دوازده‌روزه معماری امنیت غرب آسیا را وارد مرحله‌ای جدید و بی‌ثبات‌تر کرد و نشانه‌های آشکاری از زوال نقش رهبری آمریکا برجای گذاشت. برای کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، این جنگ اقدامی «نامطلوب و غیرضروری» تلقی شد؛ زیرا نه دارایی‌های هسته‌ای ایران به‌طور قاطع نابود شد و نه امنیت منطقه‌ای افزایش یافت. در نتیجه، برداشت‌هایی درباره «ناتوانی و بی‌کفایتی آمریکا –و به‌ویژه شخص ترامپ– در مدیریت بحران» تقویت شد (آلین[8] و استیونسون[9]، ۲۰۲۵: ۱۸۷). در واکنش به جنگ و حملات به قطر، بازیگران منطقه‌ای در حال اتخاذ راهبردهای احتیاطی و تلاش برای بازسازی بازدارندگی خود هستند. کشورهای شورای همکاری خلیج فارس به‌دنبال تنوع‌بخشی به شراکت‌های دفاعی خود فراتر از

1.Meetings Coverage Security Council
2.OHCHR
3. Aljazeera
4.Chuck Schumer
5.NBC News
6.Ross Harrison
7.Pollack
8.Allin
9. Stevenson

آمریکا (از جمله با پاکستان، ترکیه و مصر) هستند تا خطر گرفتار شدن در خط آتش را کاهش دهند (گرن‌مایه، ۲۰۲۵: ۳).

در مقابل، ایران با حفظ بخش قابل‌توجهی از ذخایر موشکی و ساختار فرماندهی خود (لهری[1]، ۲۰۲۵: ۳) و نیز با نشان دادن آمادگی و ظرفیت برای انتقام‌جویی با سامانه‌های برد بلند، توانست روایت داخلی و متحدان درباره مقاومت و حاکمیت ملی را حفظ کند (لهری، ۲۰۲۵: ۳). جنگ نشان داد که اسرائیل توان تحمل جنگ‌های فرسایشی طولانی‌مدت با دولت‌ها را ندارد و اهداف راهبردی آن (سرنگونی جمهوری اسلامی، تضعیف پایدار توان موشکی یا ایجاد اختلال جدی در برنامه هسته‌ای) محقق نشد (فرنیا، ۲۰۲۵: ۷۹۴). با وجود تلاش دولت نتانیاهو برای نشان دادن آمادگی برای مقابله با ایران تا سقوط نظام حاکم، توانایی اسرائیل بدون پشتیبانی نظامی آمریکا کافی نبود (الوقت، ۲۰۲۵). از دیدگاه رهبر شهید ایران، دشمنان بر این باور بودند که با ترور چند فرمانده، قیامی علیه جمهوری اسلامی آغاز کنند؛ اما حتی در طول جنگ نیز متوجه شدند که به این هدف دست نخواهند یافت (زیمت، ۲۰۲۵: ۱۶). این عوامل در مجموع به افزایش نفوذ منطقه‌ای ایران و تثبیت موقعیت آن به‌عنوان قدرتی که در برابر «امپریالیسم» و «صهیونیسم» ایستاده، انجامید (مکار[2] و پیلا[3]، ۲۰۲۵: ۱).

در مجموع، نتایج ورود آمریکا به جنگ دوازده‌روزه نشان می‌دهد که این مداخله به‌عنوان یک شکست راهبردی در تاریخ مداخلات نظامی واشنگتن ثبت خواهد شد. اهداف اعلام‌شده ایالات متحده و اسرائیل که شامل «نابودی برنامه هسته‌ای، برچیدن برنامه موشک‌های بالستیک، از بین بردن قابلیت‌های پهپادی و ایجاد فروپاشی رژیم» بود (باقری دولت‌آبادی، ۲۰۲۵: ۲۱). هیچ‌یک محقق نشد؛ چنان‌که روزنامه عبری هاآرتص اذعان کرد که اسرائیل به هیچ‌یک از اهداف اعلام‌شده توسط نتانیاهو در جنگ با ایران نرسید (خبرگزاری تسنیم، ۱۴۰۴). جنگ دوازده‌روزه ثابت کرد که قدرت نظامی و اقتصادی آمریکا دیگر آن چیزی نیست که بود؛ آمریکا با یک جبهه داخلی قطبی‌شده مواجه است و این کاهش به‌اندازه‌ای جدی است که بر پروکسی‌های آمریکا، مانند اسرائیل، تأثیر می‌گذارد (فرنیا، ۲۰۲۵: ۷۹۲). پیامدهای این ناکامی، فراتر از یک شکست تاکتیکی صرف است. این جنگ، اعتبار بازدارندگی آمریکا را در نزد متحدان و رقبا به چالش کشید، هزینه‌های گزاف (از جمله کاهش یک‌چهارم ذخایر موشکی پیشرفته) را بر دوش

1. Lehri
2. Makar
3. Pillah

مالیات‌دهندگان آمریکایی گذاشت و به‌جای انزوای ایران، به افزایش نفوذ منطقه‌ای و تثبیت «ابهام هسته‌ای» آن انجامید. جنگ ۱۲روزه نه‌تنها به تحقق اهداف راهبردی اسرائیل و آمریکا منجر نشد، بلکه با تضعیف نقش ایالات متحده در مدیریت بحران، افزایش نفوذ و موقعیت ژئوپلیتیکی ایران، تشدید نااطمینانی امنیتی و تغییر موازنه قدرت منطقه‌ای، معماری امنیت غرب آسیا را وارد مرحله‌ای جدید و بی‌ثبات‌تر کرد. همان‌گونه که تحلیل نهایی متن اشاره دارد، «بازدارندگی –نه برتری تکنولوژیک صرف –عامل تعیین‌کننده امنیت است و استفاده از زور، بدون افق سیاسی روشن، می‌تواند پیامدهایی معکوس و ماندگار به همراه داشته باشد». بدین‌ترتیب، ورود آمریکا به جنگ دوازده‌روزه را نه یک اقدام قاطعانه برای نظم‌دهی به منطقه، بلکه آغاز افول قطعی نظم هژمونیک واشنگتن در غرب آسیا و نقطه‌ی عطفی در گذار از نظم تک‌قطبی به نظم چندقطبی متزلزل در غرب آسیا به شمار آورد.

بحث و نتیجه‌گیری

تحلیل علل و پیامدهای ورود مستقیم ایالات متحده به جنگ دوازده‌روزه نشان می‌دهد که این مداخله حاصل برهم‌کنش متغیرهای ساختاری، ادراکی و هژمونیک بود و نمی‌توان آن را صرفاً حمایت از اسرائیل یا واکنش مقطعی به تشدید بحران دانست. افزایش توان موشکی و هسته‌ای ایران، گسترش شبکه بازیگران همسو با تهران، نگرانی درباره اعتبار بازدارندگی اسرائیل و تغییر محاسبات ژئوپلیتیکی منطقه، در شکل‌گیری تصمیم واشنگتن نقش داشتند.

براساس نظریه موازنه تهدید، محاسبات آمریکا را می‌توان در ادراک ترکیبی از قدرت فزاینده ایران، توانمندی‌های تهاجمی، مجاورت جغرافیایی و نیت‌های ادراک‌شده توضیح داد. با این حال، نتایج میدانی جنگ نشان داد که میان منطق راهبردی و کارآمدی عملیاتی مداخله فاصله وجود داشت. از جمله، ظرفیت بازیابی ایران، نقش عوامل ادراکی و سیاسی در بازدارندگی و پیامدهای استفاده از زور بدون افق سیاسی روشن، در محاسبات اولیه به اندازه کافی مورد توجه قرار نگرفت.

جنگ همچنین نشان داد که بازدارندگی صرفاً به انباشت سامانه‌های پیشرفته وابسته نیست و اعتبار ادراک‌شده و اراده سیاسی نیز در آن نقش دارند. حملات آمریکا و اسرائیل نتوانستند برنامه هسته‌ای ایران را متوقف یا توان موشکی آن را به‌طور کامل از میان ببرند و در برخی تحلیل‌ها، به تقویت انسجام داخلی و افزایش نقش منطقه‌ای ایران نسبت داده شدند. هم‌زمان، نگرانی‌های

حقوقی و سیاسی درباره نحوه مداخله آمریکا و برداشت برخی متحدان منطقه‌ای از توانایی واشنگتن در مدیریت بحران، بر محاسبات امنیتی منطقه اثر گذاشت.

در سطح کلان‌تر، جنگ موجب بازنگری برخی بازیگران منطقه‌ای در روابط امنیتی خود و افزایش اهمیت نقش چین و روسیه در محاسبات ژئوپلیتیکی شد. بنابراین، تجربه جنگ دوازده‌روزه نشان می‌دهد که اتکای صرف به قدرت سخت، بدون طراحی هم‌زمان راهبرد سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیک، می‌تواند میان اهداف اعلام‌شده و نتایج عملی فاصله ایجاد کند. از این منظر، جنگ دوازده‌روزه نقطه‌ای مهم در تحول معماری امنیتی غرب آسیا و افزایش نقش بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های رقیب در معادلات امنیتی این منطقه محسوب می‌شود.

پیشنهادهای کاربردی- رسانه‌ای

با توجه به ماهیت چندبعدی این پژوهش پیشنهاد می‌شود رسانه‌های بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران از خبررسانی صرفا رویدادمحور فاصله گرفته و هر چه بیشتر به سمت تحلیل راهبردی، زمینه‌محور و مستند حرکت کنند. رسانه بین‌المللی جمهوری اسلامی نباید صرفا بازتاب‌دهنده میدان باشد، بلکه باید به تبیین منطق منازعه، تحلیل بازدارندگی، آشکارسازی زمینه‌های ساختاری و توضیح تغییرات نظم منطقه‌ای بپردازد. هدف اصلی، تبدیل رسانه از یک ناقل خبر به تولیدکننده فهم راهبردی و مستند است.

مهم‌ترین پیشنهادها عبارت‌اند از:

۱) تبیین راهبردی رویدادها: به‌جای تمرکز صرف بر حملات و وقایع روزانه، زمینه‌های شکل‌گیری منازعه، ادراک تهدید، بازدارندگی و پیامدهای راهبردی آن تحلیل شود.

۲) تمرکز بر اعتبار بازدارندگی: رسانه‌ها باید بازدارندگی را فقط در تعداد تجهیزات یا حملات خلاصه نکنند و عواملی مانند توان پاسخ، اراده سیاسی، قابلیت بازیابی و برداشت طرف مقابل را نیز بررسی کنند.

۳) مقابله مستند با روایت‌های رقیب: ایجاد سازوکار حرفه‌ای برای راستی‌آزمایی، تفکیک خبر از تحلیل و موضع رسمی و ارائه اسناد و شواهد قابل بررسی، به‌جای صرفاً تکرار روایت مقابل یا ارائه روایت جایگزین.

۴) تحلیل پیامدهای منطقه‌ای: جنگ نباید فقط در چارچوب «پیروزی یا شکست نظامی» تحلیل شود؛ بلکه تأثیر آن بر نظم امنیتی منطقه، کشورهای عربی، خلیج فارس و نقش چین و روسیه نیز بررسی شود.

۵) تناسب محتوا با مخاطب: با توجه به تفاوت مخاطبان منطقه‌ای و بین‌المللی، شیوه ارائه محتوا متناسب‌سازی شود و از کارشناسان حوزه‌های مختلف مانند روابط بین‌الملل، امنیت، اقتصاد انرژی و حقوق بین‌الملل استفاده شود.

تقدیر و تشکر

این پژوهش به‌صورت مستقل و بدون حمایت مالی، سازمانی یا پژوهشی نهاد یا مؤسسه‌ای انجام شده است. با این حال، نویسنده بر خود لازم می‌داند از همه استادان، پژوهشگران و صاحب‌نظرانی که آثار و دیدگاه‌های آنان در مسیر شکل‌گیری و تکمیل این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته است، صمیمانه قدردانی کند.

تعارض منافع

نویسنده اعلام می‌کند که در فرایند نگارش، ارسال و انتشار این مقاله هیچ‌گونه تعارض منافعی وجود نداشته است. همچنین همه ملاحظات اخلاقی پژوهش، از جمله پرهیز از سرقت ادبی، پرهیز از جعل یا تحریف داده‌ها، ارسال یا انتشار مکرر و ملاحظات مربوط به استفاده از ابزارهای هوش مصنوعی مطابق قواعد وزارت عتف، رعایت شده است.

فهرست منابع

ارتضایی، م. (۱۴۰۴). «نبرد در میان بحران‌ها»؛ تاب‌آوری جامعه صهیونیستی در خلال نبرد ۱۲ روزه با ایران. امنیت بین‌الملل امنیت بین‌الملل، ۶(۷۲)، ۳۵-۵۰.

https://www.magiran.com/paper/۲۸۹۳۰۵۴

افتخار افضلی، س.ح.، امیری ارجمند، س.م.، و بلباسی،م. (۱۴۰۵). سیاست خارجی ایالات متحده در قبال جنگ ۱۲ روزه رژیم صهیونیستی علیه ایران؛ از موازنه قدرت تا مداخله راهبردی. مطالعات راهبردی آمریکا، ۶ (۲۱)، ۱۶۱-۱۸۶.

https://doi.10.47176/asr.2026.1357

اندیشکده راهبرد تحول خلاق. (۱۴۰۴). دستاوردهای ایران در جنگ تحمیلی ۱۲ روزه با رژیم صهیونیستی و آمریکا. جامعه اندیشکده‌ها.

https://iranthinktanks.com/irans-achievements

پایگاه خبری-تحلیلی رسانه. (۱۴۰۴). جنگ ۱۲ روزه از نگاه اندیشکدهٔ آمریکایی. بازیابی در تاریخ ۰۴-۱۴۰۵-۰۵

https://ecorasaneh.ir//۰۴/۰۵/۱۴۰۴

خبرگزاری تسنیم. (۱۴۰۴). هاآرتص: اسرائیل از جنگ با ایران به هیچ هدف خود نرسید.

https://www.tasnimnews.com/fa/news/۳۳۴۵۹۸۹/۱۰/۰۴/۱۴۰۴

ساسانیان، س. (۱۴۰۴). موشک ایرانی در نظام ادراکی رژیم صهیونیستی؛ سویه‌های سخت و نرم. امنیت بین‌الملل، (۷۳)۶، ۲۱۴-۲۰۳.

https://www.magiran.com/volume/۲۴۰۴۵۴

عمادی، س.ر. (۱۴۰۴). ابعاد شناختی جنگ ۱۲ روزه و الگوی مقاومت ادراکی جمهوری اسلامی ایران. شناخت‌پژوهشی مطالعات سیاسی، (۳)۲، ۶۴-۴۵.

https://doi.org/۱۰,۲۰۲۴۱۴۰۳/CRPS.۲۵۰۷,۱۰۵۵,۳,۶.۳

محبی، م.، و عبدالهیان‌فرد، پ. (۱۴۰۵). جنگ ۱۲ روزه و اقدامات بی‌ثبات‌کننده ایالات متحده و رژیم صهیونیستی علیه جمهوری اسلامی ایران در رویه قضایی: با توجه به رویهٔ دیوان بین‌المللی دادگستری. مجله حقوقی بین‌المللی، (۸۱)۴۳، ۱۳-۴۴.

https://doi.org/10.22066/cilamag.2025.2069632.2787

مشرق. (۱۴۰۴). روایت آمار؛ شکست تاریخی اسرائیل در جنگ ۱۲ روزه با ایران.

https://www.mashreghnews.ir/news//۱۷۶۷۷۴۰

منظور، د. (۱۴۰۴). تحلیل راهبردی جنگ تحمیلی ۱۲ روزه: رویکرد واقع‌گرایی ساختاری و ژئواکونومیک. راهبرد اقتصادی. (۲)۱۴، ۳۷۵-۴۲۲.

https://www.doi.org/10.22034/es.2025.533085.1874

میرباقری، س.م. (۱۴۰۴). تحلیل استراتژیک جنگ ۱۲روزه ایران و اسرائیل با رویکرد SWOT. طب نظامی، (۱)۲۷، ۵۸-۶۷.

https://doi.org/۱۰,۳۰۴۹۱/jmm.۲۰۲۵,۱۰۰۶۹۰۸,۱۳۶۴

Abd al-Hay, W. (2025). *Implications of the US-Israeli offensive on Iran for the future of Iran's regional standing*. Al-Zaytouna Centre for Studies & Consultations.

Ahram Online. (2025). *Twelve days that reshaped modern war*. https://english.ahram.org.eg/NewsContent/50/1203/549019/AlAhram Weekly/World/Twelve-days-that-reshaped-modern-war.aspx

Al Jazeera. (2025, June 22). *World reacts to US attacks on Iran*. https://www.aljazeera.com/news/2025/6/22/everlasting-consequences-world-reacts-to-us-attacks-on-iran

Allin, D. H., & Stevenson, J. (2025). Predicates and consequences of the attack on Iran. *Global Politics and Strategy, 67*(4).

Alwaght. (2025). *Lessons learned from Israeli-Iranian war*. http://alwaght.net/en/News/267850/Lessons-Learned-from-Israeli-Iranian-War

Atlantic Council. (2025). *Twenty questions (and expert answers) on the Israel-Iran war*. https://www.atlanticcouncil.org/blogs/menasource/twenty-questions-and-expert-answers-on-the-israel-iran-war/

Baev, P. K., et al. (2025). *The global implications of the US strikes on Iran*. Brookings. https://www.brookings.edu/articles/the-global-implications-of-the-us-strikes-on-iran/

Bagheri Dolatabadi, A. (2025). The June 2025 Israeli war: Iran's assessment and regional consequences. *Middle East Policy, 32*(3), 16-35. https://doi.org/10.1111/mepo.70008

Brands, H. (2022). *The twilight struggle: What the Cold War teaches us about great-power rivalry today*. Yale University Press.

Buzan, B., Wæver, O., & de Wilde, J. (1998). *Security: A new framework for analysis*. Lynne Rienner Publishers.

Center for Strategic and International Studies. (2025). *Maritime security in the Gulf: Chokepoints and strategic risk*. CSIS Energy and National Security Program.

Centre for Integrated and Holistic Studies. (2025). *Explainer: Iran–Israel 12-day war and lessons for India*.

Congressional Research Service. (2024). *U.S. foreign aid to Israel*.

Defense Intelligence Agency. (2019). *Iran military power: Ensuring regime survival and securing regional dominance*. U.S. Department of Defense.

Department of Defense. (2024). *Annual report on military and security developments involving Iran*. U.S. Department of Defense.

Eisenstadt, M. (2021). *Iran's evolving way of war: How the IRGC fights*. Washington Institute for Near East Policy.

The Emirates Policy Center. (2025). *How did the twelve-day war between Iran and Israel affect their military doctrines?* https://epc.ae/en/details/featured/how-did-the-twelve-day-war-between-iran-and-israel-affect-their-military-doctrines-

Farnia, N. (2025). The 12-day war and the collapse of US imperialism. *Middle East Critique, 34*(4).

Freedman, L. (2020). *The future of war: A history*. Penguin.

Gaietta, M. (2025). *Iran's nuclear programme after the 12-day war: Options and challenges*. Istituto Affari Internazionali. https://www.iai.it/sites/default/files/iaip2515.pdf

Gartenstein-Ross, D., & Smyth, P. (2023). *Axis of resistance: Iranian influence and the future of the Middle East*. Foundation for Defense of Democracies.

Geranmayeh, E. (2025). *Israel and Iran on the brink* (Brief No. 23). European Union Institute for Security Studies.

Gilpin, R. (1981). *War and change in world politics*. Cambridge University Press.

Guzansky, Y., & Even, Y. (2021). *The Abraham Accords and the changing Middle East*. Tel Aviv University Press.

Hsieh, H.-F., & Shannon, S. E. (2005). Three approaches to qualitative content analysis. *Qualitative Health Research, 15*(9), 1277–1288.

IISS. (2024). *The military balance 2024*. Routledge.

Ikenberry, G. J. (2011). *Liberal Leviathan: The origins, crisis, and transformation of the American world order*. Princeton University Press.

Institute for National Security Studies. (2024). *Strategic survey for Israel 2024*.

International Atomic Energy Agency. (2025). *Verification and monitoring in the Islamic Republic of Iran in light of United Nations Security Council Resolution 2231 (2015)*.

International Energy Agency. (2026). *Oil market report 2026*.

Jervis, R. (1978). Cooperation under the security dilemma. *World Politics, 30*(2), 167–214.

Lehri, Z. (2025). *Iran-Israel ceasefire: Strategic outcomes of the 12-day war and implications for Iran's defense reform*. https://www.researchgate.net/publication/392978257

Makar, D. T., & Pillah, T. P. (2025). Twelve days of escalation: Analyzing the June 2025 Israel-Iran war and U.S. precision strikes on nuclear infrastructure. *IRASS Journal of Arts, Humanities and Social Sciences, 2*(7).

Maloney, S. (2025). Iran's dangerous desperation: What comes after the 12-day war. *Foreign Affairs*.

Mearsheimer, J. J. (2001). *The tragedy of great power politics*. W. W. Norton & Company.

Morgan, P. M. (2003). *Deterrence now*. Cambridge University Press.

NBC News. (2025). *U.S. claims strikes caused "severe damage" and warns Iran against retaliation*. https://www.nbcnews.com/news/world/us-claims-strikes-severe-damage-warns-iran-retaliation-rcna149687

Office of the United Nations High Commissioner for Human Rights. (2025). *UN experts condemn United States attack on Iran and demand permanent end to hostilities*. https://www.ohchr.org/en/press-releases/2025/06/un-experts-condemn-united-states-attack-iran-and-demand-permanent-end

Pollack, K. M., et al. (2025). *The US enters Israel's war with Iran*. Middle East Institute. https://www.mei.edu/publications/us-enters-israels-war-iran-mei-experts-react

Sagan, S. D., & Waltz, K. N. (2013). *The spread of nuclear weapons: An enduring debate* (3rd ed.). W. W. Norton & Company.

Schelling, T. C. (1966). *Arms and influence*. Yale University Press.

Snyder, G. H. (1997). Alliance politics. *Foreign Affairs, 82*(6), 104–123.

TÜRKİYE ORSAM. (2025). *Israel-Iran tension: A new breaking point in the Middle East?* https://www.cartooningforpeace.org/en/editos/iran-israel-a-new-conflagration-in-the-chaos-of-the-middle-east/

Tweissi, B. (2025). *Iran vs. Israel: How deception and the information war shaped public perceptions*. Arab Center for Research and Policy Studies.

United Nations. (2024). *Emphasizing need to end cycle of violence in Middle East, Security Council urges Israel, Iran to cease military actions*. Meetings Coverage and Press Releases. https://press.un.org/en/2024/sc15868.doc.htm

U.S. Department of Defense. (2022). *2022 national defense strategy of the United States of America*.

Wald, C., et al. (2025). *Operation Rising Lion: Insights from Israel's 12-day war against Iran*. JINSA's Gemunder Center for Defense and Strategy.

Walt, S. M. (1987). *The origins of alliances*. Cornell University Press.

Waltz, K. N. (1979). *Theory of international politics*. Addison-Wesley.

Wastnidge, E. (2025). *The Israel/Iran 12-day war – what comes next*. Open University. https://www.open.ac.uk/blogs/news/arts-social-sciences/the-israel-iran-12-day-war-what-comes-next/

Wendt, A. (1992). Anarchy is what states make of it: The social construction of power politics. *International Organization, 46*(2), 391–425.

The White House. (2022). *National security strategy*.

Zimmt, R. (2025). *The second "imposed war": The Israel–Iran war and its implications for Iran's national security* (Memorandum No. 252). INSS.

پژوهشنامه رسانه بین‌الملل/ سال دهم/ شماره دوم/ شماره پیاپی شانزدهم/ پاییز و زمستان ۱۴۰۴/ ۳۷۵-۳۴۹

نقش زیست‌بوم رسانه‌های اجتماعی بومی در تقویت انسجام خانواده ایرانی–اسلامی در برابر ابعاد رسانه‌ای جنگ شناختی اسرائیل و آمریکا علیه ایران: مطالعه موردی گروه‌های مادرانه پیام‌رسان بله

علی اکبر رزمجو[۱]، کوثر مهرزاده[۲]

چکیده

پژوهش حاضر با هدف شناسایی نقش زیست‌بوم رسانه‌های اجتماعی بومی در تقویت انسجام خانواده ایرانی اسلامی در برابر ابعاد رسانه‌ای جنگ شناختی اسرائیل و آمریکا علیه ایران انجام شد. روش پژوهش کیفی است و داده‌ها از طریق مصاحبه نیمه‌ساختاریافته با دوازده نفر از خبرگان حوزه‌های رسانه، خانواده و امنیت فرهنگی گردآوری شدند. مشارکت‌کنندگان با روش نمونه‌گیری هدفمند و با حداکثر تنوع انتخاب شدند و داده‌ها با روش تحلیل مضمون استقرایی مورد تحلیل قرار گرفتند. فرایند تحلیل در سه مرحله کدگذاری باز، کدگذاری سازمان‌یافته و استخراج مضامین فراگیر انجام شد. بر اساس یافته‌ها، ۱۵۸ کد اولیه، ۲۳ مضمون سازمان‌یافته و ۳ مضمون فراگیر شامل تولید تخصصی محتوا، پایش و تفسیر محتوا، و هویت محتوا شناسایی گردید. نتایج نشان دادند که گروه‌های مادرانه در پیام‌رسان بله، از طریق تولید محتوای دینی و فرهنگی، به‌عنوان زیست‌بومی هویت‌محور عمل کرده، تهدیدات شناختی را پالایش نموده و هویت فرهنگی رسانه‌ای بومی را تقویت می‌کنند. این گروه‌ها در برابر عملیات شناختی هدایت‌شده از سوی شبکه‌های رسانه‌ای معارض (با محوریت اسرائیل و آمریکا)، سپر دفاعی ایجاد می‌نمایند. پژوهش حاضر از نظر نظری، مفهوم سپر شناختی توزیع‌شده را معرفی می‌کند و نشان می‌دهد که مقاومت رسانه‌ای در سطح اجتماعات برخط خانوادگی، یکی از ابعاد مغفول‌مانده در تحلیل‌های جنگ رسانه‌ای علیه ایران به شمار می‌رود.

کلیدواژه‌ها: زیست‌بوم رسانه‌ای بومی، جنگ شناختی اسرائیل و آمریکا، انسجام خانوادگی، گروه‌های مادرانه، پیام‌رسان بله

تاریخ دریافت:۱۴۰۵/۰۱/۲۱ تاریخ پذیرش:۱۴۰۵/۰۳/۲۹

Doi: 10.22034/imrl.2026.583094.1369

۱. دانشیار گروه علوم ارتباطات اجتماعی، دانشکده رسانه و ارتباطات، دانشگاه صداوسیما، تهران، ایران. (نویسنده مسئول). Razmjoo@iribu.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری مدیریت رسانه، دانشکده فرهنگ و ارتباطات، دانشگاه بین‌المللی سوره، تهران، ایران. Kosar.mehrzade@soore.ac.ir

مقدمه

در دهه اخیر، رسانه‌های اجتماعی از ابزارهای ارتباطی فراتر رفته و به محیط‌های زیستی تبدیل شده‌اند که در آنها هویت، ارزش و رابطه معنا می‌گیرد. این تحول در بستر ایران اسلامی اهمیت مضاعفی می‌یابد، زیرا خانواده که در آموزه‌های اسلامی کانون اولیه تربیت و بنیاد جامعه است، در برابر امواج متعارض و گسترده رسانه‌ای آسیب‌پذیر شده است؛ پدیده‌ای که نظریه‌پردازان امنیتی آن را «جنگ شناختی» نامیده‌اند و در دهه اخیر به یکی از دغدغه‌های اصلی مطالعات امنیت فرهنگی و رسانه در ایران تبدیل شده است.

تقوی‌پور و بیچرانلو در مطالعه‌ای نشان دادند که مصرف بی‌قاعده رسانه‌های اجتماعی با کاهش معنادار انسجام خانوادگی و تضعیف ارزش‌های مشترک خانواده ایرانی همراه است (تقوی‌پور و بیچرانلو، ۱۴۰۱: ۶۰–۳۳). بصیریان جهرمی و خانیکی در تحلیل سیاست‌گذاری رسانه‌ای ایران دریافتند که حتی در سطح ملی، رویکرد خانواده‌محور در طراحی پلتفرم‌های بومی غایب است (بصیریان جهرمی و خانیکی، ۱۳۹۳: ۷۰–۲۵). بیچرانلو و حجاری با تحلیل پست‌های اینستاگرامی خانواده‌های ایرانی نشان دادند که پلتفرم‌های خارجی به‌طور ساختاری مرزهای خصوصی خانواده را فرسوده می‌سازند (بیچرانلو و حجاری، ۱۴۰۲: ۱۰۸–۸۹). این سه یافته، ابعاد بحران تدریجی انسجام خانواده در عصر دیجیتال را ترسیم می‌کنند.

در سطح بین‌المللی، ترکل[1] (۲۰۱۵) استدلال می‌کند که ارتباط همیشه در دسترس به‌جای تقویت روابط، نوعی تنهایی متناقض‌نما ایجاد می‌کند. استادکدیل[2] و همکاران (۲۰۱۸) نیز نشان داده‌اند که تداخل فناورانه والدین با مشکلات رفتاری و احساسی کودکان ارتباط معناداری دارد. در ایران، این مسئله با لایه‌ای از تهدید اضافی همراه است: بخش قابل توجهی از محتوای رسانه‌های اجتماعی خارجی به‌طور هدفمند در چارچوب عملیات شناختی علیه نهاد خانواده ایرانی–اسلامی طراحی می‌شود (خجیر و خانیکی، ۱۳۹۸: ۶۹–۳۵).

اسناد راهبردی منتشرشده توسط نهادهای غربی و رژیم صهیونیستی نشان می‌دهد که تضعیف نهاد خانواده در ایران، به‌عنوان یکی از محورهای اصلی بُعد رسانه‌ای جنگ شناختی ترکیبی اسرائیل و آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران تعریف شده است. با این حال، پژوهش‌های کمی به ظرفیت‌های بومی و خودجوش مقاومت در برابر این بُعد از جنگ رسانه‌ای پرداخته‌اند.

---

1. Turkle
2. Stockdale

در برابر این تهدیدات، پیام‌رسان‌های بومی و به‌ویژه پیام‌رسان بله فضاهایی ایجاد کرده‌اند که در آنها اجتماعیات برخط ایرانی–اسلامی شکل گرفته‌اند. از جمله فعال‌ترین این اجتماعات، گروه‌های مادرانه هستند: گروه‌هایی متشکل از زنان با نقش مادری که در آنها مسائل تربیتی، خانوادگی، فرهنگی و دینی مبادله می‌شود. سالمی و همکاران در مطالعه‌ای درباره کنشگری دیجیتال زنان ایرانی دریافتند که گروه‌های مادرانه در پیام‌رسان‌های داخلی، فضاهایی برای مذاکره فعالانه درباره ارزش‌ها و هویت فرهنگی هستند (سالمی و همکاران، ۱۴۰۰: ۳۶–۵).

مرور پیشینه نشان می‌دهد که پژوهش‌های موجود عمدتاً آسیب‌شناسانه بوده‌اند و کمتر به ظرفیت‌های بومی خودجوش خانواده ایرانی توجه کرده‌اند. هیچ پژوهشی نقش گروه‌های مادرانه پیام‌رسان‌های بومی را از منظر مقاومت شناختی در برابر ابعاد رسانه‌ای جنگ اسرائیل و آمریکا بررسی نکرده است.

براین‌اساس، هدف اصلی پژوهش حاضر شناسایی نقش زیست‌بوم رسانه‌های اجتماعی بومی (گروه‌های مادرانه پیام‌رسان بله) در تقویت انسجام خانواده ایرانی–اسلامی در برابر ابعاد رسانه‌ای جنگ شناختی اسرائیل و آمریکا است. پرسش اصلی پژوهش عبارت است از: گروه‌های مادرانه بله از طریق چه ساختارها و مضامین محتوایی به تقویت انسجام خانواده ایرانی–اسلامی در برابر ابعاد رسانه‌ای جنگ شناختی اسرائیل و آمریکا کمک می‌کنند؟

اهمیت پژوهش در سه محور خلاصه می‌شود: نظری (تنزل سطح تحلیل زیست‌بوم از کلان به اجتماع برخط خانوادگی)، کاربردی (فهم نحوه استفاده کاربران از پلتفرم‌های بومی در مقاومت فرهنگی)، و سیاستگذارانه (شناسایی ظرفیت‌های خودجوش پنهان از چشم سیاستگذاران).

۱. پیشینه پژوهش

مرور نظام‌مند پیشینه نشان می‌دهد که پژوهش‌های موجود در چهار محور اصلی قابل دسته‌بندی هستند: آسیب‌شناسی رسانه‌های اجتماعی بر خانواده، شناسایی عوامل تقویت‌کننده انسجام خانوادگی در فضای دیجیتال، بررسی کارکردهای هویتی و مهارتی اجتماعات برخط، و تحلیل تهدیدات جنگ شناختی و سیاست‌گذاری رسانه‌ای.

۱-۱. آسیب‌شناسی رسانه‌های اجتماعی بر خانواده

یکی از محورهای مشترک پژوهش‌های داخلی و خارجی، مستندسازی آسیب‌های رسانه‌های اجتماعی بر نهاد خانواده است. تقوی‌پور و بیچرانلو در یک پیمایش ملی با ۴۸۰ خانواده ایرانی

نشان دادند که مصرف روزانه بیش از سه ساعت رسانه‌های اجتماعی با کاهش معنادار شاخص انسجام خانوادگی، تضعیف رابطه والد–فرزند و افزایش تعارضات زناشویی مرتبط است (تقوی‌پور و بیچرانلو، ۱۴۰۱: ۳۳–۶۰). این یافته با نتایج استاکدیل و همکاران (۲۰۱۸) که نشان دادند والدینی که در حین تعامل با فرزند از گوشی هوشمند استفاده می‌کنند، فرزندانی با رفتارهای اجتماعی و احساسی ضعیف‌تر دارند، همسویی کامل دارد.

بیچرانلو و حجاری از زاویه‌ای متفاوت به همین مسئله پرداختند. آن‌ها با تحلیل محتوای ۷۰۰ پست از صفحات اینستاگرامی خانواده‌های ایرانی نشان دادند که این پلتفرم با بازنمایی زندگی ایده‌آل و غیرواقعی، مرزهای خصوصی خانواده را به‌تدریج فرسوده ساخته و اضطراب مقایسه اجتماعی را در میان زوجین ایرانی تشدید می‌کند (بیچرانلو و حجاری، ۱۴۰۲: ۱۰۸–۸۹). این یافته با تحلیل نظری ون دایک و پوئل[1] (۲۰۱۳) پیوند می‌خورد که نشان دادند معماری پلتفرم‌های غربی، الگوریتم‌های جلب توجه، فیلترهای حباب اطلاعاتی و طراحی اعتیادآور، با منطق انسجام خانوادگی در تعارض ذاتی است. به عبارتی، آسیب رسانه‌های اجتماعی بر خانواده تصادفی نیست، بلکه برآمده از منطق طراحی پلتفرم‌هایی است که به‌جای انسجام و ارتباط عمیق از توجه سود می‌برند.

۲-۱. انسجام خانوادگی در فضای دیجیتال

دسته دوم پژوهش‌ها به‌جای آسیب‌شناسی، به شناسایی عوامل تقویت‌کننده انسجام خانوادگی در فضای دیجیتال پرداخته‌اند. سیت[2] و همکاران (۲۰۲۱) در بازتعریف مدل چرخه‌ای اولسون برای عصر دیجیتال استدلال می‌کند که انسجام خانوادگی دیگر نمی‌تواند صرفاً در بستر حضوری تعریف شود. خانواده‌هایی که هویت دیجیتال مشترک دارند، یعنی در فضای برخط نیز به‌عنوان یک واحد حضور دارند، انسجام بالاتری نشان می‌دهند.

گنگ[3] و همکاران (۲۰۲۲) در یک مطالعه طولی سه‌ساله بر روی ۴۳۲ خانواده آمریکایی نشان دادند خانواده‌هایی که توافق‌نامه‌های رسانه‌ای (یعنی قوانین مشترکی برای استفاده از رسانه) تدوین کرده بودند، از سطح معنادار بالاتری از انسجام خانوادگی برخوردار بودند.

1. Van Dijck & Poell
2. Sit
3. Gong

در یک مطالعه طولی سه‌ساله با ۴۳۲ خانواده آمریکایی نشان دادند که خانواده‌هایی که توافق‌نامه‌های رسانه‌ای تدوین کرده بودند، یعنی قوانین مشترکی برای استفاده از رسانه داشتند، انسجام خانوادگی به‌طور معنادار بالاتری داشتند. این یافته از دو جهت برای پژوهش حاضر اهمیت دارد: نخست، نشان می‌دهد که هنجارسازی جمعی درباره مصرف رسانه به‌عنوان یک متغیر مستقل، انسجام خانوادگی را پیش‌بینی می‌کند؛ دوم، کارکرد هنجار جمعی را در فضای دیجیتال تأیید می‌نماید.

۳-۱. والدگری دیجیتال، اجتماعات آنلاین و هویت فرهنگی

از زاویه ایرانی، دو پژوهش داخلی ابعاد مکمل یک مسئله واحد را کشف کرده‌اند. خجیر در پژوهش کیفی با ۲۵ مادر ایرانی، الگوهای والدگری دیجیتال را شناسایی کرد و نشان داد که مادرانی که در گروه‌های برخط مادرانه عضو هستند، مهارت‌های والدگری دیجیتال مؤثرتری دارند (خجیر، ۱۳۹۸: ۳۵-۶۹). سالمی و همکاران این تصویر را از زاویه هویتی تکمیل کردند و در مطالعه کنشگری دیجیتال زنان ایرانی دریافتند که گروه‌های رسانه‌ای زنانه در پیام‌رسان‌های داخلی، فضاهایی برای مذاکره فعالانه درباره ارزش‌ها و هویت فرهنگی هستند که در آنها گفتمان اسلامی–ایرانی بازتولید و تقویت می‌شود (سالمی و همکاران، ۱۴۰۰: ۳۶-۵).

خواندن این دو پژوهش در کنار یکدیگر تصویری روشن ارائه می‌دهد: گروه‌های مادرانه ایرانی همزمان دو کارکرد مکمل دارند، کارکرد مهارتی (تقویت والدگری دیجیتال) و کارکرد هویتی (بازتولید گفتمان اسلامی ایرانی). این دو کارکرد دقیقاً همان چیزی است که پژوهش حاضر در مضامین فراگیر تولید تخصصی محتوا و هویت محتوا مستند ساخته است.

۴-۱. جنگ شناختی، سیاست‌گذاری رسانه‌ای و ظرفیت‌های بومی

اسناد راهبردی منتشرشده توسط نهادهای غربی و رژیم صهیونیستی نشان می‌دهد که جنگ شناختی علیه ایران از طریق رسانه‌های اجتماعی، نهاد خانواده را به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین اهداف خود انتخاب کرده است؛ چراکه تضعیف خانواده به‌منزله تضعیف اصلی‌ترین بستر انتقال هویت فرهنگی است. بصیریان جهرمی و خانیکی در تحلیل اسناد و مصاحبه با سیاستگذاران رسانه‌ای ایران دریافتند که پاسخ نهادی به این تهدیدات عمدتاً واکنشی و محدودیت‌محور بوده است. آن‌ها بر ضرورت گذار ازسیاست‌گذاری محدودیت‌محور به سیاست‌گذاری توانمندساز تأکید کردند (بصیریان جهرمی و خانیکی، ۱۳۹۳: ۷۰-۲۵).

۵-۱. جمع‌بندی و شکاف پژوهشی

شباهت اصلی پژوهش حاضر با مطالعات پیشین، در تأیید آسیب‌شناسی رسانه‌های اجتماعی بر خانواده و نیز شناسایی کارکردهای اجتماعیات برخط است. اما تفاوت بنیادین در سه سطح است:

نخست، سطح تحلیل از کلان به خُرد و از کاربر منفرد به اجتماع خانوادگی تنزل یافته است. دوم، رویکردی که از آسیب‌شناسانه به توانمندسازانه تغییر جهت داده است. سوم، بستر تهدید که برای نخستین بار، جنگ شناختی اسرائیل و آمریکا به‌عنوان چارچوب تهدید، وارد تحلیل اجتماعیات برخط خانوادگی شده است.

بر اساس مرور پیشینه، سه شکاف اساسی در ادبیات موجود قابل شناسایی است: شکاف اول، پژوهش‌های داخلی عمدتاً آسیب‌شناسانه هستند و کمتر به ظرفیت‌های خودجوش خانواده ایرانی توجه کرده‌اند. شکاف دوم، پژوهش‌های خارجی درباره جنگ شناختی عمدتاً در سطح کلان تحلیل می‌کنند و سطح خُرد اجتماعات برخط خانوادگی را نادیده می‌گیرند. شکاف سوم، تاکنون پژوهشی نقش گروه‌های مادرانه در پیام‌رسان‌های بومی ایران را از منظر ترکیبیِ انسجام خانوادگی به علاوه مقاومت شناختی در برابر ابعاد رسانه‌ای جنگ اسرائیل و آمریکا، بررسی نکرده است. پژوهش حاضر این شکاف سه‌گانه را هدف قرار می‌دهد.

۲. تعاریف مفهومی پژوهش

۱-۲. زیست‌بوم رسانه‌ای

زیست‌بوم رسانه‌ای، مفهومی است که پستمن۱ آن را در چارچوب نظریه بوم‌شناسی رسانه‌ای مطرح کرد. در این رویکرد، رسانه‌ها نظام‌هایی هستند که در آن‌ها انسان نه فقط ارتباط برقرار می‌کند، بلکه زندگی می‌کند (پستمن، ۱۹۸۵). استریت۲ زیست‌بوم رسانه‌ای را، نظامی از روابط پیچیده میان فناوری، انسان، محتوا، فرهنگ و ساختارهای قدرت، تعریف می‌کند (استریت، ۲۰۱۷). در پژوهش حاضر، زیست‌بوم رسانه‌ای، به‌طور عملیاتی به پیام‌رسان بله و گروه‌های مادرانه فعال در آن اشاره دارد؛ مجموعه‌ای از پلتفرم، محتوا، هنجارها و روابط ارتباطی مبتنی بر ارزش‌های فرهنگی ملی که خانواده ایرانی–اسلامی می‌تواند در آن به‌عنوان یک واحد هویت‌مند، نه مجموعه‌ای از کاربران منفرد، حضور داشته باشد.

---

1 . Postman
2 . Strate

۲-۲. جنگ شناختی

جنگ شناختی در ادبیات امنیتی، استفاده هدفمند از ابزارهای رسانه‌ای برای بازتعریف چارچوب‌های ذهنی هدف تعریف می‌شود (ناتو، ۲۰۲۲). در پژوهش حاضر، جنگ شناختی به‌طور عملیاتی به هر نوع عملیات اطلاعاتی اطلاق می‌شود که با هدف بازتعریف باورها، احساسات یا رفتار اعضای خانواده ایرانی–اسلامی از طریق رسانه‌های دیجیتال انجام می‌شود.

۲-۳. انسجام خانوادگی

اولسون[1] انسجام خانوادگی را پیوند عاطفی میان اعضای خانواده تعریف می‌کند که در پیوستاری از گسسته تا درهم‌تنیده قرار دارد؛ حد متعادل که وی آن را متصل و منسجم می‌نامد، سالم‌ترین کارکرد را ایجاد می‌کند (اولسون، ۲۰۰۸). در پژوهش حاضر، انسجام خانوادگی به‌طور عملیاتی شامل همبستگی عاطفی، تبادل اطلاعات مشترک، مشارکت مشترک در فضای رسانه‌ای و حمایت متقابل است.

۲-۴. سپر شناختی

سپر شناختی مفهومی است که پژوهش حاضر بر اساس ترکیب نظریه سرمایه اجتماعی پاتنام[2] (۲۰۰۰) و نظریه جنگ شناختی ابداع کرده است. این مفهوم به ظرفیت جمعی اجتماعات آنلاین برای شناسایی، تحلیل و خنثی‌سازی محتوای مغایر ارزش‌های هویتی از طریق کنش مشارکتی اشاره دارد. تفاوت سپر شناختی با مقاومت فردی در آن است که ماهیتی توزیع‌شده دارد؛ یعنی نه یک نهاد بلکه شبکه‌ای از افراد آن را می‌سازند. در پژوهش حاضر، رفتارهای اعضا در شناسایی محتوای مشکوک، راستی‌آزمایی جمعی و پالایش ارزشی، مصادیق عملی سپر شناختی هستند.

۳. چارچوب مفهومی پژوهش

چارچوب مفهومی پژوهش حاضر از تلاقی چهار نظریه اصلی شکل گرفته است: نظریه بوم‌شناسی رسانه‌ای پستمن (سطح تحلیل را از کاربر فردی به زیست‌بوم خانوادگی تغییر می‌دهد)، مدل اولسون (معیارهای سه‌گانه ارزیابی سلامت خانواده در فضای دیجیتال را فراهم می‌کند)، نظریه جنگ شناختی با تأکید بر ابعاد رسانه‌ای جنگ اسرائیل و آمریکا (بستر تهدید را تعریف می‌کند)، و نظریه

1 . David H. Olson

2. Robert D. Putnam

سرمایه اجتماعی پاتنام (سازوکار دفاع جمعی را توضیح می‌دهد). این چهار نظریه در پیوند با آموزه‌های اسلامی ایرانی درباره جایگاه و کارکرد خانواده، مدل مفهومی پنج‌لایه پژوهش را می‌سازند که از زیرساخت و سیاست‌گذاری بومی تا ارزش‌ها و هویت بنیادین را در بر می‌گیرد.

۱-۳. نظریه بوم‌شناسی رسانه‌ای

نظریه بوم‌شناسی رسانه‌ای نخستین بار توسط نیل پستمن در کتاب «خود را به مرگ سرگرم می‌کنیم[1]» مطرح شد و با آرای مارشال مک‌لوهان پیوند خورد. در این رویکرد، رسانه‌ها نه صرفاً ابزار انتقال پیام، بلکه محیط‌های زیستی هستند که انسان در آن‌ها زندگی می‌کند، می‌اندیشد و هویت می‌سازد. مک‌لوهان[2] با طرح اصل رسانه همان پیام است نشان داد که قالب رسانه‌ای نه فقط محتوا ادراک و نگرش انسان را شکل می‌دهد. همچنین هپ[3] در مفهوم مدیاسازی عمیق نشان می‌دهد که رسانه‌ها به چنان عمقی در بافت زندگی اجتماعی نفوذ کرده‌اند که دیگر نمی‌توان رسانه را از زندگی جدا کرد (هپ،۲۰۲۰: ۱۹-۳).

در چارچوب پژوهش حاضر، زیست‌بوم رسانه‌ای بومی به مجموعه‌ای از پلتفرم‌ها، محتوا، هنجارها و کارکردهای ارتباطی اشاره دارد که بر اساس ارزش‌های فرهنگی-ملی طراحی شده و به خانواده ایرانی-اسلامی امکان می‌دهد به‌عنوان یک واحد هویت‌مند در فضای دیجیتال حضور داشته باشد. این نظریه توضیح می‌دهد که چرا ساختارها در پرسش اصلی اهمیت دارند. پیام‌رسان بله نه صرفاً یک اپلیکیشن (نرم‌افزار)، بلکه محیطی است که در آن هنجارها، ارزش‌ها و الگوهای ارتباطی خاصی شکل می‌گیرند. گروه‌های مادرانه در این محیط، یک زیست‌بوم رسانه‌ای خودساخته هستند که با منطق پلتفرم‌های خارجی که ون‌دایک و پول آن را منطق سلطه‌جویانه نامیدند تفاوت ذاتی دارد. این تفاوت ساختاری، پاسخ اولیه به چرایی کارکرد دفاعی این گروه‌ها در برابر جنگ شناختی است و مستقیماً با مضمون فراگیر اول (تولید تخصصی محتوا) پیوند دارد.

۲-۳. مدل چرخه‌ای اولسون

مدل چرخه‌ای اولسون کارکرد سالم خانواده را بر اساس سه بُعد اصلی توصیف می‌کند: انسجام، انعطاف‌پذیری و ارتباط. اولسون انسجام خانوادگی را پیوند عاطفی میان اعضای خانواده تعریف

1 .Amusing ourselves to death
2. Marshall McLuhan
3. Andreas Hepp

می‌کند که در پیوستاری از گسسته تا درهم‌تنیده قرار دارد؛ حد متعادل آن سالم‌ترین کارکرد را ایجاد می‌کند (اولسون، ۲۰۰۸: ۱۵۱). اولسون در سومین ویرایش مدل، بُعد سوم ارتباط را افزود که تسهیل‌کننده حرکت خانواده در پیوستار انسجام است (اولسون، ۲۰۱۱: ۶۴). سیت و همکاران انسجام خانوادگی در عصر دیجیتال را به‌عنوان ظرفیت خانواده برای حفظ پیوند عاطفی معنادار در هر دو فضای حضوری و دیجیتال بازتعریف کرده است (سیت، ۲۰۲۱).

در پژوهش حاضر، انسجام خانواده ایرانی–اسلامی از طریق همین مدل عملیاتی می‌شود. سه معیار اولسون، یعنی انسجام، انعطاف‌پذیری، ارتباط، در بستر گروه‌های مادرانه بله به این صورت تجلی می‌یابند: (الف) انسجام از طریق هویت مشترک دیجیتال و تعلق به گروه؛ (ب) انعطاف‌پذیری از طریق توانایی تشخیص و پالایش تهدیدات نو؛ و (ج) ارتباط از طریق تبادل مستمر تجربه‌های تربیتی و رسانه‌ای. نکته مهم آن است که جنگ شناختی اسرائیل و آمریکا دقیقاً این سه بُعد را هدف می‌گیرد: تضعیف انسجام (ایجاد تفرقه)، کاهش انعطاف‌پذیری (قفل کردن خانواده در روایت‌های تحمیلی) و اختلال در ارتباط (جایگزینی گفتگوی خانوادگی با محتوای رسانه‌ای مغرضانه).

۳-۳. نظریه جنگ شناختی

با تکیه بر تعریف عملیاتی ارائه‌شده در بخش تعاریف مفهومی پژوهش، جنگ شناختی یکی از جدیدترین و پیچیده‌ترین عرصه‌های تقابل در فضای سایبر–رسانه‌ای است که در آن، برخلاف جنگ اطلاعاتی سنتی، هدف نخست نه تخریب زیرساخت‌های فیزیکی، بلکه بازتعریف چارچوب‌های ذهنی، ارزشی و هویتی جوامع هدف است (ناتو، ۲۰۲۱: ۴). به بیان دیگر، در جنگ شناختی مغز انسان هم هدف است و هم سلاح، و پیروزی در این میدان مستلزم تسلط بر فرایندهای ادراکی، تصمیم‌سازی و هویت‌بخشی مخاطبان است. تمایز بنیادین جنگ شناختی با جنگ اطلاعاتی سنتی در آن است که هدف نخست نه تخریب زیرساخت‌های فیزیکی، بلکه بازتعریف چارچوب‌های ذهنی، ارزشی و هویتی جوامع هدف می‌باشد (ناتو، ۲۰۲۱ : ۴). به بیان دیگر، در جنگ شناختی، مغز انسان هم هدف است و هم سلاح و پیروزی در این میدان نبرد، مستلزم تسلط بر فرایندهای ادراکی، تصمیم‌سازی و هویت‌بخشی مخاطبان است.

بر اساس اسناد راهبردی ناتو، جنگ شناختی بر حمله به عقلانیت و تخریب آن متمرکز است که می‌تواند به بهره‌برداری از آسیب‌پذیری‌های فرهنگی و تضعیف نظام‌مند هویت‌های جمعی بینجامد (ناتو، فرماندهی تحول متفقین، بدون تاریخ). از این منظر، نهاد خانواده در جوامعی با

بنیان‌های دینی ملی مستحکم، به‌دلیل نقش محوری در جامعه‌پذیری و انتقال ارزش‌ها به نسل‌های آینده، یکی از آسیب‌پذیرترین و راهبردی‌ترین اهداف این نوع جنگ محسوب می‌شود (چیتام[1] و دیگران، ۲۰۲۴: ۸۵).

ابعاد رسانه‌ای جنگ شناختی اسرائیل و آمریکا علیه خانواده ایرانی، با بهره‌گیری از چهار تکنیک اصلی طراحی و اجرا می‌شوند. تکنیک نخست، روایت‌سازی جایگزین درباره نقش‌های جنسیتی و مادری است که هدف آن تضعیف جایگاه سنتی مادر و بازتعریف هویتی زن ایرانی بر اساس الگوهای فردگرایانه‌ی غربی می‌باشد. تکنیک دوم، تزریق محتوای تفرقه‌زا به گروه‌های خانوادگی از طریق بات‌ها و حساب‌های جعلی است تا از این رهگذر، انسجام درونی خانواده‌ها نشانه گرفته شده و شکاف‌های نسلی و ارزشی تعمیق یابد (چیتام و دیگران، ۲۰۲۴: ۸۷). تکنیک سوم، بهره‌گیری از منطق الگوریتمی پلتفرم‌های خارجی است که با طراحی حباب‌های اطلاعاتی و اولویت‌دهی به محتوای مغایر با ارزش‌های بومی، مرزهای شناختی و هویتی مخاطب را به‌تدریج جابه‌جا می‌سازد (ون دایک و پول، ۲۰۱۳ : ۷). تکنیک چهارم، روایت‌سازی منفی درباره هویت ایرانی اسلامی و تضعیف مرجعیت ارزش‌های بومی از طریق القای ناکارآمدی الگوهای فرهنگی بومی در برابر الگوهای غربی است (دپه و شال[2]، ۲۰۲۴: ۶).

در پژوهش حاضر، نظریه جنگ شناختی به‌مثابه چارچوبی برای فهم بستر تهدید به کار گرفته شده است. بر این اساس، گروه‌های مادرانه در پیام‌رسان بله به‌عنوان سپرهای شناختی غیررسمی در برابر تکنیک‌های چهارگانه‌ی مذکور معرفی می‌شوند. این گروه‌ها نه به‌مثابه پدافندهای نهادی و سازمان‌یافته، بلکه به‌صورت خودجوش و از پایین به بالا، با سه کارکرد اصلی تولید محتوای هویت‌محور، پایش و راستی‌آزمایی اطلاعات، و بازتولید هویت جمعی اسلامی ایرانی، در برابر عملیات شناختی هدایت‌شده از سوی شبکه‌های رسانه‌ای معارض ایستادگی کرده و از این طریق، نقش پدافند شناختی توزیع‌شده را در سطح اجتماعات برخط خانوادگی ایفا می‌کنند.

۴-۳. نظریه سرمایه اجتماعی و اجتماعات آنلاین

پاتنام سرمایه اجتماعی را به دو نوع پیوندزا[3] و پل‌زا[1] تقسیم کرد. سرمایه پیوندزا درون گروه‌های همگن ایجاد می‌شود و هویت و حمایت متقابل را تقویت می‌کند (پاتنام، ۲۰۰۰: ۲۲).

1 .Cheatham
2 .Deppe& Schaal
3 . Bonding social capital

کلمن[2] نشان داد که سرمایه اجتماعی درون خانواده مستقیماً با موفقیت تربیتی فرزندان مرتبط است (کلمن، ۱۹۸۸). در پژوهش حاضر، گروه‌های مادرانه بله به‌عنوان اجتماعاتی که سرمایه اجتماعی پیوندزا تولید می‌کنند، نقش واسطه میان ارزش‌های اسلامی ایرانی خانواده و فضای دیجیتال را ایفا می‌کنند. ولمن و رینی[3] در مفهوم فردگرایی شبکه‌ای هشدار می‌دهند که شبکه‌های اجتماعی می‌توانند پیوندهای خانوادگی را با پیوندهای دوستانه جایگزین کنند (ولمن و رینی، ۲۰۱۲: ۶-۱۵)؛ پژوهش حاضر می‌پرسد که آیا پیام‌رسان‌های بومی ظرفیت معکوس کردن این روند را دارند.

مدل مفهومی پژوهش

تناظر میان نظریه‌ها و لایه‌های مدل به این ترتیب است: لایه یک (ارزش‌ها و هویت بنیادین) برخاسته از آموزه‌های اسلامی-ایرانی درباره خانواده و بُعد سرمایه اجتماعی پیوندزای پاتنام است؛ لایه دو (زیست‌بوم بومی و تولید محتوا) مستقیماً از نظریه بوم‌شناسی رسانه‌ای پستمن گرفته شده است؛ لایه سه (سپر شناختی جمعی) از تلاقی نظریه جنگ شناختی (تعریف تهدید) و نظریه سرمایه اجتماعی پاتنام (سازوکار دفاع جمعی) شکل گرفته است؛ لایه چهار (انسجام و کارکرد خانوادگی) برگرفته از مدل چرخه‌ای اولسون است؛ و لایه پنج (زیرساخت و سیاست‌گذاری بومی) به‌عنوان بستر ساختاری پایداری بلندمدت، از یافته‌های میدانی پژوهش (نه از یک نظریه واحد) استخراج شده و نقش شرط‌ساز برای چهار لایه دیگر را ایفا می‌کند. ترتیب عمودی لایه‌ها نیز بازتاب‌دهنده سلسله‌مراتب علّی مفروض پژوهش است: لایه‌های بنیادین‌تر (ارزش‌ها) زمینه‌ساز لایه‌های کارکردی (تولید محتوا و پایش) هستند و این دو، پیامد نهایی یعنی انسجام خانوادگی را رقم می‌زنند، درحالی‌که لایه سیاست‌گذاری در سطحی فراگیرتر، پایداری کل نظام را تضمین می‌کند:

1 . Bridging social capital
2. Coleman
3. Wellman & Rainie



نمودار ۱. مدل مفهومی پژوهش: نقش زیست‌بوم رسانه‌ای بومی در تقویت انسجام خانوادگی در برابر جنگ شناختی

همان‌طور که مشاهده می‌شود، روابط میان لایه‌های مدل دوسویه و پویاست. لایه ارزش‌ها (لایه ۱) معیارهای هنجاری تولید محتوا (لایه ۲) و پایش محتوا (لایه ۳) را تعریف می‌کند. این دو لایه با تقویت یکدیگر، انسجام خانوادگی (لایه ۴) را ارتقا می‌دهند. لایه سیاست‌گذاری (لایه ۵) شرایط ساختاری پایداری بلندمدت را فراهم می‌کند. همزمان، محیط تهدید مستمر، ابعاد رسانه‌ای جنگ شناختی اسرائیل و آمریکا، بر تمام لایه‌ها فشار وارد می‌کند.

مدل مفهومی در این پژوهش نه برای آزمون فرضیه، بلکه برای هدایت فرایند استقرایی کدگذاری به‌کار می‌رود. هر یک از سه مضمون فراگیر که از ۱۵۸ کد اولیه و ۲۳ مضمون سازمان‌یافته پدیدار شدند، دقیقاً با یکی از لایه‌های ۲، ۳ و ۴ مدل تطابق دارند که این انطباق، اعتبارپذیری یافته‌ها را تقویت می‌کند.

در مقایسه مدل مفهومی پژوهش حاضر با نمونه‌های غربی باید اشاره کرد که مدل‌های غربی انسجام خانوادگی در فضای دیجیتال (مانند گنگ و همکاران، ۲۰۲۲) عمدتاً معیارهای

دموکراتیک لیبرال را مبنا قرار می‌دهند. تمایز بنیادین مدل پژوهش حاضر در لایه اول است: ارزش‌های اسلامی–ایرانی نه به‌عنوان قیود خارجی، بلکه به‌عنوان منابع فعال درونی توانمندسازی عمل می‌کنند. این بدان معناست که خانواده ایرانی–اسلامی در صورت فعال‌سازی این ارزش‌ها در فضای دیجیتال، از یک معماری هنجاری بومی برخوردار خواهد بود که مستقل از پلتفرم‌های خارجی عمل می‌کند. همین ویژگی است که گروه‌های مادرانه بله را از اجتماعات آنلاین مشابه در سایر کشورها متمایز می‌سازد.

روش پژوهش

پژوهش حاضر با رویکرد کیفی انجام شده است. داده‌ها از طریق مصاحبه نیمه‌ساختاریافته گردآوری و با روش تحلیل مضمون استقرایی، بر اساس مراحل الگوی شبکه مضامین استرلینگ تحلیل شده‌اند. نمونه‌گیری به شیوه هدفمند از نوع حداکثر تنوع انجام شد. دوازده مشارکت‌کننده از سه حوزه متمایز، رسانه دیجیتال، مطالعات خانواده و امنیت فرهنگی انتخاب شدند. معیارهای خبرگی شامل سابقه فعالیت علمی یا اجرایی حداقل پنج سال در حوزه مربوطه، انتشار حداقل دو مقاله علمی–پژوهشی در حوزه تخصصی، و آشنایی عملی با پیام‌رسان‌های بومی (به‌ویژه بله) بود.

جدول ۱. مشخصات مشارکت‌کنندگان پژوهش

کد	سمت / حوزه فعالیت	تخصص اصلی
خ۱	مدیر محتوا، پیام‌رسان بله	رسانه دیجیتال و پیام‌رسان‌های بومی
خ۲	مشاور خانواده، رسانه و کودک	روان‌شناسی خانواده و مشاوره رسانه‌ای
خ۳	استاد دانشگاه	ارتباطات و جنگ نرم
خ۴	مدیر گروه مادرانه فعال	مدیریت اجتماعات آنلاین بومی
خ۵	کارشناس وزارت ارشاد	سیاست‌گذاری رسانه و حاکمیت دیجیتال
خ۶	مدرس سواد رسانه‌ای	سواد رسانه‌ای خانواده و والدگری دیجیتال
خ۷	پژوهشگر حوزه جنگ شناختی	امنیت فرهنگی و عملیات شناختی
خ۸	پژوهشگر، نقش زنان در اجتماعات آنلاین	مطالعات جنسیت و رسانه
خ۹	متخصص زیرساخت فنی و امنیت داده	فناوری اطلاعات و امنیت پیام‌رسان‌ها
خ۱۰	استادیار دانشگاه	جامعه‌شناسی خانواده و شبکه‌های اجتماعی
خ۱۱	کارشناس آموزش و پرورش	تربیت اسلامی و محتوای دیجیتال دینی
خ۱۲	مشاور رسانه‌ای سازمان‌های فرهنگی	برنامه‌ریزی رسانه و سیاست محتوایی

همانطور که قبلا اشاره شد داده‌ها از طریق مصاحبه نیمه‌ساختاریافته با خبرگان گردآوری و پرسشهای مصاحبه حول محورهای اصلی پژوهش طراحی گردید. هر مصاحبه بین ۴۵ تا ۷۵ دقیقه به طول انجامید. کلیه مصاحبه‌ها ضبط و سپس به صورت متن، خط به خط پیاده‌سازی شد. اشباع نظری در حوزه امنیت فرهنگی از مصاحبه هشتم، در حوزه رسانه دیجیتال از مصاحبه نهم و در حوزه مشاوره خانواده از مصاحبه دهم آغاز شد. دو مصاحبه یازدهم و دوازدهم به‌عنوان مصاحبه‌های تأییدی انجام شد و مضمون جدیدی آشکار نگردید.

تحلیل داده‌ها با رویکرد استقرایی در سه مرحله کدگذاری باز، کدگذاری سازمان‌یافته و استخراج مضامین فراگیر انجام شد. در مرحله کدگذاری باز، مفاهیم اولیه از دل داده‌ها استخراج گردید. در مرحله کدگذاری سازمان‌یافته، کدهای باز در مقوله‌های معنادار دسته‌بندی شدند. در مرحله استخراج مضامین فراگیر، مضامین هسته شناسایی و ارتباط میان آنها تبیین گردید. برای کنترل سوگیری احتمالی، فرضیه‌های اولیه پژوهشگر در ابتدای کدگذاری مکتوب شد. پژوهشگر دوم به‌عنوان کدگذار موازی در فرایند مشارکت داشت. میزان توافق بین کدگذاران پس از محاسبه، ۸۷ درصد برآورد شد و اختلافات از طریق بحث و گفتگو تا حصول توافق حل گردید.

۴. یافته‌های پژوهش

تحلیل مضمون داده‌های حاصل از ۱۲ مصاحبه نیمه‌ساختاریافته، به شناسایی ۱۵۸ کد اولیه، ۲۳ مضمون سازمان‌یافته و ۳ مضمون فراگیر انجامید. مضامین فراگیر عبارتند از: تولید تخصصی محتوا به‌مثابه کارخانه هویت‌سازی بومی، پایش و تفسیر محتوا به‌مثابه دیده‌بان شناختی جمعی، و هویت محتوا به‌مثابه هسته مرکزی مقاومت. این استعاره‌ها، کارکرد یکپارچه و پویای این سه مضمون را در قالب یک سیستم دفاعی منسجم به‌خوبی نشان می‌دهند. در واقع هر یک از این مضامین فراگیر روحی کلی از تجربه خبرگان را بازتاب می‌دهند: تولید تخصصی محتوا بیانگر این واقعیت است که گروه‌های مادرانه بله از مصرف‌کننده محتوا به تولیدکننده فعال هویت بومی تبدیل شده‌اند؛ پایش و تفسیر محتوا نشان می‌دهد که این گروه‌ها به‌صورت خودجوش یک سیستم دیده‌بانی جمعی در برابر تهدیدات شناختی ساخته‌اند؛ و هویت محتوا حاکی از آن است که انسجام این گروه‌ها نه از دستورالعمل بیرونی، بلکه از یک هویت مشترک اسلامی ایرانی درونی‌شده تغذیه می‌کند. این سه مضمون در کنار هم یک سیستم دفاعی منسجم و غیررسمی را توصیف می‌کنند که از پایین به بالا شکل گرفته است.

شرح تفصیلی مضامین فراگیر

۱-۴. مضمون فراگیر اول: تولید تخصصی محتوا (کارخانه هویت‌سازی بومی)

این مضمون با ۵۵ کد اولیه و ۷ مضمون سازمان‌یافته، پراستنادترین مضمون پژوهش است. یافته‌ها نشان می‌دهند که گروه‌های مادرانه بله فراتر از مصرف محتوا، به کارگاه‌های تولید محتوای فرهنگی تبدیل شده‌اند. یکی از خبرگان در این باره گفت: «در گروه مادرانه ما، مادران خودشان داستان‌های موفقیت در تربیت اسلامی بچه‌ها را تعریف می‌کنند. این یادگیری تجربی واقعی‌تر از هر کتابی است».

جدول ۲ : مضامین سازمان‌یافته و کدهای اولیه‌ی مضمون فراگیر تولید تخصصی محتوا

نمونه کدهای اولیه	مضمون سازمان‌یافته	مضمون فراگیر
انتشار داستان‌های موفق تربیت اسلامی | تولید محتوای الگوی مادری بومی	تولید محتوای تربیتی هویت‌محور	تولید تخصصی محتوا
الگوسازی هویت دیجیتال اسلامی-ایرانی برای فرزندان | نشان دادن کاربرد مثبت رسانه بومی به فرزند | تقویت الگوپذیری دینی از مادر در فضای آنلاین	الگوسازی فرهنگی-دینی برای فرزندان	
هماهنگی تولید محتوا در مناسبت‌های دینی | طراحی استراتژی محتوای گروهی | تقسیم‌بندی موضوعی محتوا میان اعضا	برنامه‌ریزی محتوای مشترک خانوادگی	
یادگیری همتا درباره شناسایی محتوای مضر | آموزش مهارت رسانه‌ای از طریق اشتراک تجربه | تبادل روش‌های والدگری دیجیتال	آموزش سواد رسانه‌ای غیررسمی	
انتشار پیام‌های انگیزشی مادرانه | تشویق اعضا به ادامه تربیت اسلامی | تولید محتوای همبستگی در بحران‌های خانوادگی	تولید محتوای حمایتی و روحیه‌بخش	
روایت داستان موفقیت در اصلاح رفتار فرزند | به‌اشتراک‌گذاری راهکارهای عملی تربیتی | انتشار نتایج مثبت روش‌های اسلامی تربیت	اشتراک‌گذاری تجربه‌های موفق تربیتی	
ترویج فرهنگ بومی در فضای دیجیتال | ساخت گفتمان مادری اسلامی در پیام‌رسان بومی | ایجاد هویت دیجیتال ملی از طریق محتوا	فرهنگ‌سازی دیجیتال اسلامی-ایرانی	

مضمون الگوسازی فرهنگی دینی برای فرزندان، یکی از مهم‌ترین زیرمضامین است. با این حال، باید توجه داشت که الگوپذیری فرزندان، امری تک‌عاملی نیست بلکه از ترکیب منابع متعدد هم‌سو یا ناهم‌سو شکل می‌گیرد. گروه مادرانه، صرفاً یکی از منابع الگوسازی است و تأثیر نهایی، به میزان هم‌سویی یا تعارض این الگو با سایر منابع (همچون گروه همسالان، مدرسه، رسانه‌های جذابِ کودک‌پسند) بستگی دارد. با این حال، یافته‌ها نشان می‌دهند که گروه مادرانه، به‌دلیل حضور مادر به‌عنوان نزدیک‌ترین و تأثیرگذارترین عضو خانواده، می‌تواند نقشی کلیدی در جهت‌دهی به این فرایند پیچیده ایفا کند. خبره متخصص تربیت اسلامی تبیین کرد که وقتی فرزند می‌بیند مادرش در گروه مادرانه محتوای اسلامی ایرانی تولید می‌کند، نه فقط مصرف می‌کند، بلکه این یک الگوی هویتی دیجیتال برای او می‌سازد. البته این الگو در تعامل با سایر منابع هویت‌سازی شکل می‌گیرد، اما حضور مادر به‌عنوان یک منبع مرجع هویتی قابل‌اعتماد، نقشی بی‌بدیل دارد.

مضمون آموزش سواد رسانه‌ای غیررسمی نیز اهمیت ویژه‌ای داشت. خبره متخصص سواد رسانه‌ای گفت در گروه‌های مادرانه بله، یک آموزش غیررسمی مستمر جریان دارد. وقتی یک مادر باتجربه توضیح می‌دهد چرا محتوای خاصی مضر است یا چطور یک خبر جعلی را تشخیص دهیم، بقیه یاد می‌گیرند. این یادگیری همتا عمیق‌تر از هر کارگاه رسمی است.

مضمون فرهنگ‌سازی دیجیتال اسلامی–ایرانی از دید کلان‌تری به این پدیده می‌نگرد. فرهنگ‌سازی دیجیتال اسلامی–ایرانی، به فرایندی اشاره دارد که در آن، ارزش‌های بنیادین اسلامی–ایرانی (همچون عفاف، حجاب، صله‌رحم، احترام به بزرگان، مسئولیت‌پذیری جمعی و تربیت دینی فرزندان) از طریق تولید، اشتراک‌گذاری و بازنشر محتوای هدفمند در فضای دیجیتال، به‌عنوان هنجارهای مسلط یک اجتماع برخط، تثبیت و بازتولید می‌شوند. ویژگی‌های این فرهنگ‌سازی شامل خودجوشی و پایین‌به‌بالا بودن، مبتنی‌بودن بر تجربه زیسته، انطباق با اقتضائات فرهنگی ایران، و مقاومت در برابر روایت‌های جایگزین غیربومی است. خبره متخصص سیاست‌گذاری تبیین کرد که هر گروه مادرانه فعال بله، یک زیست‌بوم ارتباطی کوچک است که کارکردهای سوادافزایی، هویت‌سازی و مقاومت شناختی را در مقیاس خُرد ایفا می‌کند. تجمیع این کارکردها در هزاران گروه، گرچه به‌معنای تشکیل یک رسانه متمرکز و سازمان‌یافته ملی نیست، اما می‌تواند شبکه‌ای غیرمتمرکز از کانون‌های مقاومت شناختی را شکل دهد که در مجموع، اثری هم‌افزاینده و قابل‌توجه در برابر جریان مسلط رسانه‌ای معارض ایجاد می‌کند.

۲-۴. مضمون فراگیر دوم: پایش و تفسیر محتوا (دیده‌بان شناختی جمعی)

این مضمون با ۶۲ کد اولیه و ۷ مضمون سازمان‌یافته، مهم‌ترین نوآوری نظری پژوهش را در بر می‌گیرد.

جدول ۳ : مضامین سازمان‌یافته و کدهای اولیه‌ی مضمون فراگیر پایش و تفسیر محتوا

نمونه کدهای اولیه	مضمون سازمان‌یافته	مضمون فراگیر
افشای منابع جعلی و غیرمعتبر در گروه | هشداردهی درباره اخبار ساختگی	شناسایی و خنثی‌سازی اطلاعات کاذب	پایش و تفسیر محتوا
دفاع از ارزش‌های اسلامی–ایرانی خانواده | پاسخ به محتوای خانواده‌ستیز با روایت بدیل | حفظ هویت مادری اسلامی در برابر فشار رسانه	مقاومت شناختی هویت‌محور	
ارزیابی محتوا بر اساس موازین اسلامی | بررسی انطباق محتوا با ارزش‌های بومی | ارائه زمینه فرهنگی برای درک صحیح محتوا	تفسیر جمعی محتوا با معیار ارزشی	
آموزش روش تشخیص محتوای دستکاری‌شده | بحث گروهی درباره اثرات محتوا بر ذهن | آموزش تشخیص سوگیری رسانه‌ای	آموزش تفکر انتقادی رسانه‌ای	
فرهنگ مشاوره با مدیر گروه برای محتوای حساس | تذکر دوستانه به اعضا برای محتوای نامناسب | ایجاد فرهنگ مسئولیت‌پذیری محتوایی	هنجار جمعی فیلترینگ محتوا	
شناسایی حساب‌های ربات از روی رفتار آن‌ها | آموزش نشانه‌های شناخت بات به اعضای جدید |مستندسازی موارد نفوذ بات برای آگاهی دیگران	پایش بات‌ها و حساب‌های جعلی	
بررسی جمعی محتوا قبل از تصمیم نهایی | ارائه توضیح دلیل پالایش به اعضا | بایگانی موارد پالایش برای یادگیری آینده	پالایش محتوای مغایر ارزش‌های بومی	

یافته‌ها نشان می‌دهند که گروه‌های مادرانه بله یک سپر شناختی توزیع‌شده در برابر ابعاد رسانه‌ای جنگ شناختی اسرائیل و آمریکا ایجاد کرده‌اند. خبره متخصص امنیت فرهنگی این پدیده را چنین توصیف کرد که گروه‌های مادرانه بله بدون اینکه خودشان بدانند، یک سیستم پدافند شناختی غیررسمی ساخته‌اند. وقتی محتوای تحریک‌آمیز می‌آید، مخصوصاً آنهایی که علیه

خانواده ایرانی طراحی شده‌اند، اعضا قبل از اینکه آسیب برسد آن را شناسایی و خنثی می‌کنند. این دقیقاً مقابله با جنگ شناختی اسرائیل و آمریکاست.

مضمون راستی‌آزمایی جمعی با ۱۵ کد، بیشترین فراوانی را در این بخش داشت. یک خبره گفت در گروه مادرانه‌ام، یک بار محتوایی آمد که ادعا می‌کرد آمار طلاق در خانواده‌های مذهبی‌تر بالاتر است. در عرض چند دقیقه، چند نفر از اعضا منابع اصلی را پیدا کردند و نشان دادند که این آمار جعلی است. این سرعت راستی‌آزمایی در هیچ رسانه رسمی‌ای وجود ندارد.

مضمون مقاومت شناختی هویت‌محور نشان داد که اعضای گروه‌های مادرانه بله نه صرفاً اطلاعات را بررسی می‌کنند، بلکه محتوا را با چارچوب ارزشی درونی‌شده ارزیابی می‌کنند. خبره پژوهشگر جنسیت گفت وقتی محتوایی می‌آید که سعی دارد نقش مادری را به‌عنوان یک زندان تصویر کند، که این دقیقاً یکی از روایت‌های جنگ شناختی اسرائیل و آمریکاست، اعضای گروه ناخودآگاه واکنش نشان می‌دهند؛ نه به‌صورت تهاجمی، بلکه با ارائه روایت‌های مثبت جایگزین. این مقاومت نرم، قوی‌ترین نوع دفاع شناختی است.

مضمون پایش بات‌ها و حساب‌های جعلی نشان دهنده پیچیدگی چالش‌های فضای دیجیتال است. خبره متخصص امنیت اطلاعات توضیح داد که جنگ شناختی مدرن، به‌ویژه آنچه از سوی اسرائیل و آمریکا هدایت می‌شود، از بات‌ها استفاده می‌کند؛ حساب‌های خودکار که شبیه انسان رفتار می‌کنند و محتوای مشکوک را گسترش می‌دهند. جالب این است که مادران در گروه‌های بله بدون هیچ آموزش فنی، از روی رفتار حساب، بات‌ها را شناسایی می‌کنند.

تذکر روش‌شناختی: بیشتر کدهای این مضمون به راستی‌آزمایی اطلاعات کاذب مربوط می‌شود که عمدتاً در حوزه جنگ اطلاعاتی قرار دارد، نه لزوماً جنگ شناختی به معنای بازتعریف چارچوب‌های ذهنی. تمایز این دو سطح نیازمند پژوهش‌های تکمیلی است.

۳-۴. مضمون فراگیر سوم: هویت محتوا (هسته مرکزی مقاومت)

این مضمون با ۴۱ کد اولیه و ۹ مضمون سازمان‌یافته، ریشه‌ای‌ترین لایه پژوهش را تشکیل می‌دهد.

جدول ۴ : مضامین سازمان‌یافته و کدهای اولیه‌ی مضمون فراگیر هویت محتوا

نمونه کدهای اولیه	مضمون سازمان‌یافته	مضمون فراگیر
احساس تعلق به گروه مادرانه اسلامی–ایرانی | تقویت افتخار به نقش مادری مسلمان | ایجاد زبان مشترک درباره مادری اسلامی	هویت مشترک جمعی مادران	هویت محتوا
ارزش‌گذاری به نقش تربیتی مادر در جامعه | ارائه روایت مثبت از انتخاب مادری آگاهانه	بازتعریف مثبت نقش مادری	
تعریف قوانین گروه توسط خود اعضا | ایجاد مکانیسم تصمیم‌گیری مشارکتی | بازنگری دوره‌ای قوانین با مشارکت اعضا	حکمرانی محتوایی درون‌گروهی	
الگوسازی دیجیتال هویت اسلامی برای فرزند | اشتراک محتوای تربیتی با فرزندان | آموزش مسئولیت دیجیتال به فرزندان	انتقال هویت فرهنگی–دینی به فرزندان	
ساخت روایت جایگزین اسلامی–ایرانی در برابر روایت غربی | نشان دادن زندگی رضایت‌بخش مبتنی بر ارزش‌های دینی	ایجاد روایت بدیل بومی	
اشتراک خاطرات خانوادگی در گروه‌های مادرانه | کاهش شکاف نسلی از طریق محتوای مشترک	تقویت پیوند خانوادگی بین‌نسلی	
احساس همبستگی در مواقع بحران خانوادگی | ایجاد شبکه حمایت عاطفی غیررسمی	حمایت عاطفی و کاهش تنهایی مادران	
آگاهی‌سازی درباره حقوق شرعی زن مسلمان | تقویت اعتمادبه‌نفس در دفاع از ارزش‌های بومی | اشتراک اطلاعات حقوقی در محیط خانواده	توانمندسازی فرهنگی–حقوقی زنان	
ادراک امنیت داده در پیام‌رسان داخلی | ترجیح پیام‌رسان بومی برای اشتراک محتوای خصوصی	اعتماد به زیرساخت بومی	

این مضمون به پرسش کانونی می‌پردازد که چه چیزی گروه‌های مادرانه بله را از سایر اجتماعات برخط متمایز می‌کند. خبره جامعه‌شناس گفت در گروه‌های مادرانه بله یک گفتمان درونی مشترک وجود دارد؛ گفتمانی که محوریت آن مادری اسلامی–ایرانی است. این گفتمان مشترک است که گروه را منسجم نگه می‌دارد و در برابر روایت‌های جنگ شناختی دشمن مقاوم می‌کند.

مضمون بازتعریف مثبت نقش مادری از منظر مقاومت شناختی در برابر ابعاد رسانه‌ای جنگ اسرائیل و آمریکا اهمیت ویژه دارد. خبره متخصص سیاست‌گذاری رسانه تبیین کرد که یکی از محورهای جنگ شناختی علیه ایران، که به روشنی در اسناد و عملیات‌های رسانه‌ای اسرائیل و آمریکا دیده می‌شود، هدف قرار دادن جایگاه مادری و خانه‌داری است. گروه‌های مادرانه بله ناخودآگاه در حال مقاومت در برابر این روایت هستند؛ با ارائه تصویری مثبت، پرافتخار و باارزش از نقش مادری.

مضمون اعتماد به زیرساخت بومی رابطه مستقیمی با انسجام گروهی داشت. گروه‌های مادرانه و اعتماد به زیرساخت بومی، یکدیگر را به‌صورت دوسویه و افزایشی تقویت می‌کنند: از یک سو، ادراک امنیت داده در پیام‌رسان بله، مادران را ترغیب می‌کند که محتوای خصوصی خانوادگی را در گروه‌ها به‌اشتراک بگذارند و مشارکت عمیق‌تری داشته باشند؛ از سوی دیگر، حضور مستمر و مثبت مادران در گروه‌های بله، اعتماد آن‌ها را به زیرساخت بومی تعمیق می‌بخشد. خبره فناوری اطلاعات توضیح داد که اعتماد به امنیت داده شرط لازم برای مشارکت واقعی است. در بله برخلاف تلگرام، کاربران احساس می‌کنند اطلاعات خانوادگی‌شان در مرزهای ملی می‌ماند. این ادراک امنیت باعث می‌شود مادران با اطمینان بیشتری محتوای خصوصی خانوادگی را به اشتراک بگذارند.

مضمون ایجاد روایت بدیل بومی از منظر جنگ شناختی علیه ایران اهمیت راهبردی دارد. خبره متخصص امنیت فرهنگی تبیین کرد که جنگ شناختی اسرائیل و آمریکا از خلأ روایی استفاده می‌کند؛ جایی که روایت مسلط وجود ندارد، روایت دشمن جایگزین می‌شود. گروه‌های مادرانه بله ناخودآگاه این خلأ را پر می‌کنند. وقتی مادری تجربه موفق تربیت اسلامی فرزندش را تعریف می‌کند، دارد یک روایت بدیل در برابر روایت‌های ضدخانوادگی می‌سازد.

بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با پرسش از نقش زیست‌بوم رسانه‌های اجتماعی بومی در تقویت انسجام خانواده ایرانی اسلامی در برابر ابعاد رسانه‌ای جنگ شناختی اسرائیل و آمریکا آغاز شد. تحلیل مضمون استقرایی ۱۲ مصاحبه نیمه‌ساختاریافته، ۱۵۸ کد اولیه، ۲۳ مضمون سازمان‌یافته و سه مضمون فراگیر شامل تولید تخصصی محتوا، پایش و تفسیر محتوا، و هویت محتوا را آشکار کرد.

یافته‌ها به‌طور بنیادین نظریه زیست‌بوم رسانه‌ای پستمن را تأیید می‌کنند که رسانه را به‌جای ابزار به‌مثابه محیط می‌داند. گروه‌های مادرانه بله واقعاً محیطی شکل می‌دهند که در آن هنجارها، ارزش‌ها و الگوهای رفتاری شکل می‌گیرند. خبرگان به‌طور مکرر این نکته را تأیید کردند که آنچه گروه مادرانه را از یک اپلیکیشن معمولی متمایز می‌کند، احساس زیستن در آن است، نه صرفاً استفاده از آن. نوآوری اصلی پژوهش حاضر در این سطح آن است که این محیط نه از طریق سیاست‌گذاری نهادی، بلکه به‌صورت خودجوش و از پایین به بالا شکل گرفته است. در حالی که پژوهش‌هایی نظیر ون‌دایک و پول (۲۰۱۳) منطق پلتفرم را ذاتاً سلطه‌جویانه می‌دانند، یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهند که پیام‌رسان بله به مادران ایرانی امکان می‌دهد خودشان منطق محیط را تعریف کنند.

از طرفی یافته‌ها با مدل چرخه‌ای اولسون نیز در سه بعد همخوانی دارند. در بعد انسجام، گروه‌های مادرانه از طریق ایجاد حمایت بیرونی، فشار درون‌خانوادگی را کاهش می‌دهند و به تعادل بهینه انسجام کمک می‌کنند. در بعد ارتباط، مادری که در گروه مهارت تحلیل محتوا را می‌آموزد، همین مهارت را در گفتگوی درون‌خانوادگی با فرزندانش به کار می‌برد. در بعد انعطاف‌پذیری، گروه‌های مادرانه با به‌روزرسانی مداوم معیارهای پایش محتوا، ظرفیت انطباق با تکنیک‌های جدید جنگ شناختی را در خانواده تقویت می‌کنند. نکته‌ای که در مطالعات پیشین کمتر مورد توجه بوده، آن است که ابعاد رسانه‌ای جنگ اسرائیل و آمریکا هر سه بعد اولسون را هدف می‌گیرد؛ با ایجاد تفرقه و تضعیف انسجام، تثبیت روایت‌های تحمیلی و کاهش انعطاف‌پذیری، و جایگزینی گفتگوی خانوادگی با محتوای مغرضانه و اختلال در ارتباط. گروه‌های مادرانه بله در واقع پادزهر هر سه را هم‌زمان تأمین می‌کنند.

یافته‌های پژوهش حاضر مستند می‌سازد که در گروه‌های مادرانه بله، کارکردهایی شناسایی شده‌اند که با ماهیت مقاومت شناختی در برابر ابعاد رسانه‌ای جنگ شناختی اسرائیل و آمریکا هم‌سو هستند. این کارکردها، اگرچه در مقیاس خُرد و در سطح گروه‌های خاص (گروه‌های هم‌سو با گفتمان اسلامی–ایرانی) مشاهده شده‌اند، اما نشان‌دهنده ظرفیتی بالفعل برای مقاومت شناختی توزیع‌شده هستند که نیازمند مطالعات تکمیلی برای بررسی میزان توسعه‌یافتگی، پایداری و تعمیم‌پذیری آنهاست. ادعای شکل‌گیری اجتماعات خُرد نیازمند پژوهش‌های طولی مستقل است و این تحقیق، صرفاً به شناسایی کارکردها بسنده کرده است.

یافته‌ها نظریه سرمایه اجتماعی پاتنام را در بستر دیجیتال بومی ایران نیز تأیید می‌کنند. سرمایه اجتماعی پیوندزا که در گروه‌های مادرانه تولید می‌شود، هم‌زمان انسجام هویتی و مقاومت شناختی را تقویت می‌کند. نتیجه نظری مهم این است: اگر جنگ شناختی از انزوای اجتماعی به‌عنوان ابزار آسیب‌پذیر کردن خانواده استفاده می‌کند، قوی‌ترین پادزهر آن ایجاد پیوند اجتماعی قوی است. همچنین یافته مربوط به حکمرانی محتوایی درون‌گروهی با نظریه دموکراسی گفتگویی هابرماس همخوانی جالبی دارد: در گروه‌های مادرانه موفق، قوانین را خود اعضا تعریف کرده‌اند، اما این گفتگو نه در چارچوب فردگرایی لیبرال، بلکه در چارچوب احترام به مرجعیت دینی و ارزش‌های مشترک اسلامی–ایرانی انجام می‌شود.

نقطه افتراق اصلی پژوهش حاضر با مطالعات غربی در ماهیت معیار ارزیابی محتوا نهفته است. در مطالعات غربی، معیار اصلی ارزیابی تأثیر رسانه‌ها، شاخص‌های سلامت روانی فردی است. در پژوهش حاضر، معیار اصلی، همسازی با ارزش‌های اسلامی–ایرانی است که فرد را در بستر خانواده و جامعه می‌بیند. این تفاوت بنیادین، نوع مقاومت شناختی ایجادشده را نیز متفاوت می‌کند: مقاومت هویت‌بنیان به‌مراتب پایدارتر از مقاومت مبتنی بر مهارت صرف است؛ زیرا به ارزش‌هایی متکی است که در طول نسل‌ها استحکام یافته‌اند و به پلتفرم خاصی وابسته نیستند. این بدان معناست که حتی اگر پیام‌رسان بله تغییر کند یا مسدود شود، انسجام هویتی حاصل از این گروه‌ها قابل انتقال به هر محیط رسانه‌ای دیگری است.

علاوه بر سه لایه پیش‌گفته، یافته‌ها امکان تحلیل مستقل لایه چهارم و پنجم مدل مفهومی پژوهش را نیز فراهم می‌آورند. لایه چهارم (انسجام و کارکرد خانوادگی) در عمل، پیامد تجمیعی سه مضمون فراگیر است: همان‌طور که در بحث تطبیق با مدل اولسون نشان داده شد، گروه‌های مادرانه بله از طریق کاهش فشار درون‌خانوادگی، انتقال مهارت تحلیل محتوا به فضای خانواده، و به‌روزرسانی مستمر معیارهای پایش، هر سه بُعد انسجام، ارتباط و انعطاف‌پذیری خانواده را تقویت می‌کنند؛ به بیان دیگر، لایه چهارم نه یک مضمون مجزا، بلکه خروجی مشترک لایه‌های ۱ تا ۳ در سطح خانواده است. لایه پنجم (زیرساخت و سیاست‌گذاری بومی) نیز اگرچه در قالب مضمونی فراگیر مستقل ظاهر نشد، اما در مضمون سازمان‌یافته «اعتماد به زیرساخت بومی» ردپای روشنی از آن دیده می‌شود: ادراک امنیت داده در پیامرسان بومی، شرط لازم برای مشارکت واقعی مادران و اشتراک‌گذاری محتوای خصوصی خانوادگی است و این اعتماد، به‌نوبه خود پایداری بلندمدت چهار لایه دیگر مدل را تضمین می‌کند. غیبت نسبی لایه پنجم در سطح

مضامین فراگیر، خود یافته‌ای قابل‌تأمل است: ظرفیت خودجوش خانواده‌محور در سطح خُرد شکل گرفته، بدون آنکه سیاست‌گذاری رسمی از آن حمایت یا حتی آن را شناسایی کرده باشد؛ همین نکته مبنای پیشنهادهای کاربردی پژوهش درباره طراحی زیرساخت حمایتی رسمی برای این ظرفیت‌هاست.

در نهایت در راستای پاسخ به پرسش اصلی که گروه‌های مادرانه پیام‌رسان بله از طریق چه ساختارها و مضامین محتوایی به تقویت انسجام خانواده ایرانی اسلامی در برابر ابعاد رسانه‌ای جنگ شناختی اسرائیل و آمریکا کمک می‌کنند، یافته‌های پژوهش پاسخ را در سه لایه متصل نشان می‌دهند:

لایه اول، ساختار محیطی یا مضمون فراگیر تولید تخصصی محتوا: گروه‌های مادرانه بله یک کارخانه محتوای بومی می‌سازند که از طریق تولید محتوای دینی–فرهنگی، الگوسازی هویتی برای فرزندان، برنامه‌ریزی مشترک و آموزش سواد رسانه‌ای غیررسمی، یک زیست‌بوم هویت‌محور بومی ایجاد می‌کنند که در برابر روایت‌های مغایر اسرائیلی–آمریکایی جریان معکوس ایجاد می‌کند.

لایه دوم، سازوکار دفاعی یا مضمون فراگیر پایش و تفسیر محتوا: گروه‌های مادرانه یک سپر شناختی توزیع‌شده ساخته‌اند که از طریق راستی‌آزمایی جمعی، شناسایی بات‌ها، پالایش ارزشی محتوا و آموزش تفکر انتقادی رسانه‌ای عمل می‌کند. این سپر نه از طریق دستور دولتی بلکه از طریق هنجارهای جمعی اعضا شکل گرفته است.

لایه سوم، هویت جمعی یا مضمون فراگیر هویت محتوا: ریشه دو لایه پیشین در هویت محتوایی جمعی مادران است؛ هویت مشترک اسلامی یرانی که معیار تشخیص دوست از دشمن در جنگ رسانه‌ای را فراهم می‌کند و انسجام گروه را در برابر تهدیدات بلندمدت حفظ می‌نماید.

گروه‌های مادرانه بله از طریق سه ساختار به هم پیوسته یعنی تولید محتوای هویت‌محور بومی به‌مثابه لایه تهاجمی، پایش و پالایش محتوای مغایر به‌مثابه لایه دفاعی، و هویت‌سازی جمعی به‌مثابه لایه بنیادین، یک اجتماع مقاومت شناختی غیررسمی ساخته‌اند که از درون به بیرون و از پایین به بالا عمل می‌کند. این الگو نه در سند راهبردی نوشته شده، نه از طریق نهادی تأمین مالی شده؛ بلکه از دل نیاز مادران ایرانی به فضایی امن برای تربیت فرزند در عصر جنگ رسانه‌ای پدیدار شده است.

۵. پیشنهادهای پژوهش

۵-۱. پیشنهادهای کاربردی و رسانه‌ای

- طراحی سامانه شناسایی و گزارش محتوای مشکوک به جنگ شناختی در درون پیام‌رسان‌های بومی با هدف توانمندسازی مدیران گروه‌ها.
- تدوین بسته‌های آموزشی سواد رسانه‌ایِ خانواده‌محور و توزیع آن از طریق گروه‌های مادرانه با همکاری وزارت آموزش و پرورش و سازمان تبلیغات اسلامی.
- ایجاد شبکه ارتباطی میان مدیران گروه‌های مادرانه در سطح کشوری برای تبادل تجربه‌های موفق در مقابله با تکنیک‌های جنگ شناختی رسانه‌های بیگانه خارجی.
- طراحی نشان اعتماد محتوایی برای گروه‌های مادرانه‌ای که دارای سیاست محتوایی شفاف و مبتنی بر ارزش‌های اسلامی یرانی هستند.

۵-۲. پیشنهادهای پژوهشی

- مطالعه تطبیقی گروه‌های مادرانه در پیام‌رسان‌های مختلف داخلی و خارجی با تأکید بر ابعاد جنگ شناختی.
- تحلیل محتوایی خودکار با روش‌های هوش مصنوعی برای شناسایی الگوهای محتوای هویت‌محور در مقیاس بزرگ.
- مطالعه طولی برای آزمون پایداری کارکردهای شناسایی‌شده در برابر تغییرات تکنیک‌های جنگ شناختی.
- طراحی مدل بومی ارزیابی انسجام خانوادگی در فضای دیجیتال با تأکید بر مؤلفه‌های مقاومت شناختی.

تقدیر و تشکر

نویسندگان از مادران گرامی عضو گروه‌های مادرانه در پیام‌رسان بله که با صرف وقت و همکاری صمیمانه در مصاحبه‌ها شرکت کردند و تجربه‌ها و دیدگاه‌های ارزشمند خود را با پژوهشگر در میان گذاشتند، صمیمانه قدردانی می‌کنند. همچنین از مدیران و صاحبنظران مورد مصاحبه که در راستای پیشبرد اهداف مقاله همکاری و همیاری داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

تعارض منافع

نویسندگان مقاله اعلام می‌کنند که هیچ تضاد منافعی درباره‌ی انتشار پژوهش انجام‌شده وجود ندارد. همچنین مواردخلاقی، ازجمله مالکیت‌معنوی، رضایت آگاهانه‌ی مشارکت‌کنندگان، امانتداری، پرهیزاز سرقت ادبی، رفتار نادرست پژوهشی، عدم جعل داده‌ها، عدم انتشار همزمان و هرگونه تخلف دیگر، به‌طور کامل در این مقاله رعایت شده است. همچنین این پژوهش از هیچ نهاد دولتی یا خصوصی بودجه‌ای دریافت نکرده و حاصل پژوهشی مستقل است و تحت حمایت هیچ سازمانی قرار نگرفته است. پژوهشگران در زمان انجام پژوهش عضو هیچ‌یک از گروه‌های مادرانه در پیام‌رسان بله نبوده و هیچ‌گونه رابطه‌ی نهادی یا قراردادی با شرکت توسعه‌دهنده‌ی آن نداشته است.

فهرست منابع

بصیریان جهرمی، ح.، و خانیکی، ه. (۱۳۹۳). سیاست گذاران ایرانی و سیاست گذاری رسانه های اجتماعی: چالش ها، الگوها و ارائه یک مدل پیشنهادی. برنامه ریزی رفاه و توسعه اجتماعی، ۷۰-۲۵.
https://qjsd.atu.ac.ir/article_1421.html

بیچرانلو، ع.، و حجاری، م. (۱۴۰۲). تطورات معنایی خانه و خانواده ایرانی در رسانه های اجتماعی با تمرکز بر اینستاگرام. مطالعات جنسیت و خانواده. ۱۱ (۱)، ۱۰۸-۶۹.
https://www.magiran.com/p2723183

خجیر، ی.، و خانیکی، ه. (۱۳۹۸). ظرفیت‌ها و چالش‌های شبکه‌های اجتماعی مجازی برای جامعه مدنی ایران. مطالعات رسانه‌های نوین. ۵(۱۷)، ۳۵-۶۹.
https:// 10.22054/nms.2019.37923.638

سالمی، آ.، خانیکی، ه.، صبوری خسروشاهی، ح.، و هاشمی، ش. (۱۴۰۰). استفاده کاربران از رسانه های اجتماعی و رابطه آن با سواد رسانه ای. مطالعات میان‌رشته‌ای ارتباطات و رسانه ۴(۱۲)، ۳۶-۵.
https://www.magiran.com/p۲۲۶۱۸۶۷

تقوی‌پور، م.، و بیچرانلو، ع. (۱۴۰۱). راهبردهای مواجهه با آسیب‌های مصرف رسانه‌های اجتماعی برای خانواده. دین و ارتباطات، ۲۹(۶۲)، ۳۳-۶۰.
https:// 10.30497/rc.2022.76518

Attride-Stirling, J. (2001). Thematic networks: an analytic tool for qualitative research. Qualitative Research, 1(3), 385–405.
https://doi.org/10.1177/146879410100100307

Clark, L. S. (2013). The Parent App: Understanding Families in the Digital Age (pp. 3–21). Oxford University Press.

https://doi.org/10.1093/acprof:oso/9780199916863.001.0001

Coleman, J. S. (1988). Social capital in the creation of human capital. American Journal of Sociology, 94(Supplement), S95–S120. https://doi.org/10.1086/228943

Cheatham, M. J., Geyer, A. M., et al. (2024). Cognitive Warfare. Joint Force Quarterly, 114. https://digitalcommons.ndu.edu/joint-force-quarterly/vol114/iss2/15/

Deppe, C., & Schaal, G. S. (2024). Cognitive warfare: a conceptual analysis of the NATO ACT cognitive warfare exploratory concept. Frontiers in Big Data, 7, 1452129. https://doi.org/10.3389/fdata.2024.1452129

Gong, W. J., Sit, S. M. M., Wong, B. Y. M., Wu, S. Y. D., Lai, A. Y. K., Ho, S. Y., Wang, M. P., & Lam, T. H. (2022). Associations of face-to-face and instant messaging family communication and their contents with family wellbeing and personal happiness amidst the COVID-19 pandemic. *Frontiers in Psychiatry, 13*, Article 780714. https://doi.org/10.3389/fpsyt.2022.780714

Hepp, A. (2020). Deep Mediatization (pp. 3–19). Routledge. https://doi.org/10.4324/9780429259272

Sit, S. M. M., Ng, A. P. Y., Lam, T. H., & Ho, S. Y. (2021). Association of Mobile Instant Messaging Chat Group Participation With Family Functioning and Well-Being: Population-Based Cross-Sectional Study. JMIR mHealth and uHealth, 8(4), e15863. https://doi.org/10.2196/15863

McLuhan, M. (1964). Understanding Media: The Extensions of Man (pp. 7–21). McGraw-Hill. https://www.worldcat.org/title/understanding-media/oclc/276129

NATO. (2021). Cognitive Warfare: The Battle for the Brain (p. 3). NATO Allied Command Transformation, Innovation Hub. https://www.innovationhub-act.org/sites/default/files/2021-11/Cognitive%20Warfare.pdf

Olson, D. H. (2008). Circumplex model of marital and family systems. Journal of Family Therapy, 22(2), 144–167. https://doi.org/10.1111/1467-6427.00144

Olson, D. H. (2011). FACES IV and the Circumplex Model: Validation study. Journal of Marital and Family Therapy, 37(1), 64–80. https://doi.org/10.1111/j.1752-0606.2009.00175.x

Postman, N. (1985). Amusing Ourselves to Death: Public Discourse in the Age of Show Business (pp. 3–20). Viking. https://www.worldcat.org/title/amusing-ourselves-to-death/oclc/12219649

Putnam, R. D. (2000). Bowling Alone: The Collapse and Revival of American Community (pp. 18–24). Simon & Schuster. https://doi.org/10.1145/358916.361990

Strate, L. (2017). Media ecology: An approach to understanding the human condition. Peter Lang. https://doi.org/10.3726/978-1-4331-4005-1

Stockdale, L. A., Porter, C. L., Coyne, S. M., Essig, L. W., Sanderson, B., Padilla-Walker, L., & Lawson, M. (2018). Technoference: Parent distraction with technology and associations with child behavior problems. Child Development, 89(1), 100–109. https://doi.org/10.1111/cdev.12822

Turkle, S. (2015). Reclaiming Conversation: The Power of Talk in a Digital Age (pp. 1–22). Penguin Press. https://www.worldcat.org/title/reclaiming-conversation/oclc/908628413

Van Dijck, J., & Poell, T. (2013). Understanding social media logic. Media and Communication, 1(1), 2–14. https://doi.org/10.17645/mac.v1i1.70

Wellman, B., & Rainie, L. (2012). Networked: The New Social Operating System (pp. 6–21). MIT Press. https://doi.org/10.7551/mitpress/8358.001.0001

پژوهشنامه رسانه بین‌الملل/ سال دهم/ شماره دوم/ شماره پیاپی شانزدهم/ پاییز و زمستان ۱۴۰۴/ ۳۹۵-۳۷۷

بازنمایی درگیری‌های ایران و اسرائیل در رسانه‌های فارسی زبان خارجی (مطالعه موردی: بی‌بی‌سی فارسی، ایران اینترنشنال و رادیو فردا)

محمد لعل‌علیزاده،[۱] مرتضی ارژنگی[۲]

چکیده

این پژوهش با هدف توسعه چارچوب تحلیلی تلفیقی، بازنمایی رویدادهای سیاسی ایران را در سه رسانه فارسی‌زبان خارجی بی‌بی‌سی فارسی، ایران اینترنشنال و رادیو فردا از خرداد ۱۴۰۱ تا تیر ۱۴۰۴ بررسی کرده است. پرسش محوری پژوهش این بود که رسانه‌های مذکور چگونه رویدادها را قاب‌بندی کرده و چه تفاوت‌های گفتمانی بین آن‌ها وجود دارد؟ روش پژوهش کیفی و مبتنی بر تحلیل گفتمان بوده و نمونه‌ها، به روش نمونه‌گیری هدفمند انتخاب شدند. در کل ۱۲۲ روایت خبری بر اساس شدت پوشش و تنوع گفتمانی کدگذاری و تحلیل شدند. تحلیل‌ها نشان داد این سه رسانه با به کارگیری قاب‌های «بحران یا تهدید» و «مشروعیت‌زدایی» به روایت‌سازی پرداخته‌اند، اما زاویه دید هر یک متفاوت است: بی‌بی‌سی فارسی بر تهدید خارجی، ایران اینترنشنال بر سرکوب و قربانی‌سازی داخلی و رادیو فردا بر بحران شفافیت متمرکز بوده‌اند. مطالعه موردی جنگ دوازده‌روزه نیز چهار الگوی گفتمانی کلیدی را آشکار ساخت: قاب‌بندی هم‌زمان بحران و مشروعیت‌زدایی، اتکای گسترده به منابع ناشناس، طرح ادعاهای فنی بدون تأیید مستقل و نمادگرایی هدفمند. نتیجه‌گیری حاکی از آن بود که تلفیق تحلیل گفتمان انتقادی و نظریه قاب‌بندی با الگوی سه‌گانه، چارچوبی کارآمد برای تحلیل بازنمایی‌های رسانه‌ای در بستر جنگ شناختی فراهم می‌آورد و دلالت‌های عملی برای سیاست‌گذاری رسانه‌ای و آموزش سواد رسانه‌ای دارد.

کلیدواژه‌ها: تحلیل انتقادی گفتمان، جنگ شناختی، رسانه‌های فارسی‌زبان خارجی، درگیری ایران و اسرائیل، قاب‌بندی.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۱/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۳۰

Doi: 10.22034/imrl.2026.587228.1372

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. (نویسنده مسئول).
m.lalalizadeh@pnu.ac.ir

۲. کارشناس ارشد علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.
Mortezaarzhangi0@gmail.com

مقدمه

در عصر رسانه‌های دیجیتال فراملی، روایت‌سازی رسانه‌ای از اطلاع‌رسانی صرف فراتر رفته و به سازوکاری نظام‌مند برای معنابخشی و شکل‌دهی به ادراک عمومی تبدیل شده است. رسانه‌های فارسی‌زبان خارج از کشور با بهره‌گیری از انتشار فرامرزی و دسترسی به منابع بین‌المللی، در بازنمایی رویدادهای سیاسی ایران نقشی فعال ایفا می‌کنند. مرور پژوهش‌های پیشین نشان می‌دهد که بسیاری از مطالعات موجود یا به تحلیل یک رسانه یا یک رویداد خاص محدود بوده‌اند (رحمانی حسین‌آبادی، ۱۴۰۱: ۹۸–۲۵؛ گنجی و همکاران، ۱۴۰۱: ۹۵–۸۳) و یا با روش‌های کمی صرفاً به سنجش بسامد واژگان پرداخته‌اند. این رویکردها قادر به آشکارسازی لایه‌های پنهان معنایی و گفتمانی در بازه زمانی طولانی و میان چند رسانه نیستند. برای پر کردن این خلأ، پژوهش حاضر با دامنه زمانی تقریباً سه‌ساله (خرداد ۱۴۰۱ تا تیر ۱۴۰۴) و رویکردی چندرسانه‌ای، به تحلیل نظام‌مند الگوهای روایت‌سازی در سه رسانه اصلی فارسی‌زبان خارجی (بی‌بی‌سی فارسی، ایران اینترنشنال و رادیو فردا) می‌پردازد و درگیری نظامی ۱۲روزه ایران و اسرائیل را به‌عنوان مطالعه موردی واکاوی می‌نماید.

اهمیت در این میان، درگیری نظامی ۱۲روزه ایران و اسرائیل به‌عنوان مطالعه موردی، به‌عنوان محور کانونی و نقطه اوج تنش‌های امنیتی در بازه زمانی پژوهش، بستری غنی برای آزمون و تعمیق چارچوب تحلیلی فراهم کرد.

در سال‌های اخیر، ایران با رویدادهای سیاسی متعددی مواجه بوده که بازتاب فراملی داشته‌اند. ناآرامی‌های سراسری «زن، زندگی، آزادی» در سال ۱۴۰۱، تحولات دیپلماتیک، انتخابات زودهنگام ریاست‌جمهوری و در نهایت جنگ دوازده‌روزه با اسرائیل در خرداد و تیر ۱۴۰۴، از جمله این رخدادها هستند.

هم‌زمان، سه رسانه فارسی‌زبان خارجی یعنی بی‌بی‌سی فارسی، ایران اینترنشنال و رادیو فردا، روایت‌هایی تولید کرده‌اند که در لایه‌های معنایی و ارزشی با یکدیگر و با گفتمان رسمی داخلی تفاوت‌های بنیادین دارند. ضرورت انجام این مطالعه از دو عامل کلیدی ناشی می‌شود. نخست، انتخاب این سه رسانه نه به‌عنوان یک گزینش تصادفی، بلکه به‌دلیل نقش‌محوری آن‌ها در شکل‌دهی به افق خبری مخاطبان فارسی‌زبان و تفاوت‌های ساختاری‌شان صورت‌گرفته است: بی‌بی‌سی فارسی با بودجه عمومی بریتانیا و مأموریت رسانه‌ای بین‌المللی، ایران اینترنشنال با ابهام در منابع مالی، رادیو فردا با بودجه مصوب کنگره آمریکا. این تنوع ساختاری بستری ایده‌آل

برای تحلیل تطبیقی تأثیر جهت‌گیری‌های نهادی بر روایت‌سازی فراهم می‌کند. دوم، انتخاب بازه زمانی سه‌ساله مبتنی بر ضرورت روش‌شناختی است: شناسایی الگوهای گفتمانی پایدار ـ نه واکنش‌های مقطعی ـ مستلزم بررسی روایت‌ها در طول زمان و در مواجهه با رویدادهای متنوع است. به‌عبارت‌دیگر، جنگ دوازده‌روزه به‌عنوان نقطه اوج تنش‌ها تنها در بستر تحولات پیشین قابل‌درک عمیق است و تحلیل منفرد آن بدون توجه به زمینه تاریخی، تصویری ناقص از راهبردهای روایت‌سازی ارائه می‌دهد. ازاین‌رو، این مقاله ابتدا الگوهای کلی روایت‌سازی را شناسایی می‌کند و سپس، با تمرکز بر جنگ دوازده‌روزه، آن‌ها را در مصداقی عینی می‌آزماید.

اهمیت این پژوهش در توسعه یک چارچوب تحلیلی تلفیقی است که سطوح زبانی، گفتمانی و شناختی را به‌طور هم‌زمان پوشش می‌دهد. یافته‌های آن می‌تواند برای سیاست‌گذاران رسانه‌ای در طراحی راهبردهای مقابله با جنگ شناختی و برای برنامه‌های آموزش سواد رسانه‌ای برای ارتقای تحلیل انتقادی مخاطبان به کار رود. پرسش اصلی پژوهش این است که رسانه‌های فارسی‌زبان خارجی چگونه رویدادهای سیاسی ایران را در بازه زمانی خرداد ۱۴۰۱ تا تیر ۱۴۰۴ قاب‌بندی کرده‌اند و چه الگوهای گفتمانی و قاب‌های معنایی در روایت‌های آن‌ها قابل‌شناسایی است. بر این اساس و با اتکاء به چارچوب نظری پژوهش، فرضیه‌های زیر بررسی می‌شوند:

۱. فرضیه اصلی: رسانه‌های فارسی‌زبان خارج از کشور در بازنمایی رویدادهای سیاسی ایران طی بازه مورد نظر، از جهت‌گیری‌های گفتمانی متمایز و سبک‌های روایت‌سازی خاصی بهره می‌گیرند که تفاوت‌های معنایی و ارزشی آن‌ها در مقایسه با گفتمان رسمی جمهوری اسلامی قابل شناسایی است.

۲. فرضیه فرعی اول (الگوهای قاب‌بندی): چارچوب‌های معنایی غالب در این رسانه‌ها (مانند قاب‌های «بحران یا تهدید»، «مشروعیت‌زدایی» و «قربانی‌سازی») به‌طور نظام‌مند برای تضعیف مشروعیت نهادهای رسمی و برجسته‌سازی بحران‌های داخلی به کار گرفته می‌شوند.

۳. فرضیه فرعی دوم (تکنیک‌های روایت‌سازی): این رسانه‌ها از تکنیک‌های زبانی و بصری هدفمند (مانند: کاربرد واژگان شدت‌زا، ارجاع به منابع ناشناس و استفاده از نمادگرایی) برای جهت‌دهی به ادراک مخاطب و تقویت روایت‌های خود بهره می‌برند.

۱. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های مرتبط با بازنمایی رسانه‌ای رویدادهای سیاسی ایران در رسانه‌های فارسی‌زبان خارجی را می‌توان در چهار دسته اصلی طبقه‌بندی کرد که هر یک از زاویه‌ای خاص به موضوع پرداخته و واجد محدودیت‌های مشخصی هستند.

۱-۱. مطالعات تک‌رسانه‌ای با تمرکز بر یک رویداد خاص

بخش قابل‌توجهی از پژوهش‌های موجود تنها به یک رسانه و یک رویداد پرداخته‌اند. برای نمونه، گنجی و همکاران (۱۴۰۱) در تحلیل گفتمان اخبار ایران اینترنشنال صرفاً بر اغتشاشات پاییز ۱۴۰۱ متمرکز بوده‌اند. نجفی و همکاران (۱۴۰۲) نیز تنها شبکه بی‌بی‌سی فارسی را در بازه شهریور و مهر ۱۴۰۱ بررسی کرده‌اند. سروستانی و همکاران (۱۴۰۲) هم به‌نقش ایران اینترنشنال در همان بازه زمانی پرداخته‌اند. اگرچه این مطالعات بینش‌های ارزشمندی ارائه می‌دهند، اما تمرکز آن‌ها بر یک رسانه و یک مقطع زمانی کوتاه، امکان تحلیل تطبیقی میان رسانه‌ها و شناسایی الگوهای پایدار در طول زمان را محدود می‌سازد.

۱-۲. مطالعات تطبیقی محدود

مکاری (۱۴۰۳) با مقایسه پوشش خبری حادثه شاه‌چراغ در سه شبکه ایران اینترنشنال، بی‌بی‌سی فارسی و شبکه خبر صداوسیما گامی به‌سوی تحلیل تطبیقی برداشته، اما این مطالعه نیز به یک رویداد منفرد محدود مانده و از تحلیل زمینه‌ای چندلایه و پیوند با کنش‌های گفتمانی کلان بی‌بهره است. قاسمی و همکاران (۱۴۰۰) نیز در تحلیل گفتمان پوشش خبری بی‌بی‌سی فارسی و العربیه فارسی صرفاً بر موضوع تعهدات برجامی متمرکز بوده‌اند. این دسته از مطالعات، علی‌رغم گستردگی بیشتر نسبت به دسته نخست، همچنان فاقد دامنه زمانی کافی برای ردیابی روندهای گفتمانی هستند.

۱-۳. مطالعات کمّی و فاقد عمق گفتمانی

در سطح بین‌المللی، پژوهش‌هایی مانند سمتکو و والکنبورگ[1] (۲۰۰۰) با کمی‌سازی فریم‌های خبری، یا گانس[2] (۱۹۸۹) و گمسون و مودیگلیانی[1] (۱۹۸۹) با تحلیل بسته‌های تفسیری،

1. Semetko and Valkenburg
2. Gans

چارچوب‌های نظری ارزشمندی برای تحلیل رسانه‌ای فراهم کرده‌اند. بااین‌حال، رویکرد کمّی در این مطالعات امکان واکاوی لایه‌های پنهان معنایی و سازوکارهای زبانی جهت‌دهی به مخاطب را محدود می‌کند. ازسوی‌دیگر چالیاراکی[2] (۲۰۰۶) با ترکیب تحلیل گفتمان و مطالعات رسانه بر اهمیت تحلیل کیفی تأکید کرده است، اما چارچوبی تلفیقی برای تحلیل هم‌زمان سطوح زبانی، گفتمانی و شناختی ارائه نمی‌دهد.

۴-۱. مطالعات نظری فاقد تحلیل تجربی رسانه‌های فارسی‌زبان

توسو[3] (۲۰۱۹) به تحلیل ساختار اقتصادی و سیاسی شبکه‌های فراملی می‌پردازد. همچنین ون-دایک[4] (۲۰۱۸) چارچوب اجتماعی–شناختی را برای تحلیل گفتمان معرفی می‌کند، اما هیچ‌یک از این چارچوب‌ها به‌طور مشخص بر رسانه‌های فارسی‌زبان و رویدادهای سیاسی ایران اعمال نشده‌اند. شکاف میان نظریه‌های موجود و کاربست تجربی آن‌ها در بستر رسانه‌های فراملی فارسی‌زبان، یکی از خلأهای اساسی در این حوزه است.

بررسی نظام‌مند پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که مطالعات موجود فاقد تلفیق سه عنصر کلیدی هستند: الف) رویکرد چندرسانه‌ای و تطبیقی میان رسانه‌های مختلف؛ ب) دامنه زمانی طولانی برای شناسایی الگوهای پایدار و ج) چارچوب تحلیلی تلفیقی که سطوح زبانی، گفتمانی و شناختی را هم‌زمان پوشش دهد. پژوهش حاضر با طراحی یک مدل مفهومی سه‌گانه و تحلیل ۱۲۲ روایت از سه رسانه اصلی فارسی‌زبان خارجی در بازه زمانی سه‌ساله، دقیقاً در پی پرکردن این شکاف سه‌وجهی است. از منظر روش‌شناختی نیز، این مطالعه با نمونه‌گیری تطبیقی سه‌رسانه‌ای، ترکیب روش‌های کمّی و تحلیل گفتمان انتقادی[5] و تحلیل زمانی پیش، حین و پس از روایت امکان شناسایی الگوهای پایدار گفتمانی و آزمون تطبیقیِ تأثیر جهت‌گیری‌های نهادی بر روایت‌سازی را فراهم می‌آورد.

---

1. Gamson and Modigliani
2. Chouliaraki
3. Tosso
4. Van Dijk
5. CDA (Critical Discourse Analysis)

مبانی نظری

این پژوهش برای تحلیل چندلایه روایت‌های رسانه‌ای، چارچوبی تلفیقی از تحلیل گفتمان انتقادی، نظریه قاب‌بندی[1] و مفاهیم جنگ شناختی و امنیت نرم[2] را به کار می‌گیرد. تلفیق این رویکردها، بر خلاف مطالعات تک نظریه‌ای، امکان واکاوی هم‌زمان سطوح زبانی، گفتمانی و شناختی را فراهم می‌سازد و تصویری جامع از سازوکارهای معناسازی در رسانه‌های فراملی ارائه می‌دهد.

۲. تعریف مفاهیم اصلی

۲-۱. رسانه‌های فراملی فارسی‌زبان

رسانه‌هایی که با عبور از مرزهای جغرافیایی و سیاسی، مخاطبان چندملیتی را هدف قرار می‌دهند و تحت‌تأثیر ساختار مالکیتی، وابستگی‌های سیاسی و نظام‌های رسانه‌ای فعالیت می‌کنند. رسانه‌های فارسی‌زبان خارج از کشور (بی‌بی‌سی فارسی، ایران اینترنشنال و رادیو فردا) نمونه‌ای از این رسانه‌ها هستند. بی‌بی‌سی فارسی زیرمجموعه سرویس جهانی بی‌بی‌سی است، ایران اینترنشنال رسانه‌ای ۲۴ ساعته مستقر در لندن و رادیو فردا بخش فارسی رادیو اروپای آزاد (رادیو آزادی) است که با بودجه کنگره آمریکا فعالیت می‌کند.

۲-۲. بازنمایی سیاسی

فرایندی که طی آن رسانه‌ها با انتخاب گزینشی عناصر خبری، واقعیت‌های سیاسی را به‌گونه‌ای تصویر می‌کنند که حامل ارزش‌گذاری‌های ضمنی و سوگیری‌های معنایی باشند (انتمن، ۱۹۹۳؛ مهدی‌زاده، ۱۳۸۷). این مفهوم در تحلیل تفاوت روایت‌ها از رخدادهایی چون اغتشاشات، انتخابات، حملات خارجی و درگیری‌های نظامی کاربرد دارد.

۲-۳. روایت‌سازی رسانه‌ای

سازمان‌دهی رخدادهای سیاسی در قالب داستان‌هایی با پی‌رنگ مشخص،[3] کنشگران معین و روابط علی، با هدف اثرگذاری بر فهم مخاطب از علت، مسئولیت و پیامدهای رویداد است.

---

1. Framing Theory
2. Concepts of Cognitive Warfare and Soft Security
۳. در ادبیات و داستان‌نویسی وقتی نظم تاریخی و منطقی حوادث را می‌خواهیم بیان کنیم از پی رنگ استفاده می‌شود در اینجا ساختار و طرحی مشخص و تواتر تاریخی مطالب مدنظر است.

روایت‌سازی در قالب‌های خبری، تحلیلی، تصویری و تفسیری رخ می‌دهد (انتمن، ۱۹۹۳: ۳۳-۱۴؛ ون‌دایک، ۱۹۹۳؛ و مهدی‌زاده، ۱۳۸۷: ۶۳-۱۹).

۲-۴. تحلیل گفتمان انتقادی

تحلیل گفتمان انتقادی، به‌ویژه مدل سه‌لایه‌ای فرکلاف[1] (۱۹۹۵)، نقش زبان را در بازتولید یا به چالش کشیدن ساختارهای قدرت بررسی می‌کند. این مدل با تفکیک تحلیل به سه سطح «متن» (واژگان، دستور و انسجام)، «کنش گفتمانی» (تولید، توزیع و مصرف متن) و «زمینه اجتماعی» (مناسبات قدرت و ایدئولوژی)، چارچوبی نظام‌مند برای پژوهش فراهم می‌آورد. در این پژوهش، از تحلیل گفتمان انتقادی به‌عنوان ابزاری برای تحلیل جزئیات زبانی و گفتمانی روایت‌ها استفاده می‌شود تا نشان داده شود که انتخاب‌های زبانی و ساختاری، چگونه به بازنمایی‌های جهت‌دار می‌انجامند (فرکلاف، ۱۹۹۵؛ ون‌دایک، ۱۹۹۳). مطالعات تحلیل گفتمان انتقادی نشان می‌دهند این جهت‌گیری‌ها از طریق مکانیزم‌هایی مانند: نام‌گذاری و برچسب‌گذاری، گزینش واژگان و شدت‌گذاری، تخصیص عامل یا مفعول در ساختارهای نحوی، کاربست مدالیته، ارجاع‌دهی به منابع و حذف یا برجسته‌سازی اطلاعات تحقق می‌یابند (فرکلاف، ووداک و مایر، ۲۰۰۹).

۲-۵. نظریه قاب‌بندی

نظریه قاب‌بندی انتمن[2] (۱۹۹۳) به فرایند «انتخاب و برجسته‌سازی» جنبه‌هایی از واقعیت توسط رسانه‌ها می‌پردازد. در این پژوهش، نظریه قاب‌بندی به‌عنوان چارچوب اصلی برای شناسایی الگوهای کلان روایت‌سازی به کار می‌رود. مدل چهاربعدی انتمن (تعریف مسئله، نسبت‌دهی علل، ارزیابی اخلاقی و توصیه سیاست) ابزاری نظام‌مند برای شناسایی قاب‌های غالب مانند: «بحران یا تهدید»، «مشروعیت‌زدایی»، «قربانی‌سازی» و «امنیت نرم» فراهم می‌کند.

۲-۶. جنگ شناختی و امنیت نرم

جنگ شناختی به مجموعه کنش‌های رسانه‌ای و روانی اطلاق می‌شود که هدف آن تأثیرگذاری بر شیوه تفکر و ادراک مخاطب است (سینگر و بروکینگ، ۲۰۱۸: ۲۲-۴۵). امنیت نرم (نای، ۲۰۰۴) بر توانایی تأثیرگذاری بر ترجیحات و باورها ازطریق روایت‌سازی و مدیریت معنا تأکید دارد.

---

1. Fairclough
2. Entman

برای درک اهداف و پیامدهای بالقوه روایت‌های رسانه‌ای، مفاهیم جنگ شناختی (سینگر و بروکینگ، ۲۰۱۸: ۵۳–۱۰) و امنیت نرم (نای، ۲۰۰۴) به کار گرفته شده‌اند. جنگ شناختی به رقابت بر سر شکل‌دهی به ادراک و باورهای مخاطب اشاره دارد و در این پژوهش برای تبیین راهبردهای روایت‌سازی مانند: «برجسته‌سازی تهدید»، «مشروعیت‌زدایی» و «نمادگرایی» به کار می‌رود. امنیت نرم نیز به توانایی تأثیرگذاری بر ترجیحات و رفتار دیگران از طریق جذابیت و روایت‌سازی گفته می‌شود که در اینجا برای تحلیل نحوه اثرگذاری این رسانه‌ها بر ادراک سیاسی مخاطبان فارسی‌زبان استفاده شده است.

۳. مدل مفهومی سه‌گانه پژوهش

نوآوری تحلیلی این پژوهش در تلفیق چارچوب‌های نظری فوق به‌منظور ارائه یک مدل تحلیلی سه‌گانه است که امکان واکاوی نظام‌مند روایت‌سازی در شرایط بحران و سنجش پیامدهای ادراکی آن را فراهم می‌سازد. این مدل شامل سه مؤلفه اصلی است:

۳-۱. قاب‌بندی امنیتی

برجسته‌سازی تهدید و بحران، بازتولید معنا در سطح امنیتی. رسانه‌ها با استفاده از واژگان شدت‌زا و نمایش ابعاد نظامی و امنیتی رویدادها، حس اضطرار و مخاطره را در مخاطب تقویت می‌کنند.

۳-۲. معماری اعتبار منابع

ترکیب هدفمند منابع رسمی، منابع ناشناس و محتوای کاربرمحور برای ساختاردهی به مشروعیت روایت. رسانه‌ها از طریق ارجاع به «شاهدان عینی» یا «ویدئوهای رسیده» و نیز بهره‌گیری از منابع رسمی، اعتبار روایت خود را افزایش می‌دهند.

۳-۳. محرک‌های رقابتی

شامل سرعت انتشار (استفاده از قالب‌های خبر فوری)، ادعای انحصار منبع (ارائه اطلاعات به‌عنوان «اختصاصی») و جذابیت نمادین و تصویری (به کارگیری تصاویر نمادین و تیترهای تحریک‌آمیز).

این سه سازوکار به‌صورت هم‌افزا عمل می‌کنند و چارچوبی یکپارچه برای تحلیل تعامل میان رسانه‌ها، منابع و مخاطبان فراهم می‌آورند.

۴. روش‌شناسی پژوهش

۴-۱. نوع پژوهش

پژوهش حاضراز نوع کیفی و برای انجام آن از روش تحلیل گفتمان استفاده شده است. باتوجه‌به هدف پژوهش مبنی بر شناسایی الگوهای معنایی و گفتمانی، این رویکرد امکان واکاوی عمیق و تفسیری روایت‌های رسانه‌ای را فراهم می‌سازد؛ بنابراین پژوهش حاضر از نوع کیفی و نظریه‌محور است. واحد تحلیل «روایت خبری» تیتر، لید و متن اصلی گزارش است.

۴-۲. جامعه و نمونه

جامعه آماری شامل تمامی روایت‌های خبری و تحلیلی سه رسانه: بی‌بی‌سی فارسی، ایران اینترنشنال و رادیو فردا در بازه خرداد ۱۴۰۱ تا تیر ۱۴۰۴ است که با نمونه‌گیری هدفمند انتخاب شدند، و در کل تعداد ۱۲۲ روایت انتخاب گردید. معیارهای انتخاب به‌صورت عملیاتی تعریف شدند: شدت و گستره پوشش (روایت‌هایی که بیش از سه گزارش مرتبط درباره یک موضوع دارند یا طول متن $\leq$ ۳۰۰ کلمه)، تنوع گفتمانی (وجود حداقل دو قاب گفتمانی متمایز در پوشش یک موضوع)، ارتباط با مفاهیم نظری (وجود دست‌کم یک نشانه مرتبط با مفاهیم کلیدی پژوهش) و قابلیت تحلیل سه‌سطحی (شواهد قابل‌تحلیل در حداقل دو سطح از سه سطح فرکلاف: متن، کنش گفتمانی، زمینه اجتماعی).

۴-۳. ابزار و فرایند تحلیل

چارچوب اصلی تحلیل، بر مبنای مدل سه‌لایه‌ای فرکلاف (متن یا کنش گفتمانی و یا زمینه اجتماعی) است. در فرایند تحلیل از شاخص‌ها و سازوکارهای تحلیل گفتمان انتقادی استفاده شد، همراه با شاخص‌های مکمل شامل: سوگیری منبع، مشروعیت‌زدایی، رقابت ادراکی و قاب‌بندی متعارض بود. کدگذاری در سه مرحله باز، محوری و انتخابی انجام شد:

- کدگذاری باز: استخراج واحدهای معنایی و نشانه‌های زبانی برجسته
- کدگذاری محوری: دسته‌بندی و سامان‌دهی کدها در قالب قاب‌ها و مکانیزم‌های تحلیلی
- کدگذاری انتخابی یا تحلیلی: پیونددادن الگوهای زبانی به کنش گفتمانی و زمینه اجتماعی و تدوین الگوهای گفتمانی غالب.

در مواردی که تحلیل ساختار روایی لازم بود، عناصر پی‌رنگی (بازیگران، نقطه اوج، جهت‌گیری روایت) استخراج و با یافته‌های تحلیل گفتمان انتقادی تلفیق شد، کدبوک[1] نهایی شامل تعاریف مفهومی و نمونه‌های کدگذاری است.

۴-۴. اعتبار و پایایی[2]

برای تضمین اعتبار و قابلیت اتکا پژوهش اقدامات زیر انجام شد:

مطالعه مقدماتی[3]: فاز مطالعه مقدماتی بر روی ۲۰-۳۰ روایت اجرا و کدبوک بازنگری شد.

پایایی درون کدگذار: پایایی درون کدگذار از طریق بازکدگذاری ۲۰ درصد از روایت‌ها پس از دو هفته محاسبه و میزان توافق ۸۵ درصد گزارش گردید. وضعیت دسترسی روایت‌ها نیز ثبت شد که بیش از ۹۸ درصد دارای لینک معتبر هستند.

۵. یافته‌ها

۵-۱. توصیف داده‌ها

مجموعه داده‌ها شامل ۱۲۲ روایت از سه رسانه در بازه زمانی موردنظر است. جدول ۱ توزیع روایت‌ها را به تفکیک رسانه و سال نشان می‌دهد:

جدول ۱. توزیع روایت‌ها به تفکیک رسانه و سال

رسانه	تعداد روایت‌ها (۱۴۰۱)	تعداد روایت‌ها (۱۴۰۲)	تعداد روایت‌ها (۱۴۰۳)	تعداد روایت‌ها (۱۴۰۴ تا تیرماه)	مجموع کل
بی‌بی‌سی فارسی	۸	۲	۱۴	۱۷	۴۱
ایران اینترنشنال	۸	۲	۱۴	۱۶	۴۰
رادیو فردا	۸	۲	۱۴	۱۷	۴۱
جمع کل	۲۴	۶	۴۲	۵۰	۱۲۲

روند افزایشی روایت‌ها از سال ۱۴۰۲ به بعد نشان‌دهنده تشدید بحران‌ها و پوشش گسترده‌تر رسانه‌ای است.

1. Codebook
2. Validity and Reliability
3. Pilot

۲-۵. تحلیل تماتیک و قاب‌های معنایی غالب

تحلیل داده‌ها نشان داد که هفت مقوله اصلی در روایت‌های هر سه رسانه قابل‌شناسایی است: قاب بحران و تهدید، مشروعیت‌زدایی، سوگیری منبع، تکنیک‌های روایت‌سازی، پیامدهای ادراکی، رقابت ادراکی و نمادگرایی.

۲-۵-۱. قاب بحران و تهدید

اولین یافته مهم، غلبه قاب بحران و تهدید در هر سه رسانه است. رسانه‌ها با استفاده از واژگان شدت‌زایی مانند: «شوک»، «حمله بی‌سابقه» و «فاجعه»، حس اضطرار و مخاطره را در مخاطب برمی‌انگیختند. در این قاب‌بندی، بی‌بی‌سی فارسی بیشتر بر تهدید خارجی و واکنش‌های بین‌المللی تمرکز داشت، درحالی‌که ایران اینترنشنال و رادیو فردا پیامدهای داخلی مانند: ناامنی و بحران اجتماعی را برجسته می‌کردند.

۲-۵-۲. مشروعیت‌زدایی

دومین یافته مهم، کاربرد گسترده قاب مشروعیت‌زدایی در روایت‌هاست. بر اساس جدول ۲، این تم در ایران اینترنشنال و رادیو فردا با شدت بیشتری دیده می‌شود. رسانه‌ها با برجسته‌سازی ناکامی‌های امنیتی، بحران‌های داخلی و نسبت‌دادن مستقیم مسئولیت به حکومت، مشروعیت نهادهای رسمی را تضعیف می‌کردند. نقد روایت رسمی و بازنمایی تضاد میان ادعاهای حکومت و واقعیت‌های میدانی، از دیگر شگردهای مشروعیت‌زدایی بود.

جدول ۲. شدت و تواتر تم‌های غالب در سه رسانه بر اساس تحلیل محتوا

رسانه	بحران یا تهدید	مشروعیت‌زدایی	بحران شفافیت یا ارجاع	بین‌المللی‌سازی	زبان ارزیابانه
بی‌بی‌سی فارسی	بالا	متوسط	کم	بالا	کم
ایران اینترنشنال	متوسط	بالا	متوسط	بالا	بالا
رادیو فردا	متوسط	بالا	بالا	متوسط	بالا

۲-۵-۳. سوگیری منبع

سومین یافته، سوگیری آشکار در انتخاب منابع است. بر اساس تحلیل‌های انجام‌شده و مستندات موجود در دفترچه کدها، روایت‌های رسمی حکومتی اغلب با شک‌وتردید بازگو می‌شدند، درحالی-

که منابع ناشناس یا مخالفان حکومت با اعتبار بیشتری بازنمایی می‌شدند. تضاد میان روایت حکومتی و رسانه‌های خارجی، به‌عنوان یک الگوی تکرارشونده در تمام رویدادها مشاهده شد.

۲-۵-۴. تکنیک‌های روایت‌سازی

چهارمین یافته به تکنیک‌های روایت‌سازی اختصاص دارد. رسانه‌ها با بهره‌گیری‌از:

- **واژگان شدت‌زا:** مانند «شوک»، «حمله بی‌سابقه»، «فاجعه»؛
- **ارجاع به منابع ناشناس:** «شاهدان عینی»، «منابع محلی» و «ویدئوهای رسیده»؛
- **زبان ارزیابانه:** «ناعادلانه»، «غیرانسانی» و «خشن»؛

تصویری جهت‌دار از واقعیت ارائه می‌دادند. چینش هدفمند اطلاعات به‌گونه‌ای که نتیجه‌گیری خاصی را به مخاطب القا کند و استفاده از تصاویر نمادین برای انتقال بار احساسی، از دیگر تکنیک‌های پرکاربرد بود.

۲-۵-۵. پیامدهای ادراکی

پنجمین یافته به پیامدهای ادراکی این روایت‌ها بر مخاطبان اشاره دارد. شواهد کیفی نشان می‌دهد که این روایت‌ها توانسته‌اند نگرش سیاسی و امنیتی مخاطبان را تغییر داده و ادراک آن‌ها از مشروعیت سیاسی را بازتعریف کنند. اثبات قطعی این رابطه علّی نیازمند مطالعات کمّی و تجربی است.

۲-۵-۶. رقابت ادراکی

ششمین یافته، رقابت ادراکی میان رسانه‌هاست. تفاوت در انتخاب منابع و ژانرهای رسانه‌ای (خبر فوری، گزارش تحلیلی، میزگرد و...) نشان‌دهنده رقابت بر سر معنا و چارچوب‌بندی رویدادهاست. این رقابت نشان می‌دهد که رسانه‌ها صرفاً بازتاب‌دهنده رویدادها نیستند، بلکه بازیگران فعالی در میدان جنگ شناختی محسوب می‌شوند.

۲-۵-۷. نمادگرایی

هفتمین یافته، استفاده گسترده از نمادگرایی است. حمله به مراکز نمادین مانند: صداوسیما یا حرم شاه‌چراغ و استفاده از نمادهایی مانند: تصاویر زنان معترض یا شعارهای خاص، به‌عنوان ابزاری برای جهت‌دهی معنا و افزایش اثرگذاری ادراکی به کاررفته است.

۶. نمونه‌های شاخص از روایت‌ها

در این بخش، به تحلیل نمونه‌هایی از روایت‌های شاخص هر یک از سه رسانه پرداخته می‌شود:

۶-۱. روایت ایران اینترنشنال با شناسه*IINT_004*:

این روایت باعنوان «سه شاهد عینی گفتند آتش‌سوزی اوین کار خود حکومت بود» نمونه‌ای از کاربرد هم‌زمان دو راهبرد «مشروعیت‌زدایی» و «ارجاع به منابع ناشناس» است. در این روایت، رسانه با استناد به شاهدان عینی ناشناس، روایت رسمی حکومت (آتش‌سوزی در انبار لباس) را به چالش کشیده و مسئولیت حادثه را مستقیماً متوجه حکومت می‌کند.

۶-۲. روایت بی‌بی‌سی فارسی با شناسه*BBCP_030*:

تیتر «ایران در شوک حمله بی‌سابقه اسرائیل» نمونه‌ای برجسته از قاب‌بندی بحران و یا تهدید با استفاده از واژگان شدت‌زاست. کاربرد کلماتی مانند «شوک» و «بی‌سابقه» حس اضطرار و مخاطره را در مخاطب برمی‌انگیزد و رویداد را در سطح تهدیدی بی‌سابقه بازنمایی می‌کند.

۶-۳. روایت رادیو فردا با شناسه*RF_004*:

این روایت با عنوان «روایت جعلی رسانه‌های حکومتی از واقعه اوین» نمونه‌ای از رویکرد انتقادی این رسانه در برجسته‌سازی «بحران شفافیت» و «تضاد روایت رسمی و مستقل» است. رادیو فردا در این روایت، با نفی روایت رسمی، به بازنمایی شکاف میان ادعاهای حکومت و واقعیت‌های میدانی می‌پردازد.

۶-۴. روایت ایران اینترنشنال با شناسه*IINT_039*:

گزاره «حمله موشکی سپاه به پایگاه آمریکا در قطر» که در چارچوب پوشش جنگ دوازده‌روزه منتشر شده، نمونه‌ای از قاب‌بندی «درگیری مستقیم» و «نظامی‌سازی» رویدادهاست. این روایت با برجسته‌سازی ابعاد نظامی تنش، به تشدید فضای بحران کمک می‌کند.

۶-۵. روایت بی‌بی‌سی فارسی با شناسه*BBCP_028*:

تیتر «رسانه‌های جهان از حمله اسرائیل به ایران چه می‌گویند؟» نمونه‌ای از راهبرد «بین‌المللی‌سازی» بحران است. این رسانه با انعکاس واکنش‌های جهانی، ابعاد بین‌المللی رویداد

را برجسته کرده و به مشروعیت‌بخشی یا مشروعیت‌زدایی از کنشگران از طریق بازتاب دیدگاه‌های خارجی می‌پردازد.

مطالعه موردی: جنگ دوازده‌روزه ایران و اسرائیل

جنگ دوازده‌روزه ایران و اسرائیل (۲۳ خرداد ۱۴۰۴ تا ۴ تیر ۱۴۰۴) به‌عنوان مطالعه موردی کانونی تحلیل شد. این جنگ چهار مرحله اصلی داشت:

- مرحله آغاز: حمله اسرائیل به کنسولگری ایران در دمشق و شهادت چند تن از فرماندهان سپاه؛
- مرحله تشدید: پاسخ موشکی ایران و سپس حمالت گسترده اسرائیل به مراکز نظامی و هسته‌ای ایران؛
- مرحله واکنش‌های بین‌المللی: نشست شورای امنیت، ورود مستقیم آمریکا به مناقشه و مواضع گروه هفت؛
- مرحله پایان: اعلام آتش‌بس با میانجی‌گری قطر پس از ۱۲ روز درگیری.

در پوشش این جنگ، چهار الگوی گفتمانی اصلی مشاهده شد:

جدول ۳. الگوهای گفتمانی در پوشش جنگ دوازده‌روزه

کدهای برجسته	نمونه روایت	مصادیق	الگو
قاب بحران؛ مشروعیت‌زدایی	ایران در شوک حمله بی‌سابقه اسرائیل	برجسته‌سازی خطر + ناکامی حکومت	قاب‌بندی هم‌زمان بحران یا تهدید و مشروعیت‌زدایی
شاهد نامعلوم؛ سوگیری منبع	سه شاهد عینی گفتند آتش‌سوزی اوین کار خود حکومت بود	شاهدان محلی، ویدئوهای رسیده	اتکا به منابع ناشناس
ادعاهای فنی؛ نیاز به تأیید	چه مناطق و افرادی در ایران هدف حمله اسرائیل بودند؟	تعداد موشک‌ها، میزان تخریب	ادعاهای فنی/نظامی بدون تأیید
نمادگرایی	پوشش حمالت به مراکز نمادین	حمله به صداوسیما، هدف‌گیری در سالگردها	نمادگرایی

تحلیل سه‌سطحی فرکلاف بر روی این روایت‌ها نشان داد که در سطح متن، واژگان شدت‌زا؛ در سطح کنش گفتمانی، انتخاب ژانرهای خبری متفاوت (خبر فوری، گزارش اختصاصی، میزگرد تحلیلی) و در سطح زمینه اجتماعی، بستر بحران منطقه‌ای و رقابت ادراکی، نقش کلیدی در جهت‌دهی به روایت‌ها داشته‌اند.

روند زمانی روایت‌ها

تحلیل روند زمانی روایت‌ها نشان می‌دهد که پیک‌های روایت‌ها دقیقاً هم‌زمان با رویدادهای اصلی بوده است:

- شهریور – مهر ۱۴۰۱: اوج روایت‌های مرتبط با ناآرامی‌های «زن، زندگی، آزادی»؛
- مهر – آبان ۱۴۰۱: هم‌زمانی بحران اوین و شاه‌چراغ؛
- دی ۱۴۰۲: پیک جدید با انفجارهای کرمان؛
- فروردین – تیر ۱۴۰۴: جنگ دوازده‌روزهو پوشش گسترده آن.

همچنین قاب‌های غالب در طول زمان تغییر می‌کردند، برای نمونه؛ در اغتشاشات سال ۱۴۰۱ قاب «سرکوب داخلی» پررنگ‌تر بود، درحالی‌که در جنگ دوازده‌روزهقاب «تهدید خارجی» غلبه یافت. این نشان می‌دهد روایت‌ها پویا و متغیرند.

تحلیل تطبیقی سه رسانه

بر اساس تحلیل‌های انجام‌شده، تفاوت‌های معناداری میان سه رسانه در بازنمایی رویدادها مشاهده شد

جدول ۴. ویژگی‌های گفتمانی سه رسانه

ردیف	رسانه	منابع اصلی	زبان	قاب قالب
۱	بی‌بی‌سی فارسی	ترکیب منابع رسمی و بین‌المللی	تحلیلی و نسبتاً مستند	تهدید خارجی + واکنش‌های بین‌المللی
۲	ایران اینترنشنال	منابع ناشناس و شاهدان محلی	هیجانی و ارزیابانه	سرکوب داخلی + قربانی‌سازی
۳	رادیو فردا	تحلیل‌های کارشناسی و منابع رسمی	انتقادی–تحلیلی	بحران شفافیت + تضاد روایت رسمی

این تفاوت‌ها با جهت‌گیری نهادی هر رسانه شامل ساختار مالکیت، منبع تأمین مالی و خط‌مشی تحریری هم‌راستا است.

ترکیب‌یافته‌ها نشان می‌دهد که هم‌پوشانی قاب بحران و مشروعیت‌زدایی، یک راهبرد مشترک در هر سه رسانه بوده است. تفاوت‌های ژانری و انتخاب منابع به‌وضوح قابل‌مشاهده است. این نتایج تأکید می‌کند که رسانه‌های فارسی‌زبان خارجی نه‌تنها بازتاب‌دهنده رویدادها

نیستند، بلکه با تولید و بازتولید معنا، در میدان جنگ شناختی نقش فعالی ایفا می‌کنند. تمام فرضیه‌های پژوهش بر اساس این یافته‌ها تأیید شده‌اند.

بحث و نتیجه‌گیری

یافته‌ها نشان می‌دهد که رسانه‌های مورد بررسی از الگوهای گفتمانی متمایزی بهره می‌گیرند که در بسیاری موارد با گفتمان رسمی داخلی تفاوت‌های معناداری دارد. در سطح زبانی، کاربرد نظام‌مند واژگان شدت‌زا و زبان ارزیابانه، رویدادها را در چارچوب‌هایی عاطفی و ارزش‌گذارانه صورت‌بندی می‌کند که با مدل سه‌لایه‌ای فرکلاف (۱۹۹۵) هم‌خوانی دارد.

در سطح گفتمانی، چهار الگوی اصلی شناسایی‌شده نشان می‌دهد که رسانه‌ها فراتر از بازتاب صرف رویدادها، به طور فعال درحال «جهت‌دهی» به تفسیر مخاطب هستند. این یافته با نظریه قاب‌بندی انتمن (۱۹۹۳) قابل‌تبیین است. بااین‌حال، نکته مهم این است که این پژوهش صرفاً الگوهای روایی متفاوت را شناسایی کرده و نمی‌تواند و ادعا کند که این تفاوت‌ها لزوماً ناشی از یک «نیت» سازمان‌یافته برای جنگ شناختی است. یافته‌ها نشان‌دهنده «هم‌سویی» این الگوها با سازوکارهای تعریف‌شده در ادبیات جنگ شناختی است، اما اثبات «قصد» یا «تأثیر» آن بر مخاطب، نیازمند مطالعات جداگانه‌ای است. در سطح زمینه اجتماعی، جهت‌گیری گفتمانی هر رسانه با ساختار نهادی، منبع تأمین مالی و مأموریت رسمی آن هم‌راستا است (هالین و مانچینی، ۲۰۰۴). همچنین، باید اذعان کرد که این پژوهش با رسانه‌های داخلی مقایسه‌ای انجام نداده است؛ ازاین‌رو، نمی‌توان تعیین کرد که تفاوت‌های مشاهده‌شده، صرفاً ناشی از «سوگیری» است یا اینکه می‌توان آن را به تفاوت‌های بنیادین در رویکردهای حرفه‌ای روزنامه‌نگاری نسبت داد.

پرسش اصلی پژوهش این بود که رسانه‌های فارسی‌زبان خارجی چگونه رویدادهای سیاسی ایران را بازنمایی کرده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که این بازنمایی با بهره‌گیری از قاب‌های «بحران یا تهدید»، «مشروعیت‌زدایی» و «امنیت نرم»، از طریق تکنیک‌های زبانی، گفتمانی و نمادین مشخصی صورت‌گرفته است. هر سه فرضیه پژوهش (وجود جهت‌گیری گفتمانی متمایز، کاربرد نظام‌مند قاب‌های خاص، و بهره‌گیری هدفمند از تکنیک‌های روایت‌سازی) بر اساس تحلیل ۱۲۲ روایت و مستندات ارائه‌شده تأیید می‌شوند.

از منظر نظری، این پژوهش با تلفیق تحلیل گفتمان انتقادی و نظریه قاب‌بندی در قالب یک مدل مفهومی سه‌گانه، چارچوبی کارآمد برای تحلیل بازنمایی‌های رسانه‌ای ارائه می‌دهد.

در مجموع، نتایج باید در پرتو محدودیت‌هایی تفسیر شوند: ۱) محدودیت دامنه و تعمیم‌پذیری به دلیل تمرکز بر سه رسانه ۲) محدودیت روش‌شناختی در سنجش تجربی «تأثیر» روایت‌ها بر مخاطبان ۳) فقدان بعد تطبیقی با رسانه‌های داخلی.

۷. پیشنهادهای پژوهش

پیشنهادهای پژوهشی در قالب دو محور؛ ارائه پیشنهادها به سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران و ارائه پیشنهادها به محققان بعدی مطرح می شود.

۷-۱. پیشنهادهای کاربردی-رسانه‌ای

- پیشنهاد می‌شود علاوه بر تحلیل متن، توصیف و تحلیل تصاویر، تیترها، موشن‌گرافی‌ها و اینفوگرافیک‌ها و سایر نمادها و نمودهای رسانه‌ای مرتبط با درگیری‌های ایران و اسرائیل مورد بررسی قرار گیرد.
- پیشنهاد می‌شود رسانه‌های داخلی به دوگانگی معیارها در بازنمایی حقوق بشر در رسانه‌های خارجی تمرکز داشته باشند.
- پیشنهاد می‌شود در برنامه‌های شبکه‌های برون‌مرزی صداوسیما به دکترین رسانه‌ای واکنش سریع برای خنثی‌سازی روایت‌های دیگری تمرکز شود.
- پیشنهاد می‌شود در برنامه‌های شبکه‌های برون‌مرزی صداوسیما به پروتکل‌های اعتبارسنجی برای تفکیک ادعاهای تأییدشده از منابع ناشناس و اطلاعات فنی تأییدنشده، تدوین شود.
- پیشنهاد می‌شود دوره‌های آموزشی سواد رسانه‌ای انتقادی برای تقویت توانایی تشخیص قاب‌بندی‌های جهت‌دار و شناسایی سوگیری منبع برای برنامه‌سازان، تهیه‌کنندگان و نویسندگان شبکه‌های برون‌مرزی طراحی شود.
- پیشنهاد می‌شود در برنامه‌های شبکه‌های برون‌مرزی صداوسیما به ایجاد سامانه رصد و تحلیل سریع روایت‌ها برای پایش مستمر الگوهای گفتمانی رسانه‌های فراملی اهتمام شود.

۷-۲. پیشنهادها برای پژوهش‌های آتی

- برای مطالعات آتی، انجام پژوهش‌های کمی برای سنجش تأثیر نگرش مخاطبان، تحلیل تطبیقی با رسانه‌های داخلی و توسعه مدل کمی برای «شاخص رقابت ادراکی» بر اساس کدهای استخراج‌شده، پیشنهاد می‌شود.

- پیشنهاد می‌شود پژوهش مقایسه‌ای برای بازنمایی رسانه‌های خارجی با رسانه‌های داخلی انجام شود.
- پیشنهاد می‌شود نقش دیپلماسی عمومی و واسطه‌گری رسانه‌ها در آتش‌بس و یا تشدید درگیری موردمطالعه و پژوهش قرار گیرد.

تعارض منافع

نویسنده اعلام می‌کند که در فرایند نگارش، ارسال و انتشار این مقاله هیچ‌گونه تعارض منافعی وجود نداشته است. همچنین همه ملاحظات اخلاقی پژوهش، ازجمله پرهیز از سرقت ادبی، پرهیز از جعل یا تحریف داده‌ها، ارسال یا انتشار مکرر و ملاحظات مربوط به استفاده از ابزارهای هوش مصنوعی مطابق قواعد وزارت عتف، رعایت شده است.

فهرست منابع

رحمانی‌حسین‌آبادی، م. (۱۴۰۱). بررسی چگونگی بازنمایی اخبار شبکه ایران اینترنشنال از تحولات داخلی و سیاست منطقه‌ای ایران و عربستان سعودی [پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد، دانشگاه یزد]. گنج ایرانداک. https://ac.irandoc.ganj.i

سروستانی، ع.، نویدی‌نیا، ف.، و اکبرزاده، ف. (۱۴۰۲). نقش رسانه فارسی‌زبان خارجی ایران اینترنشنال در اغتشاشات شهریور ۱۴۰۱ از منظر نظریه برجسته‌سازی. تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، ۱۵(۵۷)، ۵۹-۷۸.

https://www.civilica.com/doc/۲۱۱۳۸۳۱

غرایاق‌زندی، د. (۱۳۸۸). چیستی معنا و مفهوم امنیت نرم. مطالعات راهبردی، ۱۲(۳)، ۱۰۸ -۸۱.
https://quarterly.risstudies.org/article_905.html

قاسمی، ف.، نیرومند، ل.، و میرزاخانیان، آ. (۱۴۰۰). تحلیل گفتمان پوشش خبری سایت‌های بی‌بی‌سی فارسی و العربیه فارسی در مورد تعهدات برجامی ایران. مطالعات رسانه‌ای، ۱۶(۲)، ۴۵-۶۷.
https://doi.org/10.22034/imrl.2022.149592.

گنجی، ب.، پورجعفری، ع.، و یارکه‌سلخوری، آ. (۱۴۰۱). تحلیل گفتمان اخبار ایران اینترنشنال درباره اغتشاشات پاییز سال ۱۴۰۱. علوم خبری، ۱۱(۴۴)، ۸۳-۹۵.

https://doi.org/۱۰.۲۲۰۳۴/lrsi.۱۱۳۸.۳۹۸۷۳۳.۲۰۲۳

مهدی‌زاده، س.م. (۱۳۸۷). رسانه‌ها و بازنمایی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

مکاری، ر. (۱۴۰۳). مقایسه پوشش خبری حادثه تروریستی حرم شاه‌چراغ (ع) در سال ۱۴۰۲، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد، دانشکده علوم‌انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد الکترونیکی.

نجفی، س.ح.، زرین‌کلاه، ع.، و هرمزی‌زاده، م.ع. (۱۴۰۲). بازنمایی ناآرامی‌های شهریور و مهر ۱۴۰۱ ایران در شبکه‌های ماهواره‌ای فارسی‌زبان. پژوهش‌های سیاست اسلامی، ۱۱(۲۴)، ۹۳۲-۹۶۲.
https://www.doi.org/10.22034/ipr.2024.191720

نورانی‌زنوز، س. (۱۴۰۱). تحلیل انتقادی گفتمان اخبار بحران‌های اجتماعی در بی‌بی‌سی فارسی و ایران اینترنشنال،[پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد، مؤسسه آموزش عالی آذرآبادگان]. گنج ایرانداک
https://ganj.irandoc.ac.ir/#/articles/cc۰d۷۹۳۹۹f۴۲c۲a٦dfc۴۲adedc٤e۹dc۳

Bennett, W. L., & Livingston, S. (2018). The disinformation order: Disruptive *European .Journal of* .communication and the decline of democratic institutions *,Communication*, 33(2), 133-139.
https://doi.org/10.1177/0267323118760317

Chouliaraki, L. (2006).SAGE Publications .*The spectatorship of suffering*

Entman, R. M. (1993). .Framing: Toward clarification of a fractured paradigm 51(4)43, *Journal of Communication*- 58.
https://doi.org/10.1111/j.1460-2466.1993.tb01304

Fairclough, N(1995). *Critical discourse analysis: The critical study of language*. London and New York: Longman.

A ,inailgidoM & ,.A .W ,nosmaG · (1989). Media discourse and public opinion on (1) 95, *American Journal of Sociology* .nuclear power-37.
https://doi.org/10.1086/229213

Hallin, D. C., & Mancini, P (2004). *Comparing media systems: Three models of* Cambridge University Press. *.media and politics*.

Nye, J. S(2004)PublicAffairs .*Soft power: The means to .success in world politics* .

Semetko, H. A., & Valkenburg, P. M(2000). Framing European politics: A content *,Journal of Communication* .analysis of press and television news *(2)50*, 93-109.
http://doi.org/10.1111/j.1460-2466.2000.tb02843.

T .E ,gnikoorB & ,.W .P ,regniS ·. (2018). *LikeWar: The weaponization of social* Houghton Mifflin Harcourt *.media*.

.K .D ,ussuhT ·(2019) (*International communication: Continuity and change* .3rd ed.(. .Blooms). ury Academic

Van Dijk, T. A. (1993). Principles of critical discourse analysis. *Discourse & Society, 4*(2), 249-283.
https://doi.org/10.1177/0957926593004002006

Van Dijk, T. A(2018) n E. YalazI .*Discourse and migration* and Bar-R. Zapata ero Eds, Qualitative re earch in ration studies, Springer.

.sdE M ,reyeM & ,.R ,kadoW ·(2009) (*Methods of critical discourse analysis*2nd ed(. SAGE .Publications

Wolfsfeld, G (2004) University Pres Cambridge .*Media and the path to .peace*s.

VOL. 10, No 2

Representation of the Iran-Israel Conflict in Foreign Persian-Language Media (Case Study: BBC Persian, Iran International, and Radio Farda)

Mohammad laelalizadeh[1], Morteza Arzhangi[2]

Abstract

This study analyzes the representation of political events in Iran across three diasporic Persian-language media—BBC Persian, Iran International, and Radio Farda—from June 2022 to June 2025. It investigates how these networks frame domestic and regional developments to uncover their underlying discursive divergences. Employing a qualitative research design combining purposive sampling with systematic qualitative coding, the study analyzed a corpus of 122 news narratives selected for their thematic prominence and discursive diversity. The findings reveal that while all three media outlets consistently constructed their narratives around "crisis/threat" and "delegitimization" macro-frames, each adopted a distinct strategic focus: BBC Persian foregrounded external threats and geopolitical friction, Iran International emphasized state-led domestic repression and victimization, and Radio Farda centered on governance deficits and crises of transparency. Furthermore, a focused case analysis of the 12-day war revealed four predominant discursive patterns: the simultaneous deployment of crisis and delegitimization framing, heavy reliance on anonymous sources, the presentation of unverified technical and intelligence claims, and purposeful visual and rhetorical symbolism. The study concludes that integrating Critical Discourse Analysis (CDA) and Framing Theory provides a robust analytical framework for deconstructing media representations within the paradigm of cognitive warfare, offering actionable implications for media policymaking and critical media literacy.

Keywords: Diasporic Persian-language Media, Critical Discourse Analysis (CDA), Framing Theory, Cognitive Warfare, Media Representation, Iran–Israel War.

1. Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Social Sciences, Payam Noor University, Tehran, Iran. (Corresponding Author).Email: m.lalalizadeh@pnu.ac.ir

2 . Master of Arts in Political Science, Payam Noor University, Tehran, Iran. Email: arjangi1357@yahoo.com

The Role of the Native Social Media Ecosystem in Strengthening Iranian-Islamic Family Cohesion Against the media dimensions of Israel and America's cognitive war against Iran: A Case Study of Maternal Groups on the Bale Messaging App

Ali Akbar Razmjoo[1], Kowthar Mehrzadeh[2]

Abstract

The present research aims to identify the role of the native social media ecosystem in strengthening Iranian-Islamic family cohesion against the media dimensions of the cognitive war waged by Israel and the United States against Iran. The research method is qualitative. Data were collected through semi-structured interviews with twelve experts in the fields of media, family, and cultural security, who were selected using purposive sampling with maximum variation, and were analyzed using the inductive thematic analysis method. The process was carried out in three stages: open coding, organized coding, and extraction of overarching themes. Based on the findings, one hundred and fifty-eight initial codes, twenty-three organizing themes, and three overarching themes—comprising specialized content production, content monitoring and interpretation, and content identity—were identified. The findings show that the maternal groups on the Bale messaging app, through the production of religious and cultural content, function as an identity-oriented ecosystem that filters cognitive threats and strengthens native cultural-media identity, thereby creating a defensive shield against cognitive operations directed by opposing media networks (centered on Israel and the United States). Theoretically, this research introduces the concept of the "distributed cognitive shield" and demonstrates that media resistance at the level of online family communities is one of the neglected dimensions in analyses of the media war against Iran.

Keywords: Native Media Ecosystem, Israel and America's Cognitive Warfare, Family Cohesion, Mothers' Groups, Bale Messenger.

1. Associate Professor, Department of Social Communication Sciences, Faculty of Media and Communication, University of Radio and Television of Iran, Tehran, Iran. (Corresponding author). Email: Razmjoo@iribu.ac.ir

2. PhD student in Media Management, Faculty of Culture and Communication, Soore International University, Tehran, Iran. Email: kosar.mehrzade@soore.ac.ir

VOL. 10, No 2

An Analysis of the Causes and Consequences of Direct U.S. Involvement in Israel's Twelve-Day War Against the Islamic Republic of Iran Based on the Balance-of-Threat Theory

Morteza Salmani[1] , Meysam Arab-Sorkhi Mishabi[2], Habibollah Abolhassan Shirazi[3]

Abstract

The twelve-day war launched by Israel against the Islamic Republic of Iran and the direct involvement of the United States in the conflict constituted one of the most significant geopolitical and security developments in West Asia during 2025. Its effects extended beyond a military confrontation, affecting the regional balance of power and the prevailing security order in the region. The central question of this study is: What strategic factors and considerations prompted the direct involvement of the United States in Israel's twelve-day war against the Islamic Republic of Iran, and what consequences did this intervention have for the regional balance of power and the security order in West Asia? This study employs a descriptive-analytical research method and draws on library-based sources, official documents, think-tank reports, and credible scholarly sources. The collected data are analyzed within the theoretical framework of Balance of Threat theory. The findings indicate that the direct involvement of the United States was driven by a growing perception of threat arising from the enhancement of Iran's deterrence capabilities, including its missiles and drones, the expansion of its regional influence, the need to preserve Israel's strategic superiority, the protection of U.S. deterrence credibility, the prevention of a shift in the regional balance of power, and the preservation of the security order favored by Washington. Furthermore, the intervention contributed to strengthening the U.S. military presence in West Asia, intensifying geopolitical competition, altering regional deterrence dynamics, increasing security instability, and reshaping the regional balance of power. Overall, the findings demonstrate that, compared with other realist approaches, Balance of Threat theory offers greater explanatory power in accounting for both the causes and consequences of the United States' strategic behavior.

Keywords: United States, Islamic Republic of Iran, Twelve-Day War, Media Approaches, Balance of Threat Theory, Deterrence.

1. PhD Student of Political Sociology, Department of Political Science and International Relations, Faculty of Law and Political Science, Islamic Azad University, Science and Research Branch (Corresponding Author). Email: mim.salmani113133@gmail.com
2. Student of Iranian Studies, Department of Political Science, Faculty of Political Science, Islamic Azad University, Tehran Central Branch. Email:meisam.arabsorkhi@gmail.com
3. Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Political Science, Islamic Azad University, Tehran Central Branch. Email:hab-abolhassanshirazi@iauctb.ac.ir

The Construction of Political Discourse in Donald Trump's Tweets Regarding "Ramadhan War" (Timeframe: February 28, 2026 – May 30, 2026)

Mohammad Amerian[1]

Abstract

With the expanding role of social media in shaping political discourse, analyzing the language used by politicians -as a mechanism for legitimization and audience persuasion- has gained heightened importance. Through a critical discourse analysis of Donald Trump's posts during the US-Israel conflict with Iran (referred to as the "Ramadhan War"), this study examines the implicit meanings, linguistic mechanisms, and the roles of text and images in shaping his political narratives. To this end, 167 text-based and 23 image-based posts regarding Iran, published by Trump on Truth Social between February 28, 2026, and May 30, 2026, were collected and analyzed. The study's theoretical framework relied on Norman Fairclough's (1995) three-dimensional model for the linguistic analysis and Kress and van Leeuwen's (2006) multimodal framework for the visual analysis. Findings at the description level -regarding lexical choices, syntactic structures, and writing characteristics- revealed a communicative style centered on emphasis, brevity, and the highlighting of political stances. At the interpretation level, the posts established a semantic framework for legitimizing actions through representation of US power, the threat posed by Iran, and intertextual references. At the explanation level, these patterns were linked to concepts such as power, security, deterrence, national interests, and a transactional approach to foreign policy. The analysis of the images further confirmed the role of visual elements in reproducing this discourse. These findings can be applied to the critical analysis of digital political communication, media studies, and multimodal research on social media.

Keywords: Critical Discourse Analysis, Social Networks, Ramadhan War, Donald Trump, Fairclough**.**

1. Assistant Professor, Language Division, Department of Islamic Studies and General Courses,
IRIB University, Tehran, Iran. Email: mohammadamerian82@gmail.com

VOL. 10, No 2

The Image Governance of War: A Comparative Analysis of Regulatory Patterns of War Information Production and Dissemination in Countries Engaged in the Ramadhan War 2026

Ahmad Ghojavand[1], Mohammad Gholi Minavand[2]

Abstract

In the landscape of modern conflict, warfare has shifted toward an arena where the projected image of a conflict impacts the outcome of wars as decisively as kinetic weaponry and military operations. Drawing on a strategic foresight framework, this study analyzes patterns of regulating and governing wartime content during the hostilities known as the "Ramadhan War" (February–June 2026) involving Iran, Israel, and the United States, as well as the role played by the Persian Gulf states. The central research question is how the states involved governed the image projected by and from their respective countries through a combination of legal, infrastructural, and technological instruments. The findings—derived from legal documents, field reports, and technical network analyses covering the 2025–2026 period—indicate that key regional actors implemented three distinct models aimed at establishing an "architecture of silence": (1) the Infrastructural Isolation Model (Iran), based on the complete isolation of the domestic information space; (2) the Structural/Legal Authoritarian Model (Israel), implemented through a "legislative blitzkrieg" targeting media independence and algorithmic censorship; and (3) the Deterrent Penal-Regulatory Model (the Persian Gulf states), characterized by the imposition of multimillion-dollar fines and the criminalization of publishing authentic battlefield images and footage. A comparative analysis of these cases demonstrates that states deploy divergent frameworks to manage the production, dissemination, and circulation of wartime information in accordance with their political structures, technological capacities, and security imperatives. Consequently, controlling information flows and shaping public perception have emerged as key dimensions of national

Keywords: Image governance, Ramadhan War 2026, Architecture of Silence, National Information Network, Algorithmic Censorship.

1. M.A. in Social Communication Sciences, Faculty of Communication and Media, IRIB University, Tehran, Iran. Email: mr.ghoji9776@yahoo.com
2. Associate Professor, Faculty of Communication and Media,IRIB University, Tehran, Iran. Email: minavandm@gmail.com

VOL. 10, No 2

Construction of "Self" and "Other" in the 2026 War: A Comparative Analysis of Trump, Netanyahu, and Ghalibaf's Discourse on Social Media Posts

Behnam Rezagholizadeh[1]

Abstract

The 38-day conflict between Iran and the US–Israel alliance in 2026 was not merely a military confrontation but also a discursive arena for the construction of antagonistic identities. Drawing on an integrative theoretical framework combining Laclau and Mouffe's discourse theory with Van Dijk's Approach to Critical Discourse Studies (CDS), this study conducts an in-depth analysis of three paradigmatic social media posts from key political figures representing the warring parties: Donald Trump's post on Truth Social (April 7, 2026) framed around the motif "Tonight a whole civilization will die," Benjamin Netanyahu's post on X (June 12, 2026) centered on the claim "As long as I am Prime Minister," and Mohammad Bagher Ghalibaf's post on X (May 29, 2026) anchored in the slogan "We seize concessions with missiles." The findings reveal that all three discourses employ distinct strategies of Othering: Trump mobilizes the trope of a "schism between the people and the state" to legitimize threats of civilizational destruction; Netanyahu conflates Israel's security survival with his own political tenure through the "personalization of threat" and "accusations of genocidal intent"; and Ghalibaf counters liberal diplomacy through a "power-centric discourse," relegating the "Other" to the position of an ignorant subject requiring pedagogical subjugation. Despite their profound ideological divergence, all three discourses converge on the rhetoric of "self-defense" and "reactive retaliation"—demonstrating how the "victimized Self vs. threatening Other" binary transcends geopolitical and national borders. This study demonstrates that microblogging posts, as dense discursive genres, can reproduce highly sophisticated strategies of Othering and legitimization, underscoring the utility of real-time discourse tracking for deciphering future crises and hybrid warfare narratives.

Keywords: Self/Other Construction, Critical Discourse Studies (CDS), Othering, Laclau and Mouffe, Narrative Warfare, Political Microblogging, Iran–US–Israel Conflict.

1. PhD Student in Communication Sciences, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran (Corresponding Author). Email: b_rezagholizadeh@atu.ac.ir

VOL. 10, No 2

From the Battlefield to the Narrative Arena: Applying Strategic Narrative Theory to the Analysis of the Conflict Involving the United States, the Zionist Regime, and Iran – A Case Study of the 12-Day War and the Ramadan War

Majid Rouhi Dehbaneh[1]

Abstract

Drawing upon the theoretical framework of strategic narrative as proposed by Miskimmon, O'Loughlin, and Roselle (2013, 2017) and employing a secondary document-analysis method, this study investigates narrative competition among the Islamic Republic of Iran, the United States, and Israel during the 12-Day War (summer 2025) and the Ramadan War (winter 2026–present). The findings indicate that all three actors have leveraged identity, system, and issue narratives to legitimize their actions, albeit with clear distinctions. Iran's narrative is anchored in resistance against foreign domination, the conceptualization of survival as victory, and a sense of belonging to the Islamic Ummah, and is articulated through key terms such as "legitimate defense," "True Promise," and the "Ramadan War." Israel's narrative emphasizes existential threat, self-defense, and the identity of a Jewish and democratic state, and is expressed through the discourse of "preemption and deterrence." The U.S. narrative rests upon the claim to leadership of the free world, a rules-based order, and the defense of liberal values; however, at certain junctures, a discourse with Christian overtones also emerged. At the projection level, all three actors made use of both traditional media and social media. Nevertheless, the reception of these narratives among domestic and international publics varied in degree of success. The study concludes that in contemporary conflicts, the management of public perceptions is as strategically vital as the control of the physical battlefield, and that future wars will increasingly be wars of narratives.

Keywords: Strategic Narrative, War of Narratives, Iran–US–Israel, Twelve-Day War, Ramadan War.

1. Associate Professor of International Relations, Department of Political Science, Rasht Branch, Islamic Azad University, Rasht, Iran. Email: majidrohi.d@gmail.com

Representation of Iran's Position in the Short LEGO Animations of the Ramadan War: A Thematic Analysis with a Focus on Media Diplomacy

Ahmad Soflayi[1] , Abolfazl Abedi[2]

Abstract

The proliferation of social media platforms with transnational reach, coupled with the growing prevalence of short-form video content, has fundamentally reshaped the representation of political and military events, facilitating the emergence of short Lego animations as a novel narrative format within the contemporary media landscape. This study examines how Iran's role in the Ramadan War is framed in these short Lego battle animations and elucidates their potential as instruments of digital media diplomacy. Drawing on a qualitative design, the research employs thematic analysis following Braun and Clarke's six-phase framework. The corpus comprises six purposively sampled Lego animations on the Ramadan War published across social media platforms. The findings indicate that the representational framework of these works is organized around five core themes: "compression and simplification of the war narrative", "heroization and legitimization of Iranian actions", "threat representation and the construction of the "Other", "emotional mobilization of audiences", and "adaptation to platform logics and the attention economy". These themes demonstrate that, by distilling complex military dynamics, foregrounding Iranian agency, and leveraging the narrative and algorithmic affordances of social media, these Lego animations actively shape public perceptions and generate persuasive political narratives. Consequently, such productions transcend mere entertainment; they function as strategic instruments for political representation, media diplomacy, and soft-power projection within the contemporary social media ecosystem.

Keywords: Lego animation, Representation, Thematic Analysis, Ramadan War, Media Diplomacy, Soft Power.

1. Assistant Professor, Department of Digital Arts, Faculty of Radio and Television Production,
IRIB University, Tehran, Iran. Email: soflayi@iribu.ac.ir
2. Assistant Professor, Art Research Institute, Institute for Cultural, Artistic and Communication Research,Tehran, Iran. Email: ab4abedi@gmail.com

VOL. 10, No 2

Representing the Iran–US Confrontation in Selected Political Cartoons Depicting Trump: A Semiotic Analysis

Fatemeh Azimifard[1]

Abstract

Political cartoons are widely regarded as an influential medium for representing ideologies, as they communicate complex political concepts through humor, satire, and visual symbolism. As a transnational visual language, cartoons can function as a powerful means of critiquing power, in contexts where formal and diplomatic discourses fail to articulate political realities. This study investigates the latent meanings embedded in eight selected foreign political cartoons featuring "Donald Trump" the US President as their central subject in addressing the recent conflict between Iran and the United States. The cartoons were produced and published in 2026. Drawing on a qualitative research design, the study employs Roland Barthes's Semiotic Framework and Stuart Hall's Theory of Representation, supplemented by Linguistic Analysis. By examining signs, denotative and connotative meanings, and verbal elements, the study explored how the confrontation between Iran and the United States was represented in these cartoons. The findings suggest that, through political satire, the cartoons challenge Trump's power-seeking policies and highlight his failure in confronting Iran, particularly in relation to the Strait of Hormuz. Across the corpus, Trump is represented, either explicitly or implicitly, as defeated and incapable of effectively dealing with Iran. Moreover, peace is portrayed primarily as a rhetorical construct rather than as a practical political action. The cartoons further imply that, in current American politics, tangible reality has been marginalized and replaced by constructed narratives.

Keywords: Political Cartoons, Semiotics, linguistic Analysis, Roland Barthes, Donald Trump**.**

1. Visiting Lecturer, Department of English Language, Faculty of Humanities, Ershad Damavand Institute of Higher Education, Tehran, Iran.
Email: f.azimifard@e-damavandihe.ac.ir

VOL. 10, No 2

War as Visual Spectacle: Analysis of Third-Imposed War Representation in Telegram Channel of the "Iran International TV"

Mohsen Goudarzi[1]

Abstract

"Iran International TV Network" engaged extensively in shaping Iranians' perceptions during the Third Imposed War. Analyzing the visual and discursive representational mechanisms through which Iran International covered this war on social media platforms, particularly Telegram, is therefore of particular importance. The central question of this study is: through what visual, emotional, and discursive strategies does the network's Telegram channel represent the recent war, and what patterns do these strategies follow over the course of the war? Using descriptive-computational and interpretive-explanatory methods, the study analyzed 6,868 messages across three layers—sentiment, theme, and news frame. The findings reveal a "war-as-visual-spectacle" strategy: the overwhelming dominance of visual content (93.1 percent), the prevalence of negative sentiment, and a latent "threat-and-crisis" frame concealed behind the ostensibly neutral "news" frame. The war is simultaneously represented as both an external and naturalized phenomenon, and the network's core strategy operates through the systematic absence of peaceful alternatives—a mechanism termed "negative framing by omission." High levels of user-generated content (27.2 percent) likewise coexist with the near-total absence of genuine engagement tools, a pattern termed "participatory extractivism." The study demonstrates that Iran International should be understood as a pseudo-diasporic medium—one that does not operate merely as an identity-preserving channel but plays an active role in shaping public perceptions of threat and political legitimacy. The study recommends that regulatory bodies strengthen ownership-transparency requirements for such media and that media literacy programs equip audiences to recognize meaningful absences in crisis narratives.

Keywords: Iran International, Visual Spectacle of War, Strategic Narrative, Framing, Militainment, Pseudo-Diasporic Media.

1. Assistant Professor, Social Sciences Department, Literature and Humanities College, University of Isfahan, Isfahan, Iran. Email: m.goudarzi@ltr.ui.ac.ir

VOL. 10, No 2

A Critical Discourse Analysis of the Representation of the Iran-Israel Twelve-Day War on Iran International TV

Mohammad Babaei[1] , Amirhossein Soltani[2]

Abstract

This study aims to elucidate the representational mechanisms employed by the Iran International television network in covering the Iran–Israel hostilities known as the "Twelve-Day War," as well as the relationship between news discourse and macro-level power structures. Within a qualitative paradigm, this study applies Critical Discourse Analysis (CDA) based on Fairclough's three-dimensional model, examining the textual corpus at three levels: description (formal and lexical analysis), interpretation (processes of text production and consumption), and explanation (socio-ideological context analysis). Quantitative content analysis was used to identify message frequency, thematic distribution, and patterns of news sourcing. At the descriptive level, the analysis reveals that the network, by deploying lexical mechanisms such as "labeling" and "evaluative naming," alongside grammatical structures including passivization and nominalization, has attributed responsibility for initiating and escalating the crisis to Iran's political structure. Furthermore, through the use of conceptual metaphors and intensifying adverbs, it has created an asymmetry in the representation of the concepts of aggression and defense. At the interpretive level, the findings demonstrate that news texts have been produced on the basis of specific ideological presuppositions. By employing intertextual techniques, chains of semantic equivalence, and preferred readings, the network has guided audiences toward accepting its preferred narrative while precluding alternative interpretations. At the explanatory level, results indicate that media's representational pattern constitutes a hegemonic mechanism aimed at "delegitimizing" Iran's defense doctrine and consolidating a discourse of "othering." Concurrently, through the "naturalization" of foreign aggression and the "desecuritization" of the threat, the central signifier of the network's narrative has been anchored in the attribution of blame to domestic actors.

Keywords: Twelve Day Iran–Israel War, Iran International, Media Representation, Critical Discourse Analysis (CDA).

1. .Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Kharazmi University,
Tehran, Iran. Email: Mohammadbabaei@khu.ac.ir
2. B.A. Student, Department of Political Science, Kharazmi University, Tehran, Iran. Email: Amirhosseinsoltani@khu.ac.ir

VOL. 10, No 2

Media Representations of Science and Technology in Narratives of the Iran–Israel Conflict: A Comparative Analysis of Instagram News Content

Zahra Ojagh[1]

Abstract

By constructing narratives in conflict situations, media outlets shape public perceptions of the necessity, causes, course, and consequences of war. In the twelve-day war between Iran and Israel, science and technology functioned both as factors shaping the conflict and as operational tools. Therefore, their representation in media coverage and audience reactions to them can significantly influence public understanding of science and technology. The aim of this study is to identify and compare science- and technology-related narratives through an analysis of 103 news posts published on the first and last days of the war -as two key points in the construction of media narratives- on the Instagram pages of Al Arabiya and BBC Persian television networks and Fars News Agency. The study adopts a qualitative approach using Barthes' structural narrative analysis and Propp's narrative functions. The findings showed that Al Arabiya published the highest number of science- and technology-related news stories, which on the first day, was almost twice that on the final day. In the narratives presented by Al Arabiya and BBC Persian, Israel's scientific and technological capabilities were portrayed as more advanced, while the attack on Iran was framed as having new scientific and technological consequences. In contrast, Fars News Agency emphasized Iran's progress in military and nuclear science and technology and the role of these advances in defense and protection of civilians. Audience responses across all three media outlets revealed the emergence of value-based polarization regarding Israel's attack and the performance of Iranian officials, alongside expressions of concern about the possible release of radioactive materials. The results contribute to an understanding of the mechanisms of narrative construction on social media and their role in shaping public perceptions of science and technology in conflict contexts.

Keywords: Narrative analysis, Iran-Israel Conflict, Instagram Science and Technology, International Media Public Understanding of Science and Technology**.**

1. Associate Prof, Department of Communication of Science and Technology, Faculty of Cultural Studies and Communication, Institute for Humanities and Cultural Studies. Tehran Iran. Email: z.ojaghihcs.ac.ir

Members of Editorial Board

Mohammad Akhgari **Kamal Akbari**

Mohammad Reza Dehshiri **Ali Akbar Razmjoo**

Taher Roshandel Arbatani **Ardeshir Zaboli Zadeh**

Ahmad Zabeti Jahromi **Asghar Fahimifar**

Ali Asghar Kia **Seyed Mohammad Marandi**

Davoud Namati Anaraki **Seyyed Reza Naghibsadat**

Mohammad Hossein Ramezani Ghavamabadi

IN THE NAME OF ALLAH



Scientific Publication of

International Media Research Letters

Volume 10, Issue 2, Serial Number 16, Autumn2025 and winter 2026

Managing Director: **Ahmad Noroozi**

Deputy of Managing Director: **Elham Abedini**

Editor-in-Chief: **Dr. Mohammad Gholi Minavand**

Deputy of Editor-in-Chief: **Dr. Mahmoud Torabi Aghdam**

Executive Manager: **Morteza Danehsvari**

Persian Editor: **Dr. Gholamreza Ebrahimabadi**

Layout: **Masoumeh Pourhejazi**

Graphic Designer: **Zahra Salami**

Distribution Coordinator and printing supervisor**: Soheila Nemati**

Publisher: **IRIB World Service Applied Researches Center**

Litography, Print & Binding: **Soroush**

Editorial Office

IRIB World Service Applied Researches Center, 5th Floor, IRIB Office Building, in front of the Bilal Mosque, ValiAsr Ave, Tehran, Iran. P.C. 1999713113

Tel: **021-22167153**

Websites **:https://imrlarc.ir**